
توزک جهانگیری

TOOZUK-I-JEHANGEEREE

یعني

تاریخ عهد سلطنت نورالدین جهانگیر بادشاه که تا سال نوردهم جلوس

خود آن بادشاه نصفت پناه تحریر نموده و زان بعد معتمد خان

حسب الحکم آن بادشاه بانجام رسانیده

EDITED

BY

SYUD AHMUD KHAN

GHAZEEPORE

Printed At his Private Press, 1863. A. D. 1280. H.

توزک جهانگیری

TOOZUK-I-JEHANGEEREE

یعنی

تاریخ عهدسلطنت نورالدین جهانگیر بادشاه که تا سال نوزدهم جلوس
خود ان بادشاه نصفت پناه تحریر نموده و زان بعد معتمد خان
حسب الحکم ان بادشاه بانجام رسانیده

EDITED

BY

SYUD AHMUD KHAN

GHAZEEPORE

Printed At his Private Press, 1863. A. D. 1280. H.

فهرست کتاب توزک جهانگیری

از [illegible]

...ع توزک جهانگیری

...خاص جهانگیر ۱

جشن اول

مضمون	صفحه

جشن یازدهم ١٥٥

مضمون	صفحه

جہانگیر، نورالدین

توزک جہانگیری - 1863

''عکسی نسخہ''

Jahangir, Nuruddin

Tuzk-e- Jahangiri - 1863

"Aksi Nuskha"

مضمون | صفحه | مضمون

جشن هفدهم ۳۴۳

جشن پانزدهم ۲۹۲

مضمون	صفحه

جشن نوزدهم ۳۸۰

جشن بستم ۳۹۶

جشن بست یکم ۴۰۱

دیباچه

توزک جهانگیری نوشته میرزا محمدهادی

بسم الله الرحمن الرحيم

حمد و ثنای بیحد و سپاس و ستایش لاتحصی و تعد مر یگانه پادشاهی را سزاست که ذات لازم البرکات بادشاهان جهانگیر را باعث اطمینان خلق عالم و سبب دوام انتظام سلسله بنی آدم گردانیده تا بتحریک تیغ آبدار و سنان شعله بار تمریک متمردان نا برخوردار و اهلاک اقویا و اعدای کفار و فجار فرمایند که از میامن سعی و اجتهاد بلیغ و افشاندن خون فاسد مفسدان به یارک بیدریغ کار سلطنت نظام و حال شریعت قوام گیرد و عالم و عالمیان در مهد امن و امان استراحت نمایند و نعمت درود و صلوات نامحدود بر حضرت خاتم النبیین و سید المرسلین که وجود عدیم المثالش جهت هدایت دین متین مبعوث بود و سیف سیاست و عدالتش منزه و مبرا از شوایب حیف و سلام علی التواتر والدوام بر خلفای راشدین و جمیع آیمه معصومین رضوان الله علیهم اجمعین باد ✱

اما بعد چون خاطر این بے بضاعت خاکسار بیمقدار دلیل طریق نامرادی محمد هادی از آوان اختراع ... اوایل نشو و نما الی یومنا هذا که شصت مرحله از سنین عمر طی نموده بعلم تاریخ ... رغبت دارد و براکثر کتب اخبار و آثار انبیاء و مرسلین و سلاطین حشمت آئین به دیده بصیرت بین عبور و مرور نموده است ازانجمله حضرت جنت مکانی جهانگیر بادشاه که ... سلاطین نامدار تیموریه بهندوستان بوده و بشوکت و شهامت معروف و به سیاست ... عدالت موصوف آمده و هژده ساله ‡ احوال فرمانروائی خود را بشرح و بسط تمام ... خود بحیز تحریر آورده و بنظر این قاصر رسیده چون ساده و بی تکلفانه نوشته است دل ... و مرغوب گردید و بخط خویش در رشته تحریر کشید در انوقت بخاطر ناقص رسید ... چون لب تشنگان بادیه اخبار باینمقام رسند از ته جرعه زلال حکایات باقیه متمتع نگردند و تشنه استماع آن باشند بناء علیه از اوایل سنه نوزدهم جلوس تا آخر ایام حیات ... خسرو جمجاه از چندین نسخه معتبر جمع و تالیف نموده باتمام رسانید

---

‡ ... که شهنشاه جهانگیر احوال فرمانروائی خود تا اوسط سال هفتدهم خود تحریر نمودند و بعد ازان معتمد ... را که از امراء معتمد جهانگیری بود حکم فرموده که خان مذکور از آینده مسودات تحریر نموده ... جهانگیر در آورده شامل کتاب می نموده باشد چنانچه معتمد خان تا اوایل سال نوزدهم جلوس مسودات را نوشته باصلاح در آورد و بعد ازآن میرزا محمد هادی مولف دیباچه تا آخر ایام حیات جهانگیر تکمله نموده ✱

چون خود از ابتدای تاریخ جلوس تحریر احوال فرموده اند راقم سطور از بدو ولادت
تا روز جلوس بر اورنگ خلافت نیز نگاشته الحاق و ممتزاج نسخه اصل جهت تکمیل
کتاب گردانید و من الله الاعانة والتوفیق القاب واسامی گرامی آبا عظام و اجداد کرام
حضرت شاه جنت مکانی بدین ترتیب است ابوالمظفر نورالدین محمد جهانگیر
بن جلال الدین محمد اکبر بن نصیرالدین محمد همایون بن ظهیرالدین محمد بابر بن عمر
شیخ میرزا بن سلطان ابوسعید بن سلطان محمد بن میران شاه بن قطب الدین صاحبقران امیر
تیمور گورگان چون حضرت عرش آشیانی بجهت بقاء کارخانه سلطنت و جهانبانی همواره
از درگاه [illegible] خلفی که شایسته افسر اورنگ و صدرآرائی دانش و فرهنگ
باشد [illegible] و ملتمس قدسی مواطن مقربان درگاه صمدیت و مقبولان
بارگاه احدیت [illegible] ساخته منتظر طلوع کوکب جهان افروز می بودند
تا آنکه بعضی از [illegible] پایه سریر خلافت بضمیر معروض داشتند که شیخ سلیم نام
درویشی که در صفای ظاهر و باطن از ایزد پرستان این دیار ممتاز است و نفس متبرکه
او باجابت دعا مشهور و از روی [illegible] واسطه بشیخ فرید شکر گنج میرسد در
قصبه سیکری که دوازده کروهی دارالخلافه اکبرآباد واقعست می باشد اگر آنحضرت این
آرزوی گرامی با او درمیان نهند امید که نهال مراد بآبیاری همت او برومند گردد و چهره
مقصود در آئینه ظهور رو نماید لاجرم آنحضرت بمنزل شیخ رفته بصدق و نیاز و خلوص
عقیدت این راز را ظاهر ساختند و شیخ روشن ضمیر آگاه دل بادشاه صورت و معنی را
بطلوع کوکب برج خلافت نوید سعادت بخشیدند عرش آشیانی فرمودند که من نذر
نمودم که اینفرزند را بدامن تربیت شما اندازم باشد که بتائیدات ظاهری و باطنی شما
بدولت بزرگی و بزرگیها رسد شیخ قبول نموده بزبان گذرانیدند که مبارک باشد منهم
آن نونهال دولت و اقبال را همنام خود ساختیم ازانجا که صدق نیت و رسوخ اعتقاد بود
بیوند [illegible] امید به ثمره خواهش بارور شد و چون هنگام وضع حمل در رسید
والده [illegible] شاه جنت مکانی را از کمال عقیدت و فرط اخلاص بخانه شیخ فرستادند
و حضرت جنت مکانی روز چهارشنبه هفدهم ربیع الاول سال نهصد و هفتاد و هفت
هجری مطابق میزان [illegible] فتحپور به منزل شیخ سلیم آن آفتاب جهانتاب جلال طلوع
فرمود و این نوید روح افزا و بشارت نشاط آرا در دارالخلافه اکبرآباد به سمع حضرت عرش
آشیانی رسید جشنی عالی و طوی عظیم ترتیب یافت و باستماع این مژده خرمی
خروش زرنثار شد و بجهت ادای شکر این موهبت حکم اطلاق جمیع زندانیان که در
قلاع و مدائن [illegible] شرف ارتفاع یافت و بموجب قرارداد آن سلاله دودمان خلافت
و جهانگیری را سلطان سلیم نام گذاشتند اگرچه شعرا و فضلا در تاریخ ولادت اقدس
مضامین غریب و معانی عجیب یافته قصاید غرا در سلک نظم کشیدند ازانجمله یکی

در شهوار لجۀ اکبر ❁ و دیگری گوهر درج اکبرشاهی ❁

یافته لعل خواجه حسین مروی از قدرت طبع و حدت فهم قصیده گفته که کارنامه

سخنوران توان دانست مصرعه اول هر بیت تاریخ جلوس آنحضرت است و دوم تاریخ ولادت حضرت شاهنشاهی و بالتزام این دوکار مشکل معانی رنگین و الفاظ نازک آراسته و این چند بیت ازان قصیده ایست که به تحریر در می آید ٭

للّه الحمد از بقی جاه و جلال شهریار ٭ گوهر مجد از محیط عدل آمد در کنار
طایری از آشیان جاه و جود آمد فرود ٭ کوکبی از اوج عز و ناز گردید آشکار
گلبنی زینگونه ننمودند بر دهر چمن ٭ لالهٔ زینگونه نکشود از میان لاله زار
شاد شد دلها که باز از آسمان عدل و داد ٭ باز دلها زنده شد کز مهر ایام بهار
آن هلال برج قدر و جاه و جود آمد برون ٭ وآن نهال آرزوی جان شاه آمد ببار
شاه اقلیم وفا سلطان ایوان صفا ٭ شمع جمع بیدلان کام دل امید وار
عادل کامل محمد اکبر صاحب قران ٭ بادشاه نامدار و کامجوئی و کامگار
کامل دانای قابل عادل شاهان بدهر ٭ عادل اعلی عاقل بیعدیل روزگار
سایهٔ لطف اله آن لایق تاج و نگین ٭ بادشاه دین پناه آن عالم عدل مدار
مجلس وبرا سمائی چارمین دان عود سوز ٭ موکب وبرا سماک رامح آمد نیزه دار
نیر برج وجود و گوهر دریاچه جود ٭ از هوای اوج دلها شاهباز جان شکار
بادشاها سلک لولوئی نفیس آورده ام ٭ هدیه از کان گرامی باز جوئی و گوش دار
کس نیارد هدیهٔ زین به اگر دارد کسی ٭ هرکه دارد گو بیا چیزیکه داری گو بیار
مصرعهٔ اول زوینهٔ سال جلوس بادشاه ٭ از دوم مولود نور دیدهٔ عالم برار
تا بود باقی حساب روزهاے ماه و سال ٭ دان حساب از سال و ماه و روز دوران نامدار
شاه ما پاینده باد و باقی آن شهزاده هم ٭ روزهاے بیحساب و سالهاے بیشمار

چون غنچه مراد گلبن امید بشگفت و شاهد مقصود از نهانخانه خواهش قدم بجلوه گاه شهود نهاد بشکرانه آن عرش آشیانی بتاریخ دوازدهم شهر شعبان سال ولادت از اکبرآباد عازم زیارت روضه خواجه معین الدین چشتی سجزی قدس سره شده پیاده متوجه اجمیر گشتند و مسافت منزل دوازده کروه مقرر کرده شد روز هفتدهم بروضه منوره مقدسه ورود سعادت اتفاق افتاد و جبین اخلاص بر آن استان سوده مراسم زیارت و لوازم عبادت بتقدیم رسانیدند و بخیرات مبرات پرداخته کشت زار معتکفان حواشی ان روضه قدسیه را برشحات سحاب مکرمت سیراب گردانیدند ٭ اکنون مجملی از محامد ذات و مناقب صفات خواجه بزرگوار نگاشته کلک بیان میگردد مولد آنجناب سیستان است ازانجهت ایشان را سجزی مینویسند که معرب سگزیست در پانزده سالگی خواجه والد بزرگوار که خواجه حسن نام داشت بعالم قدس رحلت فرمودند و از میامن نظر درویشی شیخ ابراهیم مجذوب قدری درو طلب دامنگیر همت خواجه شد و قطع تعلقات ظاهری نموده بسمرقند و بخارا شتافتند و چندی باکتساب علوم رسمیه پرداختند و ازانجا بخراسان رفته دران سرزمین نشو ونما یافتند و در هارون که از نواح نیشاپور است بصحبت فیض موهبت شیخ عثمان هارونی رسیده دست ارادت بدامن

سعادت او زنده بیست سال در صحبت شریفش ریاضات شاقه کشیدند و باشارت شیخ
[illegible] بپیشنهاد همت ساخته بخدمت بسیارے از بزرگان وقت مثل شیخ
نجم‌الدین کبری و دیگر مشائخ کرام و اولیاے عظام رسیده بزور بازوے فطرت کمند طلب
بکنگره [illegible] انداخته و خدمت خواجه بدو واسطه بشیخ مودود چشتی میرسند و
بچهار واسطه بشیخ ابراهیم ادهم و قبل از امدن سلطان معزالدین سام در عهد راے
[illegible] نیز خود در هند امدند و در اجمیر اقامت گزیدند و خواجه
قطب‌الدین [illegible] اوشي انجهانی در ماه رجب سال ششصد و بیست و دو در بغداد
بصحبت [illegible] سمرقندی بحضور شیخ شهاب‌الدین سهروردي شیخ اوحدالدین
کرمانی یاران [illegible] معین‌الدین نیز گشته اند و شیخ فرید شکر گنج که در پتن پنجاب
آسوده اند [illegible] قطب‌الدین اند و شیخ نظام‌الدین اولیاے پیر امیر خسرو
دست ارادت بشیخ [illegible] شکر گنج داده اند و سلسله چشتیه تمام به خواجه منتهي
مي شود القصه در ساعت خیر اشاعت عنان توجه بدارالملک دهلي انعطاف یافت
که بجهت شکرانه این عطیه والا زیارت مرقد اولیاے عظام و مشایخ کرام که دران مصر
کرامت آسوده اند نیز فرمایند بعد از طی منازل و قطع مراحل در رمضان سال مذکور
موکب اقبال بان سعادت گاه ورود اجلال فرمود و رسوم زیارت مراقد متبرکه و طواف
مزار مفیض‌الانوار حضرت استاني نورالله برهانه بتقدیم رسید آنگاه نهضت عالي بصوب
مستقر خلافت اتفاق افتاد و در ششم ذي قعده بدارالخلافه اکبراباد نزول اقبال روبداد
چون ولادت فیض افادت حضرت جهانگیري در سیکري واقع شده بود حضرت عرش آشیاني
انموضع را بر خود مبارک دانسته دران سرزمین طرح اقامت انداختند و در اواسط ماه
ربیع‌الاول نهصد و هفتاد و نه هجري حکم گیتي مطاع بتاسیس حصارے والا و عمارت دلکشا
شرف ارتفاع یافت و جمیع امراي عظام و ملتزمان رکاب سعادت در خور مرتبه و حالت
خویش منازل اساس نهادند و باندک فرصتي شهرے عظیم در نهایت آراستگي برروی
کار آمد و مساجد و مدارس و دیگر بقاع خیر و دکاکین و اسواق در کمال نفاست و تکلف
همه از سنگ سرخ تراشیده مرتب گشت و انواع بساتین بهشت آئین باهمه طراوت
و نظارت آن عشرتگاه شده و بفتحپور سمت اشتهار گرفت † و بعد از نزول اجلال دربن

---

† بعد فتح دکن نام این معمورة فتحپور نهادة شد کتبه بر پهلوے دروازة کلان درگاة حضرت شیخ سلیم کنده است درینجا ثبت میکردم * حضرت شاهنشاه فلک بارگاه ظل‌اله جلال‌الدین محمد اکبر بادشاه فتح ملک دکن و خاندیس که سابقا مسمي بخاندیس بود نمود سنه ۴۶ الهي موافق سنه ۱۰۱۰ هجري به فتحپور رسیده عزیمت اکبرآباد فرمودند نظم تا نام زمین و آسمان است * تا نقش وجوه هر جهان است نامش بسپهر همچنین باد * ذاتش بجهان ابدقرین باد * قال عیسي علیه‌السلام الدنیا قنطرة فاعبروها ولا تعمروها * في‌الاخبار من تامل انه یعیش غداً تامل انه یعیش ابداً * و قیل‌الدنیا ساعة فاجعلها طاعة بقیةالعمر لاقیمةلها * في‌الاخبار من قام الی‌الصلواة ولیس معه قلبه فانه لایزیده من‌الله الا بعداً * خیرالمال ما انفق في سبیل‌الله * بیع‌الدنیا بالاخرة یربح * النظر ملک فیها محاسبته رباعي نامی چه شد ارتو تخت کاهی کردي * وز قصر زر اندود پناهی کردي * خوبي جهان بصورت آینه دان * خود گیرو تو گلم دروتکاهی کردي * قایله و کاتبه محمد معصوم نامي بن سید صفائي الترمزي اصلاً والبکري مسکناً والمنتسب‌اآنا الی سید سیر قلندر بواسطه شیخ ابدال السبزواري مولداً والقندهاري موطناً *

قصر اقبال از تفاؤل این نام میمنت فرجام فتوحات تازه قرین روزگار خجسته آثار شهریار معدلت کردار گردید در همین سال میمنت فال حضرت عرش آشیانی جشن تطهیر شاهنشاهی آراسته ابواب خرمی بروی روزگار کشودند و روز پنجشنبه بست و پنجم جمادی الاخری آن قدسی طینت والا گهر را پیرایه عشرت فرمودند و چون عمر گرامی بچهار سال و چهار ماه و چهار روز پیوست بقانون دانشوران باستانی و آئین دقیقه شناسان آسمانی در ساعت فیض اشاعت یعنی روز چهار شنبه بست و دوم رجب سال نهصد و هشتاد و یک آن مظهر عواطف سبحانی را مکتب نشین دانش ساختند و جشن های دلکش ترتیب داده عالمی را نقد مراد در دامن امید ریختند و تعلیم آن سواد خوان رموز انفسی و آفاقی بنقاوه دودمان فضل و کمال [illegible] مسند [illegible] و افضال مولانا میر کلان هروی که بصباحت نفس و تهذیب اخلاق آراستگی داشت تفویض یافت و قطب الدین محمد خان اتکه بخدمت اتالیقی آن برگزیده دین و دولت خلعت امتیاز پوشید و چون او بخراسان سرحد نامزد گشت میرزا خان خانخانان را شایسته این منصب عالی دانسته بدین افتخار بخشیدند و در سال نهصد و هشتاد و پنج منصب ده هزاری ذات و سوار به حضرت شاهنشاهی ارزانی داشتند و سرزبان گوهر اسود گذشت که نظر برفور رضا جوئی و نیک سیرتی و بیدار دلی و بردباری تمامی [illegible] سماری اعتصام با نونهال دولت وابستگی دارد و چون سنین عمر همایون بپانزده سالگی رسید صبیه قدسیه راجه بهگوانداس را که از اعاظم امرای این دولت ابد مقرون بود و در زمره راجهای نامدار بمزید شوکت اعتبار اختصاص داشت بجهت آنحضرت خواستگاری نمودند و دولتخانه خاص و عام را آئین بسته جشن بادشاهانه ترتیب دادند و بتاریخ پنجم اسفندارمذ ماه الهی سال نهصد و نود و سه هجری که مختار انجم شناسان وقت بود حضرت عرش آشیانی بورود مقدم اقبال توام منزل راجه را پایه آسمانی بخشیدند و آن بانوی حجله عصمت و عفت را بگوهر یکتای خلافت و سلطنت عقد ازدواج خجسته امتیاز بسته بدولتسرای جاوید آوردند و راجه لوازم نیاز و پیشکش بتقدیم رسانیده طوی در خور این نسبت که سرمایه افتخار اسلاف و اخلاف اوست سرانجام داد و بجمیع شاهزادهای عالیقدر و هر یکی از حضرات عالیات ضیافتهای لایق فرستاد و احدی و شاگرد پیشه را نام نویسی کرده سر و پاها داد و باین سعادت افتخار جاوید اندوخت * و در نهصد و نود و چهار هجری حضرت شاهنشاهی را بدختر فرخنده اثر راجه اودی سنگهه که باصالت و جاه و لشکر و دستگاه از جمیع راجهای هند ممتاز بود نامزد ساختند *

به ساعتی که ترا کند بدو تقویم

حضرت عرش آشیانی با مخدرات سرادق عصمت بمنزل راجه تشریف برده عقد ازدواج سعادت مهاج بستند و بر روی روزگار در عشرت و کامرانی کشادند *

محتاج بود ملک به پیرایه چنین * آخر مراد ملک روا کرد روزگار

و راجه اودیسنگهه پسر راجه مالدیو است که از راجهاے معتبر صاحب شوکت بود و شمار لشکر او به هشتاد هزار سوار رسیده اگرچه رانا سانگا که با حضرت فردوس مکانی [illegible] جنگ [illegible] در دولت و جمعیت عدیل و نظیر راو مالدیو بوده لیکن به [illegible] ملک و کثرت لشکر راو مالدیو فزونی داشت چنانچه مکرر سران لشکر [illegible] رانا سانگا مهارزتها اتفاق افتاد و هربار آثار غلبه و تسلط از [illegible] روی نمود * و [illegible] سال از دختر راجه بهگوانداس صبیه قدسیه بوجود آمد و موسوم بسلطان النسا بیگم گشته * و در بیست و چهارم امرداد سال نهصد و نود و پنجم هجری هم از دختر راجه [illegible] متولد شد و حضرت عرش آشیانی او را سلطان خسرو نام نهادند * و در [illegible] [illegible] [illegible] و نود هفتم در مشکوے اقبال از بطن دختر خواجه حسن عم [illegible] قدم نهاد او را سلطان پرویز نام نهاده آمد * و در [illegible] و سیوم شهر [illegible] نهصد و نود و هشتم از دختر راجه کیشو داس راتهور صبیه بوجود آمد بهار بیگم نام کردند * و سلخ شهر ربیع الاول سنه هزار هجری بعد از انقضای پنج ساعت و دوازده دقیقه از شب [illegible] که در عهد دولت جهانگیری بمبارکشنبه اشتهار یافته بطالع میزان بحساب اختر [illegible] و سنبله بشمار منجمان هند دارالسلطنت لاهور اختر برج خلافت از بطن صبیه قدسیه راجه اودیسنگهه قدم [illegible] وجود نهاد تاریخ ولادت اشرف حامله چندین بشارت است از انجمله دو [illegible] مبارک تولد حضرت خیرالبشر صلوات الله و سلامه علیه اتفاق افتاد و این [illegible] از مساعدت اقبال است و باستبشار سنت الهی که بر سر هر هزار سال [illegible] جهانبانی بوجود آید که به معاونت توفیق ازلی رسوم مذموم بغی و جهل [illegible] عرصه جهان براندازد چنانچه قبل ازین به پانصد و شصت و پنج سال [illegible] اسرار یزدانی افضل الدین حکیم خاقانی از طلوع این کوکب دولت و اقبال [illegible] داده و از محرومی دریافت و حضرت نا یافت آنوقت قطعه بر صفحه روزگار [illegible] نداشتند *

گویند که هر هزار سال عالم [illegible] آید بجهان اهل کمالی محرم
آمد زین پیش و ما نزاده ز عدم * آید پس ازین و ما فرو رفته بغم

روز سیوم از ولادت اقدس حضرت عرش آشیانی به دولتسراے جهانگیری تشریف برده دیده را به جمال جهان افروز روشنی افزودند و دران محفل جشنی عظیم ترتیب یافته بود که [illegible] روزگار از مشاهده آن سرمه حیرت میکشید و چون قدوم میمنت لزوم سبب خورمی و نشاط جد بزرگوار گردید بالهام غیبی بسلطان خورم موسوم فرمودند و از وقایع این ایام آمدن خواجه عبدالله است بدرگاه حضرت جهانگیری آبا [illegible] خواجه از سادات کبار اند و جد چهارم ایشان قبله ارباب وجد و حال امیر سید عاشق [illegible] که احوال ایشان در کتاب حبیب السیر و رشحات مرقوم شده و والده خواجه خواهر خو [illegible] حسن نقشبندی است که نجیب النسا بیگم همشیره حضرت عرش آشیانی را در حباله [illegible] داشت خواجه در سال هزار با دو برادر خود

خواجه یادگار و خواجه برخوردار از ولایت حصار امده ملازمت حضرت عرش اشیاني دریافتند این حضرت فراخور حال هریک منصب عنایت فرموده تعینات صوبه دکن فرمودند و چون بشیرخواجه قرابت داشتند حکم شد که در خدمات بادشاهي رفیق او باشند و این والا نژادان بدکن رسیده هرجا که کارے و ترددي پیش امد مراسم مردانگي و جانسپاري به تقدیم رسانیدند و جوهرخود را دلنشین همگنان ساختند چون از همت بلند پرواز و اندیشه ترقي مراتب دور دراز بود متوجه استان جهانگیري شده درسنه هزار و سه بخدمت پیوستند و رفته رفته بجوهر شناسي وقدرداني آنحضرت به مدارج بلند تصاعد نمودند * چون در سنه هزارو هفت هجري از عرایض دولتخواهان بوضوح پیوست که تسخیر ملک دکن بے نهضت رایات جهان کشائی حضرت عرش اشیاني صورت پذیر نیست بتاریخ ششم مهرکه مختار انجم شناسان وقت بود بنفس نفیس بدان صوب توجه فرمودند و صوبه اجمیر را تیمناً وتبرکاً به تیول حضرت جهانگیري مقرر نموده راجه مانسنگه و شاه قلي خان محرم و بسیارے از امرا در ملازمت انحضرت تعین فرمودند درهمین ساعت مسعود به برکندن بیخ فساد رانا شرف رخصت ارزاني داشتند غرض از اینکار [illegible] چون موکب اقبال به ممالک دوردست نهضت می فرمایند مسند خلافت از شاهزاده ولي عهد خالي نباشد و هم حدود متعلقه رانا بے سپر عساکر کیوان شکوه گردد اگرچه راجه مانسنگه بخدمت حضرت جهانگیري دستوري یافت اما به التماس او بنگاله بدستور سابق بتیول او مقرر داشتند و راجه تعهد نمود که خود در ملازمت حضرت شاهي باشد و فرزندان وگماشتگان او سربراهي و نگهباني بنگاله نمایند و جگت سنگه پسر کلان خود را بنگاهباني ان ملک دستوري داد و درهمان نزدیکي جگت سنگه را سفرنا گزیر پیش امد و راجه پسر او مها سنگه را جانشین خود ساخته بسرکردگي بنگاله فرستاد و چون خطه اجمیر مخیم سرادقات گردید افواج بحرامواج و سپاه نصرت پناه باستیصال رانا دستوري یافتند و بعد از یکچندي خود نیز سیر کنان و شکار افگنان تا اودی پور نهضت فرمودند و ان اشفته رایته بے راه رو از کوهستان بر امده چند جارا تاخت و چون مبارزان لشکر فیروزي اثر از پے او شتافتند دار سراسیمه خود را بشعاب جبال انداخت و حدود متعلقه او لگدکوب عساکر اقبال گردید و بسیاري از کفار شقاوت اثار دران عرصه کار زار برخاک هلاک افتادند و زن و فرزند انها باسیرے رفتند دربنوقت خبر شورش بنگاله و شکست مها سنگه بعرض رسید * و در پانزدهم تیر سال مذکور مادر سلطان پرویز بعالم علوي شتافت و پردگیان حریم خلافت را بغم انداخت چون خوشامد گویان واقعه طلب که ونیکاه چنان وا می نمودند که حضرت عرش اشیاني به تسخیر دکن مشغول اند و یکبارگي انملک را نا کشوده بر گشتن از عزیمت بادشاهانه دور است اگر دربنوقت خود حضرت برگردند و برکنات آن روے آب اکبرآباد را که به معموري و سیر حاصلي اشتهار دارد بگیرند از مقابل رشد و شمایل [illegible] مقدور نخواهد بود و نیز فرونشستن

غبار شورشی که در بنگاله بتارگی ارتفاع یافته بود بے راجه مان سنگه صورت نمی [illegible] مدعا دانسته سلسله جنبان این اراده گشت ٭ ناگزیر [illegible] به طرف الهاباد برگردیدند قلیج خان که حراست قلعه [illegible] تفویض بود از صدق اخلاص و فدوی دیدند از قلعه بر آمده دولت [illegible] و بعضی هنگامه طلبان شورش انگیز باغراق و مبالغه بسیار عرض [illegible] اگر قلیج خان را بدست آورند گرفتن قلعه اکبرآباد که دفاین و خزاین مالامال [illegible] میسر میگردد چون فتنه مخالفت هنوز سر بر بالین مدارا داشت [illegible] ظاهر بینان را به سمع قبول جا نداده خان مذکور را دستوری [illegible] شمس همایون از آب گذشته متوجه بجانب الهآباد گشتند [illegible] عرش آشیانی که در قلعه اکبرآباد بودند بر هودج [illegible] نشسته روان [illegible] خلف الصدق خلافت و درة التاج سلطنت را ازین [illegible] مانع آمده بحضرت [illegible] ازینمعنی آگاهی یافته پیش ازینکه مریم مکانی [illegible] کشتی اختیار فرموده [illegible] تمام بجانب مقصد شتافتند و مریم مکانی آزرده خاطر بقلعه برگردیدند و بتاریخ [illegible] سنه هزار و نهم نزول رایات در قلعه الهآباد اتفاق افتاد و اکثر جاها که فروتر آب اکبرآباد [illegible] بدست آورده بملازمان خود جاگیر دادند ازانجمله صوبه بهار را بشیخ خدیو [illegible] بقطب الدین خان کوکلتاش عنایت نمودند و سرکار جونپور را بلاله بیگ مرحمت کردند و سرکار کالپی را بنسیم بهادر کرامت فرمودند و ناموردگان را بعمال متعلقه دستوری دادند و از راسه [illegible] لکهه روپیه خزانه که از حاصل خالصات صوبه بهار فراهم آورده بود گرفتند ٭ و چون این وقایع مکرر و متوالی بعرض حضرت عرش اشیانی رسید از وسعت حوصله و فرط بردباری و نهایت دلبستگی که بان جانشین خلافت داشتند اصلا از جا [illegible] عبدالصمد شیرین قلم را که از خدمتگاران حضور بود و [illegible] بسیار داشتند بانرمان عطوفت نشان [illegible] نصایح گرانمایه و مطالب [illegible] حضور فرستادند چون فرمان میمنت عنوان رسید [illegible] استقبال و لوازم تعظیم و اجلال بتقدیم رسانیده خواستند که روانه ملازمت [illegible] لیکن بنابر ملاحظه اینمعنی را [illegible] انداختند و شریف را نگاهداشته دستوری معاودت [illegible] خوشامد گویی در مزاج اقدس [illegible] در اندک [illegible] السلطنت شد و حضرت عرش اشیانی فرونشاندن فتنه خانه خیز را [illegible] ملک دکن که نزدیک بکار شده بود برگرفتند و بتاریخ [illegible] کار سازی انملک [illegible] بمردانگی و کاردانی [illegible] سالار و سرداری و جانسپاری علامی شیخ ابوالفضل باز گذاشتند بصوب دارالخلافه [illegible] عنان مراجعت منعطف گردانیدند و بتاریخ [illegible] داد سال مذکور باب مصر [illegible] و اقبال نزول اجلال فرمودند درین ایام حضرت شاهی خواجه

عبدالله را بخطاب عبدالله خانی نامور ساختند در شهور سنهٔ هزار و ده هجری که رایت
[illegible] حضرت عرش آشیانی در دارالخلافه اکبرآباد بود حضرت جهانگیری [illegible]
[illegible] بصادق بیکار و نفاق نامدار روانه دارالخلافه گشتند اگرچه در ظاهر اراده [illegible]
حضور والد ماجد باز می نمودند اما در باطن اندیشه دیگر که از لوازم سلطنت [illegible]
و ملک جوئیست مرکوز خاطر خورشید مناظر بود چون خبر توجه موکب ظفر قرین
[illegible] آنحضرت بعرض حضرت عرش آشیانی رسید حیرت و انبساطی که از [illegible]
قرة العین داشتند بوحشت و تفرقه بدل شد و بعضی از امرا که سخنان نفاق آمیز از
درة التاج سلطنت بسمع آنحضرت میرسانیدند براهنه دراز اندند [illegible]
آصف‌خان که خدمت دیوانی داشت از بیم هرزه درائی و بوصرفه گوئی نزدیک بان
رسید که قالب تهی کند و چون موکب شاهی بر قصبه اتاوه که در جاگیر خان مذکور
بود نزول اجلال نمود لعلی گران بها مصحوب یکی از معتمدان خود برسم پیشکش
فرستادند [illegible] فرمان قضا جریان شرف صدور یافت که آمدن آن فرزند بالشکر انبوه
و فیلان کوه شکوه [illegible] میکند و آمدن پسر بخدمت
پدر بهایی شوکت [illegible] صاحب الصدق بروی کار آمده اگر مطلب
اظهار جمعیت [illegible] بود مجرای او شد مردم را بمحال جاگیر رخصت نموده
[illegible] بخدمت [illegible] اگر شایبه توهم باقی است و هنوز مطمئن خاطر نیست عنان
معاودت به [illegible] معطوف دارد و هرگاه نقوش توهم و تفرقه از حواشی خاطر آنفرزند
زدوده شود [illegible] شتابد چون این مثال واجب الامتثال بحضرت شاهی رسید متحیر
اندیشه شدند [illegible] در اتاوه توقف نموده عرضداشتی مرقوم قلم اخلاص گردانیده بپایه
سریر خلافت [illegible] ارسال فرمودند مضمون اینکه این مرید باخلاص جهان نیاز و ارزومندی
احرام کعبه [illegible] بسته میخواست که درین زودی سعادت استلام دریابد در اثناء
فرمان [illegible] قدم جرات پیش نه نهاده باله‌آباد معاودت نماید عجب که
اخلاص این [illegible] در باطن آنحضرت اثر نکرده و مشتی فتنه سرشتان خداع
مجازی [illegible] این بنده حقیقی بد گمان ساختند و روزی چند این مرید را از
سعادت [illegible] محروم داشتند امید که صدق باطن این نیازمند در مرآت خاطر
غیب [illegible] انگنده انگاه روزی چند در اتاوه توقف فرموده کوس معاودت به
صوب الهآباد بلند آوازه ساختند مقارن آن فرمان شد که صوبه بنگاله و اودیسه را بجاگیر
آن فرزند [illegible] نموده کسان خود را فرستاده منصرف گردد حضرت شاهی صلاح
[illegible] معروض داشتند و چون به بلده
الهآباد [illegible] فرمانروائی
والا شکوه [illegible] سلطانی یافتند * از وقایع
این ایام [illegible] شیخ ابوالفضل است اگرچه [illegible] هندوستان بود
لیکن [illegible] و در تهذیب

فضائل و آداب دانی خدمت ملوک قصب السبق از اقران ربوده بود بالجمله چون
[illegible] محروسه بروز افتاد و همگی ملتزمان درگاه عرش آشیانی از
[illegible] جانب آن سریر آراسته سلطنت گرائیدند ازآنجا که
[illegible] را با خود یکرنگ و با حضرت شاهی یکرو فهمیده بودند فرمان قضا
[illegible] که لشکر و حشم را با پسر خود شیخ عبدالرحمن در دکن
[illegible] متوجه [illegible] بسعادت ملازمت گردد چون خبر طلب
[illegible] رسید بیدلی و حزم دانستند که اگر شیخ نزد آنحضرت رسید بفریب
[illegible] بود بیهان است رفتن ما بدربار صورت نخواهد
[illegible] واقعه پیش از وقوع باید کرد باین اندیشه صاحب راجه نرسنگدیو
[illegible] از اقران خود امتیاز داشت و وطن او سر سر راه بود باستیصال
شیخ از [illegible] کار بسته در کمین فرصت نشست چون شیخ به سرای
[illegible] گروهی گوالیار [illegible] رسیده راجه با جمعیت بسیار از سوار و پیاده
شیخ را [illegible] از خدمتگاران [illegible] دایره گرفت و شیخ ننگ گریختن را
اگرچه ممکن نبود برخود نه پسندیده تن بمردی داده به قتل رسید و راجه سر او را
به الهآباد فرستاد اگرچه بر کشته شدن شیخ خاطر قدسی [illegible] عرش آشیانی به آزردگی
[illegible] اما این کارنامه دلیری و مردانگی [illegible] شاهی بملاحظه
[illegible] بمنزله پدر بزرگوار نمودند و رفته رفته آن کدورتها بصفا مبدل
شد چنانچه [illegible] خود رقمزده کلک وقایع نگار خواهد شد چون آن والا گوهر
[illegible] شیخ ابوالفضل بغایت محجوب شدند حضرت عرش آشیانی
مهد [illegible] سلطان بیگم را نزد ایشان فرستادند تا بنوازشهای شاهانه دلجوئی
نموده و از [illegible] برآورده بملازمت آورند و فیل لشکر نام فیلی [illegible] و اسپ
[illegible] نموده مصحوب بیگم ارسال داشتند و چون [illegible] بدو منزلی
[illegible] حضرت شاهی به استقبال برآمده به آداب بزرگی ملاقات
نمودند و [illegible] مراسم بیکران حضرت عرش آشیانی بتقدیم رسانیدند [illegible] تجمل تمام
[illegible] نمودند و مهد علیا سلیمه سلطان بیگم آن حضرت القلب
[illegible] ساخته زنگ توهمات از مرآت خاطر زدودند و حضرت
[illegible] متوجه درگاه عرش اشتباه گشتند [illegible] حوالی
[illegible] اکبرآباد رسیدند مرشداتی مرقوم قلم اخلاص رقم ساخته مصحوب خواجه
[illegible] ارسال داشتند مضمون آنکه چون آنحضرت [illegible] حقیقی
[illegible] تقصیرات این بنده [illegible] امیدوارست که از
حضرت مریم مکانی التماس فرمایند که از روی فرزند پروری این نیازمند را بملازمت
اشرف اقدس معرفی سازند تا رفع توهمات [illegible] گردد و حکم شود که ملازمان
[illegible] بعد از رسیدن این عریضه حضرت عرش آشیانی

بدولتخانه والده ماجده خود شتافته التماس شاهي را بعرض آن عفت قباب رسانیدند و پس از آنکه خواهش ایشان درجه قبول یافت فرمان عاطفت عنوان مشتملبر نوید استقبال مریم مکاني بفرزند اقبال مند نوشته این رباعي که از واردات طبع جعفر بیگ آصفخان است عنوان منشور سعادت قلمي نمودند .

اي جسته رضا برسم عادت ساعت ٭ ادراک وصال را چه حاجت ساعت
از وصل کدام کسب سعادت ساعت ٭ ساعت چکني بهانه ساعت ساعت

و این نوازشنامه را بخواجه دوست محمد سپرده او را رخصت معاودت فرمودند بعد از ورود این فرمان رافت عنوان حضرت شاهي بسرعت هرچه تمامتر بنواحي دارالخلافه رسیدند و حضرت مریم مکاني یکمنزل پیشتر شتافته آن گوهر اکلیل سلطنت را بمنزل خود در آوردند و در دولتسرای ایشان قران السعدین اتفاق افتاد حضرت شاهي فرق نیازمندي بپاے آسمان ساي قبله حقیقي گذاشته ترک دولت بر افراختند حضرت عرش آشیاني دیده اشتیاق بجمال جهان آراي فرزند اقبالمند نوراني نموده ایشان را بدولتخانه آوردند و بحکم اشرف نقاره شادماني نواخته آوازه نشاط و انبساط را بگوش دور و نزدیک رسانیدند و حضرت شاهي دوازده هزار مهر اشرفي نذر و نهصد و هفتاد و هفت زنجیر فیل نر و ماده برسم پیشکش گذرانیدند ازانجمله سیصد و پنجاه و چهار زنجیر فیل درجه پذیرائي یافته و بقیه را بایشان بخشیدند و بعد از دو روز لون نام فیلي از غنایم فتح دکن که در فیلان یگانه به سبک پائي و هوش فعلي بے همتا بود بایشان مرحمت شد و دستار مبارک از فرق مقدس برداشته بر سر اشرف شاهي گذاشتند و نوید جانشیني را بگوش اولیاي خورشید آسمان سلطنت رسانیدند چون حضرت عرش آشیاني در هنگام توجه رایات عالیات بصوب دکن حضرت شاهي را بر سر رانای مقهور رخصت فرموده بودند بنابر سببے امري که رقم زده کلک وقایع نویس شد آن حضرت مهم رانا را باتمام نا رسانیده باله آباد شتافتند درین صورت راے صواب انتمای حضرت عرش آشیاني چنان تقاضا فرمود که مهم رانا نامزد آن فرزند بوده [illegible] دولت آنکه بیشتري همت آن قرة العین خلافت صورت اتمام پذیرد لاجرم در جشن دسهره آن گوهر اکلیل سلطنت بموجب حکم پدر بزرگوار رایات نصرت سمات بدالضرب بر افراشتند جمعي از امرا که اسامي انها نوشته میشود بخوارش خسروانه سر افراز گشته در [illegible] آن درة التاج سلطنت دستوري یافتند جگناتهه وراي رایسنگهه مانهو سنگهه راي درگا راي بهوج هاشم خان قرابیگخان افتخار بیگ راجه بکرماجیت سکت سنگهه [illegible] پسران موته راجه خواجه عصاري راجه شالباهن لشکری پسر میرزا یوسفخان شاه قلي برادر آصفخان شاهبیگ گولابي چون فتحپور مخیم سرادقات اجلال گشته روزي چند دران دارالسعادت بجهت سامانی ضروریات توقف اتفاق افتاد وخزانه و لشکري که بدان کار دشوار گذار وفا کند التماس نمودند و رایات تخلل در سرانجام آن استاد [illegible] ناگزیر حضرت شاهي [illegible] که

این مرید حکم آنحضرت را نمونه حکم الهی دانسته بشوق هرچه تمامتر دل بر خدمت نهاده ولیکن کفایت اندیشان ساختن این مهم را به روشی که سرانجام پذیر گردد نمی نمایند و بیهوده خود را بسبک ساختن و اوقات ضایع کردن چه لایق است مگر معلوم آنحضرت نشده باشد که رانا از کوهستان برنمی آید و هرروز بمحکمه پناه برده تا ممکن باشد بجنگ نمی پردازد تدبیر کار او منحصر درین است که افواج نصرت امواج از هر سو درآمده کوهستان او را قمرغه وار در میان گیرند و هر فوجی آنقدر باید که هرگاه با آن مقهور دوچار شود از عهده او تواند برآمد و اگر دولتخواهان بروش دیگر صلاح دیده اند چون مردم بنده بغایت پریشان احوال اند حکم شود که این نیازمند جبین سعادت را بسجود آنحضرت روشن ساخته بمحال جاگیر خود شتابد و در خور این مهم سامان نموده با جمعیت [illegible] متوجه استیصال او گردد و بعد ازآنکه عرضداشت حضرت شاهی بمسامع [illegible] النسا بحکم همشیره قدسیه خود را نزد آن گوهر اکلیل سلطنت فرستاده پیغام فرمودند که چون آن فرزند در ساعت مسعود رخصت شده و ارباب تنجیم بجهت قرانی که درین نزدیکی واقع میشود تجویز ملاقات نمینمایند باید که باهستگی متوجه الهآباد شود و هرگاه خواهد باز دولت ملازمت دریابد حضرت شاهنشاهی بموجب منشور لامع النور از تقصیر کوچ فرموده [illegible] مقهورا از آب جون عبور نموده بجانب الهآباد رفته بودند مقارن این حضرت عرش آشیانی یکی پوستین روباه سیاه یک پوستین روباه سفید مصحوب روپ خواص بآن حضرت فرستادند و آن مسرت الصدر سلطنت عرضداشتی مشتمل بر سپاس گذاری این مرحمت نوشته [illegible] را درانجا مرقوم ساخته اند •

گر بر تن من زبان شود هر موئی • یک شکر تو از هزار نتوانم کرد

و روپ خواص سپرده او را رخصت معاودت ارزانی داشتند و چون به الهآباد رسیده [illegible] کامی گذرانیدند قضارا والده سلطان خسرو نقاب آرای نهانخانه عدم گردید تفصیل این اجمال آنکه دربنولا بیوستگی در دماغ آن عفت سرشت بهم رسید [illegible] مزاج استیلا یافت و چون خسرو از بیراه روی در ملازمت حضرت عرش آشیانی [illegible] بشکوه شاهنشاهی می پرداخت این غم سربار آن گشت [illegible] آنحضرت بشکار تشریف برده بودند پوشیده از پرستاران افیون خورده سر ببالین فنا نهاد و چون سرآمد پردگیان حرم سرای سلطنت بود و انس و الفت تمام باو داشتند خاطر قدسی مظاهر ازین سانحه به نهایت ملول [illegible] بر دل مهر منزل این مصیبت سخت [illegible] کرد و حضرت عرش آشیانی از استماع این حادثه ناگزیر آشفتگی ضمیر فیض پذیر فرمان از روی کمال مهربانی و غمگساری فرستاده تسلی بخش خاطر عاطر شدند • و از سوانح این ایام رفتن عبدالله خان است بدرگاه حضرت عرش آشیانی چون شریف خان وکیل السلطنت [illegible] عبدالله خان را [illegible] نگرفته [illegible] پیوسته [illegible] خدمت

بشاهنشاهی شکوه ایشان میکرد ناگزیر برفاقت خواجه یادگار روی امید بدرگاه پادشاه جمجاه نهادند و آنحضرت جوهر اصالت و شجاعت از جبهای خانه‌زور دریافته و شایسته تربیت دانسته بمنصب هزار و پانصدی و خطاب صفدرخانی امتیاز بخشیدند و خواجه یادگار را نیز بمنصب عزت برافراختند در هنگامیکه موکب شاهی از فتحپور متوجه الهآباد گشت اگرچه حضرت عرش آشیانی رخصت گونه ارزانی داشته بودند لیکن از صمیم دل بجدائی آن قرةالعین خلافت رضی نبودند بلکه ازین دوری نهایت دل آزردگی داشتند و جمعی از فتنه جویان واقع طلب هرروز مقدمه ترتیب داده وحشت افزای بخاطر قدسی مظاهر میگشتند • درین ایام از دوام باده گساری آنحضرت بلباس دلسوزی شکایت میکردند و از مویدات خواهش اهل غرض آنچه شد که یکی از واقعه نویسان شاهی به خانه‌زادی که در سلک خواص منسلک بود نسبت تعشق بهم رسانیده و آن بی ادب شیفته خدمتگار دیگر شد و هرسه باتفاق یکدیگر قصد کردند و خواستند که خود را بمدد کن رسانیده در حمایت شاهزاده دانیال روزگار بسر برند و چون حقیقت حال بمسامع جلال رسید فی‌الفور جمعی از سواران چالاک بجهت گرفتن انها تعین شدند اتفاقاً هرسه را بدست آورده در وقتیکه آتش قهر شاهنشاهی در اشتعال بود بحضور عالی حاضر ساختند و بموجب حکم واقعه نویس را درحضور پوست کنده یک خدمتگار را خواجه سرا کردند و دیگری را چوب کاری نمودند ازین سیاست رعب و هراس عظیم [illegible] پیدا کرد و راه گریختن مسدود شد و این قضیه را ارباب غرض بصد آب و تاب بعرض حضرت عرش آشیانی رسانیدند و خاطر مهر ناظر آنحضرت سخت برآشفت و برزبان الهام بیان گذشت که ما تا امروز جهانی را به شمشیر تسخیر کرده‌ایم حکم کندن پوست گوسپندی در حضور خود نکرده‌ایم فرزندان ما عجیب قسی‌القلب اند که آدمی را [illegible] پیش خود پوست میکنند همین هرزه درایان فتنه انگیز بعرض رسانیدند که شراب را با افیون ممزوج فرموده زیاده ازانچه طبیعت برداشت تواند کرد نوشجان می نمایند [illegible] در هنگام طغیان کیف و استیلای نشه شورش مزاج بهم رسیده احکام [illegible] انجام سرمیزند و دران وقت هیچکس را یارای چون و چرا نیست اکثری خود [illegible] بگوشه کشیده مخفی می سازند و چندی که ناگزیر باشند حکم نقش گلیم و صورت [illegible] دیوار دارند چون خاطر فیض مآثر نگران احوال ایشان بود و تعلق مفرط باین [illegible] سلطنت داشتند رای صواب نما چنان تقاضا فرمود که باله‌آباد خود تشریف برده و جگر گوشه را همراه گرفته به دارالخلافه بیاورند • و به این [illegible] شنبه یازدهم شهریور سنه هزار و دوازده هجری رایات اقبال بمنصوبه ارتفاع [illegible] بر کشتی نشسته متوجه پیشخانه که درسه کروهی شهر برلب آب چون ترتیب [illegible] یافته بود شدند قضارا درانثناء راه کشتی بر زمین نشست و هرچند ملاحان [illegible] و پا زدند دران نیم شب نتوانستند کشتی را در آب انداخت ناگزیر تا سفیده صبح [illegible] دریا توقف واقع شد و بعد از طلوع آفتاب امرای عظام کشتی جلسه

خود را بهش رانده سعادت کورنش حاصل نمودند و نزد رموزخوانان انفس و آفاق [illegible] اشارتی بود بر فسخ این عزیمت . لیکن شکوه آنحضرت زبانهارا [illegible] نزول اتفاق افتاد . روز دیگر باران بشدت [illegible] حضرت مریم‌مکانی رسید و چون ایشان باین یورش [illegible] حمل بر [illegible] فرمودند و درین دو سه روز بسبب افزونی [illegible] و غیر از قرابتخانه خاص و پیشخانه چندی [illegible] آمد و شب چهار شنبه خبر رسید که [illegible] از معالجه باز کشیده اند [illegible] مصروف داشتند و بعیادت [illegible] احوال ایشان را بسی پریشان یافتند و هرچند خواستند که اندرزی [illegible] ازان [illegible] واکشند زبان یارای گویائی نداشت تا گزیر بقضای ایزدی رضا داده خلوت گزین الیه اندوه گشتند * و شب دوشنبه هژدهم شهریور سال هزار و دوازده بارگاه عصمت او از کدورت کده دنیا در کشیده نقاب گزین خلوتسرای نزهت گشت و ازین سانحه جهانی شوریده و روزگار بسوگواری در آمد * حضرت عرش آشیانی موی سر و ریش و بروت سترده لباس ماتم پوشیدند و چندین هزار کس از امراء و منصبدار و احدی و شاگردپیشه بموافقت آنحضرت رخت مصیبت اختیار نمودند و پادشاه جم‌جاه نعش را بردوش گرفته قدمی چند راه پیمودند و بعد ازان امرا نوبت بنوبت برداشتند و تابوت را روانه دهلی ساختند بادل زار و دیده خونبار بدولتخانه معاودت فرمودند و روز دیگر خود از کسوت سوگواری برآمده و جمیع بندگان را ازان لباس برآورده هریکی را فراخور پایه خلعت عنایت فرمودند و جسد گرامی در عرض پانزده پهر بدهلی رسید و در مزار فایض‌الانوار حضرت جنت آشیانی مدفون گردید * و چون خبر نهضت موکب اقبال عرش آشیانی بصوب الهآباد و فسخ آن عزیمت بجهت عارضه مریم مکانی و رحلت آن عفت نقاب بقدسی سرادق جاودانی بحضرت شاهی رسید بیتحاشی و تامل شریف خان را بحکومت بهار [illegible] فرموده رایات نصرت آیات بدریافت ملازمت پدر بزرگوار برافراشته متوجه دارالخلافه آگره شدند تا غبار کدورتی که بر مرات خاطر حقیقت مناظر نشسته بود زدوده شود و درین مصیبت والده ماجده شریک باشند و عرش آشیانی نوید حضور وافرالسرور آن [illegible] را غمزدای این ماتم دانسته جهان جهان نشاط و شادمانی [illegible] و حضرت شاهی در ساعت مسعود سال مذکور [illegible] دولت [illegible] و بعد ازان که رسوم تورهٔ و آداب بجا آوردند عرش آشیانی فرزند اقبالمند را در آغوش عطوفت و مهربانی کشیده فرح [illegible] دل اندوهگین [illegible] اخلاص آئین بعیش و شادی قرین و منافقان واقعه طلب [illegible] و اندوهگین گشتند جهان را رونق دیگر پدید آمد

روزگار که سر شوریدگی در سر داشت آرام و تسکین یافت فتنه که چشم گشوده منتظر فرصت می بود بگران خواب غفلت افتاد نقاره شادی بلند آوازه [illegible] حضرت شاهی در چهارده سر صد تولکی و چهار صد و پنجاه تنکلی و یک صد [illegible] و پنج تولکی و یک صد [illegible] تولکی و به مقدار [illegible] تولکی [illegible] که یک [illegible] داشت و چهار زنجیر فیل [illegible] [illegible] حضرت عرش آشیانی از بارگاه خاص [illegible] [illegible] خاطر [illegible] ظاهر از بعضی [illegible] [illegible] اگر [illegible] [illegible] که بعضی چند [illegible] [illegible] ظاهر [illegible] که از افراط باده پیمائی دماغ [illegible] خلل پذیرفته بهتر آن است که روزی چند بدولتخانه ما بسر برند تا [illegible] با صلاح مزاج شما پردازیم و ایشان را در حمام دولتخانه نشانده بعضی از [illegible] معتمد را بطریق دیدبانی گماشتند و هر روز والده ها و همشیره های ایشان [illegible] دلدهی و خاطر جوئی میکردند تا ده روز دران سعادت کده بسر بردند و چون معلوم شد که از دوام باده گساری و آشفته دماغی ایشان آنچه [illegible] بود وقوعی نداشت دستوری شد که بدولتخانه تشریف برند و چندی [illegible] ایشان که از غضب حضرت عرش آشیانی بیم و هراس [illegible] بودند باز آمده سرگرم خدمت گردیدند و حضرت شاهی [illegible] بزرگوار خود استمداد یافته معمول مراسم می گشتند درین ایام مکتوب [illegible] شاه زاده شیخ حسین جامی که در سلسله علیه خواجهای بزرگوار بگذارش [illegible] دادرس بانفس هزار فن بے همتا بود بحضرت شاهی رسید مضمون آنکه حضرت خواجه بهاءالحق والدین قدس الله سره العزیز را در خواب مشاهده کردم فرمودند که [illegible] زودی سلطان سلیم براورنگ فرماندهی بر آمده روزگار را بداد و دهش آباد گردانیده [illegible] مزدگی عالم را به بخشش شاد سازد * و از غرایب حکایات که دران روز [illegible] حضرت شاهی گران بار نام فیلی داشتند که در جنگ فیل بے همتا بود و فیلی [illegible] صدمات او پا استوار کند در فیلخانه پادشاهی نشان نمیدادند و همچنین خسرو [illegible] نام فیلی داشت که او نیز در جنگ فیل سرآمد بود حضرت عرش آشیانی [illegible] که آن دو کوه گران سنگ را باهم در جنگ [illegible] منهی نام فیلی [illegible] از حلقه خاصه بکمک مقرر فرمودند که هرگاه یکی از انها بر دیگری غالب [illegible] فیلبان از نگهداشت آن باز ماند فیل مذکور از کمین بر آمده کمک [illegible] این فیل را باصطلاح فیلبانان طپانچه می نامند و این از تصرفات حضرت [illegible] آشیانی است که در وقت جنگ بجهت جدا ساختن فیلهای سرکش [illegible] و [illegible] چرخی و اوجاری نیز از اختراعات آن حضرت است بالجمله حضرت [illegible] و خسرو التماس نمودند که بر [illegible] سوار شده [illegible] کنند

حضرت عرش آشیانی در جهروکه نشسته شاهزاده خرم را نزدیک خود حکم نشستن فرمودند
[illegible] از تماشای جنبیده ... گوئی ز سر تا پای جنبیده
[illegible] گرانبار [illegible] چیرگی ظاهر ساخت و حریف خود را عاجز
[illegible] موجب قرار داد. فیل رنتهمن را بکمک آوردند و جمعی
[illegible] شاهی [illegible] را از پیش آوردن مانع آمده کلوخی و سنگی چند
[illegible] موجب حکم فیل را پیشتر رانده روبرو کرد
[illegible] چله [illegible] او چلید خسرو با جمعی
[illegible] مرحم [illegible]
[illegible] را [illegible] نمودند. حضرت عرش آشیانی ازین
[illegible] متوجه گشته به شاهزاده خرم فرمودند که نزد شاه بهائی
[illegible] بفرمایند که در حقیقت این فیل هم از شماست سبب
[illegible] عالی [illegible] شاهزاده خرم بحکم جد بزرگوار شتافته بلطف بیان و
[illegible] گذارش این پیغام نمودند حضرت شاهی در جواب فرمودند که مارا ازین
[illegible] اطلاعی نیست و اصلا بزدن فیلان [illegible] الهی نبرده‌ایم و نفرموده‌ایم آن
حضرت [illegible] که اگر چنین است حکم شود که ما خود توجه نموده بآتشباری و
دیگر [illegible] فیلان را از هم جدا سازیم حضرت شاهی [illegible] اجازت دادند
و آن حضرت [illegible] چرخی و بان فرمودند هرچند تدبیرات بکار بردند اثری
[illegible] تا آنکه فیل رنتهمن هم زبون شده رو بهزیمت نهاد و هردو به آب
[illegible] و فیل گرانبار برو پیچیده بود و دست باز نمیداشت [illegible] کشتی کلان
[illegible] شده و گرانبار از شدت باز ماند شاهزاده خرم بخدمت جد بزرگوار شتافته
مراتب آداب را پاس داشته عرض نمود که شاه بهائی باین جرأت و گستاخی رضا
[illegible] و [illegible] ایشان واقع نشده در اصل سخن را بتفاوت عرض نموده اند ٭ و در
[illegible] حضرت عرش آشیانی رو داده آنحضرت را در مدت پنجاه و یکسال
[illegible] در خطه اسلام دولتش نه وزیده و هیچگونه پای [illegible] دولت
[illegible] بهر جانب که عزیمت نمودی اقبال بسان دولت ملازم
[illegible] و بهر طرف که قصد نمودی بخت [illegible] تحت
سر [illegible] داشتی آسمان بکام او گردش گزیں [illegible] و زمین به
مرام او در تمکین تا آنکه روزگار خود پرداخت و آن بادشاه جمجاه را از تخت
فرمانروائی بر تخته ناکامی کشید اجمال این حادثه آنکه روز دوشنبه دستم شهر
[illegible] ۱۰۱۴ هزار و چهارده هجری مزاج اعتدال سرشت از مرکز
صحت انحراف پذیرفت و عارضه تپ اشتداد یافته منجر باسهال گشت شاهزاده
[illegible] گردید و حکیم علی که سرآمد
[illegible] بود [illegible]

و دوا پرداختند و تدبیرات بکار بردند اثری ازان مرتب نگشت و روی بهبود در آینه
حال مرئی نشد و چون سلطان خسرو خواهرزاده راجه مانسنگه و داماد خان اعظم درین
دولت خصوصاً درین وقت حل و عقد امور سلطنت باین دوکس تعلق داشت بخاطر
حق ناشناس قرار داده که باوجود حضرت شاهی چنین ناخلفی را بسلطنت برداشته
به ترتیب اسباب فتنه و فساد پردازند و آنحضرت از غدر معاندان وقوف یافته بنابر
حزم و احتیاط که از شرایط جهانداری است در چنین وقت خود را از سعادت خدمت
پدر عالیقدر محروم داشته ترک آمد و رفت بدرون قلعه فرمودند و شاهزاده جوانبخت دل
قوی و عزم درست درمیان دشمنان و بد اندیشان پای همت افشرده دولت ملازمت
جد بزرگوار را از دست نداده اگرچه مکرر والده ماجده آن قرة العین پیغام فرستادند که درین
آشوبگاه بی تمیزی و تلاطم امواج فتنه بسر بردن صلاح وقت نیست قطب وار قدم
همت برجا داشته ترک عزیمت نفرمودند تا آنکه بفرموده پدر نامور و مادر بلند اختر
آنسریر آرای سلطنت نزد آنحضرت شتافتند و هرچند در بردن شاهزاده مبالغه نمودند
برفتن راضی نشدند درجواب معروض داشتند که تا رایحهٔ حیات جد بزرگوار بمشام جان
میرسد امکان جدائی در تصور نمی گنجد ازانجا که حافظ حقیقی در همه حال حارس
آن عزیز دین و دولتمند بود بدوران طوفان حوادث از آسیب عین الکمال چنانچه باید
حراست نمود * و درین ایام از کنیزان حضرت شاهی دو پسر متولد شدند و بجهاندار
و شهریار موسوم گشتند و چون قضای قادر قدیر و حکیم خبیر بران رفته بود که انجام کار
حق بمرکز قرار گیرد و جهان تیره از خلافت وارث حقیقی ملک روشنائی پذیرد این
طایفه حق ناشناس از اراده باطل ندامت گزیده شرمنده و سرافگنده بخدمت حضرت
شاهی شتافتند و آنحضرت روز دیگر بملازمت حضرت عرش آشیانی تشریف برده در
حالت نزاع بدولت دیدار سعادت اندوختند و برحسب استدعای شاهزاده خورم تحسین
و آفرین فرمودند و آن سرو جویبار خلافت را همراه خود برده بدولتخانه آوردند * شب
چهار شنبه سیزدهم جمادی الاخری سنه هزار و چهارده هجری آن شاهباز اوج خلافت
ازین سرای فانی به نزهت سرای جاودانی شتافت و روز دیگر بلوازم تجهیز و تکفین
پرداخته در [illegible] سکندره بجوار رحمت الهی سپردند ولادت گرامی در نهصد و چهل و نه
روی داد و جلوس در نهصد و شصت و سه اتفاق افتاد و آنحضرت را سه پسر والاگهر
و سه صبیه [illegible] بودند نخستین شاه عادل باذل نورالدین محمد جهانگیر که سریرآرای
خلافت شد دوم سلطان مراد که در سنه هزار و هفتم مطابق سال چهل و چهارم
اکبر شاهی بادمان شراب در ولایت دکن درگذشت سوم سلطان دانیال که در
سنه هزار و سیزدهم هجری موافق سال چهل و نهم اکبر شاهی او نیز بافراط شراب
خواری و [illegible] گساری در ملک دکن وفات یافت و اسامی صبیه‌ها اینست شاهزاده
خانم شکرالنسا خانم آرام بانو بیگم بعد ازین انچه برقم قلم مشکین رقم گردید تالیفی
است از حضرت جنت مکانی جهانگیر پادشاه تا اوایل سنه نوزده جلوس خود متوجه

جمع وتحریر آں گشته‌اند و از انجا تتمه اخبار را تا آخر ایام حیات و انجام مدت سلطنت که کلهم بیست و یکسال و هشت ماه و بست روز بوده باشطری از اوایل احوال حضرت صاحبقران ثانی شاهجهان بادشاه که بعد از استماع واقعه والد نامدار از قلعه [illegible] دارالخلافه اکبراباد متوجه گشته تا بر تخت سلطنت و فرمانروائی جلوس فرموده اند راقم بطور دلیل طریق نامردی محمد هادی جهت تکمیل کتاب [illegible] در دیباچه ایمانی بان رفته الحاق نموده و اراده و خواهش دارد که اگر اجل امان و فرصت دوست بهم داده و دماغ یاوری نمود مجملی از احوال آن بادشاه فریدون فر [illegible] و ما الوع سلسله سلاطین تیموریه هندوستان بوده من اوله الی آخره [illegible] کشیده در ذیل این نسخه مندرج سازد و تشنه‌لبان جویای اخبار را به [illegible] سیراب گرداند ومنه الاعانه والتوفیق ۞

ذکر وزرای [illegible] جنت مکانی جهانگیر بادشاه در زمان شاهزادگی

[illegible] رای گهنسور خدمت دیوانی آنحضرت داشت بعد ازان بایزیدبیگ بابی [illegible] خدمت پرداخت بعد ازان خواجه محمد دوست کابلی که در ایام سلطنت بخواجه جهانی روشناس گشت دیوان شد بعد ازان خان بیگ بابی بمنصب امتیاز یافت اما مدار مهمات بر شریفخان پسر عبدالصمد شرین قلم بود که پس از جلوس بخطاب امیرالامرائی ووالا پایه وکالت سر عزت در فلک سود وچون لب سدگهه بنام نامی خندان شد و فرق صفیر بالقاب گرامی ارتفاع پذیرفت چندی کار دیوانی بر وزیرخان محمد مقیم بدستور عهد حضرت عرش آشیانی بحال داشته بعد از چند روز وزارت نصف ممالک محروسه بوزیرالملک خان بیگ والا شاهی مذکور مرحمت فرمودند و وزارت نصف ممالک میرزا غیاث بیگ طهرانی را بخطاب اعتمادالدوله امتیاز بخشیده تفویض نمودند لیکن اعتمادالدوله اختیاری در وزارت نداشت گویا پیشکار امیرالامرا بود و بیرمخان امیرالامرا زکیل و مدار علیه بود و چون او به بیماری مزمن گرفتار آمد و موکب مسعود بصوب کابل نهضت فرمود جعفر بیگ قزوینی مخاطب باصفخان بخدمت جلیل القدر وکالت سیوم صفر سنه یکهزار و پانزدهم هجری چهره سعادت بر افروخت خواجه ابوالحسن بر تربتی را بهمراهی خود التماس نمود تا سررشته دفتر و کاغذنگاهداره وخواجه اگرچه مرد راست و درست کارگذار بود اما به ترشروئی و درشت خوئی اتصاف داشت و بعد از انکه آصفخان بمهم دکن همراه شاهزاده پرویز رخصت یافت بست هفتم جمادی الاول سنه یکهزار بست هجری خدمت دیوانی به اعتمادالدوله باز گشت و او تا آخر ایام حیات به استقلال تمام بلوازم امر خطیر پرداخت و بعد از رحلت آن دستور معظم نوبت دیگر بتاریخ دوازدهم جمادی الثانی سنه یکهزار سی و یک هجری خواجه ابوالحسن خلعت وزارت پوشیده بعد ازان که مهابتخان را از درگاه معلی اخراج نمودند یمین الدوله آصفخان خلف الصدق اعتمادالدوله را تا پانزدهم صفر سنه یک هزار سی و پنج هجری بمنصب بزرگ وکالت اختصاص بخشیدند و همچنان خواجه ابوالحسن

بخدمت دیوانی مشغول بود و خلعت استقلال یافت تا انکه حضرت جنت مکانی از جهان فانی بقدسی سرای جاودانی شتافتند ●

اولاد امجاد انحضرت

آن شاه جنت مکان را پنج پسر والا گهر و دو دختر قدسی اختر بودند اول سلطان خسرو دویم سلطان پرویز سویم سلطان خرم چهارم سلطان جهاندار پنجم سلطان شهریار دختر کلان سلطان نثاربیگم و خورد بهار بانو بیگم خسرو و جهاندار و پرویز در حین حیات پدر بزرگوار بعالم بقا شتافتند و تاریخ آن مصاحبان ملک بقا در محل خود رقم کلک بیان گشته و از خسرو دو پسر و یک دختر مانده بود بعد از شدقار [illegible] بطریقی که نگاشته شده راه ممات پیش گرفتند دختر تا حال در [illegible] است و از سلطان پرویز طفلی و صبیه بود طفل از پدر بزودی رحلت نمود صبیه درعقد ازدواج شاهزاده دارا شکوه است و از شاهجهان چهار پسر [illegible] دختر قدسی اختر روشنی افزای دیده پدر بزرگوارند اول سلطان [illegible] دویم سلطان شجاع سویم سلطان اورنگ زیب چهارم سلطان مراد بخش و دختر اول سرور بانوبیگم دویم جهان آرابیگم سویم روشن [illegible] اولاد نماند و از شهریار دختری هست ارزانی بیگم نام ●

ذکر فضلاء معتبر انحضرت

ملا روز بهان [illegible] ملا شکرالله شیرازی بقاسری میر ابوالقاسم گیلانی ملا باقر کشمیری ملا [illegible] سیستانی ملا مقصود علی قاضی نورالله ملا فاضل کابلی ملا عبدالحکیم سیالکوتی ملا عبداللطیف سلطان پوری ملا عبدالرحمان بهوره گجراتی ملا فاضل کابلی [illegible] میراغی ملا محمود جونپوری ●

ذکر حکماء انحضرت

حکیم رکنای [illegible] حکیم صدرا ملقب بمسیح الزمان حکیم ابوالقاسم گیلانی ملقب [illegible] الملک [illegible] مومنائی شیرازی حکیم روح الله کابلی مقیم بید گجراتی حکیم تقی [illegible]

ذکر شعرا که نزد انحضرت بودند

بابا [illegible] اصفهانی حیاتی گیلانی ملا نظیری نیشاپوری ملا محمد صوفی مازندرانی [illegible] الشعرا طالبا املی سعیدائی گیلانی زرگرباشی میر معصوم کاشی قولشوه [illegible] ملا حیدر خصالی شیدا ●

ذکر حافظان که در خدمت بودند

[illegible] حافظ [illegible] مقامات اخرا حافظ عبدالله استاد محمد صالح حافظ چیله

ذکر نغمه سرایان هند

[illegible] ●

ذکر خواستگاری نور جهان بیگم در سال ششم

میرزا غیاث بیگ پسر خواجه محمد شریف طهرانیست خواجه در مبادی حال وزیر محمد خان تکلو حاکم خراسان بود بعد از فوت محمد خان بخدمت شاه جمجاه شاه طهماسپ صفوی پیوست شاه وزارت مرو را به خواجه محمد شریف تفویض فرمود و خواجه را دو پسر بود نخستین آقا طاهر و دویم میرزا غیاث بیگ و خواجه صبیه میرزا علاءالدوله پسر آقا ملا را بجهت فرزند خویش میرزا غیاث بیگ خواستگاری نمود او بعد از فوت پدر با دو پسر و یک دختر متوجه هندوستان گشت و در قندهار صبیه دیگر حق تعالی بوی ارزانی داشت و در فتحپور بسعادت زمین بوس حضرت عرش آشیانی انارالله برهانه ناصیه اخلاص نورانی ساخت و در اندک فرصت بدوام خدمت و جوهر رشد و کاردانی بپایه دیوانی بیوتات فرق عزت بر افراخت میرزا غیاث بیگ بانویسندگی و معامله فهمی بغایت نیک ذات و کار گذار بود تتبع شعر قدما بسیار نموده از سخن سنجان روزگار بود شکسته را بعایت متین و آبدار می نوشت بعد از فراغ خدمات مرجوعه خلاصه اوقاتش صرف شعر و سخن میشد سلوک و معاش او با اهل حاجت بمرتبه بود که هیچ صاحب غرضی بخانه او نرفت که ازرده بر گشته باشد لیکن در رشوت گرفتن سخت دلیر و بیباک بود در هنگامی که حضرت عرش آشیانی در لاهور تشریف داشتند علیقلی بیگ استجلو که از تربیت کردهای شاه اسمعیل ثانی بود از عراق آمده در سلک بندهای درگاه منتظم گشت و بحسب سرنوشت دختر میرزا غیاث بیگ را که در قندهار بوجود آمده بود بوی نسبت فرمودند و در آخر بخدمت جهانگیر پادشاه پیوسته بخطاب شیر افگن و منصب مناسب ترقی و تصاعد نمود و بعد از جلوس اشرف در صوبه بنگاله جاگیر عنایت نموده بدانصوب رخصت فرمودند و خاتمه کار آن بیعاقبت و کشتن قطب الدین خان بجای خود رقمپذیر گشته و چون شیر افگن بجزای عمل خویش گرفتار گشته اواره بادیه عدم گردید بحکم اشرف متصدیان صوبه بنگاله صبیه میرزا غیاث بیگ را که بعد جلوس بخطاب اعتمادالدوله سربلندی یافت روانه درگاه والا ساختند و آنحضرت بنابر غبار آزارے که از کشتن قطب الدین خان بر حواشی خاطر اشرف نشسته بود برقیه سلطان بیگم والده سببی خویش بخشیدند مدتی در خدمت ایشان بناکامی گذرانید و چون هنگام طلوع کوکب بخت و طلوع اختر مراد در رسید اقبال بستقبال شتافت طالع از گران خواب بیدار شد و سعادت روی آورد دولت حجله آراست زمانه بمشاطگی برداخت هوس گل کرد امید بر خود بالید آرزو از هر سو هجوم آورده و درهای بسته را کلید آمد و دلهای خسته را دوا شد بالجمله از نیرنگیهای آسمانی روزی در جشن نوروز جهان افروز بنظر دوربین آنحضرت مقبول آمده در سلک پرستاران حرم سرای خلافت انتظام یافت و آناً فآناً پایه عزت و قبول او ارتفاع و اعلا پذیرفت نخست نور محل نام کردند پس از روزی چند خطاب نور جهان بیگم عنایت شد جمیع خویشان و منتسبان او بانواع مراحم و

نوازش اختصاص یافته و اعتمادالدوله به منصب وکالت کل و ابوالحسن برادر کلان بیگم بخطاب اعتقاد خان و خدمت خانسامانی سرفراز گشت نسبت خویشی و کامروائی خویشان موقوف غلامان و خواجه‌سرایان اعتمادالدوله هرکدام خطاب خانی و منصب ترخانی گرفتند برکتری دائی دلارام نام که بیگم را شیر داده بود بجای حاجی کوکه صدر اناث شد و مدد معاشی که بعورات مرحمت میگشت صدرالصدور بمهر او معتبر میداشت ●

کنند خویش وتبار تو ناز می زیبد ● بحسن یکتن اگریک قبیله ناز کنند

بغیر از خطبه دیگر انچه لوازم سلطنت و فرمانروائی بود همه بفعل آمد بجهرکه نشست و جمیع امرا بکورنش آمده گوش بفرمان داشتند سکه بنام بیگم زدند و نقش سکه این بود ●

بحکم شاه جهانگیر یافت صد زیور ● بنام نور جهان بادشاه بیگم زر

و طغرای فرامین چنان نقش بست (حکم علیة العالیه نور جهان بیگم بادشاه) و رفته رفته کار بجای کشید که از بادشاهی بجز نامی باقی نمانده مکرر میفرمودند که من سلطنت را بنور جهان بیگم ارزانی داشتم و بجز یک سیر شراب و نیم سیر گوشت مرا هیچ در نمی باید ازخوبی و نیکنامی بیگم چه نویسم خیراو غالب بر شر بود بلکه شر نبود هرجا که کار افتاده را عقده پیش می آمد و بخدمت بیگم ملتجی گشت گره از کارش برکشوده کامیاب مراد ساخت و هرکسی بدرگاه او پناه برد از آسیب ظلم و ستم محفوظ ماند هر جا دختری بود یتیم اینکس بقصد ثواب عروس کرده در خور حالت او جهیز لطف فرمودند یمکن که در عهد دولت حوبش پانصد دختر را بقصد ثواب عروس کرده لطف فرمودند و از سلسله علیه او نفع بسیار بخلق الله رسید ●

النسخه قطعه از سکه

توزک جهانگیری

TOOZUK-I-JEHANGEEREE

یعنی

تاریخ عهد سلطنت نورالدین جهانگیر بادشاه که تا سال نوزدهم جلوس
خود آن بادشاه بصفحات بلاغت تحریر نموده و زان بعد معتمد خان
حسب الحکم آن بادشاه بانجام رسانیده

EDITED

BY

SYUD AHMUD KHAN

GHAZEEPORE

PRINTED AT HIS PRIVATE PRESS, 1863. A. D. 1280. H.

بسم الله الرحمن الرحيم

از عنایات بیغایات الهی یکساعت نجومی از روز پنجشنبه هشتم جمادی الثانی هزار و چهارده هجری گذشته در دار الخلافه آگره در سنه سی و هشت سالگی بر تخت سلطنت جلوس نمودم پدرم را تا بیست و هشت سالگی فرزند نمی زیست و همیشه بجهت بقای فرزند بدرویشان وگوشه نشینان که ایشان را قرب روحانی بدرگاه الهی حاصل است التجامی بردند چون خواجه بزرگوار خواجه معین الدین چشتی سرچشمه اکثر اولیاء هندوستانند بخاطر گذرانیدند که بجهت حصول اینمطلب رجوع باستانه متبرکه ایشان نمایند باخود قرار دادند که اگر الله تعالی پسری کرامت فرماید واورا بمن ارزانی دارد از اگره تا بدرگاه روضه منوره ایشان که یک صد و چهل کروه است پیاده ازروئی نیاز تمام متوجه گردم در سنه نهصد و هفتاد و هفت روز چهارشنبه هفتدهم ماه ربیع الاول هفت گهری از روز مذکور گذشته بطالع بست و چهارم درجه میزان الله تعالی مرا از کتم عدم به وجود آورد ودران ایام که والد بزرگوارم جویای فرزند بودند شیخ سلیم نام درویشی صاحب حالت که طی بسیاری از مراحل عمر نموده بود در کوهی متصل بموضع سیکری از مواضع آگره استقامت داشت ومردم آن نواحی شیخ اعتقاد تمام داشتند چون پدرم بدرویشان نیاز مند بودند صحبت ایشان را نیز دریافته روزی در اثنای توجه وبیخودی از ایشان پرسیدند که مرا چند فرزند خواهد شد فرمودند که بخشنده بی منت سه پسر بشما ارزانی خواهد داشت پدرم میفرمایند که نذر نمودم که فرزند اول را بدامن تربیت وتوجه شما انداخته شفقت ومهربانی شمارا حامی وحافظ او سازم شیخ اینمعنی را قبول میفرمایند وبرزبان میگذرانند که مبارک باشد ما هم ایشان را همنام خود ساختیم . چون والده مرا هنگام وضع حمل نزدیک میرسد بخانه شیخ می فرستند تا ولادت من درانجا واقع گردد بعد از تولد نام مرا سلطان سلیم نهادند اما من از زبان مبارک پدر خود نه درمستی ونه درهوشیاری شنیدم که مرا محمد سلیم یا سلطان سلیم مخاطب ساخته باشند همه وقت شیخو بابا گفته سخن میکردند والد بزرگوارم موضع سیکری را که محل ولادت من بود برخود مبارک دانسته پای تخت ساختند ودر عرض چهارده پانزده سال ان کوه وجنگل پر دد ودام شهری شد مشتملبر انواع باغات وعمارات ومنازل متنزه عالی وجاهای خوش ودلکش بعد از فتح گجرات این موضع بفتحپور موسوم گشت چون باد شاه شدم بخاطر رسید که نام خود را تغیر باید داد که این اسم محل اشتباه است بنام قیاصره روم ملهم غیب بخاطرم انداخت که کار بادشاهان جهانگیریست خودرا جهانگیر نام نهم ولقبم خودرا

چون جلوس دروقت طلوع حضرت نیراعظم ونوراني گشتن عالم واقع شده نورالدین سازم ودرایام شاهزادگي نیز از دانایان هند شنیده بودم که بعد از گذشتن عهد سلطنت وزمان جلال‌الدین اکبربادشاه نورالدین نامي متصدي امور سلطنت خواهد گشت اینمعني نیز درخاطر بود بنابرین مقدمات نورالدین. جهانگیربادشاه اسم ولقب خود ساختم   چون این امر عظیم درشهر اگره واقع گشت ضروراست که مجملی از خصوصیات آنجا مرقوم گردد   اگره از شهرهای قدیم بزرگ هندوستان است برکنار دریاے جمنه قلعه کهنه داشت پدرم پیش از تولد من آنرا انداخته قلعه از سنگ سرخ تراشیده بنا نهادند که روندهای عالم مثل آن قلعه نشان نمیدهند درعرض پانزده شانزده سال باتمام رسید مشتمل برچهار دروازه ودو دریچه سي وپنجلک روپیه که یکصد وپانزده هزار طومان رایج ایران ویک کرور وپنجلک خاني بحساب توران باشد خرچ این قلعه شده آباداني این معموره برهردو طرف دریاے مذکور واقع شده جانب غرب رویه آن که کثرت وآباداني بیشتر دارد دور آن هفت کروه است طول آن دوکروه وعرض یک کروه ودور آباداني آن طرف آب که برجانب شرقي واقع است دونیم کروه است طول یک کروه وعرض نیم کروه اماکثرت عمارات بنوعیست که مثل شهر هاے عراق وخراسان وماوراالنهر چند شهر آباد توانند شد اکثرمردم سه طبقه وچهار طبقه عمارت کرده اند وانبوهی خلق بحدیست که درکوچه وبازار بدشواری تردد توان نمود از اواخر اقلیم ثاني است شرقي آن ولایت قنوج وغربي ناگور وشمالي سنبهل وجنوبي چندیري است

درکتب هنود مسطوراست که منبع دریاے جمنه کوهیست کلند نام که مردم را از شدت سردي عبور درانجا ممکن نیست جائی که ظاهر میشود کوهیست قریب به پرگنه خضرآباد   هواے آگره گرم وخشک است سخن اطباء انست که روح را به تحلیل مي برد وضعف مي ارد به اکثر طبایع ناسازگار است مگر بلغمي وسوداني مزاجان را که از ضرر آن ایمن اند وازین جهت است حیواناتي که این مزاج وطبیعت دارند مثل فیل وگاو میش وغیران دربن آب و هوا خوب میشوند پیش از حکومت افغانان لودي آگره معموره کلان بود وقلعه داشت چنانچه مسعود سعد سلمان درقصیده که بمدح محمود پسرسلطان ابراهیم بن مسعود بن سلطان محمود غزنوي درفتح قلعه مذکور املا نموده مذکور ساخته است

حصار آگره پیدا شد از میانه گرد   بسان کوه بروبارهاي چون کهسار

چون سکندر لودي ارادهٔ گرفتن گوالیار داشت از دهلي که پاي تخت سلاطین هند است باگره آمد وجاے بودن خود انجا قرارداد وازان تاریخ ابادانی معموره آگره روی درترقي نهاد وپاي تخت سلاطین دهلي گشت چون حضرت حق سبحانه تعالی بادشاهي هند باین سلسله والا کرامت کرد   حضرت فردوس مکاني بابربادشاه بعد از شکست دادن ابراهیم ولد سکندر لودي وکشته گشتن او وفتح رانا سانگا که کلان ترین راجها وزمینداران ولایت هندوستان بود برطرف شرقي اب جمنه زمینی خوش کرده چار

باغی احداث فرمودند که درکم جائے بان لطافت باغ بوده باشد نام آن گل افشان فرمودند وعمارت مختصری ازسنگ سرخ تراشیده ساخته‌اند ومسجدے بریک جانب ان باغ به اتمام رسیده درخاطر داشتند که عمارت عالي بسازند چون عمر وفا نکرد ازقوه بفعل نیامد دربن واقعات هرجا نه صاحب قراني نوشته شود مراد امیر تیمور کورگان است وهرجا فردوس مکاني بقلم در آید حضرت بابر بادشاه است وچون جنت آشیاني مرقوم شود حضرت همایون بادشاه است وچون عرش آشیاني مذکور شود حضرت والد بزرگوارم جلال الدین محمد اکبر بادشاه غازیست خربوزه و انبه ودیگر میوه‌ها در آگره و نواحي آن خوب میشود غایتاً ازمیوه ها مرا به انبه میل تمام است در آیام دولت حضرت عرش آشیاني اکثر میوه‌ها ولایت که درهند نبود بهم رسید اقسام انگورها ازصاحبي وحبشي وکشمشي درشهرها مقرر شایع گشت چنانچه در بازارهاے لاهور در موسم انگور انمقدار که خواهند ازهر قسم وهرجنس بهم میرسد ازجمله میوه‌ها میوه ایست که آنرا انناس مي نامند و دربندر فرنگ میشود درغایت خوشبوئي ومزاست مزه‌گي است درباغ گل افشان آگره هرسال چندین هزار بعمل مي آید ازطیب ریاحین گلهاے خوشبوئی هند را برگلهاے معموره عالم ترجیح مي توان داد چندین گل است که در هیچ جاے عالم نام ونشان آن نیست اول گل چنپه گلی است درنهایت خوشبوئي ولطافت بهیادت گل زعفران لیکن رنگ چنپه زرد مایل بسفیدیست درخت آن درغایت موزوني است وکلان وپربرگ وشاخ وسایه‌دار میشود در ایام گل یک درخت باغی را معطر دارد وازان گذشته گل کیوڑه است که بهیادت واندام غیر مکرر است بوی او درتندي وتیزي بدرجه ایست که ازبوی مشک هیچ کمي ندارد دیگر راے بیل که در بو ازعالم یاسمن سفید است غایتاً برگهایش دوسه طبقه برروي هم واقعه شده دیگر گل مولسري است که درخت ان نیز بسیار خوش اندام وموزون وسایه دار است وبوی گل آن درنهایت ملایمت دیگر گل سیوتي که از عالم گل کیوڑه است غایتاً کیوڑه خار داراست وسیوتي خار ندارد رنگ آن بزردي مایل است وکیوڑه سفید رنگ است ازین گلها و از گل چنبیلي که یاسمن سفید ولایت است روغنهای خوشبو مي‌سازند ودیگر گلهااست که ذکر آن طولی دارد از درختان سرو صنوبر وچنار وسفید آروبید موله که هرگز درهندوستان خیال نکرده بودند بهم رسیده وبسیار شده ودرخت صندل که خاصهٔ جزایر بود درباغات نشونما یافته ساکنان آگره درکسب هنر وطلب علم سعی بلیغ دارند وطوایف مختلف ازهر دین وهرمذهب سکونت درین بلده اختیار کرده‌اند بعد از جلوس اولین حکمے که ازمن صادر گشت بستن زنجیر عدل بود که اگرمتصدیان مهمات دارالعدالت در داد خواهي وغور رسي ستم رسیدگان ومظلومان اهمال ومداهنه ورزند ان مظلومان خودرا بدین زنجیر رسانیده سلسله جنبان گردند تا صدای آن باعث آگاهي گردد وضع آن برین نهج است که ازطلاي ناب فرمودم زنجیری سازند طولش سي گز مشتمل بر شصت زنگ وزن آن چهار من هندوستاني که سي و دومن عراق بوده باشد یک سرش برکنگره شاه

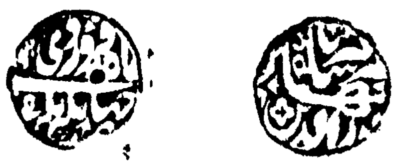
برج قلعه آگره استوار ساخته سر دیگر را تا کناره دریا برده برمیل سنگین که نصب شده
بود محکم ساختند و دوازده حکم فرمودم که درجمیع ممالک محروسه معمول داشته
این احکام را دستورالعمل سازند * اول منع ذکات از تمغا و میر بحری وسایر تکالیفی
که جاگیرداران هر صوبه و هر سرکار بجهت نفع خود وضع نموده بودند * دوم در راه هایی
که دزدی و راهزنی واقع شود و آن راه پاره از آبادانی دور باشد جاگیرداران نواح سرائی
ومسجدی بنا نهند وچاهی احداث کنند تاباعث آبادانی گشته جمعی دران سرا
آباد شوند واگر بمحال خالصه نزدیک باشد متصدی آنجا سرانجام نماید و در راهها
بار سوداگران را بے اذن ورضای ایشان نکشاید * سوم درممالک محروسه از کافر و مسلمان
هرکس که فوت شود مال ومنال وبورثه او واگذارند هیچ کس دران مدخل نسازد واگر
وارث نداشته باشد بجهت ضبط آن اموال مشرف وتحویلدار علیحده تعین نمایند تاآن وجهه
بمصارف شرعی که ساختن مساجد وسراها ومرمت پلهاے شکسته واحداث تالابها وچاهها
باشد صرف شود — چهارم شراب وعزبهره و آنچه از قسم مسکرات منهیه باشد نسازند وبفرو
شند با انکه خود بخوردن شراب ارتکاب می نمایم و از هژده سالگی تاحال که عمر من
بسی و هشت رسیده همیشه مداومت بآن کرده ام در اوایل چون بخوردن آن حریص
بودم گاهی تابیست پیاله عرق دوآتشه تناول میشد چون رفته رفته در من اثر تمام
کرد در مقام کم کردن آن شدم در عرض هفت سال از پانزده پیاله به پنج شش
رسانیدم و اوقات نوشیدن نیز مختلف بود بعضی اوقات سه چهار ساعت نجومی از
روز باقیمانده آغاز بخوردن میکردم و بعضی اوقات در شب و برخی در روز تا سی سالگی
برین نهج بود بعد ازان وقت خوردن در شب قرار دادم درین ایام خود محض بجهت
گوارش طعام مے خورم * پنجم خانه هیچکس را نزول نسازند * ششم منع نمودم که هیچکس
گوش و بینی شخصے را بهیچ گناهی نبرد و خود نیز بدرگاه الهی نذر نمودم که هیچکس
را بدین سیاست معیوب نسازم * هفتم حکم کردم که متصدیان خالصه و جاگیرداران زمین
رعایا را بتعدی نگیرند وخود کاشت خود نسازند * هشتم عامل خالصه و جاگیردار در پرگنه
که باشند بمردمان بیحکم خویشی نکنند * نهم در شهرهاے کلان دارالشفاها ساخته اطبا
بجهت معالجه بیماران تعین نمایند و آنچه صرف و خرچ میشده باشد از سرکار خالصه
شریفه میداده باشند * دهم بسنت والد بزرگوار خود فرمودم که هر سال از هژدهم ربیع الاول
که روز تولد من است بعدد هر سالی یکروز اعتبار نموده در ممالک محروسه درین روزها
ذبح نکنند و در هر هفته دو روز نیز منع شد یکی پنجشنبه که روز جلوس من است
ودیگر یکشنبه که روز تولد پدر من است و ایشان این روز را بدین جهت و بسبب آنکه
منسوب بحضرت نیراعظم است وروز ابتدای آفرینش عالم مبارک دانسته تعظیم بسیار
میکردند وازروزهاے که درممالک محروسه کشتن نمیشد یکے این روز بود — یازدهم بطریق
عموم حکم کردم که مناصب وجاگیرهاے نوکران پدر من برقرار باشد بعدازان بقدر حالت
هرکس برمنصبهاے ایشان افزوده از ده دوازده کم نه وتا ده سی وده چهل اضافه مقرر گشت

سکه‌هائی عهد جهانگیري که بعنایت جناب فیضمآب مستر تهارنهل صاحب بهادر جج میرته از نظرم گذشتند نقش آن سکه‌ها بعینه دراینجا ثبت است

سکه اشرفي
جهانگیر ابن اکبر بادشاه
نورالدین [illegible] سپهر ماه ۱۵ ضرب لاهور



سکه روپیه
نورالدین جهانگیر شاه اکبر شاه
ماه فروردي الهي ضرب جهانگیر نگر سنه ۵



سکه روپیه
[illegible] شاه جهانگیر شاه اکبر نور [illegible]
همیشه باد ابر روي سکه لاهور



سکه روپیه
نورالدین جهانگیر شاه اکبر شاه
بهمن الهي ضرب برهانپور سنه ۱۰۲۰



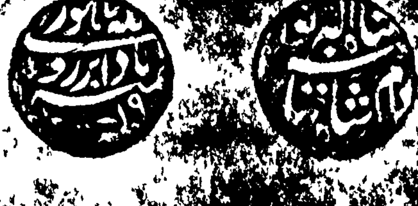
سکه روپیه
[illegible] جهانگیر شاه اکبر نور سنه ۱۳
همیشه باد ابر روي سکه لاهور ۱۰۲۸



سکه روپیه
نورالدین جهانگیر شاه اکبر شاه
ماه مهر الهي سنه ۱۰۳۱ ۱۸



سکه روپیه
زنام شاه جهانگیر شاه اکبر نور ۱۰۳۳
همیشه باد [illegible] سکه لاهور سنه ۱۹



سکه روپیه
نورالدین جهانگیر شاه اکبر شاه
ماه ابر الهي ضرب سنه ۱۰۳۲ ۱۷



سکة روپیة

نورالدین جهانگیر شاه اکبر شاه

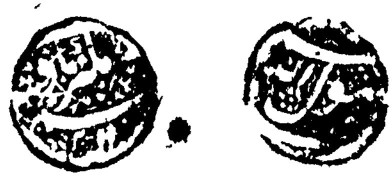
ماه بهمن الهی ضرب سهسرام ۱۰۲۶



سکة روپیة

لااله الاالله محمد رسول‌الله ضرب

نورالدین محمد جهانگیر بادشاه

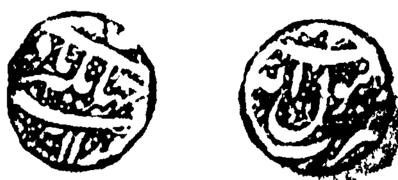




سکة روپیة

لااله الاالله محمد رسول‌الله ضرب

نورالدین محمد جهانگیر بادشاه غازی



سکة روپیة

نورالدین جهانگیر شاه اکبر شاه

ماه اردی بهشت الهی ضرب سهسرام



سکة روپیة

رجهانگیر شاه اکبر شاه سنه ۱۳

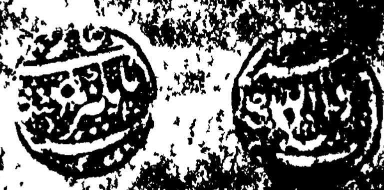
سکه قندهار شد دلخواه



سکة روپیة

لااله الاالله محمد رسول‌الله ضرب خا x

جهانگیر بادشاه غازی



سکة روپیة

رجهانگیر شاه اکبر شاه

سکة قندهار ... راه



وعلوفه جمیع احدیان را از فراز ده پانزده، وماهیانه کل شاگرد پیشه ده دوازده فرمودم وبر راتبه پردگیان سراپرده عصمت والد بزرگوار خود بقدر حالت ونسبتی که داشتند از ده دوازده تا ده وبیست افزودم ومدد معاش اهالی ائمه ممالک محروسه را که لشکر دعا اند بیک قلم مطابق فرامینی که در دست داشتند برقرار ومسلم گذاشتم ومیران صدر جهان را که از سادات صحیح النسب هندوستان است ومدتها منصب جلیل القدر صدارت بدر من تعلق بود امر نمودم که همه روز ارباب استحقاق را بنظر بگذراند — دوازدهم جمیع گنهگاران که از دیرباز در قلعها وزندانها مقید ومحبوس بودند آزاد نموده خلاص ساختم — بهنگام جلوس فرمودم که سکه بر زر زدند و از طلا ونقره بوزنهای مختلف زر را مسکوک ساختند وهر یک را جداگانه نامی نهادم چنانچه مهر صد توله را نورشاهی وپنجاه توله را نورسلطانی وبیست توله را نوردولت وده توله را نور کرم وپنج توله را نورمهر ویک توله را نور جهانی ونصف آنرا نورانی وربع آنرا رواجی نام کردم وانچه از جنس نقره سکه شد صد توله را کوکب طالع وپنجاه توله را کوکب اقبال وبیست توله را کوکب مراد وده توله را کوکب بخت وپنج توله را کوکب سعد ویکتوله را جهانگیری ونصفش را سلطانی وربع آن را نثاری ودهم حصه را خیر قبول نامزد گردانیدم وهمچنین ازمس نیز برین حساب سکه کرده هریک را بنامی معروف کردند وبر مهرهای صدتوله وپنجاه توله وبیست توله وده توله این ابیات آصفخان را فرمودم که نقش نمودند وبر یک روی آن این بیت سکه شد

بخط نور برزر کلک تقدیر * رقم زد شاه نورالدین جهانگیر

ودر فاصله مصراعها کلمه وبر طرف دیگر این بیت که مشعر بر تاریخ سکه است منقوش گشته

شد چو خور زین سکه نورانی جهان * آفتاب مملکت تاریخ آن

ودر میان هردو مصراع ضرب مقام وسنه هجری وسنه جلوس وسکه نورجهانی که بعوض مهر معمول است ودر وزن ده دوازده زیاده بران این بیت آمیرالامرا قرار گرفت

روی زر را ساخت نورانی برنگ مهر وماه * شاه نورالدین جهانگیر ابن اکبر بادشاه

چنانچه برهر روی یک مصراع نقش گشت وقید ضرب مقام وسنه هجری وسنه جلوس شده سکه جهانگیری نیز که در وزن ده دوازده زیاده است در برابر روپیه اعتبار شده بدستور نورجهانی مقرر گشت ووزن توله مطابق دونیم مثقال معمول ایران و توران است

تاریخها بجهت جلوس می گفته بودند همه را نوشتن خوش نهامده بهمین تاریخی که مکتوبخان داروغه کتاب خانه ونقاش خانه که از بندهای قدیم من است گفته بود اکتفا نمودم

صاحب قران ثانی شاهنشه جهانگیر * باعدل وداد بنشست برتخت کامرانی

اقبال وبخت و دولت فتح وشکوه ونصرت * پیشش کمر بخدمت بسته بشادمانی

سال جلوس شاهی تاریخ شد چو بنهاد * اقبال سر بپای صاحب قران ثانی

بفرزند خسرو یک لک روپیه مرحمت شد که دربیرون قلعه خانه منعم‌خان خانخانان را بجهت خود عمارت نماید وایالت وحکومت پنجاب را به سعید خان که از امراے معتبر وصاحب نسبت پدرمن بود عنایت نمودم اصل او ازطایفه مغل است پدران او در پیش پدران ماخدمت کرده اند ودر وقت رخصت چون مذکور می شد که خواجه سرایان او ستم پیشه اند وبرزیردستان ومسکینان تعدي مینمایند باوپیغام فرستادم که عدالت ما از هیچکس ستم برنمی دارد ودر میزان عدل خوردي وکلاني منظور نیست اگر بعد ازین از مردم او سرِ موئی ظلم وتعدي رود گوشمال بے التفاتي خواهد یافت دیگر بشیخ فرید بخاري که در خدمت پدر من میر بخشي بود خلعت و شمشیر مرصع ودوات وقلم مرصع لطف نموده بهمان خدمت مقرر داشتم وبجهت سرفرازي او فرمودم که ترا صاحب السیف والقلم میدانم ومقیم را که پدر من در آخر عهد خود خطاب وزیرخاني داده بوزارت ممالک محروسه سرفراز ساخته بودند بهمان خطاب ومنصب وخدمت ممتاز گردانیدم وخواجگي فتح الله را نیز خلعت داده بدستور سابق بخشي ساختم وعبدالرزاق معموري را هم باانکه بے سببي وجهتي در آیام شاهزادگي خدمت مرا گذاشته نزد پدرم رفته بود بدستور قدیم بخشي ساخته خلعت دادم وامین الدوله که در ایام شاهزادگي خدمت بخشي گري داشت وبے رخصت من گریخته بخدمت پدر بزرگوارم رفته بود نظر برتقصیرات اونکرده خدمت آتش بیگي که درملازمت پدرم داشت باو فرمودم وارباب خدمات ومهمات از بیرونیان ودرونیان بدستورے که در خدمت پدر من بودند همه را بحال خود گذاشتم وشریف خان که ازخورد سالگي بامن کلان شده ودر ایام شاهزادگي اورا خطاب خاني داده بودم ودروقتیکه از الهآباد متوجهه خدمت والد بزرگوارخود شدم نقاره وتومان وتوغ بدو مرحمت نموده بمنصب دوهزار وپانصدي اورا سرفراز نموده وحکومت وداراني صوبه بهار وحل و عقد ان ولایت بقبضه اختیار او گذاشته بدانصوب مرخص گردانیده بودم پانزده روز ازجلوس گذشته در چهارم رجب بسعادت ملازمت دریافت از امدن او خاطر بغایت فرحناک گشت چرا که نسبت بندگي او بمن جائیست که اورا بمنزله برادر وفرزند ویار ومصاحب میدانم چون اعتماد کلي بر اخلاص وعقل ودانائي وکاردانيِ او داشتم اورا وکیل ووزیر اعظم ساخته بخطاب والاے امیرالامرائي که درنوکریها خطابے مافوق این نباشد وبمنصب پنجهزاریذات وسوار سربلند گردانیدم هرچند منصب او گنجایش داشت که زیاده برین مقرر گردد وغایتاً خود بعرض رسانید که تا از من خدمت نمایانے بوقوع نیاید از منصب مذکور زیاده نخواهم گرفت چون حقیقت اخلاص بندهاے پدرم هنوز بواقعي ظاهر نگشته واز بعضی تقصیرات وغلط بینيها وارادهٔ ناشایسته که مرضي درگاه خالق وپسند خاطر خلایق نبود سرزده خود بخود شرمنده وشرمسار بودند وبا انکه در روزجلوس تقصیرات همه را عفونموده باخود قرار داده بودم که باز خواست امور گذشته نشود بنابر توهمي که بر خاطر از ایشان قرار گرفته بود امیرالامرا را حافظ ونگهبان خود میدانستم اگرچه نگاهبان

جمیع بندها الله تعالی است خصوصاً بادشاهانرا که وجود ایشان باعث رفاهیت عامه است پدر او خواجه عبدالصمد که در فن تصویر بے بدل زمان خود بود واز حضرت جنت آشیانی خطاب شیرین قلمی یافته در مجلس همایون ایشان رتبه مجالست ومصاحبت داشت واز مردم اعیان شیراز است والد بزرگ وارم بخاطر سبق خدمت عزت وحرمت اورا بسیار میداشتند ● راجه مانسنگه را که از امراء معتبر ومعتمد پدرم بود واو را درین خاندان عظیم الشان نسبتها و وصلتها دست داده چنانچه عمه او در خانه پدرم بود وهمشیره اورا من خواسته بودم که خسرو وهمشیره اش سلطان النسا بیگم که اولین فرزند منست ازو تولد یافت بدستور سابق حاکم صوبه بنگاله ساختم باآنکه بجهت بعضی امور که واقع شده گمان این عنایت درحق خود نداشت بخلعت چارقب وشمشیر مرصع واسپ خاصه سرفراز ساخته روانه آنولایت که جای پنجاه هزار سوار است گردانیدم پدرش راجه بهگوانداس وپدر کلانش راجه بهارامل نام داشت اول کسی که از راجپوتان کچواهه شرف بندگی پدرم دریافت راجه بهارامل بود ودر راستی ودرستی اخلاص ونسبت شجاعت ازقوم خود امتیاز تمام داشت بعد از جلوس چون جمیع امرا باجمعیتهای خود در درگاه حاضر بودند بخاطر رسید که این لشکر را در خدمت فرزند سلطان پرویز به نیت غزا برسر رانا که ازبدکرداران شدید وکفار غلیظ ولایت هندوستان است ودر عهد پدرم مکرراً افواج برسر او تعین یافته بود ودفع اومیسر نگشت باید فرستاد درساعت سعید فرزند مذکور را بخلعتهاے فاخره وکمرشمشیر مرصع وکمرخنجر مرصع وتسبیح مروارید کدبا لعلهاے گران بها در یک سلک بود وهفتاد ودوهزار روپیه قیمت داشت واسپان عراقی وترکی وفیلان نامی سرفراز ساخته رخصت نمودم قریب بیست هزار سوار اماده مکمل باامرا وسرداران عمده بدین خدمت متعین گشتند اول اصف خان را که درعهد پدرم از بندههای مقرب بود ومدتے بخدمت بخشی گری قیام واقدام مینمود وبعد ازان دیوان باستقلال شد نواخته از پایه امارت بمرتبه وزارت رسانیدم ومنصب اورا که دوهزار پانصدی بود پنجهزاری ساخته اتالیق پرویز گردانیدم وبخلعت وکمرشمشیر مرصع واسپ وفیل اورا سربلند نموده حکم کردم که جمیع منصبداران خورد وبزرگ ازصلاح وصوابدید او بیرون نروند عبدالرزاق معموری را بخشی ومختاربیگ عموی اصفخان را دیوان پرویز ساختم ● دیگر براجه جگناتهه پسر راجه بهارامل که منصب پنجهزاری داشت خلعت وکمرشمشیر مرصع لطف نمودم ● دیگر راناشنکر را که عمو زاده راناست وپدرم اورا خطاب رانائی داده بودند ومیخواستند که بهمراهی خسرو برسر رانا فرستند ودرهمان آیام شنقار شدند خلعت وکمرشمشیر مرصع داده همراه نمودم ● دیگر بمادهو سنگه برادر زاده راجه مانسنگه و راولسال[1] درباری باین اعتبار که همیشه در درگاه حاضر می بودند واز راجپوتان سیکهاوت واز بندهاے معتمد پدرم بودند علم عنایت شد واین هردو بمنصب سه هزاری سرفراز بودند ● دیگر شیخ رکن الدین افغان که اورا در آیام شاهزادگی شیرخان خطاب داده بودم از پله پانصدی بمنصب سه هزار وپانصدی ممتاز ساختم شیرخان صاحب قبیله وبغایت مردانه است

در نوکري اوزبک دستش بشمشير افتاده بود ديگر شيخ عبدالرحمن پسر شيخ ابوالفضل ومهاسنگه نبيرهٔ راجه مانسنگه وزاهد خان پسر صادق خان ووزير جميل وقرا خان ترکمان که هر کدام بمنصب دوهزاري امتياز دارند خلعت واسپها يافته مرخص گشتند ديگر منوهر که از قوم کچهواهيهٔان سيکهاوت است وپدر من درخورد سالي باو عنايت بسيار ميکردند فارسي زبان بوده باآنکه ازو تا به آدم ادراک فهم بهيچ يکي از قبيله او نميتوان کرد خالي از فهمي نيست وشعر فارسي ميگويد اين بيت ازوست

غرض زخلقت سايه همين بود که کسي * بنور حضرت خورشيد پا نه خود ننهد

بدانصوب رخصت يافت اگر تفصيل مجموع منصبداران وبندهائی که درين خدمت تعين يافته اند وحالت ونسبت ومنصب هريک مذکور گردد سخن بدوروو دراز خواهد کشيد بسيارے از نزديکان وخدمت گاران نزديک وامرا زادگان وخان زادان وراجپوتان کار طلب درين خدمت بخواهش خود ها التماس همراهي نمودند ويکهزار احدي که عبارت از يکهاسته نيز متعين گشت مجملاً فوجي ترتيب يافت که اگر توفيق رفيق شان گردد باهر يک از سلاطين صاحب اقتدار مخاصمت ومنازعت توانند نمود

سپاهي فراز آمد از هرکران * هرزم ازيلان جهان جانستان
نه از مرگ شان بيم برتيغ تيز * نه از آب باک و نه زآتش گريز
بمردي بيگانه بکوشش گروه * برزخم سندان بر حمله کوه

چون در ايام شاهزادگي بنابر کمال احتياط مهر اوزک خود را باميرالامرا سپرده بودم وبعد از رخصت نمودن او بصوبه بهار به پرويز سپردم الحال که او بخدمت رانا مرخص گشت بدستور قديم باميرالامرا حواله شد * پرويز از صبيه صاحب جمال زين‌خان کوکه که درنسب همسنگ مرزا عزيز کوکه بود درسال سي وچهارم از جلوس حضرت عرش آشياني دربلده کابل بعد از دوسال ودو ماه از ولادت خسرو تولد يافت وبعد ازان که بعضي فرزندان متولد شدند ورحمت ايزدي ايشان را دريافت از کرمسي که ازدود مان راتهوراست دختري بوجود آمد بهاربانو بيگم نام * واز جگت گسائين دختر موتهه راجه سلطان خرم درسنه سي وشش از جلوس همايون والد بزرگوارم مطابق سنه نهصد ونود ونه هجري دربلده لاهور عالم را بوجود خود خرم ساخت رفته رفته بحسب سن دراحوال او ترقيات بر گشت خدمت والد بزرگوارم از همه فرزندان بيشتر مي کرد و ايشان ازو واز خدمت او بسيار راضي وشاکر بودند رهميشه سفارش او بمن ميکردند وبار ها مے فرمودند که اورا بفرزندان ديگر تو هيچگونه نسبتي نيست واين را فرزند حقيقي خود ميدانم بعد ازان که بعضي فرزندان تولد يافته دراوان صبي برحمت ايزدي پيوستند * در عرض يکماه دوپسر از خواصان تولد يافتند يکي را جهاندار وديگريرا شهريار نام نهادم درهمين ايام عرض داشت سعيد خان مبني بر رخصت مرزا غازي که از حاکم زاده هاي ولايت تهته بود رسيد فرمودم که چون پدرمن همشيره اورا بفرزند خسرو نامزد نموده اند انشاالله تعالي چون اين نسبت بوقوع آيد اورا رخصت خواهم نمود * پيش

از بادشاه شدن بیک سال بخود قرار داده بودم که درشب جمعه مرتکب خوردن شراب نشوم ازدرگاه الهي امیدوارم که تا حیات باقي باشد مرا بدین قرار داد استقامت بخشد بیست هزار روپیه بمرزا محمد رضا سبز واري داده شد که بفقرا و ارباب احتیاج دهلي تقسیم نماید ● وزارت ممالک محروسه را از قرار مناصفه بخان بیگ که اورا در ایام شاهزادگي بخطاب وزیرالملکي سرفراز ساخته بودم وبوزیر خان تفویض نمودم وشیخ فرید بخاري را که چهارهزاري بود پنجهزاري کردم رامداس کچهوایه را که از رعایت یافتهای پدرمن بود ومنصب دوهزاري داشت بسههزاري سرفراز ساختم وبمیرزا رستم پسر میرزا سلطان حسین پسر زاده شاه اسمعیل حاکم قندهار وعبدالرحیم خانخانان ولد بیرم خان والیرج وداراب پسران او ودیگر امراے تعینات دکن خلعتها فرستادم وبرخوردار پسر عبدالرحمن مؤید بیگ را چون بے طلب بدرگاه آمده بود حکم نمودم که بجاگیرخود معاودت نماید

ازادب دوراست رفتن بے طلب دربزم شاه ● ورنه پاے شوق را مانع درودیوار نیست

یکماه از جلوس همایون گذشته لاله بیگ که درآوان شاهزادگی خطاب باز بهادري یافته بود سعادت ملازمت دریافت منصب اوکه هزارویانصدي بود بچهار هزاري قرار یافته بصاحب صوبگي صوبه بهار سرفراز گردید وبیست هزار روپیه باو عنایت نمودم بازبهادر از خاص بندهٔ خیلان سلسله ماست پدرش نظام نام داشت وکتابدار حضرت جنت اشیاني بود کیشوداس مارو را که ازراجپوتان ولایت میرتهه است ودر اخلاص از اقران خود بیشي دارد بمنصب هزارو پانصدي از اصل واضافه سرفراز ساختم بعلما و دانایان اسلامیه فرمودم که مفردات اسماى الهي را که در یاد گرفتن آسان باشد جمع نمایند تا آنرا ورد خود سازم ودر شبهاے جمعه باعلما وصلحا ودرویشان وگوشه نشینان صحبت میدارم چون قلیج خان که ازبندههای قدیم دولت والد بزرگوارم بود بدارائي وحکومت صوبه گجرات تعین یافت یک لکهه روپیه مدد خرچ گریان باو مرحمت نمودم و میران صدرجهان را که از ایام طفولیت دروقتیکه درس چهل حدیث درخدمت شیخ عبدالغني که ذکر احوال او در اکبرنامه به تفصیل مذکور است میخواندم واورا بمنزله خلیفه خود میدانستم تا امروز درمقام اخلاص ویک جهتي بود ازمنصب دو هزاري بمنصب چهار هزاري رسانیدیم درایام شاهزادگي قبل از وقوع بیماري والد بزرگوارم ودر ایام بیماري ایشان که راے ارکان دولت وامراے ذي شوکت متزلزل گشته هریک را سوداے در خاطر قرار گرفته بود ومي خواستند که باعث امری گردند که بجز خرابي دولت نتیجه نداشته باشد در تردد وخدمتگاري وجانسپاري تقصیری نکرد ● عنایت بیگ را که در دولت پدر من مدتهاے مدید دیوان بیوتات بود ومنصب هفتصدي ذات بجاى وزیرخان وزیر نصف ممالک محروسه ساخته بخطاب والای اعتماد الدوله ومنصب هزار ویانصدي بهره مند ساختم و وزیرخان را بدیواني صوبه بنگاله وقرار جمع انجا معین ساختم ● بیرداس را که در ایام پدرم خطاب راي رایان یافته بود ● راجه بکرماجیت

که از راجهای معتبر هندوستان بود ورصد نجوم هند در عهد او بسته شده است خطاب داده میر آتش خود ساختم وحکم کردم که همیشه در توپخانه رکاب پنجاه هزار توپچي وسه هزار ارابه توپ مستعد و آماده سرانجام نماید بکرماجیت مذکور از طایفه کهتریانست درخدمت پدرمن ازمشرفي فیلخانه به دیواني ومرتبه امرائي رسید خالي ازتوشه سپاهگري ومدبري نیست بیرم پسر خان اعظم را که دوهزاري بود دوهزار و پانصدي ساختم چون اراده خاطر آن بود که اکثر بندهاے اکبري وجهانگیري بمنتهاے مطلب خود کامیاب گردند به بخشیان حکم نمودم که هرکس وطن خود را بجاگیرخود مخواسته باشد بعرض رسانند تامطابق توره وقانون چنگیزي آن محال بموجب ال تمغا بجاگیر او مقرر گردد واز تغیر وتبدیل ایمن باشد * آبا و اجداد ما بهر کس جاگیری بطریق ملکیت عنایت میکردند فرمان ان را بمهرال تمغا که عبارت از مهري است که بشنجرف میزده باشند مزین میساختند من فرمودم که جای مهر را طلا پوش ساخته مهر مذکور را بران نهند واکنون تمغا نام نهادم میرزا سلطان پسر میرزا شاهرخ نبیره میرزا سلیمان که از فرزند زادهاے میرزا سلطان ابو سعید است ومدتها حاکم بدخشان بوداز دیگر پسران اوبرگزیده و از پدربزرگوار خود التماس کرده گرفته درخدمت خود کلان ساخته ام واورا درجرگه فرزندان خود می شمارم بمنصب هزاري سرفراز ساختم بهاو سنگه پسر راجه مانسنگه را که قابل ترین اولاد اوست بمنصب هزارو پانصدي از اصل و اضافه ممتاز گردانیدم * زمانه‌بیگ پسر غیور بیگ کابلي را که از خورد سالي خدمت بارمن میکرد ودر ایام شاهزادگي از پلهاحدي بمنصب پانصدي رسیده بود خطاب مهابتخاني داده بمنصب هزارو پانصدي امتیاز بخشیدم وخدمت بخشیگري شاگرد پیشه بدو مقرر گشت * راجه نرسنگه دیو از راجپوتان بندیله که رعایت یافته من است ودرشجاعت و نیک ذاتي و ساده لوحي از امثال و اقران خود امتیاز تمام دارد بمنصب سه هزاري سرفرازي یافت وباعث ترقي ورعایت او آن شد که در اواخر عهد پدر بزرگوارم شیخ ابوالفضل را که از شیخ زادهای هندوستان بمزیت فضل و دانائي امتیاز تمام داشت وظاهر خودرا بزیور اخلاص آراسته بقیمت گران سنگ به پدرم فروخته بود از صوبه دکن طلب داشتند وچون خاطر اوبمن صاف نبود وهمیشه در ظاهر و باطن سخنان مذکور میساخت ودرین آیام که بدابر افساد فتنه انگیزان خاطر مبارک والد بزرگوارم فی‌الجمله از من آزردگي داشت یقین بود که اگر دولت ملازمت دریابد باعث زیاد تي ان غبار خواهد گشت ومانع دولت مواصلت گردیده کار بجای خواهد رسانید که بضرورت از سعادت خدمت محروم باید گردید چون ولایت نرسنگدیو بر سرراه او واقع بود ودران ایام درجرگه متمردان جداداشت باو پیغام فرستادم که اگر سرراه بران مفسد فتنه انگیز گرفته اورا نیست‌ونابود سازد رعایت هائي کلي از من خواهد یافت توفیق رفیق او گشته درحینی که‌از حوالي ولایت او میگذشت راه بر او بست وباندک ترددی مردم اورا پریشان و متفرق ساخته اورا بقتل آورد و سر اورا در الهآباد نزد من فرستاد اگرچه اینمعني باعث آزردگي خاطر اشرف

حضرت عرش آشیانی گردید غایتاً این کار کرد که من بے ملاحظه و دغدغهٔ خاطر عزیمت آستان بوس درگاه پدر خود کردم و رفته رفته آن کدورت ها بصفا مبدل گردید * میرضیاء الدین قزوینی را که در ایام شاهزادگی ازو خدمات و دولت خواهی ها بوقوع آمده بود هزاری ساختم و بمشرف طویله حکم شد که هر روز سی اسپ بجهت بخشش حاضر مهیا ساخته باشد و میرزا علی اکبرشاهی را که از جوانان قرار دادهٔ الوس دهلی است بمنصب چهارهزاری ممتاز ساخته سرکار سنبهل را بجاگیر او مقرر داشتم * روزی بتقریبی امیرالامرا این سخن بعرض رسانید و مرا بغایت خوش آمد چنین گفت که دیانت و بے دیانتی مخصوص نقد و جنس نیست بلکه وانمودن حالتی که در آشنایان نباشد و پنهان داشتن استعدادی که در بیگانگان باشد نیز بے دیانتی است الحق سخن درستی است می باید که مقربان را آشنا و بیگانه منظور نباشد و حالت هرکس را چنانچه می باید بعرض میرسانیده باشند * در وقت رخصت به پرویز گفته بودم که اگر رانا خود با پسر کلان او که کرن نام دارد بملازمت آنفرزند آید و در مقام اطاعت و بندگی باشد تعرض بولایت او نرسانند وغرض ازین سفارش دو مقدمه بود یکی آنکه چون همیشه تسخیر ولایت ماوراءالنهر پیش نهاد خاطر اقدس والد بزرگوارم بود و در هر مرتبه که عزیمت فرمودند موانع روی داد اگر این مهم یک گونه صورتی بگیرد واین خدشه از خاطر دور گردد پرویز را در هندوستان گذاشته بمیامن توفیقات الهی روانهٔ ولایت موروثی گردم خصوصاً درین ایام که حاکم مستقل دران دیار نیست باقی خان نیز که بعد از عبدالله خان و عبدالمومن خان پسر او فی الجمله استقلال یافته بود فوت شده و کار ولی محمد خان برادر او که الحال حاکم آن دیار است هنوز نظامی نیافته است دیگر سرانجام مهم پیکار دکن که چون در عهد والد بزرگوارم پاره از آن ولایت بحیز تسخیر درآمده آنملک را بعنایت ایزد سبحانه یکبارگی در تحت تصرف در آورده داخل ممالک محروسه سازم امید بکرم الله تعالی آنکه این هردو عزیمت روزی گردد

هفت اقلیم ار بگیرد پادشاه * همچنان در بند اقلیم دگر

میرزا شاهرخ نبیرهٔ میرزا سلیمان حاکم بدخشان را که قرابت قریبه باین سلسله دارد و در ملازمت پدرم پنجهزاری بود به منصب هفت هزاری امتیاز بخشیدم و میرزا بسیار ترک طبیعت ساده لوحی است پدر من اورا بسیار عزت میداشتند و هرگاه فرزندان خود را حکم نشستن میفرمودند اورا هم بدین عنایت سربلند میساختند باوجود فساد طلبیهاے بدخشیان درین فرقتها میرزا بدمدمه و وسوسهٔ ایشان از راه نرفته اصلاً مرتکب امری که باعث غبار خاطر باشد نشده صوبهٔ مالوه را بدستوری که پدرم اورا مرحمت کرده بودند برقرار داشتم * خواجه عبدالله که از سلسلهٔ نقشبندیه است و در ابتدای ملازمت احدی بود رفته رفته منصب او به پلهٔ هزاری رسید بیموجبی بخدمت پدرم رفت اگرچه سعادت خود میدانستم که ملازم ومردم من بخدمت ایشان روند غایتاً چون بے رخصت ازو این عمل سرزده پاره خاطر ازان گران بود باوجود چنین بے حقیقتی منصب

و جاگیری که پدرم باو ارزانی داشته بودند برقرار گذاشتیم اما نفس‌الامر آنست که از جوانان مردانه کار طلب است اگر این تقصیر ازو بوقوع نمی آمد جوان بے عیبی بود * ابوالنبی اوزبک که از مردم قرار دادهٔ ماوراءالنهر است ودر زمان عبدالمومن خان حاکم مشهد بود به منصب هزار و پانصدی سرفراز گشت * شیخ حسن پسر شیخ بهاست که از اوان طفولیت تا امروز همیشه در ملازمت و خدمت من بود و در ایام شاهزادگی بخطاب مقربخانی سربلندی داشت در خدمت بسیار چست و چالاک بود و در شکار ها پیاده در جلوئی من راهاے دور را قطع میکرد تیر و تفنگ را خوب می اندازد و در جراحیها سرآمد عهد خود است پدران او هم این عمل را خوب ورزیده بودند بعد از جلوس بنابر کمال اعتمادی که باو داشتم بخدمت آوردن فرزندان و متعلقان برادرم دانیال به برهانپور فرستادم و بخانخانان سخنان پست و بلند و نصایح سودمند پیغام دادم مقربخان اینخدمت را چنانچه بایست در اندک مدتے بتقدیم رسانید و رفع دغدغهاے که در خاطر خانخانان و امراے آنجا جا کرده بود وانمود باز ماندهاے برادرم را به صحت و سلامت باکارخانجات و اموال و اسباب از لاهور آورده بنظر گذرانید * نقیب خانرا که از سادات صحیح‌النسب قزوین است و غیاث‌الدین علی نام دارد بمنصب هزار و پانصدی سرفراز ساختیم پدرم اورا بخطاب نقیب خانی امتیاز بخشیده بودند در خدمت ایشان قرب و منزلت تمام داشت در ابتداے جلوس پیش او بعضی مقدمات خوانده بودند بدین تقریب اورا اخوند مخاطب ساخته می فرمودند و در علم تاریخ و تصحیح اسامی رجال نظیر و عدیل خود ندارد امروز مثل او مورخی در معمورهٔ عالم نیست از ابتداے آفرینش تا امروز احوال ربع مسکون بر ذکر دارد اینقسم حافظه مگر الله تعالی بکسی کرامت کند * شیخ کبیررا که از سلسله حضرت شیخ سلیم است بنابر شجاعت و مردانگی در ایام شاهزادگی بخطاب شجاعت خانی سرفراز ساخته بودم درینولا به منصب هزاری ممتاز گردانیدم * در بست و هفتم شعبان از پسران اکهیراج ولد بهگوانداس عموی راجه مانسنگه امر غریب روے داد این بی سعادتان که ابهی رام و بجیرام و شیام رام نام داشتند درنهایت بی اعتدالی بودند باوجودیکه از ابهی رام مذکور بے اندامیها روے داده بود اغماض عین از تقصیرات او نموده بودم چون دریں تاریخ بعرض رسید که این بی سعادت می خواهد که نساء و فرزندان خودرا بی رخصت بوطن روانه سازد و بعد ازاں خود نیز فرار نموده بر اناکه از نا دولتخواهاں این دوده است پناه برد رامداس و دیگر امراے راجپوت را گفتم که اگر از شمایان کسی ضامن شود منصب و جاگیر این بدبختان برقرار داشته گناهان گذشته را عفو نمایم از غایت شوربختی و بدطینتی انها هیچکس ضامن نشد بامیرالامرا فرمودم که چون کسی متضمن سلوک و معاش این تیره بختان نمی شود تا بهم رسیدن ضامنی حواله یکی از بندهاے درگاه باشند امیرالامرا اینهارا بابراهیم خان کاکر که درثانی الحال بخطاب دلاورخانی سرفراز گشت و حالم هر ثانوی منگلی که خطاب شهنوازخانی داشت سپرد چون انها خواستند که یراق

از جاهلان دور سازند در مقام ممانعت در آمده پاس مراتب ادب نگاه نداشتند و باتفاق لوکران خود در مقام عربده و جنگ شدند و اینمعني را بمن امیرالامرا اظهار نمود فرمودم که این سیه بختان را بجزاے عمل خود شان باید رسانید امیرالامرا بقصد دفع انها متوجهه گشت وشیخ فرید را نیز از عقب فرستادم ازان جماعت دو راجپوت که یکی شمشیر داشت و دیگرے جمدهر بامیرالامرا روبرو شدند یکی از ملازمان او که قطب نام داشت بجمدهر دار درآویخت و بزخم جمدهر کشته شد و اورا نیز پاره پاره ساختند وبدیگری که شمشیرداشت یکی از افغانان ملازم امیرالامرا درآویخت و اورا نابود گردانید دلاورخان جمدهر کشیده برابهیرام که با دوکس دیگرپا قایم ساخته بود متوجهه گشت و بیکی زخم جمدهر رسانیده از دست آن سه کس نه زخم برداشته همانجا افتاد و چندی از احدیان و مردم امیرالامرا مقابل شده آن خون گرفتها را بقتل رسانیدند یکی از راجپوتان شمشیر کشیده بشیخ فرید متوجهه گشت غلام حبشي او روبرو شد و ان راجپوت را از پا در آورد این شورش در صحن دولتخانه خاص و عام واقع گشت و ان سیاست باعث تنبیه بسیاری از ناعاقبت اندیشان گردید ابوالنبي اوزبک بعرض رسانید که اگر اینقسم امری در اوزبکیه رو دهد سلسله و قبیله آنجماعت را برهمی اندازند گفتم که چون اینطایفه رعایت کرده و تربیت یافته والد بزرگوار من اند مراعات همان نواختگي مینایم ومقتضای عدالت نیز است که بتقصیروجریمه یک کس از خلق بسیار مواخذه نباشد ● شیخ حسین جامي که امروز بر مسند درویشی جا دارد و از مریدان درویش شیراز است پیش از جلوس بششماه از لاهور بمن نوشته بود که در خواب دیده‌ام که اولیاء و بزرگان امر سلطنت را بدان برگزیده درگاه الهي تفویض فرمودند بدین نوید مستبشر بوده منتظر وقوع این امرباشند امید دارم که بعد ازوقوع این امرتقصیرات خواجه ذکریا که از سلسله احراریه است بعفو مقرون گردد ● تاش بیگ فرجي که از قدیمان این دولت است و پدرمن اورا بخطاب تاج خاني سرفراز ساخته بودند و منصب دوهزاري داشت سه هزاري عنایت نمودم و بخته بیگ کابلي را که هزارو پانصدي منصب داشت سه هزاري کردم بسیار جوان مردانه کارطلب است درخدمت عم بزرگوارم میرزا محمد حکیم قرب و محرمیت تمام داشت ابوالقاسم تمکین را که از بندهاے قدیم پدرم بود بمنصب هزار وپانصدي از اصل و اضافه سرفراز ساختم در کثرت اولاد و بسیاری فرزندان کم کسی مثل او بوده باشد سي پسر دارد ودختر اگر برابر نباشد از نصف کم نخواهد بود ● شیخ علاءالدین نبیره شیخ سلیم را که بمن نسبتهاے قوي داشت بخطاب اسلام خان سربلند گردانیدم و بمنصب دو هزاري سرفراز شد و او در خورد سالي با من کلان‌شده بود از من یک سال خورد تر بوده‌باشد بسیار جوان مردانه نیک ذات است از قوم و قبیله خود بجمیع وجوه امتیاز تمام دارد تا امروز از مکیفات هیچ نخورده و اخلاص اوازمن بدرجه ایست که اورا بخطاب فرزندي سرفراز ساخته ام ● علي اصغربارهه را که درمردانگي و کارطلبي نظیر و عدیل خود ندارد و پسر سید

محمود خان بارهیه است که از امراے کلان پدر من بود بخطاب سیف خاني درمیان امثال و اقران امتیاز بخشیدم بسیار جوان مردانه نمایان است همیشه در شکارها وجایهای که چندی ازمعتقدان همراه میبودند یکی ازانها او بود هرگز در عمر خود چیزي از مکیفات نخورده است وایمعنی را در ایام جواني ملتزم گشته عنقریب بمراتب بلند سرفرازي خواهد یافت ومنصب سه هزاري نیز عنایت نمودم * فریدون پسر محمد قلیخان برلاس را که هزاري بود بمنصب دوهزاري سربلند ساختم فریدون از اصیل زادهاے الوس چغتائي است خالي از جرأت ومردانگي نیست * شیخ بایزید نبیرهٔ شیخ سلیم را که دو هزاري بود منصب سه هزاري عنایت نمودم اول مرتبه کسی که بمن شیر داد والدهٔ شیخ بایزید بود اما زیاده از یک روز نیست * روزی از پندتان که عبارت از دانایان هنود است پرسیدم که اگرمنتهاے دین شما بر ورود آمدن ذات مقدس حق تعالی است در ده پیکر مختلف بطریق حلول آن خود نزد ارباب عقل مردود است واین مفسده لازم دارد که واجب تعالی که منزه از جمیع تعینات است صاحب طول و عرض و عمق بوده باشد واگر مراد ظهور نور الهي است درین اجسام آن خود در همه موجودات مساوي است واین ده پیکر مختص نیست واگر مراد اثبات صفتی از صفات الهي است درین صورت هم تخصیص درست نه زیراکه در هر دین وآئین صاحبان معجزات وکرامات هستند که از دیگر مردمان زمان خود بدانش وفراست ممتاز بوده اند بعد از گفت و شنود بسیار و رد وبدل بیشمار بخدائي خدائے منزه ازجسم وچون وچگون معترف گشتند و گفتند که چون اندیشه ما در ادراک ذات مجرد ناقص است بےوسیله صورت راه بمعرفت او نمی بریم واین ده پیکر را وسیله شناخت ومعرفت خود ساخته ایم پس گفتم این پیکرها کی شمارا وسیله مقصود بمعبود توانند بود * پدرمن در اکثراوقات با دانایان هر دین ومذهب صحبت میداشتند خصوصاً با پندتان و دانایان هند و بآنکه اُمي بودند ازکثرت مجالست بادانایان وارباب فضل در گفتگوها چنان ظاهر میشد که هیچ کس پے باميي بودن ایشان نمی برد ودقایق نظم و نثر چنان میرسیدند که مافوقی بران متصور نبود حلیه مبارک ایشان درقد بحد وسط بلند بالائي را داشتند و گندم گون وچشم وابروسیاه بودند ملاحت ایشان برصباحت زیادتي داشت وشیر اندام وکشاده سینه ودست وبازوها دراز وبربره بیني چپ خالي گوشتین داشتند بغایت خوش نما برابر نیم نخود میانه جمعی که در علم قیافه صاحب مهارت بودند این خال را علامت دولتهاے عظیم واقبالهاے جسیم میدانستند آواز مبارک ایشان نهایت بلند بود و در تکلم وبیان نمکي خاص داشتند ودر اوضاع واطوار مناسبتي باهل عالم نداشتند فر ایزدي از ایشان هویدا بود

هم بزرگي دو حسب هم باد شاهي درنسب * کوسلیمان تا درانگشتش کند انکشتري

بعد سه ماه از تولد من همشیرهٔ ام شاهزاده خانم از شکم یکی ازخواصان تولد یافت واو را بوالدهٔ خود مریم مکاني سپردند * بعد ازین پسری هم از یکی از خواصان و

خدمتگاران متولد گردید او را شاه مراد نام گردانیدند چون تولد او در کوهستان فتحپور روی داده‌بود اورا پهاری مخاطب میساختند در وقتی که والد بزرگوارم اورا به تسخیر دکن فرستاده بودند بواسطه مصاحبت ناجنسان افراط شراب را بحدی رسانید که درسن سي سالگي درنواحي جالناپور از ولايت برار برحمت حق پيوست حليه او سبز رنگ لاغر اندام قدش بدرازي مايل تمکين ووقار از اوضاعش ظاهر و شجاعت ومردانگي از اطوارش باهر * درشب چهار شنبه دهم جمادي‌الاول سنه ۹۷۹ نهصدرهفتاد و نه از خواصي ديگر پسري بوجود آمد اورا دانيال نام نهادند چون تولد او در اجمير درخانه يکي از مجاوران استانه متبرکه خواجه بزرگوار خواجه معين‌الدين چشتي که شيخ دانيال نام داشت و قوع يافت بهمان مناسبت بدانيال موسوم گشت بعد از فوت برادرم شاه مراد در اواخر عهد اورا به تسخير دکن فرستادند و خود هم از عقب متوجهه گشتند در ايامي که والد بزرگوارم قلعه اسير را محاصره داشتند باجمعي کثير از امرايان مثل خانخانان و اولاد او و ميرزا يوسف خان و ديگر سرداران قلعه احمد نگر در قبل داشت مقارن انکه قلعه اسير مفتوح گشت احمد نگر نيز بتصرف اولياء دولت قاهره در آمد بعد ازانکه حضرت عرش اشياني بدولت وسعادت و نصرت از برهانپور بصوب دارالخلافه نهضت فرمودند ان ولايت را بدانيال داده اورا بضبط و ربط انمحال گذاشتند او نيز بسنت ناپسنديده برادر خود شاه مراد عمل نمود دراندک مدت درسن سي و سه سالگي بهمين افراط شراب درگذشت مردنش بدطورے شده به تفنگ وشکارے که به تفنگ کنند ميل تمام داشت يکي از تفنگهاے خودرا يکه و جنازه نام نهاده بود و اين بيت را خود گفته فرمود که بران نقش کنند

از شوق شکارے تو شود جان تروتازه * بر هر که خورد تير تو يکه و جنازه

بعد ازانکه شراب خوردنش بحد افراط کشيد و اينمعني بخدمت پدرم معروض گشت فرامين عتاب اميز باسم خانخانان صادر گرديد و او بالضرورت درصدد منع شده خبرداران گذاشت که بواجبي از احوال او باخبرباشند چون راه شراب بردن بالکليه مسدود شد ببعضي خدمتکاران نزديک ابرام ملکه زاري کردن اغاز نهاد و گفت بجهت من بهر روش که ممکن باشد شراب مي اورده باشند بمرشد قلي تفنگچي که راه خدمت نزديک داشت فرمود که درهمين تفنگ يکه و جنازه شراب انداخته بيار آن بيسعادت باميد رعايت مرتکب اين امرشده عرق دو اتشه را دران تفنگ که مدتها بباروت و بوئی آن پرورش يافته بود انداخته اورد وزنگ آهن نيز که از تيزي عرق تحليل پذيرفته بود باو معين گشت مجملا خوردن همان بود و افتادن همان

کسي بايد که فالي بد نگيرد * وگر گيرد براى خود نگيرد

دانيال جوان خوش قدى بود بغايت خوش ترکيب ونمايان بفيل و اسپ ميل تمام داشت محال بود که پيش کسي اسپ وفيل خوب بشنود که دارد وازو نگيرد و بنغمه هندي مايل بود گاهي بزبان اهل هند و باصطلاح ايشان شعرے ميگفت بدنبودے *

بعد از تولد شدن دانیال از بی بی دولت شاد دختری متولد گشت شکرالنسابیگم نام نهادند چون در دامن تربیت والد بزرگوارم پرورش یافت بسیار خوب برامد نیک ذاتی و رحم بعموم خلایق فطری وجبلی اوست از ایام طفلی وخورد سالی تا حال در محبت من بے اختیار است این علاقه درمیان کم خواهری وبرادری خواهد بود در طفلی اول مرتبه چنانچه عادت است که سینه اطفال را می‌فشارند وقطرهٔ شیری ازان ظاهر میشود سینه خواهرم را فشردند قطرهٔ شیر برامد حضرت والد بزرگوارم فرمودند که بابا این شیر را بخور تا درحقیقت این خواهر تو بجاے مادر توهم باشد عالم السرایزد داناست که ازان روز باز که این قطرهٔ شیر را نوشیده‌ام باعلاقه خواهری مهری که فرزندان را بامادران می باشد آن مهر را درخود ادراک می نمایم * بعد ازچندی دختری دیگرهم از بی‌بی دولت شاد مذکور بعالم وجود آمد به آرام بانوبیگم مسمی کردند مزاجش فی‌الجمله بگرمی وتندی مایل است پدرم اورا بسیار دوست میداشتند چنانچه اکثر بے ادبیهاے اورا بشرح ادب بر میداشتند و در نظرمبارک ایشان از غایت محبت بد نمے نمود مکرراً مرا سرفراز ساخته مي فرمودند که بابا بجهت خاطر من باین خواهر خود که بعرف هندوان لاڈله من است یعنی عزیز پرورده بعد ازمن می باید بروشی سلوک کنی که من بار میکنم ناز اورا برداشته بے ادبیها وشوخی هاے اورا بگذرانی * اوصاف حمیدهٔ والد بزرگوارم از حد توصیف و اندازهٔ تعریف افزونست اگر کتابها در اخلاق پسندیدهٔ ایشان تالیف یابد بے‌شائبه تکلف وقطع نظر از مراتب پدری وفرزندی اندکے از بسیار آن گفته نیاید باوجود سلطنت و چندین خزاین و دفاین بیرون از اندازهٔ حساب وقیاس و فیلان جنگی واسپان تازی یکسرمو در درگاه الهی از پایه فروتنی قدم فرانا نهاده خودرا کمترین مخلوقی از مخلوقات میدانستند و از یاد حق لحظه غافل نبودند

دایم همه جا باهمه کس درهمه حال * میدار نهفته چشم دل جانب یار

ارباب ملل مختلفه را دروسعت آباد دولت بے بدیلش جا بخلاف سایرولایات عالم که شیعه را بغیر از ایران وسنی را در روم وهندوستان وتوران جانیست چنانچه در دایرهٔ وسیع‌الفضای رحمت ایزدی جمیع طوایف و ارباب ملل را جاست بمقتضای انکه سایه می باید که پرتو ذات باشد در ممالک محروسه اش که هرحدی بکنار دریاے شور منتهی گشته ارباب ملتهاے مختلف وعقیدتهای صحیح وناقص را جا بوده راهٔ تعرض بسته گشته سنی باشیعه دریک مسجد وفرنگی بایهودی دریک کلیسا طریق عبادت می سپردند صلح کل شیوهٔ مقرر ایشان بود بانیکان وخوبان هرطایفه وهردین وآئین صحبت میداشتند وبقدرحالت وفهمیدگی بهرکدام التفاتها می فرمودند شبهاے ایشان به بیداری میگذشت ودرروزها بسیار کم خواب بودند چنانچه مدت خواب ایشان درشبانروزے ازیک ونیم پهر زیاده نبود وبیداری شبها را بازیافتی از عمر میدانستند شجاعت ودلیری ودلاوری ایشان بغایتی بود که برفیلان مست سرکش سواری می فرمودند وبعضی فیلان خونی را که مادهٔ خود را نزد خود نمیگذاشتند

باانکه هرچند فیل بد خو باشد تعرض بماده فیل و فیلبان نمی رساند درحالتی که فیلبانان و ماده فیل را کشته باشد و اورا نزد خود نگدارد در قید اطاعت درمی آوردند و بر دیوارسے یا درختی که رهگذران فیل مهاوت را کشته از قید اطاعت ان برامده میبود و ازپهلوسے ان دیوار یادرخت میگذشت تکیه بر لطف ایزدی نموده خود را برپشت او می انداختند وبمجرد سوار شدن اورا بقید ضبط در آورده رام می نمودند مکرر اینمعنی مشاهده شد ودرسن چهارده سالگي بر تخت سلطنت جلوس فرمودند هیموی کافر که حکام افغان منصوب ساخته او بودند بعد ازانکه حضرت جنت آشیانی در دارالخلافه دهلي شنقار شدند جمعیت شگرف فراهم آورده با فیلخانه که دران آیام هیچ یک از حکام عرصه هندوستان را نبود متوجهه دهلي گشت قبل از وقوع این قضیه حضرت جنت اشیانی ایشان را بجهت دفع بعضی از امعانان دامن کوه پنجاب تعین فرموده بودند چون مصداق این مصرع که هم بیان حال و هم تاریخ رحلت وانتقال است

* همایون بادشاه از بام افتاد *

قرین حال ایشان گشت و این خبر بوسیله نظرجوئی به پدرم رسید بهرمخان اتالیق بود امرایانی را که دران صوبه بآنخدمت حاضر بودند جمع ساخته درساعت سعید ایشان را درپرگنه کلانور از مضافات لاهور بر تخت سلطنت نشاندند هیمو چون بحوالي دهلي رسید تردي‌بیگ خان و جمعی کثیر که در دهلي حاضر بودند جمیعت نمودند و در مقابله او صف ارا گشتند چون اسباب مقابله و مجادله دست فراهم داد لشکر ها درهم اویختند بعد از کوشش و کشش بسیار شکست برتردي‌بیگ خان و مغلان افتاده فوج ظلمت بر افواج نور غلبه کرد

همه کارو پیکار و رزم ایزدیست * که داند که فرجام فیروز کیست
زخون دلیران و گرد سیاه * زمین لعل گون شد هواشد سیاه

تردي بیگ خان با شکست یافتها راه اردوے والد بزرگوارم پیش گرفتند چون بیرم‌خان باو سوء مزاجي داشت اورا بهبهانه شکست و تقصیر در جنگ مخاطب ساخته کارش باخر رسانید دیگرباره بنابر غرورے که از وقوع این فتح در دماغ آن کافر ملعون جا کرده بود باجمیعت و فیلان خود از دهلي برامده متوجهه پیش گشت و رایات جلال حضرت عرش شیاني از کلانوربقصد دفع او توجهه فرمودند درحوالي پاني پت اجتماع فوج نور و ظلمت دست داد ودر روز پنجشنبه دوم محرم سنه نهصدو شصت و چهارمقابله و مقاتله روے داد فوج هیمو سي هزار سوار دلاور جنگي بود وغازیان لشکرمنصور زیاده از چهار پنجهزارنبودند دران روز هیمو برفیل هوائي نام سوار بود ناگاه تیرے بر چشم آن کافر رسیده از پس سراو سربدر کرد لشکراو این‌حالت را مشاهده کرده هزیمت یافتند اتفاقاً شاه قلي خان محرم با چندی از دلاوران بفیلی که هیمو بربالاے او زخمي بود رسیدند میخواستند که فیلبان را به تیر بزنند فریاد بر آورد که مرا نکشید که هیمو بربالاے این فیل است در حال اورا بهمان هیئت مجموعي نزد حضرت عرش اشیاني اوردند

بیرم‌خان عرض کرد که مناسب انست که حضرت بدست مبارک خود تیغی برین کافر بزنند تا ثواب غزا یافته درطغرای فرامین غازی جزو اسم مبارک گردد فرمودند که من اورا قبل ازین پاره پاره کرده ام وبیان میکنند که در کابل روزی پیش خواجه عبدالصمد شیرین قلم مشق تصویر میکردم صورتی در قلم من درآمد که اجزای او از یکدگر جدا و متفرق بود یکی از نزدیکان پرسید که صورت کیست برزبان من رفت که صورت هیمو است دست خود را آلوده بخون او نساخته بیکی از خدمتگاران فرمودند که گردن او را بزنند کشتهای لشکر مغلوب پنجهزار بشمار درآمد سوای انکه در اطراف و جوانب افتاده باشند * دیگر از کارهای نمایان انحضرت فتح گجرات وایلغار ایست که دران راه فرموده اند در وقتی که میرزا ابراهیم حسین و محمد حسین میرزا وشاه میرزا ازین دولت روگردان شده بطرف گجرات رفته بودند وتمام امرای گجرات وفتنه طلبان انحدود متفق گشته قلعه احمد اباد را که میرزا عزیزکوکا بافوج قاهره در انجا بود در قبل داشتند حضرت عرش آشیانی بنابر اضطرابی که جیجی انکا والده میرزا مشارالیه داشت باجمعیت بادشاهانه بی توقف ازدارالخلافه فتحپور متوجه گجرات میگردند این نوع راه دور دراز را که بدو ماه قطع باید نمود در عرض نه روز گاه بسواری اسپ وگاه بسواری شتر وکهور سهل طی فرموده خودرا بسر یله رسانیدند چون بتاریخ پنجم جمادی الاول سنه ۹۸۰ نهصدوهشتاد بحوالی لشکر غنیم میرسند از دولتخواهان کنکاش می پرسند بعضی میگویند که شبخون بلشکر غنیم باید زد حضرت میفرمایند که شبخون کاربیدلان وشیوه فریب کاران است درحال بنواختن نقاره وانداختن سواران حکم میفرمایند و چون بدریای سابرمتی رسیدند فرمودند که مردم از آب به ترتیب بگذرند محمد حسین میرزا از غلغله گذشتن افواج قاهره مضطرب گردیده خود بقراولی بیرون می آید سبحانقلی ترک هم ازین جانب باخیلی از دلاوران بکناره دریا تفحص حال غنیم می نماید میرزا انجماعت را می بیند ومی پرسد که این چه فوج است سبحان قلی ترک میگوید که جلال الدین اکبر بادشاه وفوج اوست آن بخت برگشته اینمعنی را قبول نمیکند ومی گوید که جاسوسان من چهارده روز پیش ازین بادشاه را در فتحپور دیده آمده اند ظاهرا تو دروغ میگوئی سبحان قلی گفت امروز نه روز است که حضرت از فتحپور به ایلغار رسیدند میرزا گفت که فیلان چه طور رسیده باشند سبحان قلی جواب داد که چه احتیاج بفیلان بود اینچنین جوانان وبهادران سنگ شگاف بهتر از فیلان نامی ومست رسیده اند که حالا حقیقت دعوی گری وسرکشی معلوم خواهد شد میرزا از شنیدن این سخن پاره ازجا رفته متوجه ترتیب افواج میگردد وحضرت آنمقدار توقف میفرمایند که که قراولان خبر میرسانند که غنیم در سلاح پوشی است بعد ازان متوجه میگردند وهر چند کس میفرستند که خان اعظم ازپیش برآیند او ایستادگی مینماید ومی گوید که غنیم زور است تا رسیدن لشکر گجرات از درون قلعه درین طرف آب باید بود حضرت فرمودند که ماهمیشه خصوصاً درین سفر ویورش اعتماد بر تائید ایزدی نموده ایم اگر نظر

بسلسله ظاهر میبود اینچنین جریده بایلغار نمي آمدیم اکنون که غنیم متوجه جنگست استادن ما لایق نیست این سخن گفته توکل نظري را سپر خود ساخته با مخصوصی چند که درطرح بهمرکابي مقرر شده بودند دران دریا اسپ انداختند با انکه گمان پایاب نبود بسلامت عبور فرمودند حضرت دوبلغه خودرا می طلبند قوردار در اضطراب آوردن دوبلغه را پیش روی می اندازد مخصوصان این معني را بشگون خوب نمیگیرند حضرت در حال میفرمایند که شگون ما بسیار خوب شد چراکه پیش روی ما کشاده گشت درین اثناے میرزاے بخت برگشته صفها آراسته بجنگ ولي نعمت خود بیرون می آید

باولي نعمت از برون آئي * گرسپهري که سرنگون آئي

خان اعظم را مطلق گمان آن نبود که باین تیزي وجلدي آنحضرت سانه مرحمت پایخدود خواهند انداخت هرکس که خبر ازآمدن آنحضرت میداد اصلا قبول نمیکرد تاآنکه بقراین ودلایل آمدن آنحضرت خاطر نشان او شد لشکر گجرات را آراسته مستعد برآمدن گردید مقارن این حال صفخان نیز خبری باو میرساند پیش از برآمدن فوج از قلعه لشکرغنیم از میان درختان نمودار شد حضرت تائید ایزدي را دست آویز همت خود ساخته روان شدند محمد قلي خان توقدائي وتردیخان دیوانه بانجمعی ازبهادران پیشتر رفته باندک تردد جلو گردانیدند حضرت براجه بهگوانداس میفرمایند که غنیم بیشمار است ومردم ما اندک باید که همه یکرو ویکدل گشته برغنیم حمله آور گردیم که مشت بسته کارگرازپنجه کشاده است این سخن گفته وتیغها آخته بافغان خود غلغله الله اکبر ویا معین را بلند آوازه ساخته مي تازند

به پرید هوش زمانه زجوش * بدرید گوش سپهر از خروش

برانغار وجوانغار بادشاهي وجمعي ازبهادران غول رسیده داد دلاوري دادند کوکبائي که از قسم آتشبازي است هم از لشکر غنیم درگرفته در زقوم زاری می پیچد وآنچنان شورے می اندازد که فیل نامي غنیم درحرکت آمده باعث برهم خوردگي لشکر غنیم میگردد درین اثنا فوج غول رسیده محمد حسین میرزا وجمعي را که باو در زدوخورد بودند برداشتند ودلاوران لشکرفیروزي اثر ترددات نمایان بتقدیم رسانیدند مانسنگه درباري درنظر انحضرت برغنیم خود غالب آمد وراکهوداس کچهوایه جان نثاري کرد ومحمدوفا که از خانزادان این دولت بود داد مردانگي داده زخمي از اسپ افتاد بعنایت خالق بنده نواز وبمحض همت واقبال شهنشاه سرفراز جمعیت غنیم از هم متفرق گشته شکست براحوال انها راه یافت بشکرانه این فتح عظیم روے نیاز بدرگاه کریم کارساز نهاده بلوازم شکرگذاري قیام واقدام مي نمایند درین اثنا یکے از کلانوتان بعرض میرساند که سیف خان کوکلتاش نقدحیات نثار دولت خواهي نمود بعداز تحقیق ظاهر شد که در حالتي که محمد حسین میرزا باچندی از اوباش برفوج غول مي تازد سیف خان بحسب اتفاق باو برمیخورد وداد مردانگي داده شهید میشود ومیرزانیز ازدست بهادران

غول زخمي ميشود وكوكلتاش مذكور برادر كلان زين خان كوكه است از غرايب احوال آنكه يک روز پيش ازين جنگ وقتيكه حضرت عرش آشياني بطعام ميل ميفرمودند از هزاره كه داناے علم شانه بيني بود مي پرسند كه فتح از كدام طرف است ميگويد كه از جانب شماست آما يكي از امراے اين لشكرشهيد خواهد شد درهمان اثنا سيف خان كوكه عرض ميكند كه كاشكي اين سعادت نصيب من شود

بسا فالي كه ازما آنچه برخاست * چو اختر ميگذشت آن فال شد راست

القصه ميرزا محمد حسين عنان بگردانيد وپاے اسپش درزقوم زاري بند شده از اسپ مي افتد گدا علي نام از يكه هاے بادشاهي بار برميخورد واورا در پيش اسپ خود سوار كرده بملازمت حضرت مي آورد چون دوسه كس دعوى شركت گرفتن او ميكنند حضرت ازو مي پرسند تراكه گرفت ميگويد كه نمک بادشاه ودست اورا كه از عقب بسته بود ميفرمايند كه از پيش به بندند درين اثنا آب ميطلبد فرحت خان كه از غلامان معتمد بود هردو دست خودرا برسر او ميزند حضرت باو اعتراض فرموده آب خاصه ميطلبند واورا سيراب عنايت ميسازند تا اين زمان ميرزا عزيز كوكه ولشكر درون قلعه برنيامده بودند حضرت بعد از گرفتاري ميرزا محمد حسين آهسته آهسته متوجه شهر احمد آباد مي شوند ميرزا را براے رايسنگه راتهور كه از عمدهاے راجپوتان بود مي سپارند كه برفيل انداخته همراه آورد درين اثنا اختيارالملک كه يكي از سرداران معتبر گجراتيان بود بافوجي قريب به پنجهزار كس نمايان ميگردد از نمودار گشتن اين فوج اضطراب تمام بمردم بادشاهي بهم رسيد حضرت بمقتضاى شجاعت جبلي وفطرت اصلي حكم بنواختن نقاره ميفرمايند وشجاعت خان وراجه بهگوانداس وچندے از بندها پيشتر تاخته بفوج مذكور دبرد مي اندازند بملاحظه آنكه مبادا فوج غنيم محمد حسين ميرزا را بدست در آورند مردم راے رايسنگه بصلاح وتجويز راجه مذكور سر ميرزا را از تن جدا مي سازند پدرم اصلا بكشتن او راضي نبودند وفوج اختيارالملک نيز از هم پاشيد واسپ اورا درزقوم زاري مي اندازد سهراب بيگ تركمان سراو را بريده مي آرد بمحض كرم وعنايت ايزدي اين نوع فتحي باندک مايه مردم روى داد * همچنين فتح ولايت بنگاله وگرفتن قلاع مشهور ومعروف هندوستان مثل قلعه چتور ورنتهنبور وتسخير ولايت خانديس وگرفتن قلعه اسير وديگر ولاياتے كه بسعي افواج قاهره بتصرف اولياى دولت در آمده است از حساب وشمار بيرون است اگر بتفصيل مذكور گردد سخن دراز ميشود ودر محاربه چتور جئمل راكه سردار مردم قلعه بود بدست خود بتفنگ زده اند درتفنگ اندازي نظير وعديل خود نداشتند بهمين تفنگ كه جئمل را زده امد سنگرام نام دارد واز تفنگهاى نادر روزگار است قريب سه چهار هزار جانور پرنده وچرنده زده باشند من هم در تفنگ انداختن شاگرد رشيد ايشان ميتوانم بود از جميع شكارها بشكارے كه از تفنگ زده شود طبيعت راغب است دريک روز هژده آهورا بتفنگ زده ام از رياضاتے كه والدبزرگوارم ميكشيدند الله يكي ترک غذاے حيواني بود كه درتمام سال سه ماه بگوشت ميل

میفرموده اند و ده ماه دیگر بطعام صوفیانه قناعت می کردند و مطلق به قتل و ذبح حیوانات راضی نبودند و در ایام فرخنده مرحام ایشان در بسیاری از روزها و ماها کشتن حیوانات منع عام بود تفصیل ایام و شهوری که مرتکب خوردن گوشت نمیشدند در اکبرنامه مفصل است * و همان تاریخ که اعتمادالدوله را دیوان ساختم خدمت دیوانی بیوتات را بمعزالملک فرمودم معزالملک از سادات باخرز است در ایام والد بزرگوارم بحشوی کرکراقخانه قیام و اقدام می نمود * در یکروز از روزهای ایام جلوس صد کس از بندهای اکبری و جهانگیری بزیادتی منصب و جاگیر سر فراز گشتند * در عید رمضان چون اول عیدی بود از جلوس همایون من بعید گاه برآمدم کثرت عظمی شده بود بنماز عید قیام نموده لوازم شکر و سپاس ایزدی بجا آورده متوجه دولت سرا شدم بمقتضای انکه * ‌

از خوان پادشاهان نعمت رسد گدا را

فرمودم که پاره زر صرف تصدقات و خیرات نمایند ازان جمله چند لک دام حواله دوست محمد شد که بفقرا و ارباب احتیاج قسمت کند و بمیر جمال‌الدین حسین انجو و میران صدر جهان و میر محمد رضای سبزواری بهر یک یک لک دام داده شد که در اطراف شهر خیرات کنند و پنجهزار روپیه بدرویشان شیخ محمد حسین جامی فرستادم و حکم فرمودم که هر روز یکی از منصب داران پنجاه هزار دام به فقرا میداده باشند * قبضه شمشیر مرصع به خانخانان فرستاده شد میر جمال‌الدین حسین انجو را بمنصب سه هزاری سربلند ساختم بدستور سابق صدارت بمیران صدر جهان مفوض گردید و بحاجی کوکه که ازکوکهای پدر منست فرمودم که در محل عورات مستحق را بجهت دادن زمین و زر نقد بنظر میگذرانیده باشد زاهد خان ولد محمد صادق خان را که هزار و پانصدی بود دو هزاری ساختم بهرکس فیلی یا اسپی مرحمت شد * رسم شده بود که نقیبان و میراخوران از انکس جلوانه گویان مبلغی میگرفتند فرمودم که ان زر را از سرکار بدهند تا مردم از طلب و خواست این گروه خلاص باشند * درهمین روزها سالیاهین از برهانپور رسید و اسپان و فیلان برادر مرحومم دانیال را بنظر درآورد از جمله فیلان که اورده بود یکی مست آلست نام داشت در نظرم خوش در آمد آورا نور گنج نام نهادم و عجب چیزی درین فیل مشاهده شد بر هردو طرف گوشهایش برابر هندوانه کوچکی بدر آمده است و انچنانکه آب در ایام مستی از فیلان میچکد ازانها برمی‌اید و همچنین بربالای پیشانی بیشتر بر امدگی دارد که باین کلانی درفیلان دیگر دیده نشد خیلی خوشنما و مهیب بنظر درمی‌آید * تسبیحی از جواهر بفرزند خورم عنایت کردم امید انکه بمنتهای مطالب صوری و معنوی برسد * چون زکوة ممالک محروسه را که حاصل ان از کرورها میگذشت معاف نموده بودم سایر جهات کابل را نیز که از بلاد مقرر راه هندوستان است و یک کرور و بست و سه لک دام جمع ان میشد بخشیدم ازین دو ولایت که یکی کابل و دیگری قندهار باشد هرسال مبلغهای کلی بعلت زکوة گرفته میشد بلکه عمده حاصل انجا

همین زکوة بود این رسم قدیم را ازین دو محل برداشتم و ازینممر نفع کلي و رفاهیت تمام باهل ایران و توران عاید گشت * جاگیر اصفهان که در صوبه بهار بود به باز بهادر مرحمت شد واصفهان را فرمودم که در صوبه پنجاب جاگیر تنخواه دهند چون بعرض رسید که مبلغی کلي در جاگیر اصفهان باقي مانده است وحالا که حکم تغیر شد وصول آن متعذر است فرمودم که یک لکهه روپیه از خزانه باو دهند وآن زر باقي را از باز بهادر بخالصه شریفه بازیافت نمایند * شریف آملي را بمنصب دوهزار و پانصدي از اصل واضافه مقرر داشتم بسیار پاکیزه نهاد وخوش نفس است باآنکه از علوم رسمي بهره ندارد اکثر اوقات ازو سخنان بلند ومعارف ارجمند سربرمی زند در لباس فقر وتجرید مسافرت بسیار نموده باسیاری از بزرگان صحبت ها داشته مقدمات ارباب تصوف را در فکر دارد اینمعنی قالي اوست نه حالي در زمان والد بزرگوارم ازلباس فقر ودرویشي برآمده ومرتبه امارت وسرداري یافته نطقش بغایت قوي است روز مره وتکلمش باآنکه از مفهومات عربیت عاري محض است در غایت فصاحت وپاکیزگي است وانشاے عباراتش نیز بخالي از نمکی نیست از شاه قلیخان محرم در آگره باغی مانده بود چون وارث نداشت بدختر هنداال میرزا رقیه سلطان بیگم که حرم محترم والدبزرگوارم بود تکفیل کردم فرزنده خرم را پدرم بایشان سپرده بودند هزار مرتبه از فرزند زائیده خود او را دوست ترمیدارند *

جشن اولین نوروز

شب سه شنبه یازدهم ذي قعده سنه ۱۰۱۴ هزار و چهارده صبح که محل نیضان نور است حضرت نیر اعظم از برج حوت بخانه شرف وخوش حالي خود که بدرج حمل باشد انتقال فرمود چون اولین نوروز از جلوس همایون بود فرمودم که ایوانهای دولتخانه خاص و عام بدستور زمان والد بزرگوارم در اقمشه نفیسه گرفته آئینی در غایت زیب و زینت بستند واز روز اول نوروز تا نوزدهم درجه حمل که روز شرف است خلایق داد عیش و کامراني دادند اهل ساز و نغمه از هرطایفه و هرجماعت جمع بودند لولیان رقاص و دلبران هند که بکرشمه دل از فرشته می ربودند هنگامه مجلس را گرم داشتهند فرمودم که هرکس از مکیفات و مفیرات آنچه میخواسته باشند بخورد منع و مانعی نباشد

ساقي بنور باده بر افروز جام ما * مطرب بگو که کار جهان شد بکام ما

در ایام پدرم درین هفتده هژده روز مقرر بود که هر روز یکی از امراے کلان مجلس آراسته پیشکشهاے نادر از اقسام جواهر و مرصع آلات و اقمشه نفیسه و فیلان و اسپان سامان

نموده انحضرت را تکلیف آمدن بمجالس خود میفمودند و ایشان بنابرسرفرازي بندگان خود بدان مجلس فیضرفیه داشته حاضر میشدند و پیشکشها را ملاحظه فرموده انچه خوش مي امد برداشته تتمه را بصاحب مجلس مي بخشیدند چون خاطر مایل بانیست و آسود گي سپاهي و رعیت بود دریں سال پیشکشها را معاف فرمودم مگر قلیلي از چندي نزدیکان بنابر رعایت خاطرانها درجه قبول یافت درهمین روزها بسیارے از بندها بزیادتي منصب سرفرازي یافتند ازانجمله داور خان افغان را هزارو پانصدي ساختم دیگر راجه باسو را که از زمینداران کوهستان پنجاب است و از زمان شاهزادگي تاحال طریقه بندگي واخلاص بمن دارد و هزار و پانصدي بمنصب داشت سه هزارو پانصدي کردم شاه بیگخان حاکم قندهار را از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاري سرفراز گردانیدم و راے رایسنگه که از امراے راجپوت است بهمین منصب سرفرازي یافت دوازده هزار روپیه مدد خرچ گویان فرمودم که برانا شنکر بدهند * در اغاز جلوس یکي از اولاد مظفر گجراتي که خودرا حاکم زاده آن ولایت میگرفت سرشورش برآورده اطراف وجوانب شهر احمد آباد را تاخت و تاراج نموده چندے از سرداران مثل پیم بهادر اوزبک و راے علي بهتي که از جوانان مردانه و قرار داده انجا بودند دران فتنه بشهادت رسیدند اخرالامر راجه بکرما جیت و بسیارے از منصب داران را با شش هفت هزار سوار آراسته بکمک لشکر گجرات تعین ساختم و مقرر شد که چون خاطر از رفع و دفع مفسدان جمع سازد راجه مذکور صاحب صوبه گجرات باشد قبل ازین که قلیج خان بدان خدمت تعین یافته بود متوجه ملازمت گردد بعد از رسیدن افواج قاهره سلک جمعیت مفسدان از یکدیگر پاشید هر کدام بجنگلي پناه جستند و آن ولایت بقید ضبط در امد و خبر این فتح در احسن ساعات بمسامع جاه و جلالم رسید درینولا مرخداشت فرزند پرویز بنظر درامد که رانا تهنه مندل را که سي چهل کروهي اجمیر واقع است گذاشته فرار نموده وافواج قاهره متعاقب او تعین یافته‌اند امید که اقبال جهانگیري اورا نیست و نابود گرداند * در روز شرف بسیاری از بندهاے به رعایتها و اضافه هاے منصب سرفرازي یافتند پیشروخان را که از خدمتگاران قدیم است و درملازمت حضرت جنت اشیاني از ولایت آمده بود بلکه ازجمله مردمیست که شاه طهماسب همراه ساخته بودند مهترسعادت نام داشت چون داروغه و مهتر فراشخانه والد بزرگوارم بود و دریں خدمت نظیر و عدیل خود ندارد اورا بخطاب پیشروخاني سرفراز ساخته بودند اگرچه ملایم طبیعت و قلقچي مشرب است نظر بر حقوق خدمت بمنصب دو هزاري از اصل و اضافه ممتاز گردانیدم

گریختن خسرو در وسط سال اول جلوس

خسرو را بنابر جوانیها و غرورے که جوانان را میباشد و کم تجربگي و ناعاقبت

اندیشي مصاحبان نا جنس خیالات فاسد بخاطر راه یافته بود بتخصیص درایام بیماري والد بزرگوارم که بعضی کوتاه اندیشان بنابر کثرت جرایم و تقصیراتے که از ایشان بوقوع آمده بود و از عفو و اغماض نا امید محض بودند بخاطر گذرانیدند که اورا دست اویز ساخته امور سلطنت را زپیش خسرو گیرند ازین معني غافل که امور سلطنت و جهانباني امري نیست که بعضي ناقص عقلي چند انتظام پذیرد خالق داد ار آنرا شایسته این امر عظیم القدر رفیع الشان داند و این خلعت را برقامت قابلیت چه کس راست اورد

زدارنده نتوان ستد بخت را * نشاید خرید افسر و تخت را
سریرے راکه حق تاج پرور نمود * نشاید ازو تاج و دولت ربود

چون خیالات فاسد مفسدان و کوته اندیشان بغیر از مذلت و پشیمانی نتیجه ندارد امور سلطنت باین نیازمند درگاه الهي قرار گرفت همواره خسرو را گرفته خاطر و متوحش مي یافتم هرچند درمقام عنایت و شفقت شده خواستم که بعضی تفرقها و دغدغها از خاطر او دور سازم فائده براں مترتب نگشت تا انکه بکنکاش جمعی از بخت برگشتگان در شب یکشنبه هشتم ذي‌حجه سنه مذکور بعد از گذشتن دوگهري زیارت روضه منوره حضرت عرش اشیاني را مذکور ساخته سه صدوپنجاه سوارے که باو متفق بودند از درون قلعه آگره برامده متوجه میگردد و بعد از روان شدن او باندک زمانے یکے از چراغچیان که با وزیرالملک اشنا بوده خبر میرساند که خسرو گریخت وزیرالملک اورا همراه گرفته پیش امیرالامرا مي اورد چون او این خبر را تحقیق مینماید مضطربانه بدر بار محل امده یکی از خواجه سرایان را مي گوید که دعاے من برسان و بگو که عرض ضروري دارم حضرت بیرون تشریف آرند چون در خیال من این امر درنیامده بود گمان بردم که از جانب دکن یا گجرات خبرے رسیده باشد بعد از بیرون آمدن ظاهر شد که ماجرا چنین است گفتم چه باید کرد خود سوار شده متوجه گردم یا خرم را بفرستم امیرالامرا عرض کرد که اگر حکم شود من بروم فرمودم که چنین باشد بعد ازان معروض داشت که اگر به نصیحت برنگردد و دست بسلاح کند چه باید کرد گفته شد که اگر بنیکے براه راست درنیاید انچه از دست تو اید تقصیر مکن سلطنت خویشي و فرزندي برنمی تابد

که باشاه خویشي ندارد کسی

چون این سخنان و دیگر مقدمات گفته اورا مرخص ساختم بخاطر رسید که خسرو ازو آزردگي تمام دارد و بنابر قرب و منزلتی که داشت محسود امثال و اقران است مبادا که نفاقي درحق او اندیشد و اورا ضایع سازد معزالملک را فرمودم که رفته اورا باز گرداند و شیخ فرید بخشي بیگي را بدین خدمت تعین نموده حکم کردم که جمیع منصبداران و احدیانے که درپاس اند بهمراهي او متوجه شوند و اهتمام خان کوتوال بقراولي وخبر گیري مقرر گشت و با خود قرار دادم که بقضاے سبحاني چون روز شود خود نیز متوجه

گردم و معزالملک امیر الامرا را آورد چون در همین روزها احمد بیگ خان و دوست محمد خان بکاول مرخص گشته بودند و در حوالي سکندره که بر سر راه خسرو بود منزل داشتند بعد از رسیدن خسرو دران نواحي با چندی از دیرهاء خود برآمده متوجه ملازمت گردیدند و خبر رسانیدند که خسرو راه پنجاب پیش گرفته بایلغار میرود بخاطر گذشت که مبادا راه را چپ زده بجانب دیگر رود چون راجه مانسنگه خالوي او در بنگاله بود بخاطر اکثر بندهاے درگاه میرسید که بان جانب متوجه خواهد گشت بهرطرف کسان فرستاده مشخص شد که به پنجاب میرود * درین اثنا صبح طالع گشت تکیه بر کرم و عنایت الله تعالی نموده بعزیمت درست سوار شده و مقید بهیچ چیز و هیچکس ناشده متوجه گردیدم

بلی انرا که اندوهست دریی * نمی داند که ره چون میکند طے
همیداند که افتد پیش و راند * نداند باکه آید باکه ماند

چون بروضه متبرکه والد بزرگوارم که در سه کروهے شهر واقع است رسیده استمداد همت از روحانیت آنحضرت می نمودم مقارن ان حال میرزا حسن پسر میرزا شاهرخ را که ارادهٔ همراهي خسرو داشت گرفته آوردند چون پرسش نمودم نتوانست منکر شد فرمودم تا دست او را بسته برفیل سوار کردند واین اول شگون بود که ببرکت و توجه و امداد آنحضرت بظهور امد چون نیم روز شد وهوا گرمي تمام بهمرسانید لحظه درسایه درخت توقف نموده بخان اعظم گفتم که هرگاه ما را باین امنیت خاطر این حال بوده باشد که معتاد افیون را که در اول روز بایست خورد تاحال نخورده باشم و هیچکس بیاد نداده باشد حال آن بے سعادت ازین قیاس باید کرد آزارے که داشتم ازین ممر بود که فرزند بیموجب و سببے غنیم و خصم شد اگر سعي بدست آوردن او ندمایم مفسدان وفتنه اندیشان را دستگاهے بهم خواهد رسید یا او سر خود گرفته باوزبک یا قزلباش خواهد رفت و ازین ممر خفتی بدین دولت راه خواهد یافت بنابرین مقدمات بدست آوردن او را پیش نهاد همت ساخته بعد از اندک آسایشی از پرگنه متهره که در بیست کروهي آگره واقعست دوسه کروه گذشته در موضع از مواضع پرگنه مذکور که تالابے داشت نزول نمودم * خسرو چون بمتهره میرسد بحسین بیگ بدخشي که از رعایت یافتهاے والد بزرگوارم بود و بقصد ملازمت من از کابل مي آمد برمیخورد چون طبع بدخشیان به فتنه و آشوب پیراسته است اینمعنی را از خدا خواسته تا دویست سیصد از ایماقات بدخشان که همراه او بوده اند راهبر و سپهسالار او میگردد و در راه هرکس که از پیش مي آید تاراج نموده اسپ واسباب او را میگیرند سوداگران و راهگذری مال شان لچه و تاراج این مفسدان بود بهرجا که میرسیدند زن و فرزند مردم از آسیب آن فاسقان ایمن نبودند خسرو بچشم خود مي دید که بر ملک موروثي آباواجداد او چه قسم ستمی می رود از دیدن افعال ناشایسته این بدبختان درساعتے هزار بار مرگ را آرزو میکرد غایتاً غیر از مدارا ومواسا باین سگان چاره نداشت اگر بخت و اقبال یاوري احوال او نمودے ندامت وپشیماني را دست آویز خود میساخت و بے دغدغه خاطر بملازمت من می آمد

عالم‌العر ایزد دانا است که ار تقصیرات او بالکلیه در گذشته آنمقدار لطف و شفقت می نمودم که سرموے تفرقه و دغدغه در خاطر او نمی ماند چوں در واقعه حضرت عرش آشیاني بافساد بعضی مفسدان ارادها از خاطر او سربرزده بود ومیدانست که اینها بمن رسیده است اعتماد بر مهر و شفقت من نمی کرد و والده او هم در ایام شاهزادگی از نا خوشي اطوار و اوضاع او وسلوک برادر خوردش مادهوسنگه تریاک خورده خودرا کشت ازخوبیهاے ونیکذاتي هاے او چه نویسم عقلی بکمال داشت و اخلاص او بمن در درجه بود که هزار پسر وبرادر را قربان یکموی من میکرد مکرر بخسرو مقدمات نوشت و اورا دلالت باخلاص و محبت من میکرد چوں دید که هیچ فائده ندارد عاقبت نامعلوم است که بکجا منتهی خواهد شد از غیرتیکه لازمه طبیعت راجپوتاني است خاطر بر مرگ خود قرار داده وچندیں مرتبه گاه گاه مزاج او در شورش مي آمد چنانچه ایں حدیث میراثي بود که پدراں و برادراں او همه یکبار در دیوانگي خودها را ظاهر میکردند و بعد از مدتے علاج پذیر میشدند و در ایامیکه من بشکار متوجه گشته بودم روز بیست وششم ذي حجه سنه ۱۰۱۳ افیون بسیار در عین سوزش دماغ خورده در اندک زماے درگذشت گویا که ایں احوال پسر بیدولت خودرا پیشتر می دیده است اول کدخدائي که در آغاز جواني و خورد سالي مرا دست دادنسبت او بود بعد از تولد خسرو او را شاه بیگم خطاب داده بودم چوں بدسلوکیهاے فرزند وبرادر را نسبت بمن نتوانست دید از سر جان در وقت دماغ پریشاں شدن درگذشته خود را ازیں کلفت واندوه بار رهانید از فوت او بنابر تعلقي که داشتم ایامی بر من گذشت که از حیات و زندگاني خود هیچگونه لذتے نداشتم چهار شبانه روز که سي و دوپهر باشد از غایت کلفت و اندوه چیزے از ماکول و مشروب وارد طبیعت نگشت چوں ایں قصه بوالد بزرگوارم رسید دلاسا نامه در غایت شفقت و مرحمت بدیں مرید فدوي صادر گشت وخلعت ودستار مبارک که از سر برداشته بودند هماں طور بسته بجهت من فرستادند ایں عنایت آبے بر آتش سوز و گداز من زده اضطراب و اضطرار مرا فی الجمله قرارے و آرامی بخشید غرض از ذکر ایں مقدمات انکه بیسعادتي ازیں در نمیگذرد که فرزندے بنابر ناخوشي سلوک و اطوار ناپسندیده باعث قتل مادر خود شود و به پدر خود بے هیچگونه باعثی وسببی بمحض تصورات وخیالات فاسد در مقام بغي وعناد در آمده از دولت ملازمتش فرار بر قرار اختیار نماید چوں منتقم جبار هر کردارے را سزاے دربرابر نهاده لاجرم مال حالش بداں انجامید که به بدتریں احوالی بقید درامد و از درجه اعتماد افتاده بزندان دایمي گرفتار گردید ٭

راه چو مستانه رود هوشمند ٭ پاے بدام آرد وسر در کمند

مجملاً روز سه شنبه دهم ذي حجه بمنزل هودل فرود آمدم شیخ فرید بخاري را باجمعی از شجاعان و بهادران بتعاقب خسرو و هراول لشکر فیروزي اثر معین و مشخص گشتند دوست محمد را که در رکاب بود بنابر سبق خدمت وریش سفیدي بمحافظت قلعه

آگره و محلها و خزاین فرستادم اعتمادالدوله وزیرالملک را در وقت برآمدن از آگره بضبط و حراست بشهر گذاشته بودم بدوست محمد گفتم که چون بصوبه پنجاب میرویم و آن صوبه در دیوانی اعتمادالدوله است او را روانه ملازمت خواهي ساخت وپسران میرزا حکیم را که در آگره اند بقید آورده محبوس نگاه خواهي داشت چه هرگاه که از فرزند صلبي این معامله رو نماید از برادر زاده و عمو زاده چه توقع توان داشت معزالملک بعد از رخصت دوست محمد بخشي شد چهار شنبه به پلول و پنجشنبه بفریدآباد نزول اجلال واقع گشت روز جمعه سیزدهم اتفاق دهلي دست داد از گرد راه بزیارت روضه مقدسه حضرت جنت آشیاني شتافته زیارت نمودم واستمداد همت کردم وبه فقرا و درویشان بدست خود زرها دادم و از آنجا بزیارتگاه مقام حضرت شیخ نظام‌الدین اولیا توجه کرده بلوازم زیارت قیام و اقدام نمودم بعد ازان پارهٔ زر بمیرجمال الدین حسین انجو و مبلغي دیگر بحکیم مظفر دادم تا به فقرا و درویشان و ارباب احتیاج قسمت نمایند روز شنبه چهاردهم مقام سراے نریله شد این سرا را خسرو سوزانیده رفته بود منصب اقا ملائي برادر اصفهان که بخدمت حضور سرفراز بود از اصل واضافه هزاري ذات وسیصد سوار مقرر گشت دربن راه خدمت چیپان میکرد جمعی از ایماقات که در رکاب ظفر انتساب بودند بملاحظه آنکه چون بعضي ازین مردم با خسرو اتفاق دارند مبادا بخاطر ایشان دغدغه و تفرقه راه یابد بکلان تران ایشان دوهزار روپیه داده شد که در جزو مردم خود قسمت نمایند و جماعت خود را بمراحم جهانگیري امیدوار سازند بشیخ فضل‌الله وراجه دهیر دهرزرها دادم که در راه به فقرا وبرهمنان میداده باشند سي هزار روپیه فرمودم که در اجمیر براناشنکر بطریق مدد خرچ بدهند روز دوشنبه شانزدهم به پرگنه پاني پت رسیدم این منزل و مقام برآباے کرام و اجداد ذوي‌الاحترام‌ماهمیشه مبارک و فرخنده آمده و دو فتح عظیم دربن سر زمین رو داده یکے شکست ابرهیم لودي که بصولت عساکر ظفر مآثر حضرت فردوس مکاني دست داده و ذکر آن در تواریخ روزگار مرقوم و مسطور است دوم فتح هیمو بدکردار که در اول دولت والد بزرگوارم بتفصیلی که تحریر یافته از عالم اقبال بظهور آمد در حینیکه خسرو از دهلي گذشته به پرگنه مذکور متوجه میگردد بحسب اتفاق دلاور خان آنجا رسیده بود چون قبل از ورود او باندک وقتي اینمقدمه می شنود فرزندان خود را از آب جون میگذراند وخود سپهیانه وقزاقانه دل بر ایلغار می نهد و قصد میکند که خود را پیش از رسیدن خسرو بقلعه لاهور اندازد * مقارن اینحال عبدالرحیم نیز از لاهور باینمقام و منزل میرسد دلاور خان دلالت میکند که فرزندان خود را همراه فرزندان من از آب بگذران وخود کناره گرفته منتظر رایات ظفر آیات جهانگیري میباش از بسکه گران‌بار و ترسنده بود اینمعنی را بخود قرار نتوانست داد انمقدار توقف نمود که خسرو رسید رفته او را ملازمت کرد و کار همراهي از روی اختیار باضطرار داده خطاب ملک انور راے یافت و در نبرد صاحب اختیار گشت دلاور خان مردانه متوجه لاهور گردید و در راه بهرکس و بهر طایفه از ملازمان درگاه و کروریان وسوداگران

وغیره میرسید انها را از خروج خسرو آگاه ساخته بعضی را همراه خود میگرفت و بعضی را میگفت که از راه کناره گیرید بعد ازان نه بندهاے خدا از تاراج دست اندازان وظالمان ایمن گشتند غالب ظن آن بود که اگر سید کمال در دهلي ودلاورخان در پاني پت جرات و همت نموده سرراه برخسرو میگرفتند انجماعة پریخته که همراه او بودند تاب مقاومت نیاورده پریشان میگشتند وخسرو بدست می آمد غایتاً همت شان یاوري نکرد ودر ثاني الحال هرکدام تقصیر خود را بروشی تلافي نمودند دلاورخان در ایلغار لاهور پیش از رسیدن بقلعه در آمد و خدمت نمایاے کرده ته رک آن کوتاهي نمود و سید کمال نیز در جنگ خسرو ترددات مردانه بتقدیم رسانید چنانچه در محل خود به تفصیل نوشته خواهد شد هفدهم ذي حجه پرگنه کرنال محل نزول رایات عالیات گشت دریں منزل [illegible] خواجه را که پسرکلاں جونیداربست و پسرزاده عبدالله خان اوزبک که در زمان والد بزرگوارم آمده بود بمنصب هزاري ذات وسوار سرفراز ساختم شیخ نظام تهانیسري که از [illegible] مقرر وقت خود بود خسرو را می بیند و او را به نویدهاے دلخواه [illegible] تاره ازراه می برد آمده سرا دیده چوں ایمقدمات بر گوش خورده بود [illegible] زاده فرمودم که متوجه زیارت حانه مبارک گردد در نوزدهم پرگنه شاه [illegible] گردید وآب دریں مقام بسیار کم بود بحسب اتفاق باران عظیم دست داد [illegible] شاداب گشتند * شیخ احمد لاهوري را که از زمان شاهزادگي نسبت [illegible] خانه زادي و مریدي داشت به منصب میرعدلي سرفراز گردانیدم مرید [illegible] بوسیله او ار نظر میگذرند ودست وسینه بهرکس باید داد بعرض رسـ[illegible] در وقت ارادت آوردن مریدان چند کلمه بطریق نصیحت مذکور میگردد باید که وقت خود را به دشمني ملتي از ملتها تیره ومکدر نسازند وباجمیع ارباب ملل طریق صلح کل مرعیدارند هیچ جانداري را بدست خود نکشند و سلاح طبیب [illegible] مگر در جنگها وشکارها

مباش دریے [illegible] نمودن جاندار * مگر بعرصه پیکار یا بوقت شکار

تعظیم نیرات را که مظاهر [illegible] اند بقدر درجات هریک باید نمود و موثر و موجد حقیقي درجمیع ادوار واطوار [illegible] را باید دانست بلکه فکر باید کرد تا در خلوت وکثرت خاطر لمحه از فکر و اندیـ[illegible] نباشد

لنگ و بوج و [illegible] وبے ادب * سوي او مي غنم و او را مي طلب

والد بزرگوارم مالکه [illegible] رسانیده درکم وقتی ازیں اوقات ازیں فکر خالي بودند در منزل الوه الوالي [illegible] پنجاه وهفت منصبدار دیگر بکمک شیخ فرید تعین نموده چهل هزار [illegible] گویان بانجماعت مرحمت نمودم هفت هزار روپیه دیگر بجمیل بیگ [illegible] ایماقات تقسیم نماید بمیر شریف املي نیز دوهزارروپیه شفقت کردم * ر[illegible]ت و چهارم ماه مذکور پنج کس از ملازمان و همراهان خسرو را گرفته آورد[illegible] را که اقرار به نوکري او کردند فرمودم که در ته پاے فیل

انداختند و سه نفر را که انکار نمودند سپرده شد تا بحقیقت باز رسیده شود دوازدهم ماه فروردي سنه احد جلوس میرزا حسین و نورالدین قلي کوتوال بشهر لاهور داخل میشوند و در بیست و چهارم ماه مذکور فرستاده دلاور خان میرسد و خبر میکند که خسرو خروج نموده قصد لاهور دارد شما خبردارباشید * درهمین تاریخ دروازهاے شهر لاهور محفوظ ومضبوط میگردد و دو روز بعد از تاریخ مذکور باندک مردم دلاورخان بقلعه داخل میشود و شروع در استحکام برج و باره کرده هرجا شکست و ریختگي داشت مرمت نموده توپها و ضرب ها را ببالاے قلعه برآورده مستعد جنگ میشود جمع قلیلی از بندهاے درگاه که در درون قلعه بودند همگي رجوع آورده بخدمات متعین گشتند و مردم شهر نیز باخلاص تمام مدد و معاونت نمودند بعد از دو روز که في الجمله سرانجامے شده بود خسرو در رسید و یکی از منازل مقرر منزل اختیار نموده فرمود که شهر را قتل کرده طرح جنگ اندازند ویکی از دروازها را از هرجانب که میسر باشد اتش در داده بسوزانند و بلوث مآل خود گفت که بعد از گرفتن قلعه تا هفت روز حکم خواهم داد که شهر را تاراج نمایند و زن و فرزند مردم را اسیر کنند این جماعت چون گرفته یکی از دروازه هاے شهر را اتش دادند دلاور بیگ خان وحسین بیگ دیوان و نورالدین قلي کوتوال از طرف درون دیوار دیگر محاذي دروازه برآوردند درهمین روزها سعید خان که از تعیناتیان کشمیر بود در کنار اب چناب منزل داشت این خبر را شنیده بایلغار روانه لاهور گشت چون بکنار اب راوي رسید باهل قلعه خبر فرستاد که بقصد دولت خواهي امده ام مرا بدرون قلعه در آورید مردم قلعه شب کسی فرستاده و اورا باچندنت که همراه داشت بدرون در مي اورند بعد از نه روز که قلعه در محاصره بود خبر رسیدن افواج قاهره متواتر و متعاقب بخسرو و تابعان اومیرسد بے پاشده بخاطر میگذارند که روبروی لشکر فیروزي اثر باید رفت چون لاهور از سواد هاے اعظم هندوستان است در عرض شش هفت روز کثرت عظیمی دست داد چنانچه از مردم خوب شنیده شده که ده دوازده هزار سوار مستعد جمع شده بودند و بقصد انکه بر فوج پیش شبخون آورند از حوالي شهر برمی خیزند در سراے قاضي علي شب پنجشنبه شانزدهم بمن این خبر رسید هم در شب با انکه باران عظیم بود طبل کوچ زده سوار شدم صباح ان بسلطانپور رسیده شد تانیم روز در سلطانپور بودم بحسب اتفاق درهمین وقت وساعت میان افواج قاهره و جماعت مقهوره مقابله و مقاتله دست میدهد معزالملک تشت برباني آورده بود میخواستم که از روے رغبت میل نمایم که خبر جنگ بمن رسید به مجرد شنیدن باآنکه طبیعت مایل بخوردن برباني بود یک لقمه براے شگون خورده سوار شدم ومقید برسیدن مردم و کمي افواج قاهره نگشته بشتاب هرچه تمامتر متوجه گشتم چلته خاصه خودرا هر چند طلبیدم حاضر نساختند از سلاح بجز نیزه وشمشیرے حاضر نبود خود را بلطف ایزدي سپرده بیملاحظه روانه شدم در اول سواري زیاده از پنجاه سوار همراه نبودند و هیچ کس را خبرهم نبود که امروزجنگ خواهد شد مجملاً تا بسر پل گویند وال رسیدن چهار

پانصدسوار از نیک و بد جمع شده باشند * دروقتی که از پل مذکور میگذشتم خبر فتح رسید اول کسی که این مژده رسانید شمسي توشکچي بود بدین خوش خبري خوش خبرخان خطاب یافت و میرجمال‌الدین حسین را که پیش ازین بجهت نصیحت خسرو فرستاده بودم در همین وقت رسیده از کثرت و شوکت مردم خسرو چندان گفت که باعث بیم مردم مي شد با آنکه خبرفتح متواتر رسیده این سید ساده لوح بهیچ وجه باور نمي کند و تعجب مینماید که ان نوع لشکرے که من دیده ام چگونه از فوج شیخ فرید که در نهایت قلت و بے استعدادي اند شکست میخورند و تنیکه سنگهاسن خسرو را با دو خواجه سراے او اوردند میر قبول اینمعني نمود از اسپ فرود آمده سر بر پاے من نهاد و انواع خضوع و خشوع بتقدیم رسانید و گفت که اقبال بالاتر و بلند تر ازین نمي باشد شیخ فرید درین سرداري مخلصانه و فدائیانه پیش آمد سادات بارهه را که ازشجاعان زمان خود اند و در هرمعرکه که بوده‌اند کار از ایشان شده هراول ساخته بود سیفخان ولد سید محمود خان بارهیه سردار قوم بنفس خود تردداث مردانه نموده هفتده زخم برداشت و سید جلال هم از برادران ایطائیفه تیرے بر شقیقه خورد و بعد از چند روز درگذشت در اثناے که سادات بارهیه که‌از پنجاه از شصتی بیش نبودند زخم و ضرب هزار هزار سوار و پانصد پانصد سوار بدخشي برداشته پاره پاره شده بودند سید کمال که بابرادران خود بکمک هراول تعین شده بود از یک کناره در آمده زدو خوردے کردند که فوق تهور و مردي بود بعد ازان که مردم برانغار بادشاه سلامت کفته تاختند اهل بغي و فساد بشنیدن این کلمه بیدست و پاشده هریک بگوشه متفرق شدند قریب بچهار صد نفر از ایماقات درمیدان پایمال قهر و غلبه لشکر فیروزي اثر گردیدند صندوق جواهر خسرو و نفایسی که همیشه باخود میداشت بدست افتاد

که دانست که این کودک خورد سال * شود با بزرگان چنین بدسگال
باول قدح دردی آرد به پیش * گذارد شکوه من و شرم خویش
بسوزاند اورنگ خورشید را * تمنا کند تخت جمشید را

مرا هم مردم کوتاه بین در اله‌آباد بسیار دلالت بمخالفت پدر مي کردند غایتاً این سخن اصلا معقول ومقبول من نمي گشت ومیدانستم دولتي که بناے آن بر مخاصمت پدر باشد چه مقدار پایداري خواهد نمود بگنگاش ناقص عقلان ازجا نرفتم وبمقتضاي عقل و دانش کار فرموده بملازمت پدرو مرشد وقبله و خداے مجازي خود رسیدم و به‌برکت این نیت درست رسید انچه بمن رسید * در شب همانروزی که خسرو گریخت راجه باسو را که زمیندار معتبر کوهستان لاهور است رخصت نمودم که بان حدود رفته هرجا که خبرے و اثرے ازو بشنود بدست آوردن او انچه امکان سعي باشد بتقدیم رساند و مهابتخان و میرزا علي اکبرشاهي را با لشکر انبوه تعین نمودم ومقرر چنان شد که بهرطرف که خسرو روانه گردد فوج مذکور تعاقب نماید و من هم بخود قرار دادم که اگر خسرو بکابل رو من سر درپے او نهاده تا اورا بدست نیارم برنگردم و اگر درکابل

وقف نکرده به بدخشان و انحدود رود مهابت خان را در کابل گذاشته خود بحیریت دولت معاودت نمایم و منشا نرفتن بدخشان آن بود که آن بے سعادت البته باوزبکان بر خواهد خورد و آن خفت بانی دولت لاحق میگردد * در روزیکه افواج قاهره بتعاقب خسرو تعین یافتند پانژده هزار روپیه بمهابتخان و بیست هزار روپیه دیگر باحدیان مرحمت شد و ده هزار روپیه دیگر همراه فوج مذکور نموده شد که در راه بهرکس باید داد بهلد شنبه بیست و هشتم اردوے ظفرقرین در منزل جیپال که در هفت کروهی هور واقع است نزول اجلال دست داد در همین روز خسرو با معدودے چند بکنار دریاے چناب میرسد خلاصه سخن آنکه بعد از شکست رایهاے مردمی که همراه او از معرکه جنگ برآمده بودند مختلف گشت افغانان و اهل هند که اکثر قدیمان او بودند میخواستند که به هندوستان روبه باز گردد و مصدر بغي و فسادها شود و حسین بیگ که اهل و عیال و مردم و خزانه او بر سمت کابل واقع بودند او را دلالت برفتن کابل مینمود آخرالامر چون بکنگایش حسین بیگ عمل نمود بیک قلم مردم هندوستان و افغان ازو جدائي اختیار نمودند بعد از رسیدن بدریاے چناب اراده میکند که از گذر شاه پور که از گذرهاے معین است عبور نماید کشتي بهم نمیرسد بگذر سودهره روانه میشود در گذر مذکور مردم او یک کشتي بیملاح و کشتي دیگر پر از هیمه و کاه بدست در می آورند * پیش از شکست خسرو بجمیع جاگیرداران وراه داران و گذربانان صوبه پنجاب حکم صادر گشته بود که این قسم قضیه رویداده خبردار و هوشیار باشند بنابرین تاکیدات گذرهاء اپنهادربند بود حسین بیگ خواست که ملاحان کشتي هیمه و کاه را بان کشتي بیملاح آورده خسرو را بگذرانند درین اثنا کیلن داماد کمال چودهری سودهره میرسد و می بیند که جماعتی درین شب در مقام گذشتن از آب اند بملاحان فریاد میکند که حکم جهانگیر بادشا نیست که در شب مردم از آب نادانسته میگذشته باشند هوشیار باشید از شور و غوغاے اینها مردمی که دران نواحي بودند جمع مي شوند و داماد کمال چوبے راکه کشتي بدان میرا نند و بزبان هند آنرا بلي گویند از دست ملاحان کشیده کشتي را سرگردان میسازد هرچند زرها دادن قبول کردند که از ملاحان کسی متصدي گذرانیدن انهاشود هیچکس قبول نه نمود به ابوالقاسم تمکین که در گجرات حوالي چناب بود خبر رسید که جمعی درین شب میخواهند که از آب چناب عبور نمایند او چون برینمعنی مطلع بود هم در شب بافرزندان و جمیعت سوار شده خود را بکنار گذر مذکور رسانید صحبت بجاے رسید که حسین بیگ ملاحان را به تیر گرفت و از کنار آب داماد کمال نیز به تیر اندازي در آمد تا چهار کروه کشتي بطور خود بپایان روبه آب میرفت تاآنکه آخر شب در ریگ نشست و هرچند خواستند که کشتي را از ریگ جدا سازند میسر نگشت درین اثنا صبح صادق دمیدن گرفت ابوالقاسم و خواجه خضر خان که باهتمام هلال خان درین روے آب جمعیت کرده بودند کنار غربی آب مستحکم ساختند و جانب شرقي را زمیداران استحکام داده بودند هلال خان را قبل

ازوقوع این حادثه بمزاولي لشکرے که بسرداري سعيد خان بکشمیر تعین یافته بود فرستاده بودم بحسب اتفاق درهمین شب بدین نواحي میرسد بسیار بوقت رسیده بود و اهتمام او در اوردن ابوالقاسم خان تمکین و جماعت خواجه خضر خان و بدست اوردن خسرو بسیار دخل داشت * صبح روز یکشنبه بست و نهم ماه مذکور مردم بر فیل و کشتي سوار شده خسرو را بدست در اوردند و روز دو شنبه سلخ در باغ میرزا کامران خبر گرفتاري او بمن رسید همان ساعت باميرالامرا فرمودم که بگجرات رفته خسرورا بملازمت اورد * در کنگاش امور سلطنت و ملک داري اکثر انست که براے وفهمیدگي خود عمل مینمایم از کنگاش هاے دیگر کنگاش خود معتبر میدانم اول انکه بخلاف صلاح و صوابدید جمیع بندگان مخلص از الهآباد ملازمت پدر بزرگوار اختیار نموده دولت خدمت ایشان را دریافتم و صلاح دین و دنیاے من درین بود و بهمان کنگاش بادشاه شدم دوم تعاقب خسرو که به هیچ چیز از تعین ساختن ساعت و غیره مقید نشدم و تا اورا بدست در نیاوردم ارام نگرفتم از غرایب امور است که بعد از توجه از حکیم علي که داناے فن ریاضیست پرسیدم که ساعت توجه من چگونه بوده است بعرض رسانید که بجهت حصول اینمطلب اگر خواهند ساعتے اختیار نمایند در سالها مثل این ساعتی که بدولت سوار شده اند نتوان یافت * در روز پنجشنبه سویم محرم سنه هزاروپانزده درباغ مرزا کامران خسرو را دست بسته و زنجیر در پا از طرف چپ برسم و توره چنگیز خاني بنظر من در اوردند حسین بیگ را بردست راست او و عبدالرحیم را بردست چپ او ایستاده کرده بودند خسرو درمیان این هردو ایستاده مي لرزید ومي گریست حسین بیگ بگمان انکه شاید اورا نفعي کند سخن پریشان گفتن اغاز نمود چون غرض او معلوم گشت اورا بحرف زدن نگذاشته خسرو را مسلسل سپردم و این دو مفتري را فرمودم که در پوست گاو وخر کشیدند و بدراز گوش واژگونه سوار کردند و برگرد شهر گردانیدند چون پوست گاو زود تر از پوست خر قبول خشکي نمود حسین بیگ تا چهار پهر زنده مانده به تنگي نفس درگذشت و عبدالرحیم که در پوست خر بود و از خارج باو رطوبات رسانیدند زنده ماند از روز دوشنبه اخر ذي حجه تا نهم محرم سنه مذکور بواسطه زبوني ساعت در باغ میرزا کامران توقف واقع شد بهروال را که جنگ در ان مقام دست داده بود بشیخ فرید مرحمت نمودم * و اورا بخطاب والاے مرتضی خاني سرفراز گردانیدم * بجهت نظام و انتظام سلطنت از باغ مذکور تا شهر فرمودم که دورویه چوبها برپا کرده فتنه انگیزان اویماق وجمعي را کهدرین شورش همراهي کرده بودند بردار ها و چوبها اویخته هر کدام را بسیاستي غیر مکرر بسزا و جزا رسانیدند و زمینداراني که درین خدمت لوازم دولتخواهي بجا اورده بودندزیاسته و چودهراهي میانه درياے چناب ابهت فرموده زمینها بطریق مدد معاش بهریک مرحمت نمودم ازجمله اموال حسین بیگ که بعد ازین هرجا اسم او مذکورخواهد شد از خانه میر محمد باقي قریب هفت لک روپیه ظاهر شد سواے انچه بمحل دیگر سپرده و خود همراه داشته وقتي که

بهمراهي ميرزا شاهرخ بدين درگاه آمده بود يک اسپ داشت رفته رفته کارش بدين مرتبه رسيد که صاحب خزينه و دفينه گرديده امثال اين ارادها در خاطرش جاکرد در بنياه راه که معامله خسرو هنوز در مشيت حق بود چون ميان ولايت و دارالخلافه آگره که منبع فتنه و فساد است از سرداري صاحب وجود خالي بود بدغدغه آنکه مبادا معامله خسرو بطول انجامد فرمودم که فرزند پرويز بعضي از سرداران را برسر رانا گذاشته خود با اصفخان وجمعي که بدونسبت خدمت نزديک داشته باشند متوجه آگره گردند و حفظ و حراست آنحدود را عهده اهتمام خود مقرر شناسند به برکت عنايت الهي پيش ازانکه پرويز بآگره رسد مهم خسرو بروجه دلخواه دوستان و مخلصان تمشيت پذيرفت بنابراين فرمودم که فرزند مذکور روانه ملازمت گردد چهارشنبه نهم محرم بمبارکي بقلعه لاهور در آمدم جمعي از دولتخواهان معروض داشتند که معاودت بدارالخلافه آگره درين ايام که في الجمله خللي در صوبه گجرات و دکن و بنگاله واقعست بصلاح دولت اقرب خواهد بود اين کنگاش پسند خاطر مي نيفتاد چه از عرايض شاه بيگ خان حاکم قندهار بعضي مقدمات معروض افتاده بود دلالت بران ميکرد که امراے سرحد قزلباشيه بنابر اسناد چندے از بقاياے لشکر ميرزايان انجا که هميشه محرک سلسله خصومت و نزاع اند و ترغيب نامجات در گرفتن قندهاريان طايفه مي نويسند حرکتے خواهند نمود بخاطر رسيد که مبادا شنقار شدن حضرت عرش آشياني و مخالفت بے هنگام خسرو داعيه انها را تيز ساخته برسر قندهار يورش نمايند بحسب اتفاق انچه بخاطر افتاب اشراق پرتو انداخته بود از قوه بفعل آمد * حاکم هرات و ملک سيستان وجاگيرداران ان نواحي به کمک ومدد حسين خان حاکم هرات برسر قندهار متوجه گشتند شاباش برهمت و مردانگي شاه بيگخان که مردانه پا قايم کرده قلعه را مضبوط و مستحکم ساخت و خود بربالاى ارک سيوم از قلعه مذکور چنان نشست که بيرونيان علانيه مجلس او را ميديدند و در مدت محاصره ميان نه بسته سروپا برهنه مجلس عيش و عشرت ترتيب ميداد و هيچ روزى نبود که فوجي در برابر لشکر غنيم از قلعه بيرون نميفرستاد و کوششهاے مردانه بتقديم نميرسانيد تا در قلعه بود چنين بود لشکر قزلباش سه طرف قلعه را احاطه نموده بودند چون اين خبر در لاهور رسيد ظاهر شد که توقف درين حدود اقرب و اصلح بوده * درحال فوج کلاني بسرداري ميرزا غازي وهمراهي جمعي از منصب داران وبندهاے درگاه مثل قرابيگ که بخطاب قرا خاني ونخته بيگ که بخطاب سردار خاني سرفراز گرديده بودند معين گشتند ميرزا غازي را بمنصب پنجهزاري ذات و سوار سرفراز ساختم و نقاره عنايت کردم ميرزا غازي ولد ميرزا جاني ترخان که پادشاه ملک تهته بود وبسعي عبدالرحيم خانخانان سپه سالار درعهد حضرت عرش آشياني انديار مفتوح و ملک تهته در جاگير او که منصب پنجهزاري ذات وسوار مقرر گشته بود تفويض يافت وبعد از فوت او ميرزا غازي پسرش بمنصب و خدمت پدر سرفراز بود انها و اجداد اينها از امراے سلطان حسين ميرزا بايقرا والي

خراسان بودند ودر اصل از سلسله امراء صاحبقرانی اند خواجه عاقل بخدمت بخشي گري این لشکر مقرر گشت چهل و سه هزار روپیه مدد خرچ گریان بقرا خان و پانزده هزار روپیه بنقدي بیگ و قلیچ بیگ که از همرا هان میرزا غازي بودند مرحمت شد بجهت رفع این خدشه و اراده سیر کابل توقف لاهور را بخود قرار دادم در همین روزها منصب حکیم فتح‌الله از اصل واضافه بهزاري ذات و سیصد سوار مقرر گشت چون ازشیخ حسین جامي خوابهاے نزدیک وقوع بمن رسیده بود * بیست لک دام که موازي سي چهل هزار روپیه بوده باشد بخرچ او و خانقاه و درریشانی که باو می باشند مقرر نمودم در بهمنت و دوم عبدالله خان را نواخته بمنصب دوهزار و پانصدي ذات و پانصد سوار از اصل و اضافه سرفراز ساختم دولک روپیه باحدیان فرمودم که بمساعدت بدهند و بمرور از ماهیانه انها وضع نمایند شش هزار روپیه بقاسم بیگ خان خویش شاه بیگ خان وسه هزار روپیه بسید بهادر خان شفقت فرمودم * در گوبند وال که بر کنار دریاء بیاه واقع است هندوئی بود ارجن نام در لباس پیري و شیخي چنانچه بسیارے از ساده لوحان هنود بلکه نادان وسفیهان اسلام را مقید اطوار و اوضاع خود ساخته کوس پیري و ولایت را بلند آوازه گردانیده بود اورا گرو میگفتند و از اطراف وجوانب گولان و گول پرستان بدو رجوع آورده اعتقاد تمام باو اظهار میکردند از سه چهار پشت او این دوکان را گرم میداشتند مدتها بخاطر میگذشت که این دوکان باطل را برطرف باید ساخت یا اورا در جرگه اهل اسلام درباید آورد تا انکه دربن آیام خسرو ازان راه عبور می نمود این مردک مجهول اراده کرد که ملازمت اورا دریابد در منزلی که جا و مقام او بود خسرو را نزول اتفاق امده اورا دید وبعضی مقدمات فرایافته باو رسانید و بر پیشاني او انگشتے از زعفران که به اصطلاح هندوان قشقه گویند کشید وانرا شگون میدانند چون این مقدمه بمسامع جاه و جلال میرسد و بطلان اورا بوجه اکمل میدانستم امر کردم که اورا حاضر ساختند و مساکن و منازل و فرزندان اورا بمرتضی خان عنایت نمودم و اسباب و اموال اورا بقید ضبط در اورده فرمودم که اورا بسیاست و بیاسا رسانند و دو کس دیگر را که راجو و انبا نام داشتند در ظل حمایت دولتخان خواجه سرا بظلم و تعدي زندگاني میکردند و درین چند روزے که خسرو لاهور را قبل داشت دست اندازي هاے و بے اندامیها نموده بودند فرمودم که راجورا بدار کشیدند از ابنا که بزرداري مشهور بود جریمه گرفتند مجملاً یک لک و پانزده هزار روپیه ازو بوصول رسید انمبلغ را فرمودم که به غلور خانه ها ومصارف خیرات صرف نمایند سعدالله خان پسر سعید خان بمنصب دو هزاري ذات و هزار سوار افتخار یافت * پرویز از غایت اشتیاق بملازمت و خدمت من مسافتهاے دور دراز درایام برسات که باران دست از تقاطر باز نمی داشت باندک مدتی طی نموده روز پنجشنبه بیست و نهم بعد از گذشتن دو پهر و سه گهري روز سعادت ملازمت دریافت از غایت مهرباني و شفقت اورا در کنار عطوفت گرفته پیشاني اورا بوسه دادم چون از خسرو این قباحت سرزد بخود قرار داده بودم که تا اورا بدست نیارم در هیچ

جا توقف نکنم و احتمال داشت که بجانب هندوستان روبه باز گردد دریں حالت خالي گذاشتن دارالخلافه آگره که مرکز دولت و محل سلطنت و مقام نزول سراپردگیان محل مقدس و مدفن گنجهاے عالم بود از صلاح ملک داري دور مي‌نمود بنابریں از آگره در حالت توجه بتعاقب خسرو به پرویز نوشته شد که اخلاص و خدمت توابی نتیجه داد که خسرو از دولت گریخت و سعادت روي بتو آورد و ما به‌تعاقب او ایلغار نمودیم مهمات رانا را بمقتضاے وقت و صلاح دولت بنوعی صورتے داده خود را بزودي باگره برسان که پاسه تخت و خزانه را که سرمایه گنج قارون است بتو سپردیم و ترا بخدا حي قادر پیش ازانکه ایں حکم به پرویز برسد رانا درمقام عجز در امده کس نزد اصفخان فرستاده بود که چوں از کرده هاے خود خجالت و شرمندگي تمام دارم امیدوارم که شفیع من شده نوعي کني که شاهزاده دفرستادن باگهه که از فرزندان من‌است راضي گردند پرویز بدینمعني رضا نداده میگفت که یا خود متوجه خدمت گردد یاکرن‌را بفرستد دریں وقت خبر فتنه انگیزي خسرو میرسد بنابر ملاحظه وقت اصفخان و دیگر دولتخواهاں بامدن باگهه راضي گشته در نواحي منڈل گڈه سعادت خدمت شاهزاده درمي یابد پرویز راجه جگناتهه و اکثر عمراے تعیینات آن لشکر را گذاشته خود باصفخان و چندے از نزدیکاں و اهل خدمت روانه آگره میگردند و باگهه رابهمراهي روانه درگاه والا جاه میگرداند چوں بحوالي آگره میرسد خبر فتح وگرفتاري خسرو را شنیده بعد از دو روز که مقام مینماید حکم بدو میرسد که چوں خاطر از جمیع جوانب و اطراف جمع است خود را بزودي بما برسان تاآنکه بتاریخ مسطور سعادت ملازمت دریافت * افتاب گیر که از علامات سلاطین است باو مرحمت فرمودم و منصب ده هزاري باو عنایت فرمودم وبدیوانیان حکم کردم که جاگیر تنخواه دهند میرزا علي بیگ را در همیں روزها بحکومت کشمیر فرستادم ده هزار روپیه بقاضي عزت‌الله حواله شد که بفقرا و ارباب احتیاج کابل قسمت نماید احمد بیگ خان بمنصب دو هزاري ذات و هزار و دوبست و پنجاه سوار از اصل و اضافه سرفراز گردید در همیں ایام مقرب خان که بآوردن فرزندان دانیال مقرر گشته بود بعد از شش ماه و بست و دو روز از برهانپور برگشته دولت ملازمت دریافت وقایع آنحدود را به تفصیل معروضداشت سیف خان بمنصب دو هزاري ذات و هزار سوار افتخار یافت شیخ عبدالوهاب از سادات بخاري که درزمان حضرت عرش آشیاني حاکم دهلي بود بنابر بعضي قبایح که ازمردم او صادر گردید از آن خدمت تغیر گردیده داخل ایمه و ارباب سعادت گشت درتمام ممالک محروسه خواه درمحال خالصه وخواه جاگیر دار حکم فرمودم که غلورخانها ترتیب داده بجهت فقرا فراخور گنجایش آن محل طعام درویشانه طبخ مي نموده باشند تا مجاور و مسافران بفیض رسند انبه خان کشمیري که از نژاد حکام کشمیر است بمنصب هزاري ذات و سیصد سوار ممتاز گردید در روز دوشنبه نهم ربیع‌الاخر شمشیر خاصه به پرویز مرحمت نمودم بقطب الدینخان کوکه و امیرالامرا هم شمشیرهاے مرصع عنایت شد فرزندان دانیال را که مقربخان آورده

بود درین روز دیدم که سه پسر و چهار دختر ازو مانده بودند پسران طهمورث و بایسنغر و هوشنگ نام دارند آن مقدار مرحمت و شفقت نسبت بایں اطفال از من بوقوع آمد که در گمان هیچکس نبود طهمورث را که از همه کلان بود مقرر داشتم که همیشه درملازمت من باشد و دیگران را بهمشیرهاے خود سپردم تا بواجبی از احوال انها خبردار باشند خلعت خاصه بجهت راجه مانسنگه به بنگاله فرستاده شد سی لک دام بمیرزا غازی انعام فرمودم شیخ ابراهیم پسر قطب الدین خان کوکه را بمنصب هزاری ذات وسیصد سوار سرفراز گردانیده بخطاب کشور خانی ممتاز کردم چون در حین توجه بتعاقب خسرو فرزند خورم را که در آگره بر سر محلها و خزانه گذاشته بودم بعد از جمعیت خاطر ازین مهم حکم شد که فرزند مذکور در ملازمت حضرت مریم مکانی و محلهاے روانه ملازمت گردد چون بحوالی لاهور رسیدند روز جمعه دوازدهم ماه مذکور بر کشتی سوار شده باستقبال والده خود بحوالی دهی که دهر نام دارد سعادت ملازمت میسر گشت بعد اداے کورنش و سجده و تسلیم و مراعات آدابی که از خوردان بکلانان موافق توره چنگیزی و قانون تیموری و ضابطه وبرحست است بعبادت تمام و طاعت ملک علام قیام و اقدام نموده چون ازین شغل فارغ گشتم رخصت مراجعت یافته بقلعه لاهور در امدم درهفدهم معزالملک را به بخشیگری لشکر رانا تعین نموده بدانصوب فرستادم چون خبر مخالفت راے رایسنگه و دلیپ پسر او در حوالی ناگور و انحدود رسیده بود فرمودم که راجه جگناتهه باجمعی از بندهاے درگاه و معزالملک ایلغار نموده دفع فتنه و فساد انها نمایند سردار خان را که بجاے شاه بیگخان بحکومت قندهار مقرر گشته بود بمنصب سه هزاری ذات و دو هزار پانصد سوار ممتاز ساخته پنجاه هزار روپیه باو عنایت نمودم به خضرخان حاکم سابق خاندیس و برادر او احمد خان که از خانزادان این دولت ابد پیوند است سه هزار روپیه مرحمت شد هاشم خان پسر قاسم خان که از خانه زادان این دولت و لایق تربیت است بمنصب دو هزار و پانصدی ذات و هزار پانصد سوار سرفرازی یافت اسپ خاصه نیز باو عنایت نمودم بهشت نفر از امراے تعینات لشکر دکن خلعتها فرستادم بنجهزار روپیه بانعام نظام شیرازی قصه خوان مرحمت شد سه هزار روپیه بجهت خرچ غلورخانه کشمیر بوکیل میرزا علی بیگ حاکم انجا داده شد که به بلده مذکور فرستد خنجر مرصع که شش هزار روپیه قیمت داشت بقطب الدینخان بخشیدم

● بمن خبر رسید که شیخ ابراهیم بابا افغانی دکان شیخی و مریدی در یکی برگنه از پرگنات لاهور ترتیب داده چنانچه طریقه او باش وسفیهاست جمع کثیری از افغانان و غیره برو گرد امده اند فرمودم که اورا حاضر اورده به پرویز سپارند که در قلعه چنار نگاه دارند تا این هنگامه باطل برهم خورد روز یکشنبه هفتم جمادی الاول بسیاری از منصب داران و احدیان برعایت سرفراز گشتند منصب مهابتخان دو هزاری ذات و سیصد سوار مقرر گشت دلاور خان بدو هزاری ذات و هزار و چهارصد سوار سرفراز گردید و زیرالملک به هزار و سیصدی ذات وپانصد و پنجاه سوار امتیاز یافت و قیام خان هزاری ذات و سوار

شد شیلم سنگه بهزار و پانصدي ذات و هزار و دو بیست سوار ممتاز گشت همچنین چهل و دو نفر از منصب داران بزیادتي منصب سرفرازي یافتند در اکثر روز ها همین شیوه مرعي و منظور است لعلی بقیمت بیست و پنجهزار روپیه به پرویز مرحمت نمودم ● روز چهار شنبه نهم شهر مذکور مطابق بیست و یکم بهمن بعد از گذشتن سه پهر و چهار گهري مجلس وزن شمسي که ابتداے سال سي و هشتم از عمر من بود منعقد گشت بدستوریکه هر بیست و ائین بود اسباب وزن را باترازو در خانه حضرت مریم زماني مرتب وآماده ساختند درساعت و وقت مقرر بخیریت ومبارکي در ترازو نشسته هر علاقه انرا یکی از کلان سالان در دست گرفته دعاها کردند اول مرتبه بطلا وزن شد سه من و ده سیر بوزن هندوستان و بعد ازان به بعضی از فلزات و انواع و اقسام خوشبوئیها و مکیفیات تا دوازده وزن که تفصیل ان بعد ازین مرقوم خواهد گشت در سالي دو مرتبه خود را بطلا و نقره و سایر فلزات و از قسم ابریشم و پارچه و از اقسام حبوبات و غیره وزن میکنم یکمرتبه در سر سال شمسي و یکمرتبه در سر سال قمري و زر این دو وزن را بتحویلداران علیحده میسپارم که بفقراو ارباب احتیاج رسانند ● در همین روز مبارک قطب الدینخان کوکه که سالها در آرزوی چنین روزی بود بانواع عنایات سرفراز ساخته اول منصب اورا پنجهزاري ذات وسوار مقرر داشتیم بعد ازان به خلعت خاصه و شمشیر مرصع و اسپ خاصه بازین مرصع امتیار بخشیده بصوبه داري وحکومت دارالملک بنگاله و اڈیسه که جاے پنجاه هزار سوار است مرخص ساختم و ازروے عزت با لشکر عظیم روانه انصوب گشت و دو لک روپیه نیز مدد خرچ گوبان مرحمت شد نسبت والده او بمن ازان مقوله است که چون در ایام طفولیت برعایت و تربیت او پرورش یافته ام این مقدار آنس که مرا باوست بوالده حقیقي خود ندارم والده قطب الدینخان بجاے والده مهربان منست و خودش را از برادران و فرزندان حقیقي کمتر دوست نمیدارم از کوتها کسیکهقابلیت کوکگي بمن دارد قطب الدینخانست و سه لک روپیه بکمکیان قطب الدین خان مرحمت نمودیم ● درین روز یک لک و سي هزار روپیه بطریق ساچق بجهت دختر بهاري که نام زد پرویز بود فرستادم و در بست و دویم بازبهادر قلماق که در بنگاله مدتها مصدر وزریده بود به رهنموني بخت درین تاریخ دولت آستان بوس دریافت خنجر مرصع و بست هزار روپیه باو مرحمت نمودیم و به منصب هزاري ذات وسوار سرفراز ساختم یک لک روپیه نقد وجنس به پرویز عنایت شد کیشوداس مارو بمنصب هزار و پانصدي ذات وسوار سرفراز گردید ابوالحسن که دیوان و مدار سرکار برادرم دانیال بود بهمراهي فرزندان او دولت ملازمت دریافت بمنصب هزاري ذات وپانصد سوارسربلند گردید در اوائل ماه جمادي الثاني شیخ بایزید که از شیخ زادهاے سیکري بود بفروغ عقل ودانائي ونسبت قدیم خدمت امتیاز تمام دارد بخطاب معظم خاني سرفراز گشت و حکومت دهلي باو مقرر فرمودم و در بست ویکم ماه مذکور عقدی مشتمل برچهار قطعه لعل وصد دانه مروارید به پرویز شفقت فرمودم و منصب حکیم مظفر سه هزاري

ذات و هزار سوار از اصل و اضافه مقرر گشت پنجهزار روپیه به دتهمل راجه منجهولي مرحمت نمودم * از سوانحی که تازه روی داد ظاهر شدن کتابت میرزا عزیز کوکه است که براجه علیخان ضابط خاندیس نوشته بوده است مرا عقیده آن بود که نفاق او بجهت خاطر خسرو و نسبت دامادي او مخصوص بمن باشد از فحوای این نوشته که بخط او بود ظاهر گشت که نفاق جبلي خود را در هیچ وقت از دست نداده این شیوهٔ ناپسندیده با والد بزرگوارم نیز مسلوک میداشته است مجملاً کتابتی در وقتی از اوقات براجه علیخان مذکور مرقوم ساخته سراپا مشعر بربدي و بدپسندي و مقدماتیکه هیچ دشمن نمینویسند و اسناد به هیچ کس نمي توان کرد چه جاے آنکه بمثل حضرت عرش آشیاني پادشاه و صاحب قدردانے که از ابتداے طفولیت بنابر حقوق خدمت والده او در مقام تربیت و رعایت او شده پله اعتبارش بدرجه اعلی چنان رسانیده که در نسبت خود همسنگ و همتا نداشت این کتابت را دربرهانپور درمیان اسباب واموال راجي علي خان بدست خواجه ابوالحسن مي افتد و خواجه آورده بمن گذرانید از خواندن و دیدن مو بر اعضاے من راست شد اگر ملاحظه بعضی تصورات و حقوق شیر دادن مادر او نمی بود گنجایش داشت که او را بدست خود بیاسا رسانم بهرتقدیری او را حاضر ساخته این نوشته را بدست او داده فرمودم که باواز بلند درمیان مردم بخواند مظنه آن بود که از دیدن آن کتابت قالب او از روح پرداخته خواهد گشت از غایت بے آزرمي و خیرگي او بروشي خواندن گرفت که گویا این نوشته او نیست و بحکم مي خواند حاضران مجلس بهشت آئین از بندهاے اکبري و جهانگیري هرکس که نوشته دید و شنید زبان بطعن ولعن او کشوده ملامتها کردند پرسیده شد که قطع نظر از نفاقهاے که بدولت من کرده با اعتقاد ناقص خود وجوه برین ترتیب دادي از والد بزرگوارم که از خاک راه ترا و سلسله ترا برداشته باین دولت و مرتبه رسانیده بودند که محسود امثال و اقران خود گشته بودي چه امر روے داده بود که بدشمنان و مخالفان دولت او چنین مقدمات بایستي نوشت و خود را بجرگه حرامخوران و بے سعادتان جادادي بلی بافطرت اصلي و جبلت طبعي چه توان کرد هرگاه که طینت تو بآب نفاق پرورش یافته باشد ازو بغیر این امور چه سر خواهد زد انچه بامن کرده بودي ازسر آن درگذشته باز بهمان منصبی که داشتي سرفراز گردانیدم و گمان آن بود که نفاق تو مخصوص بمن بوده باشد الحال که این معنی دانسته شد که باخداے مجازي ومربي خود هم درین مقام بوده ترا بعمل و دیني که داري و داشتني حواله نمودم بعد ازذکر این مقدمات لب ازجواب بسته در برابر این نوع روسیاهي چه گوید حکم به تغیر جاگیر او کردم انچه ازین ناسپاس بفعل آمده بود اگرچه گنجایش عفو و گذرانیدن نداشت فاماً بنابر بعضی ملاحظها گذرانیدم * روز یکشنبه بست و ششم ماه مذکور مجلس کدخدائی پرویز بدختر شاهزاده مراد منعقد گشت در منزل حضرت مریم الزمانی عقد شد و جشن و طوی در خانه پرویز ترتیب یافته هرکس درین انجمن حاضر بود بانواع

نوازش و تشریفات سرفراز گردید نه هزار روپیه بشریف املي و چندے دیگر از امرا حواله شد که به فقرا ومساکین تصدق نمایند روز یکشنبه دهم رجب بعزم شکار کرچهاک و ننندنه از شهر برآمده باغ رامداس را منزل گزیدم چهار روز در انجا مقام شد روز چهار شنبه سیزدهم وزن شمسي پرویز بعمل آمده او را دوازده مرتبه باقسام فلزات و دیگر اجناس بوزن در آوردند هر وزنے دو من و هژده سیر شد حکم کردم که مجموع را بفقرا قسمت نمایند درین روز منصب شجاعت خان بهزار و پانصدي ذات و هفتصد سوار از اصل و اضافه مقرر گشت * بعد ازان که میرزا غازي و لشکرے که بهمراهي او متعین بودند روانه گشتند بخاطر رسید که جماعت دیگر هم از عقب باید فرستاد بهادر خان قور بیگي را بمنصب هزار و پانصدي ذات و هشتصد سوار از اصل و اضافه نواخته جماعت او یماق یوزي را که قریب بسه هزار نفر بودند بسرداري شاه بیگ و محمد امین بار همراه نموده روانه ساختم دولک روپیه مدد خرچ گویان بجماعت مذکور مرحمت شد و یک هزار برقنداز نیز مقرر گشت اصفخان را بمحافظت خسرو و ضبط لاهور تعین نموده گذاشتم امیرالامرا هم چون بیماري صعب داشت از دولت ملازمت محروم گردیده در شهر ماند عبدالرزاق معموري که از صوبه رانا طلب شده بود بمنصب بخشي گري حضور سرفراز گردید و حکم شد که باتفاق ابوالحسن بلوازم اینخدمت قیام و اقدام نماید انچه ضابطه پدر من بود من هم بهمین ضابطه عمل مینمایم که درخدمات عمده دو کس را شریک میساختند نه براسطه بے اعتمادي بلکه بدین جهت که چون بشریت است و آدمي از کوفتها و بیماري خالي نمیباشد اگر یکے را تشویشے و یا مانعے روے دهد آن دیگر حاضر بود تا کارها و مهمات بندهاے خدا معطل نماند * هم درین ایام خبر رسید که روز دسهره که از روزهاے مقرر هندوان است عبدالله خان از کالپي که جاگیر اوست ایلغار نموده بولایت بندیله در مي آید و ترددات سپاهیانه نموده رامچند پسر نندکوار که مدتے دران جنگل و زمین قلب فتنه انگیزي میکرد دستگیر ساخته بکالپي آورد براسطه اینخدمت پسندیده بعنایت علم و منصب سه هزاري ذات و دو هزار سوار سرفراز شد * از عرایض صوبه بهار بعرض رسید که جهانگیر قلیخان را به سنگرام که از زمینداران عمده صوبه بهار است و قریب بسه چهار هزار سوار و پیاده بیشمار دارد بنابر بعضي مخالفتها و نا دولتخواهیها در زمین ناهموار جنگ دست میدهد و درین معرکه خان مذکور بنفس خود ترددات مردانه بتقدیم میرساند آخرالامر سنگرام بزخم تفنگ نابود گشته بسیارے از مردم او در معرکه افتاده بقیة السیف فرار برقرار اختیار مینمایند چون این کار نمایانے بود که از جهانگیر قلیخان بوقوع آمده او را بمنصب چهار هزار و پانصدي ذات و سه هزار و پانصد سوار سرفراز ساختم مدت سه ماه و شش روز اوقات بمشغولي شکار گذشت پانصد و هشتاد و یک جانور بتفنگ و یوز و دام و قمرغه شکار شد. ازین جمله یکصد و پنجاه و هشت جانور خود بتفنگ زده بودم دو مرتبه قمرغه واقع شد. یک مرتبه در کرچهاک که پردگیان حرم سراے عصمت بودند یکصد و پنجاه و پنج جانور.

کشته شد و مرتبهٔ دوم در بندنه یکصد و ده تفصیل مجموع جانوران که شکار شده بود قوچ کوهی یکصد و هشتاد بز کوهی بیست و نه گورخر و نیله گاو نه آهو وغیره سیصد و چهل و هشت روز چهار شنبه شانزدهم شوال بخیر و خوبی از شکار معاودت واقع شد بعد از گذشتن یک پهر و شش گهری از روز مذکور بشهر لاهور درآمدم امر غریبی دربن شکار ملاحظه و مشاهده گشت آهوئی سیاهی را در حوالی دهه چندانه که مفارے درانجا ساخته شده تفنگ در شکم آهو زدم چون زخمی گشت آوازی ازو ظاهر شد که در غیر مستی اینقسم آواز از هیچ آهوے شنیده نشده بود شکاریان کهن سال و جمعی که در ملازمت بودند تعجبها نموده اظهار کردند که مایان یاد نداریم بلکه از پدران خود نشنیده ایم که این قسم آوازی در غیر مستی از آهو سرزده باشد چون خالی از غرابتی نبود نوشته شد ● گوشت بز کوهی را از گوشت جمیع حیوانات وحشی لذیز تر یافتم باآنکه پوست برآن بغایت بد بوست که بدباغت آن بو ازو زایل نمیگردد گوشت او مطلقاً بوے ناک نیست یکی از بزهاے نر را که از همه کلان تر بود فرمودم که بوزن در آوردند دومن و بست و چهار سیر که بیست و یکمن ولایت بوده باشد ظاهر شد همچنین یک قوچ کلان را نیز فرمودم که کشیدند دومن و سه سیر اکبری مطابق هفتده من ولایت بوزن درآمد ازگورخرهاے شکاری یکی که بجثه از همه قوی تر بود نه من و شانزده سیر مطابق هفتاد و شش من ولایت سنجیده شد از شکاریان و هوسفاکان شکار مکرر شنیده ام که در شاخ قوچ کوهی بوقت معین کرمی بهم میرسد که از حرکت او خارخارے درو پیدا میشود که با نوع خود او را بجنگ در می آورد و اگر از نوع خود حریفی نیابد شاخ خود را بر درختے یا بسنگے زده تسکین آن خار خار میدهد بعد از تفحص آن کرم در شاخ مادهٔ آن جانور نیز ظاهر شد و حال آنکه ماده جنگ نمیکند پس ظاهر شد که این سخن اصلی نداشته است گوشت گور خر اگرچه حلال است واکثر مردم بمیل میخورند اما بهیچ وجه طبع مرا بخوردن آن رغبت نیفتاد ● چون بجهت تادیب و تنبیه دلیپ ولد راے رایسنگه و پدر او قبل ازین فرمان صادر گشته بود دریتولا خبر رسید که زاهد خان پسر صادق خان وعبدالرحمان پسر شیخ ابوالفضل و راناشنکر و معزالملک باجمعی دیگر ازمنصبداران و بندهاے درگاه خبر دلیپ را در نواحی ناگور که از مضافات صوبه اجمیر است میشنوند و بر سر او ایلغار نموده او را در می یابند چون [illegible] گریز نمی یابد ناچار پاقایم ساخته بافواج قاهره بمجادله و مقابله در می آید بعد از اندک زد و خوردیکه واقع شد شکست عظیم یافته جمع کثیر را [illegible] و اسباب خود را گرفته بوادی ادبار فرار مینماید

[illegible] شکسته جناح و گسسته کمر ● نه یاراے جنگ و نه پرواے سر

قلیچ خان را باوجود پیرینها بنابر مراعات رعایت والد بزرگوارم منصب او را برقرار داشته در سرکار کالپی جاگیر حکم کردیم ● درماه ذی قعده والده قطب الدین خان کوکه که مرا شیر داده بود [illegible] از والده [illegible] مهربان [illegible] در کنار

ترتیب او پرورش یافته بودم برحمت ایزدی پیوست پایه نعش اورا بر دوش خود برداشته پاره راه بردیم چند روز از کثرت حزن و الم میل بخوردن طعام نشد و تغیر لباس نکردیم *

جشن نوروز دویم از جلوس همایون

روز چهار شنبه بیست و دوم ذیقعد سنه هزار و پانزده بعد از گذشتن سه و نیم گهری حضرت نیر اعظم بخانه شرف خود تحویل نمودند و دولتخانه همایون‌را برسم معهوده آئین بسته بودند جشن عظیم ترتیب یافت و درساعت مسعود بر تخت جلوس واقع شد امرا و مقربان را بنوازشها و عنایات سربلند گردانیدم * در همین روز مبارک از عرایض قندهار بموقف عرض رسید که لشکرے که بسرکردگی میرزا غازی ولد میرزا جانی بکمک شاه بیگ خان تعین یافته بودند در دوازدهم شهر شوال سنه مذکور داخل بلده قندهار میشوند و طایفه قزلباش چون خبر رسیدن عساکر منصوره را پیش منزلی باده مذکور میشنوند سراسیمه و پریشان و پشیمان تا کنار آب هلمند که پنجاه و شصت کروه بوده باشد عنان باز نمی کشند درثانی الحال ظاهر شد که حاکم فراه وجمعی از حکام انتواحی بعد از شنقار شدن حضرت عرش اشیانی بخاطر میگذرانند که قندهار درین فترت و اشوب آسان بدست خواهد آمد بی انکه از جانب شاه عباس بانها حکم برسد جمعیت نموده ملک سیوستان را با خود متفق میسازند و کس نزد حسین خان حاکم هرات فرستاده ازو کمک طلب میسازند و اوهم جمعی میفرستد بعد ازان باتفاق برسر قندهار متوجه میشوند شاه بیگ خان حاکم انجا بملاحظه انکه جنگ دو سر دارد اگر عیاذ ابالله شکستی رو دهد قندهار از تصرف بیرون خواهد رفت قلعگی شدن را بهتر از جنگ دانسته قرار بر قلعداری میدهد و قاصدان سریع‌السّیر بدرگاه میفرستد بحسب اتفاق درین ایام رایات جلال که به تعاقب خسرو از دارالخلافه آگره حرکت نموده بود در لاهور نزول اجلال داشت بمجرد شنیدن اینخبر بلا توقف موج کلانی از امرا و منصب داران بسرداری میرزا غازی فرستاده شد پیش ازانکه میرزاے مذکور بقندهار رسد اینخبر بشاه می رسد که حاکم فراه با بعضی از جاگیر داران ان نواحی قصد ولایت قندهار نموده اند اینمعنی را لایق ندانسته بقدغن حسن بیگ نامی را از مردم رو شناس خود میفرستد و فرمانی باسم انها صادر میگردد که از کنار قلعه قندهار برخاسته متوجه جا و مقام خود شوند که بسبب محبت و موالات اباے کرام با سلسله علیه جهانگیر پادشاه قدیم است آن جماعت پیش ازانکه حسن بیگ برسد و حکم شاه بایشان رساند تاب مقاومت عساکر منصوره نیاورده مراجعت را غنیمت میشمارند حسن بیگ مذکور

ان مردم را ملامت نموده روانه ملازمت شد * در لاهور سعادت خدمت دریافت و اینمعنی را اظهار نمود که این جماعت بے عاقبت که برسر قندهار آمده بودند بغیر از فرموده الحضرت اقدس ازانها بوقوع آمد مبادا که در خاطر اشرف ممر گرانی راه یافته باشد القصه بعد از رسیدن افواج قاهره به قندهار حسب الحکم قلعه را بسردار خان می سپارند و شاه بیگ خان بالشکر کمک عازم درگاه می شوند * در بیست و هفتم ذیقعده عبدالله خان راجپوت بندیله را در بند و زنجیر آورده بنظر گذرانید فرمودم زنجیر از پاے او برداشته و خلعت پوشانیده به راجه باسو حواله نمودم که ضامن گرفته اورا باجمعی دیگر از خویشان که به همراهی او گرفتار گشته بودند بگذراند انچه از کرم و مرحمت در حق او بظهور امد در خیال او نگذشته بود ودر دوم ذي حجه بفرزند خرم تومان و طوغ و علم و نقاره مرحمت فرموده به منصب هشتهزاري ذات و پنجهزار سوار امتیاز بخشیده جلم جاگیر کردم * در همین روز پیرخان ولد دولتخان لودي را که همراه فرزندان دانیال از خاندیس آمده بود بخطاب صلابتخاني سرفراز ساخته منصب اورا سه هزاري ذات و یکهزار و پانصد سوار مشخص شد و علم ونقاره داده مرتبه او بخطاب والاے فرزندي از امثال و اقران در گذرانیدم پدران واعمام صلابتخان درمیان قوم لودي بغایت بزرگ و معتمد بوده اند چنانچه دولتخان سابق که عموے جد صلابتخان بود چون بعد از سکندر ابراهیم پسرش با امراے پدر بد سلوکي آغاز نهاده باندک تقصیری جمعی را بقتل میرسانید دولتخان ازو اندیشه مند شده پسر خورد دلاورخان را بملازمت حضرت فردوس مکاني در کابل فرستاد و انحضرت را دلالت به تسخیر هندوستان نمود چون ایشان نیز این عزیمت درخاطر داشتند بے توقف متوجه گردیدند و تا نواحي لاهور عنان باز نکشیدند دولتخان با توابع و لواحق خود سعادت ملازمت دریافته لوازم نیکو بندگي بجا آورد چون مرد کهن سال اراسته ظاهر و پیراسته باطن بود مصدر خدمات و دولتخواهي ها گردید اکثر اوقات اورا پدر گفته مخاطب میساختند و حکومت پنجاب را بدستور باو تفویض فرموده سایر امراے جاگیرداران صوبه مذکور را بمتابعت او مامور میساختند دلاورخان را همراه گرفته بکابل مراجعت فرمودند بار دیگر که استعداد یورش هندوستان نموده به پنجاب رسیدند دولتخان بدولت ملازمت سرفراز گردیده

در همان روزها وفات یافت دلاورخان بخطاب خانخاناني ممتاز گردید و در جنگی که حضرت فردوس مکاني را باابراهیم دست داد همراه بود وهمچنین در ملازمت حضرت جنت اشیاني هم بلوازم بندگي قیام داشت و در تهانه منگیر بوقت مراجعت انحضرت از بنگاله باشیر خان افغان جنگ مردانه نموده در معرکه گرفتار شد هرچند شیر خان تکلیف نوکري کرد قبول نه نمود و گفت که پدران تو همیشه نوکري پدران من نموده اند درینصورت چه گنجایش داشته باشد که این امر ازمن بوقوع اید شیرخان بر اشفت و فرمود که اورا درمیان دیوار نهادند و عمر خان جد فرزند صلابتخان که عم زاده دولتخان باشد در مواجهه عالم خان [illegible] بعد از فوت سلیم خان

و کشته شدن فیروز پسر او بدست محمد خان عمرخان و برادران او از محمد خان متوهم شده بگجرات رفتند و عمر خان آنجا درگذشت و دولتخان پسرش که جوان شجاع [illegible] جز خرش بید همراهی عبدالرحیم ولد بیرمخان را که در [illegible] عرش آشیانی بمنصب خانخانانی سرافراز گردید اختیار نموده توفیق [illegible] خوب خوب یافت خانخانان او را بمنزله برادر حقیقی خود میدانست [illegible] همراه او بتهته و صوبه گجرات فتحهائے که خانخانان را دست داده بیشی [illegible] مردانگی او بود و چون والد بزرگوارم ولایت خاندیس و قلعه اسیر را مسخر [illegible] دانیال را درین ولایت و سایر ولایاتے که از تصرف حکام دکن برآمده بود گذاشته خود بدار الخلافه آگره مراجعت فرمودند درین ایام دانیال دولت خان را از خانخانان جدا ساخته قریب بملازمت خود نگاه داشته و مهمات سرکار خود را باو حواله نموده عنایت [illegible] تمام باو ظاهر میدمود تا آنکه در ملازمت او وفات یافت دو پسر ازو ماند یکے محمد خان و دیگرے پیر خان محمد خان که برادر کلان بود بعد از وفات پدر باندک مدتے درگذشت و دانیال نیز بافراط شراب خود را درباخت بعد از جلوس پیر خان را بدرگاه طلب داشتم چون جوهر ذاتي و قابلیت فطري او را ملاحظه نمودم پایه رعایت او را بمرتبه که نوشته شد رسانیدم امروز در دولت من ازو صاحب نسبت تری نیست چنانکه گناهان عظیم که بشفاعت هیچیک از بندهاے درگاه بعفو مقرون نگردد بالتماس او میگذرانم الحق جوان نیک ذات مردانه لایق رعایت است و انچه در باب او بعمل آورده ام بجا واقع شد و بدیگر رعایتها نیز سرفرازي خواهد یافت چون پیش نهاد همت والانهمت فتح ولایت ماوراالنهر است که ملک موروثي آبا و اجداد ماست میخواستم که عرصه هندوستان از خس و خاشاک مفسدان و متمردان پاکیزه ساخته یکے از فرزندانرا درین ملک گذاشته خود بالشکر آراسته جرار و فیلان کوه شکوه برق رفتار خزانه کلي همراه گرفته باستعداد تمام متوجه بتسخیر ولایت موروث گردم بنابرین اراده پرویز را بجهت دفع رانا فرستاده خود عزیمت ملک دکن داشتم که درین اثنا از خسرو آن حرکت ناشایسته بوقوع آمد و ضرور شد که تعاقب نموده دفع فتنه او نمایم مهمات پرویز بهمین جهت صورت پسندیده پیدا نکرد و نظر بر مصلحت وقت رانا را مهلت داده یکی از پسران او را همراه گرفته روانه ملازمت گشت و در لاهور بسعادت خدمت دریافت چون خاطر از فساد خسرو جمع گشت و دفع شورش قزلباشیه که قندهار را در قبل داشتند باسهل وجوه میسر شد بخاطر رسید که بسیر و شکار کابل را که حکم وطن مالوف دارد دریافته بعد ازان متوجه هندوستان شویم و ارادهاے خاطر از قوه بفعل آید ✱ بنابرین بتاریخ هفتم ذی حجه بساعت سعید از قلعه لاهور برآمده باغ دل امیز را که دران روی آب راویست منزل گزیدم و چهار روز توقف واقع شد روز یکشنبه نوزدهم فروردي ماه را که روز شرف حضرت نیر اعظم بود درین باغ گذرانیدم و بعضي از بندهاے درگاه بمنصب و اضافه منصب سرفرازي یافته برعایتها و شفقت ها سرفرازي یافتند ده هزار روپیه

بحسن بیگ فرستاده دارای ایران مرحمت شده قلیج خان و میران صدر جهان و میر
شریف املی را در لاهور گذاشته فرمودم که باتفاق مهماتی که روی دهد بفیصل رسانند روز دو
[illegible] شهر واقع است منزل شد
[illegible] گشت انموضع از شکار گاه [illegible]
[illegible] لعولی مضراج قلم که [illegible]
[illegible] نظیر بود احداث نموده اند [illegible]
[illegible] نیمهلی زملیا بود این نثر را نوشتم [illegible]
[illegible] جانداور خدا اکه نورالدین [illegible]
[illegible] سر امده [illegible]
[illegible] احوال این صحرا نکنند و [illegible]
[illegible] داشته باشد و سنگ [illegible]
[illegible] به سکندر معین که جاگیر دار پرگنه مذکور بود فرمودم
[illegible] پنجشنبه چهار بهم در پرگنه چنداله منزل شد
[illegible] منزل درمیان بحافظ آباد در منزلی که باهتمام کروری آنجا
میر قوام الدین بانجام رسیده بود توقف روداد و بدو کوچ بکنار دریای چناب رسیده روز
پنجشنبه بیست و یکم [illegible] از پلی که برآب مذکور بسته بودند عبور اتفاق افتاد
[illegible] پرگنه گجرات بمنزل شد ◉ در زمانیکه حضرت عرش اشیانی متوجه کشمیر
[illegible] این احداث فرمودم بودند جماعت گوجران را که بدان نواحی
[illegible] میگذرانیدند بدین قلعه آورده ابادان ساختند و چون مسکن گوجران
شد بدین جهت [illegible] نام نهاده پرگنه علحده مقرر ساختند کوجر جماعه را میگویند
که کسب و کار کمتر [illegible] و اوقات گذرانها از شیر و جغرات می باشد روز جمعه خواص
پور که از گجرات پنجکروه است و آنرا خواص خان غلام شیر خان افغان آبادان ساخته
بود منزل شد و ازانجا دو منزل درمیان کنار دریای بهت مقام گردید درین شب باد
عظیم در وزیدن امده ابر سیاه فضای آسمانرا فرو گرفت و باران بشدتی شد که پیران کهن
سال یاد نداشتند اخر بژاله منجر شد و هر ژاله برابر تخم مرغی افتاد از طغیان اب و
شدت باد و باران پل شکست من با نزدیکان حریم حرمت بکشتی عبور نمودم چون
کشتی کم بود فرمودم که مردم بکشتی بگذرند و پلرا از سر نو به بندند بعد از یکهفته
که پل بسته شد تمام لشکر بفراغت گذشت ◉ منبع دریای بهت چشمه ایست در
کشمیر [illegible] بزبان هندو [illegible] دران مکان [illegible]
بوده [illegible] پدر خود در مرتبه بسر این چشمه رسیده ام از شهر کشمیر
تا بدانجا [illegible] طور حوضی است [illegible]
[illegible] در نواحی لب [illegible] سنگی و غار [illegible]
[illegible]

بیمن بیگ فرستاده دارای ایران مرحمت شده قلیج خان و میران صدر جهان و میر شریف آملی را در لاهور گذاشته فرمودم که باتفاق مهماتی که روی دهد بفیصل رسانند روز دو شنبه از باغ مذکور کوچ نموده بموضع هرهر که دو نیم کروهی شهر واقع است منزل شد روز سه شنبه جهانگیرپور نزول واقع شد در شکارگاه جالل گشت این موضع از شکارگاه های مقرر منست در حوالی این منارہ بفرموده من برسر قبر آهوئی مسمی بمنراج نام که در جنگ آهوان خانگی و دشتی بی نظیر بود احداث نموده اند بر آن سنگ ملا محمد حسین کشمیری که سرآمد خوش نویسان زمان بود این نثر را نوشته برسنگی نقش کرده اند که درین فضای دلکش آهوئی بدام جهاندار خدا آگاه نورالدین جهانگیر پادشاه آمده در عرض یکماه از وحشت صحرائیت بر آمده سر آمد آهوان خاصه گشت بنابر ندرت آهوی مذکور حکم کردم که هیچکس قصد آهوان این صحرا نکند و گوشت آنها بر هندو و مسلمان حکم گوشت گاو و گوشت خوک داشته باشد و سنگ قبرها را بصورت آهو مرتب ساخته نصب کنند ❋ و به سکندر معین که جاگیرداری پرگنه مذکور بود فرمودم که در جهانگیرپور قلعه مستحکم بنا نماید پنجشنبه چهارم در پرگنه [illegible] منزل شد و از آنجا روز شنبه شانزدهم بمنزل دومیان حافظ آباد در منازلی که باهتمام کروری آنجا میر قوام الدین باتمام رسیده بود توقف رویداد و به دو کوچ [illegible] چناب [illegible] پنجشنبه بیست و یکم [illegible] جهه از پلی که برآب مذکور بسته بودند عبور اتفاق افتاد و حوالی پرگنه گجرات بمنزل شد ❋ در زمانیکه حضرت عرش آشیانی [illegible] بودند قلعه [illegible] اب احداث فرموده بودند جماعت گوجران را که [illegible] [illegible] بگذرانیدند بدین قلعه آورده ابادان ساختند [illegible] [illegible] نهاده پرگنه علحده مقرر ساختند گوجر [illegible] که کسب [illegible] اوقات ایشان از شیر و جغرات می باشد [illegible] پور که از گجرات [illegible] و انوا خواص خان غلام شیر خان [illegible] بوده منزل شد و از آنجا دو منزل درمیان کنار دریای بهت مقام [illegible] عظیم [illegible] ابر سیاه فضای آسمانرا فرو گرفت و باران [illegible] سیل [illegible] آخر بژاله منجر شد و هر ژاله برابر تخم مرغی [illegible] از طغیان [illegible] [illegible] پل شکست من با نزدیکان حرم حرمت بکشتی عبور نموده [illegible] کشتی کم بود فرمودم که مردم بکشتی بگذرند و پل را از سر نو به بندند بعد [illegible] که پل بسته شد تمام لشکر بفراغت گذشت ❋ منبع دریای بهت چشمه ایست که در کشمیر [illegible] ویرناک نام و ترناک بزبان هندی مار را میگویند ظاهرا دران مکان ماری بزرگ بوده است [illegible] بسر این چشمه رسیده ام از شهر کشمیر تا بدانجا بیست کروه [illegible] طور حوضی است تخمینا بیست گز در بیست گز [illegible] عبادتگاه [illegible] در نواحی او حجره های سنگی و غارهای [illegible] بسیار است آب این سرچشمه در نهایت صافی است باآنکه عمق آنرا قیاس نمی توان کرد

اگر دانه خشخاش بدرین اندازند تا رسیدن بزمین مشخص دیده میشود ماهی بسیار درین جلوه گر است. چون شنیده بودم که این چشمه پایاب ندارد بخبرین ریسمانے سنگ بسته درین چشمه گفتم که انداختند چون گز نموده شد ظاهر گردید که از قد یکدیم آدم بیشتر نبوده است ✽ بعد از جلوس فرمودم که اطراف چشمه بسنگ بسته باغچه بر اطراف آن ترتیب دادند جوی انرا جدولی ساختند و ایوانها و خانها بر دور چشمه ساخته جائی مرتب گشته که رونده‌هاے ربع مسکون مثل آن کم نشان می دهند چون آب بموضع پم پور که در دوکروهے شهر است میرسد زیاده میگردد و تمام زعفران کشمیر درین موضع حاصل میشود معلوم نیست که در هیچ جاے عالم این مقدار زعفران می شده باشد هر سال بوزن هندوستان پانصد من که چهار هزار من ولایت بوده باشد حاصل زعفران است در موسم گل زعفران در ملازمت والد بزرگوار خود درین سرزمین رسیدم جمیع گلهاے عالم اول شاخ و بعد ازان برگ و گل برمی آرند بخلاف گل زعفران که چون از زمین خشک چهار انگشت ساق آن سر بر میزند گل سوسنی رنگ مشتمل بر چهار برگ شگفته میگردد و چهار ریشه نارنجی مثل گل معصفر درمیان دارد بمقدار یکبند انگشت زعفران همینست در زمین شمار نکرده آب ناداده درمیان کلوخها بر می اید بعضی جا یک کروه و بعضی نیم کروه زعفران زار است از دور بهتر به نظر در می اید بوقت چیدن از تندی بوئی آن تمام نزدیکان را درد سر پیدا شد بانکه کیفیت شراب داشتم و پیاله می خوردم مرا هم درد سر بهم رسید از کشمیریان حیوان صفت که بگل چیدن مشغول بودند پرسیدم که حال شمایان چیست از ایشان معلوم شد که درد سر را درمدت عمر تعقل نکرده اند و اب این چشمه و ترپاک که در کشمیر بهت میگویند با دیگر ابها و نالها که از دست راست و چپ داخل گردیده پیدا میشود و از میان حقیقی شهر میگذرد و عرضش دراکثر جاها ازنکه اندازی زیاده نخواهد بود این اب را بواسطه کثافت و نا گواری هیچکس نمیخورد تمام مردم کشمیر اب از ابگیری که بشهر متصل است و ڈل نام دارد میخورند و اب بهت بدین تالاب در امده از راه باره موله و پکلی و دنتور به پنجاب می رود در کشمیر اب رود خانه و چشمه بسیار است عایتاً بهترین انها اب دره لار است که در موضع شهاب‌الدین پور بآب بهت ملحق میگردد ✽ و این موضع از جاهاے مقرر کشمیر است برکنار دریاے بهت واقع شده قریب صد چنار خوش اندام بر یک قطعه زمین سبز خورم دست بیکدیگر داده چنانچه تمام این سرزمین را سایه ان چنارهاے فرو گرفته است و سطح زمین تمام سبزه و سه برگه است بنوعی که فرش بر بالای ان انداختن بیدردی و کم سلیقگی است این ده اباد ان کرده سلطان زین العابدین است که پنجاه و دو سال از روے استقلال حکومت کشمیر نموده بود و او را بدو شاه کلاں میگفتند خوارق عادات ازو بسیار نقل میکنند اثار و علامات و عمارات او در کشمیر بسیار است آزان جمله درمیان ابگیری که اولر نام دارد و عرض و طول او از سه کروه بیشتر است عمارتے ساخته زین لنکا نام سعی بسیار دربنای این عمارت بتقدیم

رسانیده چشمه این ایگیر در ته دریاے عمیق است مرتبه اول بکشتي سنگ بسیاری
اورده درجائیکه این عمارات ساختة شد ریخته اند هیچگونه نفعی نکرده اخر چندین
هزار کشتي را با سنگ غرق نموده و به محنت بسیار یکقطعه زمینی را کدصد گز درصد
گز بوده باشد از اب بر اورده صفه بسته است و بر یک طرف ان از صفه عمارتے باتمام
رسانیده عبادت کده بجهت پرستش پروردگار خود ترتیب داده که ازان نقش بر جاے
نمیباشد اکثر اوقات در کشتي براه اب برین جا و مقام امده بعبادت ملک علام قیام و
اقدام مینمود میگویند که چندین اربعین درانجا بسر اورده روزی یکی از ناخلف زادگان
بقصد قتل و دران عبادت خانه او را تنها یافته شمشیر کشیده درمی اید چون نظر او
بر سلطان می افتد بنابر مهابت پدري و شکوه صلاح سرا سیمه و مضطرب گشته میگردد
بعد از لحظه سلطان از عبادت خانه بر امده باهمان پسر در کشتي می نشیند و روانه
شهر میگردد در اثناے راه با پسر میگوید که تسبیح خود را در عبادت خانه فراموش
کرده ام بر زورقی سوار شده تسبیح را خواهي اورد ان پسر بعبادتخانه در امده پدر را
درانجا می بیند ان بے سعادت از روئے شرمندگي تمام در پاے پدر افتاده عذر خواهي
تقصیر خود مینماید ازو امثال این خوارق بسیار نقل کرده اند میگویند که علم خلع بدن
را نیز خوب ورزیده بود چون از اطوار و اوضاع فرزندان اثار تعجیل در طلب حکومت
و ریاست می فهمد بآنها میگوید که بر من ترک حکومت چه باکه گذشتن از حیات
بسیار آسان است اما بعد از من کارے نخواهید ساخت و مدت دولت شمایان بقاء
نخواهد داشت وباندک زمانے بجزای عمل زشت ونیت خود خواهید رسید این سخن
گفته ترک خوردن و آشامیدن نمود ویک اربعین بهمین روش گذرانیده چشم خود را
آشنا بخواب نکرد و با ارباب سلوک و ریاضت بعبادت حي قدیر مشغولي نمود روز
چهلم ودیعت حیات را باز سپرده بجوار رحمت ایزدي پیوست سه پسر ازو ماند آدم
خان و حاجي خان و بهرام خان باهمدیگر در مقام منازعت درآمده هرسه مستاصل
شدند وحکومت کشمیر بجماعت چکان که از عوام الناس سپاهیان آن دیار بودند منتقل
شد ودر حکومت خود سه کس از حکام آنجا برسه ضلع آن صفه که زین العابدین در
تال اولرساخته بود جاها ساختند اما هیچ کدام باستحکام عمارت زین العابدین نیست
خزان و بهار کشمیر از دیدنیهاست فصل خزان را دریافتم و انچه شنیده بودم بهتر ازان
بنظر در آمد غایتاً فصل بهار آن ولایت ندیده ام امید که روزي گردد روز درشنبه غره
محرم از کنار دریاے بهت کوچ فرموده یکروز درمیان بقلعه رهتاس که از بناهاے
شیرخان افغان است رسیدم * این قلعه را در شکستگي زمین بنا نهاده که بان استحکام
جاے خیال نتوان کرد چون این زمین بولایت ککهران متصل است و انها جمیع متمرد
و سرکش اند آن قلعه را خاص بجهت تنبیه و سرکوب آنها بخاطر گذرانیده بود که بسازد
چون پاره کار کردند شیرخان درگذشت و پسر او سلیم خان توفیق اتمام یافت بر هر یکی
از دروازه ها خرچ قلعه را بر سنگے کنده نصب نموده اند شانزده کرور و ده لک دام وکسري

خرچ انعمارت شده که بحساب هندوستان چهل لک و بیست وپنجهزار روپیه باشد و موافق داد و ستد ایران یکصد وبیست هزار تومان ومطابق معمول توران یک ارب و بیست و یک لک و هفتاد و پنجهزار روپیه که حالی نامند می شود روز سه شنبه چهارم ملا چهار کروه و سه پا قطع نموده به پیله منزل واقع شده پیله بزبان ککهران پشته را گویند و از انجا بده بهکرا فرود امدم و بهکرا بزبان همین جماعت بیشه است مشتمل بر بوته‌هاے گل سفید بے بو از پیله تا بهکرا تمام راه درمیان رود خانه امدم که اب روان داشت و گلهاے کثیر که از عالم شگوفه شفتالو در غایت رنگینی است و شگفتگی و در زمین هندوستان این گل همیشه شگفته و پربار می باشد در اطراف این رود خانه‌بسیار بود بسوار و پیاده که همراه بودند حکم شد که دستها ازین گل بر سر زنند و هرکس که گل برسر نداشته باشد دستار اورا بر دارند عجب گلداري بهمرسید روز پنجشنبه ششم از شهر گذشته به سها منزل شد درین راه گل پلاس بسیارے شگفته بود این گلهم مخصوص جنگلهاے هندوستان است بو ندارد اما رنگش نارنجی اتشي است و بیخ ان سیاه و بوته ان برابر بوته گل سرخ میشود بنوعی بنظر درمي اید که چشم ازان نمیتوان برداشت چون هوا در غایت لطافت بود و پرده ابر حجاب نور و ضیا حضرت نیر اعظم گشته بارش اهسته ترشح میذمود بخوردن شراب رغبت نمودم مجملاً در غایت شگفتگي و خوش حالي این راه طي شد این محل را هتیا نآں تقریب میگویند که ابادان کرده ککهري است هاتهي نام و این ملک را از مارکله تاهتیا پوتهوهار میگویند و درین حدود زاغ کم می باشند از رهتاس تاهتیا جا و مقام بهوکیالان است که بکنهر ن خویش و هم جد اند روزجمعه هفتم کوچ نموده چون چهار کروه و سه پا طی شد بمنزل پکه فرود امدم پکه بدان سبب میگویند که سراے بخشت پخته دارد وبزبان اهل هند پکه پخته را میگویند عجب پر گرد و خاک منزلی بود آرابها بواسطه ناخوشي راه بمشقت تمام بمنزل رسیدند درهمین جا زیواچ از کابل اورده بودند اکثرضایع شده بود روز شنبه هشتم کوچ نموده بعد از قطع چهار ونیم کروه بموضع کور منزل شد کور بزبان ککهران جر و شکستگي را میگویند این ولایت بسیار کم درخت است روز یکشنبه نهم از راول پندي گذشته محل نزول گشت اینموضع را راول نام هندوے اباد ساخته است و پندي بهمین زبان ده را می گویند قریب باین منزل درمیان دره رود آبے جاري بود درپیش ان حوضی که اب رود امده دران حوض جمع میگشت چون سرمنزل مذکور خالي از صفائي نبود رمانے انجا فرود امده از ککهران پرسیدم که عمق این اب چه مقدار باشد جواب مشخص نگفتند و اظهار کردند که از پدران خود شنیده ایم که درین اب نهنگ می باشد و جانوران که بآب درمی رفتند زخمي و مجروح بر می امدند بدینجهت کسي جرات در امدن درین اب نمیکرد فرمودم که گوسفندی رادرانجا انداختند تمام حوض را شنا کرده بیرون امد بعد ازان فراشي را نیز فرمودم که در اید او هم بهمین دستور سالم بر امد ظاهر شد که انچه ککهران میگفتند اصلي نداشته عرض این اب یک تیر انداز بوده باشد دو شنبه دهم

موضع خربزه منزل گردید گنبدی در زمان سابق ککهران ساخته اند در انجا از مترددین باج میگرفته اند چون اندام آن گنبد بخربزه مشابهتی دارد بایی اسم اشتهار یافته سه شنبه یازدهم به کالا پاني فرود آمدم که بزبان هندي مراد آب سیاه است دریی منزل کوتلي است مارکله نام بلفظ هندي مار زدن راوکله قافله را میگویند یعني محل زدن قافله حد ولایت ککهران تا اینجا است عجب جهران صفت جماعتي اند دایم بایکدیگر درمقام منازعت و مجادله اند هرچند خواستم که رفع ایی نزاع بشود فایده نکرد

* جان جاهل بسختي ارزاني *

روز چهارشنبه دوازدهم منزل با با حسن ابدال شد برشرق رویه ایی مقام بیک کروه فاصله آبشاریست که آبش بغایت تند میریزد و در تمام راه کابل مثل ایی آبشاری نیست در راه کشمیر دو سه جا ازینقسم آبشارهاست درمیان آبگیری که منبع ایی آبست راجه مانسنگه عمارت مختصری ساخته است ماهیان که بدرازي نیم گز و ربع گز بوده باشد دریی آبگیر بسیار است سه روز دریی مقام دلکش توقف افتاد بانزدیکان شراب خورده شد و به شکار ماهي توجه نمودم تاحال سفره دام که از دامهاے مقرر است و بزبان هندي بهنور جال میگویند نه انداخته بودم انداختن آن خالي از اشکالی نیست بدست خود ایی دام ر انداخته ده دوازده ماهي گرفتم و مرواریدها دربیني انها کشیده بآب سر دادم از مورخان و موطنان انجا احوال بابا حسن را استفسار نمودم هیچکس خبر مشخص نگفت جائیکه بمقام مذکور مشهور است چشمه ایست از دامن کوهچه بر مي آید در غایت صافي و حلاوت و لطافت چنانچه ایی بیت امیر خسرو را شاهدیست

درته آبش زصفا ریگ خورد * کور تواند بدل شب شمرد

خواجه شمس الدین محمد خافی که مدتے بشغل وزارت والد بزرگوارم مشغولي داشت صفه بسته و حوضی درمیان آن ترتیب داده که آب چشمه انجا در مي آید و ازانجا بزراعت و باغات صرف میشود بر کنار ایی صفه گنبدی بجهت مدفن خود ساخته بود بحسب اتفاق انجا نصیب او نشد و حکیم ابوالفتح گیلاني و برادرش حکیم همام را که درخدمت والد بزرگوارم نسبت مصاحبت و قرب و محرمیت تمام داشتند حسب الحکم انحضرت دران گنبد نهاده اند در پانزدهم امروهی منزل شد عجیب سبزه زار یکدستي که اصلا بلندي و پستي نداشت بنظر در آمد دریی موضع و حوالي آن هفت هشت هزار خانه کهرودلازاک متوطن اند و انواع فساد و تعدي و راهزني ازیی جماعت بوقوع مي آید حکم فرمودم که سرکار ایی حدود و اٹک بظفرخان پسر زین خان کوکه تعلق داشته باشد و تازمان مراجعت رایات اجلال از کابل تمام دلهزاکان را کوچانیده بجانب لاهور روانه سازد و کلان تران کهتران را بدست در آورده مقید و محبوس نگاهدارد روز دوشنبه هفتدهم کوچ شد و یک منزل درمیان نزدیک بقلعه اٹک برکنار دریاے نیلاب محل نزول رایات جلال گشت دریی منزل مهابت خان بمنصب دوهزار

ویانصدي سرفرازي یافت قلعه مذکور از بناهاے حضرت عرش آشیاني است که بسعي
و اهتمام خواجه شمس الدین خوافي باتمام رسیده مستحکم قلعه است درین روزها آب
نیلاب از طغیان فرود آمده بود چنانچه بهزده کشتي پل بسته شد و مردم بسهولت و
آساني گذشتند امیرالامرا را بواسطه ضعف بدن و بیماري در اتک گذاشتم و به بخشیان
حکم شد که چون ولایت کابل برداشت لشکر عظیم ندارد سواے نزدیکان و مقربان دیگریرا
از آب نگذرانند و اردو تا معاودت رایات جلال در اتک بوده باشد روز چهار شنبه نوزدهم
با شاهزادها و چندے از خاصان بر جاله سوار شده از آب نیلاب سلامت گذشته بکنار
دریاے کامه فرود آمدم دریاے کامه آبیست که از پیش قصبه جلال آباد میگذرد جاله
جائي است که از بانس و خس ترتیب داده در ته آن مشکهاے پرباد کرده میبندند
و درین ولایت انرا شال میگویند و دریاها و آبها که سنگها درمیان دارد از کشتي ایمن
تر است دوازده هزار روپیه بمیرشریف آملي و جمعیکه در لاهور بخدمات تعین بودند داده
شد که بفقرا تقسیم نمایند به عبدالرزاق معموري و بهاریداس بخشي احدیان حکم شد
که سرانجام جمعي که بهمراهي ظفرخان تعین شده اند نموده آنها را روانه سازند وازانجا
یکمنزل درمیان بسراے باره منزل شد مقابل سراے باره دران طرف آب کامه قلعه ایست
که زین خان کوکه در وقتیکه به استیصال افغانان یوسف زئي تعین بوده احداث نموده
بنو شهر موسوم ساخته است و قریب پنجاه هزار روپیه خرچ آن شده و میگویند که
حضرت جنت آشیاني درین زمین شکار کرگ مینموده اند و از حضرت عرش آشیاني
نیز شنیدم که من هم در ملازمت پدر خود دو سه مرتبه تماشاے این شکار کرده ام روز
پنجشنبه بیست و پنجم بسراے دولت آباد فرود آمدم احمد بیگ کابلي جاگیردار
پرشاور باملکان یوسف زئي و غوریه خیل آمده ملازمت نمودند چون خدمت احمد
بیگ مستحسن نیفتاد ولایت مذبور را ازو تغیر نموده بشیرخان افغان عنایت کردم
چهار شنبه بیست و ششم در باغ سردارخان که در حوالي پرشاور ساخته منزل شد
کورکهتري را که معبد مقرر جوگیان است درین نواحي واقع بود سیر نمودم بگمان آنکه
شاید فقیري بنظر درآید که از صحبت او فیضي توان یافت آن خود حکم عنقا و کیمیا
داشت یک گله بیکي بیمعرفت بنظر درآمدند که ازدیدن آنها بجز تیرگي خاطر چیزي
حاصل نشد روز پنجشنبه بیست و هفتم بمنزل جم رود روز جمعه بیست و هشتم
بکوتل خیبر برآمده در علي مسجد منزل شد و شنبه بیست و نهم از کوتل ماریپیچ گذشته
بغریب خانه فرود آمدم درین منزل ابوالقاسم تمکین جاگیردار جلال آباد زرد آلوئی آورد
که در خوبي کم از زرد آلوے خوب کشمیر نبود درین منزل دکه کیلاس که والد بزرگوارم
آن را شاه الو نام نهاده اند از کابل آوردند چون میل بسیار بخوردن آن داشتم باانکه بمدعا
نرسیده بود در گزک شراب برغبت تمام خورده شد سه شنبه دوم صفر ظاهر یساول که
بکنار دریا واقع بود منزل شد آن طرف دریا کوهي است که اصلا درخت و سبزه ندارد
و ازینجهت این کوه را کوه بیدولت مي نامند از پدر خود شنیدم که امثال این کوهها

معدن طلا می باشد در کوه آله بوغان در وقتی که والد بزرگوارم متوجه کابل بودند شکار قمرغه نمودم چند آهوی سرخه شکار شد چون خدمات مالي و ملکي خود را بامیرالامرا فرموده بودم و بیماري او اشتداد تمام پیدا کرد و نسیان بر طبیعت او بنوعی غالب گشت که آنچه در ساعت مقرر مذکور میگشت در ساعت دیگر بیاد او نمی ماند و روز بروز این نسیان در زیادتي بود * بنابران روز چهارشنبه سیوم صفر خدمت وزارت را با آصفخان فرموده خلعت خاصه و دوات و قلم مرصع بدو مرحمت کردم از اتفاقات حسنه قبل ازین به بیست و هشت سال درهمین منزل والد بزرگوارم اورا بمنصب میر بخشي سرفراز ساخته بودند لعلی که برادر او ابوالقاسم بچهل هزار روپیه خریداري نموده فرستاده بود آن لعل را بجهت تسلیم وزارت پیشکش نمود و خواجه ابوالحسن را که خدمت بخشیگري و قور وغیره داشت بهمرهي خود التماس نمود جلال‌آباد را از ابوالقاسم تمکین تغیر نموده بعرب خان مرحمت فرمودم درمیان رود خانه سنگ سفیدے واقع بود فرمودم که آنرا بصورت فیلی ترتیب داده سینه آن فیل این مصرع را که مطابق تاریخ هجري بود نقش کردند

سنگی سفید فیل جهانگیر بادشاه *

درهمین روز کلیان پسر راجه بکرماجیت از گجرات آمد مقدمات غیر مکرر ازین حرامزاده مفسد بعرض اشرف رسیده بود ازانجمله بولي زن مسلماني را بخانه خود نگاهداشته بملاحظه آنکه مبادا اینمقدمه شهرت کند مادر و پدر اورا کشته درخانه خود گور کرده است فرمودم که اورا در بند نگاه دارندتا به حقیقت اعمال و افعال او باز رسیده شود بعد از تحقیق فرمودم که اول زبان اورا بریده در زندان ابدي بوده با سگبانان و حلال خوران طعام مخورده باشد چهار شنبه بسرخاب منزل شد ازانجا بجگدلک نزول نمودم درینمنزل چوب بلوت که براے سوختن بهترین چوبهااست بسیار دیده شد اینمنزل اگر چه کوتل و گریوه نداشت اما تمام سنگ لاخ بود روز جمعه دوازدهم بآب باریک و شنبه سیزدهم بخورت باد شاه مقام شد یکشنبه چهاردهم بخورد وکابل فرود آمدم عدالت و قضاے کابل را درین منزل بقاضي عارف پسر ملا صادق حلواے تفویض فرمودم شاه آلوی رسیده از موضع گلبهار درینمقام آوردند قریب بصد عدد برغبت تمام خورده شد دولت رئیس ده جکري گلے چند غیر مکرر آورده گذرانید که در مدت العمر نه دیدم ازانجا به بگرامي نزول اجلال اتفاد درینمنزل جانورے ابلق بشکل موش بران که بزبان هندي گلهري میگویند آورده بنظر گذرانیدند و چنین گفتند که درخانه که اینجا نور می باشد موش پیرامون آن خانه نمیگردد باین تقریب این جانور را میر موشان میگویند چون تا حال ندیده بودم به مصوران فرمودم که شبیهه آنرا بکشند از راسو کلان تر است غالباً صورت او بگربه مشکین مشابهت تمام دارد احمد بیگ خان را به تنبیه و تادیب افغانان بنگش تعین نموده بعبدالرزاق معموري که در اتک بود حکم شد که دولک روپیه بتحویلداري موهنداس پسر راجه بکرماجیت همراه سازد که بکمکیان لشکر مذکور تقسیم نماید و هزار برقنداز

نیز بهمراهي این لشکر مقرر گشت شیخ عبدالرحمن ولد شیخ ابوالفضل به منصب دوهزاري ذات و هزار و پانصد سوار سرفراز گشته بخطاب افضل خاني ممتاز گردید پانزده هزار روپیه بعبدالرحمن مرحمت شد و بیست هزار روپیه دیگر بجهت مرمت قلعه پیش بلاغ تحویل او مقرر گشت سرکار خانپور را بجاگیر دلاور خان افغان مرحمت نمودم پنجم شنبه هیزدهم از پل مستان تا باغ شهر آرا که محل نزول رایات جلال بود دوروپیه روپیه و نصف و ربع آن بر فقرا و محتاجان افشانده بمبلغ مذکور داخل شدم بسیار بصفا و بطراوت بنظر در امد چون روز پنجشنبه بود به مقربان و نزدیکان صحبت شراب داشته بجهت گرمي هنگامه از جوئي که درمیان وسطه این باغ جاري است و تخمیناً چهار گز عرض ان بوده باشد بهمسالان و هم سنان فرمودم که ازین جوي بجهند اکثر نتوانستند جست و در کنار جوي و میان جوي افتادند من هم اگرچه جستم اما بان چستي که در سن سي سالگي در خدمت والد بزرگوار خود جسته بودم درین ایام که عمر من به چهل سالگي رسیده بان قدرت و چالاکي نتوانستم جست درهمین روز هفت باغ که از باغات مقرر کابل است پیاده سیر نمودم تا حال بخاطر نمی رسد که ایقدر راه پیاده رفته باشم اول باغ شهر آرا سیر کرده بعد ازان بباغ مهتاب و باغی که مادر کلان پدر من بگه بیگم تعمیر کرده رسیدم و ازانجا باورنه و باغی که مریم مکاني که مادر کلان حقیقي من باشند ساخته گذر کردم و باغ صورت خانه یک چنار کلان دارد که مثل ان چنار در دیگر باغات کابل نیست و چهار باغ را که بزرگترین باغات بلده مذکور است دیده بجا و مقام مقرر مراجعت نمودم شاه آلو بر درخت طور نمودی دارد هر دانه چنان ازان بنظر درمی اید که گویا قطعه یاقوت مدوریست که بر شاخهاے درخت معلق داشته اند بناے باغ شهر آرا را شهر بانو بیگم دختر میرزا ابو سعید که عمه حقیقي حضرت فردوس مکاني است بنا نهاده اند و مرتبه بمرتبه بران اضافها شده در شهر کابل بدان لطافت و خوبي باغي نیست اقسام میوها و انگورها دارد و طراوت آن بدرجه ایست که بکفش پاے بر صحن ان نهادن از طبع راست و سلیقه درست دور است * در حوالي این باغ زمینے لایق بنظر در امد از مالکان ان زمین را خریداري نموده فرمودم آبي که از طرف گذر گاه می اید در وسطه این زمین گرفته باغي ترتیب دهند که بان خوبي و لطافت در معمورهٔ عالم نبوده باشد و نام ان جهان ارا نهادم تا در کابل بودم بعضے اوقات بمقربان و نزدیکان و گاهے باهل محل درباغ شهر آرا صحبت میداشتم و شبها بعلما و طلبه کابل میفرمودم که مجلس طبخ بغرا و بغرا اندازے ترتیب داده برقص از عشک قیام و اقدام مینمودند بهر کدام از جماعت بغرائیان خلعتها داده هزار روپیه مرحمت نمودم که درمیان خود ها قسمت نمایند و بدوازده کس از متعدان درگاه فرمودم که یکهزار روپیه در هر روز پنجشنبه تا در شهر کابل باشم بفقرا و مساکین و ارباب احتیاج برسانند * و حکم فرمودم که درمیان دو چناری که بر کنار جوی وسطه باغ واقع است که یکی را فرح بخش و دیگری را سایه بخش نام کرده ام بر پارچه سنگ سفید که طول ان

یک گز و عرض آن سه ربع گز بوده باشد نصب کردند و نام مرابا صاحبقراني ترتیب یافته درانجا نقش کردند و بطرف دیگر نگاشته شد که زکات و اخراجات کابل را بالتمام بخشیدم هرکس از اولاد و اعقاب ما بخلاف اینعمل نماید بغضب و سخط الهي گرفتار اید تا زمان جلوس این اخراجات معمول و مستمر بود هر سال مبلغهاے کلي بدین علت از بندهاے خدا میگرفتند رفع این بدعت در زمان سلطنت من شد درین امدن بکابل تخفیف و رفاهیت تمام در احوال رعایا و مردم انجا واقع شد و ایکان و رئیسان غزنین و نواحي آن بخلعتها و نوازشها سرفراز گشتند و مطالب و مقاصدی که داشتند با حسن وجوه فیصل پذیرفت از عجایب اتفاقات انکه روز پنجشنبه هیردهم صفر که بشهر کابل داخل شدم مطابق تاریخ هجري است فرمودم که بران سنگ نقش کردند و قریب به تختي که در دامن کوه جنوب رویه کابل واقع است مشهور به تخت شاه صفه از سنگ براورده اند که حضرت فردوس مکاني بر انجا نشسته شراب نوشجان فرموده اند یک حوض مدور بریک گوشه این سنگ کنده اند که قریب بدو من هندوستان شراب میگرفته باشد و نام مبارک خود را با تاریخ بر دیوار صفه مذکور که متصل بکوه است باین عبارت نقش نموده اند که تختگاه بادشاه عالم پناه ظهیرالدین محمد بابر ابن عمر شیخ گورکان خلدالله ملکه في سنه ۹۱۴ من هم فرمودم که تختي دیگر در برابر این صفه تراشیده حوضچه بهمان دستور برکنار ان کندیدند و نام مرا بانام صاحبقراني برانجا نقش کردند دررورے که من بران تخت نشستم هردو حوضچه را فرمودم که از شراب پر سازند و به بنده ها که درانجا حاضر بودند دادند شاعري از شعراے غزنین درامدن من بکابل این تاریخ یافته بود

* بادشاه بلاد هفت اقلیم *

او را بخلعت و انعام نوازش نموده فرمودم که بردیوار متصل بر تخت مذکور این تاریخ را ثبت نمایند پنجاه هزار روپیه به پرویز مرحمت شد وزیرالملک را میر بخشي ساختم بقلیچ خان فرمان صادر شد که یک لک و هفتاد هزار روپیه از خزانه لاهور بمدد خرچ لشکر قندهار روانه نماید سیر خیابان کابل و بي بي ماه رونموده بحکام انجا فرمودم که بجاي درختانے که حسن بیگ روسیاه بریده بود نهالها نشاندند و او لنگ لورت چالاک را نیز سیر کرده عجب جاے بصفائي بنظر درآمد رئیس چکري یک رنگے به تیر زده آورد تا این وقت رنگ را ندیده بودم به بزکوهي میماند تفاوت بز همین برشاخ است شاخ رنگ خمدار است وشاخ بز راست مار پیچ است بتقریب احوال کابل واقعات حضرت فردوس مکاني بنظر میگذشت تمام بخط مبارک ایشان بود مگر چهار جزو آن را که بخط خود نوشتم و در اخر اجزاے مذکور هم عبارتے بترکي بقلم آوردم تا ظاهر شود که این چهار جزو بخط من است باوجود انکه در هندوستان کلان شده ام در گفتن و نوشتن بترکي عاري نیستم و دربیست و پنجم صفر با اهل محل سیر جلگاه سفید سنگ که در نهایت صفا و خرمي بود نموده شد روز جمعه بیست و ششم سعادت زیارت حضرت فردوس مکاني دریافتم

زر و طعام و نان و حلواے بسيار بروح گذشتگان فرمودم كه به فقرا تقسيم نمودند رقيه سلطان بيگم دختر ميرزا هندال تاحال زيارت پدر خود نكرده بودند دربن روز بان شرف رسيدند روز پنجشنبه سويم ربيع الاول درخيابان فرمودم كه اسپان خاصه دونده حاضر كردند شهزادها و امراها دوانيدند يک اسپ كرنگ عربي كه عادل خان والي دكن بجهت من فرستاده بود از همه اسپان بهتر دويد درهمين روزها پسر ميرزا سنجر هزاره و پسر ميرزا ماشي كه كلان تران و سرداران هزاره بودند آمده ملازمت كردند هزارها دهده ميرداد و اسپ و رنگ كه نه تيه زده بودند آورده گذرانيدند نكلاني ابن رنگها ديگر ديده نشده بود ده دوازده از يكه بار خور كلان بزرگ تر بود خبر رسيدن شاه بيگ خان حاكم قندهار به پرگنه شور كه جاگير اوست رسيد بخاطر قرار دادم كه كابل را باو عنايت كرده روانه هندوستان شوم عرضداشت راجه نرسنگديو آمد كه برادر زاده خود را كه فتنه انگيزي ميكرد بدست در آورده بسيارے زمردم او را بقتل رسانيده است فرمودم كه بقلعه گواليار فرستند تا در انجا مقيد و محبوس بوده باشد پرگنه گجرات سركار پنجاب به شير خان افغان مرحمت شد چين قليچ ولد قليچ خان را به منصب هشتصدي ذات و پانصد سوار سرفراز ساختم * دوازدهم خسرو را طلبيده فرمودم كه زنجير از پاے او برآے سير باغ شهر آرا برداشتند و مهر بدري نگذاشت كه او را سير باغ مذكور نفرمائيم قلعه اتک و نواحي ان از تغير احمد بيگ بظفر خان مرحمت نمودم بتاج خان كه بدفع افغانان بنگش تعين يافته بود پنجاه هزار روپيه شفقت شد در چهاردهم علي خان كرورا كه از ملازمان قديم والد بزرگوارم بود و داروغگي نقار خانه باو تعلق داشت بخطاب نوبتخاني سرفراز ساخته به منصب پانصدي ذات و دويست سوار ممتاز گردانيدم مهاسنگه پسر زاده راجه مانسنگه را هم بجهت دفع متمردان بنگش تعين نموده رام داس را اتاليق او ساختم روز جمعه هيزدهم وزن قمري سال چهلم واقع شد دو پهراز روز مذكور گذشته ابن مجلس منعقد گشت ده هزار روپيه از جمله زر وزن بده كس از بندهاے معتمد خود دادم كه به مستحقان و ارباب احتياج قسمت نمايند دربن روز عرضداشت سردار خان حاكم قندهار از راه هزاره و غزنين رسيد به دوازده روز به مضمون اينكه ايلچي شاه عباس كه روانه درگاه است داخل هزاره شد شاه بمردم خود نوشته است كه كدام واقعه طلب فتنه چو بے حكم برسر قندهار رسيده است مگر نميدانند كه نسبت ما به سلسله عليه حضرت صاحبقراني بالتخصيص بحضرت جنت آشياني و اولاد و امجاد ايشان در چه مرتبه است اگر احياناً آن ملک را در تصرف آورده باشند بكسان و ملازمان برادرم جهانگير بادشاه سپرده بجا و مقام مراجعت نمايند بخاطر قرار گرفت كه بشاه بيگخان بفرمائيم كه راه غزنين را بروشي ضبط نمايد كه متردين قندهار بفراغت بكابل توانند آمد قاضي نورالدين را درهمين روزها بمنصب صدارت سركار مالوه و آجين تعين نمودم پسر ميرزا شادمان هزاره و پسر زاده قراچه خان كه از امراے معتبر و عمده حضرت جنت آشياني بودند آمده ملازمت نمود قراچه خان زنے از مردم هزاره خواسته بود ابن پسر

ازو متولد شده است روز شنبه نوزدهم رانا شنکر ولد رانا اودیسنگه را به منصب دوهزار و پانصدي ذات و هزار سوار ممتاز ساختم برای منوهر منصب هزاري و ششصد سوار حکم شد افغانان شنواري قوچي آوردند که هردو شاخ او یکی شده برد بشاخ آهوی رنگ شباهت داشت همین افغانان بزبار خوری کشته آوردند که مثل او ندیده بودم بلکه تخیل هم نکرده ام به مصوران فرمودم که شبیهه او بکشند چهار من بوزن هندوستان بود درازي شاخ او یک و نیم گز بگز درآمد روز یکشنبه بیست و هفتم شجاعت خان را به منصب هزار و پانصدي ذات و هزار سوار امتیاز بخشیدم و حویلي گوالیار بجاگیر اعتبار خان مرحمت شد قاضي عزت‌الله را با برادران بخدمت بنگش تعین فرمودم اخرهای همین روز عرضداشت اسلام خان از آگره باخطي جهانگیر قلیخان که از بهار باو نوشته بود رسید مضمون اینکه بتاریخ سویم صفر بعد از یک پهر قطب الدین خان را در بردوان از ولایت بنگاله علیقلي استاجلو زخم زد و بعد از دو پهر شب در گذشت * تفصیل این مجمل انکه علیقلي مذکور نه سفره چي شاه اسمعیل والي ایران بود بعد از فوت او بنابر شرارت و فتنه انگیزي که در طبیعت داشت بگریخته به قندهار آمد و در ملتان خانخانان را که برسر ولایت تلمبه تعین شده بود ملاقات نموده بهمراهي او روانه ولایت مذکور شد خانخانان غایبانه او را داخل بندهای عرش آشیاني ساخت و دران سفر خدمات بتقدیم رسانیده به منصب فراخور حالت خود سرفراز گردید و مدتی درخدمت والد بزرگوارم بود در ایامیکه بدولت متوجه ولایت دکن شدند و مرا برسر رانا تعین فرمودند آمده نوکر من شد او را بخطاب شیر انگني سرفراز ساختم چون از اله‌آباد بخدمت والد بزرگوار آمدم بنابرنا التفاتی که نسبت من بظهور رسید اکثر ملازم و مردم من متفرق شدند او هم درین وقت از خدمت من جدائي اختیار نمود بعد از جلوس ازروي مروت تقصیرات اورا درنظر نیاورده در صوبه بنگاله حکم جاگیر کردم و ازانجا اخبار رسید که امثال این فتنه جویان را درین ولایت گذاشتن لایق نیست بقطب‌الدین خان حکم رفت که اورا بدرگاه بفرستد و اگرخیال فاسد باطل کند به سزا رساند خان مشار الیه اورا بواجبي میشناخت با مردمی که حاضر بودند بمجرد رسیدن حکم ببردوان که جاگیر او بود ایلغار نمود و او چون از رسیدن قطب‌الدین خان خبردار مي شود تنها با دو جلودار باستقبال متوجه میگردد بعد از رسیدن و در امدن بمیان فوج خان مشارالیه مردم اورا فرو میگیرند او چون في الجمله ازین روش قطب‌الدین خان بدمظنه شده بود از روی فریب میگوید که این چه روش تو برگشت خان مذکور مردم خود را منع کرده تنها باو همراه میشود که مضمون حکم را خاطرنشان سازد دریذوقت فرصت جسته في‌الفور شمشیر کشیده دو سه زخم کاري باو میرساند چون انبه خان کشمیری که از حاکم زادهای کشمیر بخان مشارالیه نسبت و جهت تمام داشته ازروي حلال نمکي و مردانگي خود را رسانیده زخم کاري برسر علیقلي می زند وان متفنی شمشیر سینکي بانبه خان زده زخمش کاري مي افتد چون قطب‌الدین خان را باین حالت

دیدند مردم هجوم اورده اورا پاره پاره ساختند و بجهنم فرستادند امید که همیشه در جهنم جاے این بدبخت روسیاه بوده باشد انبه خان همانجا شهادت یافت و قطب‌الدینخان کوکه بعد از چهار پهر در منزل خود برحمت ایزدي پیوست ازین خبر ناخوش چه نویسم که چه مقدار متالم و ازرده گشتم قطب‌الدینخان کوکه بمنزل فرزند عزیز و برادر مهربان و یار یکجهت من بود تقدیرات الهي را چه توان کرد رضا به قضا داده صبر را پیش نهاد همت خود ساختم بعد از رحلت حضرت عرش اشیاني و شنقار شدن ان حضرت مثل دو قضیه که فوت مادر قطب‌الدینخان کوکه و شهادت یافتن او بوده باشد برمن نگذشته است * روز جمعه ششم ربیع‌الاخر بمنزل خرم که در اوربه باغ ساخته بود و الحق عمارتیست خوش و بس موزون رفتم اگرچه سنت پدرم این بود که در هرسالے دو مرتبه مطابق سال شمسي و سال قمري خود را وزن میفرمودند و شاهزاده ها را در همین سال شمسي بوزن در مي اوردند غایتاً درین سال که ابتداے شانزدهم قمري بود از سن فرزند خرم جوتگیان و منجمان بعرض رسانیدند که في‌الجمله گراني طالع در سال مذکور واقع است و مزاجش نیز از حد اعتدال منحرف گشته بود فرمودم که اورا بطلا و نقره و سایر فلزات بدستور معهوده وزن نمودند و بفقرا و ارباب احتیاج زر مذکور تقسیم نمودند تمام انروز بمنزل بابا خرم بخورمي و خوشحالي گذشت و اکثر پیشکشهاے او پسندیده افتاد * چون خوبیهاے کابل را دریافته اکثر میوهایش خورده شده بود بنابر بعضي مصلحتها و دوری از پاے تخت روز یکشنبه چهارم ماه جمادي‌الاول حکم کردم که پیشخانه بجانب هندوستان بیرون برند بعد از چند روز ازشهر برامده جلگه سفید سنگ محل رایات جلال گشت اگرچه هنوز انگور بکمال نرسیده بود اما پیش ازین مکرر انگور خوب کابل خورده شده بود اقسام انگور خوب میشود خصوص صاحبي و کشمشي شاه‌الو هم میوه خوش خوار خوش چاشني است نسبت بدیگر میوها بیشتر میتوان خورد من دریک روز تا صد و پنجاه دانه ازان خورده‌ام مراد از شاه الو کیلاس است که در اکثر جاهاے ولایت میشود چون کیلاس بیلاس که از نامهاے چلپاسه است مشتبه مے شد حضرت والد بزرگوارم انرا شاه‌آلو نام کردند زرد آلو پیوندي خوب میشود و فراوان است غایتاً درباغ شهرآرا درختیست که انرا میرزا محمد حکیم عموي من نشانده بود و بمیرزائي مشهور است زرد آلوے این درخت نسبتي بدیگرزرد الو ها ندارد شفتالو هم بغایت نفیس و بالیده میشود از استالف شفتالو آورده بودند در حضور خود وزن نمودم برابر بست و پنجروپیه که شصت و هشت مثقال معمول است بوزن درامده با وجود لطافت میوهاے کابل هیچکدام در ذایقه من لذت انبه ندارد پرگنه مهابن در جاگیر مهابتخان مرحمت شد عبدالرحیم بخشي احدیان بمنصب هفتصدي ذات و دویست سوار سرفراز گردید مبارکخان سرواني بفوجداري سرکار حصار تعین یافت فرمودم که میرزا فریدون برلاس را در صوبه الهآباد جاگیر نمایند در چهاردهم ماه مذکور ارادتخان برادر اصفخان را بمنصب هزاري ذات وپانصد سوار سرفراز ساخته خلعت خاصه و اسپ

عنایت نموده خدمت بخشیگري صوبه پتنه و حاجي پور را باو مرحمت کردم و چون قوربیگی من بود بدست او شمشیر مرصع بجهت فرزند اسلام خان صاحب صوبه ولایت مذکور فرستادم ودر وقتیکه میرفتیم در حوالي علي مسجد و غریب خانه عنکبوت کلانے را که درجثه برابر بخرچنگی بود دیدم که گلوے مار را بدرازي یک نیم گز خفه کرده او را نیم جانے ساخته است بجهت تماشا ساعتی توقف نمودم بعد از لمحه جان داد در کابل بمن رسید. که در زمان سلطان محمود غزنوي بحوالي ضحاک و بامیان شخصے خواجه یاقوت نام وفات یافته در غاری مدفون است وجسد او تاحال از یکدیگر نپاشیده • بسیار غریب نمود یکے از واقعه نویسان معتمد خود را با جراحی فرستادم که بغار مذکور رفته احوال را چنانچه باشد ملاحظه کرده خبر مشخص بیاورند آمده بعرض رسانید که نصف بدن او که بزمین متصل است اکثر از یکدیگر فرو ریخته و نصفی دیگر که بزمین نرسیده بحال خود است ناخن دست و پا موے سر نریخته موے ریش وبروت تا یک طرف بیني فرو ریخته از تاریخیکه بردر آن غار نقش کرده اند چنین ظاهر میشود که وفات او پیشتر از زمان سلطان محمود بوده است کسی این سخن را بواقعي نمیداند روز پنجشنبه پانزدهم ارسلان بي حاکم قلعه کاهمرو که از نوکران میانه ولي محمد خان والي توران بوده آمده ملازمت کرد همیشه شنیده مي شد که میرزا حسین پسر شاهرخ میرزا را اوزبکان کشته اند درین ایام شخصی آمده عرضداشتی بنام او گذرانید ولعل پیازي رنگ که بصد روپیه مي ارزید برسم پیشکش آورده بود اراده و استدعا آنکه فوجے بکمک او تعین گردد تا بدخشان را از دست اوزبکان برآورد کمر خنجر مرصع بجهت او فرستاده شد فرمان صادر گشت که چون رایات جلال درینحدود نزول دارد اگر في الواقع میرزا حسین پسر میرزا شاهرخ توئي اولے آنکه بخدمت شتابي تا ملتمسات ومدعیات ترا برآورده روانه بدخشان سازیم دو لک روپیه بجهت خرچ لشکرے که به همراهي مهاسنگه ورامداس که برسر متمردان بنگش تعین یافته بودند فرستاده شد • روز پنجشنبه بیست ودویم ببالا حصار رفته تماشاے عمارات انجا نمودم جائیکه قابل نشیمن من باشد نبود فرمودم که این عمارات را ویران کنند و محل ودیوان خانه بادشاهانه ترتیب دهند درهمین روز از استالف شفتالوے آوردند برابربرسربه بکلاني که تاحال باین کلاني شفتالو دیده نشده بود فرمودم که بوزن درآورند بقدر شصت و سه روپیه اکبري که شصت توله بوده باشد برآمد چون دو نصف کردم دانه او نیز دو نصف شد و مغز آن شرین بود در کابل ازین بهتر میوه از اقسام میوه هاے سردرختي خورده نشده • دربیست و پنجم ازمالوه خبررسید که میرزا شاهرخ عالم فاني را وداع نمود الله تعالی اورا غریق رحمت خود گرداناد ازان روزیکه بخدمت والد بزرگوارم آمد تاوقت رحلت ازو امری بفعل نیامد که باعث غبار خاطر اشرف گردد همیشه مخلصانه خدمت میکرد مرزاے مذکور بحسب ظاهر چهار پسر داشت حسن و حسین که از یک شکم برآمده بودند حسین از برهانپور گریخته از راه دریا بعراق رفت و ازانجا به بدخشان میگویند که هنوز هست

چنانچه پارۂ از سخنان او وکس فرستادن او نوشته شد اما هیچکس بتحقیق نمیداند که این همان میرزا حسین است یا بدخشیان بدستور دیگر میرزایان جعلی این را نیز برانگیخته میرزا حسین نام نهاده اند از زمانے که میرزا شاهرخ از بدخشان آمده سعادت ملازمت پدرم دریافت تاحال که قریب بیست و پنج سال بوده باشد بچند وقت بدخشیان بنابر جفا و آزاری که از اوزبکان دارند بدخشي پسرے را که في الجمله چهره و نمودی داشته باشد و آثار نجابتی درو ظاهر به پسرئي میرزا شاهرخ ونژاد میرزا سلیمان شهرت داده جمعی کثیر از ایماقات متفرقه و کوهستانیان بدخشان که انها را غرچه مي گویند برسر او جمع میشوند و با اوزبکان مخاصمه و منازعه و مجادله نموده بعضی از ولایات بدخشان را از تصرف انها برمي آورند و اوزبکان هجوم آورده آن میرزاي جعل را بدست درمي آورند و سر او را برسر نیزه نهاده در تمام ملک بدخشان میگردانند وباز بدخشیان فتنه انگیز تا یکماه کرده میرزاے دیگر بهمرسانیده اند تاحال چندے میرزایان کشته شده باشند بخاطر میرسد که تا از بدخشیان اثر و خبر خواهد بود این هنگامه را گرم خواهند داشت پسر سیوم میرزا میرزا سلطان است که صورتاً و سیرتاً از جمیع اولاد میرزا امتیاز تمام دارد من او را از والد بزرگوار خود التماس نموده در خدمت خود نگاهداشتم و به تربیت احوال او پرداخته او را از جمله فرزندان میدانم در جمیع اوضاع و اطوار هیچ نسبتی به برادران خود ندارد بعد از جلوس او را بمنصب دو هزاري ذات و هزار سوار سرفراز ساختم و بصوبه مالوه که جاے پدر او بود فرستادم پسر چهارم بدیع الزمان است که او را همیشه در خدمت خود میداشت بمنصب هزاري ذات و پانصد سوار سرفرازي یافت تا بکابل آمده بودم شکار قمرغه واقع نشده بود چون ساعت توجه بهندوستان نزدیک شد و شوق شکار آهوے سرخه بر طبیعت غالب بود فرمودم که کوه فرق را که از کابل هفت کروه بوده باشد به تعجیل قبل نمایند روز سه شنبه چهارم جمادي الاول بشکار متوجه شدیم قریب صد اهو بقمرغه درآمده بود نصف آن شکار شده باشد بغایت شکار گرمي دست بهم داد پنجزار روپیه به انعام رعایا که در شکار قمرغه حاضر گشته بودند مرحمت نمودم در همین روز بر منصب شیخ عبدالرحمن پسر شیخ ابوالفضل پانصد سوار اضافه حکم شد که دو هزاري ذات و سوار بوده باشد * روز پنجشنبه ششم به تختگاه حضرت فردوس مکاني رفتم چون فرداے آن از کابل برمي آمدم امروز را چون عرفه عید دانسته دران سرزمین فرمودم که مجلس شراب ترتیب دهند و آن حوضچه را که در سنگ کنده بودند پر از شراب سازند به مجموع مقربان و بندهاے که در مجلس حاضر بودند پیالها داده شد بان خوشحالي و شگفتگي کم روزے شده باشد * روز جمعه هفتم بعد از گذشتن یکپهر بمبارکي وخورمي از شهر برآمده جلگه سفید سنگ محل نزول گشت از باغ شهرآرا تا جلگه مذکور هر دو دست را از قسم زردوب و چرن که نصف وربع روپیه بوده باشد برفقرا ومساکین پاشیدم دربن روز وقتیکه بهنیت برامدن از کابل برفیل سوار میشدم خبر صحت امیرالامرا و شاه بیگ خان رسید خبر تندرستي این دو بنده

عمده را برخود بفال مبارک دانستم روز سه شنبه يازدهم از جلكه سفيد سنگ يک كروه كوچ نموده بگرامي منزل شد تاش بيگ خانرا دركابل گذاشتم كه تا آمدن شاه بيگخان بمواجبي از شهر و نواحي خبردار باشند روز سه شنبه هيزدهم از منزل نيچاک دو نيم كروه براه دوابه طي نموده برچشمه كه بركنار ان چهار چنار است نزول واقع شد هيچ كس تاغايت در صدد ترتيب اين سر منزل نشده از حالت و قابليت ان غافل افتاده اند بسيار به كيفيت جائيست و قابل انست كه درو عمارتے و جائي بسازند در همين منزل شكار قمرغه ديگر واقع شد تخميناً يكصد و دوازده آهو و غيره شكار شده باشد بيست و چهار آهوے رنگ و پنجاه آهوے سرخه و شانزده بزكوهي تا حال من آهوے رنگ را نديده بودم الحق كه عجب جانور خوش شكلست اگرچه آهوے سياه هندوستاني بسيار خوش بستي بنظر درمي ايد غايتاً اين آهوے را بست و تركيب و نمودے ديگراست فرمودم كه قوچ و رنگي را وزن كردند قوچ يكمن و سي و سه سيربرامد و رنگ دو من و ده سير رنگي بابن كلاني چنان ميدويد كه ده دوازده سگ دونده تيز تگ بعد ازانكه مانده شده بودند اورا بصد هزار محنت گرفتند از گوشت گوسفند و بز بربري گذشته گوشتي بلذت آهوے رنگ نمي باشد درهمين موضع شكار كلنگ نيز شد ● اگر چه از خسرو مكرر اعمال ناشايسته بوقوع امد و قابل هزار گونه عقوبت بود مهر پدري نگذاشت كه قصد جان او نمايم با انكه در قانون سلطنت و طريقه جهانداري مراعات اين امور نا پسنديده است چشم از تقصيرات او پوشيده اورا در نهايت رفاهيت و اسودگي نگاه ميداشتند ظاهر شد كه او كسان نزد بعضي اوباش ناعاقبت انديش مي فرستاد و انها را بفساد و قصد من ترغيب نموده بوعدها اميدوار ميساخته است جمعي از تيره روزگاران كوتاه فكر بيكديگر اتفاق نموده ميخواستند كه در شكار هاے كه در كابل و اطراف ان واقع ميشد قصد من نمايند ازانجا كه كرم و حفظالله تعالے حافظ و پاسبان اين طايفه عليه است توفيق اين معني نمي يابند روزے كه سرخاب محل نزول گرديد يكي ازان جماعت سرباز زده خود را به خواجه ويسي ديوان فرزند خرم ميرساند و ميگويد كه قريب به پانصد كس با فساد خسرو با فتح‌الله پسر حكيم ابو الفتح و نورالدين پسر غياث‌الدين علي آصفخان و شريف پسر اعتمادالدوله متفق شده فرصت طلب و قابو جوے اندكه قصد دشمنان و بد خواهان بادشاه نمايند خواجه ويسي اين سخن را بخرم ميرساند و او بيطاقت شده اينمعني را درساعت بمن گفت من خرم را دعاے برخورداري نموده درصددان شدم كه مجموع ان كوتاه انديشان را بدست در اورده بعقوبتهاے گوناگون سياست نمايم باز بخاطر رسيد كه چون برسر سفر واقع گرفت و گير انها باعث شورش و برهمخورد گي اردو خواهد شد همان سردار فتنها و فساد را فرمودم كه گرفتند و فتح‌الله را مقيد و محبوس به معتمدان سپرده ان دو بيسعادت ديگر را با سه چهارے كه عمده ان سياه رويان بودند بياسا رسانيدند قاسم علي كه از ملازمان حضرت عرش اشياني بود بعد از جلوس اورا بخطاب ديانت خاني سرفراز گردانيدم دايم فتح‌الله را نا درلخواه

باز مي نمود و در باب او سخنان مذکور میساخت روزے به فتح‌الله گفت که محلیکه خسرو گریخته بود و حضرت او را تعاقب مي نمودند بمن گفتي که پنجاب را به خسرو میباید داد و این مبحث را کوتاه کرد فتح‌الله منکر شد از طرفین رجوع بسوگند نموده مباهله کردند ازین گفتگو ده پانزده روز نگذشته بود که آن بے سعادت منافق گرفتار گردید و شامت سوگند دروغ کارخود ساخت * روز شنبه بیست و دوم جمادي الاول خبر فوت حکیم جلال‌الدین مظفر اردستاني که از خانواده حکمت و طبابت بود رسید مدعي این معنی بود که نسبت من بجالینوس میرسد بهرتقدیر معالج بے نظیر بود تجربه او برعلم او زیادتي داشت چون بغایت خوش قیافه و خوش ترکیب بود در آیام ساده روئیها به مجلس شاه طهماسپ میرسد شاه این مصرع را برو میخواند

* خوش طبیبي است بیا تا همه بیمار شویم *

حکیم علي که معاصر او بود در فضیلت برو زیادتي داشت غایتاً در علاج و یمن قدم و صلاح و پاکیزگي اطوار و اخلاق حکیم مذکور زیاده است دیگر اطباے زمان نسبتی باو نداشتند وراے طبابت بسیار خوبیها با او بود اخلاص خاصي بمن داشت در لاهور خانه ساخت در غایت نظافت و صفا مکرر التماس نمود که او را سرفراز سازم چون خاطر او بغایت عزیز بود قبول این معني نمودم حکیم مذکور قطع نظر از نسبت مصاحبت و طبابت در سرانجام مهمات و معاملات دنیا نیز دستے داشت چنانچه در الهٰآباد مدتے دیوان سرکار خود کردیم بنابر کثرت دیانت در معاملات مهمات بسیار سخت گیر بود و ازین رهگذر مردم از سلوک او آزرده بودند قریب بست سال قرحه شش داشت و بحکمت یکطوری خود را نگاه میداشت در اثناے سخن کردن اکثر اوقات او را سرفه دست میداد که رخساره وچشمهاے او سرخ مي شدند و رفته رفته رنگ او بکبودي منجر میگشت مکرر باو گفتم تو طبیب داناني چرا علاج کوفت خود نمیکني بعرض رسانید که قرحه شش ازان بابت نیست که علاج ان توان کرد در اثناے این کوفت یکي از خدمتگاران نزدیک او درمیان ادویه که همه روزه بخوردن آن معتاد بود زهر داخل نموده بحکیم مي خوراند چون این معنی ظاهر میگردد در صدد علاج آن میشود در خون کم ناکردن بسیار مبالغه داشت هرچند ضروري بود بحسب اتفاق شبی بصحبت خانه میرود و سرفه براو غلبه نمود و آن ریش و جراحت شش او میکشاید چندان خون از دهن و دماغ او روان میشود که بیهوش گشته مي افتد و آواز مهیب ازو ظاهر میگردد آفتابچي خبردار شده به صحبت خانه درمي آید و او را در خون آغشته دیده فریاد میکند که حکیم را کشته اند بعد از ملاحظه ظاهر میگردد که در بدن او آثار زخم ظاهر نیست و همان قرحه شش است که منفجر شده قلیج خان را که حاکم لاهور بود خبردار مي سازند و این معامله را تحقیق نموده او را بخاک میسپارند فرزند قابلی ازو نمانده * در بیست و چهارم میان باغ وفا و نیمله شکارے واقع شده و قریب چهل آهو سرخه کشته شده باشد ماده بوزے دربن شکارگاه بدست افتاد زمینداران انجا یغمائي و افغان

شانـــي آمده گفتند که دریں صد و بیست ســـال نه یاداریم و نه از پدرانِ خود شنیده ایم که دریں سرزمین بوزدیده باشند * دوم جمادي الاخر در باغ وفا منزل شد و مجلس وزن شمسي منعقد گشت در همیں روز ارسلان بي نام اوزبکے که از سرداران و امراے عبدالمومن خاں بود و درینولا حکومت قلعه کامرو باو تعلق داشت قلعه را برتافته سعادت ملازمت دریافت چوں از روے صدق و اخلاص آمده بود او را بخلعت خاصه سرفراز گردانیدم اوزبک ساده برکارئیست قابلیت تربیت و رعایت دارد چهارم ماه حکم شد که عزت خاں حاکم جلال‌آباد شکار گاه دشت اورنه را قمرغه نماید قریب بسه‌صد جانور شکار کرده شد سي و پنج قوچ و قوشقي بیست و پنج دار علي نود و بو علي پنجاه و پنج سفیده نود و پنج چوں میاں روز بود که بشکار گاه رسیدم و هوا في الجمله گرمي داشت سگاں تازي خوب خوب ضایع شدند وقت دوانیدن سگ صباح یا آخر روز است * روز شنبه دوازدهم درسراے اکوره نزول شد دریں منزل شاه بیگ خاں باجمعیت خوب آمده ملازمت نمود از تربیت یافته‌هاے پدر بزرگوار من حضرت عرش آشیاني است بذات خود بسیار مردانه و صاحب تردد است چنانچه مکرر در زمان دولت پدرم شمشیرهاے نمایاں زده و در ایام جهانداري من قلعه قندهار را دربرابر افواج داراے ایران خوب نگاه داشت و تا یک سال قبل بود تاآنکه افواج قاهره بکمک اورسیدند سلوکش باسپاهي امرایانه از روے قدرت نیست بمحض همیں که درجنگها با او موافقتها نموده اند تا بمانند باز بسیارے از نوکراں میکشد وایں معني او را درنظر سبک میدارد مکرر اریں سلوک او را منع نموده ام چوں جبلي او شده بود فایده براں مترتب نگشت * روز دوشنبه چهاردهم هاشم خاں را که از خانزادان ایں دولت است بمنصب سه هزاري ذات و دوهزار سوار سرفراز ساختم صاحب صوبه ولایت اوڈیسه ساختم درهمیں روز خبر رسید که بدیع الزماں پسر میرزا شاهرخ که در ولایت مالوه بود از روے ناداني و خوردسالي بافساد جمعي از فتنه جویاں روانه میشود که خود را بولایت رانا رسانیده او را به بیند عبدالله خاں حاکم انجا اریں معنی آگاهي یافته تعاقب او میماید و در اثناے راه او را گرفته بدبخت چندے را که دریں امر باو متفق بوده اند بقتل میرساند حکم شد که اهتمام خاں از آگره روانه گشته میرزا را بدرگاه آورد و در بیست و پنجم ماه مذکور خبر رسید که امام قلي خاں برادرزاده ولي خاں حاکم ماورالنهر میرزا حسن نامي را که به پسري میرزا شاهرخ شهرت یافته بود میکشد مجملاً کشتن فرزندان میرزا شاهرخ از عالم کشتن دیو شده است چنانچه میگویند که از هرقطره خون او دیو دیگر پیدا میشود و در مقام دهکه شیرخاں افغان که در وقت رفتن او را در پشاور بجهت محافظت کوتل خیبرگذاشته بودیم آمده ملازمت کرد در حفظ و حراست راه تقصیر نکرده بوده است ظفرخاں ولد زینخاں کوکه بکوچانیدن افغانان دله‌راک و جماعت گهتران که درحوالي اٹک و بیاس و ان نواحي مصدر انواع قبایح بودند مامور گشته بود بعد ازانصرام انخدمت و براوردن ای مفسدان که قریب بصدهزار خانه

بودند و روان ساختن انها بجانب لاهور در همین منزل بسعادت ملازمت سرفراز گردید و ظاهر شد که انخدمت را چنانچه باید بتقدیم رسانیده بوده است چون ماه رجب که مطابق آن آبان ماه الهي بوده در رسید و معلوم شد که ازماهها ے مقرر وزن قمري والده بزرگوار منست مقرر ساختم که قیمت مجموع اجناسے را که در سال شمسي و قمري خود را بدان وزن میفرمودند حساب نمایند و انچه شود ان مبلغ را بشهرها ے کلان قلمرو فرستاده بجهت ترویح روح مطهر منور انحضرت بارباب احتیاج و فقرا تقسیم نمایند مجموع یک لک روپیه شد که سه هزار تومان و لایت عراق است و سه لک خاني بحساب اهل ماورالنهر بوده باشد انمبلغ را مردم معتبر در دوازده شهر عمده مثل آگره و دهلي و لاهور و گجرات و غیره قسمت نمودند * روز پنجشنبه سیوم ماه رجب فرزند صلابتخان را که کم از فرزندان حقیقي نیست بخطاب خانجهاني امتیاز بخشیدم و فرمودم که اورا در فرامین و احکام خانجهان مینوشته باشند و خلعت خاصه و شمشیر مرصع نیز عنایت شد و شاه بیگ خان را بخاندوران مخاطب ساخته کمر خنجر مرصع وفیل مست و اسپ خاصه مرحمت نمودم و تمام سرکار کابل و تیره و بنگش و ولایت سواد بجور و دفع رفع افغانان انحدود و جاگیر و فوجداري او مقرر شد و ار بابا حسن ابدال مرخص گشت رامداس کچهواهه را نیز فرمودم که درین ولایات جاگیر نموده داخل کمکیان این صوبه بسازند منصب کشنچند ولد مونه راجه را هزار یذات و پانصد سوار ساختم فرمانے بمرتضی خان حاکم گجرات در قلم امد که چون از صلاح و فضیلت و پرهیزکاري پسر میان وجیهه‌الدین بمن رسیده است مبلغي از جانب ما بار گذرانیده از اسماے الهي اسمی چند که مجرب بوده باشد نویسانیده بفریستند اگر توفیق ایزدي رفیق شود بدان مداومت نمایم قبل ازین ظفرخان را به بابا حسن ابدال بجمع اوردن شکار رخصت کرده بودم شاخ‌بندي کرده بود بیست و هفت آهوے سرخه و شصت و هشت آهوے سفید در شاخ بند در امده بود بیست و نه آهوے را من خود به تیر زدم و پرویز و خرم هم چندے را به تیر انداختند دیگر بخاصان و نزدیکان حکم شد که آنها هم تیراندازی نمایند خانجهان از همه تیر خوبتر انداخت هر آهوے که زد برسر تیر رفت در چهاردهم ماه باز ظفرخان در راول پنڈي قمرغه ترتیب داده بود یک آهوے سرخه را از پله دور به تیر زدم و ازرسیدن تیر و افتادن آهوے بسیار شگفته شدم سي و چهار آهوے سرخه و سي و پنج آهوے فراقو بروج که بزبان هندي اورا چکاره میگویند و دو خوک شکار شد در بیست و یکم قمرغه دیگر بسعي و اهتمام هلالخان در سه کروهے قلعه رهتاس دست بهم داده بود پردگیان سرادق عزت را درین شکار همراه برده بودم شکار بخوبي شد بشگفتگي تمام گذشت دویست آهوے از سرخه و سفید شکار شده بود از رهتاس که کوه هاے ان ازین آهو دارد گذشته سواے کرچهاک و نند نه در تمام هندوستان جاے دیگر زین نوع آهوے سرخه نیست گفتم چندے را زنده گرفته نگاه دارند که شاید چندی ازانها بجهت تخم زنده بهندوستان برسند بیست پنجم در حوالي رهتاس شکار دیگر شد درین

شكار نيز همشيره هاے و اهل محل همراه بودند قريب بصد آهو سرخه شكار شد مذكور گشت كه شمس خان عموي جلال خان ككهر كه درين نواحي مي باشد باوجود كلان سالي بشكار يک گونه رغبتي دارد كه جوانان خورد سال را ان شوق و شغب نباشد چون طبعش را به فقر و درويشيها مايل شنيدم بخانه او رفتم و طبع و طورش خوش امد دو هزار روپيه باو و موازي همين مبلغ زر بزنان و فرزندان او داده پنج ده ديگر كه محاصل كلي داشت در وجه مدد معاش او مقرر نمودم تا از روے رفاهيت و جمعيت خاطر اوقات ميگذرانيده باشد ششم ماه شعبان در مقام چنداله اميرالامرا امده ملازمت نمود از صحبت يافتن او خوشحال شدم جميع اطباء هندو مسلمانان قرار مردن او داده بودنده الله تعالي بفضل و كرم خود اورا تشريف شفا ارزاني فرمود تا اسباب پرستان مشيت نا شناس را معلوم گردد كه قادر بر كمال هر درد دشوار را كه ظاهر بينان اسباب گزين دست ازان ها برداشته باشند بمحض لطف و مرحمت ذاتي خويش علاج و درماني ميتواند كرد * درهمين روز راے رايسنگه كه از امراے معتبر راجپوت است رسيد بسبب تقصيري كه ازو در قضيه خسرو بوقوع امده خجلت زده و شرمسار در جا و مقام خود ميگشت بوسيله اميرالامرا سعادت ملازمت دريافت و گناه او بعفو مقرون گرديد در حيني كه از آگره بعزم تعاقب خسرو بر امدم اورا از غايت اعتماد با آگره گذاشته مقرر كردم كه چون محلها طلب شود همراهي نمايد بعد از طلب محل دو سه منزل امده در موضع متهرا بمحض شنيدن سخنان ارا جيف از محل جدا شده بمحل و وطن خود رفت و بخاطر گذرانيد كه فتنه و شورشي بميان در امده به بينم كه منجر بكجا خواهد شد كريم كارساز بنده نواز ان قضيه را در عرض اندک روزي صورت داده سلک جمعيت ان مفسدان را از هم پاشانيد و اين حرام نمكي بر گردن او ماند بجهت خاطر اميرالامرا فرمودم كه همان منصبي كه داشت بحال خود باشد و جاگير او مسلم و برقرار دارند سليمان بيگ را كه از ملازمان ايام شاهزادگي بود بخطاب فداے خاني سربلند ساختم * روز دوشنبه دوازدهم باغ دل اميز كه بر كنار درياے راوي واقع است منزل شد والده خودرا درين باغ ملازمت نمودم ميرزا غازي كه در سرداري لشكر قندهار مصدر خدمات پسنديده گشته بود ملازمت نمود عنايت بسيار باو فرموديم * روز سه شنبه سيزدهم بمباركي داخل لاهور شدم روز ديگرش مير خليل‌الله ولد غياث‌الدين محمد مير ميران كه از اولاد شاه نعمت‌الله ولي بود ملازمت نمود و در دولت شاه طهماسپ در تمام قلمرو او به بزرگي اين سلسله سلسله نبود چنانچه خواهر شاه جانش بيگم نام در خانه مير نعمت‌الله پدر مير ميران بود و دخترے كه از ايشان بهمرسيده شاه به پسر رشيد خود اسمعيل ميرزا خواستگاري نمو و پسر ان مير ميران را داماد ساخته دختر خودرا به پسر كلان او كه هم نام پدر كلان خود بود داده دختر اسمعيل ميرزا كه از خواهر زاده شاه بهم رسيده بود به پسر ديگرش مير خليل‌الله مذكور نسبت كردند بعد از فوت شاه رفته رفته خرابيها باين سلسله راه يافت تا در عهد دولت شاه عباس يكبارگي مستاصل

گشتند و املاک و اسبابے که داشتند از دست انها بیرون رفت دیگر درجا ومقام خود نتوانستند بود مهر خلیل‌الله بملازمت من آمد چون در راه محنتها کشیده بود و آثار لخلاص از احوال او ظاهر گشت مشمول عواطف بیدریغ گردانیده دوآزده هزار روپیه نقد باو مرحمت فرمودیم و بمنصب هزاري ذات و دویست سوار سرفراز گردانیده حکم جاگیر کردم بدیوانیان حکم شد که منصب فرزند خرم را موافق هشت هزاریذات و پنجهزار سوار اعتبار نموده جاگیر در حوالي اوجین و سرکار حصار فیروزه تنخواه دهند روز پنجشنبه بیست و دوم حسب الالتماس اصف خان باهل محل بخانه او رفتم وشب در انجا گذرانیده روز دیگر پیشکشهاے خود را در نظر گذرانیده تا ده لک روپیه از جواهر و مرصع آلات و اقمشه و فیلان و اسپان سامان نموده بود چند قطعه لعل و یاقوت و چند دانه مروارید و باقي اقمشه و چند پارچه چیني وفغفوري و خطائي بمعرض قبول افتاده تتمه باو بخشیدم مرتضی خان از گجرات انگشتري که از یک قطعه لعل خوش رنگ خوش قماش خوش آب رنگین و نگین خانه و حلقه انرا تراشیده بودند بوزن یک و نیم ثانک و یکسرخ که یک مثقال و پانزده سرخ بوده باشد بطریق پیشکش فرستاده بود از نظر گذشت و بعایت پسند خاطر افتاد تا امروز چنین انگشتري شنیده نشده بود که بدست هیچیک از سلاطین درآمده باشد یک قطعه لعل شش سرخه هم که دو ثانک و پانزده سرخ وزن داشت بیست وپنج هزار روپیه قیمت نمودند فرستاده بود انگشتري نیز بهمین مبلغ قیمت شد * در همین روزها فرستادهٔ شریف مکه باعرضه داشت وپرده در خانه کعبه بملازمت رسیده اظهار اخلاص بسیار نموده بود پنج لک دام که هفت و هشت هزار روپیه بوده باشد بفرستاده مذکور مرحمت شد و مقرر نمودم که موازي یک لک روپیه بجهت شریف از تحفهاے نفایس هندوستان روانه سازند * روز پنجشنبه دهم ماه میرزا غازي را بمنصب پنجهزاري ذات و سوار سرفراز ساخته باآنکه کل ولایت تهته بجاگیر او مقرر بود پاره از صوبه ملتان نیز بجاگیراو مقرر گشت وحکومت قندهار و محافظت انملک که سرحد هندوستان است بعهده کارداني و حسن سلوک او مقرر گردید و خلعت وشمشیر مرصع عنایت کرده رخصت دادم میرزا غازي في‌الجمله کمالي داشت شعر هم خوب میگفت و قاري تخلص میکرد این بیت ازوست

گریه ام گرسبب خندهٔ او شد چه عجب * ابر هرچند که گرید رخ گلشن خندد

در پانزدهم پیشکش خانخانان بنظر درآمد چهل زنجیر فیل و پاره جواهر مرصع آلات و اقمشه ولایت و پارچه که در دکن و انحدود بهم میرسد فرستاده بود مجموع یک لک و پنجاه هزار روپیه قیمت شد میرزا رستم واکثر بندهاي تعینات صوبه مذکور هم پیشکشهاي خوب فرستاده بودند چند فیل ازانجمله پسند افتاد خبر فوت راي درگا که ازنواختهاي پدر بزرگوارم بود در هیژدهم همین ماه رسید چهل سال زیاده در ملازمت حضرت عرش آشیاني در جرگه امراے منتظم بود تا رفته رفته پله منصب او بچهار هزاري رسید پیش ازانکه سعادت ملازمت پدر من دریابد از نوکران معتبر رانا اودیسنگه بود در عشرا

نوزدهم در گذشت بکنکش سپاهگری خوب میرسید * سلطان شه افغانی که طبعش بشر و فساد آمیخته بود درخدمت خسرو بسر میبرد و نسبت محرمیت تمام داشت چنانچه علت تامه گریختن آن بی سعادت این مفسد بود بعد از شکست و بدست افتادن خسرو جانی بیکتا بیرون برده خودرا بدامن کوه خضرآباد و آن حدود کشید آخرالامر بدست میر مغل کروری انجا گرفتار شد چون باعث ضلالت و خرابی اینقسم پسرے شده بود حکم کردم که او را درمیدان لاهور تیرباران کنند و کروري مذکور بزیادتی منصب وخلعت مفتخر و ممتاز گردید دربیست و نهم شیرخان افغان که از بندهاے قدیم من بود فوت شد توان گفت که خود قصد خود کرد چراکه بشراب مداومت تمام داشت بنوعیکه درهر پهرے چهار پیاله لبریز عرق دو آتشه میخورد و روزه رمضان سالگذشته قضا بود درین سال بخاطرش رسید که ماه شعبان را عیوض قضاے رمضان گذشته روزه گرفته دو ماه متصل روزه دار باشد از ترک عادت که طبیعت ثانیست ضعف پیدا کرد و اشتها مطلق برطرف شد و رفته رفته ضعف قوی شده در پنجاه و هفت سالگي درگذشت و فرزندان و برادران او را بقدر حالت نواخته پاره از منصب و جاگیر اورا بایشها مرحمت فرمودم * در غره شهر شوال بصحبت مولانا محمد امین که از مریدان شیخ محمود کمال است رسیدم شیخ محمود مذکور از بزرگان وقت خود بوده اند و حضرت جنت آشیاني بدیشان عقیدت تمام داشتند چنانچه یکمرتبه آب بردست ایشان ریخته اند مولانا مشارالیه مردیست نیکذات و باوجود علایق و عوایق وارسته وبروش و شیوه فقر وشکستگي نفس آشنا صحبت ایشان مرا بسیار خوش آمد بعضی دردها که بخاطر گره بودند مذکور ساختم نصایح ارجمند و سخنان دلپسند از ایشان شنیدم و خیلي تسلي خاطر ما گشت هزاربیگه زمین بطریق مدد معاش و هزار روپیه نقد گذرانیده از ایشان وداع شدم * یکپهر از روز یکشنبه گذشته از لاهور بقصد توجه دارالخلافه آگره برآمدم قلیچ خان را حاکم و میر قوام‌الدین را دیوان و شیخ یوسف را بخشي و جمال‌الله را کوتوال ساخته هریک را فراخور حالت خلعت مرحمت نموده متوجه مقصد گشتم * بیست و پنجم از دریاے سلطان پور گذشته در دو کروهی نکودر نزول واقع شد والد بزرگوارم از زر وزن بیست هزار روپیه بشیخ ابوالفضل داد بودند که درمیان این دو پرگنه پای بسته آبشارے ترتیب دهند الحق در غایت صفا و طراوت سرمنزلے سامان یافته است * بمعزالملک جاگیردار نکودر فرمودم که بیک دست این پل عمارتے و باغچه بسازد که آینده و رونده از دیدن آن محظوظ شوند * شنبه دهم ذیقعده وزیرالملک که پیش از جلوس سعادت خدمت من دریافته دیوان سرکار من بود بمرض اسهال درگذشت در آخر عمر پسر شوم قدمی درخانه او متولد گشت که در عرض چهل روز مادر و پدر خود را خورد درسن دو سه سالگي اوهم بطرف شد بخاطر رسید که خانه وزیرالملک یکبارگي خراب نشود منصور برادرزاده او را نواخته به منصب سرفراز ساختم غایتاً بوے عشقي ازو نمی آید * روز دوشنبه چهاردهم در اثناے راه شنیده شد که درمیان پانی پت و کرنال دو شیر همیت

که آزار بسیار از انها بمترددین میرسد فیلان را جمع نموده روانه گشتم چون بجا و مقام انها رسیدم خود بر ماده فیل سوار شده فرمودم که فیلان را بردور انها بطریق قمرغه ایستاده کردند هر دو را بعنایت الهي به تفنگ زده شیران درنده را که راه بربندهاے خدا بسته بودند دور کردم * روز پنجشنبه هیژدهم دهلي محل نزول گردید و درمنزلی که سلیم خان افغان در ایام حکومت خود درمیان آب جون ساخته بود و سلیم کده نام نهاده والد بزرگوارم انجا را بمرتضي خان که دهلي وطن اصلي اوست داده بودند فرود آمدم خانه مذکور مشرف بر دریا صفه از سنگ ساخته در غایت لطافت و صفا در ته آن عمارت متصل بآب چوکندي مربع کاشي کاري به فرموده حضرت جنت آشیاني ساخته اند که بان هوا کم جاے باشد در ایامیکه حضرت جنت آشیاني در دهلي تشریف داشتند اکثر اوقات انجا نشسته با مصاحبان و مجلسیان خود صحبت میداشتند من چهار روز دران سر منزل بسر برده بامقربان و نزدیکان مجلس شراب ترتیب داده داد عیش و کامراني دادم معظم خان که حاکم دهلي بود پیشکشها گذرانید دیگر جاگیرداران و اهالي و موالي که بودند بقدر حالت خود پیشکشها و نذرها سامان نموده بنظر در آوردند خواستم که در پرگنه پالم که از مضافات بلده مذکور است و از شکار گاهہاے مقرر است طرح شکار قمرغه در انداخته چند روز بدین امر مشغولي نمایم چون بعرض رسید که ساعت نزدیک شدن آگره بسیار نزدیک است و دیگر ساعتی دربن نزدیکي بهم نمیرسد قصع عزیمت نموده بکشتي نشسته براه دریا متوجه گشتیم * دربستم ماه ذیقعده چهار پسر و سه دختر اولاد میرزا شاهرخ که به پدرم ظاهر نساخته بودند آوردند پسرانرا به بندهاے معتبر و دختران را بخدمه محل سپردم که بمحافظت احوال انها قیام و اقدام نمایند * دربیست و یکم ماه مذکور راجه مانسنگه که از قلعه رهتاس که در ولایت پتنه و بهار واقع است بعد از فرستادن شش هفت فرمان آمده ملازمت کرد او هم بطریق خان اعظم از منافقان و کهنه گرگان اینددولت ابد پیوند است انچه اینها بمن کرده اند وانچه از من نسبت بانها بوقوع آمد عالم السر ایزددانا ست شاید هیچ کس از هیچکس نتواند گذرانید راجه مذکور یکصد زنجیر فیل از نر و ماده بطریق پیشکش گذرانید غایتاً یکی هم لیاقت آن نداشت که داخل فیلان خاصه شود چون از رعایت کرده هاے پدر من بود تقصیرات او را بر روے او نیاورده بعنایت بادشاهانه سرفراز ساختم دربن روز جل سخنگوے که میان مشخص طوطی گفته آواز میکرد آوردند بغایت غریب و عجیب نمود در ترکي این جانور را طرغي میگویند *

جشن نوروز سویم از جلوس همایون

بتاریخ روز پنجشنبه دوم ذیحجه مطابق غره فرور دین انتاب عالمتاب که جهان را بفروغ خود روشن و تابان دارد از برج حوت بعشرت سراے حمل که مقام فرح و شادماني

اوست انتقال نموده عالم را رونق دیگر بخشید و تاراج دیدگان سرما و ستم رسید گان خزانرا بدستیاری بهار خلعتهاے نوروزي و قباے سبز فیروزي پوشانیده تلافي و تدارک نمود ٭

باز فرمان آمد از سالار ده ٭ مرعدم را کانچه خوردي باز ده

در موضع رنکته که در پنجکروهے واقعست مجلس نوروز منعقد گشت و در ساعت تحویل بفیروزي و خورمي بر تخت نشستم امرا و نزدیکان و سایر بندگان بلوازم مبارک بادي قیام و اقدام نمودند خانجهان را در همین مجلس بمنصب پنجهزاري ذات و سوار سرفراز ساختم خواجه جهان را بخدمت بخشیگري امتیاز دادم وزیرخان را از وزارت صوبه بنگاله معزول ساخته ابوالحسن شهابخاني را بجاے او فرستادم و نورالدین قلي کوتوال آگره گشت چون مقبره منوره حضرت عرش اشیاني بر سر راه واقع بود بخاطر رسید که اگر درین گذشتن سعادت زیارت ایشان را دریابم کوتاه اندیشان را بخاطر خواهد رسید که چون ممر عبور مرا انجا واقع بود زیارت نمودند بخود قرار دادم که درین مرتبه بآگره داخل شوم بعد ازان به نیت زیارت چنانچه حضرت ایشان که بجهت حصول وجود من از اگره تا اجمیر پیاده توجه فرموده بودند من هم از آگره تا مقبره منوره ایشان که دونیم کروه است پیاده رفته این سعادت دریابم کاشکي میسر میشود که بسر این راه را طي میکردم ٭ دو پهر از روز شنبه پنجم ماه گذشته بساعت سعد متوجه آگره گشتیم و موازي پنجهزار روپیه از ریزگي از دو دست پاشیده بدولت سراے همایون که در درون قلعه بود داخل گردیدم درین روز راجه نرسنگدیو یوز سفیدي اورده گذرانید اگر چه دیگر انواع حیوانات پرنده و چرنده جنس سفید که انرا طویغان گویند پیدا میشود غایتاً یوز سفید دیده نشده بود خالهاے او که سیاه مي باشد نیله رنگ بود و سفیدي بدن او نیز همگي میل داشت از جانوران طویغان انچه من دیده ام شاهین و باشه و شکره که در زبان پارسي لي فو میگویند و گنجشک و زاغ و کبک و دراج و پودنه و طاوس است اکثر اوقات در قوشخانه باز طویغون میباشد موش پران طویغون هم دیده از جنس اهوے سیاه تیره بغیر از هندوستان جاے دیگر نمي باشد و آهوے چکاره که بزبان فارسي سفیده میگویند طویغون مکرر بنظر در امده است درین روز ها رتن پسر بهوج هاده که از امراے معتبر راجپوت است امده ملازمت کرد سه فیل پیشکش اورده بود یکي ازانها بغایت پسند افتاد در سرکار به پانزده هزار روپیه قیمت نمودند و داخل فیلان خاصه شد و نام اورا رتن گج نهادم نهایت قیمت فیل پیش راجهاے کلان هند از بست و پنجهزار روپیه زیاده نمیباشد اما حالا بسیار گران شده است رتن را بخطاب سربلند راے سرفراز ساختم میران صدرجهان را به منصب پنجهزاري ذات و یکهزار و پانصد سوار و معظم خانرا به منصب چهار هزاري ذات دو هزار سوار ممتاز گردانیدم عبدالله خان بمنصب سه هزاري و پانصد سوار سرفراز گشت مظفرخان و بهاو سنگه هر یک بمنصب دو هزاري ذات و هزار سوار امتیاز یافتند ابوالحسن دیوان را هزار و پانصدي

و اعتمادالدوله را هزاري ذات و دوبست و پنجاه سوار ساختم در بیست و پنجم راجه سورج سنگه طفلي فرزند خورم امده بملازمت کرد شیام پسر عموي امراے مقهور را همراه اورد في الجمله شعوری دارد سواري فیل را خوب میداند راجه سورج سنگه از شعراے هندي زبان شاعرے همراه اورده بود در مدح من باینمضمون شعري گذرانید که اگر افتاب پسری میداشت همیشه روز میبود و هرگز شب نمیشد چرا نه بعد از غروب ان پسر جانشین اومیشد و عالم را روشن می داشت بحمدالله و المنت که پدر شما را خداے اینوع پسری کرامت کرد که بعد ار شنقار شدن مردم مانم که مانند شب است نداشتند افتاب ازین رشک میبرد که کاشني مراهم پسری میبود که جانشیني من کرده شب را بعالم راه نمیداد چنانچه از روشني طالع و نور عدالت شما باوجود چنین واقعه افق چنان منور است که گویا شب را نام و نشان نیست باین تازگي مضموني از شعراء هند کم بگوش رسیده بجلدوے این مدح فیلی باو مرحمت کردم راجپوتان شاعر را چارن میگویند یکی از شعراے وقت این مضمون چنین نظم در اورده

گر پسر داشتی جهان افروز * شب نگشتی همیشه بودی روز
زانکه چون او نهفته افسر زر * نه نمودي کلاه گوشه پسر
شکر کز بعد انچنان پدرے * جانشین گشت اینچنین پسرے
که زشنقار گشتن ان شاه * کس به ماتم نکرد جامه سیاه

روز پنجشنبه هشتم محرم سنه ۱۰۱۴ جلال الدین مسعود که منصب چهار صد بذات داشت و خالي از مردانگي نبود و در چند معرکه ازو کارها بوقوع امده غالباً خالي از خبطي نمود تخمیناً درسن پنجاه و یا شصت سالگي بمرض اسهال فوت شد افیون گذرائي بود افیون را مثل پنیر ریزه ریزه کرده میخورد ومقرر بود که اکثر اوقات افیون از دست مادر خود میخورد چون مرض او قوت گرفت و حالت مرگ ظاهر گردید مادرش از نهایت محبت از همان افیون که به پسر خود مي خورانید زیاده براندازه خورده بعد از گذشتن پسر به یکدو ساعت او هم در گذشت تاغایت این قدر محبت از هیچ مادرے بفرزند نشنیده درمیان هندوان رسم است که زنان بعد از فوت شوهران خواه بجهت محبت خواه حفظ ناموس پدران و شرم خویشان خود را میسوزند اما ازمادران مسلمان و هندوان مثل این کارے بظهور نیامده * در پانزدهم ماه مذکور اسپیکه سرآمد اسپان من بود از روے عنایت براجه مانسنگه مرحمت نمودم شاه عباس این اسپ باچند اسپ دیگر و تحفهاے لایق مصحوب منوچهر که از غلامان معتبر شاه است بحضرت عرش آشیاني ارسال نموده بود و از دادن این اسپ راجه انقدار خوشحالی و شعف نمود که اگر مملکتي باو عنایت میکردم معلوم نبود که این قدر شادي نماید و قتیکه اوردندسه چهار ساله بود در هندوستان ترقي نمود چنانچه جمیع بندهاے درگاه از مغل و راجپوت باتفاق معروض داشتند که از عراق مثل این اسپی بهندوستان نیامده اسپیکه چون والد بزرگوارم ولایت خاندیس و صوبه دکن را به برادرم دانیال مرحمت

نموده باگره مراجعت میفرمودند از روے مرحمت باو حکم شد که یک چیزیکه خاطر خواه تو باشد از من مطلب او وقت یافته این اسپ را التماس نمود بدینجهت باو عنایت فرمودند * روز سه شنبه بیستم عرضداشت اسلامخان مشعر برخبر فوت جهانگیر قلیخان صاحب صوبه بنگاله که غلام خاص من بود رسید بنابر جوهر ذاتي و استعداد فطري در جرگه امراے کلاں انتظام داشت از فوت او خیلي آزرده خاطر گشتم حکومت گبنالہ و اتالیقی شاهزاده جهاندار را بفرزند اسلام خاں مرحمت کردم و افضل خان را بجاے او صاحب صوبه ولایت بهار ساختم * پسرحکیم علي را که بجهت بعضي خدمات به برهانپور فرستاده بودم آمده بازیگری چند کرناٹکے همراه آورد نه نظیر و عدیل حود نداشتند چنانچه یکے ازانها بده گوئي که هریک برابر نارنجي بود و یک برابر ترنج و یک برابر سرخ آنچناں بازي میکرد که باوجود خوردي و بزرگي یکی خطا نمي شد و همچنین از اقسام بازیها آنچناں میکرد که عقل حیران میگشت درهمین روزها درویشے از سراندیپ آمده جانورے غیر مکررے آورد دیونک نام روے پشت بره کلاں مشابهت تمام دارد و هیات مجموعي او بمیمون شبیهه است اما دم ندارد و حرکاتش بمیمون سیاه بے دم که بزبان هندي بن مانس میگویند میماید جثه او برابر میمون بچه دوسه ماهه باشد پنجسال پیش ازین درویش بوده است معلوم شد که این کلاں تر نمي شود خورش او شیر است کیله هم میخورد چون بغایت عجیب نمود بمصوران فرمودم که شبیهه او را باحرکات مختلف کشیدند خیلي در نظرها کریه مینماید درین روز میرزا فریدون برلاس بمنصب یکهزار و پانصدي ذات و هزار و سه صد سوار سرفرز گردید و حکم شد که پاینده خاں مغل چون از تردد سپاهگري بپایه کبرسن افتاده است موافق دو هزاري ذات جاگیر میبافته باشد افضلخاں بمنصب هفتصدي ذات و پانصد سوار سرفراز گردید منصب فرزند اسلام خاں صاحب صوبه بنگاله بچهار هزاري ذات و سه هزار سوار مقرر گشت و محافظت قلعه رهتاس بکشور خاں ولد قطب الدینخان کوکه مفوض گردید اهتمام خاں بمنصب هزاري ذات و سه صد سوار سرفراز گردیده بخدمت میر بحري و سامان نواره بنگاله تعین یافت در غره صفر شمس الدینخاں ولد اعظم خاں ده زنجیر فیل پیشکش نموده بمنصب دوهزاري ذات و هزار و پانصد سوار سرفراز گردیده بخطاب جهانگیرخاني ممتاز گشت و ظفرخان بمنصب دوهزاري ذات و هزار سوار مفتخر گردید * چون دختر جگت سنگه پسر کلاں راجه مانسنگه را خواستگاري نمودم بتاریخ شانزدهم هشتاد هزار روپیه ساچق بخانه راجه مذکور بجهت سرفرازي او فرستادم مقرب خاں از بندر کهنبایت پرده فرنگي ارسال داشت که تا غایت بایں خوبي کار مصوران فرنگ دیده نشده بود درهمین روزها عمه ام نجیب النساء بیگم درسن شصت و یک سالگي بمرض سل و دق بجوار رحمت ایزدي پیوستند میرزا والي پسر او را بمنصب هزاري ذات و دویست سوار سرفراز گردانیدم * اقم نام حاجي ماورالنهري که مدتها در روم بود خالي از معقولیت و معرفتی نیست خود را ایلچي خوند کارگفته درآگره

ملازمت کرد کتابت مجهولی نیز داشت نظر باحوال و اوضاع او کرده هیچکس از بندهاے درگاه تصدیق بایلچي بودن او نکردند از زمانے که حضرت صاحب قراني فتح روم کرده و ایلدرم بایزید حاکم انجا زنده بدست افتاد و بعد از گرفتن پیشکش و تحصیل مال یکساله کل ولایت روم قرار دادند که بدستور ملک مذکور را بتصرف او باز گذارند درهمین اثنا ایلدرم بایزید وفات یافت ملک را به پسر او موسی چلبي مرحمت کرده خود معاودت فرمودند تا حال از جانب قیاصره انجا باوجود چنین احسانے کس نیامده و ایلچي نفرستادند الحال چگونه باور توان کرد که این شخص ماورالنهرے فرستاده خوندکار باشد اصلا این سخن معقول من نیفتاد و هیچکس بر صدق دعوے او گواهي نداد بنابر این فرمودم که هرجا میخواسته باشد برود * در چهارم ربیع الاول دختر جگت سنگه داخل خدمه محل گردید و در منزل حضرت مریم زماني مجلس عقد و طوي منعقد گشت از جمله جهیزی که راجه مان سنگه همراه نموده شصت زنجیر فیل بود * چون دفع و رفع رانا را پشنهاد همت داشتم بخاطر گذرانیدم که محبت خان را باید فرستاد دوازده هزار سوار مکمل باسرداران کار دیده بهمراهي او تعین نمودم و سواے ان پانصد نفر احدي و دو هزار برق انداز پیاده با توپخانه مشتمل بر هفتاد توپ گجنال و شترنال و شصت زنجیر فیل بدین خدمت معین گردید و بیست لک روپیه خزانه حکم شد که همراه این لشکر بوده باشد درشانزدهم ماه مذکور میر خلیل الله پسرزاده میر نعمت الله یزدي که مجملی از احوال او و سلسله او پیش ازین نوشته شده بمرض اسهال درگذشت از سیماے او اثار اخلاص مندي و درویش مزاجی ظاهر بود اگر عمرش آمان میداد و مدتے در خدمت میگذرانید بمناصب عالي سرفرازي می یافت بخشي برهانپور انبه چند فرستاده بود یکی از انها را فرمودم که بوزن در اوردند پنجاه ودونیم توله برامد * روز چهار شنبه هشتدهم در منزل مریم زماني مجلس وزن سال چهلم از سالهاے قمري ترتیب یافت و زر وزن را فرمودم که بعورات و مستحقان قسمت نمودند روز پنجشنبه چهارم ربیع الاخر ظاهر بیگ بخشي احدیان بخطاب مخلص خاني و ملاے تقیاے شمشیري که به فضیلت و کمالات اراسته بود و علم تاریخ و انساب را خوب میدانست بخطاب مورخ خاني سرفراز گردید و در دهم همین ماه برخوردار برادر عبدالله خان را خطاب بهادر خاني داده از اقران ممتاز گردانیدم مونس خان پسر مهتر خان کوزه از سنگ یشم که در عهد دولت میرزا الغ بیگ گورگان بنام نامي ایشان ساخته شده بود گذرانید بغایت تحفه نفیس و خوش اندام و سنگش درنهایت سفیدي وپاکیزگي بر دور گردن کوزه اسم مبارک میرزا را باسنه هجري بخط رقاع کنده اند درحد ذات خود نهایت نفاست دارد من هم فرمودم که اسم مرا و اسم مبارک حضرت عرش اشیاني را بر کناره لب کوزه نقش کردند مهتر خان از غلامان قدیمي این دولت است سعادت خدمت حضرت جنت اشیاني دریافته و در عهد سلطنت والد بزرگوارم بمرتبه امارت رسیده بود اورا از معتمدان میدانستند در شانزدهم فرمان صادر شد

که ولایت سنگرام چنانچه یکسال دروجه انعام فرزند اسلام خان مقرر بود یکسال دیگر در وجه انعام افضل خان صاحب صوبه بهار مقرر باشد دریں روز مهابتخان را بمنصب سه هزاري ذات و دو هزار پانصد سوار سرفراز گردانیدم یوسف خان ولد حسین خان تکریه بمنصب دوهزاري ذات و هشتصد سوار ممتاز گردید * در بیست و چهارم مهابتخان را با امرا و مردمی که بجهت دفع و رفع رانا مقرر گشته بودند مرخص ساختم خان مذکور بخلعت و اسپ و فیل خاصه و شمشیر مرصع سربلند گشت ظفرخان بعنایت علم سرفراز گردید بخلعت خاصه و خنجر مرصع امتیاز یافت بشجاعت خان هم علم مرحمت شد خلعت و فیل خاصه عنایت کردم راجه نرسنگدیو خلعت و اسپ خاصه و منگلي خان اسپ و خنجر مرصع و نرایینداس کچهوایه و علیقلي درمن و هزبرخان تهمتن دستور یافتند وبه بهادرخان ومعزالملک بخشي خنجر مرصع شفقت شد بهمین طریق جمع امرا وسرداران هریک بقدر حالت و مرتبه خود بعنایات بادشاهانه سرفراز گردیدند * و بکپهر از روز مذکور گذشته خانخانان که بمرتبه بلند اتالیقي من ممتاز است از برهانپور آمده ملازمت نمود آن مقدار شوق و خوشحالي برو غلبه کرده بود که نمیدانست که بچه آمد یابسر مضطربانه خود را درپاي من انداخت و من نیز سر او را از روے مرحمت و مهرباني برداشته او را در کنار عطوفت و شفقت کشیدم و روے او را بوسیدم دو تسبیح مروارید و چند قطعه لعل وزمرد پیشکش گذرانید قیمت جواهر مذکور سه لک روپیه شد و سواے آن از هر جنس و هر متاع بسیارے بنظر در آورد * هفدهم جمادي الاولی وزیر خان دیوان بنگاله آمده ملازمت کرد شصت زنجیر فیل نر و ماده و یک قطعه لعل قطبي پیشکش آورده چون از خدمتگاران قدیم بود ازو همه خدمتي مي آمد فرمودم که در ملازمت باشد چون قاسم خان بابرادر کلان خود اسلامخان اصلا سازگاري نمیکرد او را بخدمت حضور طلبیده بودم دیروز آمده ملازمت نمود در بیست و دوم صفیخان لعلي بوزن هفت تانک که ابوالقاسم خان برادر او در بندر کهنبایت بهفتاد پنج هزار روپیه خریده بود پیشکش نمود بغایت خوش رنگ و خوش اندام است اما بعقیده من زیاده از شصت هزار روپیه نمي ارزد باآنکه از دلیپ راے پسر راے رایسنگه تقصیرات عظیم بوقوع آمده بود چون پناه بفرزند خانجهان آورد گناهان او بعفو مقرون گشت و دیده و دانسته از جرایم او در گذشتم و در بیست و چهارم فرزندان خانخانان که از عقب او مي آمدند رسیده ملازمت کردند و موازي بیست و پنجهزار روپیه پیشکش گذرانیدند در همین روز خان مذکور نود زنجیر فیل پیشکش کرد * روز پنجشنبه غره جماي الثاني در منزل حضرت مریم الزماني مجلس وزن شمسي سرانجام پذیرفت و پاره ازان زر بعورات قسمت نمودم و تتمه حکم شد که بفقراے ممالک محروسه تقسیم نمایند چهارم ماه فرمودم که دیوانیان بخان اعظم مطابق منصب هفت هزاري جاگیر تنخواه دهند * دریں روز ماده آهوے شیردار آوردند که بفراغت میگذاشت که او را میدوشیدند و هر روز چهار سیر شیر ازو دوشیده مي شد تا غایت دیده و نشنیده بودم مزه شیر آهو و شیر ماده گاو و گاومیش

تفاوتی ندارد میگویند که تنگی نفس را فائده میدهد در یازدهم ماه راجه مانسنگه بجهت سرانجام لشکر دکن که بدان خدمت تعین یافته بود التماس رخصت آمیز بوطن نموده بود نمود فیل خاصه هشیار مست نام باو عنایت کرده رخصت دادم روز پنجشنبه دوازدهم چون عرس حضرت عرش آشیانی بود سوای اخراجات مجلس مذکور که یافته مقرر است چهار هزار روپیه دیگر فرستادم که بفقرا و درویشان که در روضهٔ منورهٔ حضرت حاضر اند تقسیم کنند درین روز عبدالله ولد خان اعظم را بخطاب سرفراز خانی و عبدالرحیم پسر قاسم خان را بخطاب تربیت خانی سرفراز گردانیدم * روز سه‌شنبه بیستم دختر خسرو را طلبیده دیدم فرزندی که اینقدر به پدر ماند کسی یاد ندارد منجمان میگفتند که قدم او بر پدرش مبارک نیست اما برشما مبارک است آخر ظاهر شد که درست یافته بودند بعد از سه سال گفته بودند که او را باید دید چون از سن مذکور درگذشت دیده شد * در بیست و یکم ماه خانخانان متعهد صاف ساختن ولایت نظام‌الملکیه که در شنقار شدن حضرت عرش آشیانی بعضی از خورها بان راه یافته بود گردید و نوشته داد که اگر در عرض دو سال این خدمت را بانصرام نرسانم مجرم باشم مشروط بانکه سوای لشکری که بانصوبه تعین اند دوازده هزار سوار دیگر با ده لک روپیه خزانه بهمراهی او معین گردد فرمودم که بزودی سامان لشکر و خزانه نموده او را روانه سازند در بیست و ششم مخلص خان بخشی احدیان را بخدمت بخشیگری صوبه دکن سرفراز ساخته جای او را به ابراهیم حسین خان میر بحر عنایت نمودم در غرهٔ رجب پیشرو خان و کمال خان که از بندهای روشناس مقرر بودند وفات یافتند پیشرو خان را شاه طهماسب بعنوان غلامی بپدر کلان من داده بودند سعادت نام داشت در خدمت حضرت عرش آشیانی چون بداروغگی و مهتری فراشخانه سرفراز گردید پیشرو خان خطاب یافت در خدمت بنوعی ماهر بود که گویا جامه‌ایست که بر قامت قابلیت او دوخته اند درسن نود سالگی از جوانان چهارده ساله جلد تر بود و سعادت خدمت پدر کلان من و پدر من و من دریافت تادم مرگ یک لحظه بی کیفیت شراب نبود

الوداع شراب مغانی بخاک رفت * آه از ملایکش کفن تازه بوکنند

پانزده لک روپیه ازو ماند پسری در غایت ناقابلی دارد رعایت نام بنابر حقوق خدمت پدرش مهتری نصف فراشخانه باو و نصف دیگر به تیجماق خان مرحمت شد کمال خان از بندهای فدوی با اخلاص من بود از طایفهٔ کلاں دهلی است بنابر ظهور امانت و دیانت و غایت اعتماد او را بکاول بیگی ساختم اینچنین خدمت گاران کم بهم میرسند بر پسرانش بهر دو شفقت بسیار کردم اما مثل او کجا در دویم ماه مذکور لعل کلانوت که از خوردی در خدمت پدر من کلان شده بود و هر نفس و صوتی که بزبان و روش هندی می نشیند باو یاد میدادند درسن شصت و پنجسالگی بلکه هفتاد سالگی فوت کرد یکی از کنیزان او درین قضیه افیون خورده خود را هلاک ساخت از مسلمانان کمتر زنی چنین وفائی بجا آورده باشد * در هندوستان خصوصاً در ولایت

[illegible] که از توابع بنگاله است از قدیم رسم شده بود که رعایا و مردم آنجا بعضی از
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] خورد سال با [illegible]
[illegible] که هر کس مرتکب این امر شود [illegible]
[illegible] کس کباشد بگیرند تا غایت [illegible]
[illegible] جواب خواهد [illegible] که [illegible]
[illegible] مدح شد [illegible]
[illegible] اسپ سمندی از جمله اسپان فرستاده شاه عباس
[illegible] بود بخانجهان مرحمت کردم انقدر خوشحال شد که بشرح
[illegible] و خوبی اسپی [illegible]
[illegible] بدل اسپ با بیست زنجیر دو بار [illegible] نمودم
[illegible] که [illegible] تعین بود خدمات پسندیده بتقدیم رسانیده و در
[illegible] بهانه [illegible] کس نامی [illegible]
[illegible] بمنصب دو هزاری ذات و هزار سوار [illegible]
[illegible] حکم کردم که میرزا [illegible] متوجه قندهار شود از [illegible]
[illegible] ازینجا روانه ولایت مذکور گردد خبر فوت سردار خان حاکم
[illegible] سردار خان از ملازمان مقرب و روشناس میرزا محمد حکیم عم من بود [illegible]
[illegible] اشتهار داشت نصف منصب اورا بفرزندان او مرحمت نمودم [illegible] روز در [illegible]
[illegible] پیاده بقصد زیارت روضه منوره حضرت عرش آشیانی متوجه شدم اگر میسر می
[illegible] و [illegible] می پیمودم حضرت والد بزرگوارم بجهت ولادت من از [illegible]
[illegible] کروه است پیاده بزیارت حضرت خواجه معین الدین
[illegible] متوجه گشته بودند اگر من بسرو چشم این راه را بپیمایم هنوز چه کرده
[illegible] بسعادت زیارت مشرف شدم عمارتی که برسر روضه منوره شده بود دیدم
بنوعی که خاطرخواه من بود بنظر درنیامد چرا که منظور آن بود که روضه های عالم
[illegible] این عمارت در [illegible] نشان دهند چون در اثنای عمارت مذکور از خسرو
[illegible] بظهور آمد بضرورت [illegible] لاهور شدم معماران بسلیقه خود
[illegible] الامر بعضی تصرفات نموده [illegible]
[illegible] چهار سال کار کرده بودند فرمودم که دیگر بار معماران ماهر باتفاق
[illegible] بعضی جاهارا بنوعیکه قرار یافته بیندازند رفته رفته عمارت عالی
[illegible] در غایت صفا [illegible] مقبره منوره ترتیب یافت و
[illegible] و عظمت [illegible] از سنگ سفید پرداخته و ساخته شد

مجملاً پانزده لک روپیه که موازي پنجاه هزار تومان رایج ایران و چهل و پنج لک خاني مطابق زر توران بوده باشد خرج این عمارت عالي را بمن شنوانیدند ● روز یکشنبه بهشت و سویم بخانه حکیم علي بتماشاے حوضي که مثل آن در زمان حضرت عرش اشیاني در لاهور ساخته بود با جمعي از مقربان که آن حوض را ندیده بودند رفتم حوض مذکور شش گز در شش گز است و در پهلوے حوض خانه ساخته شده در غایت روشني که راه بآن خانه هم از درون آب است و آب ازآن راه بدرون در نمي آید ده دوازده کس درانخانه صحبت میداشتند از نقد وجنس انچه در وقت او گنجید پیش کش نمود بعد از ملاحظه خانه و در آمدن جمعي از نزدیکان بدانجا حکیم را به منصب دوهزاري سرفراز ساخته بدولتخانه معاودت نمودم روز یکشنبه چهار دهم شعبان خان خانان به عنایات کمر شمشیر مرصع و خلعت و فیل خاصه سرفراز گردیده بخدمت دکن مرخص شد و راجه سورج سنگه که از تعینات خدمت مذکور بود بمنصب سه هزاري ذات و دو هزار سوار ممتاز گردید چون مکرر بعرض رسید که از برادران و ملازمان مرتضی خان آزار برعایا و سکنه احمد آباد گجرات میرسد و ضبط خویشان و مردم خود بواجبي نمیتواند کرد صوبه مذکور را ازو تغیر نموده باعظم خان مرحمت نمودم و مقرر شد که خود در ملازمت بوده جهانگیر قلیخان پسر کلان او به نیابت او روانه گجرات گردد و منصب جهانگیر قلیخان از اصل و اضافه به سه هزاري ذات و دوهزار و پانصد سوار مقرر گردید و حکم شد که باتفاق موهن داس دیوان و مسعود بیگ همداني بخشي مهمات صوبه مذکور را فیصل میداده باشند موهن داس بمنصب هشتصدي ذات و پانصد سوار و مسعود بیگ بسه صدي ذات و یکصد و پنجاه سوار سرافراز گردید از بندهاے حضور تربیت خان به منصب هفتصدي ذات و چهار صد نفر و نصرالله بهمین منصب سرفراز گشتند مهتر خان که مجملي از احوال او نوشته شده در همین روزها وفات نمود و مونس خان پسر اورا بمنصب پانصدي ذات و یکصد و سي سوار سرفراز ساختم ● روز چهار شنبه چهارم ذي حجه خسرو را از دختر خان اعظم پسرے متولد شد نام اورا بلنفه اختر نهادم ● در ششم ماه مذکور مقرب خان صورتے فرستاد که عقیده فرنگیان اینست که این صورت شبیهه صاحب قراني است در وقتیکه ایلدرم بایزید بدست لشکر فیروزي اثر ایشان گرفتار آمد نصراني که درانوقت حاکم استنبول بود ایلچي با تحف و هدایا فرستاده اظهار اطاعت و بندگي نموده مصوریکه همراه ایلچي ساخته بودند صورت آنحضرت را شبیهه کشیده بوده اگر این دعوی اصلی داشته باشد هیچ چیز تحفه پیش من بهتر ازین نخواهد بود چون بصورت و حلیه اولاد و فرزندان سلسله علیه آن حضرت مشابهتے ندارد خاطر براست بودن این سخن تسلي نمیشود ●

جشن نوروز چهارم از جلوس همایون

تحویل حضرت نیراعظم فیض بخش عالم به برج حمل شب شنبه چهاردهم ذي‌حجه سنه ۱۰۱۷ هجري اتفاق افتاد و نو روزگیتي افروز بمبارکي و فرخی آغاز شد روز جمعه پنجم محرم سنه ۱۰۱۸ حکیم علي وفات یافت حکیم بےنظیر بود از علوم عربیه بهرهٔ تمام داشت شرحي بر قانون در عهد خلافت والد بزرگوارم تالیف نموده است کدش بر فهمش زیادتي داشت چنانچه صورت او بر سیرت و کسي بر ذاتي مجملاً بدباطن و شریرالنفس بود در بیستم صفر مرزا برخوردار را بخطاب خانعالم سرفراز ساختم از نواحی فتحپور هندوانه آوردند که بایی کلانی تاحال دیده نشنیده بود فرمودم که بوزن در آوردند سي وسه نیم سیر کشیده شد * روز دوشنبه نوزدهم ربیع‌الاولی مجلس وزن قمري در خانه والده بزرگوارم ترتیب یافت پاره ازان زربعوراتی که دران روز جمع گشته‌بودند قسمت شد چون ظاهر گردید که بجهت نظام سلطنت و سرانجام مهمات صوبه دکن ضرور است که یکی از شاهزاده‌ها را روانه سازد بنابران بخاطر رسید که فرزند پرویز را باید فرستاد فرمودم که سامان فرستادن او نموده ساعت رخصت تعین نمایند * مهابتخان را که بخدمت سرداری لشکرراناے مقهورتعین بود و بمصلحت بعضے خدمات حضوربدرگاه طلب داشته عبدالله خان را بخطاب فیروز جنگي سرفراز ساخته بعوض او تعین نمودم و عبدالرزاق بخشي را فرستادم که بجمیع منصبداران ان لشکر حکم برساند که از گفته خانمذکور بیرون نروند شکر و شکایت او را عظیم موثر شناسند در چهارم جمادي‌الاولی یکی از بزبا نیان که قبیله مقرراند بز خصی بنظر گذرانید که بطریق بز ماده پستان داشت و مقدار یک پیاله قهوه خوری هر روز شیر میداد چون شیر از نعمتهای الهي است و ماده پرورش بسیارے از حیوانات است این امر غریب را شگون خوب دانستم ششم ماه مذکور خرم پسر خان اعظم را بمنصب دو هزاري ذات و هزار و پانصد سوار سرفراز ساخته بحکومت و دارائي ولایت سورتهه که بجونه‌گزه مشهور است فرستادم حکیم صدرا را به منصب پانصدی ذات و سي سوار ممتاز ساخته به خطاب مسیح الزمانی نامور گردانیدم در شانزدهم کمرشمشیر مرصع براجه مانسنگهه فرستاده شد در بست دویم بست لک روپیه بجهت مدد خرچ لشکر دکن که بهمراهي پرویز تعین یافته‌اند بتحویل خزانچي علیحده نموده پنج لک روپیه دیگر بجهت مدد خرچ پرویز مقرر گشت روز چهارشنبه بیست و پنجم جهاندار که قبل ازین بهمراهي قطب‌الدین‌خان کوکه بولایت بنگاله تعین یافته بود آمده ملازمت نمود بواقعي معلوم من شد که او مجذوب ما در زاد است چون خاطر متعلق به سامان دکن بود بتاریخ غرهٔ جمادي‌الاخرےامیرالامرا را نیز بخدمت مذکور تعین نمودم بعنایت خلعت واسپ سرفراز گردید کرمچند پسر جگناتهه را بمنصب دو هزاریذات و هزار وپانصد سوار نواخته بهمراهي پرویز مقرر

فرمودم در چهارم ماه سیصد و هفتاد نفر سوار احدي بکمک لشکر رانا بهمراهي عبدالله خان مقرر گشتند یکصد راس اسپ نیزاز طوایل سرکار فرستاده شد که بهرکس از منصبدار و احدي که صلاح داند بدهد * در هفتدهم یکقطعه لعل که قیمت ان شصت هزار روپیه بود به پرویز عنایت کردم و یکقطعه لعل دیگربا دو مروارید که تخمیناً چهل هزار روپیه می ارزند بخورم مرحمت شدروز دوشنبه بست وهشتم جگناتهه بمنصب پنج هزاریذات و سه هزار سوار سرفراز گردید و در هشتم ماه رجب رای جیسنگه بمنصب چهار هزاری ذات و سه هزار سوار سربلندي یافت و بخدمت دکن مرخص گشت روز پنجشنبه نهم شاهزاده شهریار از گجرات آمده ملازمت نمود روز سه شنبه چهاردهم فرزند پرویز را بخدمت تسخیر ملک دکن رخصت نمودم خلعت و اسپ خاصه و فیلخاصه و کمر شمشیر و خنجر مرصع عنایت شد و سرداران و امرائی که بهمراهي او تعین یافته بودند بقدر مرتبه و حالت خود هریک بعنایت اسپ وخلعت و فیل و کمر شمشیر و خنجر مرصع خوشدل و سرفراز گردیدند هزار نفر احدي در ملازمت پرویز بخدمت دکن تعین نمودم در همین روزها عرضداشت عبدالله خان آمد که رانای مقهور را در کوهستان در جاهای قلب تعاقب نموده چند زنجیر فیل و اسباب او بدست افتاد چون شب درآمد جانی بهتگ پا بیرون برده بدررفت چون کار را برو تنگ ساخته ام منقریب گرفتار خواهد شد یا بقتل خواهد رسید خان مذکور را بمنصب پنجهزاري ذات سرفراز ساختم و تسبیح مروارید که بده هزار روپیه مي ارزد به پرویز عنایت شد وچون ولایت خاندیس وبرار بفرزند مشارالیه داده شده بود قلعه اسیر را هم بدو مرحمت کردم و سیصد راس اسپ بهمراهي او مقرر گشت که باحدیان و منصبداران و بهرکس که لایق عنایت باشد بدهد دربیست و ششم سیف خان بارهه بمنصب دو هزار و پانصدي ذات و هزار و سیصد و پنجاه سوار سرفراز گردیده بخدمت فوجداري سرکار حصار مقرر گشت روز دوشنبه چهارم شعبان یک زنجیر فیل بوزیرخان عنایت شد * روز جمعه بیست دوم حکم فرمودم که بنگ و بوزه که منشاء فساد کلي است دربازارها نفروشند و قمارخانها را برطرف سازند دریں باب تاکید تمام نمودم * دربیست و پنجم شیری از شیرخانه خاصه آوردند که بگاو جنگ اندازند مردم بسیار بجهت تماشا ایستاده بودند جماعه از جوگیان هم بود شیربه یکي از جوگیان که برهنه بود بطریق بازي نه ازروی غضب متوجه شد او را برزمین انداخت و چنانکه بماده خود جفت میشود بهمان طریق بالای جوگي برآمده جنبیدن گرفت و روز دیگرهم همان طور حرکتی نمود چند نوبت این حرکت ازو بوقوع آمد چون تا غایت چنین امری دیده نشده بود و غرابت تمام داشت نوشته شد دردویم شهررمضان غیاث خان حسب الالتماس اسلام خان بمنصب هزار و پانصدیذات و هشتصد سوار سرفراز گردید فریدون خان برلاس را بمنصب دو هزار و پانصدیذات و دوهزارسوار ممتاز ساختم هزار تولچه طلا و نقره و هزار روپیه در روز تحویل حضرت نیراعظم به برج عقرب که باصطلاح هندوان سنکرات میگویند تصدق نموده

شد دردهم ماه مذکور فیلے بشاه بیگ یوزبی مرحمت نردم واسلام‌الله عرب که زجوانان قرار داده عرب است از خویشان مبارک حاکم درفول بنابر توهیے که از شاه عباس در خاطر او قرار گرفته بود بملازمت من آمد او را نواخته بمنصب چهارصدی ذات و دویست سوار سرفراز ساختم * مجدداً فوج دیگر که یکصد و نود و سه منصبدار و چهل و شش نفر احدی بودند از عقب پرویز بخدمت دکن فرستاده شد و پنجاه راس اسپ نیز حواله یکی از بندهاے درگاه شد که به پرویز رساند در روز جمعه سیزدهم مضمونے بخاطر رسید وابن غزل درسلک نظم درآمد

من چون کنم که تیر غمت بر جگر رسد * تا چشم نارسیده دگر بردگر رسد
مستانه مي خرامي و مست توعالمی * اسپند میکنم که مبادا نظر رسد
در وصل دوست مضطرم و در هجر بیقرار * داد از چنین غمی که مرا سر بسر رسد
مدهوش گشته ام که بپویم ره وصال * فریاد ازان زمان که مرا این خبر رسد
وقت نیاز و عجز جهانگیر هر سحر * امید آنکه شعله نور اثر رسد

روز یکشنبه پانزدهم پنجاه هزار روپیه ساچق بخانه صبیه مظفرحسین مرزا پسر سلطان حسین مرزا ابن بهرام مرزا ابن شاه اسمعیل صفوے که بجهت فرزند خرم خواستگاري شده بود فرستادم و در هفدهم ماه مبارک خان شیرواني بمنصب هزاري ذات وسیصد سوار سرفراز گردید و پنجهزار روپیه نیز باو مرحمت شد و چهار هزار روپیه بحاجي بے اوزبک عنایت شد در بست و دویم یکقطعه لعل و یکدانه مروارید بشهریار شفقت شد یک لک روپیه مدد خرچ گوریان بجماعه اویماقات که بخدمت دکن تعین یافته بودند داده شد و دو هزار روپیه بفرخ بیگ مصور که از بے بدلان عصر است لطف نمودم چهار هزار روپیه بجهت خرچ بابا حسن ابدال فرستاده شد و هزار روپیه حواله ملا علي احمد مهرکن و ملا روزبهان شیرازي نمودم که در عرس حضرت شیخ سلیم بروضه ایشان صرف نمایند و یک فیل به محمد حسین کاتب و هزار روپیه بخواجه عبدالحق انصاري مرحمت شد بدیوانیان حکم کردم که منصب مرتضی‌خان را مطابق پنجهزاري ذات و سوار اعتبار نموده جاگیر تنخواه دهند به برادرزاده بهاریچند قانون گوی سرکار آگره حکم کردم که هزار پیاده از زمینداران آگره سامان نموده وماهیانه قرار داده بدکن نزد پرویز برد و پنج لک روپیه دیگر بجهت مدد خرچ پرویز مقرر گشت روز پنجشنبه چهارم شوال اسلام خان بمنصب پنجهزاری ذات و سوار سرفراز گردید ابول بے اوزبک بمنصب یکهزار و پانصدي و ظفرخان بمنصب دو هزار و پانصدی امتیاز یافتند دو هزار روپیه به بدیع‌الزمان پسر مرزا شاهرخ وهزار روپیه به پهتان مصر مرحمت شد و حکم کردم که نقاره بجمعی مرحمت شود که پله منصب انها بر سه هزاری و بالاتر رسیده باشد پنجهزار روپیه دیگر از زر وزن بجهت تعمیر پل بابا حسن ابدال و عمارتے که در انجا واقع است حواله ابوالوفا پسر حکیم ابوالفتح شد که اهتمام نموده پل و عمارات مذکور را در غایت استحکام به انصرام رسانند * روز شنبه سیزدهم چهار گهڑي

از روز مانده ماه آغاز گرفتن نمود مرتبه بمرتبه تمامي جرم او منخسف گشت و تا پنج گهري شب گرفته بود بجهت دفع نحوست آن خود را بطلا و نقره و پارچه و غله وزن نموده اقسام حیوانات از فیل و اسپ وغیره تصدق نمودم قیمت مجموع پانزده هزار روپیه شد فرمودم که بمستحقان و فقرا قسمت نمودند * در بست و پنجم دختر رامچند بندیله را بالتماس پدر او بخدمتگاري خود گرفتم و بمیر فاضل برادر زاده میر شریف که بفوجداري قبوله و انحدود مقرر شده بود یک فیل عنایت نمودم و عنایت‌الله بخطاب عنایت خاني سرفراز شد چهارشنبه غرة ذي قعده بهارچند بمنصب پانصدي ذات و سیصد سوار ممتاز گشت و یک قبضه کهپوه مرصع بفرزند بابا خرم مرحمت شد ملا حیاتي را که پیش خانخانان فرستاده بعضی سخنان زباني که مشعر بر انواع مرحمت و شفقت بود پیغام داده بودم آمد و یک قطعه لعل و دو مروارید که خانخانان بدست او فرستاده بود تخمیناً بست‌هزار روپیه قیمت داشت آورده گذرانید میر جمال‌الدین حسین که در برهانپور بود و بحضور او را طلب داشته بودم آمده ملازمت نمود دو هزار روپیه بشجاعت خان دکهني مرحمت شد در ششم ماه مذکور پیش ازانکه پرویز به برهانپور برسد عرض داشت خانخانان و امرا رسید که دکهنیان جمعیت نموده در مقام فساد اند چون معلوم شد که باوجود تعین پرویز و لشکرکه درخدمت او رفته و مقرر شده هنوز بمدد و کمک احتیاج دارند بخاطر گذرانیدم که خود متوجه شوم و بعنایت الهي خاطر ازان مهم جمع نمایم دریں اثنا عرض داشت آصفخان هم آمد که توجه حضرت بانجانب لائق دولت روز افزون‌است و عرض داشت عادل خان بیجاپوري رسید که اگریکی از معتمدان درگاه باینطرف مقرر شود که ملتمسات و مدعیات خود را باو بگویم تا او بعرض اقدس رساند امید هست که باعث صلاح حال این بندها گردد بنابرین مقدمات با امرا و دولتخواهان کنکاش نمودم تا هرکس را که انچه بخاطر رسد عرض نماید فرزند خانجهان بعرض رسانید که باوجودیکه چندین امراء معتبر بجهت تسخیر دکن مرخص شده باشند توجه حضرت به نفس نفیس ضرور نیست اگر حکم شود بنده هم بملازمت شاهزاده برود و اینخدمت را در ملازمت ایشان انشاالله‌تعالی بتقدیم رساند همه دولت خواهان را این سخن معقول و پسندیده نمود با انکه هرگز جدائي او را بخاطر قرار نداده بودم چون مهم کلاني بود بالضرور رضا دادم و فرمودم بمجرد انکه مهمات انجا صورت یابد بے توقف متوجه ملازمت شود .و زیاده از یکسال در انحدود نباشد روز سه‌شنبه هفتدهم ذي قعده اختیار رخصت او بود خلعت خاصه زر دوزے و اسپ خاصه بازین مرصع و کمر شمشیر مرصع و فیل خاصه مرحمت فرمودم و تومان توغ هم مرحمت شد و فدائي خان را که از بندهاے صاحب اخلاص است خلعت و اسپ و مدد خرچ لطف نموده بمنصب هزاري ذات و چهار صد سوار از اصل و اضافه سرفراز ساختم و همراه خان جهان تعین نمودم که اگرکسی را نزد عادل خان

حسب‌الالتماس او باید فرستاد او را روانه گردانند و لدا و پندت که درزمان حضرت عرش آشیانی از جانب عادل خان همراه پیشکش او آمده بود اورا هم همراه خان جهان رخصت فرموده اسپ و خلعت و زر عنایت کردم وان امرا و لشکریان که همراه عبدالله خان بخدمت دفع رانای مقهور تعین بودند مثل راجه نرسنگدیو و شجاعت خان و راجه بکرماجیت وغیره با چهار پنج هزار سوار بکمک فرزند خانجهان تعین شدند و معتمد خانرا بقدغن فرستادم که این مردم را سزاولی کرده در اوجین بخانجهان همراه سازد و از مردم درخانه شش هفت هزار سوار از مثل سیف خان بارهه و حاجی بی اوزبک واسلام‌الله عرب برادر زاده مبارک عرب که ولایت جوتره و درفول و آن نواحی در تصرف دارد و دیگر منصبداران و نزدیکان همراه او ساختم و در وقت رخصت هریک را باضافه منصب و خلعت و مدد خرچ سرفراز نمودم و محمدی‌بیگ را بخشی لشکر ساخته ده لک روپیه مقرر کردم که همراه سازند به پرویز اسپ خاصه و به خانخانان و دیگر امرای و بندهای که تعین یافته انصوبه بودند خلعتها مرحمت نموده فرستادم و بعد از اتمام این امور بقصد شکار از شهر برآمدم و هزار روپیه بمیر علی اکبر عنایت شده چون فصل ربیع رسیده بود بملاحظه آنکه مبادا از عبور لشکر نقصانی بمزروعات رعایا برسد و با وجود آنکه قوریساول را با جمعی از احدیان بجهت ضبط زراعات تعین نموده بودم و چندی را حکم کردم که منزل بمنزل ملاحظه پائیمالی نموده عوض نقصانی که بزراعتها برسد رعایارا میداده باشند و ده هزار روپیه بدختر خانخانان کوچ دانیال و هزار روپیه بعبدالرحیم خر مدد خرچ گویان و هزار روپیه بقاچای دکهنی مرحمت نمودم دوازدهم خنجر خان برادر عبدالله خان از اصل و اضافه به منصب هزاری ذات و پانصد سوار و بهادر خان برادر دیگر بمنصب سیصدی‌ذات و سه صد سوار سرفراز گشتند درین روز دو آهو شاخدار یک آهوی ماده شکار شد در سیزدهم یک اسپ خاصه بخان‌جهان مرحمت نموده فرستادم بدیع‌الزمان پسر میرزا شاهرخ را به منصب هزاری ذات و پانصد سوار سرفراز ساخته پنجهزار روپیه مدد خرچ عنایت کردم و بهمراهی خان جهان بخدمت دکن رخصت یافت درین روز دو آهو نر و سه آهو ماده شکار شد چهار شنبه دهم یک نیل گاو ماده و یک آهوی سیاه به بندوق زدم در پانزدهم یک نیله گاو ماده و یک چهنکاره به بندوق زده شد در هفتدهم ماه دو قطعه لعل و یک دانه مروارید جهانگیر قلیخان از گجرات و افیون دان مرصع کاری که مقرب خان از بندر کهنبایت فرستاده بود بنظر گذشت بستم یک شیر ماده و یک نیله گاو به بندوق زده شد دو بچه همراه ماده شیر بودند بجهت انبوهی جنگل و بسیاری درخت از نظر ناپدید گشتند حکم شد که تفحص نموده بدست درآرند چون بمنزل رسیدم یکی از شیر بچها را فرزند خرم آورده از نظر گذرانید و روز دیگر بچه دوم را مهابتخان گرفته حاضر ساخت ● بیست دوم در وقتی که نیله گاوی را بقا بوئی زدن نزدیک ساخته بودم ناگاه جلو داری و دوکهار ظاهر شدند و نیل گاو رم خورده بدر رفت

از غایت اعراض فرمودم که جلو دار را همانجا بکشند و پاشنه کهاران را بریده و بر خر سوار کرده گرداگرد اردو بگردانند تا دیگری این جرات نکند بعد ازان شکار کنان بر اسپ شکار باز و جره کرده بمنزل آمدم روز دیگر نیله گاو کلانی را بقراولی اسکندر رمین به بندوق زدم و او را بمنصب سیصدی ذات و پانصد سوار از اصل و اضافه سرفراز ساختم روز جمعه بیست و چهارم صفدر خان که از صوبه بهار آمده بود بسعادت کورنش سربلندی یافت یکصد مهر نذر و یکقبضه شمشیر و پنج فیل ماده و یکی نر پیشکش گذرانید فیل نر مقبول افتاد درهمین اثنا یادگار خواجه سمرقندی از بلخ آمده ملازمت نمود و یک جلد مرقع و چند سر اسپ با دیگر تحف پیشکش گذرانید و بخلعت امتیاز یافت روز چهارشنبه ششم ذی حجه بمعزالملک که از خدمت بخشیگری لشکر رانا معزول تغیر یافته بود بیمار و خراب ملازمت نمود * درچهاردهم ماه مذکور عبدالرحیم † خر را باوجود تقصیرات کلی گناهان اورا عفو فرموده بمنصب یوز باشی و بیست سوار سرفراز ساختم و فرمودم که بکشمیر رفته باتفاق بخشی انجا محله مردم قلیج خان را و سایر جاگیرداران و ایماقات نوکر و غیر نوکر دیده طومار واقعی بدرگاه آورد کشور خان ولد قطب الدین خان از قلعه رهتاس آمده سعادت خدمت و کورنش دریافت *

جشن نوروز پنجم از جلوس همایون

روز یکشنبه بیست و چهارم ذی حجه بعد از دو پهر و سه گهری حضرت نیر اعظم به برج حمل که خانه شرف و سعادت است تحویل نموده و درین ساعت فیض بخش در مقام باک بهل که از مواضع پرگنه باری بوده باشد مجلس نوروزی ترتیب داده بسنت پدر بزرگوار بر تهنیت جلوس نمودم صباح آن که روز نوروز عالم افروز بود مطابق غره فروردین ماه سنه پنجم جلوس در جهین مقام بارعام داده جمیع امرا و بندهای درگاه بسعادت کورنش تسلیم مبارکباد سرفراز گشتند پیشکش بعضی امرا از نظر گذشت خان اعظم یک دانه مروارید که بچهار هزار روپیه قیمت شده بود گذرانید و میران صدر جهان بیست و هشت دست جانور شکاری از باز و جره و دیگر تحف بنظر گذرانید مهابتخان دو صندوقچه کارفرنگ که اطراف انرا به تخته های بلور ترتیب داده بودند چنانچه هرچه در درون آن نهاده میشد از بیرون بنوعی مینمود که گویا هیچ حایلی نیست پیشکش نمود کشور خان بیست و زنجیر فیل از نر و ماده پیشکش گذرانید همچنین هر کس از بندهای درگاه تحفه و پیشکش که داشتند گذرانیدند نصرالله پسر فتح الله شربتچی به تحویلداری

† این همان عبدالرحیم است که رفاقت خسرو نموده همه جا همراه او بود و بعد از گرفتاری بموجب حکم در پوست خر کشیده بودند چون عمرش باقی بود ازان مهلکه نجات یافته و از بند خلاص شده در بندگان حضور جلالت ... خدمت میکرد تا رفته رفته برو مهربان شدند *

پیشکش مقرر گشت به سارنگدیو که به بردن فرامین به لشکر ظفر اثر دکن تعین یافته بود بجهت پرویز و بهریک از امرا تبرک خاصه سرفراز ساختم بشیخ حسام‌الدین پسر غازیخان بدخشی که طریقه درویشی وگوشه نشینی اختیار نموده هزار روپیه وفردے شال شفقت نمودم روز دیگر نوروز بقصد شکار شیر سوار شدم سه شیر دونر ویکی ماده شکار شد باحدیانیکه آثار جلادت ظاهر نموده بشهر در آمده بودند انعام ها داده بزیادتی ماهیانه سرفراز ساختم بتاریخ بیست ششم ماه مذکور اکثر روزها بشکار نیله گاوها مشغولی داشتم چون هوا رو بگرمی نهاد و ساعت داخل شدن آگره نزدیک رسید بجانب روپباس توجه نموده چند روز دیگر در آن نواحی شکار آهو نمودم روز شنبه غرهٔ محرم سنه ۱۰۱۹ روپ خواص که روپ باس آبادان کرده اوست پیشکشی که ترتیب داده بود بنظر گذرانید انچه خوش آمد پرچه قبول یافت تتمه بانعام او مقرر گشت درهمین آیام بایزید منگلی و برادران او که از صوبه بنگال آمده بودند بسعادت کورنش سرفرازا گشتند سید آدم وله سید قاسم بارهه نیز که از احمدآباد و گجرات آمده بود بدین سعادت امتیاز یافت و یک زنجیر فیل پیشکش گذرانید فوجداری صوبه ملتان از تغیر تاج خان به ابول بی اوزبک مرحمت شد دوشنبه سنه ۵ نزول اجلال درباغ مذاکور که در نزدیکی شهراست واقع شد صباح ان که ساعت دخول شهر بود بعد از گذشتن یک پهر و دوگهری سوار شدم و تا ابتداے معموره بر اسپ سواری نموده چون سواد شهر ظاهر گشت بجهت آنکه خلایق از دور و نزدیک توانند دید سواری فیل اختیار کردم و از هردو طرف راه زر افشان بعد از دوپهر در وقتیکه منجمان اختیار نموده بودند بمبارکی وخورمی بدولتخانه همایون داخل شدم بدابر رسم مقرر آیام نوروز فرموده بودم که دولتخانه را آئین بستند بارگاههاے آسمان تمثال ایستاده کرده بودند بعد از ملاحظه آئین خواجه جهان پیشکشی که ترتیب داده بود از نظر اشرف گذرانید انچه از هر جنس و هر قسم از جواهر اقمشه و امتعه پسند خاطر به گزین گردید قبول فرموده تتمه را بانعام او مقرر داشتم بمشرفان شکار فرموده بودم که مجموع جانورانے که از روز برآمدن تا تاریخ دخول شهر شکار شده باشد معروض دارند درین وقت بعرض رسانیدند که در مدت پنجاه و شش روز یک هزار و سیصد و شصت و دو جانور جاندار از چرنده و پرنده شکار شده هفت عدد شیر نیله گاو نر و ماده هفتاد راس آهوے سیاه پنجاه ویک راس سایر جانوران از ماده آهو و بزکوهی و روج وغیره هشتاد و دو راس کلنگ و طاؤس و سرخاب و سایر جانوران پرنده یک صد و بیست و نه قطعه شکار ماهی یک هزار و بیست و [illegible] عدد روز جمعه هفتم مقرب خان از بندر کهنبایت و سورت آمده سعادت ملازمت دریافت جواهر و مرصع آلات و ظروفهاے طلا و نقره کار فرنگ و دیگر نفایس و تحفهاے غیر مکرر و غلام و غلام حبشی و اسپان عربی و از هر قسم چیزی که بخاطر رسیده آورده بود چنانچه [illegible] تحفهاے او از نظر گذشت و اکثر موافق مرضی خاطر ما بود [illegible] هزاری ذات و پانصد سوار سرافراز بود بزیادتی منصب

که پانصدی ذات و دویست سوار باشد ممتاز گشته بعنایت علم سربلندی یافت و جهانگیر بهانی خود مرخص گردید و بهشور خان و فریدون خان برلاس نیز علم مرحمت شد و یک زنجیر فیل نوع بجهت افضل خان حواله پشوتی پسر او شد که برای پدر خود ببرد بخواجه حسینی که از نهایر خواجه معین الدین چشتی است بمقدار نهمه ساله هزار روپیه عنایت نمودم یوسف زلیخا بخط ملا میر علي مصور و مذهب جلد طلا در غایت تکلف و صفا که هزار مهر قیمت داشت خانخانان پیشکش فرستاده بود معصوم وکیل او آورده گذرانید تا روز شرف که انتهای صحبت نوروز است هر روز پیشکش چندی از امرا و بندهای درگاه بنظر میگذشت و از نفایس پیشکش هرکس انچه پسند خاطر می افتاد قبول نموده تتمه را باز مي دادم ✽ روز پنجشنبه ۱۳ مطابق ۱۹ فروردین ماه که روز شرف و خرمی و خوشحالي حضرت نیر اعظم است فرمودم که مجلس جشن ترتیب داده از اقسام مکیفات حاضر سازند و بامرا و سایر بندهای درگاه حکم شد که هرکس که خواهد بخواهش طبیعت مکیفی اختیار کنند اکثرے شراب و چندے مفرح و بعضے از افیونات انچه خواستند خوردند مجلس شگفته گشت جهانگیر قلیخان از گجرات یک تخت نقره منبت و مصور بروش و ساخت تازه پیشکش فرستاده بود بنظر گذشت و بمهاسنگه نیز علم شفقت شد ✽ و در ابتداے جلوس مکرر حکم کرده بودم که من بعد هیچ کس خواجه سرا نکند و بخرید و فروخت نشود و هرکس که مرتکب این عمل گردد گنهکار باشد دریتولا افضل خان چند ازان بدکاران را بدرگاه از صوبه بهار فرستاد که بدین عمل شنیع قیام نموده اند آن بے عاقبتان را فرمودم که در حبس مؤبد نگاهدارند ✽ در شب پنجشنبه دوازدهم امر عجیب و قضیه غریب رویداد جمعی از قوالان دهلی سرود در حضور میگفتند و سیدی شاه بروش تقلید سماع مینمود و این بیت میر خسرو

هر قوم راست راهے دینی و قبله گاهی ✽ من قبله راست کردم برسمت کج کلاهے

میخواندند این سرود بود من حقیقت این بیت را تفحص مي نمودم که ملا علي احمد مهرکن که در فن خود از بے نظیران عصر و عهد بود و نسبت خلیفه و خدمتگاري قدیم داشت و در آیام خورد سالیها که سبق پیش پدر او میخواندم پیش آمده چنین نقل کرد که من از پدر خود شنیده ام که روزے شیخ نظام‌الدین اولیا کلاهی بر گوشه سر نهاده هرکنار آب جون بالاے پشت بامي تماشاے عبادت و پرستش هندوان مي نمودند درین اثنا امیر خسرو حاضر میشود شیخ متوجه شده میفرمایند که این جماعت را مي بیني و این مصرعه را برزبان جاري میسازند

✽ هر قوم راست راهی دینی و قبله گاهی ✽

امیرے تأمل از روے نیاز مندي تمام شیخ را مخاطب ساخته مصرع ثاني را

✽ من قبله راست کردم برسمت کج کلاهی ✽

مي خوانند ملا مشارالیه چون سخن را بدین جا رسانید و کلمه آخر مصرع ثاني که برسمت کج کلاهي برزبانش جاري شد حال برو متغیر گشته بیخودانه افتاد و مرا از

افتادن او وحشتی عظیم شده برسر او حاضر شدم اکثرے را مدهّه شد که مگر مرع او را حادث گشته است اطباے که در خدمت حاضر بودند مضطربانه درپی تشخیص و دیدن نبض و حاضر ساختن دوا شدند هرچند دست و پازدند بحال نیامد او خود در مرتبه اول که افتاده بوده است جان بجان افرین تسلیم نموده چون بدن فی الجمله حرارتے داشت گمان می نمودند که شاید جانے باقی بوده باشد بعد از اندک زمانے ظاهر شد که کار ازکار گذشته فرو رفته است اورا از مجلس مرده برداشته بمنزل و مقامش بردند این قسم مردنی تا حال مشاهده نشده بود مبلغی بجهت کفن و دفن او بفرزندانش فرستادم و صباح اورا بدهلي نقل نموده بگورخانه آبا و اجدادش مدفون ساختند روز جمعه بست و یکم کشورخان که به منصب هزار و پانصدي سرفراز بود به دو هزاري ذات و سوار سرفراز گردید و بعنایت اسپ عراقي از طویله خاصه و خلعت و فیل خاصه بجهت جیت نام نوازش یافته بخدمت فوجداري ملک اوچهه و تنبیه و تادیب متمردان انحدود مرخص گشت بایزید بنگلی بخلعت و اسپ ممتاز گردیده با برادران بهمراهي کشور خان حکم شد فیلی از حلقه خاصه عالم کمان نام بحبیب الله حواله نموده جهت راجه مانسنگه عنایت کرده فرستادم بکیشوداس مارو اسپ خاصه به بنگاله مرحمت کرده شد بعربخان جاگیردار جلال آباد ماده فیل شفقت شد درین ایام افتخار خان فیل نادرے از بنگاله پیشکش فرستاده بود چون پسند خاطر من گشت داخل فیلان خاصه ساختم احمد بیگ خان که بسرداري لشکر بنگش معین است بنابر نیکو خدمتیها با فرزندان باغانه منصب سرفراز گشته منصب خاصه اورا که دوهزاریذات و هزار پانصد سوار بوده پانصدي دیگر بزذات او اضافه مرحمت شد تختي طلائي مرصع کاري بجهت سرپیچ پرویز که به لعل و مروارید ترتیب یافته بود به بیست و یکهزار روپیه قیمت شد بجهت خانجهان بدست حبیب پسر سربراه خان به برهانپور عنایت کرده فرستادم * درین روزها ظاهر شد که کوکب پسر قمرخان به سناسي اشنائي پیدا کرده و رفته رفته سخنان او که تمام کفر و زندقه است درمذاق ان جاهل جاکرده عبداللطیف پسر نقیب خان و شریف عم زادهاے خود را درین ضلالت باخود شریک ساخته بوده است چون این معني شگافته شد بمجرد اندک ترسانیدن چند مقدمه خود ها مذکور ساختند که ذکران کراهیت تمام داشت تادیب و تنبیه ان را لازم دانسته کوکب و شریف را بعد از شلاق مقید و محبوس ساختم و عبداللطیف را یکصد دره حد فرمودم که در حضور زدند این تنبیه خاص بجهت حفظ شریعت بوده تادیگر جاهلان امثال این امور هوس نکنند روز دو شنبه بیست و چهارم معظم خان بدهلي مرخص شد تا متمردان و مفسدان ان نواح را گوشمال دهد بشجاعت خان دکهني ده هزار روپیه مرحمت شد شیخ حسین درشني راکه بجهت بردن فرامین به بنگاله و مرحمتهاے که بهریک از امراے انصوبه واقع شده بود حکم کرده بودم مرخص ساختم اسلام خان را نظر برتر دذات وخدمات شایسته بمنصب

پنجهزاري ذات و سوار و خلعت خاصه سرفراز ساختم و بکشور خان نیز خلعت خاصه و پراچه کلیان و اسپ عراقي و همچنین بسایر امرا ببعضي خلعت و ببعضي اسپ مرحمت نمودم [illegible] برلاس که بمنصب هزار و پانصدي ذات و هزار و سیصد سوار سرفراز بود بدو هزاری ذات و هزار و پانصد سوار ممتاز گردید • در شب دوشنبه غره ماه صفر بنابر غفلت خدمتکاران آتش عظیم در خانه خواجه ابوالحسن افتاد تا خبردار شدن و فرونشاندن آتش اسباب و اشیاء او بسیار سوخته شد بنابر تسلي خاطر خواجه و تدارک زیادیکه باو رسیده بود چهل هزار روپیه باو مرحمت نمودم به سیف خان بارهه که برداشته و نواخته من بود علم مرحمت نمودم معزالملک را که بدیواني کابل تعین یافته بود دوصدي ذات و هفتاد و پنج سوار به منصب سابق او که هزاري ذات و دویست هفتاد و پنج سوار بود افزوده مرخص ساختم روز دیگر پهول کتاره مرصع بجواهر قیمتي بخان جهان مرحمت نموده به برهانپور فرستادم • چون بیوه زنے از مقرب خان شکوه نمود که دختر مرا در بندر کهنبایت بزور کشیده برد بعد از مدتے که در منزل خود نگاهداشت چون طلب دختر نمودم چنین گفت که باجل موعود مرده بنابرین فرمودم که این قضیه را تفحص نمایند بعد از جستجوی بسیار شخصي را از ملازمان او که باعث و باني این امر تعدي بود بسیاست رسانیدم و نصف منصب مقرب خان را کم کرده بان ضعیفه ستم رسیده مدد معاش و خرچي راه مرحمت کردم چون در روز یک شنبه هفتم ماه قران نحسین واقع شده بود تصدقات از طلا و نقره و سایر فلزات و اقسام حیوانات بفقرا و ارباب حاجات مقرر نمودم که در اکثر ممالک محروسه تقسیم نمایند شب دوشنبه هشتم شیخ حسین سرهندي و شیخ مصطفی را که بعنوان درویشي و کیفیت و حالت فقر مشهور و معروف بودند طلبیده صحبت داشته شد و رفته رفته مجلس بسماع و وجد گرمي تمام پیدا کرد خالي از کیفیت و حالتے نبودند بعد از اتمام صحبت بهر یک زرها داده مرخص ساختم چون مکرر میرزا غازي بیگ ترخان بجهت سامان ازوقه قندهار و ماهیانه برقندازان قلعه مذکور عرضداشت نموده بود میفرمودم که دو لک روپیه از خزانه لاهور روانه قندهار سازند • بتاریخ ۱۹ ماه اردی بهشت سنه ۵ جلوس مطابق ۴ صفر در پتنه که حاکم نشین صوبه بهار است امرے غریب و حادثه عجیب رو داده افضل خان حاکم صوبه آنجا به گورکهپور که بتازگي بجاگیر او مقرر گشته بود و از پتنه تا آنجا شصت کروه مسافت است متوجه مي شود و قلعه و شهر را بشیخ بنارسي و غیاث زین خاني دیوان آن صوبه و جمعي دیگر از منصبداران مي سپارد و بگمان آنکه درین حدود غنیم نیست خاطر از محافظت قلعه و شهر چنانچه باید جمع نمي سازد بحسب اتفاق در همین ایام قطب نام مجهولے از مردم اوچه که خلقت او سرشته فتنه و فساد بود بزيّ درویشان و لباس گدایان بولایت اوجینه که در نواحي پتنه واقع است در مي آید و بمردم آنجا که از مفسدان مقرر اند آشنائي پیدا کرده اظهار میکند که من خسرو ام که از بندي خانه گریخته خود را بدین حدود رسانیده ام اگر بمن همراهي نموده در مقام امداد و اعانت شوید بعد از آنکه کاری

سرانجام یابد مدار دولت من برشمایان خواهد بود مجملاً بدین کلمات ابله فریب آن گول طبیعتان را با خود متفق ساخته مشخص آنها میسازد که من خسروام و اطراف چشم خود را که دروقتی از اوقات داغ کرده بود وعلامت آن بنظر درمی آمده است بدان گمراهان مینمود ومیگفت که در بندیخانه کثوری برچشم من بسته‌بودند این علامت آنست بدین تذویر و فریب جمعی از سوار وپیاده برسر او جمع میشوند و خبر یافته بوده اند که افضل خان در پتنه نیست ایمعنی را فوزی عظیم دانسته ایلغار می نمایند و دو سه ساعت از روز یکشنبه گذشته خود را بشهر میرسانند وبهیچ چیز مقید نشده اراده قلعه میکنند و شیخ بنارسي که در قلعه بود خبر یافته مضطربانه خود را بدر قلعه میرساند و غنیم که جلو ریز می آمده فرصت آن نمیدهد که دروازه قلعه را به بندند باتفاق غیاث از راه کهرکي خود را بکنار آب میرسانند و کشتي بدست آورده قصد ان میکنند که خود را بافضل خان برسانند ان مفسدان بخاطر جمع بقلعه در آمده اموال و اسباب افضل خان را باخزانه بادشاهي بتصرف در می آورند وجمعی از واقعه طلبان بیدولت که در شهر و نواحي بودند برسر او جمع میشوند این خبر در گورکهپور بافضل خان میرسد و شیخ بنارسي و غیاث هم از راه آب خود را میرسانند و کتابات ازشهر می آید که این بدبختی که خود را خسرو میگوید بتحقیق خسرو نیست افضل خان تکیه بفضل و کرم الهي و بدولت و اقبال ما نموده بےتوقف برسر ان مفسدان روانه میگردد در عرض پنجروز خود را بحوالی پتنه میرساند چون خبر آمدن افضل‌خان بان حرامزاده و مفسدان میرسد قلعه را بیکی از معتمدان خود می سپارد و سوار و پیاده خود را توزک نموده چهار کروه از شهرباستقبال برمی آید و برکنار آب پن‌پن جنگ میشود و باندک زدو خوردی سلک جمعیت ان تیره روزگاران از هم پاشیده متفرق میگردند و از غایت اضطراب دیگر باره ان بخت برگشته باچندے در قلعه در می آید و افضل خان سر دربی او نهاده امان نمیدهد که در قلعه را تواند بست مضطربانه بخانه افضل خان در آمده ان خانه را قایم میسازد و تاسه پهر دران خانه بوده زدو خورد مینماید و تخمیناً سي کس را بزخم تیر ضایع میسازد بعدازان که همراهان او بجهنم میروند خود عاجز و زبون میشود امان طلبیده افضل خان را می بیند بجهت تسکین این ماده افضل خان درهمان روز او را بقصاص رسانیده چندی از همراهان او را که زنده بدست در آمده بودند مقید میسازد و این اخبار متعاقب یکدیگر بمسامع جلال رسید شیخ بنارسي و غیاث زینخاني و دیگر منصب دارانے که در حفظ و حراست شهر و قلعه تقصیر نموده بودند باگره طلب داشتم و فرمودم همه را سرو ریش تراشیده و معجر پوشانیده و برخر سوار کرده بر گرد شهر آگره و بازارها گردانیدند تا باعث تنبیه و عبرت دیگران گردد چون دربی ایام عرایض پرویز و امراے تعینات دکن و دولت خواهان انجا متعاقب یکدیگر رسید که عادل خان بیجاپوري التماس و استدعا دارد که میر جمال‌الدین حسین انجو را که سر‌گروه دنیاداران دکن بر قول و فعل او اعتماد تمام دارند

نزد او فرستند تا باں جماعت صحبت داشته تفرقه و وحشت را از خاطر انها دور سازد و جماعه انها را حسب‌الاستصوابم عادل خان که طریقه دولت‌خواهي و بندگي [illegible] پسندیده دهد و بهله جهت تفرقه و وحشت را از خاطر دور ساخته و دلاسا او نموده از الطاف و عنایات بادشاهي او را امیدوار سازد بنابر حصول این مدعا مهر موصي الیه را بتاریخ شانزدهم ماه مذکور سرخص ساخته ده هزار روپیه انعام عنایت نمودم و بر منصب سابق قاسم خان که هزاري ذات و پانصد سوار بود بجهت انکه بکمک برادر خود اسلام خان روانه بنگاله گردد پانصدي ذات و سوار افزودم و در همین ایام بجهت تنبیهه و تادیب بکرما جیت زمیندار و ایت مانند او که قدم از دایره اطاعت و بندگي کشیده است مهاسنگه پسر زاده راجه مانسنگه را تعین نمودم که هم بدفع متمردان آن سرزمین قیام واقدام نموده هم محال جاگیر راجه را که دران نواحي واقع است عمل نماید بهفتم ماه مذکور فیلی بشجاعت خان دکهني مرحمت نمودم چون حاکم جلال‌آباد از خرابي قلعه انجا عرضداشت نوشته بود حکم فرمودم که از خزانه لاهور انچه بجهت تعمیر قلعه مذکور درکار باشد برده صرف نماید افتخار خان در بنگاله خدمات پسندیده بتقدیم رسانیده بود حسب‌الالتماس صاحب صوبه انجا پانصدي بر منصب سابق او که هزار و پانصدي بود اضافه نمودم بتاریخ بیست و هشتم عرضداشت عبدالله خان فیروز جنگ مشتملبر سفارش بعضی بندهاے کار طلب که بهمراهي او بدفع رانا مقهور مردود تعین بودند بعرض رسید چون از همه بیشتر اظهار خدمتگاري وکار طلبي غزنین خان جالوري نموده بود بر منصب سابق او که هزار و پانصدي ذات و سیصد سوار بود پانصدي ذات و چهار صد سوار اضافه مرحمت نمودم و همچنین در خور خدمت هریک ازان بندها بزیادتے منصب سرفراز گردیدند * دولت خان که بجهت آوردن تخت سنگ سیاه قبل ازین باله‌آباد مرخص گشته بود روز چهار شنبه چهارم ماه مهر امده ملازمت کرد و ان تخت را صحیح و سالم آورد الحق عجایب تخته سنگی است از غایت سیاهي و براقی بسیارے برانند که از قسم سنگ محک بوده باشد طول ان چهار درعه نیم پاو کم و عرض ان دو درعه و نیم و یک طسو و حجم انسه طسو بوده باشد اطراف انرا بسنگ تراشان ماهر فرمودیم که ابیات مناسب نقش گردانند و پایهاے هم ازان قسم سنگ بران نصب نموده اند اکثر اوقات بران تخت می نشینم عبدالسبحان بجهت بعضے تقصیرات در بند خانه مقید بود چون برادران خانعالم ضامن و متعهد کار او شدند اورا از قید براورده بمنصب هزاري ذات و چهار صد سوار سرفراز ساختم و بفوجداري صوبه الهباد تعین یافته جاگیر قاسم خان برادر اسلام خان را بدو مرحمت کردم وتربیت خان را بفوجداري سرکار الور فرستادم بتاریخ دوازدهم ماه مذکور عرضداشت خانجهان رسید که خانخانان حسب‌الحکم والا برفاقت مهابتخان روانه درگاه گشت و میرجمال‌الدین حسین که برفتن بیجا پور ازدرگاه تعین یافته بود از برهانپور بهمراهي و کلابه عادلخان متوجه

بیجا پور شد درتاریخ بیست ویکم ماه مذکور مرتضی خان راصاحب صوبگی صوبه پنجاب که از اعظم ممالک محروسه است سرفراز ساخته شال خاصه کرامت فرمودم تاج خان را که درصوبه ملتان بود بدارائی کابل تعین کرده برمنصب سابق او که سه هزاری ذات و هزار پانصد سوار بود پانصدسوار دیگر افزودم و حسب الالتماس عبدالله خان فیروز جنگ پسررانا شنکر نیز باضافه منصب سرفراز گشت مهابتخان که قبل ازین بجهت تحقیق جمعیت امرای تعینات دکن و اوردن خانخانان به برهان پور مرخص گشته بود چون بنواحی اگره رسید خانخانان را درچند منزلی از شهر گذاشته خود پیشتر امد و بسعادت کورنش و استانبوسی سرفراز شد * و بعد از چند روز بتاریخ دوازدهم آبان خانخانان امده ملازمت کرد چون درباب او اکثر دولت خواهان مقدمات واقع یا غیر واقع از روئی فهمید گی خود عرضداشت نموده بودند و خاطر اشرف ازو منحرف گشته بود چون ان التفات و عنایت که همیشه درباره او میکردم و ار پدر بزرگوار خود دیده بودم این بار بفعل نیامد و درین سلوک محق بردم چرا که قبل ازین خط تعهد خدمت صوبه دکن بمدتی معین سپرده در ملازمت سلطان پرویز با دیگر امرا بدان مهم عظیم متوجه گشته بود بعد از رسیدن به برهانپور ملاحظه وقت ناکرده در هنگامی که حرئت لایق بود سرانجام رسد و دیگر ضروریات نشده سلطان پرویز لشکر هارا ببالای گهاتی بر اورده و رفته رفته بواسطه بی اتفاقی سرداران ونفاق ایشان و اختلاف رایهای ناصواب کار بجائی کشید که غله بدشواری پیدا کرده یکمن بمبلغها بدست در نمی امد و کار سپاه مختل و درهم شده هیچ گونه کاری از پیش نرفت و اسپ و شتر و دیگر چارپایان ضایع شدند و بنابر مصلحت وقت صلح گونه بامخالفان تیره بخت نموده سلطان پرویز لشکر را به برهانپور باز گردانید چون معامله خوب نه نشست این تفرقه و پریشانی را مجموع دولتخواهان از نفاق و بی سرانجامی خانخانان دانسته در ینباب عرایض بدرگاه ارسالداشتند اگرچه این معنی مطلق باور نمی فتاد غایتاً این حدیثه بخاطر راه یافت تا انکه عرضداشت خانجهان رسید که این خلل و پریشانی تمام از نفاق خانخانان دست داده یا این خدمت را باستقلال باوباز باید گذاشت یا او را بدرگاه طلبیده این نواخته و برداشته خود را بدین خدمت تعین فرموده و سی هزار سوار معین و مشخص بکمک این بنده مقرر باید داشت تا درعرض دوسال تمام ولایت بادشاهی را که درتصرف غنیم است مستخلص ساخته و قلعه قندهار و دیگر قلعهای سرحد را بتصرف بندهای درگاه در آورده ولایت بیجاپور را نیز ضمیمه ممالک محروسه سازم و اگر این خدمت را در مدت مذکور بانصرام نرسانم از سعادت کورنش محروم بوده روی خود را به بندهای درگاه نه نمایم چون صحبت میان سرداران و خانخانان باینجا کشیده بودن او را در انجا مصلحت ندیدم سرداری را بخانجهان تفویض فرمودم و او را بدرگاه طلبیدم بالفعل سبب بی توجهی وبی التفاتی اینست بعد ازین آنچه ظاهر شود درخور آن مراتب توجهی وبی توجهی به عمل خواهد آمد

سید علي بارهه را که از جوانان مقرر است نواخته پانصدي ذات و دویست سوار برمنصب سابق او که هزاري ذات و پانصد سوار بود افزودم و داراب خان ولد خانخانان را بمنصب سه هزاري ذات و پانصد سوار سرفراز ساخته سرکار غازي پور را بجاگیر او مقرر داشتم ❋ قبل ازین صبیه میرزا مظفر حسین ولد سلطان حسین میرزاے صفوي حاکم قندهار را بفرزند سلطان خرم نامزد فرموده بودم درین تاریخ ۱۷ ابان چون مجلس طوی منعقد شده بود بخانه بابا خرم رفته شب نیز درانجا گذرانیدم واکثر امرا را بخلعت سرفراز ساختم و چندین از محبوسان قلعه گوالیار به تخصیص حاجي میرک از بند خلاصي یافتند و یک لک روپیه اسلام خان از پرگنات خالصه شریفه تحصیل نموده بود چون برسر لشکر و خدمت بود بانعام او مقرر داشتم پاره طلا و نقره و از هر جنس زر و غله بمعتمدان داده مقرر داشتم که بفقراء اگره تقسیم نمایند درهمین روز عرضداشت خان جهان بعرض رسید که ایرج ولد خانخانان را از شاهزاده رخصت حاصل نموده حسب الحکم روانه درگاه ساخت وانچه درباب ابوالفتح بیجا پوري حکم شده بود چون مشاراليه مرد کارامدني است و فرستادن او بالفعل باعث ناامیدي دیگر سرداران دکن که قولها بجهت ایشان رفته میشد بمابران او را نگاهداشته و حکم شده بود که چون کیشو داس پسر راے کله را که درخدمت پرویز میباشد طلبیده ام اگر در فرستادن او اهمالے رود خواهي نخواهي او را روانه خواهي ساخت چون این معني معلوم پرویز گشت في الفور او را رخصت کرد و گفت که این چند کلمه را از زبان من عرض داشت خواهي نمود که چون جان و حیات خود رابجهت خدمت آن خداي مجازي میخواهم وجود و عدم کیشوداس چه باشد که در فرستادن او استادگي نمایم غایتاً خدمتگاران اعتباري و اعتمادي مرا که بهر تقریب طلب میدارند باعث نومیدي و شکست خاطر دیگران مي گردد و در سرحد مشهور شده حمل بر بیعنایتي صاحب و قبله مي شود دیگر امرحضرتست ❋ از تاریخي که قلعه احمد نگر بسعي برادر مرحوم دانیال بتصرف اولیاے دولت قاهره درآمده تاتاریخ حال حفظ و حراست انجا بخواجه بیگ میرزا صفوي که از خویشان غفران پناه شاه طهماسپ است مقرر بود بعد ازان که شورش دکهنیان مقهور بسیار شد و قلعه مذکور را محاصره کردند در لوازم جانسپاري و قلعه داري تقصیر نکرد باآنکه خانخانان و امرا و سردارانے که در برهانپور جمع شده بودند در ملازمت پرویز متوجه رفع و دفع مقهوران گشتند و از اختلاف رایها و نفاق امرا و بے سرانجامي رسد و غله لشکر گران سنگي را که صلاحیت کارهاے کلان داشتند براهاے نامناسب و کوهها و کتلهاے صعب درآورده درمدتي اندک روز پریشاني و بے ساماني ساختند چون کار بدین جا انجامید و تعسر غله بجاے رسید که جانے درعوض نانے میدادند بے علاج بمقصد نارسیده برگشتند و حشم قلعه که چشم برامدان این لشکر داشتند از شنیدن این خبر بے دل و بے پاشده بیکبار برجوشیدند و خواستند که از قلعه برآیند خواجه بیگ میرزا چون براین معني مطلع گشت در مقام تسلي و دلاسه مردم شد و هر چند کوشید نتیجه

نداد آخرالامر بقول و قرار بامردم خود از قلعه برآمده متوجه به برهانپور گشت در تاریخ مذکور شاهزاده را ملازمت نمود عرایض که در باب آمدن او رسید چون ظاهر گشت که در تردد و نمک حلالی تقصیر نکرده فرمودم که منصب او که پنج هزاری ذات و سوار بود بر قرار داشته جاگیر تنخواه دهند بتاریخ نهم عرضداشت بعضی امرای دکن رسید که بتاریخ بیست دویم شعبان میرجمال الدین حسین بهیجاپور رسید عادلخان وکیل خود را بیست کروه پیش باز فرستاده خود هم تا سه کروه استقبال نمود و از همان راه میرزا را بمنزل تعیین بوده چون هوای شکار بر طبیعت غالب بود در ساعت مسعود که منجمان اختیار نموده بودند از شب جمعه پانزدهم رمضان مطابق دهم آذر سنه ۵ یک پهر و شش گهری گذشته متوجه شکار شدم و در باغ دهره که متصل بشهر است منزل نخستین واقع شد درین منزل دو هزار روپیه و نرگل پرم نرم خاصگی بمیر علی اکبر داده اورا رخصت شهر نمودم و از ملاحظه آنکه غلات و مزروعات بی سپر و پامال مردم نشود حکم شد که غیر از مردم ضروری و بندهای خاص پیش خدمت همه در شهر بوده باشند و حفظ و حراست شهر را بخواجه جهان فرموده او را رخصت دادیم بتاریخ چهاردهم سعدالله خان ولد سعید خان را فیل مرحمت کردم بتاریخ ۲۸ مطابق ۲۱ رمضان چهل و چهار فیل که هاشم خان ولد قاسم خان از اودیسه که اقصای بنگاله است پیشکش فرستاده بود از نظر گذشت از انجمله یکپه فیل بسیار خوب و مطبوع بود آنرا خاصه ساختم بتاریخ ۲۸ کسوف واقع شد از برای دفع نحوست آن خود را بطلا و نقره وزن کردم یکهزار و هشت صد توله طلا و چهار هزار و نهصد روپیه شد آنرا با دیگر اقسام حبوبات و انواع حیوانات از فیل و اسپ و گاو فرمودم که در بلده آگره و دیگر شهرهای حوالی بر مستحقان بی‌مایه و محتاجان درمانده تقسیم نمودند چون مهمات لشکری که به سرداری پرویز و سرکردگی و سرراهی خانخانان و همراهی چندی از امرای کلان مثل راجه مانسنگه و خانجهان و آصفخان و امیرالامرا و دیگر منصبداران و سرداران از هر طائفه و هر دست که به تسخیر ملک دکن تعین یافته بودند بدان انجامید که از نصف راه برگشته به برهانپور معاودت نمودند و همگی بندهای معتمد و واقعه نویسان راست گفتار عرایض بدرگاه فرستاده بیان نمودند که اگرچه بر هم خوردگی و خرابی این لشکر را جهتها و سببها بسیار بود اما عمده اسبابش بی‌اتفاقی امرا بتخصیص نفاق خانخانان شد بنابرین بخاطر رسید که خان اعظم را بالشکر تازه زور باید فرستاد تا تلافی و تدارک بعضی امور نالایق و ناشایستگیها که از نفاق امرا چنانچه مذکور شد رویداد نماید یازدهم دی بتسلیم این خدمت سرفرازی یافته حکم شد که سرانجامش بسرانجام نموده او را بزودی روانه سازند و خان عالم و فریدون خان برلاس و یوسف خان ولد حسین خان تکریه و علی خان نیازی و باز بهادر قلماق و دیگر منصبداران قریب بده هزار سوار همراه او تعین نمودم و مقرر شد که دو راسه احدیان که بدین خدمت تعین اند دو هزار احدی دیگر همراه سازند که همگی دوازده هزار سوار بوده باشند وسی لک روپیه خزانه و چند حلقه فیل همراه

ساخته رخصت دادم و خلعت فاخره و کمر شمشیر مرصع و اسپ بازین مرصع و فیل خاصه و پنج لک روپیه مدد خرچ با و عنایت نمودم و حکم شد که دیوانیان عظام از محال جاگیر او باز یافت نمایند و امرای تعینات بخلعت‌ها و اسپ‌ها و رعایت‌ها سرفراز شدند و مهابتخان را که چهار هزاری ذات و سه هزار سوار بود پانصد سوار دیگر بر منصب او افزوده حکم کردم که خان اعظم و این لشکر را به برهانپور رساند و بحقیقت برهم خوردگی لشکر پیش باز رسیده حکم سرداری خان اعظم بامراء انحدود رسانیده همه را با او متفق و یکجهت ساخته و سامان لشکر انجا دیده بعد از نظام و انتظام مهمات مرجوعه خانخانان را همراه گرفته بدرگاه اورد روز یکشنبه چهارم شوال قریب باخرهای روز بشکار چیته مشغولی داشتم دریں روز و روز پنجشنبه مقرر کرده‌ام که جاندار کشته نشود و گوشت تناول نمیکنم روز یکشنبه خاصه بجهت تعظیمی که پدر بزرگوارم این روز را میداشتند چنانچه بگوشت میل نمیفرمودند و کشتن جاندار منع بود بسبب انکه در شب یکشنبه تولد مبارک ایشان واقع شده بود میفرمودند که دریں روز بهتر انست که جنداران از سیب قصاب طبیعتان خلاص باشند و روز پنجشنبه که روز جلوس منست دریں روز هم فرمودم که جاندار را بیجان نسازند تا در ایام شکار دریں دو روز تیر و تفنگ بجانوران شکاری نمی اندازم در حالتی که شکار چیته می شد انوپ رای که از خدمتگاران نزدیک است جمعی را که در شکار همراه میباشند پاره دور تر از من سرکرده می اورد بدرختی میرسد که زغنی چند بران نشسته بودند چون نظرش بران زغنها می افتد کمان و تکه چند گرفته بدان طرف متوجه میشود اتفاقاً در حوالی اندرخت گاوی نیم خورده افتاده می بیند مقارن ان شیری بزرگ مهیب قوی جثه از میان بوته چند که دران حوالی بوده بر خاسته روان میشود با انکه از روز دو گهری بیشتر نمانده بود چون ذوق مرا به شکار شیر میدانست خود با چندی که همراه او بودند شیر را قبل نموده کس به نزدیک من فرستاده و مرا از شیر خبر کرد چون خبر بمن رسید فی الحال باضطراب جلو ریز متوجه گشتم بابا خرم و رامداس و اعتماد رای و حیات خان و یکدوئی دیگر بامن همراه بودند بمجرد رسیدن دیدم که شیر درسایه درختی نشسته است خواستم که سواره تفنگی باندازم دیدم که اسپ بیطاقتی میکند از اسپ پیاده شدم و تفنگ را سر راست ساخته کشاد دادم چون من در بلندی ایستاده بودم و شیر در پستی بوده هیچ ندانستم که بدو رسید یا نرسید در لحظه مضطربانه تفنگی دیگر انداختم بخاطر میرسد که این تفنگ باو رسیده باشد شیر برخاسته حمله اورد و میر شکاری را که شاهین در دست داشت و بحسب اتفاق در برابر او واقع شده بود زخمی کرده بجای خود به نشست درین حالت بندوقی دیگر بر سه پایه نهاده مجدداً گرفتم انوپ رای سه پایه را گرفته ایستاده بود و شمشیری در کمر و کتکه چوبی در دست و بابا خرم جانب چپ باندک فاصله و رامداس و دیگر بندها در عقب او و کمال قراول تفنگ پر کرده بدستم میداد چون میخواستم که کشاد نمایم شیر غران بجانب ما روان شده

حمله‌اور گشت مقارن ان تفنگ را کشاد دادم از محاذي دهن شیر و دندان او گذشت مجابیه تفنگ اورا پر تیز کرد جمعی که از خدمتگاران هجوم اورده بودند تاب حمله او نیاورده بر یکدیگر خوردند چنانچه من از دکه و اسیب انها یکدو قدم از جاے خود پیش رفته افتادم به تحقیق میدانم که دو سه کس پا برسینه من نهاده از بالاے من گذشتند بمدد اعتماد راے و کمال قراول استاده شدم درین وقت شیر بمردمی که در دست چپ بودند قصد نمود انوپ راے سه پایه را از دست گذاشته بشیر متوجه شد شیر بهمان چستي و چالاکي که حمله اور گشته بود برو برگشت واو مردانه بشیر روبرو شد ان چوب که دردست داشت بهردو دست دوبار بر سر او محکم فرو کوفت شیر دهن باز کرده هردو دست انوپ راے در دهن گرفت و چنان خائید که دندان او ازان سوی هردو بجست او گذشت اما ان چوب و انگشتري چند نه در دست داشت خیلی ممد شده نه گذاشت که دستهاے او از کار برود از حمله ودکه شیر انوپ راے درمیان هردو دست او به پشت افتاد چنانکه سر وروے او محاذي سینه شیر بود درین وقت بابا خرم و رامداس متوجه شدند تامدد انوپ راے نمایند شاهزاده تیغی بر کمر شیر انداخت و رامداس هم دو شمشیر بکار برد یکی که بشانه شیر میرسد فی‌الجمله کارگر می افتد و حیاتخان چوبے که در دست داشت چندی برسر او زده انوپ راے زور کرده دست‌های خود را از دهن شیر برمی اورد و دو سه مشتی بر کله او میزند و به پهلو غلطیده بزور زانو راست مے ایستد در وقت کشیدن دست‌ها از دهن شیر چون دندان او از جانب دیگر سربراورده بودند پاره چاک میشود و هردو پنجه او از دوشش گذشته در حین ایستادن شیر هم ایستاده مي شود وسینه او را بناخن و چنگال مجروح میسازد چنانچه زخمهاے مذکور روزی چند او را آزرده داشت و بجاے که زمین بے راستی بود در رنگ دوکشتي گیر بیکدیگر چسپیده غلطان شدند و در جائیکه من ایستاده بودم زمین في‌الجمله همواري داشت انوپ راے میگوید که الله‌تعالی اینقدر شعور بمن داد که شیر راعمداً بدان سو بردم دیگر از خود خبر ندارم درین زمان شیر او را گذاشته روان مي شود او درین بیخبري شمشیر علم کرده ازپس او در مي آید و برسر او مي زند شیر چون روے میگرداند تیغی دیگر بر صورت او مي اندازد چنانچه هردو چشم او بریده میشود وپوست ابروے او که بشمشیر جدا شده بود بربالاے چشمهاے او مے افتد درین حالت صالح نام چراغچي چون وقت چراغ شده بود مضطربانه مے اید بحسب اتفاق بشیر کورکے برمیخورد شیر بیک طبانچه اورا برداشته مي اندازد افتادن و جان دادن یکے بود مردم دیگر چند کس شیر را تمام مي سازند چون اینقسم خدمتی ازو بفعل امده و جانسپاري او مشاهده گشت بعد ازان که از الم زخمها خلاصي یافت و بصحت ملاقات سرفراز گردید بخطاب انیراے سنگه دلن امتیاز بخشیدم انیراے بزبان هندی سردار فوج را میگویند و از سنگه دلن شیر مار مراد است شمشیر خاصه مرحمت کرده بر منصب او پاره افزودم خرم پسر خان اعظم را که بحکومت ولایت جونه گر تعین یافته بود

بخطاب کامل خاني سرفراز ساختم روز یکشنبه سیوم ذي قعده بشکار ماهي مشغولي داشتم هفتصد و شصت و شش ماهي شکار شد و در حضور بامرا و زنگچیان و اکثر بندها تقسیم یافت من بغیر از ماهي پولکدار نمي خورم اما نه ازین جهت که شیعه [illegible] غیر پولکدار را حرام میدانند بلکه سبب تنفر من ازین جهت است که از مردم [illegible] نیز معلوم شد که ماهي غیر پولکدار گوشت لاشه حیوانات مرده [illegible] و ماهي پولکدار نمي خورد ازین جهت بخوردن او بر طبیعت من مکروه آمده شیعه میدانند که چه ماهي نمي خورند و علما از چه جهت حرام میدانند * از نوکران خانه‌زاد که در شکار همراه من میباشند یک شتر بچه نیله گاو را که بوزن چهل دو من هندوستان بود [illegible] نظیري نیشاپوري که در فن شعر و شاعري از مردم قرار داده [illegible] بسر مي برد قبل ازین طلبیده بودم در ینولا آمده ملازمت [illegible] قصیده انوري را که

* بار این چه جواني و جمالست جهان را *

تتبع نموده قصیده بجهت مي گفته بود گذرانید هزار روپیه و اسپ و خلعت بصله این قصیده بدو مرحمت نمودم و حکیم حمید گجراتي را که مرتضی خان تعریف بسیار نموده بود او را هم طلبیده بودم آمده ملازمت کرد نیک نفسیها و سادگیهاے او بیشتر از طبابت او بود مدتی در ملازمت بسر برد چون ظاهر شد که در گجرات سواے او طبیبی نیست و او را هم خواهان رخصت یافتم هزار روپیه و چند عدد شال باو و فرزندان او داده یکدو چه درویستا بمدد معاش او مقرر داشتم خوش حال بوطن مالوف مرخص گشت یوسف خان ولد حسین خان تکریه از جاگیر آمده ملازمت نمود روز پنجشنبه دهم ذي حجه عید قربان شد چون در روز مذکور منع است که جاندار کشته شود روز جمعه فرمودم که حیوانات قرباني را قربان ساختند سه گوسفند را بدست خود قربان ساخته بشکار سوار شدم و شش گهري از شب گذشته باز گشتم درین روز نیله گاؤ شکار شد بوزن نه من و سي و پنج سیر چون حکایت این نیله گاؤ خالي از غرابتی نبوده نوشته شد در دو سال گذشته که بسیر و شکار همین منزل آمده بودم این نیله گاؤ را در هر مرتبه بندوق زدم چون زخمی برجاے کاري واقع نشده بود نیفتاد و بدر رفت درین مرتبه باز این نیله گاو در شکار گاه بنظر در آمد و قراولان شناختند که در دو سال پیش بزخم بندوق در رفته بود [illegible] سه تفنگ دیگر هم درین روز برو زدم اصلا کارگر نیفتاد سر درپي او نهاده [illegible] کروه مسافت در عقب او پیاده طی کردم هرچند تردد نمودم [illegible] نذر کردم که اگر این نیله گاو بدست افتد گوشت او را طعام پخته بروح [illegible] یک مهر و یک روپیه نذر حضرت والد بزرگوارم [illegible] از تردد باز ماند بر سر او دویده فرمودم که در حال حلال کردند و بدولت آورده بطریقي که نذر کرده بودم بجا آوردم گوشت نیله گاو را طعام پختند [illegible] درویشان و گرسنها را جمع نموده در حضور خود تقسیم

جشن پانزدهمین نوروز

[illegible] روزی دیگر باز نیله گاوی بنظر درآمد هرچند توجه نموده خواستم که نزدیکتر رفته تا تفنگ انداخته شود مطلقاً قابو بدست در نیامد تاقریب شام از عقب او تفنگ بردوش میرفتم تا وقتیکه آفتاب غروب نمود نا امید از زدن او شدم به بهاندار بزبان می گذشت که خواجه این نیله هم نذر شماست گفتن من و نشستن او بشکار واقع شد تفنگ چاق ساخته انداختم و اورا زدم و این را نیز بدستور نیله سابق فرمودم که طعام پخته بفقرا خورانند روز شنبه نوزدهم ذي حجه باز شکار ماهي شد درین روز تخمیناً سه‌صد و سي ماهي شکار شده باشد شب چهاردهم ۲۸ ماه مذکور در روپ باس نزول واقع شد چون از شکارگاههای مقرري منست و حکم است که هیچ کس در حوالي آن شکار نکند آهوے بے نهایتی درین صحرا بهم رسید چنانچه [illegible] آینه و از مضرت هر گونه آسیبی ایمن اند دو سه روز دران [illegible] بودم و آهوی بسیار به تفنگ و چیته زده شکار کردم چون ساعت دخول شهر نزدیک بود در منزل دوهانگرده شب [illegible] دویم محرم سنه ۱۰۳۰ بباغ عبدالرزاق معموري که نزدیک بلکه متصل شهر است نزول اجلال واقع شد درین شب اکثر بندهاے درگاه مثل خواجه جهان و دولتخان و جمعی که در شهر مانده بودند آمده سعادت ملازمت نمودند ایرج هم که از صوبه دکن طلبیده بودم بسعادت استان بوسے مشرف گشت روز جمعه هم دران باغ مذکور توقف واقع شد و عبدالرزاق درین روز پیشکشهاے خود را گذرانید چون آخرین روز ایام شکار بود حکم شد که مدت شکار و عدد جانوران را که شکار شده بعرض رسانند مدت شکار از تیم ماه آذر لغایت بست و نهم اسفندارمذ سنه ۵ سه ماه و بست روز شکار بود بدین موجب شیر دوازده قلاده و گوزن یک راس چیتکاره چهل و چهار کوته پاچه یک راس و آهو بره دو راس آهوی سیاه شصت و هشت راس آهوے ماده سي و یکراس روباه چهار قلاده آهوی کوراره هشت راس پاتل یکراس خرس پنجقلاده کفتار سه قلاده خرگوش شش راس نیله گاو یکصد و هشت راس ماهي یکهزار و نود و شش قطعه عقاب یکدست تغدری یکقطعه طاوس پنج قطعه کاروانک پنج قطعه دراج پنج قطعه سرخاب یکقطعه و سارس پنج قطعه دهیک یک قطعه مجموع یکهزار و چهارصد و چهارده * روز شنبه ۲۹ اسفندارمذ مطابق ۴ محرم برفیل سوار شده متوجه شهر شدیم از باغ عبدالرزاق تا بدولتخانه قلعه یک کروه و بست طناب مسافت است هزار و پانصد روپیه نثار کردم در ساعتی که قرار یافته بود داخل دولتخانه شدم در بازارها بطریق معهود بجهت جشن نوروز در اقمشه گرفته آئین بسته بودند * چون در ایام سیر و شکار خواجه جهان را حکم شده بود که [illegible] بسازد که قابلیت نشستن من داشته باشد خواجه مشار الیه این نوع [illegible] را در سه ماه تیار و مکمل ساخته بود و بغایت کار نمایان دست [illegible] و مصوران نیز کار نمایان و جلدت دستي مفوتيه نموده اند از گروه [illegible]
[illegible]

و به تعریف و تحسین بسیار خواجه جهان سربلندی یافت پیشکشی که ترتیب داده بود در همین عمارت بنظر اشرف گذرانید و بعض ازان پسند خاطر گردید تتمه را بخود بخشیدم *

جشن نو روز ششم از جلوس همایون

پنج گهری و چهل پل از روز دوشنبه گذشته حضرت نیر اعظم به برج شرف خود که در حمل باشد تحویل نمود روز مذکور غره فروردین مطابق ششم محرم سنه ۱۰۲۰ جشن نو روزی ترتیب داده بر تخت دولت جلوس نمودم امرا و سایر بندهای درگاه بسعادت کورنش در یافته تسلیمات مبارک بادی بجاآوردند و پیشکش بندهای درگاه میران صدر جهان و عبدالله خان فیروز جنگ و جهانگیر قلیبیگ از نظر اشرف گذشت روز چهارشنبه هشتم محرم پیشکش راجه کلیان که از بنگاله فرستاده بود از نظر گذشت روز پنجشنبه نهم ماه مذکور شجاعت خان و بعضی از منصبداران که بطلب از دکن آمده بودند ملازمت کردند کمر خنجر مرصع به رزاق وردی اوزبک مرحمت نمودم و در همین ایام پیشکش نوروزی مرتضی خان از نظر اشرف گذشت چیز بسیاری از هر قسم و هر جنس کرامند آماده بود همه را دیدم و انچه پسند خاطر گردید از جواهر گران بها و اقمشه نفیسه و فیل و اسپ گرفته تتمه را باز گردانیدم و خنجر مرصع به ابوالفتح دکنی و سه هزار روپیه بمیر عبدالله و یک اسپ عراقی بمقیم خان مرحمت نمودم شجاعت خان را به همین قصد از دکن طلبیده بودم که او را به بنگاله نزد اسلام خان فرستم که در حقیقت قایم مقام او باشد منصب او را که هزار و پانصدی ذات و هزار سوار بود پانصدی ذات و سوار افزوده بخدمت صوبه مذکور تسلیم کنانیدم و خواجه ابوالحسن را یکدانه مروارید و یک انگشتری گذرانید به ایرج پسر خانخانان کمر خنجر مرصع مرحمت نمودم منصب خرم هشتهزاری ذات و پنجهزار سوار بود دو هزاری دیگر بر ذات او افزودم و خواجه جهان را که هزار و پانصدی ذات و هزار سوار داشت پانصدی بر ذات و دویست سوار دیگر اضافه نمودم * بیست چهارم محرم که هیژدهم فروردین روز شرف باشد یادگار علی سلطان ایلچی شاه عباس دارای ایران که به پرسش تعزیت حضرت عرش اشیانی و تهنیت جلوس من امده بود سعادت ملازمت دریافته مکتوبی که شاه عباس برادرم فرستاده بود در نظر اشرف گذرانید اسپان خوب و اقمشه نفیس و تحفهای لایق اورده بود بعد از گذرانیدن سوغات در همین روز خلعت فاخر و سی هزار روپیه که بحساب ولایت ا هزار تومان بوده باشد باو مرحمت نمودم و مکتوب مشتمل بر تهنیت و پرسش وقایع والد بزرگوارم بود گذرانید چون مکتوب مشتمل بر اظهار محبت بیش از اندازه بود و در مراعات نسبت

ادب و یگانگی دقیقه فرو گذاشت ننموده خوش امد که کتابت بجنس داخل گردد *

نقل کتابت شاه عباس

... فیض ربانی و قطرات غمام فضل سبحانی طراوت بخش حدایق ... و اختراع بلند همیشه گلشن سلطنت و جهانبانی و چمن زار ابهت و کامرانی اعلی حضرت فلک مرتبت خورشید منزلت پادشاه جوان بخت کیوان و قار شهریار نامدار سپهر اقتدار خدیو جهانگیر کشور کشا خسرو سکندر شکوه دارا لوا مسند نشین بارگاه عظمت و اجلال صاحب سریر اقلیم دولت و اقبال نزهت افزای ریاض کامرانی چمن آرای گلشن صاحب قرانی چهره کشای جمال جهانبانی مبین رموز اسمانی ... دانش و بینش فهرست کتاب افرینش مجموعه کمالات انسانی مرآت ... بلندی بخش همت بلند سعادت افزای طالع ارجمند افتاب فلک اقتدار سایه ماطلعت افرید کار جمجاه انجم سپاه فلک بارگاه صاحبقران خورشید کلاه عالم پناه از جو بهار عنایت الهی و چشمه سار مرحمت نامتناهی سرسبز بوده ساحت اقدس مساحتش از اسیب حشک سال علی الکمال محروس باد حقیقت شوق و محبت و کیفیت خلت و مودت تحریر پذیر نیست

قلم را ان زبان نبود که راز عشق گوید باز

اگرچه از راه صورت بعد مسافت مانع دریافت کعبه مقصود گردیده اما قبله همت ... نسبت معنوی قرب باطنیست ... الحمد که بحسب وحدت ذاتی این نیازمند درگاه ذوالجلال و ان نهال ... ابهت و اجلال اینمعنی به تحقیق پیوسته بعد مکانی و دوری صوری ... مانع قرب جانی و وصال روحانی نگشته رو در یکجهتی است و ازینجهت گرد ملال بر ائینه خاطر خورشید تمثال نه نشسته عکس پذیر جمال این مظهر کمال است و همواره ... جلی مراسم لوازم خلت و وداد و نسایم عنبر شمایم محبت و ... موانست روحانی و مراسلات جاودانی زنگ زدایه دوستی ...

همنشینم ... تو ... دلم * کیں وصالیست که درپی غم هجرانش نیست

المنة‌لله تعالی و تقدس که نهال ارزوی دوستان حقیقی به ثمره مراد بارور شده شاهد مقصودیکه سالها درپرده خفا مستور بود و به تضرع و ابتهال از بارگاه واهب متعال جلوه گری این مسالت مهشد باحسن وجهی از حجله غیب بظهور در آمده پرتو جمال ... آمال خجسته مال منتظران انداخته بر فراز تخت همایون سریر سلطنت ... همآغوش ابوانجمن ارای پادشاهی و زینت افزای سریر شاهنشاهی گردید و لوای جهان کشائی خلافت و شهریاری و چتر فلک فرسای معدلت و جهانداری ان رفعت بخش انیس و اورنگ عقده کشائی دانش و فرهنگ ظل معدلت ... جهانداری ... مفارق عالمیان انداخته ...

جلوس میمنت مانوس آن خجسته طالع همایون بخت فروزنده تاج و فرازنده نعمت را بر همگنان مبارک و میمون و فرخنده و همایون گرداند و همیشه اسباب سلطنت و جهانبانی و موجبات حشمت و کامرانی در تزاید و تضاعف باد از دیرباز [illegible] و [illegible] اتحاد که عن الآبا والاجداد انعقاد یافته و بتازگی موثقه این مخلص [illegible] محدلت آئین [illegible] پذیرفته مقتضی آن بود که چون [illegible] گورکانی [illegible] انسر صاحبقرانی بدین دیار رسیده یکی از [illegible] شده بمراسم تهنیت اقدام نماید لیکن چون [illegible] شروان [illegible] بود تا خاطر مهر آگین از مهمات ولایت [illegible] بمستقر سلطنت میسر نبود در لوازم این امر خطیر [illegible] رسوم و مراسم ظاهری نزد ارباب دانش و بینش چندان [illegible] آن بالکلیه بحسب ظاهر در نظر قرامرز که مطمح نظر ایشان جز [illegible] مراتب دوستی است لاجرم درین ایام خجسته فرجام همین [illegible] اجتراء مهمات ولایت از دست رفته بر حسب مدعای احبا صورت [illegible] بالکلیه از آن طرف خاطر جمع گشته بدار السلطنت اصفهان که مقر سلطنت است [illegible] واقع شد امارت شعار کامل الاخلاص راسخ الاعتقاد کمال الدین یادگار علی را که [illegible] از [illegible] یکجهت و هواخواهان صافی طویت این دودمان است روانه [illegible] و [illegible] آداب [illegible] و تهنیت [illegible] ذات [illegible] و صحت مزاج [illegible] خاطر [illegible] بهر جوانب [illegible] انکه پیوسته [illegible] و [illegible] و حدیقه خلت و اتحاد صوری و معنوی را که بارواسم [illegible] قابت [illegible] و خضرت پذیرفته از [illegible] که [illegible] سلسله یگانگی و [illegible] و روابط معنوی را بائتلاف صوری متفق ساخته [illegible] تعالی آن زبده [illegible] جاوید [illegible] مؤید داراد [illegible]

[illegible] برادرم [illegible] تمام [illegible]

[illegible] را که از ایام خجسته پدر بزرگوارم [illegible] مختلف نام می‌برند مرسوم که [illegible]

[illegible]

سعید خان را بلقب نوازش خانی سربلندی بخشیدم هنگام جلوس بر وزنها و مواجب افزوده بودم چنانچه سه رتبه برون مهر و روپیه اضافه شده بود درین ایام بعرض [illegible] خلق در آنجا که [illegible] [illegible] آسایش خلق [illegible] جلوس [illegible] ممالک [illegible] [illegible] مصلحت باشد چون قول ازین بقاریخ [illegible] روز [illegible] ۱۲۲ هزار [illegible] احوال بتنهاد شنید که کابل از سپهسالار صاحب [illegible] بیرونی هاشم و معزالملک بامعدودی چند از ملازمان [illegible] کابل [illegible] غنیمت دانسته باسوار و پیاده بسیار غافل و [illegible] معزالملک [illegible] و حالت خود فی الجمله [illegible] خصوصاً جمیع جماعت قزلباشیان کوچها را [illegible] [illegible] مستحکم ساختند افغانان چند توپ [illegible] از اطراف [illegible] در آمدند مردم از پشت بامها و سراهای [illegible] را [illegible] جمعی کثیر را بقتل رسانیدند بارکی که از سرداران معتبر [illegible] بود کشته شد از وقوع اینمقدمه بملاحظه آنکه مبادا مردم از اطراف و جوانب جمع شده راه بیرون شدن برانها مسدود گردانند دل و پاے داده ترسان و هراسان [illegible] نفرازان سگان بجهنم رفتند تا دو بیست اسپ [illegible] [illegible] بیرون بردند نادعلی میدانی که در لهوکر بود اخیر همان روز [illegible] [illegible] تعاقب نمود چون فاصله بسیار شده بود و جمعیت او اندک کاری [illegible] که درزود امدن نمود و فی الجمله ترددی که از معزالملک [illegible] منصب سرفرازی یافتند و نادعلی که بمنصب هزاری [illegible] هزار و پانصدی شد و معزالملک [illegible] هزار و پانصدی بود بهزار و [illegible] که خانه‌داران و کابلیان در همان روز [illegible] [illegible] که خانخانان [illegible] [illegible] خدمت تعین باشد کرد [illegible] [illegible] از [illegible] مادر گشته بود از [illegible] آمده و سعادت خدمت [illegible] از [illegible] [illegible] آنکه [illegible] که [illegible] خانخانان [illegible] [illegible] تعین [illegible] نموده و قرار یافت که صاحب صوبکی [illegible] [illegible] نمود خانخانان را [illegible] صوبه آگره از سرکار [illegible] و کالپی [illegible] و [illegible] را [illegible] [illegible]

بخلعت سرافرازی یافته روانه شدند. در همین ایام بنابر حسن اخلاص و قدم خدمت [illegible] بمنصب دو هزاری ذات و پانصد سوار سربلندی بخشیدم مبلغ پنجهزار [illegible] که بجهت [illegible] [illegible] [illegible] از [illegible] [illegible] [illegible] که از تعینات صوبهٔ مذکور [illegible] هزار [illegible] هزار و پانصدی ذات و [illegible] که [illegible] بود فایقا [illegible] کشمیر [illegible] را به کشمیر فرستادم که تا رسیدن او [illegible] [illegible] پدر بزرگوارم پدر او محمد قاسم کشمیر را گرفته بود [illegible] [illegible] او صوبه کابل آمده سعادت ملازمت دریافت [illegible] را باجوهر ذاتی جمع داشت بخطاب خانی سربلند [illegible] [illegible] بشرط تعهد بخدمت گیراه پانصدی ذات و سه صد سوار بر [illegible] بتاریخ ۱۴ امرداد بنابر سبق خدمت و وفور اخلاص و کاردانی [illegible] وزارت ممالک محروسه سربلندی بخشیدم و در همین [illegible] الاجی دارای ایران کرامت فرمودم عبدالله خان [illegible] نمود چون همت نمود که از جانب گجرات بولایت [illegible] و گوشمال صوبه مذکور سرواز ساخته راجه باسو [illegible] نمودم و پانصد سوار بر منصب او اضافه کردم و در [illegible] اعظم مرحمت نمودم و چهار لک روپیه بجهت [illegible] که [illegible] عبدالله خان از راه ناسک نزدیک بولایت دکن [illegible] خان [illegible] آمد [illegible] [illegible] خانم [illegible] [illegible] امور مثل این کاری دریه نخبه بود [illegible] نشنیده ام [illegible] به تفصیل نوشته می شود در پوست [illegible] چهار [illegible] داده است اول [illegible] [illegible] گرفته [illegible] در پوست نیز گرفته [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

شاهانه ترتیب داده و صاحب دولتی بر تخت نشسته یک پای خود را بربالای پای
دیگر نهاده و تکیه بر پشت او نمایان ساخته و پنج نفر از خدمت گاران او گرد و پیش
[illegible]

شکار نمود دو روز و دوشب آنجا بوده شب یکشنبه بخیر و خوبی بشهر در آمدم و شبی [illegible] پرتو انداخت.

[illegible] تا صحرا [illegible] عکس او از چتر شه دور [illegible] فرمودم که [illegible] فرستادن و قصه گذرانیدن [illegible] کنند حالا شایع است سوم دی روز شنبه عرضداشت خان اعظم [illegible] خان جهانگیری از تقصیرات خود گذشته خود پشیمان گشته در صدد بندگی [illegible] پیش از پیش است ● ۱۴ دی مطابق سلخ شوال هاشم خان بکشمیر [illegible] الچی ایران مرکل خاصه مرحمت نمودم باعتقاد خان [illegible] از شهر [illegible] خاصه سرانداز نام شفقت نمودم شادمان ولد خان اعظم را [illegible] خانی سرفراز ساخته منصب او از اصل اضافه به یکهزار و هفتصدی ذات [illegible] سوار مشخص شد و برعایت علم سربلندی یافت و سردار خان برادر عبدالله خان فیروز جنگ و ارسلان بی اوزبک که حراست سیوستان باو مقرر است بعنایت علم سرفراز [illegible] پیوسته آهو شکار خاصه را فرمودم که جانمازها ترتیب داده در دیوان [illegible] نگاه دارند که مردم برای نماز می گذارده باشند میر عدل و قاضی را که مدار امور [illegible] بر ایشان است بجهت حاص حرمت شرع فرمودم که زمین بوس که به [illegible] نکنند ● روز پنجشنبه بیست و دوم ماه دی باز بشکار سمونگر [illegible] چون آهوی بسیاری در آن حوالی جمع شده بود درین مرتبه خواجه جهان را رخصت کرده بودم که طرح شکار قمرغه انداخته آهوان را از هر طرف رانده در جای [illegible] که دوران سرا پرده ها و گلال باز ها کشیده باشند در آورده ضبط نماید یک و نیم کروه زمین را میان پرده گرفته بودند چون خبر رسید که شکار گاه ترتیب یافته [illegible] است متوجه گشتم روز جمعه شروع در شکار شد تا پنجشنبه [illegible] در آمده بان مقدار که خاطر رغبت می نمود شکار [illegible] و بعضی به تفنگ و تیر کشته می شدند روز یک شنبه و [illegible] تفنگ بجانور نمی اندازم بدام زنده گرفتند درین هفت روز نهصد و [illegible] ازانجمله ششصد و چهل و یک آهوی نر و ماده که زنده [illegible] و چهار راس بفتحپور فرستاده شد که درمیان جولان گاه [illegible] و چهار راس دیگر را فرمودم که حلقهای نقره در بینی کرده درهمان زمین ازاد کردند و دویست و هفتاد و شش آهوی دیگر که به تفنگ و تیر و چیته [illegible] و کمرا و هنده هایی درگاه قسمت می [illegible] دیگر [illegible] فرمودم که به شکار گاه رفته آنچه مانده باشد [illegible] را شکار نمایند و خود بخیریت روانه شهر شدم در غرهٔ بهمن مطابق هفدهم [illegible] حکم کردم که در شهرهای کلان ممالک محروسه مثل احمد آباد و الهآباد و لاهور و آگره و دهلی و غیره [illegible] خانها بجهت فقرا ترتیب دهند تا سی محل نوشته شد

ازانجمله شش محل سابق دایر بود و بست و چهار محل دیگر الحال حکم شد که دایر سازند در چهارم بهمن هزاري بر ذات راجه نرسنگه دیو اضافه نمودم که چهار هزاري ذات و سه هزار سوار باشد و [illegible] کهم و شمشیر [illegible] خواجه [illegible] ۱۱ اسفندارمذ [illegible] بنابرین مطابق [illegible] شد چون مکرر بمسامع جلال رسیده که امراء سرحد بعضی مقدمات که بایشان مناسبتی ندارد از قوه بفعل مي آورند و ملاحظه شرایط آن نمیکنند به بخشیان فرمودم که فرامین مطالعه بامراء سرحد صادر گردانند که من بعد مرتکب این امور که خاصه بادشاهانست نگردند اول آنکه در جهروکه ننشینند و بامرا و سرداران کمکي خود تکلیف چوکي و تسلیم نکنند و فیل بجنگ نیندازند و در سیاست ها کور نکنند و گوش و بیني نبرند و بزور تکلیف مسلماني برکسي نکنند و خطاب بملازمان خود ندهند و نوکران بادشاهي را کورنش و تسلیم نفرمایند و اهل نغمه را بروشي که در دربار معمول است تکلیف چوکي دادن نکنند و وقت برآمدن نقاره ننوازند و اسپ و فیل که بمردم دهند خواه بملازمان بادشاهي و خواه بنوکران خود جلو و کجک بردوش انها داده تسلیم نفرمایند درسواري ملازمان بادشاهي را در جلو خود پیاده نبرند و اگر چیزي بانها بنویسند مهر ننکنند این ضوابط که بآئین جهانگیري اشتهار یافته الحال معمول است ●

جشن نوروز هفتم از جلوس همایون

غره فروردین سنه ۷ جلوس روز سه شنبه ۶ محرم الحرام سنه ۱۰۲۱ در دارالخلافه آگره مجلس نوروز عالم افروز و جشن مسرت بخش عشرت اندوز سامان پذیرفت بعد از گذشتن چهار گهري از شب پنجشنبه سیوم ماه مذکور که ساعت اختیار کرده منجمان بود [illegible] بدستور هر ساله فرموده بودم که در بازار آئین بستند تا روز شرف این مجلس برقرار باشد [illegible] که در میان اوزبکیه به خسرو قرچي اشتهار دارد هم درین روزها آستانبوسي [illegible] از مردم قرار داده ماوراء النهر بود او را بعنایتها سربلندي [illegible] خلعت فاخره دادم و یادگار علي ایلچي دارای ایران [illegible] خرچ گویان عنایت نمودم و در همین ایام پیشکش افضل خان [illegible] از نظر اشرف گذشت [illegible] راس کوتل و پاره [illegible] و نفایس [illegible] پیشکش [illegible] بنظر درآمد و چهل و پنج راس اسپ و دو قطار شتر و چیني ختائي و پوستینهاي سمور و دیگر تحف و هدایا که در کابل و آنحدود بهم میرسد فرستاده بود و امرائیکه در خانه خود تکلفات در پیشکشها نموده بودند بضابطه همه ساله

درهرروز از روز هاے جشن مذکور پیشکش یکی از بندها میگذشت و به تفصیل
ملاحظه نموده انچه پسند خاطر می افتاد میگرفتم و باقی باو مرحمت میشد سیزدهم
نمودن مطالب بجمعیت و نهم محرم عرضداشت اسلامخان رسید مشعر برانکه بیمن
توجهات عالی و بیمن توجه و اقبال شاهنشاهی بنگاله از فساد عثمان افغان پاک گشت
پیش ازانکه حقیقت این جنگ مرقوم میگردد سطری چند از خصوصیات بنگاله درقلم
می آورد بنگاله مملکتیست وسیع در اقلیم دوم طول آن از بندر چاتگام تا کرهی چهارصد
و پنجاه کروه و عرض آن از کوهستان شمالی تا پایان سرکار مدارن دویست و بیست کروه
جمع آن تخمیناً شصت کرور دام † بوده باشد حکام سابق آنجا همیشه بیست هزار سوار
و یک لک پیاده و یکهزار زنجیر فیل و چهار پنجهزار کشتی از نواره جنگی و غیره
سرانجام می نموده اند از زمان شیرخان و سلیم خان پسر او این ولایت در تصرف
افغانان بود چون اورنگ سلطنت و فرمانروائی دارالملک هندوستان بوجود
مشرف اقدس والد بزرگوارم زیب و زینت گرفت افواج قاهره برسر آن ملک تعین
فرمودند و مدت مدیدی فتح آنجا را پیشنهاد همت داشتند تا انکه ولایت مذکور
بسعی و اهتمام اولیای دولت قاهره از تصرف داؤد کرانی که آخرین حکام
آنجاست برآمد آن مخذول در جنگ خانجهان کشته گشت و لشکر او پریشان و
متفرق گردید ازان تاریخ بازتا حال این ولایت در تصرف بندهاے درگاه است غایتاً
پاره از بقایای افغانان درگوشه و کنار این ملک مانده بودند و بعضی جاهاے دور
دست را در تصرف داشتند تا آنکه رفته رفته اکثرے ازان جماعت زبون و عاجز گشتند
وبولایاتے که متصرف بودند بدست اولیای دولت قاهره درآمد چون انتظام امور
سلطنت و فرمانروائی به محض فیض و فضل ایزدی باین نیازمند درگاه الهی مفوض
گشت در سال اول جلوس راجه مانسنگهه را که بحکومت و دارائی آنجا مقرر بود بدرگاه
طلب داشته قطب الدینخان را که بشرف کوکلتاشی من از سایر بندها امتیاز داشت
بجای او فرستادم در ابتدای درآمدن بآن ولایت بدست یکی از فتنه کیشان که از
تعینات آن ملک بوده درجه شهادت یافت وآن نا عاقبت اندیش نیز بجزای عمل
خود رسید و کشته گشت جهانگیر قلیخان را که صاحب صوبه وجاگیردار ولایت بهار
بود بنابر قرب جوار بمنصب پنجهزاری ذات و سوار سرفراز ساخته حکم فرمودم که به
بنگاله رفته آن ولایت را متصرف شود باسلام خان که در دارالخلافه آگره بود فرمان
فرستادم که بصوبه بهار متوجه شده آن ولایت را بجاگیر خود مقرر شناسد چون اندک
مدتی از حکومت داری جهانگیر قلیخان گذشت بواسطه زبونی آب و هوائی آنجا
بیماری صعب بهمرسانید ورفته رفته مرض قوی و قوت ضعیف گشته کار او به هلاکت
انجامید چون خبر در گذشتن او در لاهور مسموع گردید فرمان باسم اسلامخان صادر

† شصت کرور دام مساوی یک کرور و پنجاه لکهه روپیه انگریزی می شود و سرکار اُدیسه هم داخل صوبه
بنگاله بود و این محاصل جمع محاصل سرکار اُدیسه است *

گشت که صوبه بهار را با فضل خان سپرده خود بتاکید هرچه تمامتر روانه بنگاله گردد در تعین این خدمت بزرگ اکثر بندهای درگاه بنابر خورد سالی و کم تجربگی آن سخنان میگفتند چون جوهر ذاتی و استعداد نظری او منظور نظر حق بین بود خود اورا بسپهسالاری خدمت اختیار نمودم بحسب اتفاق مهمات این ولایت بروشی [illegible] انجام پذیرفت که از ابتدای دولت این ملک متصرف اولیای دولت ابد پیوند تا امروز هیچ کس از بندهای درگاه را میسر نشده بود یکی از کارهای نمایان او دفع عثمان افغان مشهور است که مکرر در زمان حیات حضرت عرش آشیانی اورا با افواج قاهره مقابله و مقاتله دست داد و دفع او میسر نگشت درینولا که اسلام خان تهاکه را محل نزول خود ساخته بود و رفع و دفع زمینداران آن نواحی را پیشنهاد همت داشته بخاطر گذرانید که فوجی بر سر عثمان مقهور و ولایت او باید فرستاد اگر اختیار دولت خواهی و بندگی نماید چه بهتر والا بطریق دیگر متمردان اورا سزا داده نیست و نابود سازند چون شجاعت خان در همان ایام به اسلام خان پیوسته بود قرعه سرداری اینخدمت باسم او انداخته شد چندی دیگر از بندها مثل کشور خان و افتخار خان و سید آدم بارهه و شیخ اچهه برادر زاده مقرب خان و معتمد خان و پسران معظم خان و اهتمام خان و دیگر بندها به همراهی او تعین نمود و از مردم خود نیز جمعی همراه کرد درساعتیکه مشتری کسب سعادت ازو مینمود این جماعت را روانه ساخت و میر قاسم پسر میرزا مراد را میر بخشی و واقعه نویس نمود و از زمینداران نیز چندی بجهت راهنمونی همراه کرد افواج نصرت قرین روانه گشتند چون بحوالی قلعه و زمین او نزدیک شدند چندی از مردم زبان دان را به نصیحت او فرستادند تا او را دلالت بدولت خواهی نموده از طریق بغی و طغیان براه صواب باز آورند چون غرور بسیار در کاخ دماغ او جا گرفته بود و همیشه هوای گرفتن این ملک بلکه دیگر داعیه‌ها درسر داشت اصلا گوش به سخنان انجماعت ننموده مستعد جدال و قتال گردید و درکنار ناله که زمین آن تمام چهله و دلدل بود جای جنگ قرار داد روز یکشنبه ۹ محرم شجاعت خان ساعت جنگ اختیار نموده افواج قاهره را مقرر ساخت که هریک بجا و مقام خود رفته آماده جنگ باشند عثمان دراین روز قرار جنگ با خود نداده بود چون شنید که لشکرهای پادشاهی مستعد گشته آمده اند ناچار او هم سوار شده بکنار ناله آمد و سوار و پیاده خود را در برابر افواج منصوره باز داشت چون هنگامه جنگ گرم گشت و فوج بفوج روبروی خود متوجه گردید درین مرتبه اول آن جاهل خیره سر فیل مست جنگی خود را پیش انداخته برفوج هراول می تازد بعد از زد و خورد بسیار سرداران هراول سید آدم بارهه و شیخ اچهه بدرجه شهادت میرسند سردار برانغار افتخار خان هم در ستیز و آویز تقصیر نکرده جان خود را نثار می نماید و جمعی که با او بودند انقدر تلاش میکنند که پاره پاره میشوند همچنان گروه جرانغار کشور خان داد مردی و مردانگی داده خود را فدای کار صاحب میسازد با آنکه تیره بختان

نیز بسیاری زخمی و کشته شده بودند آن مدبر حساب لشکریان را از روی دانستگی و فهمیدگی بخاطر می‌آورد و مشخص خود میسازد که سرداران هراول و برانغار و جوانغار کشته شدند همین قول مانده از کشته شدن و زخمی گشتن جمعیت خود پروا نکرده حمله گرمی بر قول میتازد و درین جانب پسر و برادران و خویشان شجاعت خان و دیگر بندها راه بران گمراهان گرفته بر مثال شیران و پلنگان به پنجه و دندان قتل میکردند چنانچه بعضی درجه شهادت یافتند و جمعی که زنده ماندند زخمهای منکر برداشتند درین وقت فیل مستی گجپت نام که فیل اول او بوده بر شجاعت خان میدواند شجاعت‌خان دست بر برچهه برده بر فیل میزند آن طور فیل مستی را از برچهه چه پروا است دست بشمشیر برده دو شمشیر پی در پی میزند زان هم چه پروا بعد ازان جمدهر کشیده در جمدهر میرساند باز هم بر نمیگردد و شجاعت خان را با اسپ زیر میکند بمجرد از اسپ جدا شدن جهانگیرشاه گفته بر میجهد و جلو دار او شمشیر دو دستی بر دستهای فیل رسانیده چون فیل بزانو درمی آید اتفاقاً جلو دار فیلبان را از بالای فیل بزیر میکشد و بهمان جمدهر که در دست داشت درین پیادگی بقوتی بر خرطوم و پیشانی فیل میزند که فیل از الم آن فریاد زنان بر میگردد چون زخمها بسیار داشت بفوج خود رسیده می افتد و اسپ شجاعت خان سالم بر میخیزد در حینی که سوار میشد آن مخذولان فیل دیگر بر علمدار او میدوانند و علم لوا با اسپ زیر میکنند و ازان جا شجاعت خان نعرهٔ مردانه برکشیده علمدار را خبردار میسازد و میگوید که مردانه باش من زنده ام و در پای علم درین وقت تنگ هرکس از بندهای درگاه حاضر بودند دست به تیر و جمدهر و شمشیر برده بر فیل میدوند و شجاعت خان هم خود را رسانیده بعلمدار نهیب میدهد که برخیز و اسپ دیگر بجهت علمدار حاضر ساخته اورا سوار میسازد و علمدار علم را بر افراخته برجای خود می ایستد درانثنای این گیرودار تفنگی بر پیشانی آن مقهور میرسد که زنندهٔ آنرا هرچند تفحص کردند ظاهر نشد بمجرد رسیدن این تفنگ ازان گرمی باز آمده میداند که ازین زخم جان بری نیست تادو پهر هم باوجود چنین زخمی منکر مردم خود را بجنگ ترغیب مینمود ومعرکه قتال و جدال گرم بود بعد ازان غنیم رو گردانید و افواج قاهره سر درپی انها میفتند وزده زده آن مخذولان را در محلی که دایره کرده بودند درمی‌آورند آن مخذولان به تیر و تفنگ مردم را نگاه داشته نمیگذارند که مردم بادشاهی بجا ومقام انها درآیند چون ولی برادر عثمان و ممریز پسر او ودیگر خویشان و نزدیکان او بر زخم عثمان مطلع میشوند بخاطر میگذرانند که ازین زخم خود او را خلاصی میسر نیست اگر ما همچنین شکسته و ریخته بقلعه خود رویم یک کس زنده نخواهد رسید صلاح درینست که امشب در همین جا که دایره کرده‌ایم بمانیم و آخر شب فرصت جسته خود را بقلعه خود رسانیم دو پهر از شب گذشته عثمان بجهنم واصل میگردد و در پهر سویم جسد بیجان او را برداشته رخیمه و اسبابیکه همراه داشته اند درمنزل گذاشته

بمحکمه خود متوجه میشوند قراولان لشکر فیروزي اثر ازینمعني خبر یافته شجاعتخان را آگاه میسازند صبح دو شنبه دولتخواهان جمع شده صلاح می بینند که تعاقب باید نمود و نباید گذاشت که این تیره اختران نفس برآورند غایتاً بجهت ماندگي سپاهیان و کفن و دفن شهیدان و غمخوارگي مجروحان و زخمیان در پیش رفتن با فرود آمدن متردد خاطر بودند درین حالت عبدالسلام پسر معظم خان باجمعی از بندهاے درگاه که مجموع سیصد سوار و چهارصد توپچي باشند میرسند چون این جماعت تازه زور در رسیدند بهمان قرار داد تعاقب نموده متوجه پیش شدند این خبر بهولي که بعد از عثمان سرمایه فتنه و فساد و شورش بود میرسد که شجاعت خان بالشکر ظفر اثر بافواج دیگر تازه زور که از ایشان پیوسته اند اینک رسیده آمد چاره خود جز این نمی بینند که بوسیله اخلاص درست و باز گشت بطریق مستقیم و دولت خواهي بشجاعتخان رجوع آورد آخر الامر مردم درمیان داده پیغام میفرستند که آنکسی که باعث فتنه وفساد بود رفت ما جمعی که ماندهایم نسبت بندگي و مسلماني درمیان است اگر قول بدهند آمده شمارا به بینم و بندگي درگاه اختیار کنیم و فیلان خود را برسم پیشکش بگذرانیم شجاعت خان و معتقد خان که در روز جنگ رسیده مصدر خدمات پسندیده گشته بودند و سایر دولتخواهان بمقتضای وقت و مصلحت دولت قول داده وآن جماعت را تسلي ساخته روز دیگر ولي و پسران وبرادران وخویشان عثمان همگي آمده شجاعتخان و دیگر بندها را دیدند وچهل ونه زنجیر فیل بپیشکش گذرانیدند بعد از انصرام اینخدمت شجاعت خان و چندی از بندهاے درگاه را در ادهار و طرف که در تصرف آن تیره روز کار بود گذاشته ولي و افغانان را همراه گرفته بتاریخ ششم شهر صفر روز دوشنبه بافواج قاهره در جهان گیرنگر آمده باسلام خان پیوستند چون این اخبار مسرت آثار در اگره بابی نیازمند درگاه الهي رسید سجدات شکر بتقدیم رسانیده دفع ورفع اینقسم غنیمی را محض از کرم بیدریغ واجب تعالی دانست در برابر این نیکو خدمتي اسلام خان بمنصب شش هزاري ذات سرفرازي یافت و شجاعت خان بخطاب رستم زمان سربلند گردید و هزاریذات و سوار بر منصب او اضافه فرمودم و دیگر بندها هر یک باندازه خدمتي که از ایشان بفعل آمده بود بزیادتي منصب و دیگر رعایتها ممتاز گشتند در مرتبه اول که این خبر رسید کشته شدن عثمان بطریق اراجیف مذکور میشد بجهت صدق و کذب این سخن بدیوان لسان الغیب خواجه حافظ شیرازي تفاؤل نمودم این غزل برامد

دیده دریا کنم و صبر بصحرا فکنم ⁕ اندرین کار دل خویش بدریا فکنم

خوردة ام تیر فلک باده بده تاسرمست ⁕ عقده دربند کمر ترکش و جوزا فکنم

چون این بیت بغایت مناسب مقام بود تفاؤل یان نمودم بعد از چند روز دیگر خبر آمد که عثمان را تیر قضاے بل خداے رسیده هرچند تفحص نمودند زننده آن پیدا نشد بنابر غرابتی که داشت اینمعني مرقوم گردید ۱۹ فروردین ماه مقرب خان که از

بندهای عمده و محرم قدیم الخدمت جهانگیرپرست بمنصب سه هزاریذات و دوهزار سوار سرفرازی یافته از بندر کهنبایت رسیده سعادت ملازمت دریافت اورا بجهت بعضی مصلحتها حکم کرده بودم که به بندر گوده رفته و وزیری را که حاکم گوده است ببیند و نفایسی که درانجا بدست آید جهت سرکار خاصه شریفه خریداری نماید حسب الحکم باستعداد تمام بگوده رفته و مدتی درانجا بوده نفایسی که دران بندر بدست افتاد اصلاً بزر ندیده هر قیمتی که فرنگیان خواستند زر داده گرفت چون از بندر مذکور معاودت نموده متوجه درگاه گشت و اسباب و نفایسی که اورده بود بتدریج از نظر گذرانید از هرجنس چیزها و تحفها داشت ازان جمله جانوری چند آورده بود بسیار غریب و عجیب چنانچه تاحال ندیده بودم بلکه نام او را کسی نمیدانست حضرت فردوس مکانی اگرچه در واقعات خود صورت و اشکال بعضی جانوران را نوشته اند غالباً بمصوران نفرموده اند که صورت آنهارا تصویر نمایند چون این جانوران درنظر من بغایت غریب درآمدند هم نوشتم و هم در جهانگیرنامه فرمودم که مصوران شبیه آنهارا کشیدند تا حیرتی که از شنیدن دست دهد از دیدن زیاده گردد یکی از جانوران ‡ در جثه از طاوس ماده کلان تر و از نر فی الجمله خورد تر گاهی که در مستی جلوه می نماید دم خود را و دیگر پرها را طاوس آسا پریشان می سازد و برقص درمی آید نول او و پای او شبیه نول و پای خروس است سر وگردن و زیر حلقوم او هر ساعت برنگی ظاهر میگردد وقتی که در مستی است سرخ سرخ است گویا که تمام را بمرجان مرصع ساخته اند و بعد زمانی همین جاها سفید میشود و بطریق پنبه بنظر درمی آید و گاهی فیروزه رنگ ظاهر میگردد بوقلمون آسا هر زمان برنگی دیگر دیده میشود و دو پارچه گوشتی که بر سر خود دارد بتاج خروس مشابه است غریب اینست که در هنگام مستی پارچه گوشت مذکور بطریق خرطوم از بالای سر او تا یک وجب می آویزد و باز که آن را بالا میکشد چون شاخ کرگدن بر سر او مقدار دوانگشت نمایان میگردد و اطراف چشم او همیشه فیروزه گون است و دران تغیر و تبدیل نمیرود پرهای او بالوان مختلف بنظر درمی آید برخلاف رنگهای پر طاوس دیگر میمونی آورده بود بسیار غریب و شکل عجیب دست و پا و گوش و سر او بعینه میمون و روی او بروی روباه میماند رنگ چشمهای او برنگ چشم باز لیکن چشم او از چشم باز کلان تر است از سر او تا سر دم یکذرع معمول بوده است از میمون پست تر و از روباه بلندتر است پشم او بطریق پشم گوسفند و رنگ آن خاکستری است از بنا گوش تا زنخ سرخ سیر میگون دم او از نیم ذرع دو سه انگشت دراز تر غالباً بخلاف دیگر میمونها دم این جانور افتاده است بطریق دم گربه گاهی آوازی ازو ظاهر میشود بطریق آواز آهو بره مجملاً خیلی غرایب دارد از مرغ دشتی که اورا تدرو میگویند تا حال

---

‡ این جانور را بزبان انگریزی ترکی می نامند و اهالی هند پیرو میگویند و فارسی دانان هند بفارسی فیلمرغ نام نهاده اند و القلیل بکثیره در هندوستان موجود است ٭

شنیده نشده که در خانه ازو بچه گرفته باشند در زمان والد بزرگوارم نیز سعی بسیار کردند که تخم و بچه بکند نشد من فرمودم که چندی از نرو ماده او یکجا نگاه داشتند رفته رفته به تخم آمدند آن تخمها را فرمودم که در زیر ماکیان گذاشتند در عرض دو سال مقدار شصت و هفتاد بچه برآمد و تا پنجاه و شصت کلان شدند هرکس اینمعنی شنید تعجب تمام نموده مذکور ساخت که در ولایت هم مردم سعی بسیار کردند مطلق تخم نداد و بچه ازو حاصل نشد درهمین ایام بر منصب مهابتخان هزاریذات و پانصد سوار افزودم که چهار هزاریذات وسه هزار و پانصد سوار بوده باشد و منصب اعتماد الدوله از اصل و اضافه چهار هزاریذات و هزار سوار مقرر گشت و بر منصب مهاسنگهه نیز پانصدي ذات و سوار افزوده شد که اصل و اضافه سه هزاري ذات و دو هزار سوار بوده باشد و بر منصب اعتقاد خان پانصدي ذات و دویست سوار افزوده هزاري ذات و سیصد سوار کردم خواجه ابوالحسن درین روزها از دکن آمده سعادت ملازمت دریافت دولت خان که به فوجداري صوبه الهآباد و سرکار جونپور تعین یافته بود آمده ملازمت نمود بر منصب او که هزاری بود پانصدي افزوده شد روز شرف که ۱۹ فروردین بوده باشد منصب سلطان خرم را که ده هزاري بود به دوازده هزاری سرفراز ساختم اعتبار خان را که بمنصب سه هزاریذات و هزارسوار سربلند بود چهار هزاری کردم مقربخان که منصب او دو هزاری ذات و هزار سوار بود پانصدي ذات و سوار افزودم و بر منصب خواجه جهان که دو هزاریذات و هزار و دویست سوار بود پانصدي دیگر اضافه فرمودم چون ایام نوروز بود اکثر بندها باضافه منصب سرفرازي یافتند درهمین تاریخ دلیپ از دکن آمده ملازمت نمود چون پدر او رای راے سنگهه وفات یافته بود اورا بخطاب راے سربلند ساخته خلعت پوشانیدم پسر دیگر داشت سورج سنگهه نام باوجود آنکه دلیپ پسرٹیکه او بود میخواست که سورج سنگهه جانشین او باشد به تقریب محبتی که با مادر او داشت دروقتیکه احوال وفات او مذکور می شد سورج سنگهه از کم خردي و خورد سالی بعرض رسانید که پدر مرا جانشین خود ساخته ٹیکه داده است این عبارت مرا خوش نیامد فرمودم که اگر پدر تراٹیکه داده است ما دلیپ را سرفراز ساخته ٹیکه میدهم و بدست خود او را ٹیکه کشیده جاگیرو وطن پدر اورا باو مرحمت کردم باعتمادالدوله دوات و قلم مرصع عنایت شد لکهمي چند راجه کمائون که از راجهای معتبر کوهستان است و پدر او راجه اودرهم درزمان حضرت عرش آشیاني آمده بود در وقت آمدن التماس نمود که پسر راجه ٹوڈرمل آمده دست مرا گرفته بملازمت آورد بنابر التماس او پسر راجه بآوردن او مقرر گشته بود لکهمي چند هم التماس نمود که پسر اعتمادالدوله آمده مرا بملازمت آورد شاه پور را فرستادم که او را بملازمت آورد و از تحفهاے کوهستان خود اسپان گوٹ اعلی و جانوران شکاري از باز و جره و شاهین و قطاس و نافهاے مشک و پوستهاے آهوے مشک که نافه بران بند بود و شمشیرهای کهبزبان آنها کهانڈه میگویند و خنجر که بزبان

انها کناره میگویند و از هر جنس چیزها آورده گذرانیدند درمیان راجهای این کوهستان
راجه مذکور باعتبار ملک و مال بسیار دارد معروف و مشهور است میگویند که کان طلا درولایت
او [illegible] خواجه جهان خواجه بصحبت محمد را
[illegible] نفاق سرداران نسبه
بیمائی خان اعظم [illegible] عبدالله خان دست داد خواجه
ابوالحسن را [illegible] تحقیق این قضایا طلبیده بودم بعد از تصدیق و تفحص بسیار
ظاهر شد که شکست عبدالله خان پاره از سر غرور و تیز جلوئیها و سخن نشنویهای او
[illegible] نفاق و بی‌اتفاقی امراء واقع شده بود جمعه قرار داده این بود که عبدالله
خان از جانب ناسک ترنبک با لشکر گجرات و امرائی که همراه او تعین یافته بودند
روانه گردد این فوج سرداران معتبر و امرای کار طلب مثل راجه رامداس و خان عالم
و سیف خان و علی مردان بهادر و ظفرخان و دیگر بندها آراستگی تمام داشت
عدد لشکر از ده هزار گذشته و به چهارده هزار رسیده و از جانب برار مقرر بود که راجه
مانسنگه و خانجهان و امیرالامرا و بسیاری از سرداران متوجه شوند و این دو فوج از
کوچ و مقام یکدیگر خبردار باشند تا در تاریخ معین از دو جانب غنیم را درمیان گیرند
اگر این ضابطه منظور می بود و دلها متفق میگشت و غرضها دامن گیر نمیشد
غالب ظن آن بود که الله تعالی فتح روزی کردی عبدالله خان چون از گهاتیها
گذشت و بولایت غنیم درآمد مقید نشد که قاصدان فرستاده ازان فوج خبری بگیرد
و بموجب قرار داد حرکت خود را با حرکت انها موازنه نموده چنان کند که در روز
و وقت معین غنیم را در میان گیرند بلکه تکیه بر قوت و قدرت خود کرده این معنی را
درخاطر آورد که اگر به تنهائي این فتح از جانب من شود بهتر خواهد بود این داعیه
را درخاطر قرار داده هرچند راجه رامداس خواست که باو قرار دهد که بتانی و آهستگي
پیش میرفته باشد فائده نکرد غنیم که از ملاحظه تمام داشت جمعي کثیر از سرداران
و برگیان بسر او فرستاده بودند و روزها باو زد و خورد میکردند و شبها بانداختن بان
و اقسام آتشبازي تقصیر نمیکردند تا انکه غنیم نزدیک شد و اصلا ازان فوج باو خبری
نرسید هرچند بدولت‌آباد که محل جمعیت دکنیان بود نزدیک میرسد عنبر سیاه‌رو
یکی از اطفال را که نسبت قرابت به سلسله نظام‌الملکیه باعتقاد او دارد بجهت انکه
مردم از دل و جان سرداري او قبول کنند بسروري برداشته دست او گرفته و خود را
پیشوا و سردار قرار داده مرتبه مرتبه مردم میفرستد و بکثرت و ازدحام غنیم زمان زمان بیشتر
میشد تا انکه هجوم آورده بانداختن بان و دیگر اقسام آتشبازي کار را برو تنگ ساختند
آخرالامر [illegible] صلاح دیدند که ازان فوج مددی نرسید و دکنیان تمام روبما نهاده
اند [illegible] در نجمت که بالفعل باز گشته سرانجام دیگر نموده شود همگي
یک دل و یک زبان شده پیش از طلوع صبح صادق روانه شدند تا سرحد ولایت خود
دکنیان همراه بودند [illegible] با فوج [illegible] گشته دو زد و خورده تقصیری نمی نمودند

درین روز چندے از جوانان مردانه کار طلب بکار آمدند علی مردان خان بهادر داد بهادری و مردانگی داده زخمهاے منکر برداشت و زنده بدست غنیم افتاده معنی حلال نمکی و جان فشانی را به همراهان خود فهمانید و ذوالفقار بیگ هم ترددات مردانه نموده بپاے بهلی تیر رسید و بعد از دو روز دیگر در گذشت چون بولایت راجه بهرجیو که از دولتخواهان درگاه است داخل شدند آن جماعت باز گشتند و عبدالله خان متوجه گجرات گردید سخن اینست که اگر در رفتن عنان کشیده میرفت و میگذاشت که این فوج دیگر بار بلحق میشد کار خاطرخواه اولیاے دولت قاهره صورت می یافت مجملا انکه خبر برگشتن عبدالله خان به سرداران فوج که از راه برار متوجه بودند رسید دیگر توقف را مصلحت ندیده باز گشتند و در عادل آباد که حوالی برهان پور واقع است باردوی پرویز ملحق شدند چون این اخبار در آگره بمن رسید شورش تمام در طبیعت خود یافتم و عزیمت نمودم که خود متوجه شده این ملازمان صاحب کشته را از بیخ و بنیاد بر اندازم امرا و دولتخواهان بدینمعنی اصلا راضی نشدند خواجه ابوالحسن بعرض رسانید که مهمات آنطرف را بروشی که خانخانان فهمیده دیگرے نفهمیده اورا باید فرستاد تا این مهم از نظام افتاده را بنظام آورد و بمصلحت وقت صلحی در میان اندازد تا مهم سرانجام بر اصل نموده شود دیگر دولتخواهان باین مقدمه همراز گشته رایهای همه باین قرار یافت که خانخانان را باید فرستاد و خواجه ابوالحسن نیز همراه برود و بهمین قرار داد او دیوانیان مهمسازی خانخانان و همراهیان او نموده روز یکشنبه هفتدهم اردي بهشت سنه هفت مرخص گشت شاه نواز خان و خواجه ابوالحسن وازاق بردي ازبک و چندی دیگر از همراهان در همین تاریخ تسلیم رخصت نمودند خانخانان بمنصب شش هزاري ذات سرفرازي یافت شاه نواز خان سه هزاري ذات و سوار را تسلیم نموده داراب خان باضافه پانصدی ذات و سیصد سوار که مجموع دو هزار ذات و یکهزار و پانصد سوار باشد سربلند گردید و برجمن داد پسر خورد او هم منصب لایق دادم بخانخانان خلعت فاخره و خنجر مرصع و فیل خاصه با تلایر و اسپ عراقي عنایت نمودم و همچنین به پسران و همراهان او نیز خلعت و اسپ مرحمت کردم و در همین ماه معزالملک با پسران از کابل آمده بسعادت آستان بوسي سرفراز گشت شیام سنگهه و راے منگت بهدوریه که از تعینات لشکر بنگش بودند حسب الالتماس قلیج خان بزیادتي منصب سربلندي یافت شیام سنگه هزار و پانصدي بود پانصدي دیگر بر منصب او اضافه شد و راے منگت نیز بزیادتي منصب مفتخر گردید مدتے بود که اخبار بیماري آصفخان میرسید و چند مرتبه رفع مرض شد و باز عود نمود تا آنکه در برهانپور بجوار رحمت ایزدی پیوست شصت و سه سالگي درگذشت فهم و استعدادش بغایت بلند بود غالباً جهت مستکي بر طبعش غالب بود شعر هم میگفت خسرو شیرین بنام من نظم کرده مسمی بنور نامه در زمانه والد بزرگوارم بدرجه امارت و وزارت رسیده بود باآنکه در زمان پادشاه زادگي چند مرتبه از و سبکیها بفعل آمده و اکثر مردم بلکه خسرو هم

برایں مذاق بود که بعد از جلوس من نسبت باو تا خوشیها بفعل خواهد امد بخلاف انچه درخاطر او و دیگران قرار یافته بود درمقام رعایت شده اورا بمنصب پنجهزاري ذات و سوار سرفراز ساختم و بعد ازان خدمت وزیر صاحب استقلال شد بعد رعایت احوال او دقیقه فرو گذاشت نشده و بعد از فوت او فرزندان اورا منصبها داده رعایتها کردم اخرالامر ظاهر شده که نسبت و اخلاص او درست نبوده و نظر بر اعمال ناقص خود کرده همیشه از من توهمي در خاطر داشته از قضیه و شورشی که در راه کابل وقع شد میگویند خبردار بوده بلکه تقویت آن تیره بختان مینمود بارے مرا باور نمی افتاد که در برابر این رعایت و شفقت مصدر نا دولتخواهي و تیره بختي گردد باندک فاصله در بیست و پنجم همین ماه که اردي بهشت باشد خبر فوت میرزا غازي رسید میرزا مشارالیه از حاکم زادهاے تهته از ذات تر خانیانست در زمان والد بزرگوارم پدر او میرزا جاني دولت خواهي اختیار نموده بهمراهي خانخانان که بر سر ولایت او تعین یافته بود در قرب لاهور بشرف ملازمت استسعاد یافت و بکرم بادشاهانه ولایت اورا بدو ارزاني داشتند و خود ملازمت دربار اختیار نموده مردم خود را بجهت حفظ و حراست تهته رخصت نمانید تا بود در ملازمت گذرانید اخرالامر دربرهانپور وفات یافت میرزا غازي خان ولد او که در تهته بود بموجب فرامین عرش آشیاني بایالت و حکومت انجا سرفرازي یافت بسعید خان که دربهکر بود حکم شده که اورا دلاسا نموده بدرگاه ارد خان مشارالیه کسان فرستاده اورا بدولتخواهي دلالت نمود اخرالامر اورا باگره اورده بشرف پابوس والد بزرگوارم سرفراز گردانید در اگره بود که حضرت عرش اشیاني شنقار شدند و من برتخت دولت جلوس نمودم بعد ازان که خسرو را تعاقب نموده بلاهور داخل شدم خبر رسید که امراے سرحد خراسان جمعیت نموده بر سر قندهار آمده اند و شاه بیگ حاکم انجا در قلعه قبلي شده منتظر کمک است بالضرورت فوجي بسرداري میرزا غازي و دیگر امرا و سرداران بکمک قندهار تعین شدند این فوج چون بحوالي قندهار میرسد لشکر خراسان قوت توقف در خود نادیده معاودت نمود میرزا غازي بقندهار در آمده ملک و قلعه را بسردار خان که بحکومت انجا مقرر گشته بود سپرده و شاه بیگ خان بجاگیر خود متوجه گشت و میرزا غازي از راه بهکر عزیمت لاهور نمود و سردار خان باندک مدتے که در قندهار بود وفات یافت و باز آن ولایت محتاج بسردار صاحب وجودے گشت درین مرتبه قندهار را اضافه تهته نموده بمیرزا غازي مرحمت نمودم ازان تاریخ تا زمان رحلت در انجا بلوازم حفظ وحراست قیام و اقدام مینمود سلوک او بامتردین بعنوان پسندیده بود - چون عرض میرزا غازي سرداري بقندهار بایست فرستاد ابوالبي اوزبک را که در ملتان والی جدود واقع بود بدین خدمت مامور ساختم منصب او هزار و پانصدي ذات و هزار سوار بوده هزاري ذات و سوار مقرر نمودم و بخطاب بهادر خاني و علم سربلندي یافته و حکومت دهلي و حفظ و حراست آنولایت بمقربخان مقرر گشت وروپ خواص را که از خدمتکاران نزدیک والد بزرگوارم بود بخطاب خواص خواني

و منصب هزاري ذات و پانصد سوار سرفراز ساخته فوجداري سركار قنوج را بدو مرحمت
نمودم چون صبيه اعتقاد خان ولد اعتمادالدوله را جهت خرم خواستگاري نموده بودم
و مجلس كد خدائي او درميان بود روز پنجشنبه هيچدهم خورداد بمنزل او رفته يكروز
و يك شب آنجا بودم پيشكشها گذرانيد و بيگمان و مادران خود خادمان محل را تورها
سامان داده بامراء سرو پاها عنايت نموده عبدالرزاق را كه بخشي درخانه بود بجهت
سرانجام ولايت تهته فرستادم كه تاتعين سردار صاحب وجود سپاهي و رعيت آنجا را
دلاسا نموده آنولايت را در تحت ضبط در آورد باضافه منصب و عنايت فيل و پرم نرم
خاصه سرفرازي يافته مرخص گشت معزالملك را بجاے او بخشي ساختم و خواجه
جهان كه بديدن عمارت لاهور و قرار طرح آن مرخص گشته بود در اواخر همين ماه
آمده ملازمت كرد مرزا عيسى ترخان از خويشان مرزا غازي در لشكر دكن تعين بود
بهمه وجوه صلاحيت تهته اورا طلبيده بودم در همين تاريخ بخدمت استسعاد يافت چون
قابل رعايت و تربيت بود بمنصب هزاري ذات و پانصد سوار ممتاز گشت خون پارة
برمزاج غلبه كرده بود باستصواب اطبا در چهارشنبه ماه مذكور قريب بيك اثار خون
از دست چپ خود كشيدم چون خفت و سبكي تمام دست داد بخاطر رسيد كه
اگر در محاورات خون كشيدن را سبك شدن ميگفته باشند بهتر خواهد بود الحال همين
عبارت گفته مے شود بمقرب خان كه فصد نموده بود كهپوة مرصع عنايت كردم كشنداس
مشرف فيل‌خانه و اصطبل كه از زمان حضرت عرش آشياني تا حال متصدي آن در
خدمت بود و عمرها آرزوے خطاب راجگي و منصب هزاري ذات داشت و قبل
ازين بخطاب سرفرازي يافته بود الحال بمنصب هزاري كام روا گشت ميرزا رستم ولد
سلطان حسين ميرزاے صفوے را كه در لشكر دكن تعين بود حسب‌الالتماس اورا طلب
نموده بودم روز شنبه نهم ماه تير بافرزندان آمده ملازمت كرد يك قطعه لعل و چهل
و شش دانه مرواريد پيشكش گذرانيد بر منصب تاج خان حاكم بهكر كه از امراے
قديم اين دولت است پانصدي ذات و سوار افزوده شد قضيه فوت شجاعت خان
از امور غريبه و عجيبه است بعد از انكه مصدر چنان خدمتي گشت و اسلام خان
او را بسركار اوديسه رخصت ميكند در اثناے راه شبي بر ماده فيل چوكندے دار
سوار ميشود و خواجه سراے خورد سالي را بر عقب خود جاے ميدهد وقتي كه از
اردوي خود برمي آيد فيل مستي بر سر راه بسته بودند آنفيل از آواز سم اسپان و حركت
سواران در صدد آن ميشود كه زنجير بگسلاند بدين جهت شور و غوغاے بلند مي
شود چون اين شور و غوغا بگوش خواجه سرا ميرسد مضطربانه شجاعت خان را كه
در خواب بود و بشعور شراب بود بيدار ميسازد و ميگويد كه فيل مست باز شده و
متوجه اينطرف است بمجرد شنيدن اين سخن مضطرب شده از پيش چوكندي خود
را بزير مي اندازد بعد از انداختن انگشت پاے او بسنگي رسيده شگافته مي شود
وبهمين زخم بعد از دوسه روز درمي گذرد مجملاً از شنيدن اين مقدمه حيرت تمام دست داد

داد جوان مردانه بمجرد فریادی که بار رسد یا سخنی که از خورد سالی بشنود این قسم مضطرب شده بے تحاشا خود را از بلاے فیل اندازد در واقع جای حیرت است هر دو اسپ و خنجر نیز عنایت شد بمن رسیده بصرافی او را عفو از خطاء و منصبها دلجوئی کردم اگر این خدمتگار دست نمیداد چون خصوصیه نمایانی کرده بود هرعایتها و شفقتها سرفرازی می یافت

.... با قضا بر لمی نول آمد

یکصد و شصت زنجیر فیل نر و ماده اسلام خان از بنگاله فرستاده بود در همین روزها از نظر گذشت و داخل فیلخانه خاصه شریفه گشت راجه تیک چند راجه کمایون استدعاے رخصت نمود چون به پدر او در زمان عرش آشیانی یکصد راس اسپ مرحمت شده بود بهمان دستور باو مرحمت کردم و فیل نیز داده شد و تا اینجا بود بخلعتها سرفرازی یافت و خنجر مرصع هم دادم به برادران او نیز خلعتها و اسپها داده شد و ولایت او را بدستور سابق باو عنایت فرمودم شادمان و کامروا بجا و مقام خود باز گشت به تقریب این بیت امیرالامرا خوانده شد

بگذر مسیح از سرما کشتگان عشق * یکزنده کردن تو بصد خون برابر است

چون طبع من موزونست گاهی باختیار گاهی بے اختیار مصراعی و رباعی بایتی در خاطرم سرمیزند این بیت برزبان گذشت

از من متاب رخ که نیم بے تو یکنفس * یکدل شکستن تو بصد خون برابر است

چون خوانده شد هر کس که طبع نظمی داشت درین زمین بیتی گفته گذرانید ملا علی احمد مهرکن که احوال او پیش ازین گذشته بد نگفته بود

ای محتسب زگریه پیرمغان بترس * یک خم شکستن تو بصد خون برابر است

ابوالفتح دکنی که از امراے معتبر عادلخان بود و قبل ازین بدو سه سال دولت خواهی اختیار نموده خود را داخل اولیاے دولت قاهره ساخته بود در دهم امرداد بملازمت آمد و منظور عنایت و تربیت گشته بشمشیر خاصه و خلعت سرفرازی یافت و بعد از چند روز فیلی خاصه نیز بدو مرحمت نمودم خواجگی محمد حسین که به نیابت برادر زاده خود بکشمیر رفته بود چون خاطر از مهمات آنجا جمع ساخت درهمین روزها آمده ملازمت نمود چون حکومت پتنه و دارائی آنجا سردارے بایست فرستاد بخاطر رسانیدیم که میرزا رستم را فرستم منصب او را که پنج هزاری ذات و هزار و پانصد سوار بود پنج هزاری ذات و سوار ساخته بتاریخ ۲۹ جمادی الثانی مطابق دوم شهریور تسلیم حکومت پتنه نموده فیل خاصه با اسپ و زین مرصع و شمشیر مرصع و خلعت خاصه .... میرزا مظفر حسین خلف میرزائی برادر او با فیل و منصب و اسپ و خلعت سرفرازی یافته همراهی او مرخص گشتند راجه .... بکومکی میرزا رستم تعین نمودم چون جا و مقام او نزدیک بان جاست .... بخدمت حاضر بود پانصدی ذات و سوار بر منصب

او افزودم که در هزاری ذات و هزار سوار باشد فیل هم عنایت شد ابراهیم دکنی در سرکار ناگپور و آن حدود جاگیر یافته بود مرخص گشت که هم سرانجام جاگیر خود دهم ضبط و حراست آن ملک قیام نماید خسرو بی اوزبک بفوجداری سرکار میوات تعین شد منصب او هشت صدی ذات و سیصد سوار بود الحال هزاری ذات و پانصد سوار حکم شد و اسپ نیز بدو مرحمت نمودم چون نظر بر خدمت قدیم مقرب خان نمودم بخاطر رسید که آرزوی در دل او نماند گذاشت منصب او را کلان کرده بودم جاگیرهای خوب یافته بود آرزوی علم و نقاره داشت بآن عنایت هم سرفراز [illegible] صالح پسر خوانده خواجه بیگ میرزا صفوی بسیار جوانک پر تحمل و کار طلب است او را بخطاب خنجر خانی سرگرم خدمت ساختم روز پنجشنبه [illegible] سنه ۱۰۲۱ در منزل مریم الزمانی مجلس وزن شمسی [illegible] خود را وزن کردن طریق ستوده است حضرت عرش آشیانی [illegible] کرم بودند این روش را پسندیده هر سال خود را دو مرتبه باقسام [illegible] و اکثر اطعمه نفیسه وزن میفرمودند یک مرتبه مطابق سال شمسی و دیگر موافق سال قمری و مجموع آنرا که قریب یک لک روپیه است بفقرا و ارباب احتیاج تقسیم میکردند من هم این سنت سنیه را مرعی میدارم و بهمان دستور خود را وزن نموده آن اجناس را بفقرا میدهم معتقد خان دیوان بنگاله [illegible] ازان خدمت معزول گشت پسران و برادران و بعضی خدمتکاران عثمان افغان را [illegible] همراهی او بدرگاه فرستاده بود بعد از ملازمت بنظر اشرف گذرانید و تحقیق احوال هر یک از افغانان بعهده یکی از بندهای معتبر مقرر شد و پیشکش خود را که بیست و پنج زنجیر فیل و دو قطعه لعل و پهول کتاره مرصع و خواجه سرایان معتبر و اقمشه بنگاله و غیره ترتیب داده بود بنظر در آورد مهر مهران پسر سلطان خواجه که در لشکر دکن تعین بود بطلب سعادت آستان بوسی دریافت یک قطعه لعل پیشکش گذرانید چون میان قلیچ خان که سردار لشکر بنگش بود که سرحد کابل [illegible] که بهمراهی و سرداری او تعین یافته اند [illegible] دوران نزاع و کشمکش و حسد بود بجهت تحقیق آنکه ناسازی از جانب کیست خواجه جهان را فرستادم یازدهم ماه مهر معتقد خان بمنصب والای بخشیگری سرفرازی یافت و منصب او هزاری ذات و سیصد سوار مقرر گشت دیگر مرتبه بر منصب مقرب خان پانزده افزودم منصبش دو هزاری و پانصدی ذات و هزار و پانصد سوار بود پانصدی دیگر اضافه شد که سه هزاری ذات و دو هزار سوار بوده باشد حسب الالتماس خانخانان فیروز [illegible] دو هزار و پانصدی ذات و دو هزار سوار از اصل و اضافه سرفراز گردید و راسه منوهر هزاری ذات و هشتصد سوار شد و راجه نرسنگه دیو بمنصب چهار هزاری ذات و دو هزار و دویست سوار سرفراز شد بهارت را که نبیره رامچند بندیله است بعد از کشته شدن رامچند بخطاب راجگی سرفراز ساختم ظفر خان از صوبه گجرات بموجب

طلب بدر بست و هفتم آبان آمده ملازمت کرد یکقطعه لعل و سه دانه مروارید
پیشکش گذرانید ششم آذر مطابق سوم شوال از برهان پور خبر رسید که امیرالامرا روز
[illegible] آبان در پرگنه [illegible] که اورا در ظهور [illegible]
[illegible] نفس تمام راه یافته بود
[illegible] که قابل تربیت و رعایت باشد
[illegible] خان که از تغیر [illegible] که در پیشاور بود آمده بستم آذر ملازمت کرد
[illegible] مهر و یکصد روپیه نذر گذرانید و پیشکش خود را از اسب و [illegible] و دیگر
اجناس که [illegible] بنظر درآورد [illegible] خان را که از خانه‌زادان [illegible]
معتبر [illegible] نواخته بصاحب صوبگی بهار سرفراز ساختم و منصب پانصدی ذات
[illegible] هزاری ذات و دو هزار سوار مقرر داشتم و [illegible] واسپ
[illegible] رخصت شد همیشه آرزوی این بود که [illegible]
[illegible] جوهر خود را بفهماند من هم خواستم که اورا بکار [illegible] را
محک آزمایش او ساختم چون هنگام سیر و شکار بود روز سه شنبه دوم ذیقعده مطابق
چهارم ماه دی از دارالسلطنه اگره بقصد شکار بر آمدم و در باغ دهره منزل شد و چهار روز
دران باغ توقف اتفاق روز دهم ماه مذکور خبر فوت سلیمه سلطان بیگم که در شهر بیمار
بودند شنیده شد والدهٔ ایشان گلرخ بیگم صبیه حضرت فردوس مکانی بودند و پدر ایشان
میرزا نورالدین محمد از خواجه زاده‌های خواجه نقشبند اند بجمیع صفات حسنه
آراستگی داشتند در زنان اینقدر هنر و قابلیت کم جمع میشود حضرت جنت
آشیانی این خواهرزادهٔ خود را از روی شفقت تمام نامزد بیرم خان نموده بودند بعد
از شتقار شدن ایشان در آغاز سلطنت حضرت عرش آشیانی این کدخدائی واقع شده
پس از کشته شدن خان مشارالیه والد بزرگوارم ایشان را بعقد خود در آوردند در سنه
شصت سالگی برحمت خدا واصل گشتند همانروز از باغ دهره کوچ شد اعتمادالدوله را
جهت سرانجام برداشتن ایشان فرستادم و در عمارت باغ مذکور که بیگم خود ساخته
بودند [illegible] را نهادند بر هفدهم ماه دی میرزا علی بیگ اکبر شاهی
از لشکر دکن آمده ملازمت نمود خواجه جهان که بصوبه کابل مرخص شده بود در
بیست یکم ماه مذکور [illegible] خدمت [illegible] و مدت رفتن و آمدن او پنج
ماه و یازده روز کشید و دوازده مهر و دوازده روپیه نذر کرده آورد در همان روز راجه رامداس
[illegible] از لشکر فیروزی اثر دکن آمده ملازمت نمود و یکصد و یک مهر نذر گذرانید چون
[illegible] خلعت زمستانی فرستاده نشده بود بجهت جهان خان فرستاده شد و
[illegible] قلیج خان [illegible] را بجهت ضبط و حراست آنجا
[illegible] بیست و هفتم [illegible] خلعت و خطاب خانی و علم
سرفراز گشته [illegible] کابل [illegible] که میان ایشان و قلیج
خان واقع بود [illegible] هزار روپیه مدد خرج

عنایت شد در ششم بهمن که پرگنه باری محل نزول بود خبر فوت خواجگی محمد
حسین که از بندهای قدیم الخدمت این دولت بود رسید برادر کلان او محمد قاسم خان
... کلی یافته بود و خواجگی محمد حسین هم ... که
... شده ملقب بکابلی و اعمال این سرفراز گشته بود از فرزندی نداشت
گویند که اصلا ریش در محاسن و بروت او یک موئی ظاهر نمی شد در وقت سخن کردن
... بیاد میکرد مثل خواجه سرایان فهمیده میشد دیگر شاه نواز خان که خانخانان از
برهانپور ... عرض بعضی معروضات روانه ساخته بود در پانزدهم ماه مذکور آمده
ملازمت کرد یکصد مهر و یکصد روپیه نذر گذرانید چون معاملات دکن بجهت تیز جلوئیهای
... نفاق امرا صورت خوبی پیدا نکرد دکنیان راه سخن یافته با امرا و
... صلح درمیان آوردند و خانخانان طریقه دولتخواهی اختیار
... مهم دکن بمن رجوع شود چنان کنم که بعضی محال که از
... برآمده باز بتصرف درآید و دولتخواهان نظر بر مصلحت
... منظور داشت نمود و تجویز یک گونه شد و خانخانان تعهد
... اعظم که همیشه خواهان دفع و رفع رانا مقهور بود و
این خدمت را بجهت کسب ثواب التماس مینمود حکم شد که بمالوه که بجاگیر او مقرر
است رفته بعد از سرانجام متوجه این خدمت گردد و بر منصب ابوالبی اوزبک هزاری
... سوار دیگر افزوده چهار هزاری ذات و سه هزار و پانصد سوار بوده باشد مدت
... بیست روز کشید درین ایام همه روز متوجه شکار بودم چون بنوروز عالم
افروز پنج شش روز بیش نمانده بود بخیریت معاودت نموده بیست چهارم اسفندار
بباغ دهره محل نزول گشت و مقربان و جمعی از منصبداران که حسب الحکم در شهر
مانده بودند درین روز آمده ملازمت کردند مقرب خان صراحی مرصع و کلاه فرنگی و کنجشک
مرصع پیشکش گذرانید سه روز در باغ مذکور توقف واقع شد روز بیست و هفتم اسفندیار
داخل شهر شدم درین مدت دویست و بیست و سه راس آهو و غیره و نود و پنج نیله گاو و
دو خوک و سی و شش قطعه کلنگ و غیره و یکهزار و چهارصد و پنجاه و هشت ماهی
شکار شد ●

جشن هشتمین نوروز از جلوس همایون

سنه هشتم جلوس مطابق محرم سنه ۱۰۲۲

شب پنجشنبه بیست و هفتم محرم مذکور مطابق غره فروردی سنه ۸ جلوسی
بعد از گذشتن ... حضرت نیر اعظم از برج حوت در برج حمل که خانهٔ
فرحی و فیروزی اوست نقل نمودند و صباح آن که روز نوروز عالم افروز بود مجلس جشن
و آئین همه سالها ترتیب و تزئین یافت و آخر همان روز بر تخت دولت جلوس
واقع شد و امرا و اعیان دولت و مقربان درگاه تسلیم و مبارکباد بجا آوردند و درین

آیام خجسته فرجام همه روز بدیوانخانه خاص و عام بر می آمدم و مطالب و مقاصد و مدعیات بعرض می رسید و پیشکشهای بندهای درگاه از نظر میگذشت ابوالبی حاکم قندهار اسپان عراقی و سگان شکاری پیشکش فرستاده بود بنظر درآمد در نهم ماه مذکور افضل خان از صوبه بهار آمده ملازمت نمود و یکصد مهر و یکصد روپیه نذر گذرانید و یک زنجیر فیل پیشکش آورده بود در دوازدهم پیشکش اعتمادالدوله که مشتمل از جواهر و اقمشه و دیگر اجناس نفیسه بود [illegible] بدرجه قبول پیوست و از ایشان پیشکش افضل خان [illegible] دیگر [illegible] روز [illegible] در سیزدهم پیشکش تربیت خان بنظر درآمد معتقد خان منزلی در آگره خود داری نموده و چند روزی درآنجا بسر برد و [illegible] را دعوت داده بودند آنچه که بر چهار چیز حکم سعادت و نحوست میکنند اول بر زن دوم بر بنده [illegible] چهارم بر اسب بجهت دانستن [illegible] [illegible] میگویند که [illegible] پیوسته است اندک زمین را خالی باید کرد و باز آن خاکها را دران سرزمین می باید ریخت اگر برابر آید [illegible] آن خانه را نه سعد میتوان گفت نه نحس و اگر کم گردد بر نحوست حکم میکنند و اگر زیاده آید سعد و مبارک است در چهاردهم پیشکش اعتبار خان بنظر گذشت و آنچه مقبول افتاد برداشته شد منصب اعتبار خان که هزاری و سیصد سوار بود دوهزاری و پانصد سوار شد پانصدی ذات و پنجاه سوار بمنصب تربیت خان افزودم که دوهزاری ذات و هفتصد و پنجاه سوار بوده باشد هوشنگ پسر اسلام خان که در بنگاله پیش پدر خود بود آمده درین روزها ملازمت کرد چندی از مردم مگهه را که مملکت ایشان متصل بپیگو دار جلنگ است بلکه درینولا این ولایت هم در تصرف آنها ست همراه آورده بود از کیش و روش آنها مقدمات تحقیق شد مجملاً حیوانی چند اند بصورت آدمی از حیوانات بری و بحری همه چیز میخورند و هیچ چیز در کیش ایشان منع نیست و با همه کس میخورند و خواهر خود را که از مادر دیگر باشد میگیرند و [illegible] صورتهای ایشان بقرا قلماق شبیه است اما زبان ایشان تبتی است و اصلا بترکی نمی ماند و همین یک کوهست که یکسر آن بولایت کاشغر متصل است و سر دیگر آن بولایت پیگو دینی درست و آئینی که ازان تعبیر بدینی توان کرد ندارند از دین مسلمانی دور و از کیش هندو بیگانه اند در سه روزی بشرف مانده فرزند خرم خواهش نمود که بمنزل او رفته شود تا همانجا پیشکش نوروز از نظر بگذرد التماس او درجه قبول یافت یکروز و یک شب در منزل آن فرزند توقف نموده شد پیشکشهای خود را بنظر درآورد آنچه پسند خاطر افتاد گرفته شد تتمه را باز بخشیدم [illegible] گذرانید از هرجنس چیزها سامان نموده بود تا روز شرف هر روز پیشکش یکی از امرا بلکه دو سه از نظر میگذشت روز دوشنبه نوزدهم فروردی مجلس شرف ترتیب یافت درانروز سعادت اندوز بر تخت دولت جلوس نمودم حکم شد که اقسام [illegible] تا هرکس بخواهش خاطر خود آنچه

خواهد بخورد بسیاری ارتکاب شراب نمودند پیشکش مهابتخان درین روز گذشت بمهر
هزار توله که بکوکب طالع موسوم است بیادگار علی ایلچی والی ایران دادم مجلس
[illegible] گشت بعد از برخاستن حکم کردم که اسباب و آلات را بار کنند چون در ایام
[illegible] خالی سامان نیافته بود از هر قسم نفایس و تحفهها خوب
[illegible] از آنجمله دوازده راس اسپان عراقی و عربی که بجهاز آورده بود و دیگر
[illegible] از نظر گذشت بر منصب نوازش خان پانصد سوار اضافه شد که
[illegible] سوار بوده باشد فیلی بفتحی بدین نام که اسلم خان از بنگاله فرستاده
[illegible] داخل فیلان خاصه شد روز سوم اردی بهشت خواجه یادگار برادر
[illegible] از گجرات آمده ملازمت کرد پانصد مهر جهانگیری نذر گذرانید بعد از چند
[illegible] بخطاب سپهدار خانی سرفرازی یافت چون بخشی صاحب
[illegible] بایست فرستاد معتقد خان را بدین خدمت اختیار
[illegible] پنجاه سوار اضافه شده که هزار و پانصدی ذات و سیصد
[illegible] رخصت نمودم مقرر شد که بزودی روانه گردد محمد حسین
[illegible] در خریدن جواهر بهمرسانیده تحفه وقوف تمام داشت پاره زر داده
[illegible] که از راه عراق باستنبول رود و تحفها و نفایسیکه بهمرساند بجهت سرکار
[illegible] درینصورت ضرور بود که والی ایران را ملازمت کند کتابتی باو داده
[illegible] همراه بود مجملاً در حوالی مشهد برادرم شاه عباس را می
[illegible] میکنند که چه چیزها حکم است که بجهت سرکار ایشان خریداری
[illegible] میکند چلپی یاد داشتی که همراه داشت ظاهر میسازد و دران
[illegible] خوب و مومیائی کانی اسفهانی داخل بود میفرماید که این دو
[illegible] میسر نیست من بجهت ایشان میفرستم اویسی چلپی را که از
[illegible] روشناس او بود اختیار نموده شش انبانچه خاکه فیروزه تخمیناً بسی سیر خاکه
[illegible] توله مومیائی و چهار راس اسپ عربی که یکی ازان ابلق بود حواله
[illegible] و کتابتی مشعر بر اظهار محبت و دوستی بخط خود نوشته دوباره
زبونی خاکه و کمی مومیائی عذر بسیار خواسته بودند و خاکها بسیار زبون بنظر درآمد
هرچند حکاکان و انگشتر سازان تفحص کردند یک نگینی که قابلیت انگشتری ساختن
داشته باشد ظاهر نشد غالباً درین ایام خاکه فیروزه بطریقی که در زمان شاه مرحوم شاه
طهماسپ از معدن برمی‌آمده حالا برنمی‌آید همین مقدمه را در کتابت ذکر کرده
بودند در باب اثر مومیائی از حکمان بسیار شنیده بودم چون تجربه شد ظاهر نگشت
نمیدانم که اطبا در اثر آن مبالغه از چه گذرانیده اند یا بجهت کهنگی اثر آن کم شده باشد
بهرتقدیر بطوریکه قرارداد اطبا بود پای مرغ را شکسته زیاده از انچه میگفتند خورانیده
پاره بر محل شکستگی مالیده شد و تا سه روز محافظت نمودند حالانکه مذکور میشد
که از صباح تا شام کافیست بعد ازانکه ملاحظه نمودند هیچ گونه اثری ظاهر نشده و

شگفتگی بحال خود بود در کاغذ علیحده سفارش سلام‌الله عرب نوشته بودند همان لحظه منصب و علوفه جاگیر اورا افزودم فیلی از فیلان خاصه بانتابر بعبدالله خان فرستادم و فیل دیگر هم بغازی خان مرحمت شد و دوازده هزار سوار برادری عبدالله خان را بضابطه سه اسپه و دو اسپه فرمودم که تنخواه دهند و چون سابق بجهت خدمت چونه‌گره پانصدی ذات و پانصد سوار بر منصب برادر او سردار خان افزوده شده بود و در ثانی الحال آن خدمت بکامل خان مقرر گشت حکم کردم که آن اضافه را برقرار داشته در منصب او اعتبار نمایند و سردار خان را که هزار و پانصدی ذات و پانصد سوار بود پنصد سوار دیگر اضافه فرمودم بهشت هفتم اردی‌بهشت ماه مطابق بیست ششم ربیع‌الاول سنه ۸ جلوس و سنه ۱۰۲۲ هجری روز پنجشنبه مجلس وزن قمری در خانه مریم‌الزمانی ترتیب یافت و پاره از زر وزن مذکور بعورات و مستحقان که در خانه والده ام جمع شده بودند فرمودم که بخشش کنند و درین روز هزاری بر منصب مرتضی خان افزوده شد که پنجهزاری ذات و پنج هزار سوار بوده باشد خسرو بیگ غلام میرزا خانی از پتنه بهمراه عبدالرزاق معموری آمده ملازمت نمود و سردار خان برادر عبدالله خان با حمداباد گجرات رخصت یافت دو بزکه پا زهر داشتند از کرناتک افغانی آورده بود همیشه شنیده میشد که هر جانوری که پا زهر میدارد بسیار لاغر و زبون می باشد حالانکه این بزها در نهایت فربهی و تازگی بودند یکی ازانهارا که ماده بود فرمودم که کشتند چهار پا زهر ظاهر شد و این معنی باعث حیرت تمام گشت یوز مقرر است که در غیر جائیکه میباشد بماده خود جفت نمی شود چنانچه والد بزرگوارم یک مدتی تا هزار یوز جمع کرده بودند بسیار خواهان آن بودند که اینها بایکدیگر جفت شوند اصلا نمی شد و بارها یوزهای نر و ماده در باغات قلاده برآورده سرداده‌اند در آنجا هم نشد درین ایام یوز نری قلاده خود را گسسته بر سر ماده یوزی میرود و جفت میشود بعد از دونیم ماه سه بچه زائیده و کلان شده چون فی‌الجمله غرابتی داشت نوشته شد هرگاه یوز بایوز جمع نگردد شیر خود بطریق اولی هرگز شنیده نشده بود که بعد از گرفتاری جفت شده باشد چون در عهد همایون وحشت از طبیعت جانوران صحرائی برداشته شده چنانچه شیران بنوعی رام گشته‌اند که بیقید و زنجیر گله گله درمیان مردم میگردند و ضرر ایشان بمردم نمیرسد و نه وحشت و رمیدگی دارند بحسب اتفاق ماده شیری آبستن شد و بعد از سه ماه سه بچه زائید و این هرگز نشده که شیر جنگلی بعد از گرفتاری بجفت خود جمع شده باشد از حکما شنیده می شد که شیر شیر بجهت روشنائی چشم بغایت فائده مند است هرچند سعی کردیم که نم شیر در پستان او ظاهر شود میسر نگشت بخاطر میرسد که چون جانور غضبناک است و شیر در پستان مادران از روی مهری که به بچه خود دارند جوش در پستانهای ایشان در وقت خوردن و مکیدن بچه بشیر میشده باشد تا در وقت گرفتن او بجهت برآوردن شیر غضب او زیاده گشته شیر در پستان خشک میشود در اواخر اردی‌بهشت خواجه قاسم برادر خواجه عبدالعزیز که از خواجه زادهای نقشبندیه اند

از ماوراءالنهر آمده ملازمت نمود و بعد از چند روز دوازده هزار روپیه بطریق انعام باو مرحمت شد و چون خواجه جهان در حوالی شهر فالیزخور بوزه بعمل آورده بود بعد از [illegible] روز پنجشنبه دهم خورداد بر کشتی سوار شده از راه دریا بشهر فالیز روانه شدم [illegible] همراه بودند در دو سه گهری از روز مانده رسیدیم شب در شهر فالیز گذرانیدیم [illegible] تند باد و جکری شد که خیمه و سراپرده بر پا نمانده بر کشتی در آمدم آن شب را بسر بردم باز از روز جمعه در شهر فالیز گذرانیدیم و بشهر باز گشت [illegible] خان که مدتی شدید بالم دمل و زخمهای غریب گرفتار بود در دهم خورداد در گذشت جاگیر و وطن راجه جگمن را که در خدمت دکن تقصیر کرده بود تغیر [illegible] خلق عنایت نمودم شیخ پیر که از وارستگان و بی تعلقان وقت است و [illegible] و اخلاص که بامن دارد طریقه خدمتکاری و همراهی اختیار [illegible] وطن بموجب قبل ازین بنای مسجد نهاده بودند [illegible] چون خاطر او را متعلق باتمام این بنای خیر یافتم چهار هزار [illegible] خود رفته صرف او نماید و فرجی شال خاصه باو مرحمت نموده رخصت کردم در دولتخانهٔ خاص و عام دو محجر از چوب ترتیب می یابند در محجر اول امرا و ایلچیان و اهل عزت می باشند و دربی داروغه کسی بغیر حکم داخل نمیشود و در محجر دویم که وسیع تر از محجر اول است جمیع بندگان از منصبداران و احدیان و [illegible] کرد راه می یابند و در بیرون این محجر نوکران امرا و [illegible] مذکور در می آیند می ایستند چون میان محجر اول و دویم [illegible] رسید که محجر اول را به نقره باید گرفت فرمودم که محجر مذکور [illegible] محجر بالاخانهٔ جهروکه نهاده اند و دو فیل را که بهر دو دست نشیمن [illegible] از چوب ترتیب داده اند بنقره گیرند بعد از اتمام بعرض رسید [illegible] و بیست و پنجمن نقره بوزن هندوستان که هشتصد و هشتاد من ولایت باشد [illegible] فرموده شد الحق که صفا و نمود دیگر پیدا کرده چنانچه گویا چنین می بایست [illegible] خان از پتنه آمده ملازمت کرد دوازده مهر نذر گذرانید [illegible] مرصع و توکل مرصع پیشکش گویان بنظر در آورد و در چهار دهم ماه مذکور مقدار خان از [illegible] آمده ملازمت کرد و یکصد و یکصد مهر نذر گذرانید بعد ازان که مظفرخان روزی چند در ملازمت بود پانصدی ذات بر منصب سابق او افزوده علم عنایت فرمودم و شال خاصه داده رخصت پتنه کردم شنیده شدم که سنگ دیوانه هر [illegible] راکه بکرد البته موجود [illegible] از قبیل [illegible] [illegible] واقع [illegible] خاصه [illegible] در پایه ماده [illegible] خاصه بود میکرد بیکبار [illegible] آمده [illegible] آن سنگ [illegible] نهاده [illegible] حوالی واقع [illegible] بعد [illegible] باز [illegible] را

بفیل خاصه میرساند و دست اورا میگزد فیل اورا میکشد چون مدت یکماه و پنج روز
[illegible] بکوش ماده فیل که درعین
[illegible] درآمده خود [illegible] اندازه
[illegible]

[illegible] آورده [illegible]
[illegible] نیز تصدیق شد [illegible]
[illegible] است که [illegible]
[illegible] این [illegible]
[illegible] شاه نواز خان پسر خود نموده بود [illegible]
[illegible] نموده و یعقوب بدخشی را [illegible]
[illegible] آمده بود [illegible] هزار [illegible]
[illegible] اورا سر بلند گردانیدم و علم نیز کرامت شد [illegible]
[illegible] و هر کدام بهائی و طریق خاص [illegible]
[illegible] طایفه برهمن یعنی شناسنده ایزد [illegible]
[illegible] دیگران را تربیت دادن و آتش پرستیدن و مردم را [illegible]
[illegible] چیزی به محتاجان دادن و چیزی گرفتن این طایفه [illegible]
روز آخر ماه ساون است که ماه دوم از برسات است این روز را مبارک [illegible]
[illegible] بکنار دریاها و تالابها میروند و افسونها خوانده [illegible] و
[illegible] و روز دوم که اول سال نو است آن رشته هارا دردست راجها
[illegible] میدانند و این رشته را راکهی میگویند یعنی نگاهداشتن
[illegible] در برج سرطان [illegible] واقع میگردد طایفه دوم
[illegible] و مشهور است و مراد از چهتری طایفه ایست که
[illegible] از [illegible] دارند آئین این طایفه سه چیز است یکی آنکه خود
[illegible] آنکه آتش را پرستش کند و دیگران را به پرستش
[illegible] سوم آنکه به محتاجان چیزی بدهد و خود باوجود احتیاج چیزی نگیرد
[illegible] و دسهرا است درین روز سواری کردن و لشکر بر سر خصم
[illegible] که اورا بخدائی می پرستند درین روز
[illegible] دانند و فیلان و اسپان
[illegible] و این روز [illegible] که [illegible] برج سنبله
[illegible] طایفه سوم

بیش است و این جماعت این دو طایفه را که ذکر ایشان گذشت خدمت میکند زراعت و خرید و فروخت و سود و سودا شغل ایشان مقرر است این طایفه را هم روزی [illegible] دیوالی هم میگویند و این روز در ماه مهر که آفتاب در برج [illegible] [illegible] [illegible] روز [illegible] و [illegible] و [illegible] خانه [illegible] [illegible] [illegible] نظر این طایفه بر سود و سودا [illegible] و [illegible] [illegible] طایفه چهارم شودر است این گروه [illegible] طایفه هنود [illegible] [illegible] این چیزها که مخصوص هر طایفه مذکور گشت بهره ندارند [illegible] ایشان روز آخر سال است این روز در ماه اسفند [illegible] [illegible] واقع میشود در شب این روز آتشها [illegible] و چون روز میشود تا یک پهر آن خاکسترها بر سر [illegible] غوغا [illegible] بر می انگیزانند و بعد از آن خود را [illegible] پوشند و به سیر باغات و صحراها میروند چون [illegible] [illegible] خود را می سوزانند آتش افروختن درین [illegible] [illegible] است کنایه از انست که سال گذشته را که بمنزله [illegible] است [illegible] والد بزرگوارم امراء هنود و دیگر طوایف بتقلید ایشان رسم راکهی [illegible] مروارید ها و گلها مرصع بجواهر گران بها در رشته ها [illegible] [illegible] ایشان می بستند و تا چند سال این رسم معمول بود چون تکلف [illegible] اینمعنی بر ایشان گران آمده منع فرمودند و برهمنان [illegible] [illegible] را که ضابطه ایشان است می بستند من هم درین سال [illegible] [illegible] ایشان عمل نموده فرمودم که امرای هنود و اهل این طایفه راکهی [illegible] [illegible] روز راکهی که اول امرداد بود باز همان معرکه قایم شد [illegible] [illegible] رفته [illegible] این تعصب باز نداشتند همین سال را قبول نموده فرمودم که [illegible] [illegible] رشتها و ابریشمها می بسته باشند درین روز [illegible] اتفاق [illegible] عرش آشیانی واقع شد و عرس از قاعدها است که در هندوستان معمول است در هر سال در روز فوت پیر و عزیز خود طعامها و اقسام خوشبوئیها باندازه حالت و قدر خود ترتیب داده علما و صلحا و سایر مردم جمع می شوند و این مجلس که باشد که یک هفته بکشد درین روز [illegible] را فرستادم که بروضه متبرکه [illegible] رفته این مجلس را منعقد سازد و ده هزار روپیه به ده کس از [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] آن سر زمین که [illegible] مشهور است و پنجاه نفر [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

سرحدها بعرض مي رسيده باشد و واقعه نويسان از درگاه بدين خدمت تعين مي شوند
و اين از ضوابط است كه پدر بزرگوارم كرده اند و من هم موافق آن عمل مي نمايم و
درين ضمن فوايد كلي و نفع عظيم مشاهده ميشود و اطلاع ديگر بر احوال عالم و عالميان
بهم ميرسد اگر فوايد آن مرقوم گردد سخن دراز ميشود درين ايام وقايع نويس لاهور
نوشته بود كه در اواخر ماه تير ده كس از شهرباني آباد كه در دوازده كروهي واقع است
رفته اند چون هوا گرمي بهم ميرساند پناه بسايه درختي ميبرند مقارن آن باد و گردي
بهم ميرسد و آن باد چون بجماعت مذكور مي ورد باوره در آمده نه كس ازانها هم
در زير درخت جان دادند و يك كس زنده ماند و آن زنده مدتها بيماري داشت تا بعد از
صعوبت بسيار خلاص شد و جانوراني كه بر درخت مذكور نشيمن داشتند همگي
افتاده مردند و درآن نواحي هوا اين قسم خرابي پيدا كرد كه جانوران صحرائي
بكشتها زار آمده خود را مي انداختند و بر بالاي سبزه غلطيده جان ميدادند مجملاً
جانوران بسياري هلاك شدند در روز پنجشنبه ٣١ امرداد تسبيح نموده بقصد شكار
بكشتي سوار شده متوجه موضع سمونگر كه از شكارگاههائي مقرر است گشتم در ٣
شهريور خانعالم را كه از دكهن بمصلحت فرستادن عراق و همراهي ايلچي داراي ايران
طلب نموده بودم درينجا رسيده ملازمت كرد صد مهر نذر گذرانيد و چون سمونگر بجاگير
مهابت خان مقرر بود منزلي دلكشا بغايت تكلف در كنار دريا ساخته بود بسيار
خوش افتاد يك زنجير فيل و يك انگشتري نگين زمرد پيشكش نمود فيل را داخل
فيلان خاصه نمودم تا ٦ شهريور بشكار مشغول بودم درين چند روز چهل و هفت راس
آهو نر و ماده و ديگر جانوران شكار شد درين روزها دلاور خان يك قطعه لعل پيشكش
فرستاده بود مقبول افتاد شمشير خاصه جهت اسلام خان فرستادم بر منصب حسن علي
تركمان كه هزاري ذات و هشت صد سوار بود پانصدي ذات و يكصد سوار افزوده شد
[illegible] روز پنجشنبه ٢٠ ماه مذكور در منزل مريم الزماني وزن شمسي بفعل آمد
خود را [illegible] و ديگر چيزها بدستور معمول وزن نمودم درين سال سن من چهل و چهار
سال شمسي پوره شد و درهمين روز يادگار علي ايلچي داراي ايران و خانعالم كه ازين
جانب بهمراهي او تعين شده بود مرخص گشتند بيادگار علي اسپ بازين مرصع و كمر
شمشير مرصع و چارقب طلا دوزي و كلغي و با پرجيغه و سي هزار روپيه نقد مرحمت شد
كه مجموع چهل هزار روپيه بوده باشد و بخانعالم كهپوه مرصع با پهول كتاره كه علاقه از مرواريد
داشت شفقت نمودم در ٢٢ ماه مذكور به زيارت روضه مقدسه منوره والد بزرگوارم به
بهشت آباد فيل سواره متوجه گشتم در رفتن پنجهزار روپيه زر ريزگي افشانده شد و پنج هزار
روپيه ديگر بخواجه جهان دادم كه بدرويشان قسمت نمايد و تسبيح نماز شام كرده بكشتي
متوجه شهر شدم چون منزل اعتماد الدوله بر كنار آب جمنه واقع بود انجا فرود آمدم و
شب در منزل او گذرانيده تا اخرها سه روز ديگر انجا بسر بردم و از پيشكش هاسه او آنچه
خوش آمد قبول نموده متوجه دولتخانه گشتم منزل اعتقاد خان هم بر كنار آب

چیده بود حسب الالتماس او با مردم محل آنجا فرود آمده منازل او را که تازه ساخته
بود سیر کردم الحق جاهای مطبوع و دلپسند بود بسیار خوش آمد پیشکشهای ابلق
[illegible] اجناس سرانجام نموده بود مجموع از نظر اشرف گذشت و اکثر
پسندیده خاطر افتاد و قریب بشام داخل دولتخانه همایون شدم چون منجمان و اختر
شناسان [illegible] ساعت توجه بجانب اجمیر اختیار نموده بودند هفته گهری از شب
دوشنبه [illegible] مطابق ۲۴ شهریور گذشته بفیروزی و اقبال بقصد انصوب از دارالخلافه
آگره [illegible] عزیمت دو چیز منظور خاطر بود اول زیارت روضه منوره خواجه
معین الدین چشتی که از برکات روح پر فتوح ایشان کشایشهای بزرگ باین دودمان والا
رسیده و بعد از جلوس زیارت مرقد بزرگوار ایشان میسر نگشته بود دوم دفع و رفع رانا امر
[illegible] راجهای معتبر هندوستان است و سری و سرداری
[illegible] راجها و رایان این ولایت قبول دارند و دیریست که دولت
[illegible] اینهاست مدتی در حدود مشرق که پورب رویه باشد حکومت
میکرده اند و [illegible] راجگی معروف و مشهور بوده اند بعد ازان بزمین دکهن
[illegible] بیشتر ولایات آنجا بتصرف در آوردند و بجای راجه لقب راول را جزو اسم
خود ساختند پس ازان بکوهستان میوات در آمدند و رفته رفته قلعه چیتور را بتصرف
در آوردند ازان تاریخ تا امروز که هشتم سال از جلوس منست یکهزار و چهار صد هفتاد
[illegible] بیست و شش کس دیگر ازین طایفه که مدت حکومت ایشان یک
[illegible] است راول خطاب داشته اند و از راول که اول شخصیست که براول
[illegible] تا رانا امر سنگه که امروز رانا است بیست و شش نفر اند که در عرض
چهار صد و [illegible] و یکسال ریاست و سروری داشته اند و درین مدت مدید گردن باطاعت
هیچ یک از سلاطین کشور هندوستان در نیاورده اکثر اوقات در مقام سرکشی و فتنه انگیزی
بوده اند چنانچه در عهد سلطنت حضرت فردوس مکانی راناسانکا جمیع راجها و رایان
و زمینداران این ولایت را جمع ساخته با یک لک و هشتاد هزار سوار و چندین لک
پیاده در حوالی بیانه جنگ صف نمود و به تائید باری تعالی و یاوری بخت لشکر ظفر اثر
اسلام بر افواج کفر غلبه کردند و شکست عظیمی باحوال او راه یافت تفصیل این جنگ
در تواریخ معتبره بتخصیص در واقعات که از تصنیفات حضرت فردوس مکانیست مذکور
و مسطور است والد بزرگوارم که مرقد منورش محل فیوض نامتناهی باد در دفع این
سرکشان سعیهای بلیغ بجا آوردند و چندین مرتبه لشکرها بر سر او تعیین نمودند و در سال
دوازدهم از جلوس خود به تسخیر قلعه چیتور که از محکم قلعه های معموره عالم
است و [illegible] ملک رانا عزیمت نمودند و قلعه مذکور را بعد از آنکه چهار ماه و ده روز در
قبل داشتند از کسان پدر رانا امر سنگه بجنگ و جدال از روی قدرت و قوت تمام گرفتند و
قلعه را خراب نموده بر گشتند و در هر مرتبه افواج قاهره کار را برو تنگ ساخته چنان می
کردند که بدست در آید یا خراب و آواره گردد و مقارن این [illegible] رو میداد که این مهم

انصرام نمي يافت تا در اواخر عهد در یک روز و یکساعت خود به تسخیر ملک دکن متوجه گشتند و مرا با لشکر عظیم و سرداران معتبر بر سرانا فرستادن بحسب اتفاق این هم کار بواسطه ایستهنی که ذکر این طول تمام دارد صورت پذیر نگشت تا انکه زمان خلافت بمن رسید چون این مهم نیم کاره من بود بعد از جلوس اولین لشکرے که بحدود ممالک فرستادم این لشکر بود فرزند پرویز را سردار ساخته عظماے دولت که در پلے تخت حاضر بودند بدین خدمت تعین گشتند و خزانه معمور و توپخانه موفور همراه نموده روانه ساختم چون هرکاری موقوف بوقتست درین اثنا قضیه بدعاقبت خسرو بوقوع امد مرا ناچار تعاقب او بجانب پنجاب باید نمود و ولایت و پایه تخت که در دارالخلافه آگره بود خالي میماند بالضرورت نوشته شد که پرویز با بعضی امرا برگشته بمحافظت اگره و حوالي و حواشي ان قیام نماید مجملاً درین مرتبه هم مهم رانا چنانکه بایست نشد چون بعنایت الهي خاطر از فتنه خسرو جمع گردید و دیگر باره اگره محل نزول رایات عالیات گشت افواج قاهره بسر کردگي مهابتخان و عبدالله خان و دیگر سرداران تعین نموده شد و ازان تاریخ تا وقت عزیمت رایات جلال باجمیر پیوسته ولایات او پایمال عساکر فیروزي مآثر بود غایتاً مهم او صورت پسندیده پیدا نمیکرد بخاطر گذرانیدم که چون در اگره کارے ندارم و یقین من گشت که تامن خود متوجه نشوم این مهم صورتے پیدا نمیکند بساعت مقرر از قلعه اگره برامده درباغ دهره منزل واقع شد روز دیگر جشن دسهره روے داد بدستور معمول اسپان و فیلان را آرایش داده از نظر گذرانیدم چون مکرر والدها و همشیرهاے خسرو بعرض رسانیدند که از کردهاے خود بسیار نادم و پشیمانست عرق عطوفت و شفقت پدري درحرکت آمده اورا طلبیدم و مقرر کردم که هر روز بکورنش مي امده باشد در باغ مذکور هشت روز مقام شد در بیست و هشتم خبر رسید که راجه رامداس که در بنگش و حدود کابل بهمراهي قلیچ خان خدمت میمنود وفات یافت غره ماه مهر از باغ کوچ شد و خواجه جهان را براے نگاهباني دارالسلطنت آگره و محافظت خزاین و محلها رخصت فرمودم و فیل و فرگل خاصه باو مرحمت شد در دوم مهر خبر رسید که راجه باسو در تهانه شاه‌آباد که سرحد ولایت امري مقهور است وفات یافت دهم ماه مذکور روپ باس که الحال بامن آباد موسوم شده منزل گشت سابق این محال بجاگیر روپ خواص مقرر بود بعد ازان به پسر مهابتخان که امان الله نام دارد مرحمت نموده فرمودم که بنام او میخوانده باشند یازده روز درین منزل مقام واقع شد چون از شکارگاههای مقرر است هر روز بشکار سوار میشدم چنانچه درین چند روز یک صد و پنجاه و هشت آهو نر و ماده و سایر جانوران شکار شد بست و پنجم ماه مذکور از امن‌آباد کوچ نموده شد در سي و یکم این ماه مطابق هشتم رمضان خواجه ابوالحسن را که از برهانپور طلب نموده بودم آمده ملازمت کرد پنجاه مهر نذر و پانزده پاره مرصع آلات و یکزنجیر فیل که اورا داخل فیلان خاصه کردم پیشکش گذرانید دوم آبان مطابق دهم رمضان خبر فوت قلیچ خان رسید از قدیمان این دولت

بود و به هشتاد سالگي برحمت خدا رفت در پرشاور بخدمت دفع و رفع افغانان پرتاریکي قیام داشت منصب او شش هزاریذات و پنجهزار سوار بود مرتضی خان دکني که در علم پولته بازي که باصطلاح دکنیان یک انگي گویند ومغلان شمشیر بازي میگویند بینظیر بود مدتي پیش او بدین ورزش متوجه بودم درینولا اورا بخطاب ورزش خاني سرفراز گردانیدم چون ضابطه کرده ام که شبها ارباب استحقاق و درویشان را از نظر من میگذرانیده باشند تانظر بحالت هریک انداخته زمین و زر نقد و پوشش بانها مرحمت نمایم در میان آن مردم شخصي اسم جهانگیررا بااسم اعظم الله اکبر بحساب ابجد مطابق یافته بود بعرض‌رسانید و اینمعني را بتفاؤل و شگون خوب گرفته به یابنده آن زمین و اسپ و زر نقد و خلعت کرامت نمودم روز دوشنبه پنجم شوال مطابق بست و ششم آبان ساعت داخل شدن باجمیر قرار یافته بود صبح روز مذکور متوجه گشتم چون قلعه وعمارات روضه حضرت خواجه بزرگوار ظاهر گشت قریب بیک کروه راه را پیاده طي کردم واز دوجانب راه معتمدان را تعین نمودم که بفقرا و ارباب احتیاج زر داده میرفتند چون چهار گهري از روز گذشت داخل شهر و معموره شدم و در گهري پنجم شرف زیارت روضهٔ متبرکه دست داد بعد از دریافت زیارت بدولتخانه همایون متوجه گشتم و روز دیگر فرمودم که همه حاضران این بقعه شریف را از خورد و بزرگ شهري و رهگذري از نظر بگذرانند تا فراخور استحقاق بعطایاي جزیل خوشنود گردند هفتم آذر بقصد سیروشکار تالاب پهکر که از معابد مقرر هنود است و در فضیلت آن سخنان میگویند که بهیچ عقلي راست نمي آید و در سه کروهي اجمیر واقع است متوجه گشتم و دوسه روز دران تالاب شکار مرغابي کردم و باجمیر معاودت نمودم معبدهاے قدیم و جدید که به اصطلاح کفار دیوهره میگویند در اطراف این تال بنظر در آمد از جمله رانا شنکر که عم امري مقهوراست و در دولت ما از امراے بزرگ است دیوهره ساخته در غایت تکلف چنانکه یک لکهه روپیه مذکور شد که خرچ نموده بتماشاے آن عمارت در آمدم صورتي دیدم از سنگ سیاه تراشیده از گردن بالا بهیئت سر خوک ومابقي شبیه به بدن آدمي عقیده ناقص هنود آنست که یک وقتي بنابر مصلحتي که راے حکیم علیم اقتضا فرموده بدین صورت جلوه ظهور نموده است اینصورت را بدین جهت عزیز داشته پرستش مینمایند فرمودم که آنصورت کریه رادرهم شکسته درتالاب مذکور انداختند بعد از ملاحظه این عمارت بر قله کوهي گنبدے سفید مشاهده گشت که مردم از هرطرف بدانجا مي آمدند از حقیقت آن پرسیدم گفتند جوگي درآنجا میباشد ساده لوحانیکه بدیدن او میروند کف آردي بدست بد انها میدهد که در دهن انداخته آواز جانورے که ازان سفها دریک وقت آزارے یافته باشد نمایند تا ان گناه بدین عمل زایل گردد فرمودم تا آن محل را خراب نموده آن جوگي را ازآنجا اخراج نمودند و صورت بتي که دران گنبذ بود شکستند دیگر عقیده داشتند که این تالاب را عمق نیست بعد از تفحص ظاهر شد که هیچ جاي آن از دوازده درع زیاده عمق ندارد دور آنرا نیز پیمودم قریب

یک ونیم کروه بود شانزدهم آذر خبر رسید که قراولان ماده شیری را قید نموده اند در ساعت متوجه شدم بمجرد رسیدن بتفنگ زده باز گشتم بعد از چند روز نیله گاوے شکار شد بحضور خود فرمودم تا از پوست برآوردند و بجهت فقرا طعام بپختند دویست وچند نفر جمع شده بودند ازان طعام خوردند و بهریک بدست خود زرها دادم در همین ماه خبر رسید که فرنگیان کوده بیقولي نموده چهار جهاز اجنبي را که از جهازات مقرره بندر سورت بود درحوالي بندر تاراج نمودند و جمع کثیر را از مسلمانان اسیر نموده مال و مطاعی که دران جهاز بود متصرف گشتند ایمعني برخاطر گران آمده مقربخانرا که بندر مذکور حواله او بود بجهت تدارک و تلافي این امر اسپ و فیل و خلعت داده فرستادم آذر مرخص ساختم بنابر حسن تردد و خدماتی که از یوسف خان و بهادرالملک در صوبه دکن بوقوع آمده بود علم بجهت انها فرستادم و نوشته شد که مقصد اصلي ازین عزیمت بعد از زیارت حضرت خواجه سرانجام مهم رانا مقهور بود بنابرین بخاطر گذرانیدم که خود دراجمیر توقف نموده فرزند سعادتمند بابا خورم را پیش بفرستم و این اندیشه بغایت صواب بود بنابرین ششم دي که اختیار ساعت شده بود بفرخي و فیروزي اورا مرخص ساختم و قباي طلا دوزي گل مرصع که مروارید بر اطراف گلهاے آن کشیده بودند و چیره زر دوزي رشته مروارید و فوطه زر بدت مسلسل مروارید وفیل فتح گج نام خاصه معه تلایر و اسپ خاصه و شمشیر مرصع و کهپوه مرصع معه پهول کتاره بدو مرحمت نمودم سواے مردمي که سابق بسرکردگي خان اعظم درینخدمت تعین بودند دوازده هزار سوار دیگر بهمراهي آن فرزند معین ساختم و سران سپاه را فراخور قدر هریک باسپان خاصه و فیلان و خلعتهاے خاصه فاخره سرفراز ساخته رخصت نمودم و فدائي خان بخدمت بخشیگري این لشکر تعین یافت درهمین ساعت صفدر خان بحکومت کشمیر از تغیر هاشم خان مرخص شد اسپ و خلعت یافت روز چهارشنبه یازدهم خواجه ابوالحسن را بخشي کل ساخته خلعت مرحمت نمودم و یک دیگ کلاني در اگره حکم کرده بودم که بجهت روزه متبرکه خواجه بسازند در همین روزها آورده بودند فرمودم که بجهت فقرا طعامي دران دیگ طبخ نمایند و درویشان اجمیر را جمع سازند تا دور حضور بانها خورانیده شود پنجهزار کس حاضر شدند و همه ازین طعام سیر خوردند و بعد از خوردن طعام بدست خود بهریک از درویشان زرها داده شد اسلام خان حاکم بنگاله درین ایام بمنصب شش هزاري ذات و سوار سرفرازي یافت و به مکرم خان پسر معظم خان علم مرحمت شد غره اسفندارمز مطابق دهم محرم سنه ۱۰۲۳ به شکار نیله گاو از اجمیر برامدم روز نهم معاودت نمودم و بچشمه حافظ جمال که در دوکروهي شهر واقع است منزل نمودم و شب جمعه را در آنجا گذرانید آخر روز بشهر داخل شدم درین بیست روز ده نیلو شکار شد چون نیکو خدمتي خواجه جهان و کم جمیعتي او بجهت حفظ و حراست آگره و آن نواحي بعرض رسید پانصدیذات و یکصد سوار بر منصب او افزوده شد و در همین روزها ابوالفتح دکهني از جاگیر آمده شرف ملازمت دریافت در ۳

ماه مذکور خبر فوت اسلام‌خان رسید که در روز پنجشنبه پنجم رجب سنه ۱۰۲۲ وفات یافته بود در یک روز به سابقه بیماری و تشویش این امر نا گزیر او را دست داد از خانه زادان و تربیت یافتها این مقدار جوهر کار دانی که ازو بظهور رسید از دیگر ظاهر نشد [illegible] استقلال کرد و ولایتی که در عمل هیچ یک از جاگیرداران سابق [illegible] اولیای دولت قاهره در نیامده بود داخل ولایات عملی شد اگر اجل او را در نمی یافت [illegible] خدمات کلی میگشت خان اعظم باآنکه خود استدعا نموده [illegible] باین خدمت مامور گردید باوجود انواع دلاسا و رضا جوئی [illegible] بسیار کاری درنداده بشیوه نا ستوده خود عمل مینمود چون [illegible] ابراهیم حسین را که از خدمتگاران معتمد حضور بود همراه [illegible] آمیز مهرانگیز بدو پیغام کردم که وقتی در برهانپور بودی [illegible] لازمی التماس نمودی چون این خدمت را که سعادت [illegible] و در مجالس و محافل مذکور میکردی که درین عزیمت [illegible] اگر غالب آیم غازی خواهم بود بتو تفویض نمودم آنچه از کمک [illegible] خواستی سرانجام یافت بعد آزان نوشتی که بیحرکت رایات جلال [illegible] فیصل این مهم خالی از اشکالی نیست بکدکش تو نزول اجلال در اجمیر [illegible] نواحی محل سرا دفات جاه و جلال گشت الحال که شاهزاده را بعرایض [illegible] استدعا نمودی و مجموع مقدمات براے و کنکش و صوابدید تو بعمل [illegible] که پا از معرکه بیکبار میکشی و در مقام نا سازی درآمده بابا خرم را [illegible] هرگز از خود جدا نساخته ام محض با عتماد کار دانی تو فرستادم باید که طریقه نیکخواهی و نیک اندیشی منظور و مرعی داشته شب و روز از خدمت فرزند سعادت مند غافل نباشی و اگر بخلاف این سخنان عمل نموده از قرارداد خود قدم [illegible] دانسته باش [illegible] زبان کار خواهی بود ابراهیم حسین رفت و این سخنان را [illegible] تفصیل خاطر نشین او ساخت اصلا نتیجه نداد از جهل و قرارداد خود باز نیامد با با خرم چون دید که وجود او درین کار مخل است او را نگاهداشته عرضداشت نمود که بودن او [illegible] وجه لایق نیست و محض بجهت نسبتی که با خسرو دارد در مقام کارشکنیست بمهابت خان فرمودم که رفته او را از اودیپور بیارد و محمد تقی دیوان بیوتات تعین شد که بمندسور رفته فرزندان و متعلقان او را باجمیر رساند در یازدهم ماه مذکور خبر رسید که [illegible] ولد رایسنگه که جبلت او سرشته بغی و فساد است از [illegible] که بر سر او تعین شده بود شکست عظیم خورده [illegible] فوجدار و جاگیرداران [illegible] رسیده کشته [illegible] خدمت بر منصب [illegible] در چهاردهم ماه [illegible]

فرزند بابا خرم رسید که فیل عالم گمان که رانا را بدان نازش تمام بود با هفده فیل زنجیر دیگر بدست بهادران لشکر فیروزی اثر افتاد و عنقریب صاحبش نیز گرفتار خواهد گشت ●

جشن نهمین نوروز از جلوس همایون

آغاز سال نهم از جلوس همایون مطابق سنه ۱۰۲۳ هجری

در پهر و یک گهری از شب جمعه ۹ شهر صفر گذشته آفتاب عالمتاب ببرج حمل که خانه شرف و شرف اوست پرتو انگن گشت و صباح آن که غره فروردی ماه بوده باشد مجلس جشن نوروزی در خطه دلپذیر اجمیر دست داد و در وقت تحویل که ساعت سعد بود جلوس بر تخت اقبال نمودم برسم مقرر دولت خانه همایون را باقمشه نفیسه و جواهر و مرصع آلات آئین بسته بودند در همین وقت خجسته فیل عالم گمان که لیاقت خاصه شدن داشت با هفده زنجیر فیل دیگر از نر و ماده که فرزند بابا خرم از فیلان رانا فرستاده بود از نظر اشرف گذشت و باعث انبساط خاطر دولتخواهان گشت روز دوم نوروز در سواری انرا تیمناً خرید دانسته بران سوار شدم و زر بسیاری نثار شد و در تاریخ سوم منصب اعتقاد خان را که دو هزاری ذات و پانصد سوار بود سه هزاری ذات و هزار سوار مقرر فرمودم و بخطاب آصف خانی که دو کس هم از سلسله ایشان بدین خطاب سرفرازی یافته بودند سربلند ساختم و بر منصب دیانت خان نیز پانصدی ذات و دویست سوار افزوده شد و هم درین ایام اعتماد الدوله را بمنصب پنج هزاری ذات و دو هزار سوار از اصل و اضافه سرفراز ساختم حسب الالتماس بابا خرم بر منصب سیف خان بارهه پانصدی ذات و دویست سوار و بر منصب دلاور خان پانصدی ذات و دویست سوار و بر منصب کشن سنگهه پانصد سوار افزودم و بر منصب سرفراز خان پانصدی ذات و سیصد سوار افزوده شد روز یکشنبه دهم پیشکش آصفخان از نظر اشرف گذشت و در ۱۴ اعتماد الدوله پیشکش خود گذرانید درین هر پیشکش نفایس بنظر در آمد انچه پسند خاطر افتاد گرفتم تتمه را بازدادم چین قلیچ خان با برادران و خویشان و لشکر و جمعیت پدر خود از کابل آمده سعادت ملازمت دریافت ابراهیم خان که منصب هفت صدی ذات و سیصد سوار داشت بمنصب هزار و پانصدی و شش صد سوار سرفرازی یافته بخدمت جلیل القدر بخشیگری در خانه بشرکت خواجه ابوالحسن مقرر گشت در ۱۵ این ماه مهابتخان که بآوردن خان اعظم و پسر او عبدالله مقرر گشته بود آمده ملازمت کرد در ۱۶ مجلس شرف ترتیب یافت درین روز پیشکش مهابتخان از نظر اشرف گذشت و فیل خاصه روپ سندر نام بجهت فرزند پرویز فرستاده شد بعد از گذشتن روز مذکور فرمودم که خان اعظم را با آصفخان بسپارند که او را در قلعه گوالیار نگاه دارد و چون غرض از فرستادن او بقلعه این بود که مبادا در مهم رانا بظاهر رابطه و جهتی که بخسرو دارد نفاق و فسادی سازد و بوقوع آید حکم فرمودم که او را در قلعه بطریق بندیان نگاه

نداشتند بلکه اسباب فراغت و آسودگی از خوردنی و پوشیدنی بجهت او آماده و مهیا دارند چون قلیچ خان را در همین روزها بمنصب دو هزار و پانصدی ذات و هفتصد سوار از اصل و اضافه سرفراز ساختم و بر منصب تاج خان که بدارائی ولایت بهکر معین بود پانصدی ذات و سوار افزوده شد در ۸ اردی بهشت خسرو را منع کورنش نمودم و سبب آن بود که بنابر شفقت و عطوفت پدری و التماس والده‌های و همشیره های او مقرر فرموده بودم که همه روزه بکورنش می آمده باشد چون از سیمای او آثار شگفتگی و خوشحالی ظاهر نمیشد همیشه ملول و گرفته خاطر بنظر در می آمد فرمودم که بکورنش بر نیاید در زمان والد بزرگوارم مظفر حسین میرزا و رستم میرزا پسران سلطان حسین میرزا برادر زاده شاه طهماسپ صفوی که قندهار و زمین داور و آن حدود در تحت و تصرف داشتند بواسطه قرب خراسان و آمدن عبدالله خان اوزبک بدان ملک عرایض فرستادند که ما از عهده نگاهداشتن این ولایت بیرون نمیتوانیم آمد اگر یکی از بندهای درگاه را بفرستند تا این محال را بدو سپرده خودها روانه ملازمت شویم چون اینمعنی را بعرض داشتند نمودند شاه بیگ خان را که الحال بخطاب خاندورانی سرفراز است بدارائی و حکومت قندهار و زمین داور و آن حدود فرستادند و فرامین عنایت آمیز بمیرزایان نوشته ایشانرا بدرگاه طلب فرمودند بعد از آمدن عنایات شامل حال هریک نمودند و ولایتی که دو چند برابر قندهار جمع داشتند بدانها مرحمت شد غایتاً سرانجامی که بایست از آنها نشد رفته رفته آن ولایت تغیر یافت مظفر حسین میرزا هم در ایام حیات والد بزرگوارم برحمت خدا رفت و میرزا رستم را بهمراهی خانخانان بصوبه دکن فرستادند در آنجا آنقدر که مایه جاگیرش داشت چون نجیب و سلطنت پرجوشی آرایش یافته او را از زندگی بقصد آنکه رعایت نموده به یکی از سرحدها بفرستم طلب نمودم مقارن آمدن او میرزا غازی ترخان که حکومت ته ته و قندهار و آن نواحی متعلق بدو بود برحمت ایزدی پیوست بخاطر رسید که او را به ته ته فرستم تا آنجا هم بهر نیاکی خود را خاطر نشان ساخته این ملک را به عنوان پسندیده محافظت نماید و بمنصب پنج هزاری ذات و سوار سرفراز ساختم دو لک روپیه نقد مدد خرج بدو مرحمت نموده بصوبه داری ملک ته ته او را رخصت نمودم عقیده آن بود که از و در آن سرحد خدمتها بوقوع آید بخلاف توقع بمصدر هیچگونه خدمتی نشد ظلم و تعدی را بجائی رسانید که خلق بسیاری از سلوک زشت او بشکوه در آمدند و خبری چند از و شنیده شد که آوردن او لازم گشت یکی از بندهای درگاه را بطلب او تعین نموده او را بدرگاه طلبیدم در بیست و ششم اردی بهشت او را آوردند چون ظلم و تعدی از و بخلق خدا بسیار رسیده بود بازخواست آن بمقتضای عدالت لازم گشته او را بانی رای سنگه دلن سپردم تا بحقیقت عمل او باز رسیده شود و او فی الجمله تنبیهی یافته دیگران متنبه و عبرت پذیر گردند هم درین روزها خبر شکست احداد افغان رسید و حقیقتش آنکه معتقد خان در پولم گذر که حوالی پرشاور واقع است بافواج قاهره پیوسته

بود و خاندوران با جمعی دیگر در حدود کابل و آن نواحی سرراه آن روسیاه داشتند درین اثنا نوشته از پیش بولاغ بمعتقد خان میرسد که احداد بکوت تیراه که در هشت کروهی جلال آباد واقعست با جمعیت بسیار از سوار و پیاده آمده است و از جماعتی که دولتخواهی و اخلاص اختیار نموده بودند پاره را کشته و چندے را بندی کرده می خواهد که به تیراه فرستد و اراده تاختن جلال آباد و پیش بولاغ دارد بمجرد رسیدن این خبر معتقد خان با جمعی که یار بودند بے رخصت تمام روانه میشود چون به پیش بولاغ میرسد جاسوسان جهت تفحص غنیم می فرستد صبح چهار شنبه ششم خبر می آید که احداد درهمان جا است تکیه بعنایت الهی که در باره این نیازمند درگاه الهی است نموده افواج قاهره را دو فوج میسازد و خود را به غنیم میرساند غنیم با چهار پنجهزار سوار و پیاده کاردیده بغرور و بغفلت تمام نشسته در گمان او نبود که بغیر از خاندوران درین نواحی فوجی باشد که با او چهره تواند شد چون خبر رسیدن افواج بادشاهی بدان بخت برگشته میرسد و آثار و علامت لشکر ظاهر میگردد مضطربانه مردم خود را چهار توپ ساخته خود بر بلندی که یک بندوق انداز رفعت داشت و بر آمدن بران بدشواری میسر میشد نشسته مردم خود را بجنگ می اندازد و برقندازان افواج قاهره آن مقهور را به شست تفنگ گرفته جمع کثیری را بجهنم میفرستند معتقد خان بالشکر قول خود را بهراول رسانیده غنیم را فرصت زیاده از انداختن دو سه شست تیر نداده پاک و پاکیزه بر میدارند و سه چهار کروه تعاقب نموده قریب هزار و پانصد نفر سوار و پیاده بقتل میرسند و بقیت السیف اکثری زخمی و مجروح و یراق انداخته قرار بر فرار میدهند افواج قاهره شب در جنگ گاه بسر برده صباح آن هشتصد سر جدا کرده بر پشاور می آورند و کله منارها در آنجا میسازند و پانصد سر اسپ و مواشی بیشمار و مال و اسلحه بسیار بدست می افتد و بندیان تیراه خلاص میشوند و ازین طرف از مردم روشناس کسی ضایع نمیشود شب پنجشنبه غره خورداد بعزم شکار شیر متوجه بهکر شدم روز جمعه دو قلاده شیر را به تفنگ زدم در همین روز معروض گشت که نقیب خان برحمت خدا رفت خان مشارالیه از سادات سیفی و قزوینی الاصل است مزار پدر او میر عبداللطیف هم در اجمیر بوده دو ماه پیش از آنکه وفات یابد کوچ او که بایکدیگر انس و الفت تمام داشتند و دوازده روزی در بیماری تپ گذرانیده شربت ناگوار مرگ نوشید فرمودم که او را هم در پهلوی زن او که در درون روضه متبرکه خواجه بزرگوار نهاده بود نهادند چون از معتقد خان خدمت شایسته در جنگ احداد بوقوع آمد بجلدوی این خدمت بخطاب لشکرخانی سرفراز گشت و دیانتخان که بهادری پور بخدمت بابا خورم و برسانیدن بعضی احکام مرخص گشته بود بهفتم ماه خورداد آمد و از سربرائیها و تزوک بابا خرم مقدمات خوب بعرض رسانید فدائی خان که از نوکران ایام شاهزادگی من بود بعد از جلوس رعایتهاے یافته درین لشکر او را بخشی ساخته بودم در دوازدهم همین ماه ودیعت حیات سپرد میرزا رستم

چون از کردهاے نا خوش خود اظهار ندامت و پشیمانی میکرد و مروت و مردمی مقتضی آن شد که تقصیرات اورا بعفو مقبول و مقرون گرداند در آخر همین ماه اورا بحضور طلبیده تلافی خاطر او نمودم و خلعت پوشانیده حکم کردم که بکورنش و سلام می آمده باشد در یازدهم ماه تیر شب یکشنبه ماده فیلی از فیلخانه خاصه در حضور من زائید مکرر فرموده بودم که تحقیق مدت حمل نمایند اخرالامر ظاهر شد که بچه ماده یکسال و شش ماه و بچه نر نوزده ماه در شکم مادر می ماند بخلاف تولد آدمی که اکثر بچه از شکم مادر بسر فرو می آیند و بچه فیل اکثر بپا برمی آید چون بچه از مادر جدا شد مادر بپا خاک ببالاے او افشانده آغاز مهربانی و دلجوئی نمود و بچه لمحه افتاده بعد ازان برخاسته متوجه پستان مادر شد ۱۴ مجلس گلاب پاشی که از زمان قدیم بآب پاشی مشهور است و از رسوم مقرره پیشینیان است منعقد گشت در پنجم امرداد خبر فوت راجه مانسنگهه رسید راجه مذکور از عمدهای دولت والد بزرگوارم بود چون اکثر بندهای درگاه را مرتبه مرتبه بخدمت دکن فرستاده بودم او هم از تعینات این خدمت بود بعد ازان که دران خدمت وفات یافت مرزا بهاو سنگهه را که خلف رشید او بود بدرگاه طلب نمودم چون از ایام شاهزادگی طریقه خدمتگاری بیش از بیش بمن داشت با آنکه ریاست و کلان تری سلسله انها مطابق ضابطه که در هندوان معمول است بمها سنگهه پسر جگت سنگهه که کلان ترین اولاد راجه بود و در ایام حیات او وفات یافت میرسید من اورا منظور نداشته بهاو سنگهه را بخطاب میرزا راجه ممتاز ساختم و بمنصب چهار هزاری ذات و سه هزار سوار سرفرازی یافت و انبیر که وطن آبا و اجداد او بود باو مرحمت کردم و تلافی و تراضی خاطر مها سنگهه نموده پانصدی بر منصب سابق او افزودم و ولایت گرهه را بانعام او مقرر داشتم و کمر خنجر مرصع و اسپ و خلعت بجهت او فرستادم در هشتم اینماه که امرداد باشد تغیری در مزاج خود یافتم رفته رفته به تپ و درد سر کشید بملاحظه انکه مبادا اختلالی باحوال ملک و بندهای خدا راه یابد اینمعنی را از اکثر محرمان و نزدیکان پنهان داشته حکما و اطبا را نیز آگاه نساختم چند روز چنین گذشت از محرمان حریم عصمت بغیر از نور جهان بیگم که ازو بخود مهربان تری گمان نداشتم هیچکس را برین قضیه محرم نساختم پرهیز از خوردن خورشهاے گران مینمودم و باندک مایه غذای سبک قناعت کرده همه روز بقاعده مقرر بدیوانخانه خاص و عام و جهروکه و غسلخانه بطریق معتاد برمی آمدم تا آنکه در بشره آثار ضعف ظاهر گشت بعضی از بزرگان مطلع گشتند به یکدوئی از اطبا که محل اعتماد بودند مثل حکیم مسیح الزمان و حکیم ابوالقاسم و حکیم عبدالشکور اظهار نمودم چون تپ مفارقت نکرد و سه شب معتاد شراب خورده شد اینمعنی باعث زیادتی ضعف و کمی قوت گشت در اثناے تشویش و غلبه تنمدی بروضه منوره خواجه بزرگوار رفتم و دران آشیانه متبرکه صحت خود را از باری تعالی درخواستم و صدقات و نذرات قبول نمودم الله تعالی محض فضل و کرم خود خلعت صحت عطا فرمود رفته رفته

تخفیف یافت و درد سر که شدت عظیم داشت بتصرف و علاج حکیم عبد الشکور خوشخصت و مزاج در عرض بیست و دو روز بحالت اصلی باز آمد بندهاے درگاه بل بیشتر خلایق بشکرانه این عطیه بزرگ تصدقات گذرانیدند تصدق هیچ یک را قبول نکردم و فرمودم که هرکس در خانه خود هرچه خواهد بفقرا تقسیم نماید در دهم شهریور چهرو سپهه که تاج خان افغان حاکم پتنه وفات یافت از امرای قدیم این دولت بود در بیماری بخاطر گذرانیده بودم که چون صحت کامل روزی گردد چنانچه در باطن از حلقه بگوشان و معتقدان خواجه بزرگوارم و توجه ایشان را سبب وجود خود میدانم ظاهرا نیز گوش خود را سوراخ نموده در جرگه حلقه بگوشان ایشان داخل باشم پنجشنبه دوازدهم شهریور مطابق شهر رجب گوش خود را سوراخ نموده در هرگوشی یک دانه مروارید آبدار درکشیدم چون این معنی مشاهده بندگان درگاه و مخلصان هوا خواه گشت چه جمعی که در حضور و برخی که در سرحدها بودند همگی بتلاش و مبالغه گوشهاے خود را سوراخ نموده به درو لالی که در جواهرخانه خاص بود وبدیشان مرحمت میشد زینت بخش حسن اخلاص گشتند تا آنکه رفته رفته سرایت باحدی و سائر مردم نمود آخر روز پنجشنبه بست دوم ماه مذکور مطابق دهم شهر شعبان مجلس وزن شمسی در دیوانخانه خاص آراسته گشت و بدستور مقرر شرایط بجا آوردند در همین روز میرزا راجه بهاؤ سنگهه کامروا و دوستکام بوطن خود رخصت یافت بوعده آنکه از دوسه ماه زیاده توقف نکند در بست هفتم ماه مهر خبر رسید که فریدونخان برلاس در آودی پور برحمت خدا واصل گشت از طبقه برلاسیه بغیر او سرداری نمانده بود چون اینطایفه را دربن دولت حقوق بسیار و نسبت بیشمار است مهرعلی پسر اورا نوازش نموده به منصب هزاری ذات و سوار سرفراز ساختم بنابر خدمات پسندیده که از خاندوران بوقوع آمده هزاری بر منصب ذات او افزودم که اصل و اضافه شش هزاری ذات و پنجهزار سوار باشد ششم آبان *زودن خبر اوردند که در شش کروهی سه شیر دیده شد بعد از نیمروز متوجه شده هرسه را بتفنگ شکار کردم در هشتم ماه مذکور هنگامه دوالی آغاز شد دوسه شب در حضور خود فرمودم که بندهاے درگاه با یکدیگر بازیها نمودند بردها و باختها واقع شد در هیودهم اینماه نعش سکندر مئین قراول را که از خدمتگاران قدیم من بود و در زمان شاهزادگی خدمت بسیار کرده از اودی پور که محل نزول فرزند سلطان خرم بود باجمیر آوردند بقراولان وهم جرگهای او فرمودم که نعش اورا برده در کنار تالاب رانا شنکر بسپارند خدمتگاری با اخلاص بود در دوازدهم آذر دو دختر که اسلام خان در حیات خود از زمین داران کوچ که ملک او در انتهای ولایت شرق واقع است گرفته بود با پسر او و نود و چهار زنجیر فیل از نظر گذشت از فیلان مذکور چندی داخل فیلان خاصه شدند در همین تاریخ هوشنگ پسر اسلامخان از بنگاله آمده سعادت آستان بوس دریافت و دو زنجیر فیل پیشکش و یکصد مهر و یکصد روپیه نذر گذرانید در شبی از شبهاے دی بخواب می بینم که حضرت عرش آشیانی

بمن میگویند که با با گناه عزیز خان را که خان اعظم است بجهت خاطر من به بخش
بعد ازین خواب بخاطر قرار دادم که اورا از قلعه بطلبم در حوالي اجمیر دره واقع است
دورنهایت صفا و در انتهای این دره چشمه ظاهر شده که آب آن دیر آبگیري دراز و بهناور
جمع میشود و بهترین آبهاست اجمیر این است و این دره و این چشمه بحافظ جمال
معروف و مشهور است چون عبور درینمقام واقع شد فرمودم که عمارتی در خور این جا
بسازند چون محل مستعد و قابل ترتیب بود در مدت یکسال جاے و مقامی ترتیب
یافت که روندهاے عالم مثل آن جای نشان نمي دهند حوضی چهل گز در چهل گز
ساخته بودند و آب چشمه را بفواره درین حوض جاري ساخته اند فواره ده دوازده گز
میجهد و برکنار این حوض نشیمنها عمارت یافته و همچنین در مرتبه بالای آن که
تالاب و چشمه درانجا واقع است جاهاے موزون و ایوانهاے دلکش و آرامگاهاے
خاطر پسند بعضي ازان مصور و منقش بعمل استادان ماهر و نقاشان چابکدست
ساخته و پرداخته اند چون خواستم که نام آنمکان نسبتي بنام مبارک من داشته باشد
نام آنرا چشمهٔ نور نهادم مجملاً عیبی که دارد اینست که بایستي اینجا و مقام در
شهری عظیم یا گذرگاهی که خلایق را براں عبور اونتادی واقع می بود ازان تاریخي
که اتمام یافته اکثر اوقات پنجشنبها و جمعها را درین میگذرانم فرمودم که بجهت اتمام
آن شعرا تاریخي فکر کنند سعیداے گیلاني زرگرباشي این مصرعه را که *

محل شاه نورالدین جهانگیر

تاریخ یافت خوب نوشت فرمودم که بربالای ایوان عمارت پایان انقطعه را برسنگ
نقش کرده نصب کنند در اوایل ماه دی سوداگران از ولایت آمدند و انار یزد وخربزه
کاریز که سرآمدخربزه هاے خراسان است آوردند چنانچه جمیع بندهاے درگاه وامرائی
سرحد ازین میوه حصه یافته بلوازم شکرگذاري منعم حقیقي پرداختند تا غایت گویا
فرد اعلاي خربزه و انار را در نیافته بودیم تا انکه همه ساله ازبدخشان خربزه وازکابل انار
مي آوردند غایتاً آن خربزه و انار هیچگونه مناسبتي باناریزدوخربزه کاریز نداشته چون
حضرت والد بزرگوارم را انارالله برهانه بمیوه میل و رغبت تمام بود انسوس بسیا
خورده شد که این میوهها کاشکی در ایام فیروزي بخش آن حضرت از ولایت بهندوستان
مي آمد تا ازان بهره ور و محظوظ میگشتند همین تاسف بعطرجهانگیري دارم که
مشام شریف شان ازین نوعطریاب نگشت این عطر اختراعیست که در زمان دولت
ابد پیوند ما بسعي والدهٔ نور جهان بیگم بظهور آمد درهنگامی که گلاب میگیرند
في الجمله چربي بربالای ظرفهای که گلاب را گرم از کوزه برمي ارند در انجا ظاهر
میشود آن چربي را اندک اندک جمع ساختند چون از گل بسیاری گلاب گرفته شود
قدر محسوسی ازان چربي بهم مي رسد در خوشبوئي و عطریت بدرجه ایست که اگر
یک قطره ازان برکف دست مالیده شود مجلسی را معطرمي سازد و چنان ظاهر
میشود که چندین غنچه گل سرخ بیکبار در شگفتگي آمده باین شوخي وملایمت بوئی

نمي باشد دلهای رفته را بجامی آرد و جانهای پژمرده را شگفته مي سازد بجلدوی این اختراع یک عقد مروارید بمخترع آن عطا فرمودم سلیمه سلطان بیگم نور الله مرقدها حاضر بودند این روغن را عطر جهانگیري نام نهادند. در هواهای هندوستان اختلاف تمام مشاهده میشود. در همین فصل دی در لاهور که واسطه است میان ولایت و هندوستان درخت توت بار آورده و بهمان شیریني و لطافتي که در وقت خود میرساند رسانید و مردم چند روز از خوردن آن محظوظ بودند این معني را واقع نویسان انجا نوشته بودند. درهمین ایام بختر خان کلانوت که بعادل خان نسبت تمام دارد چنانچه برادر زادهٔ خود را بعقد او در آورده و اورا در گویندگي و در پس گفتن خلیفه خود ساخته است در لباس درویشان و فقیران ظاهر گشت اورا طلبیده و استفسار احوال او نموده در رعایت خاطر او کوشیدم در مجلس اول ده هزار روپیه نقد و پنجاه پارچه از همه قسم و یک عقد تسبیح مروارید باو بخشیدم و اورا مهمان اصفخان ساخته فرمودم که بواجبي از احوال او خبر دار باشد این معنی ظاهر نگشت که خود بی اذن و رخصت عادل خان آمده یا آنکه عادل خان او را باین لباس فرستاده تا حقیقت کنگاش اینجارا دریافته خبر مشخص بجهت او ببرد و غالب ظن انست که او با این همه نسبت بے تجویز عادل خان نیامده باشد و دلیل بر صحت این معنی عرضداشت است که میر جمال الدین حسین که درین ایام بعنوان ایلچي گري در بیجاپور است نوشته بود که عادل خان اظهار نموده که انچه نسبت به بختر خان از جانب بندگان حضرت بوقوع آمده گویا آن شفقت و مرحمت درباره من از قوت بفعل امده است بدین جهت دررعایت او افزوده تا اینجا بود هر روز بعنایت تازه سرفرازي مے یافت شبها بملازمت بسر میبرد و در پتهای که عادل خان بسته و مخترع آن طرز است وان را نورس نام نهاده مے شنوانید تتمه احوال در تاریخے که رخصت یافته نوشته خواهد شد درین روزها جانورے از ولایت زیرباد اورده بودند که رنگ اصل بدن او ... بود برنگ طوطیست لیکن درجسه ازو کوچک تراست یکی از خصوصیات این جانورانست که تمام شبها پاے خود را برشاخ درختی و یا چوبے که اورا بران نشانیده باشند بندکرده خود را سرشیب میسازد و با خود زمزمه میکند چون روز شد بربالاے ان شاخ درخت می نشیند اگرچه می گویند که جانوران را هم عبادتے میباشد اما غالب ظن انست که این فعل طبعي او باشد آب مطلق نمی خورد و درطبیعت او کار زهر میکند با انکه بقاے حیوانات بآبست درماه بهمن اخبار خوش بپایی رسید اول خبر اختیار کردن رانا امر سنکه اطاعت و بندگي درگاه را کیفیت اینمقدمه انست که چون فرزند سعادت مند بلند اقبال سلطان خرم از جهت نشاندن تهانجا بسیار خصوصاً درجاے چند که بواسطه زبوني اب و هوا و صعوبت مکان گمان اکثر مردم آن بود که در انجا نشستن تهانجات ممکن نباشد و از جهت دوانیدن افواج قاهره متعاقب یکدیگرے ملاحظه شدت گرما و کثرت باران و اسیر شدن اهل و عیال اکثر سکنه ان دیار کار را برانا بنوعي تنگ ساخته بود که

معلوم او شد که اگر زمانی دیگر برین روش برو بگذرد ازان ملک آواره و یا گرفتار خواهد شد لاجرم از خلوص اطاعت و دولتخواهی کرده سوبکرن نام خالوی خود را با هرداس جهاله که از مردم معتبر نزدیک او بود پیش آن فرزند اقبالمند فرستاده والتماس نمود که اگر آن فرزند ارجمند التماس کنیخشی از سر تقصیرات او نموده تسلی خاطر او شود و نشان پنجه مبارک از برای او بگیرد او خود آمده ملازمت آن فرزند نماید و پسر جانشین خود را که کرن است بدرگاه والا فرستد تا بطریق سایر راجهاء در سلک بندهاء این درگاه منتظم بوده خدمت نماید و از جهت پیری اورا از آمدن بدرگاه معاف دارد بنابرین آن فرزند نیز انهانرا همراه ملاشکرالله دیوان خود که اورا بعد از اتمام این مهم بخطاب افضل خانی سرفراز فرمودیم و سندرداس میرسامان خود را که بعد از انصرام این کار بخطاب رایه رایان ممتاز شد بدرگاه والا فرستاده حقیقت را معروضداشت چون پیوسته همت والا نهمت مصروف انست که تا ممکن باشد خانوادهاء قدیم را خراب نسازیم غرض اصلی این بود که چون رانا امرسنگه و آباء او مغرور باستحکام کوهستان و مکان خودها شده هیچیک بادشاهان هندوستان را ندیده اطاعت نکرده اند در ایام دولت من اینمقدمه از پیش نرود حسب الالتماس انفرزند تقصیرات او مقرون بعفو نموده فرمان عنایت آمیز که سبب خاطر جمعی او میشد و نشان پنجه مبارک عنایت فرمودم و فرمان مرحمت عنوان بان فرزند نوشتم که اگر نوعی نماید که این مقدمه بوقوع آید این خدمت عمده را دلخواه ما کرده خواهد بود آن فرزند نیز انها را همراه ملا شکرالله و سندرداس پیش رانا فرستاد تا تسلی او نموده امیدوار بمراحم و عنایات شاهنشاهی ساختند و فرمان عنایت عنوان و نشان پنجه مبارک را باو دادند و قرار یافت که روز یکشنبه بیست‌وششم ماه بهمن او با فرزندان آمده انفرزند را ملازمت نماید دوم خبر فوت بهادر که از حاکم زادهای ولایت گجرات و خمیرمایه فتنه و فساد بود رسید که الله تعالی بکرم خود اورا نیست و نابود ساخت باجل طبعی در گذشت سوم خبر شکست میرزائی که بقصد گرفتن قلعه و بندر سورت استعداد تمام نموده آمده بود در خورمیان بندر مذکور و میان انگریزان که پناه بدین بندر آوردند و راه جنگ افتاده اکثر جهازات او از آتشبازی انگریزان سوخته شد تا چار تاب مقاومت نیاورده گریزان گشت و کس نزد مقربخان که حاکم بنادر گجرات بود فرستاد و در صلح زد و اظهار نمود که ما بجهت صلح آمده بودیم نه بقصد جنگ انگریزان این جنگ برانگیختند و دیگر خبر رسید که چندین از راجپوتان که زدن و کشتن غیر را بخود قرار داده بودند درهمین تاریخ کمین کرده فرصت جسته خود را باو میرسانند و زخمي ناقص از دست یکی ازانها بدو میرسد مردمی که درگرد غیر بودند آن راجپوتان را کشته غیر را بمنزل او میرسانند هیچ نمانده بود که مخذول و معدوم گردد اواخر این ماه که در بیرونهای اجمیر بشکار مشغول بودم محمد بیگ ملازم فرزند بلند اقبال سلطان خرم رسید و عرضداشت آن فرزند گذرانیده معروضداشت که رانا با پسران خود آمده شاهزاده را ملازمت نمود

کیفیت این مقدمه از عرضداشت او معلوم میشود در حال روی نیاز بدرگاه بی نیاز آورده سجده شکر بجا آوردم اسپ و فیل و خنجر مرصع مصحوب بیگ مذکور عنایت کرده اورا مخاطب بخطاب افضل خان سرفراز گردانیدم از مضمون عرضداشت چنان معلوم شد که روز یکشنبه ۲۶ ماه بهمن رانا با آداب و طوره که بندها ملازمت نمایند فرزند بلند اقبال را ملازمت کرده و یک لعل کلان مشهور که در خانه او بود با پاره مرصع آلات و هفت زنجیر فیل که بعضی ازان لایق خاصه بود و از فیلان او که بدست نیفتاده بود همین مانده بود و نه راس اسپ پیشکش گذرانید آن فرزند هم از روی کمال عنایت نسبت باو پیش آمدند چنانچه وقتیکه رانا پای آن فرزند را گرفته عذر تقصیرات خود میخواست آن فرزند اقبالمند سر اورا در بر گرفته اورا تسلی بنوعی نمود که باعث خاطرجمعی او شده خلعت فاخره و شمشیر مرصع و اسپ با زین مرصع و فیل خاصه بایراق نقره باو عنایت کرد و چون ازجمله مردمی که از جماعت او بودند بیشتر از صد کس نبود که قابل سروپا دادن باشند صد دست سروپا و پنجاه راس اسپ و دوازده کهپوه مرصع بانها داد چون روش زمیداران است که پسر جانشین با پدر یکجا بملازمت سلاطین نمی آیند او هم این شیوه را مرعی داشته کرن را که پسر صاحب ٹیکه او بود همراه نیاورده بود ازینجهت که ساعت روانه شدن آن فرزند سعادتمند بلند اقبال ازانجا آخرهای همان روز بود اورا رخصت نمود تا رفته کرن را بملازمت فرستد بعد از رفتن او کرن آمده ملازمت کرد باو هم خلعت فاخره با شمشیر و خنجر مرصع و اسپ با زین طلا و فیل خاصه عنایت کرد و همان روز کرن را در رکاب خود گرفته روانه درگاه والا شد سیوم اسفندارمذ باجمیر از شکار معاودت واقع شد هفتم دهم بهمن تا غایت تاریخ مذکور که ایام شکار بود یک ماده شیر با سه بچه و سیزده نیله گاو شکار شده بود شاهزاده کامگار روز شنبه دهم ماه مذکور در ظاهر موضع دیورانی که نزدیکی شهر اجمیر واقع است نزول نموده و حکم شد که جمیع امرا باستقبال رفته هریک درخور حالت و نسبت خود پیشکش بگذرانند و فردا که روز یکشنبه یازدهم باشد بسعادت ملازمت مشرف گردد روز دیگر شاهزاده بکوکبه و شکوه تمام با جمیع عساکر منصوره که بهمراهی آن فرزند بخدمت تعین بودند داخل دولتخانه خاص و عام گشت دو پهر و دو گهری از روز گذشته که ساعت ملازمت بود دولت کورنش دریافت و سجدات و تسلیمات بجا آورده یکهزار اشرفی و یکهزار روپیه بطریق نذر و یکهزار مهر و یکهزار روپیه بعنوان تصدق گذرانید آن فرزند را پیش طلبیده در آغوش گرفتم و سر و روی اورا بوسیده به مهربانیها و نوازشهای خاص اختصاص بخشیدم چون از لوازم خدمت و گذرانیدن نذر و تصدق باز پرداخت معروضداشت که اگر حکم شود کرن بسعادت سجده و کورنش سرفراز گردد فرمودم که اورا بیارند بخشیان بآداب معهود حاضر ساختند بعد از فراغ کورنش سجده نموده حسب الالتماس فرزند خورم حکم کردم که اورا بر جرگه دست راست مقدم ایستاده کنند بعد ازان بخرم حکم کردم که تا رفته والدهاے خود را ملازمت نماید و خلعت خاصه که مشتمل بود بر چار قب

مرصع و قبای زربفت و یک تسبیح مروارید بآن فرزند عنایت شد و بعد از تسلیم
علیحده اسپ خاصه با زین مرصع و فیل خاصه مرحمت شد و کرن را نیز بخلعت
فاخره و جمدهر مرصع سرفراز ساختم و امرا و منصبداران جماعت جماعت بـ
کورنش و تسلیم سربلندی یافته نظر گذرانیدند و هریک در خور خدمت و مرتبهٔ خود
بعنایات سرفراز گشتند چون بجهت آوردن دل کرن که وحشی طبیعت و مجلس نادیده
در کوهستان بسر برده بود بنابرآن هر روز مرحمتی تازه مینمودم چنانچه در
روز دوم ملازمت خنجر مرصع و روز دیگر اسپ خاصه عراقی بازین مرصع بدو عنایت
شد و درهمین روز بدربار محل رفته از جانب نور جهان بیگم هم بخلعت فاخره و شمشیر
مرصع و اسپ بازین و فیل سربلندی یافت بعد ازین عنایات تسبیح مروارید گران بها
مرحمت نمودم روز دیگر فیل خاصه با تلایر مرحمت شد چون در خاطر بود که از هر
جنس و از هر چیز بار داده شود سه دست باز و سه دست جره و یک قبضه شمشیر
خاصگی و یک بکتر و یک جوشن خاصگی و دو انگشتری یکی نگین لعل و یکی نگین
زمرد بدو عنایت نمودم و در اواخر ماه مذکور فرمودم که از جمیع اقسام اقمشه گرفته
با قالی و نمد تکیه و از هر قسم خوشبوئی با ظروفهای طلا و دو منزل بهل گجراتی و
اقمشه را در صد خوان نهاده و احدیها بدست و دوش گرفته در دیوانخانه خاص و عام
حاضر ساختند و مجموع بدو مرحمت نمودم و لشکرخان همیشه در مجلس بهشت آئین
سخنان نالایق و کنایتهای صریح باعتمادالدوله و پسر او آصفخان میگفت یکدو مرتبه
اعتراض نموده اورا ازین گفت و شنود ناخوش منع نمودم بهیچ وجه با خود بس نیامد
چون خاطر اعتمادالدوله را بسیار عزیز میداشتم و با سلسله ایشان نسبتها و پیوندها شده
بود اینمعنی بر طبع من گران می آمد با آنکه شبی بیتقریب و بی جهت باو سخنان
ناخوش گفتن آغاز کرد و آن مقدار گفت که آثار رقت و آزردگی تمام در بشرهٔ
اعتمادالدوله ظاهر گشت صباح آن بسبب یکی از خدمتیهای درگاه اورا به نزد آصفخان
فرستادم که چون شب سخنان بیمزه نسبت به پدرت مذکور ساخته اورا بتو سپردم
خواه در اینجا خواه در قلعه گوالیار هرجا مخواهی نگاهدار و مادامیکه تلافی و تدارک
خاطر پدرت نکند گناه اورا نخواهم بخشید حسب الحکم آصفخان اورا بقلعهٔ گوالیار
فرستاد درهمین ماه جهانگیر قلیخان باضافه منصب سرفراز گشت دو هزار و پانصدی
ذات و دو هزار سوار اضافه عنایت شد احمدبیگخان که از بندهای قدیم این دولت است در
سفر صوبهٔ کابل ازو بعضی تقصیرات بوقوع آمده و مکرر از نفاق و نارسائیهای او قلیج
خان که سپهدار لشکر بود شکوه نمود بالضرورت اورا بدرگاه طلب نمودم و بجهت تنبیه و
تأدیب بمهابتخان سپردم که در قلعه رنتهنبور نگاهدارد قاسم خان حاکم بنگاله دو قطعه
لعل پیشکش فرستاده بود بنظر گذشت چون ضابطه کرده ام که درویشان و ارباب
حاجت را که در درگاه والا جمع شده باشند بعد از دو پهر شب بنظر در آورند درین
سال بهمین روش سی‌هزار روپیه بدست و حضور خود پنجاه و پنج هزار روپیه و یک لک و

نود هزار بیگهه زمین و چهارده موضع و بیست و هشت قلبه زراعت و یازده هزار خروار شالی مرحمت نمودم و هفتصد و سی و دو دانه مروارید بقیمت سی و شش هزار روپیه بجمعی از بندها که باو رسیده بخلاص کوشش خود راه سوراخ نموده بودند عنایت کردم در اواخر ماه مذکور خبر رسیده که چهار گهری و نیم از شب یکشنبه دوازدهم دی ماه گذشته در بلده برهانپور الله تعالی از صبیه شاهزاده مراد بفرزند ارجمند سلطان پرویز پسری کرامت فرموده اورا سلطان دور اندیش نام نهادم ◆

جشن دهمین نوروز از جلوس همایون

از روز شنبه غره فروردین ماه سنه ۱۰ مطابق هشتم شهر صفر سنه ۱۰۲۴ هجری پنجاه و پنج پل گذشته حضرت نیر اعظم از برج حوت بشرفخانه حمل نزول اجلال ارزانی داشت بعد از گذشتن سه گهری از شب یکشنبه بر تخت دولت جلوس نمودم جشن نوروزی و آئین بندی بدستور سابق ترتیب یافت شاهزادهای والا قدر و خوانین عظام و اعیان حضرت و ارکان سلطنت تسلیم مبارکبادی بجای آوردند روز غره بر منصب اعتمادالدوله که پنجهزاری ذات و دو هزار سوار بود هزاری ذات و سوار افزوده شد و یکنور کبی و جهانگیر قلیخان و راجه نرسنگهه دیو اسپان خاصه مرحمت نمودم و روز دوم پیشکش آصفخان از نظر گذشت پیشکش پسندیده از جواهر و مرصع آلات و طلا آلات و اقمشه از هر قسم و از هر جنس ترتیب داده بود بتفصیل دیده شد آنچه پسند خاطر افتاد موازی هشتاد و پنجهزار روپیه بود درین روز شمشیر مرصع معه پردله و بند و بار یکی و یکزنجیر فیل بجهانگیر قلیخان مرحمت شد چون اراده توجه بطرف دکهن و آنحدود قرار داد خاطر بود بعبدالکریم معموری حکم فرمودم که بمندو رفته عمارات بجهت سرکار خاصه از سر نو تعمیر نماید و عمارات سلاطین ماضی مرمت کند روز سوم پیشکش راجه نرسنگهه دیو بنظر در آمد و یک لعل و چند دانه مروارید و یکزنجیر فیل بدرجه قبول افتاد روز چهارم بر منصب مصطفی خان پانصدی ذات و دو صد سوار افزوده شد که دو هزاری ذات و دو صد و پنجاه سوار باشد روز پنجم علم و نقاره باعتمادالدوله مرحمت نمودم و حکم شد که نقاره می نواخته باشد بر منصب آصفخان هزاری ذات و سوار افزوده شد که چهار هزاری ذات و دو هزار سوار باشد و هفت صد سوار نیز بر منصب راجه نرسنگهه دیو افزوده رخصت وطن عنایت نمودم که بموعد مقرر بدرگاه حاضر شود در همین روز پیشکش ابراهیم خان از نظر گذشت از هر قسم چیزها پسند خاطر افتاد کشن چند از راجه زادهای ولایت نگرکوت بخطاب راجگی سرفراز گردید روز پنجشنبه ششم پیشکش اعتمادالدوله در چشمه نور از نظر اشرف گذشت مجلس عالی ترتیب یافته بود و از روی شگفتگی تمام پیشکش او دیده شد از جواهر و مرصع آلات و اقمشه نفیسه موازی یک لک روپیه مقبول افتاد تتمه بازگشت شد روز هفتم بر منصب کشن سنگهه که دو هزاری ذات و هزار و پانصد سوار بود هزاری ذات افزودم

درین روز در حوالی چشمه نور یک شیر شکار شد در هشتم کرن را بمنصب پنجهزاری ذات و سوار سرافراز ساختم و یک تسبیح خورد از مروارید و زمرد که لعلی درمیان بود و باصطلاح هندوان سمرنی گویند باو عنایت شد و بر منصب ابراهیم خان هزاری ذات و چهار صد سوار افزودم که لعل و اضافه دوهزاری ذات و هزار سوار باشد و بر منصب سلطان خواجه اوزبک سیصد سوار افزوده شد و بر منصب راجه شیام سنگهه پانصدی ذات اضافه نمودم که دو هزار و پانصدی ذات و هزار و چهار صد سوار بوده باشد روز پنجشنبه نهم کسوف شد دوازده گهری از روز مذکور گذشته از جانب مغرب آغاز گرفتن کرد و از پنج حصه چهار حصه حضرت نیر اعظم در عقده ذنب منکسف شد و از آغاز گرفتن تا روشن شدن بهشت گهری گذشت تصدقات از هر جنس و هر چیز از فلزات و حیوانات و حبوبات به فقرا و مساکین و ارباب احتیاج داده شد درین روز پیشکش راجه سورج سنگهه از نظر گذشت انچه برداشته شد موازی چهل و سه هزار روپیه بود پیشکش بهادر خان حاکم قندهار درین روز گذشت مجموعه چهارده هزار روپیه رسید دو پهر از شب گذشته مطابق شب دوشنبه بست نهم صفر بطالع قوس درخانه باباخرم از دختر اصفخان پسری متولد شد اورا داراشکوه نام نهادم امیدکه قدم او برین دولت ابدپیوند و بر پدر اقبالمندش مبارک و میمون باشد برمنصب سید علي بارهه پانصدي ذات و سیصد سوار افزوده شد که هزار و پانصدي ذات و هزار سوار بوده باشد و در تاریخ دهم پیشکش اعتبار خان از نظر در امد از جمله پیشکش او موازي چهل هزار روپیه مقبول افتاد درین روز برمنصب خسرو بی اوزبک سیصد سوار و بر منصب مدگلي خان پانصدي ذات و دو صد سوار افزوده شد روز یازدهم پیشکش مرتضی خان از نظر گذشت از جمله جواهر او هفت قطعه لعل و یک تسبیح مروارید و دو صد هفتاد دانه دیگر برداشته انچه از پیشکش او قبول افتاد موازي یک لک و چهل و پنجهزار روپیه بود در دوازدهم پیشکش مرزا راجه بهاو سنگ راوت شنکر از نظر گذشت در سیزدهم از پیشکش خواجه ابوالحسن یک قطعه لعل قطبي و یک الماس و یک عقد مروارید و پنج انگشتري و چهار دانه مروارید غلتان و پاره اقمشه که مجموع سي و دو هزار روپیه باشد مقبول افتاد روز چهاردهم برمنصب خواجه ابوالحسن که سه هزاري ذات و هفتصد سوار بود هزاري ذات و پانصد سوار افزودم و بر منصب وفادار خان هفتصد و پنجاهي ذات و دو صد سوار اضافه حکم شد که دوهزاري ذات و هزار و دو صد سوار بوده باشد در همین روز مصطفی بیگ فرستاده دارای ایران سعادت ملازمت دریافت بعد از سرانجام مهم گرجستان برادر عالیمقدار اورا باکتابت مشتمل برانواع محبت واظهار صداقت فرستاده بود با چند راس اسپ و اشتر و چند اقمشه حلب که از جانب روم بجهت آن برادر کامگار آمده بود و نه قلاده سگ فرنگي کلان درنده که درطلب آن ایماء رفته بود بدست او روانه ساخته بودند بنظر درآورد ومرتضی خان بخدمت تسخیر قلعه کانگره که در کوهستان پنجاب بلکه در معموره عالم باستواري و استحکام آن قلعه نشان نمیدهند درین

روز رخصت یافت از ابتدائی که مهمت اسلام بدیار هندوستان رسیده تااین زمان خجسته فرجام که اورنگ سلطنت بوجود این نیازمند درگاه الهي آراستگي دارد هیچ یک از حکام و سلاطین گذشته دست بران نیافته اند در ایام والد بزرگوارم یکمرتبه لشکر پنجاب برسر این قلعه تعین شد و مدتی در قبل و محاصره داشتند آخرالامر منصوبه برنشست که قلعه بدست درنیامده آین لشکر به مهمی ازان ضرور تر مقرر گشته دروقت رخصت فیل خاصه با تابر بمرتضی خان مرحمت نمودم و راجه سورجمل ولد راجه باسو هم چون ولایت او متصل بدین قلعه بود تعین یافت و برمنصب سابق او پانصدي ذات و سوار افزوده شد وراے سورجسنگه از جا وجاگیر خود امده ملازمت کرد و یکصد مده اشرفي نذر گذرانید در هفته هم پیشکش میرزا رستم بنظر درآمد دو خنجر مرصع و یک تسبیح مروارید با چند طاق پارچه و یکزنجیر فیل و چهار اسپ عراقي درجه قبول یافت تتمه بازگردانیدم پانزده هزار روپیه قیمت انها شد و درین تاریخ پیشکش اعتقاد خان که هژده هزار روپیه بقیمت درآمد از نظر گذشت روز هیجدهم پیشکش جهانگیر قلیخان دیده شد از جواهر و اقمشه بمقدار پانزده هزار روپیه قبول اوفتاد بر منصب اعتقاد خان که هفتصدي ذات و دویست سوار بود هشتصدي ذات و سیصد سوار افزودم که اصل و اضافه هزار و پانصدي ذات و پانصد سوار باشد خسرو بی اوزبک که از سپاهیان قرار داده بود بمرض اسهال درگذشت روز هشتم که پنجشنبه بود بعد از گذشتن دو پهر و چهار نیم گهري آغاز شرف شد درین روز فرخنده بر تخت بسعادت و فیروزي جلوس نمودم و مردم تسلیمات مبارکبادي بجا آوردند چون یک پهر از روز مذکور باقي ماند متوجه چشمه نورشدم پیشکش مهابتخان بموجب قرار داد درانجا بنظر درآمد از جواهر نفیس و مرصع آلات و اقمشه و انچه از هر قسم و از هر جنس بخاطر رسید ترتیب داده بود از جمله کهپوه مرصع که حسب‌الالتماس او زر گران سرکار ساخته ابودند و از روی قیمت مثل آن در سرکار خاصه من نبود بیک لکهه روپیه ق‌ـمت شد سواے آن از جواهر و دیگر اجناس یک لک و سي و هشت هزار روپیه برداشته شد الحق که پیشکشی نمایان بود به مصطفی بیگ فرستاده داراے ایران بیست هزار درب که ده هزار روپیه باشد عنایت کردم در بست و یکم خلعت بدست عبدالغفور به پانزده کس از امراے دکن فرستادم راجه بکرما جیت بجاگیرخود رخصت یافت و پرم نرم خاصه بار مرحمت شد درهمین روزها کمرخنجر مرصع به مصطفی بیگ الچي عنایت نمودم بر منصب هوشنگ پسر اسلام خان که هزاري ذات و پانصد سوار بود پانصدي ذات و دو صد سوار افزودم در بیست وسویم ابراهیم خان بصاحب صوبگي بهار سرفراز شد و ظفرخان را حکم شد که متوجه درگاه شود و بر منصب ابراهیم خان که دو هزاري ذات و هزار سوار بود پانصدي ذات و هزار سوار افزودم سیف خان در همین روزها بجاگیر مرخص شد و حاجي بے اوزبک بخطاب اوزبک خاني سربلند گشته بجاگیر رخصت یافت بهادرالملک از تعینات لشکر دکن که منصب دو هزار و پانصدي ذات و دوهزار و یک صد سوار داشت

باضافه پانصدی ذات و دو صد سوار ممتاز گشت برمنصب خواجه تقی که هشتصدی ذات و یکصد و هشتاد سوار بود دو صدی دیگر افزوده شد در بیست و پنجم بر منصب سلطان الله عرب دویست سوار اضافه مقرر گشت که هزار و پانصدی ذات و هزار سوار باشد . از اسپان خاصه اسپ سیاه ابلق که داراسه ایران فرستاده بود بمهابتخان عنایت نمودم آخر روز پنجشنبه بخانه بابا خرم رفتم و تا یک پهر شب آنجا بودم پیشکش دوم او دریں روز از نظر گذشت در روز اول که ملازمت نموده یکقطعه لعل مشهور رانا که در روز ملازمت بآں فرزند گذرانیده بود وجوهریاں بشصت هزار روپیه قیمت نموده بودند گذرانید. اما آنقدر که تعریف میکردند نبود وزن ایں لعل هشت ٹانک است و سابق راسه مالدیو که سردار قبیله راٹهور و از راجهاں عمده هندوستاں بود در تصرف میداشت و ازو به پسر او چندر سین منتقل گشت و او در ایام پریشانی و ناکامی برانا اودیسنگهه فروخت و ازو برانا پرتاب رسید و از رانا پرتاب بایں رانا امر سنگهه انتقال یافت چوں بهتر ازیں تحفه در سلسله انها نبود باتمام فیلاں خود که باصطلاح هندواں کهیته چار میگویند در روز ملازمت بفرزند اقبالمند بابا خرم گذرانید و من حکم کردم که دراں لعل چنیں نقش کنند که بسلطاں خرم در حین ملازمت رانا امر سنگهه پیشکش نمود و چند چیز دیگرهم دراں روز از پیشکشهاسه بابا خورم قبول افتاد از آنجمله صندوقچه بلوری بود کار فرنگ که در غایت تکلف ساخته بودند با چند قطعه زمرد و سه انگشتری و چهار راس اسپ عراقی و دیگر متفرقات که قیمت انها هشتاد هزار روپیه میشد دریں روز که بخانه او رفتم پیشکش کلانے ترتیب داده بود تخمیناً چهار پنج لک روپیه اسپاب و نفایس بنظر در آمد از مجموعه انها موازی یک لک روپیه برداشته تتمه را باو مرحمت نمودم در بیست و هشتم بر منصب خواجه جهاں که سه هزاری ذات و هزارو هشتصد سوار بود پانصدی ذات و چهار صد سوار افزودم در آخر ماه به ابراهیم خاں اسپ و خلعت و خنجر مرصع و علم و نقاره مرحمت نمودم و رخصت صوبه بهار ارزانی داشتم خدمت عرض مکرر را که بخواجگی حاجی محمد تعلق داشت چوں وفات یافت بمخلص خاں که اعتمادی بود مرحمت فرمودم سیصد سوار برمنصب دلاور خاں افزوده شد که هزاریذات و سوار باشد چوں ساعت رخصت کنور کرن نزدیک بود میخواستم اورا پاره بر تفنگ اندازیهاسه خود آگاه سازم دریں اثنا قراولاں خبر ماده شیری آوردند با آنکه قرار داد آنست که بغیر شیر نر شکار نکنم بملاحظه آنکه مبادا تا رفتن او شیری دیگر بهم نرسد بهمیں شیر ماده متوجه شدم و کرن را همراه برده ازو پرسیدم که هرجاسه اورا که بگوئی بر حکم بزنم بعد از قرار داد بجاسه که شیر را قبول داشتند رسیدم بحسب اتفاق باد و شورشی در هوا بهم رسیده و فیل ماده که براں سوار بودم واهمه شیر اورا مضطرب داشت و در یکجا قرار نمیگرفت باوجود ایں دو مانع قوی تفنگ را بجانب چشم او سر راست کرده آتش دادم الله تعالی بکرم خود مرا ازاں راجه زاده شرمنده نساخت و چنانچه قرار داد بود درمیاں چشم او زده اورا انداختم کرن دریں روز التماس تفنگ خاصه نمود

تفنگ رومی خاصگی باو مرحمت نمودم چون بابراهیم خان در روز رخصت فیل عنایت
نکرده بودم فیل خاصگی بالتفات نمودم یک فیل به بهادرالملک و فیل دیگر به وفادار
خان عنایت شد و از مقدم بهشتم ارمنی بهشت جشن وزن قمری بترتیب یافت و
خود را بطلا و دیگر اجناس وزن کرده بمستحقان و محتاجان تقسیم فرمودم و نوازش
خان بیگر خود که در صوبه مالوه بود رخصت یافت در همین روزها فیلی بخواجه
ابوالحسن مرحمت نمودم در تاریخ نهم خان اعظم را که در آگره از قلعه گوالیار آمده بود و
حکم طلب شده بود آوردند با آنکه ازو تقصیرات بسیار بوقوع آمده بود و انچه درباب او
بعمل آورده بودم همگی جای باس بود بوقتیکه اورا بحضور می آوردند و چشم برو افتاد
آثار خجالت در خود بیشتر ازو یافتم تمامی تقصیرات او بعفو مقرون ساخته شال که در
کمر داشتم باو مرحمت شد بکنورکرن یک لک درب عنایت نمودم و راجه سورج سنگهه
درهمین روز فیل کلانی بن راوت نام که از فیلان نکی او بود آورده گذرانید الحق نادر
فیلی است داخل فیلان خاصه ساختم در دهم پیشکش خواجه جهان که از آگره
بهمت می بدست پسر خود فرستاده بود بنظر اشرف گذشت از هر قسم چیزها بود
بچهل هزار روپیه قیمت شد در دوازدهم پیشکش خاندوران که پنج تاقوز اسپ و دو
قطار شتر و سگان تازی و جانوران شکاری بود بنظر در آمد در همین روز هفت زنجیر
فیل دیگر راجه سورج سنگهه پیشکش گذرانید داخل فیل خانه خاصه شد تحیرخان
بعد ازانکه مدت چهار ماه در ملازمت گذرانیده بود درین روز مرخص گشت سخنانی
بعادلخان پیغام داده شد و سرد و زبان دوستی و دشمنی را خاطر نشان او نموده
تمهدات کرده چنین قرار داد که مجموع این سخنان را معقول عادلخان ساخته اورا در
راه دولتخواهی و اطاعت در آورد در وقت رخصت هم باو چیزها عنایت شد مجملاً
درین مدت اندک چه از سرکار خاصه و چه از پادشازادها و از تکلفات امرا که حسب
الحکم باو نموده بودند قریب بیک لک روپیه حساب شد که باو رسیده است در
سیزدهم منصب و جلدوی خدمت فرزند خرم مشخص شد منصب او دوازده
هزاری ذات و شش هزار سوار بود و منصب برادرش پانزده هزاری ذات و هشت هزار
سوار بود فرمودم که منصب اورا برابر منصب پرویز اعتبار نموده سوائی دیگر را بصیغه
انعام و جلدوی خدمت باضافه منظور دارند و فیل خاصه پنچی کج نام معه براق
که دوازده هزار روپیه قیمت داشت بدو مرحمت نمودم در شانزدهم فیلی بمهابتخان
عنایت شد در هفتدهم بر منصب راجه سورج سنگهه که چهار هزاری ذات و سه هزار سوار بود
هزاری افزوده اورا بمنصب پنجهزاری سربلند ساختم حسب الالتماس عبدالله خان بر
منصب خواجه عبداللطیف که پانصدی ذات و دویست سوار بود دویست افزودم
حکم شد که هزاری ذات و چهارصد سوار باشد عبدالله پسر خان اعظم که در قلعه رنتهنبور
محبوس بود و بالتماس پدرش اورا طلبیده بودم بدرگاه رسید و بند از پای او برداشته
بخانه پدرش فرستادم در بیستم و چهارم راجه سورج سنگهه فیل دیگر نوج سنگار

نام بطریق پیشکش گذرانید اگرچه این فیل هم خوب است و داخل فیلان خاصه شد اما بآن فیل اول نسبتی ندارد از نوادر روزگار است و بیست هزار روپیه قیمت آن شد . بر منصب بدیع‌الزمان ولد میرزا شاهرخ که هفتصدی ذات و پانصد سوار بود دوهزاری ذات اضافه مقرر گشت در همین روز خواجه زین‌الدین که از خواجه زادهای نقشبندیه است از ماوراءالنهر آمده ملازمت نمود . هجده راس اسپ پیشکش گذرانید . قزلباش‌خان که از کمکیان صوبه گجرات بود چون بیرخصت صاحب صوبه بدرگاه آمده بود حکم فرمودم که احدی اورا مقید ساخته باز نزد حاکم گجرات برده رساند تا دیگران را این هوس نشود بر منصب مبارزخان سزاولی پانصدی ذات افزوده شد که هزار و پانصدی ذات و هفتصد سوار باشد در بیست و نهم یک لک روپیه بخان اعظم مرحمت فرمودم حکم شد که پرگنه داسنه و پرگنه کاسنه که موافق پنجهزاری ذات بجاگیر او مقرر باشد و در آخر همین ماه جهانگیر قلیخان را با برادران و خویشان بصوبه اله آباد که جاگیر انها مقرر است رخصت فرمودم و درین مجلس بیست راس اسپ و قباسه پرم نرم خاصگی و دوازده راس آهو و ده قلاده سگ تازی بکرن مرحمت شد و روز دیگر که غره خورداد بود چهل راس اسپ و روز دوم چهل و یکراس و روز سوم بیست راس که در عرض سه روز صد و یک راس بوده باشد بانعام کنور کرن مرحمت شد و در عوض فیل فوج سنگار فیلی از فیلان خاصه که ده هزار روپیه قیمت داشت براجه سورجسنگهه مرحمت نمودم و در پنجم ماه مذکور ده چیره و ده قبا و ده کمربند بکرن عنایت شد و در بستم یکزنجیر فیل دیگر مرحمت نمودم درین روزها واقع نویس کشمیر نوشته بود که ملا گدائی نام درویشی مرتاض که چهل سال در یکی از خانقاهای بلده مذکور منزوی بود دوسال قبل ازانکه ودیعت حیات بازسپارد از وارثان آن خانقاه استدعا نموده که اگر رخصت باشد بجهت محل دفن خود گوشه درین خانقاه اختیار نمایم انها گفتند که چنین ، القصه جائی اختیار نموده چون مدت مذکور سپری میگردد بدوستان و عزیزان و آشنایان خود اظهار مینماید که بمن حکم رسیده که امانتی که نزد من است سپرده متوجه عالم آخرت شویم چندی که حاضر بودند از گفت و شنود او متعجب بوده اظهار میکنند که انبیا را برین سر اطلاع نیست چگونه این سخن را باور توان نمود میگوید که بمن چنین حکم شده و بعد ازان بیکی از معتقدان خود که از قاضی زادهای آنملک است متوجه شده میگوید که مصحف مرا که به هفتصد تنکه می ارزد هدیه نموده صرف بر داشتن من خواهی نمود چون بانگ نماز جمعه بشنوی از من خبر خواهی گرفت و این گفتگو در روز پنجشنبه واقع میشود و همه اسباب حجره خود را بآشنایان و مریدان قسمت نموده آخرهمان روز بحمام رفته غسل مینماید قاضی زاده مذکور پیش ازانکه بانگ نماز بشنود بخانقاه آمده تفحص احوال ملا مینماید چون بدر حجره میرسد در حجره را بند کرده می بیند و خادمی بر در نشسته از خادم احوال را می پرسد او میگوید که ملا سفارش نموده که تا دراین خانه

[illegible] آمد ملامتی ازین سخن گذشته در حضور [illegible] بهند که رو بقابله بدوزانو نشسته [illegible] خوشحال و متکبر که لنین دامگاه تعلق بدین آسانی [illegible] این معدنیات و [illegible] اضافه نموده [illegible] هر یازدهم این ماه پیشکش لشکرخان که سه [illegible] رکابی خطائی و بهشت قلاده سگ تازی بود از نظر [illegible] جمد و بکس کلگی که دو هزار [illegible] نمودم در چهاردهم به بسربلند رای خلعت مرحمت نموده رخصت دکن فرمودم در شب جمعه پانزدهم امری غریب رویداد بحسب اتفاق من درین شب در [illegible] بودم ما حصل سخن آنکه کشن سنگهه برادر حقیقی راجه سورج سنگهه از گوبنداس که وکیل راجه مذکور بود بواسطه کشتن برادر زاده خود گوپالداس نام جوانی که پیش ازین بمدتی بدست گوبنداس مذکور ضایع شده بود آزار تمام داشت و سبب این نزاع طولی دارد القصه کشن سنگهه توقع آنداشت که گوپالداس چون درحقیقت برادر زاده راجه هم بود او بانتقام این امر گوبنداس را بکشد راجه بواسطه کاردانی و [illegible] گوبنداس قطع نظر از باز خواست خون برادر زاده نموده به تغافل میگذرانید کشن سنگهه چون اینقسم اغماض از راجه دید بخاطر گذرانید که من انتقام برادر زاده خود را میکشم و نمیگذارم که این خون بخسپد مدتی اینمعنی را در خاطر داشت تا آنکه در شب مذکور برادران و یاران و ملازمان خود را جمع نموده اظهار این مقدمه مینماید که امشب بقصد کشتن گوبنداس میرویم هرچه شود و بخاطر نداشت که براجه ضرر و آسیبی رسد راجه خود ازین مقدمه بیخبر قریب بصبح صادق باتفاق کرن برادر زاده خود و دیگر همراهان روان میشود چون بدروازه حویلی راجه میرسد چندی از مردم آزموده خود را پیاده ساخته بر سر خانه گوبنداس که متصل بخانه راجه بود میفرستد و خود همچنان سوار بر سر دروازه می ایستد آن پیادهها بدرون خانه گوبند داس درآمدند چندی را که بطریق محافظت و چوکی بیدار بودند در ته شمشیر کشیده میکشند [illegible] و خورد گوبنداس بیدار میشود و مضطربانه شمشیر خود را برداشته از یکطرف خانه برمی آید تا خود را بچوکیداران بیرون خانه رساند آن پیادهها چون از کشتن چند نفر فارغ میشوند از خیمه برآمده تفحص و تجسس گوبند داس میکنند درین اثنا باو برمیخورند و کار اورا تمام میسازند پیش ازانکه خبر کشتن گوبند داس [illegible] سنگهه رسد بیتابانه از اسپ پیاده شده بدرون حویلی درمی آید هرچند مردم او اضطراب میکنند که پیاده شدن این نهضت اصلا گوش بسخن نمیکند که اگر اندک زمانی دیگر توقف میکرد و خبر کشته شدن غنیم بدو میرسید همچنان سوار بهمکی که کار را اتمام ساخته سالم و آزاد برگردد چون قلم تقدیر بروش دیگر رفته بود مقارن پیاده شدن او [illegible] راجه که در درون محل خود بود از شور و غوغا

مردم بیدار میشود و بدروازهٔ خانه خود برهنه شمشیری در دست می ایستد مردم از اطراف و جوانب خبردار شده بوین مردم که پیاده شده در آمده بودند متوجه میشوند پیاده شده‌ها معلوم که چه مقدار کس بودند و مردم راجه از حد شمار بیرون بهریک از مردم کشن سنگهه ده کس روبرو میشوند مجملاً کشن سنگهه و برادر زاده او کرن چون برابر خانه راجه میرسند مردم هجوم آورده هردو را میکشند کشن سنگهه هفت زخم و کرن نه زخم برمیدارند همگی دریں معرکه شصت و شش نفر از طرفین بقتل درمی آیند از طرف راجه سي نفر و از جانب کشن سنگهه سي و شش نفر چون آفتاب عالمتاب سرزد و عالم را بنور خود منور ساخت این قضیه بروے کار افتاد راجه برادر و برادر زاده و چنان نوکرے که از خود عزیزتر میدانست کشته دید و مابقي مردم متفرق هرکس بجاے بدر رفتند این خبر در بهکربمن رسید حکم کردم که کشتها را بنوعی که رسم اینهاست بسوزند و تحقیق این قضیه بواقعي نمایند آخرالامر ظاهر شد که حقیقت بنوعي بوده که نوشته شده و باز خواست دیگر نداشت در هشتم میران صدرجهان از وطن خود آمده ملازمت نمود یکصد مهر نذر گذرانید و راي سورج سنگهه بخدمت دکن مرخص گشت یک جفت مروارید براے گوش او و پرم درم خاصه مرحمت نمودم بجهت خانجهان نیز یک جفت مروارید فرستاده شد در بیست و پنجم بر منصب اعتبار خان شش‌صد سوار اضافه نمودم که پنجهزاري ذات و دو هزار سوار باشد درهمین روز کرن بجاگیر خود رخصت یافت اسپ و فیل خاصه با خلعت و عقد مروارید که پنجاه هزار روپیه قیمت داشت و خنجر مرصع که بدو هزار روپیه اتمام یافته بود باو مرحمت نمودم از روز ملازمت تا هنگام رخصت مجموع انچه از نقد و جنس و جواهر و مرصع آلات باو عنایت کردم دو لک روپیه و یکصد و ده راس اسپ و پنج زنجیر فیل بود و سوای انچه فرزند خرم بدفعات بدو داده است و مبارک خان سزاولی را اسپ و فیل عنایت نموده بهمراهي او مقرر ساختم و بعضی سخنان زباني برانا پیغام نمودم راجه سورج سنگهه نیز بوعده دوماه بوطن خود رخصت حاصل نمود در بیست و هفتم پاینده خان مغل که از امراے قدیم این دولت بود و دیعت حیات سپرد در اواخر این ماه خبر رسید که داراے ایران پسر کلان خود صفي میرزا را بقتل رسانید اینمعني باعث حیراني تمام گشت چون تحقیق نموده شد گفتند که درشت که یکی از شهرهاے مقرر گیلان است به بهبود نام غلامی حکم فرمود که صفي میرزا را بکش غلام مذکور وقت یافته در صباح نهم محرم سنه هزار و بیست و چهار که میرزا از حمام برآمده متوجه خانه بود بدو زخم شمشیر سیخکی کار اورا تمام میسازد بعد از گذشتن بسیاری از روز که جسد او درمیان آب و گل بود شیخ بهاءالدین محمد که بداناني و پارسائي معروف و مشهور آندیار است و شاه را باو عقیده تمام این سخن را اظهار میکند و رخصت برداشتن گرفته نعش اورا باردبیل که گورخانه آبا و اجداد ایشانست میفرستد هرچند از مترددین ایران تحقیق اینمعني نمودم هیچ‌کس حرفی نگفت که خاطر

ازان تسلي گردد چه فرزند کشتن را قوي سببی باید تارفع آن بدنامي نماید در غرهٔ تیر ماه یکـ زنجیر فیل زنجیبت نام باتاپر بمیرزا رستم مرحمت نمودم و به سیدعلي بارهه نیز یکزنجیر فیل عنایت شد میرک حسین خویش خواجه شمس الدین به بخشیگري و وقایع نویسي صوبه بهار مقرر گشت و رخصت یافت خواجه عبداللطیف قوش بیگي را فیل و خلعت داده بجاگیر رخصت نمودم در نهم ماه مذکور شمشیر مرصع بهالدوران و خنجرے بجهت الهداد ولد جلاله افغان که طریقه دولتخواهي اختیار نموده فرستاده شد سیزدهم مجلس عید آب پاشان منعقد گشت و بندها سے درگاه کلابها به یکدیگر پاشیده شگفتگیها کردند در هفدهم امانت خان به بندر کهنبایت تعین شد چون مقرب خان اراده آمدن درگاه داشت بندر مذکور ازو تغیر شد در همین روز کمر خنجر مرصع بفرزند پرویز فرستادم در هیجدهم پیشکش خانخانان ازنظر گذشت ازهمه جنس چیزها ترتیب داده بود جواهر مرصع آلات که سه قطعه لعل و یکصد و سه دانه مروارید و یکصد یاقوت و دو خنجر مرصع و کلگي مرصع بیاقوت و مروارید و صراحي مرصع و شمشیر مرصع و ترکش مخمل بند و بار مرصع و یک انکشتري نگین الماس بود قریب بیک لک روپیه قیمت شد سواے جواهر و مرصع آلات پارچه دکني و کرناتکي و از هرقسم زردار و ساده و پانزده زنجیر فیل و یک راس اسپ که یالش بزمین میرسید نیز بنظر در آمد پیشکش شهنواز خان نیز پنج زنجیر فیل و سیصد عدد پارچه از هرقسم بود بنظر گذشت در هشتم هوشنگـ را بخطاب اکرامخاني سرفراز ساختم روز افزون که از راجه زادهاے معتبر صوبه بهار بود و از خوردي باز بخدمت حضور قیام مینمود اورا بشرف اسلام مشرف ساخته با آنکه پدرش راجه سنگرام در مخالفت باولیاے دولت قاهره کشته گشته بودراجگي ولایت پدرش باو عنایت نموده و نیز مرحمت کرده رخصت وطن فرمودم یکزنجیر فیل بجهانگیر قلیخان عنایت نموده فرستاده شد بیست و چهارم جگت سنگهه ولد کنورکرن که درسن دوازده سالگي بود آمده ملازمت کرد و عرضداشت پدر کلاں رانا امرسنگهه و پدر خود گذرانید خیلگي آثارنجابت وبزرگ زادگي از چهرهٔ او ظاهر است و بخلعت و دلجوئي خاطر اورا خوش ساختم بر منصب مرزا عیسی ترخان دوصدي ذات افزوده شد که هزار و دوصدي ذات و سیصد سوار بوده باشد در اواخر همین ماه شیخ حسین روهیله را بخطاب مبارز خاني سرفراز ساخته بموعد مقرر رخصت جاگیر نمودم بخویشان میرزا شرف الدین حسین کاشغري که دربنولا آمده سعادت آستان بوسي دریافتند ده هزار درب مرحمت شد درپنجم امرداد برمنصب راجه نتهمل که هزار و پانصدي ذات و یک هزار ویکصد سوار بود پانصدي ذات و یکصد سوار افزوده شد درهفتم کیشو مارو که بسرکار اودیسه جاگیر داشت و بواسطه شکوه صاحب صوبه آنجا بدرگاه طلب داشته شده بود آمده ملازمت نمود چهار زنجیر فیل پیشکش گذرانید چون اشتیاق دیدن فرزند خانجهاں بسیار داشتم و بجهت تحقیق مهمات صوبه دکن هم یکمرتبه آمدن او ضروري بود اورا طلبیده بودم روز سه شنبه هشتم

ماه مذکور ملازمت نمود یکهزار مهر و یک هزار روپیه نذر و چهار قطعه لعل و بیست دانه مروارید و یک قطعه زمرد و پهول کتاره مرصع که قیمت انها پنجاه هزار روپیه بود بطریق پیشکش گذرانید شب یکشنبه چون عرس خواجه بزرگوار بود بروضه متبرکه ایشان رفته تا نصف شب درانجا گذرانیدم و خدام و صوفیان وجدها و حالها نمودند بفقرا و خدام زرها بدست خود دادم همگي شش هزار روپیه نقد و یکصد ثوب کرته و هفتاد تسبیح مروارید و مرجان وکهربا و غیره داده شد مها سنگهه پسر زاده راجه مانسنگهه را بخطاب راجگي سرفراز ساخته نقاره و علم عنایت نمودم در شانزدهم یکراس اسپ عراقي از طویله خاصگي و یک اسپ دیگر به مهابتخان مرحمت شد در نوزدهم فیل بخان اعظم عنایت شد در بستم بر منصب کیشو مارو که دوهزاري ذات و هزار سوار بود دویست سوار اضافه شد و بخلعت سربلندي یافت و بر منصب خواجه عاقل که هزاري و دو صدیذات و ششصد سوار بود دوصدي ذات و سوار افزوده شد در بیست و دوم میرزا راجه بهاو سنگهه رخصت آنبیر که وطن قدیم انهاست یافته جامه پهوپ کشمیري خاصه عنایت نمودم در بیست پنجم احمد بیگ خان که در قلعه رنتهنبور محبوس بود ملازمت نموده تقصیرات او بنابر سبق خدمت بعفو مقرون گشت در بیست و هشتم مقربخان از صوبه گجرات آمده ملازمت نمود و یک کلگي و یکقطعه تختي مرصع گذرانید بر منصب سلام‌الله عرب پانصدي ذات و سوار افزوده شد که دوهزاري ذات و هزار و یکصد سوار باشد در اول ماه شهریور بر منصب هاے جمعي که بخدمت دکن میرفتند برین موجب افزوده شد بر منصب مبارز خان سیصد سوار که هزاري ذات و سوار باشد و ناهرخان نیز بهزاریذات و سوار سرفراز گردید دلاور خان باضافه سیصد سوار سرفراز شد که دو هزار و پانصدي ذات و سوار باشد و منکلي خان را دوصد سوار افزوده هزار و پانصدیذات و هزار سوار ساختم گردهر پسر رایسال بهشتصدي ذات و سوار ممتاز گشت و الف خان قیام خاني بهمین منصب از اصل و اضافه سربلند گردید یادگار حسین به هفتصدي ذات و پانصد سوار امتیاز یافت کمال‌الدین پسر شیرخان را به همین منصب نواخته شد و صد و پنجاه سوار برمنصب سید عبدالله بارهه افزودم که از اصل و اضافه هفتصدي ذات و سیصد سوار باشد در هشتم ماه مذکور یکعدد مهر نور جهاني که شش هزار و چهار صد روپیه میشد به مصطفی بیگ فرستاده داراے ایران مرحمت نمودم و پنج قلاده چیته بقاسم خان حاکم بنگاله مرحمت نموده میرزا مراد پسر کلان میرزا رستم در دوازدهم همین ماه بخطاب التفات خاني سرفراز گشت در شب شانزدهم که مطابق شب برات بود فرمودم که کوههاے اطراف تال رانا ساگر و کنار هاے آنرا چراغان نمودند خود به تماشاے آن رفتم عکس چراغها در آب افتاده عجب نمودے داشت بیشتر آنشب را با مردم اهل محل در کنار تال مذکور گذرانیدم روز هفتدهم میرزا جمال‌الدین حسین که به ایلچیگري بیجاپور رفته بود آمده ملازمت نمود سه عدد انگشتري که نگین یکي از انها عقیق یمني بود در غایت

لطافت و سیرابي که از جنس عقیق یمني باین خوبي کم دیده شده است بنظر درآورد عادلخان سید کبیرنام شخصي را از جانب خود همراه میر مذکور نموده از فیلان معه یراق طلا و نقره و اسپان عربي و جواهر مرصع آلات و اقسام اقمشه که دران ملک بعمل مي آید پیشکش فرستاده بود در بیست و چهارم اینهاه از نظر گذشت و عرضداشتي که آورده بود از نظر گذرانید در همین روز مجلس وزن شمسي نیز منعقد گشت در بیست‌وششم مصطفی بیگ ایلچي رخصت یافت سواے انچه در مدت خدمت باو مرحمت شده بود بیست هزار روپیه دیگر نقد و خلعت عنایت نمودم ودرجواب کتابتي که آورده بود صحبت نامه مشعر بر کمال دوستي نوشته شد درچهارم ماه مهر منصب میر جمال‌الدین حسین که دو هزاري ذات و پانصد سوار بود چهار هزاري ذات و دو هزار سوار مقرر گشت در پنجم مهابتخان به همراهي خانجهان که بمهم دکن نامزد شده بود بملاحظه ساعتي که بجهت او اختیار نموده بودند رخصت یافت بخلعت و خنجر مرصع با پهول کتاره و شمشیر خاصه و فیل سربلند گردید درنهم خانجهان مرخص گشت و خلعت و نادري خاصه و اسپ راهوار با زین و فیل خاصه و شمشیر خاصه مرحمت نمودم درهمین تاریخ هزار و هفتصد سوار از تابینان مهابتخان را حکم شد که دو اسپه و سه اسپه تنخواه دهند مجموع مردمي که درینمرتبه بخدمت دکن تعین یافتند سیصد و سي نفر منصب دار و سه هزار احدي و هفتصد سوار او یماق و سه هزار افغان دله زاک بود که همگي سه هزار سوار موجود میشود با سي لک روپیه خزانه و توپ خانه مستعد و فیلان جنگي بخدمت مذکور متوجه شدند بر منصب سربلند راے پانصدي ذات ودویست وشصت نفر سوار افزوده شد که دو هزاري ذات و یک هزار و پانصد سوار بوده باشد بالجو برادرزاده قلیچ خان به منصب هزاري ذات و هفتصد سوار از اصل و اضافه سرفراز گشت بر منصب راجه کشنداس هم پانصدي ذات اضافه نمودم حسب الالتماس خانجهان منصب شهبازخان لودي که از تعینات دکن است از اصل و اضافه دو هزاري ذات و هزار سوار مقرر شد و دویست سوار برمنصب وزیرخان افزوده شد ومنصب سهراب خان پسر میرزا رستم هزاري ذات و چهارصد سوار از اصل و اضافه قرار یافت در چهاردهم همین ماه هزاري دیگربرذات میر جمال‌الدین حسین و پانصد سوار افزوده اورا به منصب والاے پنجهزاري ودو هزار و پانصد سوار سرفراز گردانیدم در نوزدهم راجه سورجسنگهه با پسر خود گجسنگهه که بوطن رخصت شده بود آمده ملازمت کرد و یکصد مهر و یک هزار روپیه نذر گذرانید بسید کبیر فرستادهٔ عادلخان یکصد مهر نورجهاني که پانصد تولچه وزن داشت مرحمت نمودم در بیست وسیوم نود زنجیر فیل از فیلان که قاسم خان از فتح ولایت کوچ و فتح مکهه و زمیداران اوڈیسه بدست آورده بود بنظر گذشت و داخل فیل خانهائے خاصه شریفه گردید دربیست و ششم ارادت خان به منصب میرسامانے و معتمد خان بخدمت بخشیگري احدیان و محمد رضاے جابري به بخشیگري صوبه پنجاب و واقعه نویسي آنجا سرفرازي

بالتنند سید کبیر که از جانب عادلخان بجهت التماس عفو تقصیرات دنیا داران دکن و تعهد باز گذاشتن قلعه احمد نگر و ولایات بادشاهی که بافساد بعضی مفسدان از تصرف اولیاسه دولت قاهره بر آمده بود بملازمت آمده بود دربن تاریخ رخصت شد و خلعت و فیل و اسپ یافته روانه گردید چون راجه راج سنگهه کچهواهه در دکن وفات یافت رامداس پسر اورا به منصب هزاری ذات و چهار صد سوار سرفراز ساختم در چهارم ماه آبان یوسف خان بارهه نقاره مرحمت شد و بر منصب او سیصد سوار اضافه نمودم که سه هزاری ذات و دو هزار سوار بوده باشد در همین تاریخ راجه مان را که در قلعه گوالیار دربند بود بضامنیت مرتضی خان خلاص ساخته منصب اورا برقرار داشته بخدمت قلعه کانگره نزد خان مذکور فرستادم حسب الالتماس خاندوران بر منصب عادلخان سیصد سوار اضافه حکم شد که هزاری ذات و سوار باشد میرزا عیسی ترخان از ولایت سنبل که بجاگیر او مقرر بود آمده ملازمت کرد و یکصد مهر نذر گذرانید در شانزدهم راجه سورج سنگهه بخدمت دکن رخصت شد و سیصد سوار بر منصب او اضافه کردم که پنجهزاری ذات و سه هزار و سیصد سوار بوده باشد خلعت و اسپ یافته روانه گردید در هفدهم منصب میرزا عیسی را از اصل و اضافه هزار و پانصدی ذات و هشتصد سوار مقرر ساخته خلعت و فیل مرحمت نمودم و بدکن رخصت یافت در همین روزها خبر فوت چین قلیچ بدبخت از مضمون عرضداشت جهانگیر قلیخان مسموع گشت بعد از فوت قلیچ خان که از بندهاے قدیم این دولت بود من این بیسعادت را عنایت کلی نموده از امرا ساختم و مثل جونپور ولایتی را بجاگیر او مقرر داشتم و دیگر برادران و خویشان اورا بهمراه او ساخته همه را به نیابتی او دادم لاهوری نام برادری داشت در غایت بی اندامی و شرارت نفس بمن رسید که بندهاے خدا از سلوک او در عذاب اند احدی فرستادم که اورا از جونپور بیاورند برسیدن احدی بے سببی و باعثی وا همه برچین قلیچ غلبه کرده بخاطر میگذراند که برادر مخبط خودرا همراه گرفته بباید گریخت منصب و حکومت و جا و جاگیر و زر و سامان و فرزندان و مردم خود را گذاشته پاره زر وطلا و جواهر بر میدارد و با معدودی چند بمیان زمینداران میرود این خبر چند روز پیش ازین رسید وتعجب تمام دست داد مجملاً بهر زمینداری که میرسد مبلغها ازو گرفته او را از خود میگذرانند تاانکه خبر رسید که بولایت جوهت درآمد بجهت اتفاق زمیندار انجا روزے چند دران نواحی میگذراند چون این خبر بجهانگیر قلیخان میرسد چندے از مردم خود میفرستد که ان بیعاقبت را گرفته بیاورند بمجرد رسیدن اورا بدست آورده اراده میکنند که بجهانگیر قلیخان رسانند در همین اثنا بجهنم واصل میگردد چندیکه با او همراه بودند چنین تقریر کردند که چند روز قبل ازین بیماری بهمرسانیده بود و ان بیماری او را کشت و اینقدمه نیز مسموع گشت که خود قصد نموده باشد تا بدینحال او را به نزد جهانگیر قلیخان نیاورند بهر تقدیر جسد او را بافرزندان و خدمتکاران که همراه داشت باله‌اباد آوردند اکثر زرهاے اورا ضایع ساختند

و زمینداران ازو گرفته بودند حاشا که نمک مثل اینوع روسیاهان را بچنین عقوبتها گرفتار نکند

ازپس عرضی که بود برامم ● فرض بود حق ولي النعم

در بیست و دوم حسب الالتماس خاندوران برمنصب ناد علي میداني که از تعینات منکش بود دویست سوار افزوده شد که هزار و پانصدیذات و هزار سوار باشد و لشکرخان را که دو هزاریذات و نهصد سوار بود صد سوار دیگر اضافه مرحمت شد در بیست و چهارم مقربخان را که سه هزاري ذات و دو هزار سوار بود پنجهزاري ذات و دو هزار و پانصد سوار مقرر داشتم ● درهمین روزها قیام پسر شاه محمد قندهاري که از امرا زادها بود و خدمت قراولي داشت بخطاب خاني سرفراز شد در پنجم ماه آذر خنجر مرصع بداراب خان عنایت شد بدست راجه سارنگدیو خلعت بجهت امراے دکن مرحمت نمودم چون از صفدر خان حاکم کشمیر بعضي مقدمات مسموع گشته او را از حکومت انجا معزول ساخته احمد بیگ خان را بنابر سبق خدمت نواخته بصاحب صوبگي ولایت کشمیر سرفرازي بخشیدم و منصب او را که دو هزار و پانصدیذات و هزار و پانصد سوار بود بر قرار داشته بکمر خنجر مرصع و خلعت امتیازیافت و رخصت شد و بدست اهتمام خان خلعت زمستاني بقاسم خان حاکم بنگاله و امراء تعینات انجا فرستادم پیشکش مکدي ولد افتخار خان که یکزنجیرفیل و چهارده راس گوت و پاره اقمشه بود در پانزدهم ماه مذکور ار نظر گذشت و بخطاب مروت خاني ممتاز گردید دیانتخان را که در قلعه گوالیار بود حسب الالتماس اعتمادالدوله طلب داشته بودم سعادت کورنش یافت و اموال او که بقید ضبط در آمده بود بدو مرحمت شد دربنولا خواجه هاشم ده بندي که در ماوراءالنهر امروز سلسله درویشي گرم دارد و مردم انملک را نسبت بایشان اعتقاد تمام است بدست یکي از درویشان سلسله خود کتابتي مبني بر اظهار دعا گوئي قدیم و نسبت و اخلاص اباواجداد بایی دودمان با فرجي و کمان فرستاده بودند و بیتي که حضرت فردوس مکاني بجهت خواجگي نام عزیزي هم ازان سلسه درسلک نظم در آورده بودند و مصراع اخران اینست

خواجگي را بنده ایم و خواجگي را بنده ایم

در آن کتاب درج بود ماهم در برابر ایی کتابت سطرے چند بقلم خاص مرقوم ساخته ایی رباعي را در بدیهه گفته باهزار مهر جهانگیري بخواجه مذکور فرستادیم

اے انکه مرا مهر تو بیش از بیش است از دولت یاد بودت اے درویش است
چندانکه زمزده ات دلم شاد شود شادیم ازآنکه لطف از حد بیش است

چون فرموده بودیم که ایی رباعي را هرکه طبع نظمي داشته باشد بگوید حکیم مسیح الزمان گفت و بسیار خوب گفت

داریم اگرچه شغل شاهي درپیش هر لحظه کنیم یاد درویشان بیش
گر شاد شود زما دل یک درویش آنرا شمریم حاصل شاهي خویش

هزار مهر دیگر بجایزهٔ و صلهٔ این رباعي بحکیم مذکور عنایت کردم در هفتم ماه دے که از میر بهکر باز گشته متوجه اجمیر بودم در راه چهل و دو خوک شکار شد در بیستم میر میران آمده ملازمت نمود ‌* مجملی از احوال او و سلسله او مرقوم میگردد از جانب پدر پسر زادهٔ میر غیاث‌الدین محمد میر میران ولد شاه نعمت‌الله ولي‌است در دولت سلاطین صفویه عزت تمام یافته بودند چنانچه حضرت شاه طهماسب همشیرهٔ خودجانش خانم را بشاه نعمت‌الله داد و از مشیخت وهدایت به‌نسبت دامادي و خویشاوندي ممتاز گشت و از جانب مادر دخترزادهٔ شاه اسمعیل خونیست بعد از فوت شاه نعمت‌الله پسر او میر غیاث‌الدین محمد میر میران رعایت تمام یافت و شاه غفران پناه دختری از کرایم خانوادهٔ سلطنت و عظمت را به پسر کلان او عقد بسته دختر شاه اسمعیل مذکور را به پسر دیگرش میر خلیل‌الله داد که میر میران ازو تولد شده میرخلیل‌الله مذکور هفت و هشت سال قبل ازین از ولایت آمده در لاهور مرا ملازمت نمود چون از سلسله مردم عزیز و عظیم بود باحوال او بسیار پرداختم ومنصب و جاگیر و عزت اورا معمور ساخته در صدد تربیت و رعایت او بودم بعد ازانکه آگره مقام خلافت شد باندک مدتی بسبب افراط خوردن انبه او را بیماري اسهال کبد روداد و در عرض ده دوازده روز جان را بجان آفرین سپرد از رفتن او آزرده خاطر شدم باز گذاشتهاے او را از نقد و جنس فرمودم که بفرزندان او که در ولایت بودند رسانیدند درینولا میرمیران که در سن بست و دو سالگي قلندر و درویش شده بروشی که او را در راه نشناختند خود را در اجمیر بما رسانید جمع کلفت‌هاے خاطر و پریشاني‌هاے باطن و ظاهر او را اصلاح و تدارک نموده بمنصب هزاریذات و چهار صد سوار سرفراز ساختم و سي هزار درب نقد باو عنایت کردم الحال درخدمت و ملازمت است در دوازدهم ظفرخان که از صوبه‌داري بهار تغیر یافته بود آمده ملازمت نمود و یکصد مهر نذر گذرانید و سه فیل پیشکش نمود ه در پانزدهم دی بر منصب قاسم خان صاحب صوبه بنگاله هزاریذات و سوار افزوده شد که چهار هزاریذات و سوار باشد چون از دیوان و بخشی بنگاله که حسین بیگ و طاهر باشد خدمت پسندیده بوقوع نیامد مخلص‌خان را که ازبنده‌هاے معتمد این درگاه بود بخدمات مذکور تعین نموده شد منصب اورا دو هزاریذات و هفتصد سوار مقرر داشتم و علم نیز عنایت کردم و خدمت عرض مکرر بدیانت خان حکم فرمودم در بست وپنجم روز جمعه وزن فرزند، خرم واقع شد تاسال حال که سنش به بیست و چهار سالگي رسیده و کدخدائیها کرده و صاحب فرزندان شده اصلا خود را بخوردن شراب آلوده نساخته بود درین روز که مجلس وزن او بود گفتم که با با صاحب فرزندان شده و بادشاهان و بادشاهزادگان شراب خورده اند امروز که روز جشن وزن تست بتو شراب میخورانیم و رخصت میدهیم که در روزهاے جشن و ایام نوروز و مجلسهاے بزرگ میخورده باشي اما طریقهٔ اعتدال مرعیداري که خوردن باندازهٔ که عقل را زایل کند دانایان روا نداشته اند و می باید که از خوردن آن غرض نفع و فایده باشد و بو علي که بزرگ طبقه حکما

و اطباست این رباعي را بنظم در آورده ●

می دشمن مست و دوست هوشیار است ● اندک تریاق و بیش زهر مار است

در بسیارش مضرت اندک نیست ● در اندک او منفعت بسیار است

بمبالغه بسیار شراب بار داده شد من تا سن پانزده سالگي نخورده بودم مگر در ایام طفولیت که دوسه مرتبه والده وانگهاسه من بتقریب علاج اطفال دیگر از والد بزرگوارم عرق طلبیده مقدار یک توله اذهم بگلاب و اب آمیخته براسے دفع سرفه دارو گفته مرا خورانیده باشند ● دران ایام که آردوي والد بزرگوارم بجهت دفع فساد افغانان یوسف زئي در قلعه اتک که برکنار آب نیلاب واقع است نزول اجلال داشت روزی بعزم شکار برنشستم چون تردد بسیار واقع شد و اثار ماندگي ظاهر گشت استاد شاه قلي نام توپچي قادری که سر امد توپچیان عم بزرگوارم میرزا محمد حکیم بود بمن گفت که اگر یک پیاله شراب نوشجان فرمایند دفع ماندگي و کسالت خواهد شد چون ایام جواني بود و طبیعت مایل بارتکاب این امور بمحمود ابدار فرمودم که بخانه حکیم علي رفته شربت کیف ناک بیار حکیم مقدار یک نیم پیاله شراب زرد رنگ شیرین مزه در شیشه خورد فرستاد انرا خوردم کیفیت ان خوش آمد بعدازان شروع در شراب خوردن کردم و روز بروز مي افزودم تاآنکه شراب انگوري از کیفیت بازماند و عرق خوردن گرفتم رفته رفته در مدت نه سال به بست پیاله عرق دوآتشه کشید چهارده در روز باقي درشب خورده میشد وزن آن شش سیر هندوستان که یک و نیم من ایران باشد و خورش من دران ایام مقدار یکمرغ با نان و ترب بود درانحال هیچکس را قدرت برمنع من نبود کار بجاسے کشید که در خمارها از بسیاري رعشه و لرزیدن دست پیاله خود نمیتوانستم خورد بلکه دیگران مي خوراندند تاانکه حکیم همام برادر حکیم ابوالفتح را که از مقربان والد بزرگوارم بود طلبیده براحوال خویش اطلاع دادم او از کمال اخلاص و نهایت دلسوزي بے حجابانه بمن گفت که صاحب عالم بدین روش که شما عرق نوشجان میکنید نعوذبالله تا ششماه دیگر احوال بجاسے خواهد کشید که علاج پذیر نباشد چون سخن او از خیر اندیشي بود و جان شیرین عزیز است درمن اثرکرد من ازان تاریخ شروع در کم ساختن کرده خود را بخوردن فلونیا انداختم هرچند درشراب میکاستم برفلونیا مي افزودم و فرمودم که عرق را بشراب انگوري ممزوج سازند چنانچه دو حصه شراب انگوري و یک بخش عرق بوده باشد هر روز ازانچه میخوردم چیزے کم نموده در مدت هفت سال بشش پیاله رسانیدم وزن هر پیاله هزده مثقال و بکپاو الحال پانزده سال مي شود که به همین دستور خورده میشود وازین نه کم میشود نه زیاده و در شب میخورم مگر در روز پنجشنبه چون روز جلوس مبارک منست و شب جمعه که از شبهای متبرکه ایام هفته است وروز متبرک درپیش دارد بملاحظه این دو چیز در آخر هاسے روز میخورم که خوش نمي آید که این شب بغفلت گذرانیده در اداسے شکر منعم حقیقي تقصیر رود بر روز پنجشنبه و روز یک شنبه گوشت هم نمیخورم در پنجشنبه چون جلوس مبارک

را بسیار تعظیم میکردند و عزیز میداشتند و بعد از چند گاه فلوسها را بافیون بدل ساختم اکنون که عمر من بچهل و شش سال و چهار ماه شمسي و چهل و هفت سال و نه ماه قمري رسیده هشت سرخ افیون بعد از گذشتن پنج گهري از روز و شش سرخ بعد از یکپهر شب میخورم * خنجر مرصع بدست مقصود علي بعبدالله خان مرحمت نمودم شیخ موسی خویش قاسم خان بخطاب خاني سرفراز گشته بمنصب هشتصدیذات و چهار صد سوار امتیاز یافت و به بنگاله مرخص شد بر منصب ظفرخان پانصدیذات و سوار اضافه مرحمت شد و بخدمت بنکش تعین یافت در همین روزها محمدحسین برادر خواجه جهان بخدمت فوجداري سرکار حصار سرفراز گردیده مرخص شد و دویست سوار بر منصب او اضافه مرحمت نمودم که پانصدیذات و چهار صد سوار باشد و فیل نیز عنایت کردم در پنجم بهمن بمیر میران فیل عنایت شد خواجه عبدالکریم سوداگر چون از ایران روانه هندوستان بوده برادر عالیمقدارم شاه عباس بدست او تسبیح عقیق یمني و رکابي کار وندیک که بسیار تحفه و نادر بود فرستاده بودند در نهم ماه مذکور بنظر در آمد در هژدهم بعضي پیشکشها از قسم مرصع آلات وغیره که سلطان پرویز ارسال داشته بود بنظر در آمد * هفتم اسفندارمذ صادق برادرزاده اعتمادالدوله که بخدمت بخشیگري قیام داشت بخطاب خاني سرفراز گشت اینخطاب را بخواجه عبدالعزیز عنایت کرده بودم مناسبتها را مرعي داشته او را بخطاب عبدالعزیزخان و صادق را بخطاب صادقخان سرفراز ساختم در دهم جگت سنگهه ولد کنور کرن که بوطن خود دستوري یافت در هنگام رخصت بست هزار روپیه و یک اسپ و یک زنجیر فیل و خلعت و شال خاصه بدو مرحمت نمودم و هرداس جهاله که از معتمدان رانا بست و اتالیق پسر کرن بود باو هم پنجهزار روپیه و اسپ و خلعت عنایت نمودم و بدست اوشش پري از طلا بجهت رانا فرستادم در بستم همین ماه راجه سورجمل ولد راجه باسو که بنابر نزدیکي جا و مقام بهمراهي مرتضی خان بگرفتن قلعه کانگره تعین یافته بود بطلب آمده ملازمت کرد خان مذکور را بعضی مظنهها از و در خاطر قرار گرفته بود بدینجهت همراهي اورا مخل دانسته مکرر عرایض بدرگاه فرستاده در باب او سخنان نوشت تا آنکه حکم طلب او صادر گشت در بست و ششم نظام الدین خان از ملتان آمده ملازمت کرد در آخر همین سال اخبار فتح و فیروزي و ظفر و بهروزي از اطراف ممالک محروسه رسید اول قضیه احداد افغان که از دیر باز در کوهستان کابل در مقام سرکشي و فتنهانگیزیست و بسیاری از افغانان آن سرحد برو جمع شده اند و از زمان والد بزرگوارم تا حال که سال دهم از جلوس منست افواج همیشه بر سر او تعین بوده اند رفته رفته شکستها خورده و پریشانیها کشیده جمعیت او پاره متفرق شد و پاره کشته گشت و در چرخي که محل اعتماد او بود مدتي پناه برده و اطراف آنرا خانهداران قبل نموده راه در آمد و بر آمد را بحوصت چون بجهت حیوانات کاه و وجود خوراک در محکمه مذکور نماند شبها مواشي خود از کوه پایان آورده در دامنها میچرانیده و خورده

نیزبجهت آنکه مردم همراهی نمایند می آمد تا آنکه الخبر بخاندوران رسید جمعی از سرداران و مردم کار کرده را در شبی معین تعین کرد که بحوالی چرخی رفته کمین نمایند و آن جماعت رفته شب خود را در پناه کاهها پنهان ساختند و روزش خاندوران بهمان طرف سواری نمود چون آن تیره بختان حیوانات خود را برآورده بچرا سر میدهند واحداد بدنهاد با جماعه خود از کمین گاهها گذشته که یکبار گردی از پیش ظاهر میشود چون خبر میگیرند معلوم میگردد که خاندورانست متلاشی و مضطرب گشته قصد بازگشتن میکنند وقراولان خان مذکور نیز خبر کردند که احداد است خان جلو داده خود را باحداد میرساند مردمیکه در کمین گاه بودند انها نیز سرراه گرفته حمله اور می شوند تا دوپهر بجهت قلبی و سکشنگی جا و بسیاری جنگل معرکه جنگ قایم بود اخرالامر شکست بر افغانان افتاده خود را بکوه در میکنند و قریب سیصدکس از مردم کاری بجهنم میروند و بنصد نفر اسیر میگردند احداد نمیتواند که دیگر باره خود را بدان محکمه رسانیده پا قایم سازد بالضرورت خود را بجانب قندهار رو میکشد افواج قاهره بچرخی و جاهاے و خانهاے ان تیره روزگاران در امده همه را میسوزند و خراب ساخته از بیخ و بنیاد برمی اندازند خبر دیگر شکست خوردن عنبر بداختر و برهمزدگی لشکر نکبت اثر اوست خلاصه کلام انکه جمعی از سرداران معتبر و جماعه از برگیان که قومے اند در نهایت سخت جانی و مدار قطره و تردد در انملک بر انهاست از عنبر رنجیده اراده دولتخواهی نمودند از شاهنواز خان که بافوجی از عساکر منصوره در بالاپور بود استدعاے قول نموده قرار دادند که خانمذکور را به بینند و خاطر جمع نموده ادم خان و یاقوت خان و جمعی دیگر از سرداران و برگیان جادو راے و بابو کانتیه امده دیدند شهنواز خان بهر یک ازانها اسپ و فیل وزر و خلعت فراخور قدر و حالتی که داشتند داده سرگرم خدمت و دولتخواهی ساخت و از بالاپور کوچ نموده بهمراهی اینمردم برسر عنبر مقهور روانه شدند در اثناے راه بفوجی که از دکنیان که محلدار و دانش و دلاور و بجاپی و فیروز و چندے دیگر از سرداران باشد برخورده انفوج را تارمار ساختند و ان مقهوران

شکسته سلاح و گسسته کمر نه یاراے گفت و نه پرواے سر

خود را باردوے ان بد اختر رسانیدند و او از غایت غرور دریمقام شد که بافوج قاهره جنگ نماید مقهور انیکه با او بودند و لشکر عادل خانیه و قطب الملکیه جمع ساخته و توپخانه و استعداد خود را سرانجام نموده روبروے لشکر ظفر اثر روانه شد تا انکه فاصله پنج شش کروهی بیش نماند روز یکشنبه بیست و پنجم بهمن افواج نور و ظلمت بهم نزدیک شده فوجها و یساولها نمایان گشتند سه پهر از روز گذشته اغاز بان کاری و توپ اندازے شد اخرالامر دارابخان که سردار هراول بود با دیگر سرداران و کار طلبان مثل راجه نرسنگدیو و رای چند و علی خان تتاری و جهانگیر قلی بیگ ترکمان و سایر شیران بیشه دلاوری شمشیرها کشیده برفوج هراول غنیم تاختند و داد مردے و مردانگی داده ان فوج را

خود را بفوج غول
بنات النعش وار از هم پراگنده ساختند و مقید بطرف دیگر نشده
رسانیدند و همچنین بر فوج روبروی خود متوجه شده چپقلش دست داد که دیده
نظارگیان از مشاهده آن خیره ماند تا دو گهری تخمیناً این زد و خورد درکار بود از کشتها
پشتها بهم رسیده وعنبر تیره بخت تاب مقاومت نیاورده روبگریز نهاد اگر تاریکی و
ظلمت بفریاد ان سیه بختان نرسیدی یکی را از انها زنده بوادی سلامت نبودی نهنگان
دریای هیجا سر درپی گریختگان نهاده دو سه کروه را تعاقب نمودند چون در اسپها و
آدمی هیچ حرکت نماند و شکست یافتها متفرق گشتند جلو باز کشیده بجا و مقام خود
معاودت نمودند توپخانه غنیم بیک قلم با سیصد شتر که بان بار داشت و فیلان جنگی
و اسپان تازی و یراق و اسلحه از اندازه حساب بیرون بدست اولیای دولت افتاد و کشته
و افتاده را حساب و شمار نبود و جمعی کثیری از سرداران زنده بدست افتاده بودند روز
دیگر افواج قاهره از منزل فتح کوچ نموده متوجه کرکی که اشیانه ان بوم صفتان بود
گشتند و اثر از انجماعه ندیده همانجا دایره کردند و خبر یافتند که هریک از انها در
ان شب و روز ابتر بجائی افتاده بودند چند روز عساکر منصوره درکرکی توقف نموده
عمارت منازل مخالفان را بخاک تیره برابر ساختند ان معموره را سوختند و بواسطه
حدوث بعضی امور که تفصیل آن دریمقام باعث طول کلام است از انجا باز گشته از
گهاتی روهن کهنده فرود آمدند بجلدوی اینخدمت بر منصبهای جمعیکه ترددات و
خدمات نموده بودند اضافها حکم فرمودم * خبر سویم فتح ولایت کوکهره و بدست
آمدن کان الماس است که بحسن سعی ابراهیم خان گرفته شد اینولایت از توابع صوبه
بهار و پتنه است و رود خانه در انجا جاریست که بروش خاص الماس از انجا برمی
آورند و طریقش آنست که در ایام کمی آب گورابها و آب کندها بهم میرسد و جمعی
را که باینکار مشغولی دارند بطریق تجربه معلوم شده که بربالای هرگورابی که الماس
دارد پشته پشته جانورکان ریزه پرنده از عالم پشه که اهل هند انرا جهیگه میگویند هجوم
آورده در پرواز اند طول رودخانه را تا جائیکه راه توان یافت بنظر در آورده اطراف گورابها را
سنگچین می سازند بعد ازان به بیل و کلند ان گورابها را تا یک گز و یک نیم گز بپایان برده
دوران را می کاوند و تفحص نموده درمیان سنگ و ریگ ریزه که ازانجا برمی اید الماس
خورد و کلان برمی اورند گاه باشد که پارچه الماس بدست درآید که بیک لک روپیه قیمت
کنند مجملاً اینولایت و این رود خانه را هندوی زمیندار درجن سال نام متصرف بود و
هرچند حکام صوبه بهار برسر او فوجی میفرستادند و یا خودها متوجه میگشتند بنابر
استحکام راهها و جنگل بسیار بگرفتن دو سه الماس قناعت نموده اورا بحال خود
میگذاشتند چون صوبه مذکور از ظفرخان تغیر یافت و ابراهیم خان بجای او مقرر گشت
در وقت رخصت فرمودم که برسر انولایت رفته آنزمین را از تصرف آن مردک
مجهول برآورند ابراهیم خان بمجرد درآمدن بولایت بهار جمعیت کرده برسر آن زمینداران
میشود بدستور سابق کسان فرستاده تعهد داد چند دانه الماس و چند زنجیر فیل مینماید

خانمذکور بدین معنی راضي نگشته تیزوتند بولایت او درمی آید پیش ازآنکه آن مردک جمعیت خود را جمع سازد راهبران پیدا ساخته ایلغار مینماید مقارن آنکه خبربدو برسد کوه دره که مسکن مقراو بود قبل میکند وکسان به تفحص او پریشان ساخته اورا درغارے باچند از عورات که یکی مادر حقیقي او ودیگرے از زنان پدرش بودند با برادری از برادران او بدست درمی اورند و تفحص نموده الماس ها که همراه داشته اند ازانها میگیرند بست و سه زنجیر فیل نر وماده هم بدست مے افتد بجلدوے این خدمت منصب ابراهیم خان از اصل و اضافه چهار هزاریذات و سوار مرحمت شد و بخطاب فتح جنگي سرفرازي یافت و همچنین بر منصبهاے جمعیکه درین خدمت همراهي کرده ترددات مردانه نموده بودند اضافها حکم شد الحال انولایت در تصرف اولیاے دولت قاهره است ودران رود خانه کار میکنند دروهرقدرے که الماس برمے اید بدرگاه می اورند درین نزدیکیها یک الماس کلان که به پنجاه هزار روپیه می ارزد بر امد چون پاره کار کنند بحتمل که الماس هاے خوب داخل جواهرخانه خاصه می گردد *

جشن یازدهمین نوروز از جلوس همایون

از روز یک شنبه اخر اسفندار مذ مطابق غره ربیع الاول پانزده گهڑي روز گذشته حضرت نیر اعظم از برج حوت بدولت سراے حمل پرتو سعادت انگند درین ساعت خجسته لوازم بندگي و نیاز مندي بدرگاه حضرت باري بتقدیم رسانیده در دیوانخانه خاص وعام که صحن انرا ببارگاهها و شامیانه ها و اطراف انرا به پردهاے فرنگي و زربفتهاے مصور واقمشهاے نادر مرتب و اراسته ساخته بودند بر تخت دولت جلوس نمودم شاهزادها و امرا و اعیان حضرت وارکان دولت و سایر بندهاے درگاه تسلیمات مبارکبادي بجااوردند چون حافظ نادعلي گوینده از بندهاے قدیم بود فرمودم که انچه در روزدوشنبه هرکس از نقد و جنس پیشکش کند بانعام او مقرر باشد روز دویم پیشکش بعضے از بندها بنظرگذشت و در روز چهارم پیشکش خواجه جهان که از آگره فرستاده بود مشتمل بر چند قطعه الماس و چند دانه مروارید و بعضی مرصع الات و اقمشه از هرقسم و یک زنجیر فیل که مجموع ان پنجاه هزار روپیه باشد بنظر در امد پنجم کفورکرن که بجا و مقام خود رخصت شده رفته بود امده ملازمت نمود یکصد مهر و یکهزار روپیه نذر و یک زنجیر فیل معه یراق و چهار راس اسپ پیشکش گذرانید در هفتم بر منصب آصفخان که چهار هزاریذات و دو هزار سوار بود هزاریذات و دو هزار سوار اضافه نموده بعنایت نقاره و علم او را سر بلند ساختم درین روز پیشکش میرجمال الدین حسین بنظر در آمد انچه گذرانیده همه مستحسن و پسند افتاد از انجمله خنجر مرصعئی خود هنرکاري نموده با تمام رسانیده بود بربالاے دسته آن یاقوت زردے نشانیده بودند درغایت صفا و لطافت در حجم مقدار نصف بیضه مرغی چنانچه بان لطافت و کلاني از قسم یاقوت زرد دیده

نخده است بادیگرها قوتها برنگ پسندید وزمرد هاے کهنه بطرح و اندام خاص صورت اتمام یافته بود مقیمان به پنجاه هزار روپیه قیمت نمودند بر منصب میر مذکور هزار سوار افزودم که پنجهزاریذات و سه هزار و پانصد سوار بوده باشد در هشتم بر منصب بهایق خادق سیصدي ذات و سوار و بر منصب ارادت خان سیصدي ذات و دویست سوار اضافه مرحمت نمودم که هریک به هزاریذات و پانصد سوار ممتاز باشند در نهم پیشکش خواجه ابوالحسن بنظر گذشت از جواهر مرصع الات و اقمشه موازي چهل‌هزار روپیه درجه قبول‌یافت تتمه را باو مرحمت نمودم پیشکش تاتارخان بکاول بیگي یکقطعه لعل وقطعه‌یاقوت‌و یکعدد تختي مرصع ودو عدد انگشتري و چند پارچه اقمشه قبول افتاد دردهم‌سه زنجیر فیل که راجه مهاسنگه ازدکن و یکصد و چند طاق زربفت‌وغیره که مرتضی خان از لاهور فرستاده بود از نظر گذشت دیانتخان هم پیشکش خود را که دو تسبیح مروارید و دو قطعه لعل و شش دانه مروارید کلان و یک عدد خوانچه طلا بود و بیست وهشت هزار روپیه قیمت‌شد دربن تاریخ گذرانید اخرهاے روز پنجشنبه یار دهم بجهت سرفرازي اعتماد‌الدوله بخانه او رفتم پیشکش خود را، همانجا بنظر‌دراورد و اسباب و اشیاے پیشکش اورا که‌اکثر درکمال نفاست بود، بتفصیل دیدم از جواهر دودانه مروارید که سي هزار روپیه قیمت داشت و یک قطعه لعل قطبي که به بیست و دوهزار روپیه به‌بیع در امده بود بادیگر مرواریدها و لعلها که مجموع قیمت انها یک لک و ده‌هزار روپیه میشد درجه قبول یافت و از اقمشه و غیره نیز موازی پانزده هزار روپیه بر داشته شد چون از ملاحظه ومشاهده پیشکش‌باز پرداختم قریب یک پهر شب را بصحبت وخوش وقتي گذرانیده بامرا و بندهافرمودم که پیاله دادند مردم محل نیز همراه بودند مجلس خوبی منعقد گشت بعد از تمام صحبت اعتماد‌الدوله را عذر‌خواهي نموده متوجه دولت خانه شدم در همین روزها فرمودم که نور‌محل بیگم را نور جهان بیگم میگفته باشند در دوازدهم پیشکش اعتبار خان بنظر گذشت ظرفی بشکل ماهي مرصع بجواهر نفیسه درغایت تکلف و اندام باندازه معتاد من ساخته بودند انرا بادیگر جواهر ومرصع الات و اقمشه که قیمت مجموعه اینها پنجاه و ششهزار روپیه میشد قبول نمودم و تتمه را باز دادم بهادر‌خان حاکم قندهار هفت راس اسپ عراقي و نه تغور اقمشه فرستاده بود پیشکش ارادتخان‌و راجه سورجمل ولدراجه باسو درسیزدهم بنظر گذشت عبدالسبحان که بمنصب هزار و دو صدي ذات وششصد سوار سرفراز بود بهزار و پانصدي ذات وهفت صد سوار امتیاز یافت دیر پانزدهم صاحب صوبگی ولایت تهته و انحدود از شمشیرخان اوزبک تغیر یافته بمظفر خان مرحمت شد. درشانزدهم پیشکش اعتقاد خان ولد اعتماد‌الدوله بنظر‌درامد ازانجمله موازي سي و دوهزار روپیه برداشته تتمه را باو عنایت فرمودم در هفدهم پیشکش تربیت خان دیده شد از جواهر و اقمشه هفده هزار روپیه پسندافتاد درهیژدهم بخانه آصف خان رفتم و پیشکش او همان جابنظر در آمد از دولت خانه تا بمنزل او تخمیناً یک کروه مسافت بود نصف راه را مخمل زر بفت و

زر بفت دارائی‌باف و مخمل ساده پانداز نموده بود چنانچه ده هزار روپیه قیمت آن بعرض‌رسید آن روز تا نصف شب با اهل محل در منزل او بسر برده پیشکش‌هائی که سر انجام نموده بود بتفصیل از نظر گذشت از جواهر و مرصع‌آلات و طلا آلات و اقمشه نفیسه موازي یک لکهه و چهار ده هزار روپیه و چهار راس اسپ و یکراس اشتر پسند خاطر اشرف افتاد نوزدهم که روز شرف نیرآعظم بود در دولتخانه مجلس عالي ترتیب یافت بنا بر ملاحظه ساعت دو نیم گهري از روز مذکور مانده بر تخت جلوس نمودم فرزند بابا خرم دربن ساعت متبرکه لعلي در نهایت آب و صفا گذرانید که هشتاد هزار روپیه قیمت نمودند منصب آن فرزند را که پانزده هزاریذات و هشت هزار سوار بود به بیست هزاریذات و ده هزار سوار مقرر داشتم و هم دربن روز وزن قمري بعمل آمد * اعتمادالدوله را که بمنصب شش هزاریذات و سه هزار سوار ممتاز بود بمنصب هفت هزاریذات و پنجهزار سوار سرفراز ساخته تومن‌توغ باو عنایت نمودم و حکم کردم که نقاره او بعد از نقاره فرزند خرم مینواخته باشند بر منصب تربیت خان پانصدیذات و سوار افزوده شد که سه هزار و پانصدي ذات و هزاروپانصد سوار بوده باشد اعتقاد خان باضافه هزاریذات و چهارصد سوار سرفراز گشت نظام‌الدین خان از اصل واضافه بمنصب هفتصدیذات و سیصد سوار ممتاز گردیده بخدمت صوبه بهار تعین شد * سلام الله عرب بخطاب شجاعتخاني سر بلندي یافت و بحلقه مروارید سرفراز گشته از حلقه بگوشان درگاه شد میر جمال‌الدین انجو را بخطاب عضدالدوله سرفراز ساختم در بیست و یکم الله تعالی از دختر مقیم ولد مهتر فاضل رکابدار پسری بخسرو داد بالهداد افغان که طریقه بندگي اختیار نموده از روی اخلاص تمام از احداد بد نهاد جدا شده بدرگاه آمده است بیست هزار درب مرحمت شد در بیست پنجم خبر فوت رای منوهر که از تعینات لشکر ظفر اثر دکن بود رسید پسر اورا بمنصب پانصدیذات و سیصد سوارسر فراز ساخته جا و مقام پدر او را باو عنایت کردم در بیست ششم پیشکش یادعلي میداني که نه‌راس اسپ و چند‌دهانه کیش و چهار شتر ولایتی بود از نظرگذشت در بیست و هشتم یکزنجیرفیل به بهادر خان حاکم قندهار و یکزنجیر فیل بمیرمیران ولد خلیل‌الله و یکزنجیر فیل بسید بایزید حاکم بهکر مرحمت نمودم درغره اردی بهشت حسب الالتماس عبدالله‌خان به برادر او سردار خان نقاره عنایت نمودم در سویم کپوه مرصع بالهداد خان افغان مرحمت نمودم در همین روزها خبر رسید که قدم پگانه بنکانه از افغانان آفریدي که دولتخواه و فرمان بردار بود و راهداري کتل خیبر بدو تعلق داشت باندک تو همی قدم از دایره اطاعت بیرون نهاده بسر بفساد برآورده برسر هر تهانه جمعی را فرستاده و هرجاکه او و مردم او رسیدند بنابر غفلت آن مردم دست بقتل و غارت برآورده خلقی کثیررا ضایع ساختند مجملاً از حرکت شنیع این افغان بیعقل‌شوری مجدداً در کوهستان کابل رویداد چون این خبر رسید هارون برادر قدم وجلال پسر اورا که در دربار بودند فرمودم که گرفته باصفخان سپارند که در قلعه

گواليار محبوس سازد از امارات رحم و شفقت سبحاني و علامات عنايات يزداني امري درين روز ها مشاهده افتاد که خالي از غرابتي نيست لعلي در غايت لطافت و صفا فرزند خرم بعد از فتح رانا در اجمير بمن گذرانيد که بشصت هزار روپيه قيمت نمودند و در خاطر گذشت که اين لعل را در بازوي خود بايد بست غالباً در مرواريد نادر خوش آب يک اندام که هم اغوشي اينوع لعلي را سزد مي بايست تا آنکه يکدانه مرواريد اعلي بقيمت بيست هزار روپيه مقرب خان بدست آورده درپيشکش نوروزي گذرانيد بخاطرم رسيد که اگر همتاي اين بهم رسد بازو بند مکمل خواهد شد خرم که از خوردي بار شرف ملازمت حضرت والد بزرگوارم دريافته شب و روز در خدمت بود بعرض رسانيد که در مرواريدهاے سربند قديم بهمين وزن و اندام مرواريدے بنظر من در آمده است سرپيچ کلان قديمي را حاضر ساختند بعد از ملاحظه بهمان مقدار و وزن و اندام مرواريدي ظاهر شد که در وزن يک ذره تفاوت نداشت چنانچه جوهريان از يکدمني تعجب ها نمودند و در قيمت و اندام و آب و تاب موافق بود گويا از يک قالب ريخته شده است مرواريدها بر اطراف لعل کشيده بر بازوي خود بستم و سر بشکرانه خداوند بنده نواز بر زمين نياز و فروتني نهاده زبان بشکر گويا ساختم

از دست و زبان که بر آيد کز عهده شکرش بدر آيد

در پنجم سي راس اسپ عراقي و ترکي که مرتضی خان از لاهور فرستاده بود بنظر گذشت شصت و سه راس اسپ و پانزده نفر شتر نر و ماده و يکدسته پر کلگي و نه عدد عاقري و نه چيني خطائي و نه عدد دندان ماهي جوهر دار و سه قبضه بندوق با ديگر پيشکش هاے خاندوران که از کابل فرستاده بود منظور نظر گشت و يک زنجير فيل خورد از فيلان حبشه که از راه دريا بجهاز اورده بودند مقرب خان پيشکش گذرانيد نسبت بفيلان هندوستان درخلقت بعضي تفاوت ها دارد از جمله گوشهاے او کلانتر از گوشهاے فيلان اينجاست خرطوم ودم او دراز تر واقع شده در زمان والد بزرگوارم يک فيل بچه اعتماد خان گجراتي پيشکش فرستاده بود رفته رفته کلان شد بسيار تند و تيز و بدخو بود در هفتم خنجر مرصع بمظفر خان حاکم تهته مرحمت شد درهمين روزها خبر رسيد که جمعي از افغانان بيگانه بنکانه بر سر عبدالسبحان برادر خانعالم که در يکي از تهانها مقرر بود رفته تهانه او را قبل کردند و عبدالسبحان با چندے ديگر از منصبداران و بندها که بهمراهي او تعين بودند داد مردانگي داده در زد و خورد بتقصير از خود راضي نگشته اخر بمقتضاے انکه * پشه چو پرشد بزند فيل را * آن سگان دست بر آنها يافته عبدالسبحان را با چندے از مردم ان تهانه بدرجه شهادت رسانيده اند بجهت پرسش اينقضيه فرمان مرحمت عنوان و خلعت خاصه بخانعالم که بايلچي گري ايران تعين شده بود عنايت نموده فرستادم در چهاردهم پيشکش مکرم خان ولد معظم خان از بنگاله آمده بود از اجناس وامتعه که در انولايت بهم رسد بنظر در آمد بر منصب چندي از جاگيرداران گجرات اضافه حکم نمودم از جمله سردار خان که هزاري ذات و پانصد سوار

بود بمنصب هزار و پانصدیذات و سیصد سوار سرفراز گشت و علم نیز باو مرحمت شد سید قاسم ولد سید دلاور بارهه از اصل و اضافه بمنصب هشتصدي و چهارصد و پنجاه سوار و باریبگ برادر زادهٔ احمد قاسم کوکه بمنصب ششصدي دویست پنجاه سوار ممتاز گردیدند در هفتدهم خبر فوت رزاق مروت اوزبک که از تعینات لشکر دکن بود شنیده شد به کنکش سپاهگري خوب میرسید واز امراء مقرر ماوراءالنهر بود در بیست ویکم الهداد افغان را بخطاب خاني سرفراز ساخته منصب او که هزاریذات و ششصد سوار بود دو هزاریذات و هزارسوار ساختم * سه لک روپیه از خزانه لاهوربانعام و مدد خرچ خادوران که در شورش افغانان سعي بلیغ بجا آورده بود مقرر گشت در بیست هشتم کنور کرن بجهت بد خدائي بجا و مقام خود رخصت شد خلعت و اسپ عراقي خاصه معه زین و فیل و کمرخنجر مرصع باو مرحمت نمودم در سویم اینماه خبر فوت مرتضی‌خان رسید از قدیمان اینـدولت بود حضرت والد بزرگوارم او را تربیت نموده بدرجه اعتماد و اعتبار رسانیده بودند در زمان دولت من نیز توفیق خدمت نمایاني یافت که آن زهرکردن خسرو بود و پله منصب او بششهزاري ذات و پنجهزار سوار رسید درینولا چون صاحب صوبه پنجاب بود تعهد گرفتن قلعه کانگره که در کوهستان انولایت بلکه در معمورهٔ عالم باستحکام ان قلعه نمیباشد نموده بدانخدمت رخصت یافته مشغولي داشت ازین خبر ناخوش خاطر ازردگي تمام بهم رسانید الحق بجهت فوت اینچنین دولتخواهي ازردگي گنجایش داشت چون در دولتخواهي روزگار گذرانیده بکار آمده مغفرت او را از الله تعالی مسالت نمودم در چهارم خورداد منصب سید نظام از اصل و اضافه نهصدي ذات و ششصد و پنجاه سوار مقرر گشت و خدمت مهمانداري ایلچیان اطراف را بنورالدین قلي فرمودم در هفتم خبر فوت سیف خان بارهه رسید بسیار جوان مردانه و کار طلب بود در جنگ خسرو ترددهائی نمایان کرد در صوبه دکن بعلت هیضه جهان فاني را وداع نمود پسران او را رعایتها فرمودم علي محمد که بزرگ و ارشد اولاد او بود به منصب سه صدیذات و چهارصد سوار و برادر دیگرش بهادر نام چهار صدیذات و دویست سوار سرفراز گردیدند و سیدعلي که برادرزاده او بود باضافه پانصدیذات و سوار ممتاز گشت * در همین روزها خوب‌الله پسر شهباز خان کنبو بخطاب رنبازخاني امتیاز یافت در هشتم منصب هاشم خان از اصل و اضافه بدو هزارو پانصدیذات و یکهزار و هشتصد سوار مقرر شد درین تاریخ بیست و هزار درب باله‌دادخان افغان مرحمت نمودم بکرماجیت راجه ولایت ماندهون که ابا واجداد او از زمینداران معتبر هندوستان اند بوسیله فرزند اقبال‌مند با با خرم سعادت کورنش دریافته تقصیرات او بعفو مقرون گشت در نهم کلیان جیسلمیري که راجه کشنداس بطلب او رفته بود آمده ملازمت نمود یکصد مهر و هزار روپیه بطریق نذر گذرانید برادر کلان او راول بهیم صاحب جا و مقام بود چون او در گذشت از وطفل دوماهه ماند و اوهم چندروزے بیش نزیست صبیه او را در ایام شاهزادگي بجهت خود خواستگاري نموده بخطاب ملکه جهان

مطالب نمودم چون آبا واجداد اینطایفه از قدیم دولتخواه آمده اند این پیوند نیز بمیان آمده بود کلیان مذکور را که برادر راول بهیم بود طلبداشته به ٹیکه راجگی و خطاب راولی سرفراز ساختم خبر رسید که بعد از فوت مرتضی خان از راجه مان دولتخواهی بظهور آمده و جاهای مردم قلعه کانگره نموده قرار داده است که راجهزاده انولایت را که در سن بیست وشش سالگی است بدرگاه آورد بنابر زیادتی سرگرمی او در خدمت مذکور منصب او را که هزاریذات و هشتصد سوار بود بهزار و پانصدی ذات و هزار سوار مقرر داشتم خواجه جهان از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاری ذات و دو هزار و پانصد سوار سرفراز گردید درین تاریخ واقعه رو نمود که هر چند خواستم که در سلک تحریر در کشم دست و دلم یاری نداد هرگاه قلم گرفتم حال متغیر شد ناگزیر باعتمادالدوله فرمودم که بنویسد

پیرغلام با اخلاص اعتمادالدوله حسب الحکم درین جریده اقبال ثبت مینماید تاریخ یازدهم خورداد صبیه قدسیه شاهزاده بلند اقبال شاه خرم را که بندگانحضرت بان نوباوه بوستان سعادت غایت تعلق و نهایت الفت داشتند اثر تپی بهمرسید و بعد از سه روز ابله ظاهر شد و بتاریخ ۲۶ ماه مذکور مطابق چهار شنبه ۲۹ شهر جمادي الاولی سنه ۱۰۲۵ طایر روحش از قفس عنصری پرواز نموده بریاض رضوان خرامید و ازین تاریخ حکم شد که چهارشنبه را کم شنبه میگفته باشند چه نویسم که ازین واقعه جانسوز و سانحه غم اندوز بر ذات مقدس حضرت ظل الهي چه گذشته باشد هرگاه آن جان جهانرا حال بدینمنوال بوده دیگر بندها را که حیات بان ذات قدسی صفات بستهٔ احوال چون خواهد بود دو روز بندها بار نیافتند و خانه که جاے نشست و برخاست آن طایر بهشتي بود حکم شد که دیواری از پیش برآورند تا بنظر درنیاید معهذا در دولتخانه نیارستند روز سویم بیتابانه بمنزل شاهزاده والا قدر تشریف فرمودند و بندها بسعادت کورنش سرفراز شده حیات زیاده یافتند در اثناے راه حضرت هر چند میخواستند که ضبط خود فرمایندبي اختیار اشک از چشم مبارک میریخت ومدتهاے مدید چنین بود که بمجرد شنیدن حرفي که بوئے دردی آزان آمدي حال آنحضرت متغیر میشد چند روز در منزل شاهزاده عالمیان گذرانیده روز دو شنبه تیرماه الهي بخانه آصفخان تشریف بردند ازانجا باز گشته بچشمه نور توجه فرمودند و دوسه روز دیگر خاطر مبارک خود را انجا مشغول داشتند لیکن تا اجمیر که معسکر اقبال بود ضبط خود نمیتوانستند نرمود هرگاه سخن آشنای بگوش میرسید بی اختیار اشک از چشم میچکید و دل مخلصان فدائي شرحه شرحه میشد چون نهضت موکب اقبال بصوبه دکن اتفاق افتاد قدري تسکین حاصل شد ❋

درین تاریخ برتهي چند ولد راے منوهر خطاب رائي و منصب پانصدیذات و چهار صد سوار و جاگیر در وطن یافت روز شنبه یازدهم از چشمه نور متوجه دولتخانه اجمیر گشتم شب یکشنبه دوازدهم بعد از گذشتن سی و هفت پل در وقتیکه بسعت

و هفتم درجه قوس طالع بود بحساب منجمان هندو پانزدهم درجه جدي بحساب یونانیان از شکم صبیه اصفخان دری گرانمایه بعالم وجود آمد بشادماني و خوشدلي این عطیه والا نقارها بلند آوازه گردید و در عیش و خوشي برروی خلائق کشوده شد بي تامل و تفکر نام او شاه شجاع برزبان من آمد امید که قدم او بر ماو بر پدر او مبارک و فرخنده باشد دوازدهم یکقبضه سرصع و یکزنجیر فیل بر اول کلیان جیسلمیري مرحمت نمودم در همین روزها خبر فوت خواصخان که جاگیر او در سرکار قنوج بود رسید فیل هرای کنور دیوان گجرات مرحمت نمودم در بست دویم همین ماه پانصدي بر ذات و سوار راجه مهاسنگه اضافه مرحمت افزودم که چهارهزاریذات و سه هزار سوار باشد منصب علیخان تتاري که قبل ازین بخطاب نصرتخاني سرفراز گشته بود دوهزاري ذات و پانصد سوار مقرر گردیده علم نیز مرحمت شد بجهت بر آمدن بعضي مطالب نذر نموده بودم که محجري از طلا شبکه دار بر مرقد منوره خواجه بزگوار ترتیب دهند در بست و هفتم اینماه اتمام یافت فرمودم که برده نصب نمایند دیک لک و ده هزار روپیه تمام شد چون سرداري و سرکردگي لشکر ظفر اثر دکن چنانکه خاطر مي خواست از فرزند سلطان پرویز نشد بخاطر رسید که فرزند مذکور را طلبداشته بابا خرم راکه اثار رشد و کار داني از احوال او ظاهر است هراول لشکر فیروزي اثر ساخته بنفس نفیس از عقب او روانه گردیم و این مهم در ضمن همین یورش با تمــــام رسد بنابرین قرارداد قبل ازین فرمان باسم پرویز صادر گشته بود که روانه صوبه الهآباد که در وسط ممالک محروسه واقع است گردد در ایامیکه ما دران عزیمت باشم بحفظ و حراست آن ملک قیام و اقدام نماید در تاریخ بست و نهم ماه مذکور عرضداشت بهاریداس واقعه نویس برهانپور رسید که شاهزاده در تاریخ بستم بخیریت و خوبي از شهر برآمده عازم صوبه مذکور شدند در فروامرداد طره مرصع بجهته میرزا راجه بهاوسنگه عنایت نمودم بدرگاهي کشتي‌گیر فیل مرحمت شد در هژدهم چهار راس اسپ را هـــوار لشکرخان ارسال داشته بود از نظر گذشت میر مغل بفوجداري سرکار سنبهل از تغیر سید عبدالوارث که بجاے خواصخان بحکومت سرکار قنوج تعین یافته بود مقرر گشت و منصب او بشرط خدمت مذکور پانصدیذات و ســـوار قرار گرفت در بست و یکم پیشکش راول کلیان جیسلمیري از نظر گذشت سه هزار مهرونه راس اسپ و بست و پنج نفر شتر و یکزنجیر فیل بود منصب قزلباشخان از اصل و اضافه هزار و دوصدیذات و هزار سوار مقرر شد در بست و سویم شجاعتخان رخصت جاگیر یافت که رفته سرانجام نوکر و ولایت خود نموده در موعد مقرر حاضر شود درین سال بلکه در اثنای سال دهم جلوس و بائي عظیم در بعضي از جاهای هندوستان ظاهر گشت و اغاز این بلیه از پرگنات پنجاب ظهور نموده رفته رفته بشهر لاهور سرایت کرد و خلق بسیاری از مسلمان و هندو بدین علت تلف شدند بعد ازان بسرهند و میان دواب تا دهلي و پرگنات اطراف آن رسیده دیها و پرگنها را خراب ساخت درین ایام تخفیف تمام دارد و

از مردم دراز عمر و از تواریخ پیشینیان ظاهر شد که این مرض در ولایت هرگز رخ نه نموده سبب آن از حکما و دانایان پرسیده شد بعضی گفتند که چون دو سال پے درپے خشکی رویداد و باران بسیاري کمي کرد بعضي گفتند که بواسطه عفونت هوا که از ممر خشکي و کمي بیم رسیده اتفاقاته رویداد بعضي حواله بامور دیگر میکردند العلم عندالله تقدیرات الهي را گردن باید نهاد

چکند بنده که گردن نه نهد فرمان را

در پنجم شهریور پنجهزار روپیه بصیغه مدد خرچ والده میرمیران که صبیه شاه اسمعیل ثاني بود مصحوب سوداگران بولایت عراق فرستاده شد تاریخ ششم عرضداشت عابدخان بخشي و واقعه نویس احمدآباد آمد مبني برانکه عبدالله خان بهادر فیروزجنگ بجهت انکه بعضي مقدمات که مرضي خاطر او نبوده داخل واقعه ساخته ام بامن در مقام ستیزه درآمد و جمعي را برسرمن فرستاد و مرا بیعزت ساخته بخانه خود برد چنین و چنان کرد اینمعني بخاطر من گران آمد میخواستم که یکبارگي او را از نظر انداخته ضایع مطلق سازم لخرالامر بخاطر رسید که دیانت خان را باحمدآباد فرستم تا اینقضیه را در انجا از مردم بیغرض تحقیق نموده اگر این امر واقع باشد عبدالله خان را همراه گرفته بدرگاه اورد و حفظ حراست احمدآباد بعهده سردارخان برادر او باشد پیش از روان شدن دیانت خان این خبربخان فیروز جنگ میرسد او از غایت اضطراب و اضطرار خود را گناهگار قرار داده پیاده روانه درگاه میگردد دیانتخان در اثنای راه بخان مذکور میرسد و او را بحال عجبي مشاهده نمود چون پیادگي پاها را مجروح و آزرده ساخته بود تکلیف سواري میکند و همراه گرفته روانه ملازمت میشود و مقرب خان که از خدمتگاران قدیم این درگاه است از زمان شاهزادگي مکرر استدعای صوبه گجرات از من میکرد چون اینوع حرکتي از عبدالله خان بوقوع آمد بخاطر رسید که آرزوے خدمتگار قدیمي خود برآورده او را بجاے خانمذکور باحمدآباد فرستم در همین روزها ساعت اختیار نموده بتسلیم حکومت و صاحب صوبگي صوبه مذکور او را کامروائی صورت و معني ساختم در دهم برمنصب بهادرخان حاکم قندهار که چهار هزار بذات و سه هزار سوار بود پانصدبذات افزوده شد شوقي طنبوره نواز را که از نادر هاے روزگار است و نغمات هندي و پارسي را بروشی مینوازد که زنگ از دلهامي زداید بخطاب انندخاني دلخوش و مسرور ساختم آنند بزبان هندي خوشي و راحت را میگویند ایام بودن آنند در ولایت هندوستان تا اواخر تیر ماه بیش نیست مقرب خان در پرگنه کرانه که وطن آباو اجداد اوست و با غات احداث نموده انبه‌ها را تا دو ماه دیگر زیاده بر ایام بودن آن بنوعي محافظت نموده و سامان کرده بود که همه روزه انبه تازه بمیوه خانه خاصه میرسانید چون این امر في الجمله غرابتي داشت نوشته شد در هشتم اسپ عراقي نادري لعل بي بها نام جهت پرویز بدست شریف خدمتگار انفرزند فرستاده شد صورت رانا و کرن پسر او را بسنگ تراشان تیز چنگ فرموده بودیم که ازسنگ مرمر بقد و ترکیبي که دارند بتراشند درین تاریخ

صورت اتمام یافت و بنظر در آمد فرمودم که باگره برده در باغ پائین جهروکه درشن
نصب کنند ‡ در بستم و هشتم مجلس وزن شمسی بطریق مقرر منعقد گشت وزن
اول شش هزار و پانصد و چهارده تولچه طلا بود و تا دوازده وزن هر وزن بیک جنسی
میشود چنانچه وزن دویم بسیماب و وزن سیوم بابریشم وزن چهارم اقسام عطریات از عنبر
و مشک تا صندل و عود و پان و بهمین روش تا دوازده وزن اتمام مییابد و از حیوانات بعدد
هر سالی که گذشته یک گوسفند نر و یکقطعه مرغ بدست نهاده بفقرا و درویشان می
دهند این ضابطه از زمان والد بزرگوارم تا امروز درین دولت ابد پیوند معمول جاریست
و بعد از وزن مجموع آن اجناس راکه قریب بیک لک روپیه میشود بفقرا و ارباب
حاجات تقسیم مینمایند درین روز لعلی که مهابتخان دربرهانپور بمبلغ شصت و پنجهزار
روپیه از عبداله خان فیروز جنگ خریداري نموده بود از نظر گذشت و مستحسن افتاد
خیلي لعل خوش اندام است منصب خانه خان اعظم از قرار هفت هزاریذات مقرر
گشت و حکم شد که دیوانیان مطابق آن جاگیر تنخواه دهند و انچه از منصب
دیانتخان بواسطه مقدمات گذشته کم شده‌بود حسب الالتماس اعتمادالدوله بر قرار ماند
و عضدالدوله که جاگیردار صوبه مالوه یافته بود مرخص گشت و بعنایت اسپ و خلعت
سرفرازي یافت منصب راول کلیان جیسلمیري بدو هزاریذات و هزار سوار مقرر گشت
و حکم شد که ولایت مذکور را بجاگیر او تنخواه دهند و چون ساعت رخصت اودرهمین
تاریخ بود اسپ و فیل و شمشیر مرصع و کهپوه مرصع و خلعت و پرم نرم خاصه یافته
بدلخوشي و سرافرازي تمام بولایت خود رخصت یافت در سي و یکم مقربخان
باحمداباد مرخص گشت و منصب او که پنجهزاریذات و دو هزار و پانصد سوار بود
پنجهزاریذات و سوار قرار گرفت و بخلعت خاصه و نادري معه تکمه مروارید سربلندي
یافت و دو راس اسپ از طویله خاصه و یکزنجیر فیل خاصه و یکقبضه شمشیر مرصع
بار مرحمت نمودم و بخوشحالي و شاد کامی متوجه صوبه مذکور گردید در یازدهم
ماه مهرجگت سنگهه ولد کنور کرن از وطن خود آمده ملازمت نمود در شانزدهم میرزاعلي
بیک اکبرشاهي از ولایت اوده که بجاگیر او مقرر بود آمده ملازمت کرد هزار روپیه نذر
گذرانید و فیلي که‌یکي ارزمینداران آن نواحي داشت وحکم شده بود که از زمیندار مذکور
بگیرد آن فیل را بنظردر آورد در بستم و یکم پیشکش قطب الملک حاکم گولکنده که
مشتملبر بعضي مرصع آلات بود دیده شد و منصب سید قاسم بارهه از اصل و اضافه
هزاریذات و ششصد سوار مقرر گشت در شب جمعه بستم و دویم میرزا علي بیگ که
سنش ازهفتاد و پنج در گذشته بود ودیعت حیات سپرد درین دولت ترددات وخدمات
خوب ازو بوقوع آمد پله منصبش رفته رفته بچهار هزاري رسید ازجوانان قرار داده
کریم الطبع مردانه این الوس بود ازو فرزند و نسل نماند طبع نظمي هم داشت چون در
روزیکه بزیارت روضه منوره خواجه بزرگوار خواجه معین الدین رفته بود حالت ناگزیراورا

---

‡ افسوس که الحال ازین تصاویر اثرے در اگره نیست اگر می بودند از نوادر روزگار می بودند

دست داد فرمودم که او را در همان مقام متبرکه مدفون ساختند در وقتیکه ایلچیان عادل خان بیجاپوری را رخصت میفرمودم سفارش کرده بودم که اگر در ولایت مذکور کشتی گیر سرامدی یا شمشیر باز نامی بوده باشد بعادلخان بگویند که جهت مابفرستند بعداز مدتی که ایلچیان باز آمدند شیرعلي نام مغل زاده که دربیجاپور تولد یافته بود وورزش کشتي گیري نموده دریں فن مهارت تمام داشت با چند نفرشمشیر باز اورده بودند شمشیر بازان خود سهل ظاهرشدند اما شیرعلي را با کشتي گیران و پهلوانان که درملازمت بودند بکشتي انداختم هیچکدام باو مقامت نتوانستند کرد خلعت وهزارروپیه و فیل بدو مرحمت شد بسیار خوش بست و خوش ترکیب و زورآور ظاهر گشت او را در ملازمت خود نگاهداشته‌به پهلوان پایه تخت مخاطب ساختم منصب و جا گیرداده رعایت تمام نمودم دربیست و چهارم دیانت خان‌که به‌آوردن عبدالله خان بهادر فیروزجنگ تعین یافته بود او را آورده ملازمت نمود و یکصد مهر نذر گذرانید در همین تاریخ رامداس ولد راجه راج سنگه از امراے راجپوت که در خدمت دکن وفات یافته بود به منصب هزاربذات و پانصد سوار سرفراز گردید چون از عبدالله خان تقصیرات بوقوع امده بود بابا خرم را شفیع گناهاں خود ساحت در بیست‌وششم بجهت خاطربابا خرم حکم کورنش نمودم از روے خجالت و شرمندگي تمام ملازمت نمود یکصد مهر و یکهزار روپیه نذر گذرانید چون قبل از امدن ایلچیان عادل‌خان قرارداد خاطران بود که بابا خرم را هراول ساخته خود متوجه دکن شوم واین مهم را که بجهت بعضی امور در کشال افتاده صورتے دهم بناهرین حکم کرده بودم که مهم دنیاداران دکن را بغیر از شاهزاده‌دیگرے بعرض‌نرساند درین روز شاهزاده ایلچیان را بملازمت اورده عرایضی که داشتند گذرانیدند بعد از وفات مرتضی‌ٰ خان راجه مان و اکثر سرداران کمکي خانمذکور بدرگاه امده بودند درین تاریخ راجه مان را حسب الالتماس اعتمادالدوله بسرداري گرفتن قلعه کانگره تعین فرمودم مجموع مردم را بهمراهي اومقرر داشتم و هر کدام را فراخور حالت و منزلتی که داشتند بانعام اسپ و فیل و خلعت و زر دلخوش ساخته رخصت دادم بعد از چند روز به عبدالله خان که بسیار دل شکسته و ازرده خاطر بود به نیابت والتماس بابا خرم خنجر مرصع عنایت نمودم و حکم شد که منصب او بدستور سابق برقرار بوده در ملازمت فرزند مذکور از تعینات خدمت دکن باشد در سویم آبان منصب وزیرخان را که در ملازمت بابا پرویز میبود بدو هزاربذات و هزار سوار از اصل و اضافه حکم نمودم در چهارم خسرو را که انیراے سنگدلن بمحافظت و خبرداري او مقرر بود بناهر بعضی ملاحظه ها باصفخان سپرده شال خاصه باو عنایت نمودم در هفتم مطابق هفدهم شوال محمدرضا بیگ نام شخصی که دارائی ایران بطریق حجابت فرستاده بود ملازمت نمود بعد از اداے مراسم کورنش و سجده و تسلیم کتابتی که داشت گذرانید مقرر گشت که اسپان و هدیه که همراه اورده از نظر بگذراند انچه نوشته و گفته فرستاده بودند همگي از روے یاري و برادري و صداقت بود بایلچي مذکور در همین روز تاج مرصع و خلعت عنایت

نمودم چون در کتابت اظهار دوستي و محبت بسیاری نموده بودند خوش امد که بجنس ان کتابت داخل جهانگیرنامه گردد ٭

نقل کتابت دارای ایران

نضارت سرابوستان اخلاص و عقیدت و طراوت بهارستان اعتقاد و عبودیت درنیایش معبودی موجوداست که افسردولت واقبال برگزیدگان عرصه فرمانروائي و دیهیم سلطنت اجلال فارسان مضمار جهانکشائي را بجوهر توفیقات نامتناهي اراسته ببدرقه توفیق بشاهراه ترویج دین و دولت و تمهید ملک و ملت هدایت نمود لیکن چون وسعت آباد خاطررا گنجائي شمه از مراتب ستایش شایسته پرستش نیست بهتر انست که پاے اندیشه از طی این بیداے حیرت افزا باز دارد و دست استشفاع را در اذیال مقدسه حضرت سلطان رسل و هادي سبل سیدالکل في الکل وحضرات ایمه هدی و شفیعان روز جزا سیما شاه اولیاے و سرور اصفیا علیهم من الصلوة ازکیها که غواصان بحار مکرمت رباني و جوهریان دیار مرحمت یزداني اند استوار نموده شمه از خصایص نسبت معنوي و قرب باطني که پیش نهاد همت حقیقت شناسان دور بین و اگاه دلان حق گزین است بجلوه گاه ظهور اورد بر صراحت ضمیر انور و ایده خاطر فیض گستر که مقتبس از انوار ولایت و متجلی ازاشعه هدایت است مخفي و محتجب نیست که دریدعالم چیزی بر محبت فایق نیست و امری چون مودت لایق نه چه مدار نظام کون بر تودد و تالف آمده خوشادلی که پذیراے پرتو افتاب محبت گشته جهان جان وعالم روح را از ظلمت وحشت پردازد لله الحمد که این شیوه رضیه وشیمه مرضیه ارثاً و اکتساباً میان این در سلسله علیه استقرار یافته صیت اتحاد و آوازه وداد چون هبوب صبا و فروغ ذکا دربسیط غبرا فاتح ولایح گشته مسرت افزای خاطر نیکخواهان عاقبت اندیش و حقیقت گزینان وفا کیش گردیده بنابراقتضای وحدت حقیقي و تالف ازلي که میانه این اخلاص شعار و آن برادرنامدار کامگار است بمرتبه استحکام یافته که

اندر غلطم که من توام یا تومني

توافق صورت و معنی بحدی انجامید که دوئي وجدائي را در دنیا و عقبی گنجائي نماند از ظهور اینمعني گلذار دوستی سرسبزي گرفته غنچه آرزو نه آنچنان شگفتن اغاز کرد که عندلیب جان مشتاق و مرغ روح کثیرالاشتیاق بهزار دستان از عهده شکربعضی ازان بیرون تواند آمد خواهش ضمیر محبت تاثیر انست که من بعد یکی از طرز دانان بساط عزت پیوسته جلیس مجلس انس باشد چون رفعت پناه عزت دستگاه محمدحسین چلبي که سبق ارادت و اخلاص این دودمان را بانسبت خدمت و اختصاص آن آستان ارتباط داده بوفور عقل و کیاست متصف و از طرز خدمت سلاطین واقف است و اوضاع او پسندیده خاطر اشرف افتاده ازجانب عالي بانجام بعضی مهام که بتاخیرافتاده مامور و بخدمات دیگر مترصد بود شایسته این امردانسته چند روزی توقف فرمودیم بنابران که جمع مملکت و ماتعرف مخلص طفیل ملازمان عالي است

و تکلفات رسمی بالکلیه مفقود است مشارالیه راکه مرد آگاه و مزاجدان آن بادشاه عالیجاه است مقرر نموده ایم که هرچه در سرکار محبت بے ریا باشد با امتعه و اجناس این ولایت بنظردرآورد تا آنچه پسند خاطر اقدس داند فرستاده شود بعد ازانکه خدمات برحسب دلخواه بتقدیم رسد اگر توقف او موافق مزاج اقدس باشد مقرر فرمایند که بجهت فصل مهمات آنحضرت درین ولایت باشد والا شخصی دیگر که قابل اینخدمت باشد تعین فرمایند وسفارشی که در باب خریداری جواهر نفیسه خصوصاً چند قطعه لعل که درین دودمان بود و یکی از انها باسم سامی ابا واجداد آن والانژاد مزین است و بموجب وقف شرعي بسرکار مقدس نجف اشرف تعلق گرفته بچلپي مذکور فرموده بودند چشمداشت آن بود که هرخدمتی که درین دیار داشته باشد از روی بے تکلفی و یگانگي بدین خیرخواه رجوع دارند که هرچند ولایت ایران را مختصر شمارند و قابل رجوع خدمات ندانند از عهده اینگونه خدمتی بیرون مي آید لعلهاے مذکور بمصلحت علما و صدور از سرکار فیض آثار گرفته صندوقچه اوربگ جهت مخلص آورده بودند که لیاقت ظرفیت انها داشت چون صندوقچه راکه چلپي مذکور جهت سرکار آنحضرت بهمرسانیده دیده دانستم که خاطر عاطر بچیزه که فی الجمله غرابتی داشته باشد مایل است باوستادان کاردان دادیم که ترتیب نمایند انشاءالله‌تعالی بعد از اتمام با لعلها بخدمت سامي میفرستم چون خاطر محبت ذخایر بافتتاح ابواب بی تکلفیها متعلق است و ازانجانب استشمام روایح این التفات نمیشد مخلص و معتمد قدیمي محمدرضابیگ راکه از ایام صبا الی یومناهذا در ملازمت بسربرده بجهت تحقیق ایمعنی بملازمت عالي فرستاده بعضی سفارشات زبانی نموده‌ایم که در وحدت سراي انس بعرض رساند و سعادت آثار اخلاص شعار محمد قاسم بیگ برادر چلپي مذکور را که ملازم خاصه شریفه است بواسطهٔ سامان بعضی مهمات فرستادیم مرجو انکه بخلاف گذشته بالکلیه رفع حجاب دوئي و جدائي فرموده مرغوبات خاطر خورشید مآثر را بی تکلفانه اشاره فرمایند و مشارالیهمارا بزودي مرخص فرموده باعلام احوال و مکنونات ضمیر بیهمال مسرور و خوشحال سازند همواره تائیدات رباني و توفیقات سبحاني قرین ایام دولت قاهره و رفیق روزگار خلافت باهره باد *

روز یکشنبه هژدهم شوال مطابق بستم ابان پیشخانه فرزند بابا خرم بعزیمت تسخیر ولایات دکن ازاجمیر برآمد و قرار یافت که فرزند مذکور بطریق هراول از پیش روان شده رایات جلال نیز از عقب او متوجهه گردد روز دو شنبه نوزدهم مطابق نهم آبان سه گهري از روزگذشته دولتخانه همایون برهمان سمت حرکت نمود دردهم منصب راجه سورجمل که بهمراهي شاهزاده مقرر شده از اصل و اضافه دو هزاریذات و سوار مشخص گشت درشب نوزدهم آبان بعادت معهود در غسلخانه بودم بعضی از امرا وخدمتگاران و بحسب اتفاق محمد رضابیگ ایلچي دارای ایران هم حاضر بودند بوقتی بعد ازگذشتن شش گهري بالای بام بلند از بامهای محل آمده نشست و بسیار

کم بنظر در می آمد چنانچه اکثر مردم از تشخیص آن عاجز بودند تفنگ طلبیده برسمتی که اورا مینمودند سر راست ساخته کشاد دادیم تفنگ چون قضای آسمانی بران جانور شوم رسیده پاش پاش گردید فریاد از حاضران برخاسته بے اختیار لب بتحسین و آفرین کشادند درهمین شب از فرستادهٔ برادرم شاه عباس سخنان پرسیده شد تا آنکه سخن بکشتن صفی میرزا پسر کلان ایشان کشید چون این عقده در خاطر گره بود اینمعنی را ازو پرسیدم چنین اظهار نمود که اگر در همان روزها کشتن او از قوه بفعل نمی آمد البته او قصد شاه میکرد چون این مقدمه از آثار و علامات نسبت بسلوک او ظاهر گشت شاه پیشدستی نموده حکم بکشتن او نمودند منصب مرزا حسن ولد میرزا رستم درهمین روزها از اصل و اضافه هزاریذات و سیصد سوار مشخص شد منصب معتمدخان که بخدمت بخشیگری لشکریکه بهمراهی بابا خرم مقرر بود تعین یافته بود بهزاریذات و دویست و پنجاه سوار قرار یافت روز جمعه بستم ساعت رخصت بابا خرم بود اخر هاے این روز در دیوانخانه خاص و عام خلاصه مردم خود را مسلح و مکمل سواره بدرون در آورده از نظر گذرانید از عنایات نمایانیکه بفرزند مذکور واقع شد خطاب شاهی بود که جزو اسم او گردانیده فرمودم که اورا من بعد شاه سلطان خرم میگفته باشند و خلعت و چارقب مرصع که اطراف دامن و گریبان بمروارید ترتیب یافته بود و یک اسپ عراقی بازین مرصع و یک اسپ ترکی و فیل خاصه بنسي بدن نام و رتهه طرز فرنگ انگریزی که بران نشسته متوجه گردد و شمشیر مرصع با پردله خاصگی اول که در فتح قلعه احمد نگر بدست افتاده بود و پردله بسیار نامی و مشهور است و خنجر مرصع بدو مرحمت نمودم و باستعداد تمام متوجه گشت امید از کرم واجب تعالی آنست که درین خدمت سرخرو گردد و بهریک از امرا و منصبداران بقدر حالت و منزلت اسپ و خلعت مرحمت شد شمشیر خاصه از کمر خود باز کرده بعبدالله خان فیروز جنگ مرحمت نمودم چون دیانتخان بهمراهی شاهزاده تعین یافته بود خدمت عرض مکرر را بخواجه قاسم قلیج خانی فرمودم پیش ازین جمعی از دردان بر خزانه از خزاین بادشاهی که در حوالی چبوتره کوتوالی بود ریخته مبلغی برده بودند بعد از چند روز هفت نفر از آنجماعه با سردار انها که نول نام داشت بدست افتادند و پاره ازان زرها نیز پیدا شد بخاطر رسید که چون مصدر اینقسم دلیری شدند اینهارا بسیاستهای عظیم باید رسانید هریک را بسیاستی خاص رسانیدند نول را که سردار همه بود فرمودیم که بپاے فیل اندازند او بعرض رسانید که اگر حکم شود بفیل جنگ میکنم فرمودم که چنین باشد فیل بدمستی حاضر ساخته مقرر نمودم که خنجرے بدست او داده بفیل روبرو ساختند چند مرتبه فیل اورا انداخت و در هر مرتبه آن متهور بیباک با انکه آن سیاستهاے رفیقان خود دیده و مشاهده کرده بود پاے خود قائم ساخته همان طور قوي دل و مردانه خنجر بخرطوم فیل رسانیده چنان کرد که فیل از حمله کردن بجانب او باز ایستاد چون این دلیری و مردانگی او مشاهده شد فرمودم که از احوال او خبردار باشند بعد از اندک مدتی

بمقتضای بدذاتی و دون طبعی هوای جا و مقام خود نموده گریخت اینمعنی بر خاطر بغایت گران آمده بجاگیرداران آن نواحی فرمودم که تفحص نموده او را بدست درآورند بحسب اتفاق دیگربار گرفتار گشت دریں مرتبه فرمودم که آن ناسپاس قدر ناشناس را از حلق برکشیدند مضمون گفته شیخ مصلح‌الدین سعدی مطابق حال او آمد

عاقبت گرگ زاده گرگ شود گرچه با آدمی بزرگ شود

روز سه‌شنبه غره ذیقعده مطابق بیست و یکم آبان بعد ازانکه دو پهر و پنج گهری از روز مذکور گذشته بخیریت و عزیمت درست از بلده اجمیر بر رتهه فرنگی که بچهار اسپ بسته بودند سوار شده برآمدم و حکم کردم که اکثر امرا بر رتهه سوار شده در ملازمت باشند و قریب بغروب نیر اعظم بمنزلی که دو کروه پاو کم بود در موضع دیورائی نزول نمودم قرار داد اهل هند آنست که اگر بسوی شرق بادشاهان و بزرگان را حرکتی بقصد ملک گیری واقع شود بر فیل دندان‌دار سوار شوند و اگر حرکت بجانب مغرب باشد بر اسپ یکرنگ و اگر شمالی بود بر پالکی و سنکهاسن و جانب جنوب که دکن رویه است بر رتهه که از عالم ارابه است و بهل سواری میکنند مدت سه سال پنجروز کم در اجمیر توقف واقع شده معموره اجمیر را که محل مرقد متبرک خواجه بزرگوار خواجه معین‌الدین است از اقلیم دویم دانسته اند هوایش قریب به اعتدال است مشرق ان دارالخلافة آگره واقع شده و شمال قصبات دهلی و جنوب ان صوبه گجرات است و مغرب ان ملتان و دیبالپور بوم اینولایت همه ریگستانست آب بدشواری از زمین ان برمی اید و مدار کشت و کار اینصوبه بر زمین تر و فرو ریختن بارانست زمستانش اعتدال تمام دارد و تابستانش از آگره ملایم تراست ازین صوبه هشتاد و ششهزار سوار و سه لک و چهار هزار پیاده راجپوت هنگام کارزار بومی ایند درین معموره دو تال کلان واقع است یکی را بیل‌تال و دیگریرا انا ساگر میگویند بیل تال خرابست و بند ان شکسته درینولا حکم کردم که ان را به بندند و اناساگر درینمدت که رایات جلال درین مقام نزول داشت همیشه پر آب و مواج بود تال مذکور یک ونیم کروه و پنج طنابست در هنگام توقف نه مرتبه بزیارت روضه منوره خواجه بزرگوار شرف استعداد یافتم و پانزده مرتبه بتماشای تال بهکر متوجه گشتم و سی وهشت مرتبه بچشمه نور حرکت واقع شد پنجاه مرتبه بقصد شکار شیر و غیره سواری نمودم پانزده قلاده شیر و یک قلاده چیته و یک قلاده سیه گوش و پنجاه و سه راس نیله گاو و سی و سه راس گوزن و نود راس آهو و هشتاد راس خوک و سیصد و چهل قطعه مرغابی شکار کردم در منزل دیورائی هفت مقام شد درین مقام پنج نیله گاو و دوازده قطعه مرغابی شکار گشت دربیست ونهم از دیورائی کوچ نموده بموضع داسه والی که از دیورائی تا اینجا دو کروه یک ونیم پاو بود نزول اجلال واقع شد فیلی درینروز بمعتمد خان مرحمت کردم روز دیگر درینموضع مقام افتاد درینروزها یک نیله شکار شد و دودست باز خاصه بجهت فرزند خرم فرستادم درسویم آذر از موضع مذکور کوچ واقع شد و بموضع مادهل که دو کروه و یک پاو بود نزول اجلال رویداد در اثنای راه شش قطعه

مرغابي و غیره شکار شد در چهارم یک و نیم کروه راه رفته حوالي رامسر که تعلق بنور جهان بیگم دارد محل نزول جاه و جلال شد هشت روز درینمنزل مقام روبداد میر توزکي از تغیر خدمتگارخان بهدایت الله فرمودم روز پنجم هفت آهو و یکقطعه کلنگ و پانزده ماهي شکار شد روز دیگر جگت سنگه ولد کنورکرن اسپ و خلعت یافته بوطن خود مرخص گشت به کیشوداس لا.هم اسپ شفقت شد یک زنجیر فیل به الهداد خان افغان عنایت شد در همین روز یک گوزن و سه آهو و هفت ماهي و دو مرغابي شکار کردم خبرفوت راجه سیام سنگه که از تعینات لشکربنگش بود همدرین روز ها شنیده شد روز هفتم سه آهو و پنج مرغابي و یک قشقلداغ ‡ شکار گردید روز پنجشنبه و شب جمعه چون رامسر جاگیر نورجهان بیگم بود مجلس جشن و مهماني ترتیب یافت و از جواهر مرصع آلات واقمشه نفیسه و رخوت دوخته و هرجنس و هر قسم پیشکشها از نظر گذشت و در شب اطراف و میان تالاب را که بغایت وسیع افتاده چراغان نموده بودند بسیار مجلس خوبی ترتیب یافته بود اخر روز پنجشنبه مذکور امرا را نیز طلبداشته حکم پیاله باکثر بندها نمودم در سفرهاے خشکي همیشه چند منزل کشتي همراه اردوئی ظفر قرین مي باشد که ملاحان انهارا به ارابها همراه میکشند روز دیگر این مجلس بکشتیها نشسته متوجه شکار ماهي شدم در اندک مدتے دویست و هشت ماهي کلان بیکدام در امد که نصف آن از قسم رهو بود شب در حضور خود به بندها قسمت نمودم در سیزدهم اذر از رامسر کوچ واقع شد و چهار کروه راه شکار کنان بموضع بلوده منزل اردوئے گیهان پوے گشت و دو روز دیگر درینمنزل مقام فرمودم شانزدهم سه کروه و یک پاو راه رفته در موضع نهال محل نزول اجلال گردید هزدهم کوچ شد دو کروه و یکپاو قطعه نموده شد درین روز فیلي بمحمد رضابیک ایلچي دارائی ایران عنایت شد موضع جونسه محل سرادقات عظمت و اقبال گشت روز بستم کوچ نموده منزل دیوگانوں بود مسافت سه کروه راه شکار کنان قطع شد و دو روز درینمنزل مقام افتاد و اخرهاے روز بقصد شکار سواری دست داد درین منزل امری عجیب مشاهده گشت پیش ازانکه رایات عالیات بدین منزل و مقام رسد خواجه سرائی بکنار تال عظیمی که درین موضع واقعست میرسد و دو بچه سارس را که از عالم کلنگ جانور یست میگیرد و شب که بمنزل مذکور نزول آفتاد دو سارس کلان فریاد کنان در حوالي غسلخانه که بر لب همین تال زده بودند ظاهر شدند چنانچه کسی تظلمی داشته باشد بے وحشت و دهشت آغاز فریاد کرده پیش آمدند بخاطر رسید که البته باینها ستمي رسیده است بیشتر انست که بچه اینها را گرفته باشند بعد از تفحص خواجه سراے که بچهائي سارس را گرفته بودآورده بنظر گذرانید چون سارسها فریاد و اواز این بچهارا شنیدند بیتابانه خود را برسرانها انداختند و بگمان انکه شاید طعمه باینها نرسیده باشد هریک ازین دو سارس طعمه در دهن ان بچها مي نهادند و انواع غمخواري میکردند ان دو بچه را درمیان گرفته بال افشانان

‡ قشقلداغ در ترکي نام پرنده ایست ابي که انرا ماغ و زاغ اب و به هندي جل کوا گویند ۵۵ اشهراللغات

و شوق کنان باشیانه خود متوجهه گشتند بست و سوم کوچ نموده سه کروه سه پاو قطع نموده موضع بهاسو محل نزول اجلال گردید دو روز دریں منزل مقام شد هر روز بشکار سواری دست داد در بست و ششم رایات جلال در حرکت آمد و ظاهر موضع کاکل محل بعد از قطع دو کروه منزل و مقام شد بست و هفتم منصب بدیع الزمان ولد میرزا شاهرخ از اصل و اضافه هزار و پانصدیذات و هفتصد و پنجاه سوار مقرر شد در بست و نهم کوچ شد دو کروه و سه پاو قطع نموده موضع لاسه که در نزدیکی پرگنه بوده است محل اقامت گشت ایں روز مطابق عید قربان بود فرمودم که لوازم ان بجا اوردند از تاریخ برامدن اجمیر تا اخر ماه مذکور که سیم آذر باشد شصت و هفت راس نیله‌گاو واهو وغیره و سي و هفت قطعه مرغابي و غیران شکار شده بود دویم دیماه از لاسه کوچ واقع شد سه کروه و ده جریب شکار کنان قطع نموده حوالی موضع کاره منزل و مقام شد در چهارم کوچ واقع شد سه کروه یکپاو رفته موضع سورتهه منزل گردید در ششم چهار و نیمکروه قطع نموده در ظاهر موضع بردرا نزول واقع شد در هفتم که مقام بود پنجاه قطعه مرغابي و ده چهارده قشقلداغ شکار گشت روز دیگر هم مقام دست داد دریں روز بست و هفت قطعه مرغابي صید گردید روز نهم کوچ واقع شد چهار کروه و نیمپاو شکار کنان و صید افگنان بمنزل خوش تال فرود امدم دریں منزل عرضداشت معتمدخان رسید که چوں حوالي ولایت رانا محل نزول شاه خرم گردید باانکه قرار داد نه ایں بود صیت وصلابت افواج قاهره تزلزل در ارکان صبر و ثبات او انداخته در منزل اودیپور که سرحد جاگیر او بود آمده ملازمت نمود و جمیع شرایط و اداب بندگي را بجاآورده دقیقه فرو گذاشت نکرد شاه خرم مراعات خاطر او نموده بخلعت چارقب و شمشیر مرصع و کهپوه مرصع و اسپ عراقي و ترکي و فیل اورا خوشدل ساخته بعزت تمام مرخص ساخت و فرزندان و نزدیکان او را نیز بخلعت نواخت و از پیشکش او که پنجزنجیر فیل و بست و هفت راس اسپ وخوانچه پراز جواهر مرصع الات بود سه راس اسپ گرفته تتمه را باو بازداد و قرار یافت که پسرش کرن دریں یورش با هزار و پانصد سوار در رکاب ماداخرم بوده باشد در دهم پسران راجه مهاسنگهه از جاگیر و وطن خود آمده در حوالي رنتهنبور ملازمت نمودند و سه زنجیر فیل و نه راس اسپ پیشکش گذرانیدند و هریک فراخور حالت خود بمنصب سرفرازي یافتند چوں حوالی قلعه مذکور محل نزول رایات جلال گشت بندیانی را که دراں قلعه مقید بودند چندیرا ازاد ساختم درینمنزل دو روز مقام افتاد و هرروز بشکارسواري رومیداد سی و هشت قطعه مرغابي و قشقلداغ شکار شد دوازدهم کوچ نموده بعد از قطعه چهار کروه موضع کویله محل نزول گردید در اثناے راه چهارده قطعه مرغابي و یک آهو شکار نمودم چهاردهم سه کروه و سه پاو راه قطع نموده حوالي موضع ایکدوره منزل گشت و یکراس نیله گاو و دوازده قطعه کروانک وغیره در اثناء راه شکار شد

در همیں تاریخ اغا فاضل که به نیابت اعتمادالدوله بحکومت لاهور معین است بخطاب فاضل خاني سربلند گردید درینمنزل دولت خانه همایوں رابرکنار تالابے

ایستاده کرده بودند که نهایت صفا و لطافت داشت بنابر خوبی منزل دو روز مقام اتفاق افتاد اخرهایه روز بشکار مرغابي توجه نمودم پسر خورد مهابتخان بهرور نام درینمنزل از قلعه رنتهنبهور که جاگیر پدر اوست آمده ملازمت کرد دوزنجیر فیل آورده بود هر دو داخل فیلان خاصه گردید صفي پسر امانتخان را بخطاب خاني و اضافه منصب سرفراز ساخته بخشي و واقعه نویس صوبه گجرات ساختم هفدهم چهار نیم کروه در نوردیده موضع لسایه محل اقامت گشت در روز مقام یک قطعه مرغابي و بیست وسه دراج شکار شد چون لشکرخان را بجهت ناسازي که میان او و خاندوران رویداده بود بدرگاه طلب نموده بودم درینمنزل عابد خان را بجاے او بخدمت بخشي گري و واقعه نویسي تعین نموده شد نوزدهم کوچ رویداد دو کروه یکپاو در نوشته حوالي موضع کوراکه برکنار اب چنبل واقعست محل نزول گردید بنابر خوبي جا و لطافت آب و هوا سه روز درینمنزل توقف دست داد هر روز در کشتي سوار شده بشکار مرغابي و سیر و گشت دریاے مذکور توجه واقع شد در بیست و دویم کوچ افتاد و چهار و نیم کروه شکار انگنان قطع نموده موضع سلطانپور و چیله مله محل نزول اردوی ظفر قرین گشت روز مقام بمیران صدر جهان پنج هزار روپیه داده اورا بجا و مقام او که بجاگیرش مقرر بود رخصت نمودم و هزار روپیه دیگر بشیخ پیر مرحمت شد در بیست و پنجم کوچ دست داد سه و نیم کروه شکار کنان قطع کرده موضع مانپور محل نزول گردید بنابر ضابطه مقرر یک مقام و یک کوچ مقرر شد روز بیست و هفتم کوچ فرمودم چهار کروه و یک نیم پاو شکار کنان در نوردیده موضع ردوها منزل ومقام گردید دو روز درینمنزل توقف افتاد درینماه دی چهار صد و شانزده قطعه جانور شکار شد نود و هفت دراج و یکصد و سود و دو قشقلداغ و یکقطعه سارس و هفت قطعه کروانک و یک صد و هیژده مرغابي و یک خرگوش * غره بهمن مطابق دوازدهم محرم سنه ۱۰۲۶ با محل در کشتیها نشسته متوجه منزل پیش شدم یک گهري از روز مانده در حوالي موضع روپا هیره که محل اقامت بود رسیده شد چهار کروه و پانزده جریب راه قطع کرده شد و پنج قطعه دراج شکار کردم در همین ایام به بست و یک کس از امراے تعیناتي دکن خلعت زمستاني بدست کیچکنه فرستاده شد و ده هزار روپیه مقرر گشت که از امراے مذکور بشکرانه خلعت بگیرد این منزل طراوت و لطافت تمام داشت روز سویم کوچ شد باز بدستور روز پیشین بر کشتي سوار شده بعد از قطع دوکروه و یک نیم پاو ظاهر موضع کاکهاداس محل نزول اردوي ظفر قرین گشت در اثناے راه که شکار کنان مي آمدم دراجي پریده دربوته افتاد پس ازانکه تفحص بسیار نموده شد یکي از قراولانرا امر کردم که اطراف آن بوته را قبل کرده دراج را بدست آورد و خود گذاره شدم درین اثنا دراجي دیگر برخاست انرا بباز گیرانیدم مقارن ان قراول آمد و ان دراج آورده بنظر گذرانید فرمودم که باز را باین دراج سیر گردانیده ان دراج را که ماگیرانیده ایم چون جوانه است نگاهدارند تا رسیدن این حکم میر شکار این باز را بهمین دراج سیر کرده بود بعد ازساعتي قراول معروض داشت که اگر دراج را نمیکشتم میمیرد فرمودم که اگرچنین

باشد بکشند چون تیغ بر حلقوم او نهاد باندک حرکتی از زیر تیغ خلاص نموده به پرواز درامد بعد ازانکه از کشتي بر اسپ سوار شدم ناگاه گنجشکی از اسپ باد بر پیکان تیر یکي از قراولان که در دست داشت و درجلو من میرفت خود را زد و درساعت افتاده جان داد از نیرنگیهاے زمانه حیرت و تعجب نمودم انجا دراج وقت نارسیده را حفظ نموده در اندک زمانے از سه مخاطره چنانش خلاصي داد و اینجا گنجشک اجل رسیده را این چنین به پیکان تقدیر در پنجه هلاک اسیر گردانید

اگر تیغ عالم بجنبد زجاے * نبرد رگے تا نخواهد خداے

بامراے کابل نیز خلعت زمستانی بدست قرایساول فرستاده شد بواسطه لطافت جا و خوبي هوا درینمنزل مقام افتاد دربنروزها خبر فوت یاد علي خان میداني از کابل رسید پسران اورا بمناصب سرفراز ساختم بر منصب راوت شنکر حسب الالتماس ابراهیم خان فیروز جنگ پانصدي ذات و هزار سوار افزوده شد ششم کوچ وقوع یافت و چهار کروه و یک نیم پاو از دره که بگهاتي چاندا مشهور است گذشته موضع امجهار محل نزول اردوی اعلی گردید این دره بغایت سبز و خرم خوش درخت بنظر در آمد تا اینمنزل که انتهای ولایت صوبه اجمیر است هشتاد و چهار کروه راه قطع شد اینمنزل هم از منازل خوب بود * نورجهان بیگم قریشهٔ اینجا به بندوق زد که تا حال بان کلاني و خوشرنگي دیده نشده بود فرمودم وزن نمودند نوزده توله و پنج ماشه بوزن در آمد موضع مذکور ابتدای ولایت مالوه است مالوه از اقلیم دویم است درازي این صوبه از پایان ولایت کرنه تا ولایت بانسواله دویست و چهل و پنجکروه میشود و بپهنایش از پرگنه چندیری تا پرگنه ندربار دویست و سي کروه شرقي او ولایت ماندهو و شمالي قلعه نرور جنوبي ولایت بگلانه غربي صوبه گجرات و اجمیر بسیار ولایت پر آب و خوش هواے است پنج دریا بغیر از نهرها و جویها و چشمها در و جاریست گوداوري و بهیما و کالي سند و نیرا و نربدا او هوایش باعتدال نزدیکست زمین این ولایت نسبت باطراف پاره بلند است در قصبه دهار که ار جاهاي مقرر مالوه است تاک در سالي دو مرتبه انگور میدهد در اول حوت در ابتداے اسد اما در حوت انگور شیرین تراست نشاورز ومحترفه اش بی سلاح نمي باشند بست و چهار کرور و هفت لک دام جمع اینولایت است و در وقت کار نه هزار و سیصد و چند نفر سوار و چهار لک و هفتاد هزار و سیصد پیاده باپکصد زنجیر فیل ازین ولایت برمي آیند هشتم سه کروه و دونیم پاو قطع نموده حوالي خیراباد منزل و مقام گردید در اثنای راه چهارده قطعه دراج وسه قطعه کروانک شکار شد و سه کروه شکار کنان در نوردیده حوالي موضع سندهاره محل نزول گردید دریازدهم که مقام بود اخرهاے روز بشکار سوار شده نیله گاوبرا کشتم دوازدهم بعد از قطع چهار کروه و یکپاو ظاهر موضع بچهیاري منزل گشت در همین روز رانا امر سنگهه چند سبد انجیر فرستاده بودالحق که میوه خوش است و تا غایت من انجیر هند باین لطافت ندیده بودم اما کمتر میتوان خورد دربیش خوردن مضرت دارد چهاردهم کوچ

دست داد چهار کروه و یک نیم پاو قطع نموده موضع بابلی محل اقامت گردید راجه جانبا
که از زمینداران معتبر الاحدود است دو زنجیر فیل پیشکش فرستاده بود از نظر گذشت
در همین منزل خربزها بسیاری از کاریز که در نواحی هرات واقع است آوردند خان
عالم هم پنجاه شتر فرستاده بود مجملاً باین فراوانی در سالهای پیش نیاورده بودند
در یکخوان چندین قسم میوه حاضر آوردند خربزه کاریز و خربزه بدخشان و کابل
و انگور سمرقند و بدخشان و سیب سمرقند و کشمیر و کابل و جلال آباد که از توابع
کابلست و انناس که از میوه های بنادر فرنگ است و در آگره بوته ان را نشانیده
بودند هر سال چندین هزار در باغات آگره که متعلق بخالصه شریفه است بر میدهد
و کوله که در شکل و اندام خوردتر از نارنج است و چاشنی آن بشیرینی قابل تراست
و در صوبه بنگاله خوب میشود شکر این نعمت بکدام زبان ادا تواند نمود والد
بزرگوارم را بمیوه میل تمام بود بتخصیص به خربزه و انار و انگور چون در عهد
دولت ایشان خربزه کاریز که فرد اعلی خربزه و انار یزد که معروف و مشهور عالم
است و انگور سمرقند به هندوستان نیاورده بودند هرگاه که آن میوه ها بنظر درمی
آید تاسف تمام روی میدهد که کاش این میوه ها دران عهد و ایام می آمد تا ادراک
لذت آن میفرمودند در پانزدهم که روز مقام بود خبر فوت میرعلی ولد فریدون خان
برلاس که از امرا زادهای معتبر این الوش بود شنیده شد روز شانزدهم کوچ دست
داد چهار کروه ونیم پاو قطع نموده حوالی موضع گري محل نزول اردوی فلک شکوه
گردید در اثنای راه قراولان خبر آوردند که ببری درین نواحی هست بقصد شکار او متوجه
گشتم و بیک بندوق کار او را تمام ساختم چون دلاوری شیر ببر قرار داده شده است
خواستم که احشای درون او را ملاحظه نمایم بعد از برآوردن ظاهر شد که بخلاف
حیوانات دیگر که زهره آنها خارج جگر واقعست زهره شیر ببر در درون جگرجا دارد
بخاطر میرسد که دلاوري شیر ببر ازین سر خواهد بود هژدهم بعد از قطع دو کروه
و سه نیمپاو موضع امریا منزل گشت در نوزدهم که مقام بود بقصد شکار سوار شدم بعد از
قطع دو کروه موضعی بنظر درآمد در غایت لطافت و نزاهت و قریب بصد درخت انبه
در یک باغ مشاهده گشت که باین کلانی و سبزی و خوبی درخت انبه کم دیده شده
بود در همین باغ درخت بری بنظر درامد در غایت عظمت و کلانی فرمودم که
طول وعرض و بلندی انرا بگز دراوردند بلندی ان از روی زمین تا سر شاخ هفتاد وچهار
ذرع و دورتنه آن چهل و چهار نیم ذرع و پهنای ان یکصد و هفتاد و پنج و نیم بگز
در امد چون غرایب تمام داشت نوشته شد روز بستم کوچ دست داد در اثنای راه
نیله گاؤ بتفنگ زده شد. روز بیست و یکم که مقام بود اخرهای روز بقصد شکار سوار
شده بعد از معاودت بخانه اعتماد الدوله بجهت جشن خواجه خضر که انرا خضري
میگویند امدم و تا یک پهر شب درانجا بسر برده بطعام میل نموده بدولتسرای همایون
مراجعت اتفاق افتاد درین روز اعتمادالدوله را به نسبت محرمیت نواخته بمقیمان

حرم سرای عزت فرمودم که ازو روسه نپوشند و بدین عنایت والا اورا سربلند جاوید ساختم بیست دویم حکم کوچ شد و سه کروه و نیمپاو قطع نموده موضع بول گهری محل اقامت گردید در اثنای راه دو نیله گاؤ شکار شد روز بیست و سویم تیر که مقام بود یک نیله گاؤ به بندوق زدم بیست و چهارم بعد از قطع پنجکروه ظاهر موضع قاسم کهیره منزل گشت درانثنای راه جانور سفیدی شکار شد که از عالم کوتاه پایه بود غایتاً چهار شاخ داشت دوشاخ که بمحاذي دنباله چشم او واقع بود دو انگشت بلندي داشت دو شاخ دیگر بفاصله چهار انگشت که بجانب قفا بود چهار انگشت بلندي داشت اهل هند اینجانور را دو دهاریه گویند و مقرر است که نر ان چهار شاخ و ماده ان شاخ ندارد و چنین مذکور شد که نوع این آهو زهره نمیدارد چون احشای درون او را ملاحظه کردند زهره ظاهر شد و معلوم گردید که این سخن اصلی نداشته است روز بیست پنجم که مقام بود اخرهای روز بشکار سواري دست داد یک نیله ماده به بندوق زدم مالجو برادر زاده قلیج خان راکه بمنصب هزاریذات و هفتصد و پنجاه سوار سرفراز بود و درصوبه اوده جاگیر داشت درهزاریذات ودو هزار دویست سوار ساخته بخطاب قلیج خاني سربلند گردانیده بصوبه بنگاله تعین نمودم بیست و ششم کوچ واقع شد چهار کروه و سه پاو قطع مسافت نموده ده قاضیان که در نواحي اوجین واقع است منزل شد درخت انبه بسیاری درین منزل گل کرده بود دیره را برکناراب ایستاده نموده جای دلنشین ترتیب داده بودند ❋ پهاړ ولد غزنینخان دربنمنزل بسیاست رسید این بیسعادت را بعد از فوت پدر نواخته قلعه و ولایت جالور را که جا و مقام پدران او بود باو مرحمت ساختم چون خورد سال بود مادرش او را ازبعضي قبایح منع میکرد آن روسیاه ازل و ابد با چندی از ملازمان خود شبي بدرون خانه در امده مادر حقیقي خود را بدست خود میکشد اینخبر بمن رسیده حکم فرمودم که اورا حاضر ساختند بعد ازانکه گناه او به ثبوت رسید فرمودم که به بیاسا رسانیدند ❋ دریمنزل درخت خرمای بنظر در امد که اندام او و وضعش خیلي غرابت داشت اصل ایندرخت یک تنه دارد چون شش گز بالا رفته دو شاخ شده یک شاخ ان ده گز و شاخ دیگر نه گز و نیم فاصله میان هردو شاخ چهار و نیم گز از زمین تا جای که شاخ و برگ برامده از طرف یک شاخ کلان شانزده گز از طرف شاخ دیگر پانزده و نیم گز و از جائیکه شاخ و برگ سبز شده تاسر درخت دونیم گز و دور آن دونیم گز و یکپاو فرمودم که چبوتره به بلندي سه گز بدور ان بندند در نهایت راستي و موزوني بود مصوران را گفتم که در مجالس جهانگیر نامه شبیه انرا بکشند بیست و هفتم کوچ شد دو کروه و نیم پاو در نوردیده ظاهر موضع هندوال نزول واقع گردید در اثنای راه یک نیله شکار شد بیست و هشتم دوکروه راه قطع نموده منزل کالیاده محل نزول گشت کالیاده عماراتي است از بناهای ناصرالدین ابن سلطان غیاث لدین بن سلطان محمود خلجي که حاکم مالوه بود در ایام حکومت خود در حوالي اوجین که از شهر های مشهور معروف صوبه مالوه است ساخته میگویند که حرارت بر طبیعت او غالب گشته بود چنانچه در اب بسر میبرد این

عمارته را درمیان رود خانه براورده واب این رود را تقسیم نموده جوئی‌ها ترتیب داده‌است
و در اطراف و جوانب و بیرون و اندرون این عمارت اب مذکور دراورده و حوضهاء خورد و
کلان مناسب جاومقام سرانجام نموده بحهار دلنشین و فرح انگیز جائیست و از عمارات
و منازل مقرر هندوستانست پیش ازانکه اینمنزل محل نزول گردد معماران فرستاده
فرمودم که انجا را از سرنو صفا دهند سه روز بجهت خوبي و لطافت درینمنزل مقام
شد شجاعت خان از جاگیر خود در همین جا امده ملازمت کرد اوجین از شهرهاے قدیم
است و از هفت معابد مقررہ هنود یکي این شهر اســـت و راجه بکرماجیت که رصد
افلاک وستارگان در هندوستان او نموده درین شهر و ولایت مي بوده از رصد او تاحال که
هزار و بیست شش هجري و یازده سال از جلوس منست یکهزار و ششصد و هفتاد و
پنج سال گذشته و مدار استخراج منجمان هند بدین رصد است این شهر برکنار آب سپرا
واقع است اعتقاد هندوان اینست که درسالي یکبار ے تعین وقت آب این دریا شیر
مي گردد در زمان والد بزرگوارم در وقتیکه شیخ ابوالفضل را بجهت اصلاح احوال برادرم
شاه مراد فرستاده بودند او از بلده مذکور عرضداشت نموده بود که جمعي کثیر از هندو
مسلمان گواهي دادند که چند روز قبل ازین‌شبي‌این اب شیر شده بود چنانچه مردمی
که درانشب آب را اران دریا برداشته بودند صباح ظروف انها پر شیر شده بود چون این
سخن شهرت تمام داشت نوشته شد اما عقل من اصلا قبول نمیکند تحقیق این سخن را
العلم عندالله تاریخ دویم اسفندارمذ از منزل کالیاده برکشتي سوار شده متوجه منزل
پیش شدم مکرر شنیده بودم که سناسئي مرتاضي جدروپ نام که چندین سال است که
نزدیک بمعمورہ اوجین در گوشه صحرا از آباداني دور متوجه و مشغول پرستش معبود
حقیقي است خواهش صحبت او بسیار داشتم و وقتیکه در دارالخلافه اگره بودم میخواستم
که اورا طلبیده به بینم غایتاً ملاحظه تصدیع او کرده نطلبیدم چون بحوالي شهر مذکور رسیدم
از کشتي برامده نیمپاو کروه پیاده بدیدن او متوجه گشتم جائیکه بودن خود اختیار نموده
سوراخي‌است که میان پشته کنده دروازه در امده اول ان محرابي شکل افتاده بطول یک
گز بعرض ده گره و فاصله ازین دروازه تا سوراخي که اصل نشیمنگاه اوست دو گز و پنج گره
طول و یازده گره و یکپاو عرض دارد و ارتفاع از زمین تاسقف یک گز سه گره و سوراخیکه
درون آن نشیمن جاے درمي اید طولش پنج و نیم گره و عرضش سه ونیم گره است
شخص ضعیف جثه بصدتشویش بدرون ان تواند در امد طول و عرض ان سوراخ همین
مقدار بوده باشد نه بوریائي دارد نه فرش کاهي و تنها دران سوراخ تنگ و تیره مي
گذراند در ایام زمستان و هواے سرد بانکه برهنه محض است وجز پارچه لته که پیش
و پس خود را پوشیده لباسي ندارد هرگز اتش هم نمي افروزد چنانچه ملاے روم از
زبان درویشي بنظم دراورده

پوشش ما روز تاب افتاب * شب نهالي و لحاف از ماهتاب

درابي که نزدیک بمحل بودن اوست هر روز دوبار رفته غسل میکند روز یکبار بدرون

معمورهٔ اوجین در می اید و بجز خانه سه نفر برهمن که از جمله هفت نفر اختیار کرده
است و صاحب زن و فرزند اند و اعتقاد درویشي و قناعت بانها دارد در امدن پنج لقمه
از خوردني که انها بجهت خوردن خود ترتیب داده اند بطریق گدائي بر کف دست
گرفته به خائیدن فرو میبرد تا ذایقه ادراک لذت ان نکند بشرطیکه درین سه خانه
مصیبتي رو نداده باشد و ولادت واقع نگشته و زن حایض درانخانه نباشد طریق زیست و
زندگاني او برین نهج است که نوشته شد خواهان ملاقات مردم نیست لیکن چون شهرت
تمام یافته مردم بدیدن او میروند خالي از دانش نیست علم بیدانت را که علم تصوف
باشد خوب ورزیده تاشش گهري باو صحبت داشتم سخنان خوب مذکور ساخت چنانچه
خیلي در من اثر کرد اورا هم صحبت من در افتاد در حالتیکه والد بزرگوارم قلعه اسیر
وولایت خاندیس را فتح نموده متوجه دارالخلافه اگره بودند در همین جا و مقام اورا
دیده بودند و همیشه خوب یاد میکردند دانایان هند براے زیست و زندگاني طایفه
برهمن که اشرف طوایف هنود اند چهار روش قرار داده اند و مدت عمر چهار قسم
ساخته اند و این چهار طور را چهار اسرم میگویند درخانه برهمن پسری که متولد میگردد
تا مدت هفت سال که مدت طفولیت است اورا برهمن نمیگویند و تکلیف برونیست
بعد ازانکه بسن هشت سالگي رسید مجلسي را ترتیب داده برهمنان را جمع می
سازند ورسني از کاه مونج که انرا مونجي گویند بدرازي دوگز و یکبار می باشد دعا
و افسونها بران خوانده و سه گره بدام سه تن از پاک نهاداني که بانها اعتقاد دارند بران
زده درمیان او می بندند وزناري از ریسمان خام تافته حمایل وار بردوش راست او مي
اندازند چوبے بدرازي یک گز و کسری که بجهت محفوظ داشتن خود از اسیب موذیات
و ظرفي از مس بجهت خوردن اب بدست او داده اورا به برهمن دانائے میسپارند که
تا دوازده سال در خانه او بسر برده بخواندن بید که انرا کتاب الهي اعتقاد دارند مشغولي
نماید و ازین روز باز اورا برهمن میخوانند و درینمدت میباید که مطلق گرد لذات
جسماني نگردد چون نیمه روز بگذرد بطریق گدائي بخانه برهمن دیگر رفته انچه باو
دهند نزد اوستاد اورده برخصت او تناول نماید و از پوشش بغیر لنگي کرپاسي که ستر
عورت کند دوسه گز کرپاس دیگر که بردوش اندازد چیزی دیگر اختیار نه نماید این حالت
را برهمن چرج گویند یعني مشغولي بکتاب الهي بعد از گذشتن مدت مذکور
برخصت اوستاد و پدر کد خدا شود درینوقت اورا رخصت است که از جمیع لذات
حواس پنجگانه خود را بهره مند گرداند تاوقتیکه او را فرزندی بهم رسد که سنش بشانزده
سالگی رسیده باشد و اگر او را فرزند نشود تاسن چهل و هشت سالگي در لباس تعلق
بسر برد این ایام را گرهست خوانند یعني صاحب منزل آنگاه از خویشان و اقربا
و بیگانه و اشنا جدائي گزیده و اسباب عیش و عشرت را فروهشته از تعلق اباد کثرت
بمقام تنهائي نقل نموده در جنگل بسر برد و این حالت را بان پرست نامند یعني
سکونت جنگل و چون مقرر هنود است که هیچ عمل خیر از اهل تعلق بیشرکت و حضور

زن که او را نیمه مرد گفته‌اند تمام نمیشود و هنوز بعضی اعمال و عبادات او را در پیش است زن را همراه بجنگل ببرد و اگر او حامله باشد رفتن را موقوف دارد تاوقتیکه بزاید و سن بچه به پنجسالگي رسد آنگاه فرزند را به پسر کلان یا دیگر خویشان سپرده عزیمت خود را بفعل آورد و همچنین اگرزن حایضه باشد توقف نماید تا وقتیکه پاک گردد بعد ازین بازمباشرت نه نماید وخود را بملاقات او آلوده نسازد و شبها قطعی درمیان آلت نهاده خواب کند و تا دوازده سال درین مقام بسر برد خورش او از نباتاتی باشد که در صحرا و جنگلها خود رسته باشدو زنار باخود میدارد و عبادت آتش بجامی آورد و اوقات را بگرفتن ناخن : موی سر و اصلاح ریش و بروت ضایع نمیسازد چون این مدت بروشی که مذکور گشت بانتها رساند دیگر باره بخانه خود بیاید و زن را با فرزندان و برادران و خویشان او سفارش نموده خود بملازمت مرشد کامل رفته هرچه باو باشد از زنار و موی سر وغیره در حضور او در آتش انداخته بسوزد و بگوید هر تعلقی که داشتم حتی که ریاضت و عبادت و اختیار ازدل خود بیرون کردم و راه خواطر را بردل به بندد و درمراقبه حق همیشه مشغول باشد و هیچ چیز را بغیر از موجود حقیقی صاحب وجود نداند و اگر سخن از علم کند علم بیدادت باشد که حاصل انرا بابا فغانی درین بیت بنظم در آورده *

یک چراغ است درینخانه که از پرتو ان * هر طرف می نگرم انجمني ساخته اند

و اینحالت را سرب بیاس گویند یعني همه گذاشتن و صاحب این مقام را سرب بیاسي نامند بعد از ملاقات جدروپ برفیل سوار شده از میان معموره اوجین گذشتم و موازي سه هزار و پانصد روپیه زر ریزگي در گذشتن بردست راست و چپ خود افشاندم و یک کروه و سه پاو قطع نموده بظاهر دادوکهیڑا که محل نزول اردوی ظفر قرین بود فرودآمدم در روز سویم که روز مقام بود بنابر اشتیاق صحبت جدروپ بعد از نیم روز بدیدن او متوجه گشتم و تا شش گهڑي بملاقات او مسرور خاطر بودم درین روز هم سخنان خوب مذکور گشت قریب بشام داخل دولت سراے خاص گشتم روزچهارم سه کروه و یکپاو نوردیده شد حوالي موضع اجراو در باغ برابیه نزول اجلال گشت اینمنزل هم بغایت خوش و خورم و پر درخت جا بود در ششم کوچ واقع شد بعد از قطع مسافت چهار کروه و سه پاو بر کنار تال دیبالپور بهریه نزول اتفاد بنابر خوبی جا و مقام و لطافت تال درینمنزل چهار روز مقام نموده شد و اخرهاے هر روز بر کشتي سوار شده بشکار مرغابي و دیگر جانوران ابي مشغولي مینمودم درینمنزل انگور فخري از احمدنگر اورده بودند اگرچه در بزرگي با انگور فخري کابل نمیرسید اما در لطافت ازان هیچ کمي نداشت منصب بدیع الزمان ولد میرزا شاهرخ بالتماس فرزند باباخرم بهزار و پانصدي ذات و هزار سوار مقرر گشت یازدهم کوچ نمودم بعد از قطع سه کروه و یکپاو حوالي پرگنه دولت‌آباد محل اقامت گردید در دوازدهم که مقام بود بقصد شکار سواري دست داد در موضع شیخوپور از مضافات پرگنه مذکور درخت بری بنظر در آمد در غایت بزرگي

و تناوري دور تنه اين هزده گز و نيم و بلندي از بيخ تا سرشاخ يكصد و بيست و هشت درع و بكهاو و اطراف شاخها كه از تنه جدا شده سايه گستر گرديده است دويست و سه درع و نيم و شاخي كه هيئت دندان فيل بر ان ظاهر ساخته‌اند چهل گز درازي ان است در وقتيكه حضرت والد بزرگوارم ازينجا ميگذشته اند سه گز و سه پاو بالا از تنه بخطي كه سر بزمين نهاده پنجه خود را بطريق نشاني بر انجا نهاده اند من بر شاخ بيخ ديگر هشت گز بالا فرمودم كه پنجه مرا نيز نقش كنند و بجهت انكه بمرور زمان اين نقش فرسوده نگردد صورت هر دو پنجه را بر سنگ مرمر نگار نموده بر همان تنه درخت نصب سازند و فرمودم كه بر اطراف اندرخت چبوتره بصفا ترتيب دهند چون در ايام شاهزادگي بمير ضياء الدين قزويني كه از سادات سيفي است و در زمان دولت من بخطاب مصطفي‌خاني سرفرازي يافته وعده نموده بودم كه پرگنه مالده را كه از پرگنات مشهور صوبه بنگاله است بطريق التمغا باو و فرزندان او مرحمت نمايم درينمنزل اين عطيه عظمي در شان او از قوه بفعل آمد در سيزدهم كوچ واقع شد از منزل مذكور بقصد سير و شكار با بعضي از محلها و چندي از نزديكان و خدمتگاران از اردو جدا شده بموضع حاصلپور متوجه گشتم و اردو در حوالي بالچهه فرود آمد و ما در موضع سانگور منزل فرموديم از خوبي و لطافت اينموضع چه نويسد درخت انبه بسيار و زمينها سراسر سبز و خرم مجملاً دربين منزل بنابر سبزي و خرمي جا سه روز مقام شد و اينموضع از تغير كيشو مارو بكمالخان قراول مرحمت نمودم و حكم شد كه بعد ازين موضع مذكور را كماپور ميگفته باشند در همين منزل شب شيورات واقع شد جوگي بسيار جمع آمده بودند لوازم اين شب بفعل آمد و بادانايان اينطايفه صحبتها داشته شد دربنروزها سه نيله گاو شكار نمودم خبر كشته شدن راجه مان درينجا رسيد اورا بسرداري لشكريكه برسر قلعه كانكره تعين بوده معين ساخته بودم چون بلاهور ميرسد مي شنود كه سنگرام كه يكي از زميندارانِ كوهستان پنجابست برسر جا و مقام او آمده بعضي از ولايات او را بتصرف درآورده است دفع او اولي دانسته برسر او متوجه ميشود چون سنگرام مذكور را قوت مقاومت با او نبوده ولايات متصرف شده را ميگذارد و بكوهها صعب و محكمهاء مشكل بناه ميبرد راجه مان سر دربي او نهاده بهمان محكمها در مي آيد و از غايت غرور ملاحظه پيش و پس درآمد و برآمد خود نا كرده به اندك جماعتي خود را باو ميرساند سنگرام چون مي بيند كه جاے گريز محل بدر رو ندارد بمقتضاے اين بيت

وقت ضرورت چو نماند گريز * دست بگيرد سر شمشير تيز

در مقام مقاتله و مدافعه در مي ايد بحسب تقدير سدگي براجه مان ميرسد و جان بجان افرين ميسپرد و شكست بر مردم او مي افتد و جمع كثيري كشته ميشوند بقيه مردم زخمي اسپ و يراق انداخته بصد تشويش نيمجاني برمي اورند هفدهم از سامكپور كوچ نموده بعد از قطع سه كروه بموضع حاصلپور رسيدم در اثناے راه يك نيله گاو شكار شد موضع مذكور از جاهاے مقرر معين صوبه مالوه است انگور

فراوان و درختهای انبه بیرون از حساب و شمار دارد آبهای روان بر اطراف آن جاری دراینجا رسیدم که انگور از خلاف موسم انگور ولایت رسیده بود بآن ارزانی و فراوانی که ادنی و اعلی باجنس آن مقدار که خواهد و میسر باشد بخورد و خشخاش گل کرده بود و قطعه قطعه برنگهای گونا گون بنظر درمی آمد مجملاً جایی بلطافت دیهی کم میباشد سه روز دیگر درین موضع مقام افتاد سه نیله گاو به بندوق انداخته شد در بیست و یکم از حاملپور بدو کوچ باردوی بزرگ داخل گشتم در اثنای راه یک نیله شکار شد روز یکشنبه بیست دویم از حوالی لعلپچه کوچ کرده تالی که در پایان قلعه ماندو واقع بود محل نزول گشت درین روز قراولان خبر آوردند که شیر را درین سه کروهی در قیل داریم باآنکه روز یکشنبه بود و درین دو روز که روز مذکور و پنجشنبه بوده باشد بشکار بندوق متوجه نمیشوم بخاطر رسید که چون از جانوران موذیست دفع باید کرد متوجه شدم چون بجا و مقام او رسیدم در سایه درختی نشسته بود از بالای فیل دهن او را که نیم باز بود در نظر داشته بندوق را کشاد دادم بحسب اتفاق بدرون دهن او در آمده در کله و مغز او جاکرد و بهمین یک بندوق کار او را تمام ساختم بعد ازان جمعی که همراه بودند هر چند تفحص نمودند که محل زخم را بیابند نتوانستند یافت چه بحسب ظاهر برهیچیک از اعضای او علامت زخم بندوق نبود اخرالامر فرمودم که دهن او را ملاحظه نمایند بعد ازان ظاهر شد که گولی بدهن او رسیده بود و بدین زخم از پا در آمده گرگ نری میرزا رستم شکار کرده بود آورد میخواستم که ملاحظه نمایم که زهره او بطریق زهرهٔ شیر در درون جگر واقع است یا مانند جانوران دیگر دربرون جگر دارد بعد از تفحص ظاهر شد که زهره او هم در درون جگر مي باشد ● روز دو شنبه بست و سویم یک پهر گذشته بطالع سعد و ساعت فرخ بمبارکي بر فیل سوار شده بقلعه ماندو متوجه گشتم یک پهر و سه گهري از روز مذکور گذشته داخل منازلی که جهت نزول اجلال ترتیب داده بودند شدم یک هزار و پانصد روپیه در راه افشاندم از اجمیر تا ماندو که یکصد و پنجاه و نه کروه بود در عرض چهار ماه و دو روز بچهل و شش کوچ و هفتاد و هشت مقام نوردیده آمد درین چهل و شش کوچ منازل بحسب اتفاق در جاهای دلکش بر کنار تالابها یا جویها و نهرهاے عظیم که پر درختها و سبزها و خشخاش زارها گل کرده داشت واقع مي گشت و روزی نگذشت که در مقام و کوچ شکار نشده باشد تمام راه بر اسپ و فیل سوار سیر کنان و شکار افگنان مي آمدیم و مشقت سفر اصلا ظاهر نشد گویا که از باغي بباغي نقل مي افتاد درین شکارها آصفخان و میرزا رستم و میر میران و انیراے و هدایت الله و راجه سارنگدیو و سیدکاسو و خواصخان همیشه در جلوخانه حاضر مي بودند چون پیش ازانکه رایات جلال متوجه این حدود گردد عبدالکریم معموري را که بجهت تعمیر عمارات حکام سابق در ماندو فرستاده بودیم مشارالیه در مدتی که رایات اقبال در اجمیر نزول داشت بعضی از عمارات قدیم که قابل تعمیر بود مرمت نموده بعضي جاها را مجدداً احداث نمود مجملاً منزلي

ترتیب داده که تاغایت در هیچ جا بدان نزاهت و لطافت عمارتی معلوم نیست که باتمام رسیده باشد قریب سه لک روپیه که دو هزار تومان ولایت بوده باشد صرف آن شده باشد که این عمارت رفیع در شهرها رفیع که قابلیت نزول اجلال میداشت. واقع می بود این قلعه بر بالای کوهی واقع است دوران ده کروه بمساحت در آمده در ایام برسات جای بخوش هوائی و لطافت اینقلعه نمي باشد شبها در قلب الاسد بمرتبه سرد میشود که بی لحاف نمیتوان گذرانید و روزها احتیاج بباد زن نمیشود گویند که پیش از زمان راجه بکرماجیت راجه بود جیسنگه دیو نام در زمان او شخصی بجهت اوردن کاه بصحرا بر امده بود در اثنای دروید ن داسی که در دست داشت برنگ طلا ظاهرگشت و او داس خود را چون متغیر دیده نزد مادن نام آهنگری اورد که اصلاح ان نماید اهنگر دانسته که این داس طلا شده قبل ازین شنیده بود که درین دیار سنگ پارس که بملاقات آن آهن و مس طلا میگردد هست در ساعت ان کاهی را همراه گرفته بدان جا و مقام امده و ان سنگ را بدست اورد بعد ازان این گوهر بی بها بنظر راجه وقت گذرانید راجه بوسیله این سنگ زرها حاصل نموده پاره ازان صرف عمارات این قلعه نموده در عرض دوازده سال باتمام رسانید و بخواهش ان اهنگر بیشتر سنگها که در دیوار اینقلعه تعبیه نموده اند بهیئت سندان تراشیده فرموده که بکار بردند در اخرهای عمر که دل از دنیا برگرفته بود برساحل دریای نربدا که از معابد مقرر هنود است مجلسی ترتیب داد و برهمنان را حاضر ساخته بهریک لطفها و شفقتها از نقد و جنس نمود چون نوبت برهمنی که نسبت قدیم باو داشت رسید این سنگ را بدست او داد او از ناشناسائی خشمگین شده ان گوهر بی بها را در اب انداخت بعد ازانکه بر حقیقت او مطلع گشت بحسرت جاوید گرفتار امد هر چند تفحص نمود اثری ازان ظاهر نه گشت اینمقدمات کتابي نیست از زبان شنیده شد اما این حکایت را اصلا عقل من قبول نمیکند و در پیش من تیتالی مینماید ماندو سرکاریست از سرکار های مقرر صوبه مالوه یک کرور و سي و نه لک دام جمع اوست مدتها تختگاه سلاطین اینددیار بود عمارات و اثرهای سلاطین قدیم بسیار در او برپا و برجاست و تاحال نقصانی بدانجا راه نیافته در بیست و چهارم بقصد سیر عمارات سلاطین سابق سوار شدم اول بمسجد جامع که از بناهای سلطان هوشنگ غوریست در امدم بغایت عمارت عالي بنظر در امد تمام از سنگ تراشیده ساخته اند و با انکه یکصد و هشتاد سال از زمان ساختن ان گذشته چنان مشاهده می شود که گویا امروز بنا دست از عمارت ان کشیده است بعد ازان بعمارت مقبره حکام خلجیه در امدم که قبر روسیاه ازل و ابد نصیرالدین ابن سلطان غیاث‌الدین نیز در انجا واقع بود چون مشهوراست که ان بی سعادت بقتل پدر خود سلطان غیاث‌الدین که در سن هشتاد سالگي بوده اقدام نموده دو مرتبه زهر داد و او بزهرمهره که در بازو داشت دفع ان نمود در مرتبه سویم کاسه شربتي بزهر امیخته بدست خود به پدر داد که این را می باید نوشید پدر چون اهتمام او درینکار فهمید اول زهرمهره از بازوی خود باز کرده

پیش او انداخت و روی عجز و نیازمندی بدرگاه خالق بی نیاز آورده بر زبان راند که خداوندا عمر من بپنجاه سال رسیده و این مدت را بدولت و عشرت و کامرانی گذرانیدم چنانچه هیچ پادشاهی را میسر نگشته و اکنون که زمان بازپسین منست امیدوارم که تقصیرم را بعفو من نگیری و موت مرا باجل مقدر حساب نموده بازخواست آن ننمائی بمجرد ادای این کلمات آن کاسه شربت بزهر آمیخته را لاجرعه در کشید و جان بجان آفرین سپرد مقصود او از ذکر این مقدمه آن بود که ایام دولت را بعیش و عشرت گذرانیده‌ام که هیچیک از سلاطین را میسر نگشته است که چون در سن چهل و هشت سالگی باورنگ حکومت نشست بمحرمان و نزدیکان خود اظهار نمود که درخدمت پدر بزرگوار خود مدت سی سال است که لشکرکشی نموده در لوازم تردد سپاهگری تقصیری نکرده الحال که نوبت دولت بمن رسید اراده ملک گیری ندارم و میخواهم که بقیه عمر را بعیش و عشرت بگذرانم میگویند که پانزده هزار زن در محل خود جمع نموده بود شهری ازینطایفه ترتیب داده مشتمل بر جمیع طوایف از اقسام و اصناف پیشه کار و حاکم و قاضی و کوتوال و آنچه بجهت نظام شهر درکار است از زنان تعین نموده بود و هرجا خبر کنیزی صاحب جمال شنیدی تا بدست نیاوردی از پا نه‌نشستی اقسام صنایع و علوم بکنیزان آموخت و بشکار میل بسیار داشت آهو خانه ساخته بود و در آنجا اصناف جانوران جمع آورده اکثر اوقات بازنان دران آهو خانها شکار میکرد مجملاً در مدت سی و دوسال زمان حکومت خود چنانچه قرار داده بود بر سر هیچ غنیمی سواری نکرد و اینمدت را بفراغت وآسودگی و عشرت گذرانید و همچنین هیچکس برسر ملک او نیامد بر زبانهاست که چون شیرخان افغان در ایام حکومت و سلطنت خود باوجود حیوان طبعی بر سر قبر نصیرالدین رسید بجهت همین عمل شنیع بجمعی که باو همراه بودند فرمود که چوبها برسر قبر او زدند من نیز چون بقبر او رسیدم لگدی چند برگور او زده به بندها که در ملازمت بودند فرمودم تا قبر اورا لگدکاری نمودند چون خاطر را بدین تسلی نشد گفتم که گور او را شگافته اجزای ناپاک اورا باتش اندازند باز بخاطر رسید که چون آتش نوریست از نور الهی حیف است که بسوختن جسد کثیف او آنجوهر لطیف آلوده گردد و نیز مبادا که ازین سوختن در نشاه دیگر تخفیفی در عذاب او رود فرمودم که استخوانهای فرسوده اورا باجزای خاکشده در دریای نربدا انداختند چون درایام حیات بواسطه حرارتی که در طبیعت او غالب بود همیشه دراب بسر میبرد چنانچه مشهوراست که در حالت مستی بیکبار خود را دریکی از حوضهای کالیاده که عمق تمام داشت انداخت چندی از خدمتگاران محل سعی نموده موی اورا بدست در آوردند و از آب بیرون کشیدند بعد ازانکه بهوش آمد مذکور ساختند که چنین امری واقع شد از شنیدن اینمقدمه که موی سر اورا کشیده بر آورده‌اند بسیار غضبناک گشته فرمود که دست آنخدمتگار را بریدند بار دیگر که اینقسم حالتی دست داد هیچکس به برآوردن او جرات نکرد تا در آب غوطه خورده جانداد بحسب اتفاق بعد از گذشتن یکصد و ده سال از فوت او اینمقدمه بوقوع

امد که اجزاے فرسودہ او هم بآب پیوست در بیست و هشتم عبدالکریم را بجلدوے عماراتے ماندو که بسعی سعی و اهتمام او باتمام رسیده بود بمنصب هشتصدیذاتے و و چهار صد سوار از اصل و اضافه سرفراز ساخته بخطاب معمور خانی بلند نام گردانیدم در همین تاریخ که رایات جلال بقلعه ماندو در آمد فرزند بلند اقبال سلطان خرم باعساکر منصوره بشهر برهانپور که حاکم نشین ولایت خاندیس است داخل میشود بعد از چند روز عرایض افضلخان و رای رایان که در وقت بر آمدن لجمیر فرزند مشارالیه انها را بهمراهی ایلچی عادل خان مرخص ساخته بود میرسد مشعر برانکه چون خبر آمدن مایان بعادل خان رسید هفت کروه باستقبال فرمان و نشان شاهزاده بلند اقبال برآمده در لوازم تسلیم و سجده و ادابی که معمول درگاه است سرموئی فرو گذاشت نه نموده در همین ملاقات اظهار دولتخواهی بیش از بیش نموده تعهد کرد که ولایاتیکه از تصرف اولیای دولت قاهره بر آمده مجموع را از عنبر تیره بخت انتزاع نموده بتصرف بندهاے بادشاهی باز گذارد و تقبل نمود که پیشکش لایق بهمراهی ایلچیان بعزت تمام روانه درگاه سازد بعد از دگر این مقدمات ایلچیان را بعزت تمام بجا و مقامی که بجهت آنها ترتیب یافته بود فرود می آورند در همان روز کس به عنبر فرستاده مقدماتیکه بار اعلام می بایست نمود پیغام میدهد این اخبار از عرایض افضلخان و راے رایان بمسامع جلال رسید از اجمیر تا روز دو شنبه بست و سویم ماه مذکور درمدت چهار ماه دو قلاده شیر و بست و هفت راس نیله گاو و شش راس چیتل و شصت راس آهو و بست و سه خرگوش و روباه و یکهزار دویست قطعه مرغابی و سایر جانوران شکار شده بود درین شب ها حکایت شکارهای ایام پیش و شوق خواهشی که خاطر را بدین شغل بود باستادهای پای سریر خلافت مصیر نقل مینمودم بخاطر رسید که ایا شماره شکارے که از ابتداے سن تمیز تاحال واقع شده بدست توان آورد بنابرین مقدمه بواقعه نویسان و مشرفان شکار و قراولان عمله و فعله اینخدمت امر نمودم که در صدد تحقیق شده انچه از هرجنس جانور شکار شده مجموعه را فراهم آورده بمن بشنوانند ظاهر شد که از ابتدای سن دوازده سالگی که سنه نهصد و هشتاد و هشت سال هجریست لغایت آخر همین سال که یازدهم سالست از جلوس همایون و سن من به پنجاه سال قمری رسیده بست و هشت هزار و پانصد و سی و دو شکار در حضور واقع شده ازینجمله هفده هزار و یکصد و شصت و هفت جانور بدست خود به بندوق وغیره بر ینموجب شکار نموده ام جانوران چرنده سه هزار و دویست و سه از قلاده و راس وغیره شیر هشتاد و شش قلاده و خرس و چیته و روباه و اودبلاو و کفتار و نه قلاده نیله گاو هشتصد و هشتاد و نه راس مهاکه از عالم گوزنست غایتاً در بزرگی و کلانی برابر نیله گاو میشود سی و پنج راس اهوی نرو ماده و چکاره و چیتل و بز کوهی وغیره یکهزار و شش صد و هفتاد راس و قوچ و اهوی سرخه دویست و پانزده راس گرگ شصت و چها راس گاومیش صحرائی سی و شش راس خوک نود راس رنگ بست و شش راس قوچ کوهی بست دو راس

ارغلی‌سي و دو راس گورخرشش راس خرگوش بست و سه راس جانوران پرنده سیزده هزار و نهصدو شصت و چهار کبوترده هزار و سیصد و چهل و هشت قطعه لگر و جگر سه قطعه عقاب دو دست قلیواج بست و سه قطعه چغدسی و نه قطعه قوطان دوازده قطعه موش جوز پنج قطعه کنجشک چهل و یک قطعه فاخته بست و پنج قطعه بوم سی قطعه مرغابي و قاز و کارونک وغیره یکصد و پنجاه قطعه زاغ سه هزار و دو صد و هفتاد و شش قطعه جانور آبي مگرمچهه که نهنگ ازان تعبیر توان نمود ده عدد *

جشن دوازدهمین نوروز از جلوس همایون

یک گهري از روز دو شنبه سیم ماه مذکور مطابق دوازدهم ربیع‌الاول سنه ۱۰۲۹ مانده حضرت نیر اعظم از برج حوت بعشرت سراے حمل که خانه شرف و سعادت او ست انتقال فرمودند درهمین وقت تحویل که ساعت سعد بود بر تخت جلوس نمودم بدستور سابق مقرر فرموده بودم که دیوانخانه خاص و عام را در اقمشه نفیسه گرفته آئین بندي نمایند باوجودیکه اکثر امرا و اعیان دولت در خدمت فرزند خرم بودند مجلسے ترتیب یافته‌که از سنوات سابق هیچ کمي نداشت پیشکش روزسه شنبه به‌اندخان مرحمت نمودم در همین روز که غره فروردین سنه دوازده است عرضداشت شاه خرم رسید مضمون آنکه جشن نو روزي بدستور سالهای گذشته ترتیب یافت اما چون ایام سفر و یساق در میانست پیشکش همه ساله به بندها معاف شود این معني بغایت مستحسن افتاد فرزند دلبند را بدعاے خیرمندی یاد آورده از درگاه الهي خیریت دارین بجهت او مسالت نمودم و حکم کردم که درین نو روز هیچکس پیشکش نگذراند بواسطه افساد تنباکو که در اکثر مزاجها و طبیعتها مقرر است فرموده بودم که هیچکس متوجه بکشیدن آن نشود و برادرم شاه عباس نیز بضرر ان مطلع گشته در ایران میفرمایند که هیچکس مرتکب کشیدن آن نگردد چون خانعالم بمداومت کشیدن تنباکو بي اختیار بود در اکثر اوقات بدین امر قیام و اقدام مینمود یادگار علي سلطان ایلچي داراے ایران ایمعنی را بشاه عباس عرض مینماید که خانعالم یک لحظه بي تنبا کو نمیتواند بود جواب عرضداشت او این بیت مرقوم مي سازد *

رسول یار میخواهد کند اظهار تنباکو * من ازشمع وفا روشن کنم بازار تنباکو

خانعالم نیز در جواب بیتے گفته فرستاده است

من بیچاره عاجزبودم از اظهار تنباکو * زلطف شاه عادل گرم شد بازار تنباکو

درسویم ماه مذکور حسین‌بیگ دیوان بنگاله سعادت استان بوسي دریافته دوازده زنجیرفیل نر و ماده پیشکش گذرانید طاهر بخشي بنگاله که مخاطب و معاتب به بعضي تقصیرات بود سعادت کورنش دریافته فیلان او که بست و یکزنجیر بود از

نظر اشرف گذشت دوازده زنجیر پسند افتاده تتمه را باو مرحمت نمودم درین روز مجلس شراب ترتیب داده باکثر بندهائیکه در ملازمت بودند شراب مرحمت نموده همه را سرمست باده اخلاص ساختم در چهارم قراولان خبر رسانیدند که ببری درحوالی سکر تالاب که درون قلعه از عمارات مقرر حکام مالوه است قیل داریم همان لحظه سوار شده متوجه آن شکار گشتم چون ببر مذکور ظاهر گشت براحدیان و جماعهکه در جلو بودند حمله اور گشته ده دوازده نفررا مجروح و زخمي ساخت اخرالامر به سه تیر بندوق کار او ساخته شر اورا ار بندهاے خدا دور سلختم در هشتم منصب میرمیران که هزاري ذات و چهار صد سوار بود بهزار و پانصدیذات و پانصد سوارمقرر گشت در نهم حسب الالتماس فرزند خرم بر منصب خانجهان هزاریذات و سوار افزوده شد که ششهزاریذات و سوار بوده باشد و یعقوب‌خان که بهزار و پانصدیذات و هزار سوار سرفراز بود بدو هزاري ذات و یکهزار و پانصد سوار سربلند گردید بر منصب بهلولخان بیانه پانصدیذات و سیصد سوار افزوده شد که هزار و پانصدیذات و هزار سوار بوده باشد و منصب میرزا شرف الدین حسین کاشغري که در صوبه دکن ترددات مردانه از او و پسر او بوقوع آمده بود از اصل و اضافه بهزار و پانصدیذات و هزار سوار مقرر گشت در دهم ماه مذکور مطابق بست و دویم ربیع‌الاول سنه هزار و بست و شش وزن قمري منعقد گشت درینروز دو راس اسپ عراقي از طویله خاصه و خلعت بفرزند خرم مرحمت نموده مصحوب بهرام بیگ فرستاده شد هزار سوار بر منصب اعتبارخان افزودم که به پنجهزاری ذات و سه هزار سوار سرفراز باشد در یاردهم حسین بیگ تبریزي که دارای ایران او را نزد حاکم گلکنده بطریق رسالت فرستاده بود چون بواسطه نزاع فرنگیان با قزلباشیان راه بر میر مسدود بود با ایلچي حاکم گلکنده ملازمت نمودند دو راس اسپ و چند تغور پارچه دکن و گجرات پیشکش او گذشت درهمین تاریخ اسپ عراقي از طویله خاصه بخانجهان مرحمت نموده شد درپانزدهم هزاریذات بر منصب میرزا راجه بهاوسنگهه افزوده شد که پنجهزاریذات و سه هزار سوار بوده باشد درهفتدهم پانصد سوار دیگر بر منصب میرزا رستم افزوده پنجهزاریذات و یکهزار سوار کردم و منصب صادقخان بهزار و پانصدیذات و هفتصد سوار از اصل و اضافه مقرر گشت وارادت‌خان بمنصب هزار و پانصدي وششصد سوار بهمین دستور سرفراز گردید بر منصت انیرای پانصدي ویکصد سوار افزوده گشت که هزار و پانصدي‌ذات و پانصد سوار بوده باشد سه گهري از روز شنبه نوز دهم مانده اغاز شرف شد و در همین وقت مجدداً جلوس نمودم از گرفتاران لشکر عنبر مقهور که سي و دو نفر بودند و در جنگ شهنوازخان و شکست آن بد اختر بدست اولیای دولت قاهره افتاده بودند یکی را باعتقادخان سپرده بودم مستحفظانیکه بجهت حفظ او معین بودند غفلت ورزیده اورا میگریزانند این معني برخاطرم بسیار گران آمد اعتقادخان را در مدت سه ماه از کورنش منع نموده بودم چون محبوس مذکور بی نام و نشان بود هرچند تردد نمودند بدست در نیامده

اخوالعمر نموده‌ام که سردار انجماعه را که در محافظت او غفلت نموده بودند بسیاست
رسانیدند اعتقاد خان میربهروز حسب التماس اعتمادالدوله سعادت کورنش دریافت
چونکه احوال بنگاله و سلوک قاسم خان خوب شنیده نمیشد بخاطر رسید
خان فتح جنگ را که مهمات صوبه بهار را یک گونه صورتی داده کان الماس
را که بتصرف و عمل بندهاسه درگاه در اورده است بصوبه بنگاله فرستاده جهانگیر قلیخان
را که در صوبه الهاباد جاگیردارد بجاے او به بهار روانه سازم و قاسم خان را بدرگاه طلب دارم
درهمین ساعت در روز متبرک حکم شد که دریذباب فرامین مطاعه بقلم در اورند و سزاوال
تعین شوند که جهانگیر قلیخان را به بهار برده ابراهیم خان فتح جنگ را روانه بنگاله سازند
و سکندر جوهري را نواخته بهزاریذات و سیصد سوار سرفراز ساختم • دربیست و یکم محمد
رضا ایلچي دارائی ایران را رخصت نمودم شصت هزار درب که سي هزار روپیه بوده باشد
با خلعت باو مرحمت شد در برابر یادبودی که برادرم شاه عباس بجهت من فرستاده
بود تحفه چند از قسم مرصع الاتے که دنیا داران دکن فرستاده بودند با دیگر پارچها و
نفایس از هر جنس و هر قسم که تحفگي را شایان بود موازي یک لک روپیه همراه
ایلچي مذکور روانه ساختم ازانجمله پیاله بلوري بود که چلبي از عراق فرستاده بود این پیاله
را شاه دیده بودند بایلچي گفته باشند که اگر درین پیاله برادرم شراب نوشیده بجهت
من بفرستند شفقت تمام خواهد بود چون ایلچي اینمعني را اظهار نمود در حضور
او چند مرتبه ازین پیاله شـــراب خورده فرمودم که سرپوش و رکابي بجهت ان تیار
ساختند و داخل سوغاتها نموده فرستادم سرپوش میناکاري بود بمنشیان عطارد رقم
فرمودم که جواب کتابت که اورده بود بروجهه صواب مرقوم سازند در بیست دویم قراولان
خبر شیر اوردند همان لحظه سوار شده خود را بسر شیر رسانیدم و بسه تیر بندوق خلق
را از شر او و اورا از شر نفس خسیس خلاص ساختم مسیح الزمان گربه اورده گذرانید که
این گربه خنثی است در منزل من بچه هم ازو تولد یافت و هم بگربه دیگر جفت شده بچه
ازو بهمرسید در بیست و پنجم فوج اعتمادالدوله در میدان جهروکه درشن از نظر گذشت
دو هزار خوش اسپه که اکثر مغل بودند و پانصد پیاده تیر انداز و توپچي و چهارده
زنجیر فیل فوج را بخشیان بشمار در اورده بعرض رسانیدند که فوج مذکور بسیار اراسته وبتوزک
بنظر در امد در بیست و ششم شیر ماده شکار شد روز پنجشنبه غره اردي بهشت
الماسي که مقربخان بمصحوب قاصدان فرستاده بود بنظر در امد بیست و سه سرخ
وزن داشت جوهریان بسي هزار روپیه قیمت نمودند فرد اعلی الماس بود بغایت پسند
افتاد فرمودم که انگشتري ساختند در سویم منصب یوسفخان حسب الالتماس بابا خرم
از اصل و اضافه هزاریذات و هزار پانصد سوار مشخص شد و همچنین منصب چندے
دیگر از امرا و منصبداران بتجویز فرزند مذکور اضافه حکم شد در هفتم چون قراولان چهار
شیر درقبیل داشتند بعد از گذشتن دو پهر و سه گهرّي با محل متوجه شکار انها شدم
چون شیران بنظر در امدند نور جهان بیگم از من التماس نمود که اگر حکم شود من

شیران را به بندوق بزنم فرمودم که چنین باشد دو شیر را به بندوق و دوئی دیگر را به هریک بدو تیر زده انداخت تا چشم برهم زدیم قالب این چهار شیر را بشش تیر از حیات پرداخته تا حال چنین تفنگ اندازی مشاهده نشده بود که از بالاے فیل از درون عماری چهار تیر انداخته شود که یکی خطا نیفتد و چهارده فرصت جستن و حرکت جنبیدن نیافتند ‡ بجلدوے این کماندارے هزار اشرفي نثار نموده یک جفت پهنچي الماس که یک لک روپیه قیمت داشت مرحمت نمودم در همین روز معمور خان باتمام عمارات دولتخانه لاهور مرخص گشت در دهم فوت سید وارث که فوجدار صوبه اوده بود بعرض رسید در دوازدهم میر محمود چون استدعاے فوجداری مینمود او را بخطاب تهورخاني و اضافه منصب سرفراز ساخته بفوجداري بعضی از پرگنات صوبه ملتان تعین نمودم در بیست و یوم طاهر بخشي بنگاله که منع کورنش او شده بود ملازمت نمود و پیشکشی که داشت نذر گذرانید و هشت زنجیر فیل پیشکش قاسم خان حاکم بنگاله با دو زنجیر فیل شیخ مودبهو دریندوز از نظر گذشت و بیست هشتم بالتماس خاندوران پانصدي بر منصب عبدالعزیز خان اضافه حکم شد در پنجم خرداد خدمت دیواني صوبه گجرات از تغیر کیشو بمیرزا حسین مقرر گشت او را بخطاب کفایت خاني سرفراز ساختم در هشتم لشکر خان که بخدمت بخشیگري بنکش تعین بود آمده ملازمت کرد یکصد مهر و پانصد روپیه نذر گذرانید چند روز قبل ازین اوستاد محمد نائي را که در فن خود از بے نظیران بود فرزند خرم بموجب طلب فرستاده بود چند مجلس ساز ازو شنیده شد و نقشی که در غزل بنام من بسته بود گذرانید در دوازدهم ماه مذکور فرمودم که او را بروپیه وزن نمودند ششهزار و سیصد روپیه و فیل حوضه‌داری نیز باو عنایت نموده مقرر فرمودم که بران فیل سوار شده و زرها بر اطراف و جوانب خود چیده و پاشیده بمنزل خود برد و ملا اسد قصه خوان از ملازمان میرزا غازي در همین روزها از تهته آمده ملازمت نموده چون پر نقل و شیرین حکایت و خوش بیان بود صحبت او بمن در افتاد او را بخطاب محظوظ خاني خوشدل ساخته یکهزار عدد روپیه و خلعت و اسپ و یکزنجیر فیل و پالکي بدو عنایت نمودم بعد از چند روز فرمودم که بروپیه او را بر کشند چهار هزار و چهارصد عدد روپیه شد و بمنصب دو صدیذات و بیست سوار سرفراز گردید فرمودم که همیشه در مجلس گپ حاضر میبوده باشد در همین تاریخ لشکرخان جمعیت خود را در جهروکه درشن بنظر در اورد پانصد سوار و چهارده زنجیر فیل و یکصد نفر بندوقچي بود در بیست و چهارم خبر رسید که مهاسنگهه نبیره راجه مان سنگهه که داخل امراے کلان بود در بالاپور ولایت برار با فراط شراب در گذشت پدر او هم درین سن سي و دو سالگي بخوردن شراب بیرون از اندازه و حساب ضایع شده در همین روزها انبه بسیاری

---

‡ میگویند که شاعری فی‌البدیهه این بیت خواند

نورجهان گرچه بصورت زن است در صف مردان زن شیر افگن است

لطف این شعر این است که قبل ازان که نورجهان داخل محل جهانگیر شود زوجه شیر افگن خان بوده است

از اطراف ولایات دکن و برهانپور و گجرات و پرگنات مالوه بمیوه‌خانهٔ خاصهٔ شریفه آورده [illegible] بخوش انبکی معروف و مشهورند در شیرینی و کم ریشگی و [illegible] بانبهٔ اینولایت میکند چنانچه مکرر در حضور فرمودم که بوزن [illegible] چهرهٔ زیاده ظاهر گشت فایتاً بخوش ابی و لطف چاشنی [illegible] از حوالی اگره والحمت زیادتی بر جمیع انبههٔ اینولایت [illegible] دارد در بیست هشتم نادری خاصه که تا حال باین نفاست [illegible] دوخته نشده بود جهت فرزند بابا خرم فرستادم و حکم شد [illegible] این مذکور [illegible] چون این نادری این خصوصیت داشت که در روز بر آمدن [illegible] و لباس دکن پوشیده بودم جهت آنفرزند فرستاده شد نیز همین [illegible] از سر خود بر داشته بودم بهمان طور پیچیده برسر اعتمادالدوله گذاشته [illegible] عنایت سربلند ساختم سه قطعه زمرد و یک قطعه اوربسی مرصع و انگشتری یاقوت مهابتخان بطریق پیشکش فرستاده بود از نظر اشرف گذشت مبلغ [illegible] هزار روپیه بقیمت رسید درروز مذکور باران کرم و عنایت الهی متقاطر گشته آب در رباندر خیلی روی بکمی نهاده بود و خلق ازینممر مضطرب احوال بودند چنانچه باکثر بندها حکم شد که بکنار دریاے نربدا روند و امید بارش و باریدن درین روزها نمود بجهت اضطراب خلایق از روی نیازمندی متوجه بدرگاه باری گشتم الله تعالی بکرم و فضل خود بارانی عطا فرمود که در عرض یکشبانه روز تالابها و برکها و نالها پر گشت و آن اضطراب خلایق بارامش تمام مبدل گردید شکرانه این عنایت را بکدام زبان ادا توانکرد غره ماه تیر علم بوزیر خان مرحمت شد و پیشکش رانا که مشتملبر دو راس اسپ و پاره پارچه گجراتي و چند کوزه اچار و مربا بود بنظر در آمد در سویم معزا خبر گرفتاري عبداللطیف نامی از حاکم زادهاي ولایت گجرات که همیشه دران صوبه منشاء فتنه و فساد بود اورد چون گرفتاري او باعث رفاهیت خلق بود حمد و سپاس باري بجا آورده شد فرمودم که مقربخان اورا بدست یکی از منصبداران تعینات آنجا بدرگاه فرستد زمینداران نواحي ماندو اکثر آمده ملازمت نموده پیشکش‌ها گذرانیدند در هشتم رامداس پسر راجه راجسنگه کچهواهه را تیکه راجگی کشیده او را بدین خطاب سرفراز ساختم یادکار بیگ که در ماوراءالنهر بیادکار قورچي مشهور است و نزد حکام انجا خالي از نسبت و حالت نبوده آمده ملازمت کرد از جمله پیشکش او پیاله سفید ختائي پایه داری مستحسن افتاد و پیشکش بهادرخان حاکم قندهار که نه راس اسپ و نه تغور اقمشه نفیسه و دو دانه پوست روباه سیاه و دیگر چیزها بود از نظر گذشت هم درین تاریخ راجه کدبهه پیمنراین نام سعادت ملازمت دریافت و هفت زنجیر فیل نر و ماده پیشکش گذرانید در دهم اسپ و خلعت بیادکار قورچي مرحمت شد در سیزدهم عید گلاب پاشان بود لوازم آنروز بجا آورده شد و شیخ مودود چشتي که از تعینات صوبه بنگاله است بخطاب چشتي خاني سرفراز گشت و اسپ بدو مرحمت

[illegible] چهار دهم راول سمرسی پسر راول اودیسنگهه زمیندار بانسواله ملازمت نمود سی [illegible] و [illegible] و یک کمر مرصع [illegible] [illegible] الماس از حاصل کان ونار انبوختهای [illegible] [illegible] حاکم صوبه بهار مصحوب محمد بیگ فرستاده بود از نظر [illegible] [illegible] بقطعه چهارده و نیم تانک بود بیک لک روپیه قیمت [illegible] روز بیادکار قورچی چهارده هزار درب انعام مرحمت شد و او را بمنصب پانصدیذات وسیصد سوار سرفراز کردم منصب تاتار خان بکاول بیگی از اصل و اضافه دوهزاریذات و سیصد سوار مقرر داشتم و پسران او علحده هریک باضافه منصب سرفراز شدند حسب الالتماس شاهزاده سلطان پرویز پانصدی بر منصب ذات وزیرخان افزوده شد در بیست و نهم که روز مبارک پنجشنبه بود سید عبدالله بارهه فرستاده فرزند بلند اقبال بابا خرم بملازمت رسید و عرایض انفرزند رسانید مشتملبر اخبار فتح ولایات دکن که جمیع دنیا داران انجا سرخدمت برربقه اطاعت نهاده بندگی و فرمانبرداری قبول نمودند و مقالید قلعها و حصنها بتخصیص قلعه احمدنگر را بنظر در اوردند بشکرانه این نعمت عظمی و عطیه کبری سر نیازمندی بدرگاه بی نیاز نهاده لب بشکرکشادم و داد عجز و نیازمندی داده فرمودم که نقارهاے شادیانه بنوازش دراوردند للهالحمد که ولایات از دست رفته بتصرف اولیای دولت قاهره در امد مفسدانی که دم سرکشی و استکبار میزدند بعجز و ناتوانی خود اعتراف اورده مال سپار و خراج گذارگشتند چون این خبر بوسیله نور جهان بیگم بمسامع جلال رسید پرگنه بوده که دو لک روپیه حاصل دارد بار عنایت نمودم انشاالله تعالی چون افواج قاهره برولایت دکن و قلاع انجا در اینه وخاطر فرزند ارجمند بابا خرم از تصرف انها جمع گردد پیشکش دنیاداران دکن را که دراینمدت این چنین پیشکش بهیچیک از سلاطین عهد و عصر خود نداده اند همراه گرفته بالپیلان انها روانه ملازمت خواهد شد امرائی را که دراین صوبه جاگیردار خواهند بود مقرر است که همراه آورد تا بسعادت ملازمت در یافته مرخص گردند وررایات جلال بافتح و فیروزی عازم پایه سریر خلافت مصیرگردد چند روز قبل ازانکه اخبار فتح مذکور برسد شبی بدیوان خواجه حافظ تفاول نمودم که عاقبت این کارچه نوع خواهد شد این غزل برامد ●

روز هجران و شب فرقت یار اخر شد ● زدم این فال گذشت اخترو کار اخر شد

چون لسان الغیب حافظ چنین املا نمود مرا امیدواری تمام دست داد چنانچه بعد از بیست و پنجروز اخبار فتح و فیروزی رسید دربسیاری از مطالب بدیوان خواجه رجوع نموده ام و بحسب اتفاق انچه بر امده نتیجه مطابق همان بخشیده و کم است انکه تخلف نموده باشد درهمین روز هزار سوار برمنصب اصفخان افزوده اورا به پنجهزاری [illegible] و اخرهامے روز بامردم [illegible] عمارت هفت منظر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] حکام [illegible] [illegible] [illegible]

ساخته مشتمابر چهار دریچه بلندي این مینارپنجاه و چهار درع و نیم است و درپنجاه گزینه از سطح زمین تا طبقه هفتم یکصد و هفتاد و یک در رفتن و امدن یکهزار و چهار صد روپیه نثار شد درسي ویکم سید عبدالله را بخطاب سیفخاني سرفراز ساخته وبخلعت و اسپ و فیل و خنجر مرصع سربلند گردانیدم و بخدمت فرزند بلند اقبال مرخص ساختم و لعلي که از سي هزار روپیه زیاده می ارزد بدست او بجهت فرزند بلند اقبال فرستادم و نظر بر قیمت ان نکرده چون مدتے مدید برسر خود می بستم او را مبارک دانسته بطریق شگون فرستاده شد سلطان محمود خویش خواجه ابوالحسن بخشي را بخدمت بخشیگري و واقعه نویسي صوبه بهار تعین نمودم و در وقت رخصت فیلی باو عنایت نمودم اخرهاے روز پنجشنبه امرداد با مردم محل بقصد سیر نیل کنذ که از جاهاے دلکش قلعه ماندو است متوجه گشتم شاه مداق خان که از امراے معتبر والد بزرگوارم بود در وقتیکه اینولایت را بجاگیر داشت عمارتے درانجا ساخته بغایت دلنشین و فرح بخش تا دوسه گهري شب توقف نموده بعد ازان متوجه دولت خانه مبارک گشتم چون از مخلص خان که دیوان و بخشي صوبه بنگاله بود بعضی سبکیها بعرض رسید از منصب او هزاریذات و دوبیست سوار کم نمودم در هفتم فیل مستی از فیلان پیشکش عادل خان گجراج نام بجهت رانا امرسنگه فرستاده شد در یازدهم بقصد شـــکار متوجه گشتم و یکمنزل از قلعه پائین امدم غایتاً کثرت باریدگي و گل بدرجه بود که مطلق تردد و حرکت میسر نشد بنابر رفاهیت مردم و آسودگي حیوانات فسخ اینعزیمت نموده روز پنجشنبه در بیرون گذرانیده شـــب جمعه باز گشتم در همین روز هدایت الله که درخدمت توزک و ترددات حضور بسیار چسپان است بخطاب فدائیخاني سرفراز گشت درین برسات بارش بدرجه شد که پیران کهن سال گفتند که این قسم بارانی درهیچ عهد و عصر یاد نداریم قریب بچهلروز ابروباران بود چنانچه گاهے حضرت نیر اعظم ظهور میفرمودند باد و کثرت باران بمرتبه رسید که اکثر عمارتهاے قدیم و جدید از پا درامدند در شب اول باران و برق و صاعقه چندی افتاد که باں صلابت صدا کم بگوش رسیده بود قریب ببیست کس از زن و مرد ضایع شدند وبر بعضی عمارات سنگین رسیده شکست در بناهاے ان راه یافت هیچ صدا بیش ازین دلکوب تر نیست تا وسط ماه مذکورشدت باد و باران در ترقي بود بعد ازان رفته رفته رو بکمی نهاد و از کثرت سبزه و ریاحین خود رو چه نویسد دره و دشت و کوه و صحرا فرو گرفته است در معموره عالم معلوم نیست که مثل ماندو جاے از حیثیت خوبي هوا و لطافت جا و صحرا بوده باشد بتخصیص در فصل برسات درینفصل که از ماهاے مقرر تا بستانست شبها در درون خانها بے لحاف نمیتوان خوابید و روزها بنوعی که مطلق بهادزن و تغیر جا و منزل احتیاج نمی افتد انچه ازینعالم نوشته شود هنوز اندکی از بسیاري خوبیهاے انجاست در چیز مشاهده افتاد که در هیچ جا از هندوستان ندیده بودیم یکی درخت کیله جنگلي که در اکثر صحراهاے این قلعه رسته است دیگر اشیانه ممولهکه بزبان فارسي دم

سیچه میگویند تا حال هیچیک از صیادان خبر از اشیان او نداده بودند بحسب اتفاق در عمارتیکه بسر میبردیم اشیانه او ظاهر شد دو بچه براورده بود سه پهر از روز پنجشنبه نوزدهم گذشته با مردم محل بقصد سیر و تماشاے محلها و عمارت سکر تالاب که از احداث یافتهاے حکام سابق مالوه است سوار شدم چون بجهت دارائي و حکومت صوبه پنجاب باعتماد الدوله فیل مرحمت نشده بود در اثناے راه فیلی از فیلان خاصه که جگت جوت نام داشت باو مرحمت نمودم و تا شام دران عمارت دلکش بسر برده از خرمي و سبزي صحراهاے اطراف بغایت محظوظ گشتم و بعد از اداے عبادت و تسبیح شام متوجه مستقر دولت گردیدیم در روز جمعه فیلی رنبادل نام که جهانگیر قلیخان بطریق پیشکش فرستاده بود از نظر گذشت بعضی اجاسها و قماشها را مخصوص پوشش خود ساخته حکم فرمودم که هیچکس نپوشد مگر انکه من عنایت کنم اول دگله نادري که بربالاے قبا پوشند دراري قد ان از کمر پایان سرین و استین ندارد پیش ان بتکمه بسته میشود مردم ولایت انرا کردي میگویند من نادري نام نهادم دیگر جامه شال طوس است که والد بزرگوارم خاصه کرده بودند دیگر قباے بتو گریبان و سر استین چکن دوزي پوشیدن انرا نیز مخصوص خود ساخته بودند دیگر قباے حاشیه دار که علمهاے پارچه محرمات را بریده بر دور دامن و گریبان و سر استین میدوزند دیگر قباے اطلس گجراتي دیگر چیره و کمربند ابریشم باف که کلابتون طلا و نقره را دران بافته باشند چون ماهیاده پاره از سواران مهابتخان مطابق بریست سه اسپه دو اسپه بجهت سرانجام خدمت دکن اضافه شده بود و در تادي الحال انخدمت بانصرام نرسید حکم کردم که دیوانیان ان تفاوت را از جاگیر او باز یافت نمایند اخرهاے روز پنجشنبه بیست ششم موافق چهاردهم شهر شعبان که شب برات بود در یکی از منازل و عمارات محل نور جهان بیگم که درمیان تالابهاے کلان واقع است مجلس جشن نمودم و امرا و مقربان را درین مجلس که ترتیب داده بیگم بود طلبداشته حکم کردم که بمردم پیاله و اقسام مکیفات بمقتضاے خواهش هر کس بدهند بسیاری پیاله اختیار نمودند فرمودم که هر کس که پیاله بخورد بمثل منصب وحالت خود نشیند و اقسام کبابها و میوه ها بطریق گزک مقرر شد که در پیش هرکس بنهند عجب مجلسی منعقد گشت در اغاز شام بر اطراف تال و عمارات فانوس ها و چراغها روشن ساخته چراغانے بهم دست داد که تا این رسم را معمول ساخته اند شاید در هیچ جا مثل این چراغاني نشده باشد جمیع چراغها و فانوسها عکس در اب انداخته بنوعی بنظر در مي آمد که گویا تمام صحن این تالاب یکمیدان آتشست بسیار شگفته مجلسی گذشت و پیاله خواران زیاده از حوصله طاقت پیالها تناول نمودند ●

دل افروز بزمي شد اراسته ● بخوبي بد انسان که دل خواسته
فگندند درپیش این سبز کاخ ● بساطي چو میدان همت فـراخ
زبس نگهت بزم میرفت دور ● فلـک نافه مشک بود از بخور
شده جلوه گرنارنیدان باغ ● رخ افروخته هریکی چـون چراغ

بعد از گذشتن سه چهار گهري از شب مردم را رخصت نموده اهل محل را
طلب نمودم و تا یکپهر شب دریں موضع نزه بسر برده داد خرمي و عیش دادم چوں
دریں پنجشنبه بعضي از خصوصیات دست بهم داده بود اول آنکه روز جلوس من
بود دیگر آنکه شب برات بود دیگر روز راکهي بود که پیش ازاں شرح داده شد و نزد
هنود از روز هاے معتبر است بنابرایں سه سعادت اینروز را مبارکشنبه نام نهادم *
در بست و هفتم سیده کاسو بخطاب پرورشخاني سرفراز گردید دیگر روز چهار شنبه
بهماں رنگ که مبارکشنبه بمن نیک افتاده است اینروز برعکس بمن افتاده است
بنابراں نام ایں روز شوم کم شنبه نهادم که دایم ایں روز از جهان کم باد در روز دیگر خنجر
مرصع بیادگار قورچي مرحمت شد و فرمودم که اورا بعد ازیں یادگار بیگ میگفته
باشند جوسنگهه پسر راجه مهاسنگهه را که در سن بست سالگي است طلب نموده بودم
درهمیں روزها ملازمت نمود و یکزنجیر فیل پیشکش گذرانید یکپهر و سه گهري از روز
مبارک شنبه دویم شهریور ماه بقصد سیر بجانب نیلکند و انحدود سواری دست داد
و ازانجا بصحرائی عیدگاه بربالای پشتهٔ که نهایت سبزي و خرمي دارد گذار افتاد گل
چنپا و دیگر ریاحین صحرائي بدرجه شگفته بود که برهر طرف که نظر مي افتاد عالم
عالم سبزه و گل مشاهده میگشت یک پهر از شب گذشته بدولتسراي همایوں داخل
گشتم چوں مکرر مذکور میشد که از کیله صحرائی یکقسم شیرینی بهم میرسد که اکثر
درویشاں و ارباب احتیاج انرا قوت خود مي سازند در صدد تفحص آں شدم ظاهر شد
که میوه آں چیزی زمخت و بے حلاوت است غایتاً در پایان طرف صنوبري شکل که
اصل میوه کیله ازاں بروں برمي آید یک پارچه شیرینی بسته که بعینه طعم و مزه و قوام
پالوده دارد و ظاهر میگردد که مردم انرا تناول مینمایند و ذایقه از ادراک لذت اں
بسیار محظوظ میشود در باب کبوتر نامه بر سخناں نیز بگوش رسیده بود که در زماں
خلفاے بني عباس کبوتراں بغدادیرا که نامه بر میگویند و الحق که از کبوتراں صحرائي
ده پانزدهي کلاں پرهستند اموخته میبودند بکبوتربازاں فرمودم که اینها را اموخته کنند
و ایں کبوتربازاں چند جفتي را چناں اموخته کردند که در اول روز که از ماندو پرواز انهامي
نمودیم اگر کثرت باراں بسیار مي شد نهایتش تا دو نیم پهر بلکه تا یک و نیم پهر به برهانپور
میرسیدند و اگر هوا بغایت صاف مے بود اکثرے در یکپهر میرسیدند و بعضے کبوتراں در
چهار گهري هم رسیدند * در سویم عرضداشت باباخرم مشعر بر آمدن افضل خاں و راے
رایاں و رسیدن ایلچیان عادلخاں و آوردن پیشکشهاے لایق از جواهر و مرصع الات و فیلاں
و اسپاں که در هیچ عهدے و عصری ایں چنیں پیشکش نیامده بود و اظهار شکرگذاري
بسیاری از خدمات و دولت خواهي خان مشارالیه و وفا بقول و عهد خود نمودن و
التماس فرماں عنایت عنوان درباره او مزیں بخطاب مستطاب فرزندي و دیگر عنایات که
تاحال درشان او صادر نگشته بود رسید چوں خاطر فرزند مذکور بغایت عزیز و التماس او
بجابود حکم فرمودم که منشیان عطارد رقم فرمانی باسم عادلخاں مرقوم ساختند مبني

بر انواع شفقت و مرحمت و در تعریف القاب او ده دوازده هر انچه در ایام سابق نوشته میشد افزودند و قید شد که اورا در فرامین مطاعه فرزند مینوشته باشند و در صدر فرمان بقلم خاص این بیت مرقوم گردید *

شدی از التماس شاه خرم * بفرزندی ما مشهور عالم

در روز چهارم فرمان مذکور با نقل فرستاده شد تا فرزند شاه خرم نقل را ملاحظه نموده اصل را روانه سازد روز مبارک شنبه نهم با اهل محل بخانه اصفخان رفتم منزل او در حوالی دره واقع بود در نهایت لطافت و صفا و چندی دره دیگر در اطراف دارد و چند جا ابشارهای جاری و درختان انبه وغیره در نهایت سبزی و خرمی سایه افگن گشته قریب بدویست و سیصد گل کدوزه در یک دره رسته است مجملاً روز مذکور در نهایت شگفتگی و خرمی گذشت و مجلس شراب منعقد گردید بامرا و نزدیکان پیالها مرحمت شد و پیشکش اصفخان بنظر در آمد اکثر نفایس بود انچه پسند خاطر افتاد برداشته تتمه را باز عنایت کردم درهمین روز خواجه میر ولد سلطان خواجه که از خدمت بنگش بموجب طلب آمده بود ملازمت نمود یک قطعه لعل و دو دانه مروارید و یکزنجیر فیل پیشکش گذرانید راجه سهیم دراین زمیندار ولایت گدیهه بمنصب هزاریذات و پانصد سوار سرافراز گردید و حکم شد که جاگیر هم از وطن او تنخواه دهند در دوازدهم عرضداشت فرزند خرم رسید که راجه سورج مل ولد راجه باسو که زمین و ولایت او متصل بقلعه کانگره است تعهد مینماید که در عرض یکسال آن قلعه را بتصرف اولیای دولت قاهره در آورد و خط تعهد اورا نیز فرستاده بود حکم شد که مطالب و مدعیاتی که دارد فهمیده و خاطر نشان خود ساخته راجه مذکور را روانه ملازمت سازد تا سرانجام مهمات خود نموده بخدمت مذکور متوجه گردد *

درهمین روز که یکشنبه دوازدهم باشد مطابق غره رمضان بعد از گذشتن چهار گهری و هشت پل صبیه فرزند مذکور از مادر شاهزادهای دیگر که دختر اصفخان باشد تولد یافت و مسمی بروشن ارا بیگم گردید زمیندار جیتپور که در حوالی ماندو واقع است چون بمقتضای بیسعادتیها ادراک استانبوسی ننمود فدائی خان رافرمودم که باچندی از منصبداران و چهارصد پانصد تفنگچی انداز برسر او رفته ولایت اورا بتازد درسیزدهم یک فیل بفدائی خان و یک فیل بمیر قاسم ولد سید مراد مرحمت شد درشانزدهم جیسنگهه ولد راجه مهاسنگهه که در سن دوازده سالگی بوده باشد بمنصب هزاریذات و پانصد سوار سرفراز گردید بمیر میران ولد میر خلیل الله یک زنجیر فیل که خود پسند نموده شد و یک فیل بملا عبدالستار عنایت کردم بهوج بسر راجه بکرماجیت بهدوریه بعد از فوت پدرش از صوبه دکن آمده ملازمت نمود و یک صد مهر نذر گذرانید درهفدهم بعرض رسید که راجه کلیان از ولایت اوڑیسه آمده اراده استانبوسی دارد چون در باب او حکایات ناخوش بعرض رسیده بود حکم شد که اورا بابسرش باصف خان بسپارند تا تحقیق سخنانی که درباب او مذکور شده است نماید

درنوزدهم یک زنجیر فیل بجیسنگهه مرحمت شد در بستم دویست سوار بر منصب
کیشوماړو مرحمت گردید که منصب او از اصل و اضافه دو هزار بذات و هزار و دویست
سوار بوده باشد * در بست و سیوم الهداد افغان را بخطاب رشید خانی امتیاز داده
پرم نرم خاصه عنایت نمودم فیلان پیشکش راجه کلیان سنگهه که هژده زنجیر فیل
بود از نظر گذشته شانزده زنجیر فیل داخل فیل خانه خاصه شد دو زنجیررا باو
مرحمت کردم چون از ولایت عراق خبر وفات والده میر میران دختر شاه اسمعیل ثاني
از طبقه سلاطین صفویه رسیده بود خلعت بجهت او فرستاده اورا از لباس تعزیت
بر اوردم در بیست و پنجم فدائي خان خلعت یافته باتفاق برادرش روح الله و دیگر
منصبداران به تنبیه زمیندار جیت‌پوري مرخص گشتند در بیست و هشتم بقصد
تماشاے نربدا و شکار آنحدود از قلعه فرود امده با اهل محل متوجه گشتم و بدو منزل
کنار اب مذکور محل نزول اجلال گشت چون پشه و کیک بسیار داشت زیاده از یک
شب توقف نیفتاد روز دیگر به نارابپور امده روز جمعه سي و یکم مراجعت وقع شد در
غره مهر ماه بمحسن خواجه که درینولا از ماوراء النهر امده خلعت و پنجهزار روپیه مرحمت
شد در دویم بعد از تفحص مقدماتیکه درباب راجه کلیان بعرض رسانیده بودند و اصفخان
بتفحص ان مامور بود چون بیگناه ظاهر گشت سعادت استانبوسي دریافته پانصد
مهر و یکهزار روپیه نذر گذرانید و پیشکش او که یک سلک مروارید بود مشتملبر هشتاد
دانه و دو قطعه لعل و یک بهنچي که یک قطعه لعل و دو دانه مروارید داشت و صورت
اسپ طلا مرصع بجواهر از نظر گذشت عرضداشت فدائي خان رسید که چون افواج
قاهره بولایت جیت پور در امدند زمیندار انجا فرار بر قرار اختیار نموده تاب مقاومت
نیاورد و ولایات او بتاراج حادثات رفت الحال از کرده خود پشیمان است و اراده دارد که
بدرگاه جهان پناه آمده طریقه بندگي و اطاعت اختیار نماید روح الله را با موجي بتعقیب
او فرستاده شد که اورا بدست آورده بدرگاه آرد یا اواره وادي ادبار سازد و زنان و متعلقان
اورا که بمیان ولایت زمینداران همسایه در آمده اند ببند در آورد در هشتم خواجه
نظام چهارده عدد انار که از بندر موخا بود آورده گذرانید از بندر مذکور بسورت در
عرض چهارده روز اورده بودند و از سورت بماندو بهشت روز امده بود کلانی انار مذکور
برابر انار تهته است غایتاً انار تهته بیدانه و این انار بادانه و نازکي دارد در شادابي بر
انار تهته زیادتي میکند در نهم خبر رسید که روح الله بدیهی از دیهات ان نواحي میرسد
و بدو خبر میرسانند که زنان و متعلقان جیت‌پوري درین دیهه است بقصد تفحص
در بیرون دیهه فرود امده کسان میفرستد و مردمي را که درین دیهه بوده اند حاضر میسازد
در اثنائی تحقیق و تفحص یکی از فدویان زمیندار مذکور بمیان مردم دیهه در امده
در حینیکه مردم جابجا فرود امده بودند و روح الله با چندے رخت بر اورده بر بالاے
قالیچه نشسته بوده است انفدوي خود را بعقب سر او رسانیده برچهه باو میرساند
وان برچهه کارگر افتاده سر ازسینه او برمي اورد کشیدن برچهه و اصل گشتن

روح‌الله مقارن یکدیگر واقع میگردد چندیکه حاضر بودند انمردک را بجهنم میفرستند و مجموع مردمی که متفرق فرود امده بودند سلاح پوشیده بر سر دیهه روانه میشوند آنچون گرفتها بشامت جلادان مخالفان و متمردان در یکساعت نجومي بقتل میرسند زنان و دختران انها به بند گرفتار میگردند و اتش در دیهه زده چنان می کنند که بجزتل خاکستری بنظر در نمی‌اید و تمامي ان مردم جسد روح‌الله را برداشته خود را بفدائی خان ملحق می سازند در مردانگي و کار طلبي روح‌الله سخن نبود غایتاً غفلت این شعبده انگیخت چون آثار ابادانی در انولایت نماند زمیندار انجا بکوه و جنگل در امده خود را پنهان و گمنام ساخت و بفدائي‌خان کس فرستاده التماس عفو گناهان خود نموده حکم شد که اورا قول داده بدرگاه اورد منصب مروت خان از اصل و اضافه بشرط نیست و نابود ساختن هر بهان زمیندار چندر کوته که متمردین او ازار تمام می یابند بدوهزاری‌ذات و هزار پانصد سوار مقرر گشت در سیزدهم راجه سورجمل بهمراهي تقي بخشي ملازم بابا خرم امده ملازمت کرد مطالبی که داشت مجموع بعرض رسانید سرانجام خدمتیکه تعهد نموده بود بواجبي شد و حسب‌الالتماس فرزند مشارالیه بعنایت علم و نقاره سربلندي یافت به تقي که همراهي او معین بود کهپوه مرحمت شد و مقرر گشت که سرانجام کار خود نموده بزودي روانه گردد و منصب خواجه علي بیگ میرزا که بحفظ و حراست احمد نگر تعین یافته بود پنجهزاری‌ذات و سوار حکم شد نورالدین‌قلي و خواجگي طاهر و سید خان‌محمد و مرتضی‌خان و ولي بیگ بهر کدام یکزنجیر فیل مرحمت نمودم در هفدهم منصب حاتم بیگ از اصل و اضافه بهزاري ذات و دویست سوار مقرر گردید در همین روز راجه سورجمل را خلعت و فیل و کهپوه مرحمت و تقي را خلعت داده بخدمت کانگره مرخص ساختم چون فرستاده‌های فرزند بلند اقبال شاه خرم با ایلچیان عادل خان و پیشکشهائیکه فرستاده بود داخل برهانپور شدند و خاطر انفرزند بالکلیه از مهمات صوبه دکن جمع گشت صاحب صوبگي برار و خاندیس و احمد نگر به سپه سالار خانخانان التماس نموده شاهنواز خان پسر اورا که در حقیقت خانخانان جوانست با دوازده هزار سوار موجود بضبط ولایت مفتوحه فرستاد و هر جا و هر محل را بجاگیرداری از معتبران قرار داده بندوبست انجا بروشی که لایق و مناسب بود سرانجام نموده و از جمله لشکری که بهمراهي انفرزند مقرر بود موازي سي هزار سوار هفت هزار پیاده برق انداز درانجا گذاشته تتمه مردم را که بیست و پنجهزار سوار دوهزار توپچي بود همراه گرفته روانه ملازمت شد و بتاریخ روز مبارکشنبه هشتم مهرماه الهي سنه دوازده جلوس موافق یازدهم شهر شوال سنه ۱۰۲۶ هزار بست و شش هجري بعد از گذشتن سه پهر و یک گهري در قلعه ماندو بمبارکي و فرخي سعادت ملازمت دریافت مدت مفارقت پانزده ماه و یازده روز کشید بعد از تقدیم اداب کورنش و زمین بوس بالای جهروکه طلبیدم و از غایت محبت و شوق بی اختیار از جاے خود برخاسته در اغوش عاطفت گرفتم چندانکه او در اداب و فروتني

مبالغه نمود من در عنایت و شفقت افزودم و نزدیک بخود حکم نشستن فرمودم هزار اشرفي و هزار روپیه بصیغه نذر و هزار اشرفي و هزار روپیه برسم تصدق محسوس داشت و چون وقت مقتضی آن نبود که پیشکش‌های خود را تمام بنظر در آورد فیل سرناک را که سرحلقه فیلان پیشکش عادل‌خان بود با صندوقچه از جواهر نفیس درین وقت گذرانید بعد ازان به بخشیان حکم شد که امرائي که همراه ان فرزند آمده اند بترتیب منصب ملازمت نمایند اول خان‌جهان بسعادت ملازمت سرفرازي یافت اورا بالا طلبیده بدولت قدمبوس امتیاز بخشیدم هزار مهر و هزار روپیه نذر و صندوقچه پر از جواهر و مرصع آلات بپیشکش گذرانید و از پیشکشهاے او انچه مقبول افتاد چهل و پنجهزار روپیه قیمت شد بعدازان عبدالله‌خان آستانبوس نموده صد مهر نذر آورد و آنگاه مهابتخان بزمین بوس سربلندي یافت صد مهر و هزار روپیه نذر و گرهي از جواهر و مرصع آلات پیشکش گذرانید یک لک و بست و چهار هزار روپیه قیمت آن شد ازآنجمله لعلي است بوزن یازده مثقال که سالگذشته در اجمیر فرنگي بجهت فروختن آورده بود دو لک روپیه بها میکرد و جوهریان هشتاد هزار روپیه قیمت مینمودند بنابران سودا راست نیامد بار گردانیده برد چون ببرهانپور میرسد مهابتخان بیک لک روپیه ازو میخرد بعد ازانکه راجه بهاو سنگهه ملازمت نموده هزار روپیه نذر و قدري از جواهر مرصع آلات پیشکش گذرانید و همچنین داراب‌خان پسر خانخانان و سردار خان برادر عبدالله‌خان و شجاعتخان عرب و دیانتخان و شهباز خان و معتمدخان بخشي و آودارام که از سرداران عمده نظام الملکي بود در بقول فرزند شاه خرم امده در سلک دولتخواهان منتظم گشته و دیگر امرا بترتیب منصب ملازمت نمودند بعد ازان وکلای عادل‌خان دولت زمین‌بوس دریافته عرضداشت او را گذرانیدند پیش ازین بجلدوي فتح رانا منصب بست هزاري و ده هزار سوار بفرزند اقبال مند مرحمت شده بود چون بتسخیر دکن شتافت بخطاب شاهي اختصاص یافت الحال بجلدوی این خدمت شایسته منصب سي هزاري و بست هزار سوار و خطاب شاهجهان عنایت فرمودم و حکم شد که بعد ازین در مجلس بهشت ائین صندلی نزدیک به تخت می نهاده باشند که ان فرزند نشیند و این عنایتیست مخصوص باانفرزند که پیش ازین در سلسله ما رسم نبود وخلعت خاصه با چار قب زربفت دوز گریبان و سر استین و حاشیه دامن مروارید دوخته که پنجاه هزار روپیه قیمت داشت و شمشیر مرصع با پردله مرصع و خنجر مرصع مرحمت شد بجهت سرفرازي او خود از جهروکه پائین امده خوانچه از جواهر و خوانچه زر برسر او نثار کردم و فیل سر ناک را نزدیک طلبیده دیدم بی تکلف انچه از تعریف و خوبي این فیل شنیده شد بجا[illegible] خود است در کلانی و اراستگي و جمال و خوش فعلی تمام عیار است و باین خوبي فیل کمتر دیده شد از بسکه در نظرم مقبول افتاد خود سوار شده تادرون دولتخانه خاص بردم و پاره از زر برسر او نثار کردم و حکم فرمودم که درون دولت

خانه می بسته باشند و بابی نسبت نوربخت نام او نهاده شد روز جمعه بست
و چهارم راجه بهرجیو زمیندار بگلانه امده ملازمت نمود نام او پرتا بست و راجه انجارا
هر کس که بوده باشد بهرجیو میگویند قریب بهزار و پانصد سوار مواجب خوار اوست •
دروقت کار تا سه هزار سوارهم سامان میتواند کرد ولایت بگلانه درمیان گجرات و خاندیس
و دکن واقع است دو قلعه مستحکم دارد سالیر و مالیر و چون مالیر درمیان معموره است
خود در انجا می باشد ملک بگلانه چشمهاے خوش و ابهای روان دارد انبه انجا
بغایت لطیف و بالیده میشود از ابتدای غورگي تا اخر بیست ماه می کشد انگورش فراوان
است اما فرد اعلی نیست راجه مذکور با حکام گجرات و دکن و خاندیس سررشته مدار
و ملایمت از دست نیداده غایتاً خود بدیدن هیچکدام نمیرفته و چون ازینها خواستی
که دست تصرف بملک او دراز سازد بحمایت دیگری از اسیب دیگری محفوظ
ماندی بعد از انکه ولایت گجرات و دکن و خاندیس بتصرف حضرت عرش اشیاني
در امدند به برهانپور امده سعادت زمینبوس دریافت و درسلک بندها منتظم گشته
بمنصب سه هزاري سرفراز شد دربنولا که شاهجهان ببرهانپور رسید یازده زنجیر فیل
پیشکش اورده ملازمت نمود در خدمت انفرزند بدرگاه امد و درخور اخلاص
و بندگي بعواطف و مراحم خسروانه سربلندي يافت و بعنایت شمشیر مرصع
و فیل و اسپ و خلعت ممتاز گشته بود از چند روز سه انگشتري از یاقوت و الماس
و لعل بدو مرحمت نمودم روز مبارک شنبه بیست و هفتم نور جهان بیگم جشن فتح
فرزند شاه جهان کرده بشاه جهان خلعتهاے گران بها بانادري که بگلهاے مرصع و مروارید
هاے نفیس اراسته بود و سرپیچ مرصع بجواهر نادر و دستار با طرهٔ مروارید و کمربند
مسلسل مروارید و شمشیر با پردله مرصع باپهول کناره و سده مروارید و دو اسپ که یکی
زین مرصع داشت و فیلخاصه با دو ماده فیل عنایت نمودند و همچنین بفرزندان و
اهل حرم او خلعت هاے و تغوز هاے اقمشه باقسام زرین بخشیدند و بندهاے عمده
اورا اسپ و خلعت و خنجر مرصع انعام فرمودند بهمه جهت سه لک روپیه صرف
اینجشن شده باشد در همین روز عبدالله خان و سردار خان برادر اورا خلعت و اسپ
عنایت نموده بسرکار کالپي که بجاگیر انها مقرر شده بود رخصت فرمودم و شجاعتخان
را نیز بجاگیرش که در صوبه گجرات تنخواه یافته رخصت داده خلعت و فیل مرحمت
شد و سید حاجي را که جاگیردار بهار بود اسپ بخشیده رخصت نمودم چون مکرر
بعرض رسید که خاندوران پیر و ضعیف شده چنانکه باید تاب تطره و تردد ندارد و صوبه
کابل و بنگش سرزمین فتنه خیز است و بجهت استیصال افغانان پیوسته سواري و
حرکت لازم دارد ازانجا که احتیاط شرط جهانداریست مهابت خان را بصاحب
صوبگي کابل و بنگش تسلیم فرموده خلعت عنایت کردم و خاندوران بحکومت ولایت
تهته سرفرازي يافت ابراهیم خان فتح جنگ چهل و نه زنجیر فیل از بهار پیشکش
فرستاده بود بنظر گذشت درین ایام بجهت من سون کیله اوردند تا امروز ازینقسم کیله

خورده نشده بود در کلانی مقدار یک انگشت بوده باشد خیلی شیرین و راست مزه
نیست هیچ نسبت بدیگر اقسام کیله ندارد غایتاً خالی از ثقلی نیست چنانچه در عدد
ازان من خوردم اثر گرانی در خود یافتم و دیگران میگویند که تا هفت و هشت میتوان
خورد اگرچه کیله در اصل قابل خوردن نیست اما از اقسام او انچه توان خورد همین
است و بس. امسال تا بیست و سویم ماه مهر مقربخان انبه گجرات را بڈاک چوکی
رسانید. درین تاریخ شنیده شد که محمد رضا ایلچی برادرم شاه عباس در اگره بمرض
اسهال ودیعت حیات سپرد و محمد قاسم سوداگر را که از پیش برادرم امده بود وصی
خود ساخته حکم فرمودم که بموجب وصیت اسباب و اشیاء اورا بخدمت شاه رساند
تا ایشان در حضور خود بورثه مرحوم لطف نمایند بسید کبیر و بختر خان و تلاء عادل
خان خلعت و فیل مرحمت شد روز مبارک شنبه سیزدهم آبان ماه الهی جهانگیر
علی بیگ ترکمان که بخطاب جانسپار خانی سرفراز است از دکن امده ملازمت نمود
پدرش در سلک امراء ایران انتظام داشت در زمان عرش اشیانی از ولایت امده بود
بمنصب عنایت نموده بصوبه دکن فرستادند در انصوبه نشو و نما یافت اگرچه غایتاً
مکرر مجراء خدمت او شده بود درینولا که فرزند شاه جهان بملازمت رسید و از
اخلاص و جانسپاری او معروضداشت حکم فرمودم که جریده بدرگاه امده سعادت ملازمت
دریابد و باز مراجعت نماید درینروز اودا رام را بمنصب سه هزاری و هزار پانصد سوار
سرفراز ساختم ذات او برهمن است و پیش عنبر اعتبار تمام داشت در وقتیکه شاهنواز
خان بر سر عنبر میرفت ادم خان حبشی و جادو راء و بابو راء کایتهه و اودارام وچندی
از سرداران نظام الملکی جدا شده نزد شاه نواز خان امده بودند و بعد از شکست عنبر
بار بملایمتهاء عادلخان و فریب عنبر از راه رفته ترک بندگی و دولتخواهی نمودند
و عنبر بآدم خان سوگند مصحف خورده اورا غافل ساخت و بفریب گرفته در قلعه
دولت اباد محبوس گردانید و اخر اورا کشت بابو راء کایته و اودا رام بر امده بسرحد
عادلخان رفتند عادلخان در ملک خود راه نداد در همان چند روز بابو راء کایته بفریب
و غدر یکی از اشنایان نقد هستی درباخت و عنبر فوجی بر سر او دارام فرستاد او
جنگ خوب کرده فوج عنبر را شکست داد بعد ازان در انملک نتوانست بود خود
را بسرحد ولایت بادشاهی انداخت و قول گرفته با اهل و عیال خویش و پیوند
بخدمت فرزند شاه جهان امد و انفرزند اورا بانواع عنایت و اقسام رعایت سرافراز
ساخت و بمنصب سه هزاری ذات و یکهزار سوار امیدوار گردانیده همراه بدرگاه اورد چون
بندهٔ کار امدنیی بود پانصد سوار دیگر اضافه مرحمت نمودم و شهباز خان را که منصب
دو هزاری ذات و هزار و پانصد سوار داشت پانصد سوار دیگر افزوده بفوجداری سرکار
سارنگپور و بعضی از صوبه مالوه تعین فرمودم بخانجهان اسپ خاصه و فیل مرحمت
شد روز مبارک شنبه دهم ماه مذکور فرزند شاه جهان پیشکشهاء خود را بنظر درآورد
جواهر و مرصع آلات و اقمشه نفیسه و دیگر نفایس و نوادر تمام در صحن جهروکه بترتیب

چیده فیلان و اسپان را باسار هاے طلا و نقره اراسته در برابر داشته بود بجهت خاطرجوئي
او خود از جهروکه پائین امده بتفصیل دیده شد از انجمله لعلی است نفیس که در بندر
گوده بجهت انفرزند بمبلغ دو لک روپیه ابتیاع نموده اند وزنش نوزده تانک که هفده
مثقال و پنج و نیم سرخ باشد در سرکار من لعل از دوازده تانک بیشتر نبود جوهریان
نیز همان قیمت منظور داشتند * دیگر نیلمي است از بابت پیشکش عادل خان
شش تانک و هفت سرخ یک لک روپیه قیمت شد تا حال باین کلانی و نفاست
و خوشرنگی و شادابي نیلم در نظر نیامده * دیگر الماس جمکوره است از بابت
عادل خان وزن یک تانک و شش سرخ چهل هزار روپیه بها کرده اند وجه تسمیه
جمکوره انکه در دکن سبزیي است که انرا ساگ جمکوره میگویند در وقتیکه مرتضی
نظام‌الملک برار را فتح کرد روزے با اهل حرم خود بسیر باغ رفته بود یکی از عورات
درمیان ساگ جمکوره این الماس را یافته پیش نظام‌الملک برد از انروز بالماس جمکوره
شهرت گرفت و در فترات احمدنگر بتصرف ابراهیم عادل خان که الحال هست در آمد
* دیگر زمرد بیست هم از پیشکش عادل خان اگرچه از کان نو است اما بغایت خوشرنگ
و نفیس چنانچه تا حال اینطور دیده نشده * دیگر دو مروارید یکی بوزن شصت و چهار
سرخ که دو مثقال و یازده سرخ باشد بیست و پنج هزار روپیه قیمت شد دویم شانزده
سرخ در نهایت غلطاني و لطافت دوازده هزار روپیه قیمت نمودند * دیگر الماسی
است از بابت پیشکش قطب‌الملک بوزن یکتانک سي هزار روپیه قیمت نمودند
یکصد و پنجاه فیل از انجمله سه فیل باسارهاے طلا از زنجیر وغیره و نه فیل باساز نقره
اگرچه بیست فیل داخل حلقه خاصه شد اما پنج فیل بغایت کلان و نامي است
اول نوربخت که انفرزند روز ملازمت گذرانید یک لک و بیست و پنج هزار روپیه
قیمت قرار یافت دیگر مهوبت از بابت عادل خان یک لک روپیه قیمت نموده
درجن سال نام نهادم دیگر بخت بلند هم از پیشکش او یک لک روپیه قیمت نمودند
چنانچه گرانبار نام نهادم دیگر فیل قدوسخان و فیل امام رضا از بابت قطب‌الملک
اینها را نیز هر کدام یک لک روپیه بها شد دیگر یکصد راس اسپ عربي و عراقي که
اکثر اسپهاے خوب بود از انجمله سه اسپ زینهاے مرصع داشت اگر پیشکشهاے
انفرزند انچه از خاصه خود و از دنیاداران دکن گرفته است بتفصیل مرقوم گردد بطول
میکشد مجملاً انچه از پیشکشهاے او مقبول افتاد موازي بیست لک روپیه میشود
سواے این قریب بدو لک روپیه بوالده خود نورجهان بیگم پیشکش نمود و شصت هزار
روپیه بدیگر والدهها و بیگمان گذرانید مجموع پیشکش انفرزند بیست و دو لک وشصت
هزار روپیه شد که هفتاد و پنجهزار تومان رایج ایران و شصت و هفت لک و هشتاد
هزار خاني رایج توران باشد چنین پیشکشی درین دولت ابد پیوند از نظر نگذشته بود
توجه و عنایت بسیار بدو نمودم در حقیقت فرزندی که شایان لطف و شفقت باشد
اوست نهایت رضامندي و خوشنودي ازو دارم الله تعالی او را از عمر و دولت برخوردار

گرداند چون در مدت عمر شکار فیل نکرده بودم و میل دیدن ولایت گجرات و تماشاے دریاے شور هم داشتم و مکرر قراولان رفته فیلهاے صحرائي دیده جاے شکار قرار داده بودند بخاطر رسید که سیر احمدآباد و تماشاے دریا نموده وقت بر گشتن که هوا گرم شود و موسم شکار فیل شود شکار کرده متوجه بدارالخلافه اگره شوم بایعزیمت حضرت مریم‌الزماني و دیگر بیگمان و اهل محل را باسباب و کارخانه‌جات زیادتي رانده اگره ساخته خود با جمعي که از همراهي انها گزیر نیست برسم سیر و شکار متوجه صوبه گجرات شدم و شب جمعه آبان ماه بمبارکی و فرخي از ماندو کوچ کرده در کنار تال نعلچه فرود امده شد صباح بشکار رفته یک نیله‌گاو به بندوق زدم شب شنبه مهابتخان را اسپ و فیل خاصه عنایت نموده بخدمت صوبه کابل و بنگش رخصت فرمودم و بالتماس او رشیدخان را خلعت و اسپ و فیل و خنجر مرصع مرحمت نموده بکمک او تعین کردم ابراهیم حسین را بخدمت بخشیگري دکن سرفراز ساختم و میرک حسین بواقعه نویسي صوبه مذکور مقرر شد راجه کلیان پسر راجه تودرمل که از صوبه اوریسه امده بود بجهت تقصیرات که باو نسبت میکردند روزی چند از سعادت کورنش محرومي داشت بعد از تحقیق بیگناهي او ظاهر شد اسپ و خلعت عنایت نموده همراه مهابتخان بخدمت بنگش تعین نمودم روز دوشنبه بوکلاے عادل خان طرههاے مرصع بطرح دکن مرحمت شد یکی پنجهزار روپیه و دیگر چهار هزار روپیه قیمت داشت چون افضل‌خان و راے رایان وکلای فرزند شاهجهان ایخدمت را چنانچه شرط بندگیست و خدمتگاری بتقدیم رسانیده بودند هر دو را بزیادتي منصب سرفراز فرموده راے رایان را بخطاب بکرماجیت که درهندوان خطاب عمده است ممتاز ساختم و الحق بنده شایسته قابل تربیت است روز شنبه دوازدهم بشکار رفته دو نیله‌گاو ماده را به بندوق زدم چون ازینمنزل شکار دور بود روز دو شنبه چهار و نیم کروه کوچ فرموده در موضع کید حسن فرود آمدم روز سه شنبه پانزدهم سه نیله گاو زدم یکی ازانها که کلانتر بود دوازده من بوزن در آمد * درین روز از میرزا رستم غریب خطا گذشت ظاهرا بندق را به نشانه سر راست کرده اول یک تیر بی انداز باز بندوق را پر میکند چون تیرش بسیار روان بوده بندوق را بر سینه خود تکیه داده غلوله را زیردندان میکند که درست شود و گرفتگی داشته باشد قضارا درین وقت فتیله بآتشخانه میرسد و بالای سینه جائیکه سر بندوق نهاده بود مقدار کفدست میسوزد چنانچه ریزهاے دارو در پوست و گوشت فرو مي نشیند و خیلي جراحت میشود و الم بسیار بمیرزا رسید روز یکشنبه شانزدهم چهار نیله شکار شد سه ماده نیله گاؤ و یک بوکره نیله گاو روز مبارک شنبه بسیر دره کوهي که آبشارے داشت و نزدیک به آردو واقع بود رفته شد اگرچه درین ایام آب کمتر داشت اما چون دو سه روز پیشتر مجراء آب از بالا بسته بودند و نزدیک رسیدن من گذاشتند بغایت خوب میریخت ارتفاعش بیست گز بوده باشد از فراز کوه جدا شده میریزد درین قسم سر راهي غنیمت است پیالهای معتاد را برلب آب

و سایه کوه خورده شب به آردو آمدم درین روز زمیندار جیت پوری که بالتماس ولد شاهجهان گناه او بخشیده شده بود دولت استانبوس دریافت روز جمعه هزدهم یک نیله گاؤ کلان و یک بوکره و روز شنبه نوزدهم دو ماده شکار شد چون فراوان عرض کردند که در پرگنه حاصلپور شکار فراوانست اردوی کلانرا درین منزل گذاشته روز یکشنبه بستم با جمعی از بندهاے نزدیک بحاصلپور که سه کروه مسافت داشت شتافتم میر حسام‌الدین ولد میر جمال‌الدین حسین انجو که بخطاب عضدالدوله اختصاص دارد بمنصب هزاریذات و چهار صد سوار از اصل و اضافه سرفرازي یافت یادگار حسین قوش بیگی و یادگار قورچی را که بخدمت بنگش تعین شده اند فیل مرحمت نمودم درین تاریخ انگور حسینی بیدانه از کابل رسید بغایت تر و تازه آمده بود زبان این نیازمند درگاه ایزدی از ادای شکر نعمتهاے او قاصر است که باوجود سه ماه مسافت راه انگور کابل در دکن تازه بتازه میرسد روز دو شنبه بست و یکم سه راس نیله گاؤ خورد روز سه شنبه بست دویم یک نیله گاؤ نر و سه ماده و روز کم شنبه بست سویم یکماده شکار شد روز مبارک شنبه بست و چهارم در کنار تل حاصلپور بزم پیاله ترتیب یافت بفرزند شاهجهان و چندی از امرای عظام و بندهاے خاص پیاله عنایت شد یوسفخان پسر حسین خان را که از خانزادان لایق تربیت است منصب سه‌هزاري ذات و هزار و پانصد سوار از اصل و اضافه مرحمت نمودم و بفوجداري گونڈوانه رخصت نمودم و بانعام خلعت و فیل سرفرازي یافت راے بهاریداس دیوان صوبه دکن بسعادت استانبوس ممتاز گشت روز جمعه جانسپارخان را بعنایت علم سر بلند ساخته اسپ و خلعت مرحمت نموده بصوبه دکن رخصت فرمودم امروز بتفنگ نمایانی انداختم قضارا در درون دولتخانه درخت کهرني واقع شده بود قریشه آمده برسر شاخ بلندی نشست و همین میانه سینه‌اش بنظر در مي‌آمد بندوق را بروی دست گرفته درمیان سینه او زدم و از جائیکه ایستاده بودم تا سر شاخ بست و دو گز بود روز شنبه بست و ششم قریب بدو کروه کوچ کرده در موضع کهلپور منزل شد یک نیله درین روز به بندوق زدم رستمخان که از بندهاے عمده فرزند شاهجهانست و از برهانپور با جمعی از بندهاے درگاه برسر زمینداران گونڈوانه تعین نموده بود صد و ده زنجیر فیل و یک لک و بست هزار روپیه پیشکش گرفته درین تاریخ بآستانبوس رسید زاهد ولد شجاعتخان بمنصب هزاریذات و چهار صد سوار از اصل و اضافه سرفراز شد روز یکشنبه بست و هفتم شکار باز و جره کردم روز دو شنبه نیله گاؤ کلان و یک بوکره شکار شد نیله دوازده من و نیم بوزن در آمد روز سه شنبه بست و نهم یک نیله شکار شد. بهلول میانه والدیار کوکه از خدمت گونڈوانه آمده سعادت ملازمت دریافت بهلولخان پسر حسن میانه است و میانه الوسی است از افغانان در مبادی حال حسن نوکر صادقخان بود اما نوکر بادشاه شناس و آخر در سلک بندهاے بادشاهي انتظام یافت و در خدمت دکن فوت شد بعد از و پسرانش

بمنصب سرفراز گشتند اگرچه هشت پسر داشت اما دو پسرش هردو بجو هر شمشیر روشناس آمدند برادر کلان در اغاز جواني وديعت حيات سپرد بهلول زنده رفته بمنصب هزاري سربلندي يافت دریں وقت فرزند شاهجهان به برهانپور رسيده اورا قابل تربيت دانسته بمنصب هزار و پانصدي ذات و هزار سوار آميدوار ساخت و چوں تا حال مرا ملازمت نكرده بود و بسيار آرزوی استانبوس داشت بدرگاه طلب فرمودم بی تکلف خوب خانزاديست همچنانکه باطنش بحسن شجاعت آراستگي دارد ظاهرش هم خالي از نمودی نيست منصبی که فرزند شاهجهان تجويز نموده بود بالتماس او مرحمت شد و بخطاب سربلند خاني سرفراز گشت الهيار كوكه نيز جوان مردانه و بنده لایق تربیت است او را بخدمت حضور مناسب و چسپاں یافته بدرگاه طلب فرمودم روزکم شنبه غره ماه اذر بشکار رفته یک نیله گاو به بندوق زدم دریں تاریخ واقعات کشمیر بعرض میرسد که در خانه ابریشم فروشی دو دختر دندان‌دار بوجود آمده که پشت تا کمر بهم متصل بود اما سر و دست و پاے هر کدام جدا اندک زمانی زنده بوده موت شدند روز مبارکشنبه دویم درکنار تالی که‌دیره شده بود بزم پیاله ترتیب یافت لشکرخان را خلعت و فیل مرحمت نموده بخدمت دیواني صوبه دکن سرفراز ساختم منصب او از اصل و اضافه دو هزار پانصدیذات و هزار و پانصد سوار حکم شد بوکلاے عادل خاں مهر کوکب طالع که هر کدام بوزن پانصد مهر دستوري میشود انعام شد بسربلند خاں اسپ و خلعت عنایت نمودم چوں از الهیار کوکه هم خدمات شایسته و ترددات پسندیده بوقوع آمده‌بود بخطاب همت‌خانی سرفراز گشته خلعت مرحمت شد روز جمعه سه چهار کروه و یکپاو کوچ نموده پرگنه دکنان محل نزول رایات اقبال گشت روز شنبه نیز چهار کروه و یکپاو کوچ نموده در قصبهٔ دهار منزل شد * دهار از شهرهاے قدیم است و راجه بهوج که از راجهاے معتبر هندوستانست دریں شهر میبود و از عهد او هزار سال گذشته در زمان سلاطین مالوه نیز مدتها حاکم نشین بوده وقتیکه سلطان محمد تغلق بعزم تسخیر دکن میرفت قلعه از سنگ‌تراشیده برفراز پشته اساس ساخته ظاهرش غایت نمود و صفا دارد و درون قلعه از عمارات خالي‌است فرمودم که طول و عرض و ارتفاعش را مساحت کنند طول درون قلعه دوازده طناب و هفت گز عرض هفت طناب و سیزده گز و عرض دیوار قلعه نوزده و نیم گز و ارتفاع تا کنگره هفده و نیم گز ظاهر شد و در برون قلعه پنجاه و پنج طناب بود عمید شه‌غوري مخاطب بدلاور خاں که در زمان سلطان محمد پسرسلطان فیروز بادشاه دهلی حکومت ولایت مالوه باستقلال داشت در معموره برون قلعه مسجد جامعی بنا نهاده درمقابل در مسجد میل آهني مربع نصب کرده بود چوں سلطان بهادر گجراتي ولایت مالوه را بتصرف در آورد خواست که این میل را بگجرات نقل نماید کارفرمایان در وقت فرود آوردن احتیاط نکردند و بر زمیں افتاده دو پاره شد یکی ازاں هفت و نیم گز و دیگری چهار گز و یکپاو و دورش یک گز و یکپاو است چوں درینجا ضایع افتاده بود حکم کردم که لخت کلاں

را باگره برده در صحن روضهٔ حضرت عرش آشیانی نصب کنند † که شبها چراغ بربالای آن میسوخته باشد مسجد مذکور دو در دارد بر پیش طاق یکدر فقره از نثر برلوح سنگی نقش کرده اند مضمون آنکه عمید شاه غوری در سنه سبعین و ثمانمائه این مسجد را اساس نهاده و بر پیشطاق دیگر قصیده نوشته اند که این چند بیت از آنجاست

خدایگان زمان کوکب سپهر جلال * مدار اهل زمین آفتاب اوج کمال
پناه و پشت شریعت عمید شاه داؤد * که افتخار کند غوریان حمیده خصال
معین و ناصر دین نبی دلاور خان * که برگزیده خداوند ایزد متعال
بشهر دهار بنا کرد مسجد جامع * بوقت سعد خجسته بروز فرخ فال
گذشته بود ز تاریخ هشتصد و هفتاد * که شد تمام ز اقبال در گه امال

چون دلاور خان ودیعت حیات سپرد در آنوقت هندوستان بادشاه باستقلال نداشت و ایام هرج و مرج بود هوشنگ پسر دلاور خان که جوان رشید و صاحب همت بود قابو دانسته بر سریر سلطنت مالوه جلوس نمود بعد از فوت او بحسب تقدیر سلطنت بمحمود خلجی پسر خانجهان که وزیر هوشنگ بود منتقل شد و ازو بر پسرش غیاث الدین رسید و بعد ازان به ناصرالدین پسر غیاث الدین که پدر را زهر داده بر مسند زشت نامی نشست و ازو بفرزندش محمود انتقال یافت و سلطان بهادر گجراتی ولایت مالوه را از محمود گرفت و سلسلهٔ سلاطین مالوه بمحمود مذکور منتهی شد روز دوشنبه ششم بشکار رفته یک نیلهٔ گاو ماده را به بندوق زدم بمیرزا شرف الدین حسین کاشغری فیلی عنایت نموده بخدمت صوبهٔ بنگش رخصت نمودم بابو رام خنجر مرصع و مهر صد توله و بیست هزار درب انعام شد روز سه شنبه هفتم در تال دهار یک مگرمچهه به بندوق زدم بانکه همین سربینی او بنظر در می آمد و باقی تنه اش در آب نهان بود بقیاس و قرینه میان ششش زدم و بیک زخم تمام شد مگرمچهه از عالم نهنگ جانوریست و در اکثر ابهای هندوستان میباشد و بغایت کلان میشود این چندان کلان نبود مگرمچهه دیده شد که هشت گز طول و یک گز عرض داشته روز یکشنبه چهار و نیم کروه کوچ کرده سعدلپور منزل شد درین موضع رودخانه ایست که ناصرالدین خلجی بالای آنرا پل بسته و نشیمنها ساخته است از عالم کالیاده جائی است و هردو از بناهای و اثرهای اوست اگرچه عمارتش قابل تعریف نیست چون درمیان رودخانه ساخته شده جوئیها و حوضها ترتیب داده اند بنظر درمی آمد شب فرمودم که بردور آن جوئیها و ابها چراغان کردند روز مبارکشنبه نهم بزم پیاله ترتیب یافت درینروز بفرزند شاهجهان یکقطعه لعل یک رنگ بوزن نه تانک و پنج سرخ که یک لک و بست و پنجهزار روپیه قیمت داشت با دو مروارید انعام شد و این لعلیست که در زمان ولادت من حضرت مریم مکانی والدهٔ حضرت عرش آشیانی برسم رونمایی التفات نموده بودند و سالها در سرپیچ خاصهٔ آنحضرت بود بعد از ایشان من هم تبرکاً

---

† الحال این میل آهنی در اگره برروضهٔ اکبر که بمقام سکندره است موجود نیست

خود در سرپیچ میداشتم قطع نظر از مالیت و نفاست چون بعضی شگون برین دولت ابد مقرون مبارک و همایون آمده بانفرزند مرحمت شد مبارز خان را بمنصب هزار و پانصدیذات و سوار از اصل و اضافه سربلند ساخته بفوجداری سرکار میوات تعین فرمودم و بانعام خلعت و شمشیر و فیل ممتاز گشت بهمت خان ولد رستمخان شمشیر مرحمت شد بکمالخان قراول که از خدمتکاران قدیم است و همیشه در شکارها حاضر میباشد خطاب شکارخانی عنایت نمودم و اورا ارام بخدمت صوبه دکن تعین شد و بانعام خلعت و فیل و بادپایان عراقی سرفرازی یافت و خنجر زر نشان خاصه مصحوب او بسپه سالار خانخانان اتالیق مرحمت شد روز جمعه دهم مقام فرمودم روز شنبه یازدهم چهار کروه پاو کم کوچ نموده درموضع حاوت نزول اقبال اتفاق روز یکشنبه دوازدهم پنجکروه کوچ کرده در پرگنه مذکور منزل شد این پرگنه از زمان پدرم بجاگیر کیشوداس مارو مقرر است و در حقیقت طور وطن او شده عمارات و باغات ساخته از جمله باولی درسرراه اساس نهاده بغایت خوش طرح و اندام بخاطر رسید که اگردر جاے باولي درسرراه ساخته شود بهمین طرح باید فرمود که بسازند اما اقلاً دوبرابر این باید ساخت روز دو شنبه سیزدهم بشکار رفته یک نیله گاو به بندوق زدم از تاریخی که فیل نوربخت بفیلخانه خاصه آمده حکم است که در دولتخانه خاص و عام می بسته باشد چون از حیوانات فیل را بآب الفت تمام است باوجود زمستان و سردی هوا از درآمدن آب محظوظ میشود و اگر آبی نباشد که تواند برآمد آب را از مشک بخرطوم گرفته بر بدن خود میریزد بخاطر رسید که هرچند فیل از آب محظوظ است و بالطبع بان مجبور اما یقین که در زمستان از آب سرد متاثرخواهد بود فرمودم که آب را شیرگرم کرده درخرطوم او میریخته باشند روزهاے دیگرکه آب سرد برخود میریخت اثر رعشه ولرزه برو ظاهر می‌شد و از آب گرم بخلاف ان آسوده و محظوظ میگشت و این تصرف خاصه منست روز سه‌شنبه چهاردهم شش کروه کوچ کرده درمقام سیلگده منزل شد روز کم‌شنبه پانزدهم ازدریاے مهی گذشته نزدیک رام گده منزل گشت شش کروه کوچ واقع شد روز مبارکشنبه شانزدهم مقام نموده در سرابشاری که قریب باردو واقع است بزم پیاله ترتیب یافت سربلندخان رامعنایت علم ممتازساخته و فیل بخشیده بخدمت صوبه دکن رخصت فرمودم و منصب او از اصل و اضافه هزار و پانصدیذات و هزاردو صد سوار حکم شد راجه بهیم‌نراین زمیندار کرهه که بمنصب هزاری سرفراز است رخصت جاگیر یافت راجه بهرجو زمیندار بکلانه را بمنصب چهار هزاری سربلند ساخته بوطن او رخصت فرمودم و حکم شد که چون بملک خود برسد پسر کلان را که جانشین اوست بدرگاه فرستد که درخدمت حضور میبوده باشد حاجی بلوچ که سردار قراولانست و نسبت سبقت و بندگی قدیم دارد بخطاب بلوچ خانی سرفراز گشت روز جمعه هفت دهم پنج کروه کوچ نموده درموضع دهاواه نزول فرمودم روز شنبه‌هزدهم که عید قربان بود بعد ازفراغ قربانی و لوازم آن سه کروه و یکپاو کوچ نموده درکنار تال موضع ناگور منزل شد روز یکشنبه

روز دهم قریب پنجکروه مسافت طی نموده در کنار تال موضع سمریه رایات اقبال بر افراخت روز دوشنبه بستم چهار کروه و یکپاو کوچ نموده پرگنه دوحد محل نزول رایات جلال گشت این پرگنه سرحد است میان ولایت مالوه و ملک گجرات تا ازدنور عمور . واقع شد تمام راه جنگل و انبوهي درخت و زمین سنگ لاخ بود روز سه شنبه بست و یکم مقام کردم روز کم شنبه بست و دویم پنجکروه و یکپاو کوچ نموده در موضع رنیاو نزول نمودم روز مبارکشنبه بست وسویم مقام نموده در کنار تال موضع مذکور بزم پیاله ترتیب یافت روز جمعه بست و چهارم دو نیمکروه کوچ نموده در موضع جالوت رایات اقبال برافراشت درین منزل بازیگران ملک کرناتک آمده فنون بازی خود نمودند یکی از انها زنجیر اهني را که پنج و نیم گز طول و یک سیر و دو دام وزن داشت بکسر انرا درحلق نهاده اهسته اهسته تمام را بمدد آب فرو برد و ساعتي درشکم او بود بعد ازان برآورد و روز شنبه بست پنجم مقام شد روز یکشنبه بست و ششم پنجکروه کوچ نموده بموضع نیمده فرود آمدم روز دوشنبه بست و هفتم نیز پنج کروه کوچ کرده در کنار تالابی نزول فرمودم روز سه شنبه بست وهشتم چهار کروه پاو کم کوچ نموده نزدیک بقصبه صحرا در کنار تال ورود رایات اقبال اتفاق افتاد گل نیلوفر را که بزبان هندي کمودني گویند بسه رنگ میشود سفید و کبود و سرخ پیش ازین کبود و سفید دیده شد اما سرخ تا حال بنظر درنیامده بود درین تال سرخ گل تازه و سبز رنگ مشاهده شد بے تکلف گلیست بغایت نادر و لطیف چنانچه گفته اند ٭

ز سرخي و تري خواهد چکیدن

گل کنول از کمودني کلانتر میباشد رنگش سرخ چهره است و من در کشمیر کنول صد برگ هم بسیار دیده ام و مقرر است که کنول روز میشگفد و شب غنچه میشود و کمودني بخلاف آن روز غنچه میگردد و شب میشگفد و زنبور سیاه که اهل هند انرا بهونرا میگویند همیشه برین گلها می نشیند و بجهت خوردن شیره که درمیان این هردو گلست بدرون میرود و بسیار چنین واقع میشود که گل کنول غنچه میگردد و تمام شب بهونرا دران غنچه میماند و همین طور در گل کمودني هم بعد از شگفتن از میان بر آمده پرواز میکند و چون زنبور سیاه ملازم دایمي این گلهاست شعراي هند انرا چون بلبل عاشق گل اعتبار نموده مضامین عالي در سلک نظم کشیده اند از جمله تان سین کلانوت که در خدمت پدرم بے نظیر زمان خود بوده بلکه در هیچ عهد و قرن مغنی مثل او نگذشته دریکی از نقشها روی جوانرا بآفتاب و چشم کشودن اورا بشگفتن گل کنول و بر آمدن بهونرا از میان آن تشبیه داده و درجائی دیگر بگوشه چشم نگریستن محبوب را بحرکت گل کنول در هنگام نشستن بهونرا نسبت کرده درین منزل انجیر از احمداباد رسید اگرچه انجیر برهانپور هم شیرین و بالیده میشود اما این انجیر کم دانه و شیرین تر است ده دوازده بهتر توان گفت روز کم شنبه بست و نهم و مبارکشنبه سیم مقام شد درین منزل سرفراز خان از احمداباد آمده سعادت استانبوس دریافت از پیشکشهاے

او تسبیح مرواریدي که به یازده هزار روپیه خریده بود بادو فیل و دو اسپ و هفت راس گاؤ و بهل و چند تغور پارچه گجراتي مقبول افتاد تقمه را باو بخشیدم سرفرازخان نبیره مصاحب بیگ است که از امرای حضرت جنت اشیانی بود حضرت عرش آشیانی اورا بنام جدش مصاحب بیگ میخواندند و من در اغاز جلوس منصب اورا افزوده بصوبه گجرات تعین فرمودم چون نسبت خانه‌زادي موروثي بابی درگاه داشت درخدمت صوبه گجرات هم خود را نغزک ظاهر ساخت لایق تربیت دانسته بخطاب سرفرازخانی در عالم سربلند گردانیدم و منصب او بدو هزاري ذات و هزار سوار رسیده روز جمعه غره دیماه چهارکروه پاو کم کوچ نموده در کنار تال جهسود نزول فرمودم درین منزل راسمان سردار بیاده‌هاے خدمتیه ماهي روهو شکار کرده آورد چون طبعم بگوشت ماهي رغبت تمام دارد خصوصاً بماهي روهو که بهترین اقسام ماهي هندوستانست و از تاریخ عبور کاني چند تا حال که یازده ماه گذشته باوجود نهایت تفحص بهم نرسیده بود امرور بدست آمد بغایت محظوظ شدم و اسپي براسمان عنایت فرمودم اگرچه پرگنه دوحد داخل سرحد گجرات است غایتاً ازینمنزل درهمه چیز اختلاف صریح ظاهر میشود صحرا و زمین نوعي دیگر مردم بوضعي دیگر زبانها بروش دیگر جنگلي که درین راه بنظر درآمد درخت میوه‌دار مثل انبه و کهرني و تمرهندي داشت و مدار محافظت زراعت برخاربست زقوم است مزارعان بردور مزرعه خویش زقوم نشانیده هرکدام قطعه زمین خود را جدا ساخته اند و درمیان کوچه راه تنگ بجهت آمدو شد گذشته اند چون تمام این ملک ریگ بوم است باندک تردد و ازدحامي که واقع شود چندان گرد و غبار بهم میرسد که چهره آدم بدشواري بنظر درمي آید بخاطر رسید که احمدآباد را بعد ازین گردآباد باید گفت نه احمداباد روز شنبه دویم چهار کروه پاو کم کوچ کرده درکنار دریای مهي منزل شد روز یکشنبه سویم باز چهار کروه پاو کم کوچ نموده در موضع بوده نزول نمودم درین منزل جمعي از منصبداران که بخدمت صوبه گجرات تعین بودند سعادت استانبوس در یافتند روز دوشنبه چهارم پنجکروه کوچ کرده چترسیما نزول رایات اجلال اتفاق افتاد روز سه شنبه پنجم پنج و نیمکروه مسافت طی نموده در پرگنه مودده رایات اقبال برافراشت درین روز سه نیله گاؤ شکار شد یکی از همه کلانتر بود سیزده من و ده سیر بوزن درآمد روز کم شنبه ششم شش کروه کوچ فرموده در پرگنه نیلاؤ منزل شد و از میان قصبه گذشته موازي یک هزار و پانصد روپیه نثار کردم روز مبارکشنبه هفتم شش و نیمکروه کوچ نموده در پرگنه نیلاب نزول فرمودم در ملک گجرات کلانتر ازین پرگنه نیست هفت لک روپیه که بهست و سه هزار تومان رایج عراق باشد حاصل دارد معموره قصبه مذکور هم خیلکی است در وقت آمدن از میان قصبه گذشته هزار روپیه نثار کردم همگی همت مصروف برانست که بهربهانه نیضی بخلق خدا برسد چون مدار سواري مردم این ملک به عرابه است مراهم میل سواری عرابه شد تا دو کروه بر عرابه نشستم اما از گرد و غبار بسیار آزار کشیدم بعدازان تا اخر منزل براسپ سواري

کردم در اثنای راه مقربخان از احمدآباد رسیده سعادت ملازمت دریافت و یک دانه مروارید که بسی هزار روپیه خریده بود پیشکش گذرانید روز جمعه هشتم شش کروه و نیم کوچ نموده ساحل دریای شور محل نزول بارگاه اقبال گشت * کهنبایت از بندرهای قدیم است بقول برهمنان چندین هزار سال از بنای این گذشته در ابتدا نامش ترنباوتي بوده وراجه ترنبک کنوار حکومت این ملک داشته اگر تفصیل احوال راجه مذکور بشرحي که برهمنان میگویند نوشته شود بطول میکشد مجملاً چون نوبت ریاست براجه ابهی کمار که از نبایر او بود میرسد بقضای آسماني بلای درین شهر نازل میشود چندان گرد و خاک میریزد که تمام منازل و عمارات شهر در زیر این خاک پنهان میگردد و بنیاد حیات بسیاری از مردم زیر و زبر میگردد و غایتاً پیش از نزول بلا بتی که راجه انرا پرستش میکرد بخوابش امده ازین حادثه اگاه میسازد و راجه با عیال خود بجهاز درمي آید و ان بت را باستوني که در پس بت بجهت تکیه داشته بودند باخود همراه میبرد قضا را جهاز هم از طوفان بلا میشکند چون مدت حیات راجه باقي بود بمدد همان ستون کشتي وجودش بساحل سلامت میرسد و باز اراده تعمیر این شهر مینماید و ان ستون را بجهت علامت آباداني و فراهم آمدن مردم نصب میکند چون بزبان هندي ستونرا استهنب و کهنب هردو میگویند باین نسبت استهنب نگري وکهنباوتي میگویند و گاه بمناسبت نامش ترنباوتي نیز میگفتند و کهنباوتي رفته رفته بکثرت استعمال کهنبایت شد و این بندر از اعظم بنادر هندوستانست و متصل بجوری از جورهای دریای عمان واقع شده عرض جور هفت کروه و طول قریب بچهل کروه تخمیناً مقرر کرده اند جهاز بدرون جور در نمي آید و در بندر کوکه که از توابع کهنبایت است و نزدیک بدریا واقع گشته لنگر میکنند و از انجا اسباب را بغرابها انداخته به بندر کهنبایت مي آرند و همین طور در وقت پر ساختن جهاز اسباب را در غرابها کرده مي برند و بجهاز درمي آرند پیش از ورود موکب منصور چند غراب از بنادر فرنگ بکهنبایت آمده خرید و فروخت نموده اراده مراجعت داشتند روز یکشنبه دهم غرابها را اراسته بنظر در آوردند و رخصت گرفته متوجه مقصد شدند روز دوشنبه یازدهم من خود بر غراب نشسته تخمیناً یک کروه بروی آب سیرکردم روز سه شنبه دوازدهم بشکار یوز رفته دو آهو گیرانیده شد روز کم شنبه سیزدهم به تماشای تال تارنگ سر سوارشده از میان راسته و بازار گذشتم و قریب به پنجهزار روپیه نثار کردم در زمان حضرت عرش اشیانی انار الله برهانه کلیان رای متصدي بندر مذکور بحکم آنحضرت حصاری پخته از خشت و آهک بردور شهر ساخته و سوداگر بسیار از اطراف آمده درین شهر توطن گزیده اند و خانها بصفا و منازل نیک آساس نهاده و مرفه الحال روزگار بسر میبرند بازارش اگرچه مختصر است غایتاً پاکیزه و پر جمعیت و کثرت است در زمان سلاطین گجرات تمغای این بندر مبلغی کلي بوده و الحال در دولت بحکم است که از چهل یک زیاده نگیرند در دیگر بنادر عشور گویان ده یک و هشت

یک میگیرند و انواع تکالیف و مزاحمت بتجار و مترددین میرسانند و در جده که بندرمکه است چار یک میگیرند بلکه بیشترهم و ازینها قیاس می باید نمود که تمغای بنادر گجرات در زمان حکام سابق چه مبلغ بوده و لله الحمد که این نیازمند درگاه ایزدی توفیق بخشایش تمغای کل ممالک محروسه که از حساب وشمار بیرونست یافته و نام این تمغا از قلمرو من افتاده * دریفولا حکم شد که تنکه طلا و نقره ده بست وزن مهر و روپیه معمول سکه کنند سکه تنکه طلا یکطرف لفظ (جهانگیر شاهي سنه ۱۰۲۷) و جانب دیگر (ضرب کهنبایت سنه ۱۲ جلوس) مقرر شد و سکه تنکه نقره یکرو درمیان تنکه لفظ (جهانگیر شاهي سنه ۱۰۲۷) و بردور اینمصرع *

بزر این سکه زد شاه جهانگیر ظفر پرتو

وبرروی دیگر درمیان تنکه (ضرب کهنبایت سنه ۱۲ جلوس) و بردور مصرع دویم

پس از فتح دکن آمد چو در گجرات از ماندو

در هیچ احدی تنکه غیراز من سکه نشده و تنکه طلا و نقره اختراع منست نامش تنکه جهانگیری فرمودم روز مبارکشنبه چهاردهم پیشکش امانتخان متصدي بندر کهنبایت درمحل بنظر گذشت منصب او از اصل و اضافه هزار و پانصدیذات و چهار صد سوار حکم شد نورالدین قلی بمنصب سه هزاریذات و ششصد سوار از اصل و اضافه سرفرازي یافت روز جمعه پانزدهم بر فیل نور بخت سوار شده بر اسپ دوانیدم بغایت خوب دوید در وقت نگاهداشتن هم خوب ایستاد این مرتبه سـویم است که من خود سوار مي شوم روز شنبه شانزدهم رامداس ولد جیسنگهه بمنصب هزار و پانصدیذات و هفتصد سوار از اصل و اضافه سرفراز شد روز یکشنبه هفتدهم بدارابخان و امانتخان و سید بایزید بارهه فیل عنایت شد درین چند روز که ساحل دریاے شور معسکر اقبال بود از سوداگر و اهل حرفه و ارباب استحقاق و سائر متوطنان بندر کهنبایت را بنظر در آورده فراخور حال هرکس خلعت و اسپ و خرجي و مدد معاش مرحمت فرمودم و هم درین تاریخ سید محمد صاحب سجاده شاه عالم و فرزندان شیخ محمد غوث و شیخ حیدر نبیره میان وجیهه الدین و دیگر مشایخ که در احمداباد توطن دارند باستقبال آمده ملازمت نمودند و چون غرض تماشای دریا و مدد جزر آب بوده ده روز مقام نموده روز سه شنبه نوزدهم رایات عزیمت بصوب احمداباد بر افراشت بهترین اقسام ماهي که درینجا بهم میرسد نامش عربیت و ماهي گیران مکرر بجهت من گرفته آوردند بی تکلف نسبت دیگر اقسام ماهي که درین ملک میشود لذیذ تر و بهتر است اما بلذت ماهي رهو نیست ده نه بلکه ده هشت توان گفت و از غذاها که مخصوص اهل گجرات است کهچري باجره است و انرا لذیزه نیز میگویند از اقسام ریزه غله آنست و این غله غیراز هندوستان در دیار دیگر نمیشود و نسبت بسایر بلاد هند در گجرات بیشتر است و از اکثر حبوبات ارزان ترچون هرگز نخورده بودم فرمودم که تیار ساخته آوردند خالي از لذتي نیست مرا خوش خیلکي در افتاد حکم کردم که در ایام هوائیانه که التزام ترک

حیوانی نموده‌ام و طعامهای بی گوشت میخوریم اکثر ازین کهچری می آورده باشند روز سه‌شنبه مذکور شش کروه و یکپاو کوچ نموده در موضع کوساله منزل شد روز کم‌شنبه بست‌م از پرگنه باپرو گذشته در کنار دریا فرود آمدیم این منزل شش کروه بود روز مبارک شنبه بست‌ویکم مقام نموده بزم پیاله ترتیب یافت در همین آب ماهی بسیار شکار کرده بجمیع ازبندها که داخل مجلس بودند قسمت شد روز جمعه بست و دوم چهار کروه مسافت طی نموده‌در‌موضع باریچه سعادت نزول اتفاق افتاد ودرین راه دیوارها بنظر در آمد از دونیم گز تا سه‌گز بعد از تحقیق معلوم شد کمردم بقصد ثواب ساخته اند که چون حمالی در راه مانده شود بار خود بران دیوار نهاده نفسے راست سازد و بار بے مدد غیر بفراغت بر داشته متوجه مقصد گردد و این تصرف خاصه اهل گجراتست بسیار مرا این دیوارساختن خوش آمد فرمودم که درجمیع شهرهای کلان بهمین دستوردیوارها ازطرف بادشاهی بسازند روز شنبه‌بست و سویم پنجکروه پاوکم کوچ نموده کنارتال کاکریه محل نزول آرددی گهواین شکوه شد این تال را قطب الدین محمد نبیره سلطان‌احمد باني شهر احمدآباد ساخته و بر دورش زینه پایها از سنگ و آهک بسته اند ودرمیان تال باغچه مختصرویکدست عمارت بنا نهاده و از کنار تال تاعمارت میان پل بسته اند که راه آمد و شد باشد و چون مدتها برین گذشته اکثر از هم ریخته وضایع شده و جائیکه قابل نشستن باشد نمانده بود درینولا که مرکب اقبال بصوب احمدآباد توجه فرمود صفي خان بخشي گجرات از سرکار بادشاهي شکست و ریخت انرا مرمت نموده و باغچه را صفا داده عمارتی نو مشرف برتال و باغچه ساخت بے تکلف منزلیست بغایت مطبوع و دلنشین طرحش مرا خوش در افتاد و درضلعی که پل واقعست نظام‌الدین احمد که در زمان پدرم یکچندی بخشي گجرات بود باغے ساخته برکنار تال مذکور درین وقت بعرض رسید که عبدالله خان بجهت نزاعی که با عابد پسر نظام‌الدین احمد داشته درخت هلسه این باغ را بریده است و نیز شنیده شد که در ایام حکومت خود در مجلس شراب صنه ناصرادی را که خالي از طرفگي و مضحکي نبوده بمجرد انکه در مستي و بیشعوري حرفے نا ملایم از روی مطایبه گفته بے طریق شده یکے از غلامان خود اشارت کرد که در همان مجلس گردنش زده است از شنیدن این دو مقدمه خاطر عدالت آئین بغایت آشفته گشت و حکم فرمودم که دیوانیان عظام هزار سوار دو اسپه و سه اسپه اورا موافق یکـ اسپه مقرر داشته تفاوت انرا که هفتاد لکدام میشود از محال جاگیر او وضع نمایند چون درین منزل مزار شاه عالم برسر راه واقع بود فاتحه خوانده گذشتم تخمیناً یک لک روپیه خرچ عمارت این مقبره شده باشد شاه عالم پسر قطب عالم است و سلسله ایشان بمخدوم جهانیان منتهي میشود و مردم این ملک را از خاص و عام نسبت اعتقادي بایشان هست چنانچه میگویند که شاه‌عالم احیاي اموات مي کرد و بعد ازانکه چندین مرده را زنده ساخته بود پدرش بر ینمعني وقوف یافته مانع امده است که دخل درکارخانه الهي کردن گستاخیست و شرط بندگي نیست قضارا شاه عالم

خادمی داشت و اورا فرزند نمیشد و بدعای ایشان حق‌تعالی پسری باو کرامت
فرمود چون به بست و هفت سالگی رسید درگذشت و انخادم گریه و زاری کنان
بخدمت ایشان امده معروض داشت که پسر من فوت شده و مرا همین یک فرزند بود
چون بتوجه شما حق تعالی کرامت فرموده بود امیدوارم که بدعای شما زنده شود شاه
عالم لحظه متفکر گشته بدرون حجره رفتند و خادم مذکور بخدمت پسر ایشان که اورا
بسیار دوست میداشت رفته الحاح نمود که شما از شاه التماس کنید که فرزند مرا
زنده سازند و پسر ایشان چون خورد سال بود بدرون حجره در آمده درین باب مبالغه
میکند شاه عالم میگوید که اگر شما راضی باشید عوض او جان بحق تسلیم کنید شاید
التماس من قبول افتد و او عرض کرد که درانچه رضاے شما و خواست خدا باشد عین
رضاے منست شاه‌عالم دستهاے پسر خود را گرفته از زمین برداشته روی سوے اسمان
کرده گفت که بار خدایا عوض آن بزغاله این بزغاله را بگیر درساعت پسر جان بحق
تسلیم کرد و شاه او را بربالاے پلنگ خود خوابانیده چادری برروی او پوشانید و خود
از خانه برآمده بان خادم گفته‌اند که بخانه برو و از پسر خود خبر بگیر شاید سکته کرده
باشد و نمرده باشد چون او بخانه مے اید پسر را زنده میبیند مجملاً در ملک گجرات اینقسم
حرفهای بسیار بشاه عالم نسبت میکنند و من خود از سید محمد که صاحب سجاده
ایشانست و خالي از فضیلتي و معقولیتی نیست پرسیدم که این حرف چه صورت دارد
گفت من هم از پدر و جد خود همین طور شنیده ام و بتواتر رسیده والعلم عندالله اگرچه این
مقدمه از ائین خرد دور است غایتاً چون در مردم شـهرت تمام داشت بجهت
غرابت نوشته شد ورحلت ایشان ازین سراے فاني بعالم جاوداني در سنه هشتصد
وهشتاد واقع شده در زمان سلطنت سلطان محمود بیکره و عمارات مقبره ایشان از اثار
تاج خان نریاني است که از امراے سلطان مظفر ابن محمود بوده چون روز دوشنبه
ساعت بجهت درامدن شهر اختیار شده بود روز یکشنبه بیست و چهارم مقام
فرمودم درین مقام خربزه کاریز که قصبه ایست از توابع هرات رسیده و مقرر است که در
خراسان هیچ جا خربزه بخوبي کاریز نمیشود با انکه یک هزار و چار صد کروه مسافت
داشت و قافله به‌پنج ماه مے‌امد بسیار درست و تازه امده و انقدر اوردند که بجمیع بندها
کفایت میکند و مقارن این کونله از بنگاله رسید و با وجود هزار کروه مسافت اکثر تروتازه
امده چون بغایت میوه لطیف و نازک است همانقدر که بجهت خاصگي کفایت
باشد پیاده هاي ڈاکچوکي دست بدست میرسانند زبان از اداى شکر الهي قاصراست

شکر نعمتهاے تو چندانکه نعمتهاے تست

درین تاریخ امانت خان دو دندان فیل گذرانید بغایت کلان که یکی ازان سه درع
و هشت طسو طول و شانزده طسو ضخامت داشت سه من و دوسیر بوزن در امد که
بیست و چهار و نیم من عراق باشد روز دوشنبه بیست و پنجم بعد از گذشتن شش
گهری در ساعت مسعود بمبارکی و فرخي متوجه شهر شدم و بر فیل صورت گج که از

فیلان دوسندار منصت و در صورت و سیرت تمام عیار بااینکه محت بود چون اعتماد بر سواري خود و خوش جلوئي او داشتم سوار گشتم خلقی انبوه از مرد و زن در کوچه و بازار و درو دیوار بر امده منتظر بودند بتعریف شهر احمدآباد چنانکه شنیده شده بود بنظر در نیامد اگرچه میان رسته بازار را عریض و وسیع گرفته اند غایتاً دکانها را درخور وسعت بازار نساخته اند عمارتش همه از چوبست و ستون دکانها باریک و زبون و کوچه بازار پرگرد و غبار از تال کاکریه تا درون ارک که باصطلاح اینملک بدر گویند نثار کنان شتافتم و بدر بمعنی مبارکست مسازل سلاطین گجرات که در درون بدر واقع بود درین پنجاه شش سال خراب شده و اثرے ازانها نمانده غایتاً جمعی از بندهاے ما که بحکومت اینملک تعین بودند عمارات ساخته اند دریناولا که از ماندو متوجه احمداباد شـدم مقربخان منازل قدیم را از سرنو تعمیر نموده نشیمنهاے دیگر که ضروري بود مثل جهروکه و عام و خاص وغیره ترتیب داد چون امروز روز مبارک وزن فرزند شاهجهان بود برسم معهود اورا بطلا و دیگر اجناس وزن فرمودم و سال بیست و هفتم از مواود مسعود او بخرمي و نشاط اغاز شد امید که حضرت واهب‌العطایا اورا بایں نیازمند درگاه خود ارزاني دارد و از عمر و دولت خود برخوردار کناد همدرین روز ولایت گجرات را بجاگیر انفرزند مرحمت فرمودم از قلعه ماندو تا بندر کهنبایت براهی که امدیم یک صد و بیست و چهار کروه است بیست و هشت کوچ و سی مقام واقع شد و در کهنبایت تا ده روز مقام اتفاق افتاد وازانجا تاشهر احمداباد بیست و یک کروه بود به‌پنج کوچ و دو مقام طی شد مجملاً از ماندو تا کهنبایت و از کهنبایت تا احمد اباد بشرحی که گذارش یافت یکصد و چهل و پنجکروه مسافت بدو ماه و پانزده روز آمدیم درینمدت همگي سي و سه کوچ و چهل و دو مقام شد روز سه شنبه بیست و ششم بدیدن مسجد جامع که درمیان بازارواقعست رفته بچندی از فقرا که درآنجا حاضر بودند قریب پانصد روپیه بدست خود خیرات کردم این مسجد ازآثار سلطان احمد باني شهر احمد آباد است مشتمل بر سه در و در هر طرف بازارے و مقابل دریکه بجانب مشرق واقع شده مقبره سلطان احمد مذکور است و دران گنبد سلطان احمد و محمد پسر او و قطب الدین نبیره او آسوده اند طول صحن مسجد غیر از مقصوره یکصد و سه درعست و عرض هشتاد و نه درع و به دور آن ایوان ساخته اند بعرض چهار درع و سه پاو فرش صحن از خشت تراشیده و ستونهاے ایوان ازسنگ سرخست و مقصوره مشتمل است بر سیصد و پنجاه و چهار ستون و بالاے ستونها گنبد زده اند طول مقصوره هفتاد و پنج درع و عرض سي و هفت درع است و فرش مقصوره و محراب و ممبر از سنگ مرمر ترتیب یافته نسبت و بر دو بازوے پیشطاق دومینار پرکار از سنگ تراشیده مشتملبرسه آشیانه در نهایت اندام نقاشي و نگارے کرده اند واجانب دست راست ممبرمتصل بکنج مقصوره شاه نشینی جدا کرده اند و ازمیان ستونها به تخته سنگ پوشیده اند و دوران را تاسقف مقصوره به پنجره سنگی بشبانیده اند غرض آنکه چون بادشاه جمنماز جمعه و عید حاضر شود

باجمعی از مخصوصان و مقربان خود بران بالا رفته اهل صلوٰة نماید و انرا باصطلاح
اینملک جلوخانه گویند و همانا که این تصرف و احتیاط بجهت هجوم عام شده باشد
و الحق این مسجد بنائے ایست بغایت عالي روز یکشنبه بیست و هفتم بخانقاه شیخ
وجیه الدین که نزدیک بدولتخانه بود رفته برسر مزار ایشان که در صحن خانقاه واقع
است فاتحه خوانده شد این خانقاه را صادقخان که از امرائے عمده پدرم بود ساخته
است شیخ از خلفائے شیخ محمد غوث است اما خلیفه که مرشد بخلافت او مباهات
کند و ارادت ایشان برهانیست روشن بر بزرگي شیخ محمد غوث و شیخ وجیه الدین
بفضایل صوري و کمالات معنوي اراستگي داشت پیش ازین بسي سال درین شهر
ودیعت حیات سپرده بعد ازان شیخ عبدالله بوصیت پدر بر مسند ارشاد نشسته
بغایت درویشی مرتاض بود چون مشارالیه بجوار رحمت ایزدي پیوست فرزندش شیخ
اسدالله جانشین گشت و همدران زودي بعالم بقا شتافت و بعدازو برادرش شیخ حیدر
صاحب سجاده شد و الحال درقید حیات است و برسر مزار جد و ابائے خود بخدمت
درویشان و تیمارحال ایشان مشغول و اثر صلاح از ناصیه روزگارش ظاهر چون عرس
شیخ وجیه الدین درمیان بود یکهزار و پانصد روپیه بجهت خرچ عرس بشیخ حیدر
عنایت شد و یکهزار پانصد روپیه دیگر بجمعی از فقرا که در خانقاه ایشان حاضر
بودند بدست خود خیر کردم و پانصد روپیه به برادرشیخ وجیه الدین لطف نمودم
همچنین بهرکدام از خویشان و منسوبان ایشان درخور استحقاق خرچی و زمین
مرحمت شد و بشیخ حیدر فرمودم که جمعی از درویشان و مستحقان را که معرفتی
بحال انها داشته باشند بحضور اورده خرچی و زمین التماس نمایند روز مبارک شنبه
بیست و هشتم بسیر رستم خان بازي رفته یکهزار و پانصد روپیه در راه نثار کردم بازي
باصطلاح اهل هند باغ را گویند و این باغیست که برادرم شاه مراد بنام پسرخود رستم
ساخته بود یک جشن مبارک شنبه درین باغ کرده بچندے از بندهائے خاص پیالها
عنایت کردم و اخر روز بباغچه حویلي شیخ سکندر که در جوار این باغ واقعست و
انجیرش بغایت خوب رسیده بود رفته شد چون میوه را بدست خود چیدن لذتی
دیگر دارد و من تاحال انجیرے بدست خود نچیده بودم و درینضمن سرفرازي او هم
منظور بود بے تکلفانه رفتم شیخ سکندر گجراتي الاصل است و خالي از معقولیتی
نیست و بر احوال سلاطین گجرات استحضار تمام دارد و مدت هشت نه سال است
که در سلک بندها منتظم است چون فرزند شاهجهان رستم خان را که از عمده بندهای
اوست بحکومت احمدآباد مقرر فرموده بود بالتماس ان فرزند رستم بازي را بمناسبت
اسمي باو بخشیدم درین روز راجه کلیان زمیندار ولایت ایدر بسعادت استانبوسی در
یافته یک زنجیر فیل و نه اسپ پیشکش گذرانید فیل را باو بخشیدم این از زمینداران
معتبر سرحد گجرات است و ملک او متصل بکوهستان رانا واقع شده و سلاطین گجرات
پیوسته برسر راجه انجا لشکرها کشیده اند اگرچه بعضی اطاعت گونه میکرده اند و

پیشکش میداده غایتاً خود بدیدن هیچکدام نرفته اند بعد از انکه حضرت عرش اشیانی فتح گجرات فرموده اند افواج منصوره برسر او تعین شد چو خلاصی خود را منحصر در اطاعت و فرمان پذیرفته یافته ناگزیر بندگی و دولتخواهی اختیار نموده بسعادت استانبوس شتافت و ازان تاریخ در سلک بندها منتظم است و هرکس بحکومت احمدآباد تعین میشود بدیدن او آمده در وقت کار و خدمت با جمعیت خود حاضر میشود روز شنبه غره ماه بهمن سنه ۱۲ چندرسین که از عمده زمینداران اینملک است دولت استانبوس در یافته نه اسپ پیشکش گذرانید روز پنجشنبه دوم براجه کلیان زمیندار ایدر وبسید مصطفی و میر فاضل فیل عنایت شد دوشنبه بشکار باز جره سوار شده قریب به پانصد روپیه در راه نثار کردم درین تاریخ ناشپاتی از بدخشان رسید روز مبارک شنبه ششم بسیر باغ فتح که در موضع سیر خیر واقعست شتافته یکهزار و پانصد روپیه در راه نثار کردم * چون مزار شیخ احمد کهتو برسر راه واقع بود نخست بدانجا رفته فاتحه خوانده شد کهتو نام قصبه ایست از سرکار ناگور و مولد شیخ ازانجا است شیخ در عهد سلطان احمد که بانی شهر احمد آباد بوده اند و سلطان احمد بایشان ارادت و اخلاص تمام داشت و مردم این ملک را باو غریب اعتقاد است بایشان و از اولیاے کبار میدانند و درهرشب جمعه خلق انبوه از وضیع و شریف بزیارت ایشان حاضر میشوند سلطان محمد پسر سلطان احمد مذکور عمارات عالی از مقبره و مسجد و خانقاه برسرمزار ایشان بنا نهاده و متصل بمقبره در ضلع جنوب تالی کلان ساخته و دور انرا بسنگ و اهک ریخته براورده و اتمام این عمارات در زمان قطب الدین ولد محمود مذکور شده مقبره چندی از سلاطین گجرات برکنار تال در طرف پاے شیخ واقع است و دران گنبد سلطان محمود بیکره و سلطان مظفر پسر او و محمود شهید نبیره سلطان مظفر که اخرین سلاطین گجرات است اسوده اند بیکره بزبان اهل گجرات بروت برگشته را گویند و سلطان محمود بروت هاے کلان برگشته داشت بایں نسبت بیکره میگفته اند و متصل بمقبره ایشان گنبذ خوانین انهاست و بے تکلف مقبره شیخ بغایت عمارت عالی و جائی نفیس است و از روے قیاس تخمیناً پنجلک روپیه صرف ایں عمارت شده باشد والله اعلم بالصواب بعد از فراغ زیارت به باغ فتح رفته شد ایں باغ در زمینی واقعست که سپه سالار خانخانان اتالیق بانبو که خود را بمظفرخان مخاطب ساخته بود جنگ صف کرده شکست داده ازینجهت باغ فتح نام نهاده و اهل گجرات فتح باڑی میگویند و تفصیل این اجمال انکه چون بمیامن اقبال حضرت عرش اشیانی ملک گجرات مفتوح گشت

* شیخ احمد کهتو لقب جمال الدین در دهلی سال هفتصد و سی و هفت بزاد از بزرگ زادگان انجا است مرید و خلیفه بابا اسحاق مغربی است نام او نصیرالدین از نیرنگی سپهر نیلی هر طوفان باد از بنگاه خود جدا شده پس از روزگارے بخدمت بابا اسحاق مغربی سعادت اندوخت و دانش صوری و معنوی گرد اورد و در زمان سلطان احمد بگجرات رفت و خورد و بزرگ او را پذیرفتند و به نیایش گری برخاستند سپس سفر حرب و حج نموده و بسی بزرگان را دریافت خوابگاه مهر کنج احمدآباد ۱۲ آئین اکبری

و نبو بدست افتاد و اعتماد خان بعرض رسانید که این پسر بهلیا بدهمت و چون از سلطان محمود فرزند نماند و از اولاد سلاطین گجرات نیز هیچکس نبود که بسلطنت برداریم ناگزیر صلاح وقت را منظور داشته چنین ظاهر ساختیم که این پسر محمود است و سلطان مظفر نام کرده بسلطنت برداشتیم و مردم بظاهر ضرورت قبول اینمعنی کردند چون انحضرت قول اعتماد خان را درین سواد معتبر میدانستند اورا وجودی نفهادند و مدتها درمیان خواهان خدمت میکرد و توجه بحال او نمی فرمودند بنابرین از فتحپور گریخته بگجرات آمده چند سال در پناه زمینداران روزگار بسر برد تاآنکه شهاب الدین احمدخان را از حکومت گجرات معزول ساخته اعتماد خان را بجاے او تعین فرمودند جمعي از نوکران شهاب‌الدین خان که دل نهاد گجرات بودند ازو جدائي گزیده بامید نوکري اعتماد خان در احمدآباد ماندند بعدازان که اعتماد خان بشهر درآمد بدو رجوع آورده اقبالی از جانب او نیافتند نه روے رفتن نزد شهاب الدینخان داشتند نه راے ماند در احمدآباد چون از همه جهت ناامیدي دست داد چاره کار منحصر بران دیدند که خود را بنبو رسانیده او را دست اویز فتنه و فساد سازند وباین عزیمت ششصد هفتصد سوار ازان جماعت نزد نبو رفته او را بالوینه کاتهي که نبو در پناه او بود برداشته متوجه احمدآباد شدند و تارسیدن بحوالي شهر بسیارے از بیدولتان واقع طلب باو پیوستند و قریب بهزار سوار از مغول و اهل گجرات جمع شدند چون اعتماد خان ازین سانحه وقوف یافت شیرخان نام پسرخود را در شهر گذاشته خود بطلب شهابخان که متوجه درگاه شده بود شتافت تا بامداد او تسکین این شورش دهد باآنکه اکثر از مردم خوب ازو جدا شده بودند از نقوش پیشاني باز ماندها نیز حرف بیوفائي میخواندند ناچار برفاقت اعتماد خان عطف عنان نموده قضارا پیشتر از رسیدن اینها نبو در حصار احمد اباد در آمده بود دولتخواهان درسواد شهر به ترتیب صفوف پرداختند و مفسدان از قلعه بر آمده بعرصهٔ کارزار شتافتند وچون فوج اهل ادبار نمودار شد انچه از نوکران شهابخان باز مانده بودند همه بیکبار راه بیحقیقتي سپرده بغنیم پیوستند و شهاب خان شکست خورده بصوب پتن که در تصرف بندهاے بادشاهي بود شتافت حشم و بنگاه او بغارت رفت و نبو باین مفسدان منصبها و خطابها داده برسر قطب‌الدین محمد خان که در پرگنه بروده بود رفت و نوکران مشارالیه نیز بروش نوکران شهابخان طریق بیوفائي سپرده جدائي اختیار نمودند چنانچه شرح این وقایع در اکبرنامه بتفصیل مسطور است آخر قطب‌الدین محمد خان را قول داده بدرجه شهادت رسانید و مال و اموال او که در برابر خزانه مردمي باشوکتي بود بتاراج حادثات رفت و قریب بچهل پنجهزار سوار در اندک مدت برگرد او فراهم آمدند چون صورت واقعه بعرض حضرت عرش آشیاني رسید میرزاخان خلف بیرمخان را با جمعي ازبهادران رزم جوے برسر او تعین فرمودند و روزیکه میرزا خان بحوالي شهر رسیده صفوف اقبال آراست تخمیناً هشت نه هزار سوار داشت و نبو با سي هزار سوار دربرابر آمده عساکر

ادبار اثر خود را ترتیب داد بعد از قتال و جدال بسیار نسیم فتح و فیروزی بر علم دولتخواهان وزید و نبو شکست خورده بحال تباه راه ادبار پیش گرفت پدرم بجلدوے این فتح منصب پنجهزاري وخطاب خانخاناني وحکومت ملک گجرات بمیرزا خان عنایت نمودند باغی که خانخانان در عرصه کارزار ساخته برکنار دریاے سابرمتي واقع است و عمارات عالي باصفه در خور آن مشرف بر دریا بنا نهاده و اطراف باغ را دیوارے از سنگ و آهک در غایت استحکام کشیده و این باغ بهصد و بیست جریب است و بي تکلف سیرگاه خوشي است بمکن که دو لک روپیه خرچ شده باشد مرا خود خیلکی در اوفتاد توان گفت که در تمام گجرات مثل این باغي نباشد جشن مبارک شنبه کرده به بندهاے خاص پیاله عنایت نمودم و شب درآنجا بسربرده آخرهاے روز جمعه بشهر درآمدم قریب هزار روپیه در راه نثار شد دریتوقت باغبان عرضرسانید که چند درخت گل چنپه از بالاے صفه که مشرف بر دریا است نوکر مقربخان بریده از شنیدن این حرف خاطر آزرده گشت و خود متوجه تحقیق و بازخواست شدم چون ثبوت پیوست که این فعل زشت ازو سرزده حکم فرمودم که هردو انگشت ابهام اورا قطع کردند تا موجب عبرت دیگران شود و ظاهر اینست که مقربخان را ازینمعني اطلاعي نبوده و الا در همان وقت بسزا میرسانید روز سه شنبه پانزدهم کوتوال شهر دزدے را گرفته اورد که پیش ازین چند دفعه اورا بدزدي گرفته هربار عضوے از اعضایش بریده بودند یکمرتبه دست راست و بار دوم انگشت ابهام دست چپ و دفعه سیوم گوش چپ و نوبت چهارم پی هردو پا و بار آخر بیني و معهذا ترک کار خود نکرده دوش بخانه کاه فروشي بدزدیدن آمده بود قضارا صاحب خانه خبردار شد و او را گرفت دزد چند زخم کارد بکاه فروش زده او را هلاک میسازد درین شور و غوغا خویشان او هجوم آورده دزد را می گیرند فرمودم که دزد را بخویشان مقتول حواله نمایند تا او را بقصاص رسانند •

هم در سران روي که در سرداري

روز کمشنبه دوازدهم مبلغ سه هزار روپیه بعظمت خان و معتقد خان سپرده شد که فردا بوسر مزار شیخ احمد کهتو رفته به فقرا و ارباب استحقاق که دران بقعه توطن دارند قسمت نمایند روز مبارک شنبه سیزدهم بمنزل فرزند شاهجهان رفته جشن مبارکشنبه در انجا ترتیب یافت و بجمعي از بندهاے خاص پیاله مرحمت شد و فیل سندر متهن را که در فیلان خاصه بجلدي و سبک‌پائی و خوش جلوئی امتیاز تمام داشت و باسپ هم خوب میدوید و از فیلان اول اول بود و حضرت عرش اشیانی بغایت این را دوست میداشتند چون فرزند شاهجهان بسیار مایل بود و مکرر التماس نمود بلچپاره شده باساز طلا از زنجیر وغیره بایک ماده فیل درین روز بانفرزند مرحمت فرمودم و یک لک درب بوکلاي عادل خان انعام شد دریتولا بعرضرسید که مکرم خان ولد معظم خان که بصاحب صوبگي اودیسه سرفراز است فتح ولایت خورده کرده و راجه انجا گریخته

براے مهندره رفته است و چون از خانزادان لایق تربیت بود منصب او را از اصل و اضافه سه هزاریذات و دو هزار سوار حکم فرمودم و بعنایت نقاره و اسپ و خلعت سرفراز ساختم درمیان سرحد ولایت اردیسه و گولکنده دو زمیندار واسطه بودند یکی راجه خورده دوم راجه مهندره ولایت خورده خود بتصرف بندهاے درگاه در آمد بعد ازین نوبت راج مهندره است بکرم الهي امید چنانست که قدم همت پیشترهم بگذرد درین وقت عرضداشت قطب‌الملک بفرزند شاهجهان رسید که چون ملک می بسرحد پادشاهی قریب شده و مرانسبت بندگي باین درگاه است امیدوارم که بحکم خان فرمان شود که دست تصرف بملک من دراز نسازد و این دلیلی است بر جرات و جلادت او که مثل قطب‌الملک همسایه ازو در حسابست درین تاریخ اکرام خان پسر اسلام خان به فوجداري فتحپور و نواحي ان سرفراز ساخته خلعت و فیل مرحمت نمودم چندرسین زمیندار هلود بخلعت و اسپ و فیل ممتاز گشت و بلا چین قاقشال فیل عنایت شد و هم درین وقت مظفر پسر میرزا باقي ترخان سعادت استانبوس دریافت والده او دختر بارهه زمیندار کچ بود چون میرزا باقي برحمت حق پیوست و ریاست تهته بمیرزا جاني رسید از توهم میرزا جاني پناه بزمیندار مذکور برده از طفولیت تا حال دران حدود گذرانیده دربنولا که نزول موکب اقبال باحمدآباد اتفاق افتاد آمده ملازمت نمود اگرچه درمیان مردم صحرائی نشوو نما یافته و از رسم و عادت بیگانه است غایتاً چون سلسله اینها را نسبت خدمتگارے و حقوق بندگي از زمان حضرت صاحبقران ثاني انارالله برهانه باین دودمان عالیشان ثابت است رعایت احوال او لازم شمرده بالفعل دو هزار روپیه خرچي و خلعت عنایت فرمودم و منصبي که درخور حال او باشد مرحمت خواهد شد شاید که در سپاهگریها خود را خوب ظاهر سازد روز مبارک شنبه بست دوم بباغ فتح رفته سیر گل سرخ کرده شد یک تخته خوب شگفته بود دربنملک گل سرخ کمتر میشود در یک جا اینقدر غنیمت بود شقایق زارش هم بد نبود انجیر هاے رسیده هم داشت چند انجیر بدست خود چیدم انکه از همه کلان تر بود وزن فرمودم هفت و نیم توله بوزن در آمد درین تاریخ هزار و پانصد خربزه کاریز که خان اعظم پیشکش فرستاده بود رسید هزار خربزه به بندهاے که در رکاب بودند انعام شد و پانصد خربزه با هل محل و چهار روز درین باغ بعیش و کامرانی گذرانیده شب دو شنبه بست و چهارم بشهر آمدم ازین خربزه چندی بمشایخ احمداباد عطا شد و باعث تعجب انها گشت که در ملک گجرات خربزه بغایت زبون دیده میشود از خوردن این خربزه حیران ماندند که درعالم چنین نعمتي هم بوده است روز مبارک شنبه بست و هفتم در باغچه بکینه غلم که در درون دولتخانه واقعست و انرایکی از سلاطین گجرات ساخته اند بزم پیاله ترتیب یافت و بندهاے خاص بساغرهاے لبریز عنایت سرخوش گشتند یک تخته انگور درین باغچه به کمال رسیده بود حکم فرمودم که

جمعی از بندها که پیاله خورده اند خوشه‌هاے انگور بدست خود چیده مزه سازند
روز دو شنبه غره اسفندارمذ از احمدآباد کوچ فرموده رایات مراجعت بصوب مالوه بر افراشت و تا دولتخانه که در کنار تال کانکریه ترتیب یافته بود نثار کنان شتافتم . سه روز درین منزل مقام واقع شد روز مبارک شنبه چهارم پیشکش مقربخان بنظر گذشت تحفه که نفاست داشته باشد و خاطر بآن رغبت کند نبود و از همین خجالت پیشکش را بفرزندان خود داده که درون محل گذرانند از جواهر و مرصع آلات و اقمشه موازی یک لک روپیه را قبول نموده تتمه را باو بخشیدم از اسپان کچهی هم قریب بصد راس گرفته شد اما اسپ برجسته نبود که تعریف توان کرد روز جمعه پنجم شش کروه کوچ کرده بر کنار دریاے احمد اباد نزول اجلال اتفاق افتاد چون فرزند شاه جهان رستم خان را که عمده بندهاے اوست بحکومت گجرات میگذاشت بالتماس آنفرزند علم و نقاره و خلعت و خنجر مرصع عنایت فرمودم تاحال درین دولت رسم نبود که بنوکر شاهزاده‌ها علم و نقاره مرحمت شود چنانچه حضرت عرش آشیانی باکمال شفقت و مهربانی که بمن داشتند تجویز خطاب و علم و نقاره بامراے من نه فرموده بودند چون توجه و التفات من نسبت بانفرزند نه بحدیست که در هیچ مرتبه از مراتب خاطر جوئی اورا از دست توانم داد و در واقع فرزندیست شایسته و بهمه عنایتی زیبنده و در عنفوان عمر و دولت بهر جانب که روے همت نهاده آن مهم را خاطرخواه می صورت داده و همدرین روز مقربخان رخصت وطن یافت چون مزار قطب عالم پدر شاه عالم بخاري که در موضع بتوه واقعست برسر راه بود خود بانجا رفته پانصد روپیه بمقیمان انمقام خیر کردم روز شنبه ششم در دریاے محمود اباد بکشتي نشسته شکار ماهي کرده شد برکنار آب مذکور مقبره سید مبارک بخاري واقعست که از امراے عمده گجرات بوده و این عمارت را بعد ازو فرزندش سید میران ساخته وبغایت گنبدیست عالي بر دور آن حصاریست از سنگ و آهک در نهایت استحکام ترتیب یافته تخمیناً از دو لک روپیه بیشتر خرچ شده باشد مقبرهاے سلاطین گجرات که بنظر در آمده هیچکدام ده یک این نیست هرچند انها صاحب ملک بوده اند و این نوکر غایتاً همت و توفیق خدا داده است هزار آفرین بر فرزندی که مقبره پدر خود را چنین ساخته

کزو مانده بگیتي یادگارے

روز یکشنبه مقام فرموده شکار ماهي کرده شد چهار صد ماهي بدام افتاد ازانجمله یک ماهي بی پولک بنظر درآمد که آن را سنگ ماهي گویند شکمش بغایت کلان و برآمده مینمود فرمودم که در حضور چاک کردند از میانش ماهي پولک داری برآمد که تازه فرو برده بود و هنوز تغیرے درو نرفته حکم کردم که هردو را وزن کنند سنگ ماهي شش و نیم سیر بنظر درآمد وآنرا که فرو برده بود قریب بدو سیر ظاهرشد روز دوشنبه هشتم چهار کروه و یک پاؤ کوچ فرموده درموضع موده منزل شد مردم اینجا تعریف برسات گجرات میکردند قضارا شب گذشته و امروز تا چاشت خیلکي باران

شد و گرد و خاک فرو نشست چون این ملک ریگ بوم است یقین که در برسات گرد و خاک ننشیند و گل و لای نشود صحراها سبز و خرم گردد خوب خواهد بود بهرحال منزلها از بوستانهم دیده شد روز سه‌شنبه پنج و نیم کروه کوچ نموده در کنار موضع جرسیما فرود آمدن اتفاق افتاد درین منزل خبر رسید که مانسنگهه سیوره جان بمالکان جهنم سپرده تفصیل این اجمال آنکه سیوره گروهی اند از ملاحده هنود و همیشه سروپا برهنه میباشند جمعی موی سر و ریش و بروت میکنند و بعضی می تراشند و لباس دوخته نمی پوشند و مدار اعتقاد انها برین است که هیچ جاندار را آزرده نباید ساخت و طایفه بانیه انها را پیر و مرشد خود میدانند بلکه سجده و پرستش مینمایند و این سیوره‌ها دو فرقه اند یکی را یتّا گویند و دیگر کرتهل مانسنگهه مذکور سردار طایفه کرتهل بود و بالچند کلّی کرده یتا هردو پیوسته در خدمت حضرت عرش آشیانی می بودند چون انحضرت شنقار شدند و خسرو گریخت و من از پی او ایلغار کردم رایسنگهه برتیه زمیندار بیکانیر که به یمن تربیت و نوازش انحضرت بمرتبه امارت رسیده بود از مانسنگه مذکور مدت سلطنت و پیش آمدن احوال مرا می پرسید و آن سیاه زبان که خود را در علم نجوم و تسخیرات ماهر میگفت باو میگوید که نهایت سلطنت ایشان تا دوسال است و آن خرف مبهوت باعتماد این سخن بیرخصت بوطن خود رفت و بعد ازان که حق جل سبحانه این نیازمند را بکرم و لطف خود برگزید و همعنان فتح و فیروزي بمستقر خلافت متمکن گشتم شرمنده و سرافگنده بدرگاه آمد و خاتمت احوال او در جلد خود گذارش یافته القصه مانسنگهه مذکور در همان سه چهار ماه بعلت جزام مبتلا شد و اعضایش از هم ریخت تا حال بزندگانی که مرگ ازان بمراتب بهتر است در بیکا نیر روزگار بسر می برد درینولا اورا بیاد آورده حکم طلب فرمودم در اثنای راه که بدرگاه می آوردند از غایت توهم زهر خورده جان بمالکان جهنم سپرد و هرگاه نیت این نیازمند درگاه ایزدی مصروف بر عدالت و خیر باشد یقین که هرکس در حق من بد اندیشد در خور نیت خود خواهد یافت طایفه سیوره در اکثر بلاد هند می باشند خاصتاً در ملک گجرات چون مدار سودا وخرید و فروخت بربانیانست سیوره بیشتر میباشد و غیر از بتخانه منازل بجهت بودن و عبادت کردن انها ساخته اند که درحقیقت دارالفساد است و زن و دختر خود را پیش سیوره‌ها میفرستند و اصلا حیا و ناموس درمیان نیست و انواع فساد و بیباکي از انها بوقوع می آید بنابرین حکم باخراج سیوره‌ها فرمودم و فرامین باطراف فرستاده شد که هرجا سیوره باشد از قلمرو من برآورند روز کم شنبه دهم بشکار رفته دو نیله گاو یکی نر و یکی ماده به بندوق زدم درین روز بهردلاور خان از پتن که بجاگیر پدرش تنخواه بود آمده سعادت زمین بوس دریافت واسپ کچهي پیشکش گذرانیده بغایت خوش شکل است و خوش سواری تا بملک گجرات در آمده ایم بابن خوبي اسپ هیچکس پیشکش نیاورده قیمتش هزار روپیه حکم شد روز مبارک شنبه یازدهم در کنار تال مذکور بزم پیاله ترتیب یافته و جمیع

از بندهاے درگاه را که بخدمت این صوبه تعین شده بودند مشمول عواطف و نوازش بیدریغ ساخته رخصت فرمودم ازجمله شجاعت خان عرب را بمنصب دوهزار و پانصدیذات و دوهزار سوار از اصل و اضافه سرفراز فرموده نقاره واسپ وخلعت عنایت شد و همت خان را بمنصب هزار و پانصدي و هشتصد سوار سرفراز ساخته خلعت و فیل لطف نمودم کفایت خان که بخدمت دیواني صوبه مذکور اختصاص دارد بهزار و درصدي و سیصد سوار از اصل و اضافه ممتاز گشت صفي خان بخشي باسپ وخلعت سرفراز شد خواجه عاقل را بمنصب هزار و پانصدي و ششصد و پنجاه سوار از اصل و اضافه اختصاص بخشیده بخدمت بخشي گری احدیان تعین فرمودم و بخطاب عاقلخاني امتیاز یافت و سي هزار درب بوکیل قطب الملک که پیشکش آورده بود انعام مرحمت شد درین تاریخ فرزند شاهجهان انار و به که از فراه بجهت او آورده بودند بنظر گذرانید که تاحال باین کلاني دیده نشده بود فرمودم که وزن کنند بهي بیست و نه توله و نه ماشه و انار چهل و نیم توله بوزن درآمد روز جمعه دوازدهم بشکار رفته دو نیله گاؤ یکی نر و یکی ماده شکار شد و روز شنبه سیزدهم سه نیله گاؤ دو نر و یکی ماده به بندوق زدم روز یکشنبه چهاردهم بشیخ اسمعیل ولد شیخ محمد غوث خلعت و پانصد روپیه خرچے عنایت فرمودم روز دوشنبه پانزدهم بشکار رفته دو ماده نیله گاؤ به بندوق زدم روز سه شنبه شانزدهم مشایخ گجرات را که بمتابعت آمده بودند مرتبه دیگر خلعت و خرچ با اراضي مدد معاش داده رخصت فرمودم و به هریک ازینها کتابے از کتاب خانه خاصه مثل تفسیر کشاف و تفسیر حسیني و روضة الاحباب مرحمت شد و برپشت آن کتب تاریخ آمدن گجرات و مرحمت نمودن کتاب مرقوم گشت درینمدت که شهر احمدآباد از نزول رایات جلال آراستگي داشت شغل شبانروزي من این بود که ارباب استحقاق را بنظر درآورده زر و زمین عنایت فرمایم و با آنکه شیخ احمد صدر و چندی از بندهاے مزاجدان تعین شده بودند که درویشان و مستحقان را بملازمت مي آورده باشند و فرزندان شیخ محمد غوث و نبیره شیخ وجیه الدین و دیگر مشایخ نیز حکم فرموده بودم که از ارباب استحقاق هرجا گمان داشته باشند بخدمت حاضر سازند و همچنین در محل چندے از عورات بهمین خدمت مقرر بودند که ضعیفه‌ها را بنظر بگذرانند و همگي همت مصروف آن بود که چون بعد از سالها مثل من بادشاهي بطالع فقراے این ملک آمده باشد باید که هیچ احدی محروم نماند و حق تعالی شاهد است که درین عزیمت کوتاهي نکرده ام و هیچ وقت ازین شغل فارغ نبوده ام اگرچه از آمدن احمدآباد اصلا محظوظ نشده‌ام غایتاً خاطرحقیقت شناس را باین خورسند دارم که آمدن من موجب رفاهیت حال جمعی کثیر از درویشان شد و خلقي بنوا رسید روز سه شنبه شانزدهم کوکب پسر قمرخان را که در برهانپور بلباس فقر درآمده سر بصحراے غربت نهاده بود گرفته آوردند و شرح این برسم اجمال آنکه کوکب نبیره میر عبداللطیف قزویني است که

از سادات سیفي بوده و نسبت خانزادمي موروثي باین درگاه دارد از تعینات لشکر دکن بود گویا روزے چند دران لشکر به تنگدستي و پریشاني میگذرانید و چون مدتے بود که باضافه منصب سرفرازي نیافته بود توهم بے عنایتي نیز علاوه آن میشود و از آشوب خاطر و تنگ حوصلگي بلباس تجرد در آمده سر بصحراے آوارگي مي نهد و در عرض شش ماه تمام ملک دکن را از دولت‌آباد و بیدر و بیجاپور و کرناتک و گلکنده سیر کرده به بندر دابل میرسد و ازانجا بکشتي نشسته در بندر کوکه مي آید و بندر سورت و بروچ و دیگر قصبات را که در سر راه واقع بود سیر نموده باحمدآباد میرسد دریفوقت زاهد نام یکے از نوکران فرزند شاهجهان اورا گرفته بدرگاه آورد حکم فرمودم که بابند گران بحضور آورند چون بنظر در آمد پرسیده شد که باوجود حقوق خدمت پدر و جد و نسبت خانزادگي باعث این بیسعادتي چه بود عرض کرد که درخدمت قبله و مرشد حقیقي دروغ نمیتوان گفت راستي آنکه پیش ازین امیدوار مرحمت بودم و ازینکه طالع موافقت نکرد ترک تعلقات ظاهري نموده سراسیمه رو بوادي غربت نهادم چون از گفتارش آثار صدق ظاهر بود در دلم اثر کرد و ازان شدت فرو آمدم و پرسیدم که درین سرگشتگي عادلخان و قطب‌الملک و عنبر هیچ کدام را دیدهٔ معروض داشت که هرگاه طالع من درین درگاه مدد نکرده باشد و ازین دولت که بحریست بیکران لب تشنه مراد مانده باشم حاشا که بچشمه سار انها لب همت‌تر سازم و بریده باد سرے که بسجود این درگاه رسیده باشد و بدیگرے فرود آید از روزیکه قدم بوادي غربت نهاده ام تا حال وقایع خود را بطریق روزنامچه بر بیاضي ثبت نموده ام حقیقت احوال من ازانجا ظاهر خواهد بود الحرف بیشتر موجب ترحم گشت و مسودات اورا طلبیده خواندم معلوم شد که درین سرگشتگي و غربت محنت و ریاضت بسیار کشیده و اکثر پیاده گردیده و بقوت ناگزیر عاجز گردیده ازینجهت خاطرم باو مهربان شد و روز دیگر بحضور طلبیده بند از دست و پایش فرمودم که بر دارند و خلعت و اسپ و هزار روپیه خرچي عنایت شد و منصب او انچه بود ده پانزده اضافه مرحمت نمودم و چندان اظهار لطف و عنایت فرمودم که هرگز در مخیله او نگذشته بود بزبان حال این بیت میگفت

اینکه مي بینم به بیداریست یارب یا بخواب
خویشتن را درچنین نعمت پس ازچندین عذاب

روز کم شنبه هفتدهم شش کروه کوچ فرموده درمقام باره سیذور نزول اقبال اتفاق افتاد پیش ازین مذکور میگشت که در کشمیر انروبائي ظاهر شد و درین تاریخ عرضداشت واقعه نویس انجا رسید نوشته بود که دربنماک علت وبا اشتداد تمام یافته و کس بسیار تلف میشود باین طریق که روز اول دردسر و تپ بهم میرسد و خون بسیار ازبیني مي اید روز دویم جان بحق تسلیم مي کند و از خانهٔکه یکے کس فوت شد تمام مردم آن خانه درمعرض تلف اند و هرکه نزد بیماري یا مرده برود بهمان حال مبتلا میگردد از جملهٔ شخصي

[illegible] در دهانه تالار خشبی از سنگ واقع است بر یکی از ستونهای [illegible]

[illegible]

[illegible] نزول اجلال اتفاق افتاده [illegible]

[illegible] حضرت جنت آشیانی [illegible]

[illegible]

مرده بود اورا بر بالاے کاه انداخته شسته اند اتفاقاً گوسه امده اران کاه مخورد و می میرد و بعد ازان سگی چند از گوشت ان گو خورده تمام مرده اند وکار تا بجاے رسیده که از توهم مرگ پدر نزدیک پسر و پسر نزدیک پدر نمی رود و از غرایب انکه در محله کم ابتداے بیماري ازانجا شده بود اتشي در گرفته قریب بصد هزار خانه دران محله می سوزد و در اثناے طغیاني اینحادثه صباحی که اهل شهر و مواضع و نواحي بر میخیزند بشکل مستدیري بر درهائی خانه ظاهر شده می بینند سه دایره کلان بر روے هم ، و دو دایره اوسط و یک دایره خورد و دیگر دوایر که میان ان بیاض ندارد و این اشکال در همه خانها بهمرسیده و در مساجد نیز ظاهر میگردد از روزیکه آتش افتاده و این اشکال نمایان گشته في الجمله تخفیفي در وبا میگویند که شده است چون این مقدمه غرابت تمام داشت نوشته شد غایتاً بقانون خرد راست نمي آید و عقل من قبول اینمعني نمي کند والعلم عندالله امید که حق جل سبحانه تعالی بربندهاے گناه کار خود مهربان گردد و ازین بلیه بالکلیه نجات یابند روز مبارک شنبه هزدهم دونیم کروه کوچ نموده درکنار آب مهي منزل شد درین روز زمیندار جام دولت زمین بوس دریافته پنجاه راس اسپ پیشکش و صد مهر و صد روپیه نذر گذرانید نامش جسا است و جام لقب است هرکس که جانشین شود او را جام میگویند و این از زمینداران عمده ملک گجرات است بلکه از راجهاے نامي هندوستانست ملکش بدریاے شور متصل است پنج شش هزار سوار همیشه میدارد و در وقت کار تا ده دوازده هزار سوار هم سامان میتواند داد و در ولایت او اسپ بسیار بهم میرسد چنانچه تا دو هزار روپیه اسپ کچهي خرید و فروخت میشود براجه مذکور خلعت عنایت فرمودم و همدرین روز لچهمي نراین راجه ولایت کوچ که در اقصاے بلاد بنگاله واقعست سعادت آستانبوس دریافته پانصد مهر نذر گذرانید و بعنایت خلعت و خنجر مرصع سرفراز گشت نوازش خان پسر سعید خان که بحکومت ولایت چونکره تعین بود بدولت زمین بوس استسعاد یافت روز جمعه نوزدهم مقام شد روز شنبه بستم چهار کروه پاو کم کوچ نموده بر کنار تال جهنود نزول نمودم روز یکشنبه بست و یکم چهار کروه ونیم کوچ کرده درکنار تال بدروالة فرود آمده شد درین روز خبر فوت عظمت خان گجراتي که بجهت بیماري در احمدآباد مانده بود بمسامع جلال رسید او از بندهاے مزاجدان بود وخدمات نیک ازوے مي آمد و از حقیقت ملک دکن و گجرات وقوف تمام داشت خاطر حق شناس از خبر فوت او گراني پذیرفت در تال مذکور گیاهي بنظر درآمد که بمجرد رسیدن انگشت و یا سرچوبے برگهایش نیز بهم مي آورد و بعد از زمانے باز شگفته میگردد و برگش ازعالم برگ درخت تمر هندیست نامش بعربي شجرالحیا است و بهندي لجونتي میگویند ولاج بمعني حیااست چون از رسیدن دست وانگشت سربهم مے آرد ازین جهت به حیا نسبت کرده اند بے تکلف خالي از غرابتي نیست و نامش را هم نعزک یافته اند و میگویند که درخشکي هم میشود روز دوشنبه بیست و دویم مقام شد قراولان خبر

آوردند که درین نزدیکی شیری هست که بمردم راهگذری مزاحمت و آسیب میرساند ودربیشه که میباشد کله و استخوان چندے از آدمیان که تازه خورده بود دیده شد بعد از دو پهر روز بشکار آن شیر سواری نموده بیک زخم بندوق کارش ساختم اگرچه شیر کلان بود غایتاً ازینهم کلان تربارها زده شد از جمله شیرے که در قلعه ماندو زده بودم هشت و نیم من بود این هفت و نیم من بوزن در آمد یکمن ازان کمتر روز سه‌شنبه بیست و سوم سه و نیم کروه و کمترے کوچ نموده برلب آب بایسپ نزول نمودم روز کم‌شنبه بیست وچهارم قریب بشش کروه طی نموده در کنار تال همده منزل شد روز مبارکشنبه بیست و پنجم مقام فرموده بزم پیاله ترتیب یافت و بندهاے خاص بساغر عنایت سرخوش گشتند نوازش خان را بمنصب سه هزاری و دو هزار سوار که اضافه پانصدی ذات باشد سرفراز ساخته و خلعت و فیل مرحمت نموده رخصت جاگیر فرمودم و محمدحسین سبزک را که بجهت ابتیاع اسپان راه‌واره بلخ فرستاده شده بود درین تاریخ بدرگاه رسیده سعادت زمین‌بوس دریافت ازاسپان آورده او یک اسپ ابرش بغایت خوش رنگ و خوش بست است تاحال باین رنگ ابرش دیده نشده بود و چند راه وار دیگرخوب آورده بود بنابران او را بخطاب تجارت خانی سرفراز فرمودم روز جمعه بیست و ششم پنج کروه و یک پار طی نموده در موضع جالود منزل شد و راجه لچهمی نراین عموی راجه کوچ که الحال ملک گجرات را بار عنایت فرموده‌ام اسپ عنایت کردم روز شنبه بست و هفتم سه کروه کوچ کرده در مقام بوده نزول اجلال اتفاق افتاد روز یکشنبه بست و هشتم پنجکروه طی نموده کنار قصبه دوحد که این قصبه سرحد گجرات و مالوه است محل نزول رایات جلال گشت پهلوان بهاءالدین برق انداز بچه لنگوری را با بزی به ملازمت آورده عرض نمود که در راه یکی از توپچیان این بنده لنگور ماده را که بچه خود را در سینه گرفته دربالاے درختی نشسته بود می بیند و ان سنگ دل رحم نکرده ماده لنگور را به بندوق میزند بمجرد رسیدن بندوق بچه را از سینه جدا کرده برشاخی میگذارد وخود بر زمین افتاده جان می سپارد درین اثناے من رسیدم و ان بچه را فرود آورده بجهت شیرخوردن نزدیک این بز بردم حق تعالی بز را برو مهربان ساخته شروع در لیسیدن و مهربانی کرد باوجود عدم جنسیت باهم چنان الفت گرفته اند که گویا از شکم او بر آمده فرمودم که بچه را ازوجدا سازند بمجرد جدا ساختن بز آغاز فریاد و بیطاقتی کرد و بچه لنگور نیزبی تابی بسیار نمود اما الفت بچه لنگور بجهت شیرخوردن چندان تعجب ندارد و مهربانی بز بان بچه جاے تعجب بسیار است لنگور جانوریست از عالم میمون غایتاً موے میمون بزردے مایل و رویش سرخ و موے لنگور سفید و رویش سیاه ودم لنگور دوچندان از دم میمون دراز است بنابر غرابت اینمقدمه نوشته شد روز دوشنبه بیست و نهم مقام نموده بشکار نیله گاؤ رفتم و دو نیله گاؤ یکی نرو یکی ماده به بندوق زدم روز سه شنبه سی ام نیز مقام واقع شد *

تمام شد جلد اول توزک جهان گیری

حکم جهانگیر

حکم فرمودم که این دوازده ساله احوال را یک جلد ساخته نسخه های متعدد ترتیب نمایند که به بندهای خاص عنایت فرمایم و بسایر بلاد فرستاده شود که ارباب دولت و اصحاب سعادت دستورالعمل روزگار خود سازند *

جشن سيزدهمين نوروز از جلوس همايون

شب که شنبه بيست و سويم ربيع‌الاول سنه ۱۰۱۷ هجري بعد از گذشتن چهارده
نيم گهري تحويل آفتاب يعني حضرت نير اعظم عطيه بخش عالم به برج حمل اتفاق
افتاد و تا اين نوروز جهان افروز دوازده سال از جلوس همايون اين نيازمند درگاه الهي
بخير و خوبي گذشته سال نو بمبارکي و فرخي آغاز شد روز مبارک شنبه دويم ماه
فروردي ماه الهي جشن وزن قمري انجمن افروز گشت و سال پنجاه و يکم از عمر اين
نيازمند درگاه ايزدي بمبارکي آغاز شد اميد که مدت حيات در مرضيات الهي صرف
شود و نفسي بے ياد او نگذرد بعد از فراغ وزن تازه نقاره بزم نشاط ترتيب يافت و بندهاے
خاص بساغر ابريز عنايت سرخوش گشتند درين روز آصفخان که بمنصب پنجهزاري
ذات و سه هزار سوار سرفرازي داشت بعنايت چهار هزار سوار دو اسپه و سه اسپه ممتاز
شد و ناهرخان بخدمت عرض مکرر سرفرازي يافت خدمت توپخانه بمعتمد خان
مرحمت نمودم و اسپ کچهي که پسر دلاور خان پيشکش آورده بود با آنکه تا در ولايت
گجرات نزول موکب اقبال اتفاق افتاده مثل اين اسپ بسرکار نيامده چون ميرزا
رستم بسيار اظهار ميل و خواهش نمود خاطر او را عزيز ميداشتم باو عنايت نمودم بجام
چهار انگشتري از الماس و ياقوت و زمرد و نيلم و دو دست باز مرحمت شد و براجه
لچهمي نراين نيز چهار انگشتري از لعل و عين‌الهره و زمرد و نيلم نيز عنايت شد مروتخان
از بنگاله سه زنجير فيل پيشکش فرستاده بود دو فيل خاصه شد شب جمعه فرمودم که
دور تال را چراغان کردند بغايت خوب شده بود روز يکشنبه حاجي رفيق از عراق آمده
سعادت آستان بوس دريافت و مکتوبے که برادرم شاه عباس مصحوب او ارسال داشته
بود گذرانيد مشاراليه غلام مير محمد امين‌خان قافله باشي است و مير او را از عالم
فرزندان تربيت کرده در واقع خوب خدمتگاريست مکرر بعراق آمد و رفت نموده به
برادرم شاه عباس آشنا شده درين دفعه از اسپان پنچاق و اقمشه نفيسه آورده بود چنانچه ۱
از اسپ هاے او چند اسپ داخل طوايل خاصه شد چون بنده کار آمدني و خدمتگار
لايق عنايت است بخطاب ملک‌التجار سرفراز ساختم روز دوشنبه براجه لچهمي نراين
شمشير خاصه و تسبيح مرصع و چهار دانه مرواريد بجهت حلقه گوش مرحمت نمودم
روز مبارک شنبه ميرزا رستم که به منصب پنجهزاري ذات و هزار سوار سرفراز بود باضافه
پانصد سوار امتياز يافت اعتقاد خان بمنصب چهار هزاري و هزار سوار ممتاز شد

سرفراز خان به منصب دو هزار و پانصدي و هزار و چهار صد سوار سرفراز گشت معتمد
خان بمنصب هزاري و سيصد و پنجاه سوار سربلندي يافت بالتماس سنگهدلن و فدائي
خان باضافه صد سوار [illegible] چون مهم بنگش بحفظ و حراست اعتماد الدوله مقرر
گشت حسب الالتماس او مير قاسم بخشي احديان را که نسبت و سلسله ايشان وارد
بحکومت صوبه بنگش سرافراز فرمودم و بمنصب هزاري ذات و چهارصد سوار و خطاب قاسم
خاني مرحمت کردم [illegible] لچهمي نراين اسپ عراقي عنايت نموده بودم
درين تاريخ فيل و اسپ ترکي بخشيده رخصت بنگاله فرمودم جام بانعام کمر شمشير مرصع
و جيغه مرصع و اسپ يکي عراقي ديگري ترکي و خلعت سرفرازي يافته رخصت وطن شد
صالح برادر زاده آصفخان مرحوم را بمنصب هزاري و سيصد سوار ممتاز ساخته بخدمت
صوبه بنگاله فرمودم و اسپي بمشاراليه مرحمت شد درين تاريخ مير جمله از عراق آمده
دولت زمين بوس دريافت مشاراليه از سادات معتبر اصفهان است و سلسله اينها در
عراق هميشه عزت داشته اند و الحال برادر زاده او مير رضي در خدمت برادرم شاه
عباس بمنصب صدارت اختصاص دارد و شاه صبيه خود را باو نسبت کرده مير جمله
پيش ازين بچهارده سال از عراق بر آمده نزد محمد قلي قطب الملک بگلکنده رفته بود
نامش محمد امين است و قطب الملک او را مير جمله خطاب داده بود مدت ده سال
مدار عليه او بوده و صاحب سامان شده بعد ازانکه قطب الملک مذکور وديعت حيات سپرده
و نوبت رياست به برادر زاده او رسيده بمير سلوکي که خاطر خواه او باشد نکرده و مير
رخصت گرفته بوطن شتافته و شاه بنابر نسبت مير رضي و عزتي که مردم صاحب سامان
را در نظرها ميباشد بمير مذکور توجه و شفقت بسيار ظاهر فرموده و او نيز پيشکشهاي
لايق گذرانيده مدت سه چهار سال در عراق بسر برده و ملک ها بهم رسانيده چون مکرر
معروض گشت که او اراده خدمت اين درگاه دارد فرمان فرستاده بدرگاه طلب فرمودم
و مشاراليه بمجرد رسيدن فرمان ترک تعلقات نموده جريده روي اخلاص بدرگاه نهاد
و درين تاريخ بعز بساط بوس مفتخر گشته دوازده راس اسپ و نه تقوز قماش و دو
انگشتري پيشکش گذرانيد چون از روي عقيدت و اخلاص آمده مشمول عواطف
و مراحم ساخته بالفعل بيست هزار درب خرچي و خلعت عنايت شد و درين روز
خدمت بخشي گري احديان را از تغير قاسم خان بعبدالسبحان مرحمت فرمودم و خواجه
عاقل را که از بندهاي قديم است بخطاب عاقل خاني سرفراز فرموده اسپي عنايت
نمودم روز جمعه دلاور خان از دکن آمده سعادت آستانبوس دريافت صد مهر و هزار روپيه
نذر گذرانيد باقر خان فوجدار صوبه ملتان بمنصب هشتصدي ذات و سيصد سوار سرفراز
گشت [illegible] خان و [illegible] زميندار صوبه ملتان بانعام فيل ممتاز شدند روز شنبه يازدهم
بعزم شکار [illegible] کوچ فرمودم و در موضع کوه پاره نزول اجلال اتفاق افتاده روز
يکشنبه دوازدهم موضع سنجارا محل ورود موکب منصور گشت ازينجا تا دوحد هشت
کروه است و تا شکارگاه يک و نيم کروه مساح روز دوشنبه سيزدهم با جمعي از بندهاي

خاص بشکار فیل متوجه شدم چرا که فیل در کوهستانی واقع است و فراز و نشیب بسیار گذار پیاده بصعوبت میسر است پوش ازین جمعی کثیر از سوار و پیاده بطریق قمرغه دور جنگل را احاطه نموده بودند و بیرون جنگل برفراز درختی بجهت نشستن من تختی از چوب ترتیب داده دراطراف آن بر چند درخت دیگر نشیمن ها بجهت امرا ساخته بودند دو بست فیل نر با کمند های مستحکم و بسیاری از ماده فیلان آماده داشته و برهر فیل دو نفر فیلبان از قوم جرگه که شکار فیل مخصوص انهاست نشسته و مقرر شده بود که فیلان صحرائی از اطراف جنگل بحضور بیآرند تا تماشای شکار انها کرده شود قضارا در وقتی که مردم از اطراف به جنگل درآمدند از انبوهي درخت و پست و بلند بسیار سلسله انتظام از هم گسیخت ترتیب قمرغه برجا نماند فیلان صحرائي سراسیمه بهر طرف روے نهادند و دوازده زنجیر فیل از نر و ماده بپای ضلع افتادند چون بیم آن بود که مبادا بدر روند فیلهاے خانگي را پیشتر رانده هرجا یافتند بستند اگرچه فیل بسیار بدست نیامدند غایتاً دو فیل نفیس شکار شد بغایت خوب صورت و اصیل و تمام عیار چون کوهی را که درمیان جنگل واقع است و این فیلان در آن جنگل می بودند را کس پهاری می گویند یعنی دیو کوه باین نسبت راون سر و پاون سر که نام دیوهاست این هر دو فیل را نام کردم روز سه‌شنبه چهاردهم و کم‌شنبه پانزدهم مقام فرمودم شب مبارک‌شنبه شانزدهم کوچ نموده بمنزل کرهه بارهه نزول اجلال اتفاق افتاد حاکم بیگ که از خانزاده درگاه است بخطاب حاکمخاني سرفراز گشت و مبلغ سه هزار روپیه بسنگرام زمیندار کوهستان پنجاب انعام شد چون گرما نهایت اشتداد داشت و سواري روز متعذر بود کوچ بشب قرار یافت روز شنبه هیجدهم در پرگنه دوحه منزل شد روز یکشنبه نوزدهم حضرت نیر اعظم عطیه بخش عالم در شرف خانه حمل جلوه جهان افروزي فرمود درین روز جشن عالي ترتیب یافته برتخت مراد جلوس فرمودم شهنواز خان را که بمنصب پنجهزاریذات سرفرازي داشت بعنایت دو هزار سوار دو اسپه و سه اسپه ممتاز ساختم خواجه ابوالحسن میر بخشي بمنصب چهار هزاري ذات و دو هزار سوار اصل و اضافه سرفرازي یافت چون احمد بیگ خان کابلي که بحکومت کشمیر سرفرازي داشت تعهد نموده بود که در عرض دو سال فتح ولایت تبت و کشتوار نماید و آن وعده منقضي گشت و این خدمت ازو بانصرام نرسید بنابرین اورا معزول ساخته دلاور خان کاکر را به صاحب صوبگي کشمیر سربلندي بخشیدم و خلعت و فیل مرحمت نموده رخصت فرمودم و او نیز خط تعهد سپرد که در عرض دو سال فتح تبت و کشتوار نماید بدیع‌الزمان پسر شاهرخ میرزا از جاگیر خود که در سلطان پور داشت آمده سعادت استانبوس دریافت قاسمخان را بعنایت خنجر مرصع و فیل سرفراز ساخته بحکومت صوبه پنجاب رخصت فرمودم شب سه شنبه بیست یکم از منزل مذکور کوچ فرموده عنان موکب اقبال بصوب احمد اباد معطوف داشتم چون از شدت گرما و عفونت هوا محنت

بسیار می کشیدند و تا رسیدن باگره مسافت بعید بایستي پیمود بخاطرم گذشت که ایام تابستان دریں موسم بدارالخلافه توجه نفرمائیم چوں تعریف برشکال ملک گجرات بسیار شنیده می شد و شهرت احمد اباد را نسبتے نمانده بود قصد گجرات بخیال گذشت اخراے ببودن احمداباد قرار گرفت و ازانجا که خمایت و حراست ایزد حق سبحانه همه جا و همه وقت حافظ و ناصر ایں نیازمند است مقارن اینحال خبر رسید که باز در آگره اثر وباء ظاهر شده و مردم بسیار تلف میشوند بنابریں فسخ عزیمت آگره که بالهام غیبي در خاطر پرتو انگنده بود مصمم گشت جشن مبارک شنبه بیست سویم بمنزل جالود ترتیب یافت پیش ازیں ضابطه سکه چناں بود که یک روے زر اسم مرا نقش میکردند و بر روے دیگر نام مقام و ماه و سنه جلوس دریںولا بخاطر رسید که بجاے ماه صورت برجي را که بآں ماه منسوب باشد نقش بکنند مثلا در ماه فروردي صورت بره و در آردي بهشت شکل ثور و چوں همچنیں در هر ماه که سکه شود یکطرف صورت آن برج را بنوعي نقش کنند که حضرت نیر اعظم ازاں طالع باشد و ایں تصرف خاصه من است و تا حال نشده بود *

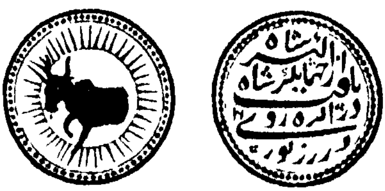
دریں روز اعتقاد خاں بعنایت علم سرفرازي یافت به مروتخاں که از تعینات صوبه بنگاله است نیز علم مرحمت شد و شب شنبه بیست و هفتم در موضع بدرواله از پرگنه سهرا نزول اقبال اتفاق افتاد و دریں منزل آواز کویل شنیده شد کویل مرغی است از عالم زاغ غایتاً در جثه خورد ترهردو چشم زاغ سیاه می باشد و از کویل سرخ ماده او خالهاے سفید می دارد و نر سیاه یکرنگ است نر او بغایت خوش آواز می باشد بلکه آواز اورا هیچ نسبتے بآواز ماده او نیست کویل درحقیقت بلبل هندي است همچناں که مستي و شورش به بلبل در بهار میباشد آشوب کویل در آمد برسات که بهار هندوستان است می شود ناله اش بغایت دلنشیں و موثر است و آغاز مستي او مقارن است برسیدن انبه اکثر بر درخت انبه می نشیند و از رنگ و بوے انبه محظوظ است و از غرایب آنکه کویل خود بچه از بیضه بر نمی آرد و در وقت بیضه نهادن هرجا آشیانه زاغ را خالي می یابد بیضه آں را بمنقار شکسته بیروں می اندازد و خود بجاے آں بیضه می نهد و میپرد و زاغ آں را بیضه خود تصور کرده بچه بر می آورد و پرورش میدهد و ایں امر غریب را من خود در الهآباد مشاهده کرده ام شب کم شنبه بیست و نهم کنار دریاے مهي منزل شد و جشن مبارکشنبه دراں محل ترتیب یافت دو چشمه در کنار دریاے مهي ظاهر شد بغایت آب صاف داشت چنانچه که اگر دانه خشخاش هم در او افتد تمام ظاهر میشود تمام آں روز بهمراهي اهل محل گذرانیده شد چوں سیر منزل دلکش بود فرمودم که برلب هرچشمه صفه بستند روز جمعه در دریاے مهي شکار ماهي کرده شد و ماهي هاے کلاں پولک دار بدام افتاد نخست بفرزند شاه جهاں حکم شد که شمشیر خود بیازماید بعد ازاں بامرا فرمودم که شمشیر هاے که در کمر بسته اند بهندازند شمشیر آں فرزند بهتر از همه برید

اینست نقش‌هاے سکه عهد جهانگیری که یکطرف ان بشکل بروج دوازده گانه نقش میشد و من بسعی بسیار اصل ان سکهاے دوازده گانه را بهمرسانیده نقل انها بعینه درینمقام نقش میکنم

نقش سکه صورت حمل مطابق ماه فروردین



نقش سکه صورت ثور مطابق ماه اردی بهشت



نقش سکه صورت جوزا مطابق ماه خرداد



نقش سکه صورت سرطان مطابق ماه تیر



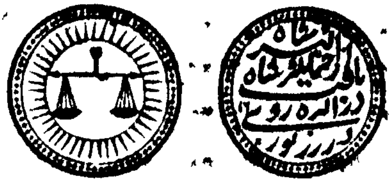
نقش سکه صورت اسد مطابق ماه مرداد



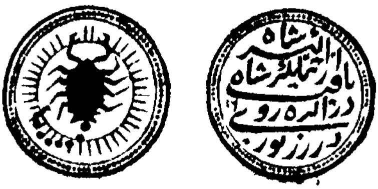
نقش سکه صورت سنبله مطابق ماه شهریور



نقش سکه صورت میزان مطابق ماه مهر



نقش سکه صورت عقرب مطابق ماه ابان



نقش سکه صورت قوس مطابق ماه اذر



نقش سکه صورت جدی مطابق ماه دی



نقش سکه صورت دلو مطابق ماه بهمن



نقش سکه صورت حوت مطابق ماه اسفندارمذ



ماهي‌ها بجمعي از بندها که حاضر بودند قسمت نموده شد شب شنبه غره اردي بهشت ماه از منزل مذکور کوچ فرموده به بساولان و تواچیان حکم کردم که از مواضعی که بر سر راه و نزدیک براه واقع است بیوه و بیچاره آنجا را جمع ساخته بحضور بیارند که بجهت خود خبر کنم که هم باعث مشغولیست و هم نامرادان بفیض میرسند کدام مشغولی به ازین خواهد بود روز دو شنبه سوم شجاعت خان عرب و همت خان و دیگر بندهاے که از تعینات صوبه دکن و گجرات بودند دولت آستان بوس دریافتند مشایخ و ارباب سعادت که در احمدآباد توطن دارند ملازمت نمودند روز سه شنبه چهارم کنار دریاے محمود آباد محل نزول عساکر اقبال گشت رستم خان را که فرزند شاهجهان بحکومت گجرات گذاشته بود بسعادت زمین بوس سرفراز شد جشن مبارک شنبه ششم در کنار تال کاکریه ترتیب یافت ناهر خان حسب الحکم از صوب دکن آمده بسعادت کورنش فرق عزت بر افراخت بفرزند شاه جهان انگشتري الماس از بابت پیشکش قطب الملک که هزار مهر قیمت داشت مرحمت شد اتفاقاً دران الماس سه خط در برابر یکدیگر و خط منحرف در زیر آن واقع بود چنانچه نقش لله ظاهرمیشد این الماس را از نوادر روزگار دانسته فرستاده بود حالانکه رگ و تراش در جواهر عیب است لیکن بظاهر عام فریب بود و معهذا از معدنی که معتبر است نبود چون فرزند شاه جهان میخواست که از غنایم فتح دکن یادبودے بجهت برادرم شاه عباس فرستد این الماس را با دیگر تحفه ها بجهت ایشان ارسال میدارد درین روز هزار روپیه در وجه انعام برگهراے باد فروش عنایت فرمودم مشارالیه گجراتي الاصل است و از نقل و سرگذشت احوال این ملک استحضار تمام دارد نامش برنته بود یعني نهال بخاطر رسید که پیر مردے را برنته گفتن بے نسبت است خصوص الحال که بسحاب مکرمت ما سرسبز و بارور بوده باشد بنابران حکم فرمودم که بعد ازین اورا برگهراي میگفته باشند برگهه بزبان هندوي درخت را میگویند روز جمعه هفتم ماه مذکور موافق غره جمادي الاولی در ساعت مسعود مختار بمبارکي و فرخي بشهر احمدآباد در آمدم وقت سواري فرزند بلند اقبال شاه جهان بیست هزار چرن که پنجهزار روپیه باشد بجهت نثار آورده بود تا در دولتخانه نثارکنان شتافتم چون بدولتخانه نزول اقبال فرمودم طرهٔ مرصع که بیست و پنجهزار روپیه قیمت داشت برسم پیشکش گذرانید و از بندهاے او که درین صوبه گذاشته بود نیز پیشکشها آوردند بهمه جهت قریب بچهل هزار روپیه شده باشد چون بعرض رسید که خواجه بیگ میرزاے صفوي در احمد نگر بجوار مغفرت ایزدي پیوسته خنجر خان را که بفرزندي برگزیده بود بلکه از فرزند صلبي گرامي تر میداشت و درحقیقت جواني رشید خدمت طلب و بنده قابل تربیت است بمنصب دوهزاري ذات و سوار از اصل و اضافه سرفراز ساخته حراست قلعه احمد نگر بعهده او مقرر فرمودم درین ایام از شدت گرما و عفونت هوا بیماري درمیان مردم شایع شده و از اهل شهر و اردو کم کسے باشد که دو سه روزے باین بلا مبتلا نشده باشد تپ محرق یا درد اعضا بهم میرسد

و بر عرض دو سه روز آزار تمام میرساند چنانچه بعد از صحت مدتی اثر ضعف و سستی
باقی می ماند غایتاً مالیخولیا بغیر لسعت و حیرت جانی بکسی کم میرسد و از مردم
کهن‌سال که بدین ملک تعلق دارند شنیده شد که پیش ازین به سی سال همین
قسم تپ هم رسیده بود و بخیر گذشت بهر حال در آب و هوای گجرات
زبونی ظاهر شد و ازین آمدن بغایت پشیمانم امید که حق جل و علی بفضل و
کرم خویش این گرانی را که سبب نگرانی خاطر است از میان مردم بر دارد روز
مبارک شنبه سیزدهم بدیع الزمان پسر میرزا شاهرخ بمنصب هزار و پانصدی ذات
و سوار و عنایت علم سرفرازی یافته بخدمت فوجداری سرکار پتن تعین شد سید نظام
فوجدار سرکار لکهنو بمنصب هزاری ذات و هفتصد سوار ممتاز گشت منصب علی
قلی درمن که از تعیینات صوبه قندهار است بالتماس بهادر خان صاحب صوبه قندهار
هزاری ذات و هفتصد سوار حکم شد سید هزبر خان باره بمنصب هزاری ذات و چهار
صد سوار سربلندی یافت زبردست خان را بمنصب هشتصدی ذات و سیصد و پنجاه
سوار سرفراز فرمودم دربنولا قاسم خواجه ده بندی پنج دست باز توینغون از ماوراءالنهر
بمصحوب یکی از اقوام خود برسم نیاز ارسالداشته بود یک دست در راه ضایع شد چهار
دست بسلامت در اوجین رسیدند حکم فرمودم که مبلغ پنجهزار روپیه حواله کس ایشان
نمایند که از هر قسم متاع که مرضی خواجه داند ابتیاع نموده ببرد و هزار روپیه
بمشارالیه انعام شد و همدرین وقت خان عالم که نزد دارای ایران بایلچی گری رفته
بود یک دست باز اشیانی که بزبان پارسی اکنه می گویند پیشکش فرستاده بود از نظر
گذشت بظاهر علامتی که از بادامی تمیز توان کرد ندارد بعد از پرانیدن تفاوت ظاهر
میشود و روز مبارک شنبه بستم میر ابوالصالح خویش مرحومی میرزا یوسفخان
حسب الحکم از دکن آمده سعادت آستانبوس دریافت صد مهر نذر و کلگی مرصع
پیشکش گذرانید میرزا یوسفخان از سادات رضوی مشهد است و سلسله اینها در خراسان
همیشه معزز و مکرم بوده اند و بالفعل برادرم شاه عباس صبیه خود را به برادر خورد میر
ابوالصالح مذکور نسبت کرده پدرش میرزا الغ خادم باشی روضه رضیه امام هشتم است
و میرزا یوسف خان بمیامن تربیت حضرت عرش اشیانی بمرتبه امارت و منصب
پنجهزاری رسیده بود بی تکلف خوب میری بود و نوکر را بسیار بتوزک میداشت
و بسیاری از خویشان او بر گرد او فراهم آمده بودند در صوبه دکن برحمت حق پیوست
اگرچه فرزند بسیار ازو ماند بر نظر به حقوق قدیم رعایتها یافتند خصوص در تربیت پسر
کلانش نهایت توجه مبذول گشت در اندک مدت بمرتبه امارت رسانیدم غایتاً ازو تا
پدر فرق بسیاریست روز مبارک شنبه بست و هفتم بحکیم مسیح الزمان بیست
هزار درب انعام مرحمت شد و بحکیم روح الله صد مهر و هزار روپیه عنایت فرمودم چون
مزاج مرا بسیار خوب دریافته بود دیده که هوای گجرات بغایت ناسازگار است حکیم
مذکور گفت همین که شما در شراب و افیون معتاد اندک کمی خواهند فرمود تمام

این کوفت شملو بهادرگی سرطرف خواهد شد و همین که من در یک روز هر دو اینها کبدکرده جهن همانی روز اول بسهار فایده کرد روز مبارک شنبه سویم خورداد ماه قزلباش خان بمنصب سه هزار و پانصد ذات و هزار و دویست سوار از اصل و اضافه سرفرازی یافت و عرضداشت کجهوهت خان داروغه فیل خانه و بلوچ خان قراول بیگي رسید که تاحال شصت و نه زنجیر فیل از نر و ماده شکار شده بود و بعد ازین هرچه شود عرضداشت خواهد شد حکم کردم که فیل پیر وآنچه خورد باشد زنهار نگیرند و غیر ازین دوقسم از نر و ماده هرچه بنظر درآید شکار کنند روز دوشنبه چهار دهم مبلغ دو هزار روپیه بجهت عرس شاه عالم بسید محمد صاحب سجاده ایشان عنایت نمودم و اسپ خاصگي کچهي که از اسپان سره خام بود پیشکش نموده بود براجه نرسنگه دیو مرحمت شد هزار روپیه به بلوچ خان قراول بیگي که بخدمت شکار فیل تعین است انعام فرمودم روز سه شنبه پانز دهم اثر گرانی درد سر در خود یافتم آخر به تپ منجر شد شب پیاله هاے معتاد را نخوردم و بعد از نیم شب آزار خمار بر محنت تپ افزودم و تا دم صبح بر بستر می طپیدم آخر روز کم شنبه شانزدهم تپ تخفیف یافت و باستصواب حکما شب ثلثاں معتاد پیاله خورده شد و بجهت خوردن شوربا ماش و برنج هرچند تکلیف میکردند و مبالغه می نمودند نتوانستم بخود قرار داد تا بحد تمیز رسیده ام یاد ندارم که هرگز شورباے نوعان خورده باشم امید که بعد ازین هم حاجت نه افتد چون درین روز غذا آوردند طبیعت رغبت نه نمود مجملاً سه روز و دو شب بفاقه گذشت با آنکه یک شبان روز تپ کشیده ام و ضعف و بیطاقتي بحدیست که گویا مدتها صاحب فراش بوده ام اشتها مطلق نمانده و بطعام رغبت نمیشود و در حیرتم که باني این شهر را چه لطافت و خوبي منظور بوده که در چنین سرزمین بے فیض شهر ساخته بعد ازو دیگران نیز عمر عزیز خود را درین خاکدان بر همه چیز گذرانیده اند هوایش مسموم و زمینش کم آب و ریگ بوم و گرد و غبار بحدیست که پیش ازین شرح داده شد آب بغایت زبون و ناگوار و رود خانه که در کنار شهر واقع است غیر از ایام برسات همیشه خسک میباشد چاهها اکثر شور و تلخ تالابها که در سواد شهر واقع است بصابون گاذران دوغاب شده مردم اعیان که بقدر سامانے دارند در خانه هاے خود برکها ساخته اند و در ایام برسات از آب باران پر می سازند و تا سال دیگر ازان آب میخورند و مضرات آبی که هرگز هوا باو نرسد و راه بر آمد بخار نداشته باشد ظاهر است بیرون شهر بجاے سبزه و ریاحین تمام صحرا زقوم زار است و نسیمی که از روے زقوم وزد فیض او معلوم مصرع

ای تو مجموعه خوبي بچه نامت خوانم

پیش ازین احمدآباد را گردآباد گفته بودم الحال نمیدانم که سمومستان نام دهم یا بیمارستان خوانم یا زقوم زار گویم یا جهنم آباد که شامل جمیع صفات است اگر موسم برسات مانع نبودے بکرور درین محنت سرا توقف نمي فرمودم و سلیمان وار بر تخت باد نشسته بدرمي شتافتم و خلق خدا را ازین رنج و محنت خلاص میساختم

چون مردم این شهر بغایت ضعیف دل و عاجز اند بجهت احتیاط که مبادا بعضی از اهل اردو به تعدی و ستم در خانه ملکی انها فرود آیند و مزاحم احوال فقرا و مساکین شوند و قاضی و میر عدل بجهت رودیدگی مداهنت نمایند تا نتوانند بان ستم پیشها پیش آمد از تاریخی که درین شهر نزول سعادت اتفاق افتاد باوجود حدت و حرارت هوا هر روز بعد از فراغ پیاله دو پهر بجهروکه طرف دریا که هیچگونه حایلی و مانعی از درو دیوار و یساول و چوبدار ندارد برامده دوسه ساعت نجومی می نشینم و بمقتضای عدالت بفریاد داد خواهان رسیده ستم پیشه‌ها را درخور جرایم و تقصیرات سیاست میفرمائیم حتی در ایام ضعف باکمال درد والم هر روز بدستور معهود بجهروکه برامده تن اسانی بر خود حرام داشته ام

بهر نگهبانی خلق خدا * شب نکنم دیده بخواب اشنا

از پی اسودگی جمله تن * رنج پسندم به تن خویشتن

بکرم الهی عادت چنان شده که درمیان شبانروزی بیش از دوسه ساعت نجومی نقد وقت بتاراج خواب نمیرود دریں ضمن دو فائده منظور است یکی اگاهی از ملک و دوم بیدار دلی بیاد حق و حیف باشد که این عمر چند روزه بغفلت بگذرد چون خواب گرانی در پیش است این بیداری را که دیگر در خواب نخواهم دید غنیمت شمرده یک چشم زدن از یاد حق غافل نباید بود

باش بیدار که خواب عجبی درپیش است

و همان روز که تپ کردم فرزند بجان پیوند شاه جهان تپ کرد و کوفت او بامتداد انجامید و تا ده روز بکورنش نتوانست رسید روز مبارکشنبه بیست و چهارم امده ملازمت نمود بغایت ضعیف و ناتوان بنظر در امد چنانچه اگر کسی نگوید توان فهمید که این کس بیماری یک ماه بلکه بیشتر هم کشیده باشد شکر که عاقبت بخیر گذشت روز مبارک شنبه سی و یکم میرجمله که درینولا از ایران امده مجملی از احوال او رقمزده کلک وقایع نگار شده بمنصب هزار و پانصدی ذات و دویست سوار فرق عزت بر افراخت درین روز بجهت ضعفی که کشیده ام یک زنجیر فیل و یک راس اسپ و اقسام چهار پایه بامقداری از طلا و نقره و دیگر اجناس برسم تصدق بمستحقان عنایت شد اکثر از بندها درخور سرمایه خویش تصدقات اورده بودند فرمودم که اگر غرض اظهار اخلاص و محبت است مقبول نیست و اگر از صدق عقیدت است چه حاجت باوردن حضور غائبانه خود بفقرا و ارباب استحقاق قسمت نمایند روز مبارک شنبه هفتم تیرماه الهی صادق خان بخشی بمنصب دوهزاری ذات و سوار از اصل و اضافه سرفرازی یافت ارادتخان میرسامان بمنصب دو هزاری و هزار سوار ممتاز گشت میر ابو صالح رضوی بمنصب دوهزاری و هزار سوار بخطاب رضویخانی و عنایت علم و فیل سرفراز شده بصوبه دکن رخصت یافت درینولا بعرض رسید که سپهسالار اتالیق خان خانان در تتبع این مصرع مشهور که

بهر یک گل، زحمت صد خار می باید کشید

غزلی گفته و میرزا رستم صفوی و میرزا مراد پسر او نیز طبع ازمائی فموده اند مطلعے دو یه به نظر رسید

منافع بهزم سر گذار می باید کشید ● ابر بسیار است می بسیار می باید کشید

از ایستادهای بزم حضور هرکه طبع نظمی داشت غزلی گفته گذرانید اینمصرع ظاهر شد که از مولانا عبدالرحمن جامی است و غزل او تمام بنظر در آمد غیر ازان مصرع که بطریق مثل بر زبان زد روزگار شده دیگر کارے نساخته بغایت ساده و هموار گفته دربن تاریخ خبر فوت احمد بیگ خان حاکم کشمیر رسید پسران او که از خانه زادان این درگاه اند و اثر رشد و کار طلبی از ناصیه احوال انها ظاهر بود بمناصب مناسب سرفرازی یافته بخدمت صوبه بنگش و کابل تعین شدند منصب او دوهزار و پانصدی بود پسر کلان او بمنصب سه هزاری و سه پسر دیگر بمنصب نهصدی ممتاز گشتند روز مبارک شنبه چهار دهم خواجه باقیخان که بجواهر اصالت و شرافت و نجابت و شجاعت آراستگی دارد و یکی از نهانجات ملک برار بعهده اوست بمنصب هزار و پانصدی و هزار سوار از اصل و اضافه و بخطاب باقیخانی علم عزت بر افراخت راے کهندور که سابق دیوان صوبه گجرات بود بدیوانی صوبه مالوا ممتاز گشت دریدولا جفت شدن سارس که تاحال دیده نشده بود و در مردم شهرت دارد که هرگز هیچکس ندیده بنظر درآمد سارس جانوریست از عالم کلنگ غایتاً از کلنگ ده دوازده پرکلان‌تر و میان سر پر ندارد و پوستے است بر استخوان سر کشیده و از پشت چشم تا مقدار شش انگشت از گردن او سرخ میباشد اکثر در صحرا جفت جفت بسر می برد و احیاناً خیل خیل هم بنظر در می آیند و جفت آن را از صحرا آورده در خانه ها نگاه می دارند و با مردم انس میگیرند القصه جفت سارسی است در سرکار من که لیلی و مجنون نام نهاده ام روزے یکی از خواجه سرایان عرض کرد که در حضور من اینها باهم جفت شدند حکم فرمودم که هرگاه باز اراده جفت شدن داشته باشند مرا آگاه سازید هنگام سفیده صبح آمده عرض کرد که بار میخواهند که جفت شوند درلحظه خود بجهت تماشا شتافتم ماده پاهاے خود را راست گذاشته اندک خم کرد نر اول یک پاے خود را از زمین برداشته بر پشت او نهاد و بعد ازان پاے دوم را و لحظه بر پشت او نشسته جفت شد انگاه فرود آمد و گردن را دراز ساخته نول را بر زمین رسانیده یک مرتبه بر گرد ماده گشت یمکن که بیضه نهاده بچه هم برآرند و از الفت و صحبت سارس با جفت خود نقلها غریب و عجیب بسیار شنیده شد چون بتواتر رسیده و غرابت تمام دارد نوشته می شود از جمله قیام خان که از خانه زادان این درگاه است و در فن شکار و قراولی وقوف تمام دارد عرض کرد که روزے بشکار رفته بودم سارسے نشسته یافتم چون نزدیک تر شتافتم از جاے خود برخاسته روان شد و از رفتار او اثر ضعفی و الیمی یافته شد جاے که نشسته بود رفتم استخوانی چند بامشتی پر

بنظردرآمد که در زیر خود گرفته نشسته بود بر دور ان دام چیده خود را بگوشه کشیدم جفتش که بجای خود آمده بنشیند پایش بدام مضبوط شد پیش رفته گرفتم بغایت سبک به نظر درآمد چون نیک دیدم در سینه و شکم اصلا پر نمانده گوشت و پوست از هم ریخته و کرم افتاده بلکه در تمام اعضا اثری از گوشت نمانده مشت پوست باستخوانی بهم پیوسته برآمد ظاهر شد که جفتش مرده و از فراق او باین روز افتاده

ای هجر تو ساخته تن از مهر دل افروز مرا ● افروخته چو شمع آه جانسوز مرا
چون روز حریم سینه شد چون شب غم ● بنشاند فراق تو بدین روز مرا

همچنین خلیل که از بندهاے خوب من است و سخن او اعتماد را موشاید عرض کرد که درپرگنه دوحد جفت سارس برکنار تال بنظردرآمد ازینها و چیان من یکے را زد و همان جا سرش بریده پاک ساخت قضارا دران منزل دوسه روز مقام واقع شد جفت او پیوسته دران گرد و پیش میگشت و فریاد و فغان میکرد و مرا ازبیقراري او دل بدرد مے آمد وغیر از ندامت چاره نبود چون ازان منزل کوچ شد بحسب اتفاق بعد از بیست و پنجروز بهمان مقام عبور افتاد از متوطنان انجا مآل و حال و خاتمت احوال ان سارس پرسیدم گفتند که در همان روز جان داد و هنوز اثرے از استخوان و پر وبال او برجاست من خود بانجا رفته دیدم بنوعي که گفته بودند نشان یافتم ازین عالم نقلها درمیان مردم بسیار است نوشتن انها طولی دارد روز شنبه شالزدهم خبرفوت راوت شنکر که از تعینات صوبه بهار بود بعرض رسید و مانسنگهه پسر کلان او بمنصب دو هزاري ذات و ششصد سوار سرفراز گشت و دیگر فرزندان و اقوام او بلاطانه منصب سرفراز شدند و بمتابعت او مامور گشتند روز مبارک شنبه بست ویکم فیل باون سر شکار خاصه که بجهت رام شدن در پرگنه دوحد گذاشته شده بود بدرگاه رسید حکم فرمودم که نزدیک بجهروکه طرف دریا نگاه دارند که همیشه در مد نظر باشد در فیل‌خانه حضرت عرش اشیاني کلان تر از فیل درجنسال که مدتها سرحلقه فیلان خاصه بود بنظرمن در نیامد ارتفاع ان چهار درع و سه نیم پا گز الهي بود که هشت درع و سه انگشت شرعي باشد و بالفعل در فیلان سرکار من از همه کلان تر پهلوان عالم گجراج است که عرش اشیاني خود بدولت شکار فرموده بودند و سرحلقه فیلان خاصه منست ارتفاعش چهار درعه و نیم پاست که هفت درعه و هفت انگشت شرعي باشد گز شرعي بعرض بست و چهار انگشت ادم متساوي الخلقة قرار یافته و گزالهي بعرض چهل انگشت است دربن تاریخ مظفرخان که بخدمت صاحب صوبگي ولایت تهته سرفراز شده بود سعادت استانبوس دریافته نه هزار و صد روپیه نذر و موازي یک لک روپیه از جواهر و مرصع الات پیشکش گذرانید دربنولا خبررسید که حق سبحانه تعالی بفرزند پرویز پسرے ازصبیه مغفوري شاه مراد کرامت فرمود امید که قدمش برین دولت مبارک باشد روز یکشنبه بست و چهارم راجه بهارة دولت استانبوس دریافت در ملک گجرات کلان تر ازین زمینداري نیست

[illegible] بهادر و جام . از یک جد اند و بده پشت بالا تر بهم [illegible] الی جام پدی [illegible] می گویند که [illegible] سلطانی [illegible] فرستاده بود [illegible] وقتی که خان اعظم به تسخیر [illegible] که [illegible] بسلطان مظفر بود [illegible] را وارث [illegible] روزگار بسر می برد بعدازان جام با افواج [illegible] شکست خورد و نفر بو پیشه رسید بیاره درآمد خان اعظم [illegible] مشارالیه چون تاب مقاومت با لشکر منصور نداشت [illegible] از [illegible] افواج قاهره محفوظ ماند دران وقت که احمدآباد [illegible] بیافت و [illegible] کوچ شد بملازمت نرسید و زمین اوهم خیلی راه [illegible] افواج نبود چون بحسب اتفاق بازمراجعت واقع شد درین [illegible] لیحیت را با فوجی از بندهای درگاه تعین فرمود او نجابت خود را [illegible] درآمدن دانسته خود بسعادت آستان بوس شتافت و دربست مهر و دو هزار روپیه نذر و صد اسپ بپیشکش گذرانید غایتاً از اسپان او یکی آنچنان نبود که خاطر پسند باشد عمرش از هشتاد زیاده بنظر می درآمد و خود میگوید که نود سال دارم در حواس و قواي ظاهر فتوری نرفته از مردم او پیری بنظردر آمده موے ریش و بروت و ابروے او سفید شده میگوید که ایام طفولیت مرا راے بیاره یاد دارد و درپیش او از خوردي کلان شده ام درین تاریخ ابوالحسن مصور بخطاب نادرالزماني سرفراز گشت مجلس جلوس مرا در دیباچه جهانگیر نامه کشیده بنظر در آورد چون سزاوار تحسین و آفرین بود مورد الطاف بیکران گشت کارش بعیار کامل رسیده و تصویر او از کار نامه هاے روزگار است درین عصر نظیر و عدیل خود ندارد اگر درین روز اوستاد عبدالحي و اوستاد بهزاد در صفحه روز کارمي بودند انصاف کار او مي دادند پدرش اقارضائی هروی در زمان شاهزادگي من بخدمت من پیوسته اورا نسبت خانزادي باین درگاه است غایتاً اورا هیچ اشنائي و مناسبت بکار پدرش نیست بلکه از یک عالم نمیتوان گفت و مرا نسبت باو حقوق تربیت بسیار است ازصغرسن تا حال خاطر همیشه متوجه تربیت او بوده تا کارش بدین درجه رسیده الحق نادره زمان خود بوده و همچنین اوستاد منصور نقاش که بخطاب نادرالعصري ممتاز است و در فن نقاشي یگانۀ عصر خود است و درعهد دولت پدر من و من این دوتن ثالث خود ندارند مرا ذوق تصویر و مهارت تمیز او بجاے رسید که از اوستادان گذشته و حال کار هرکس بنظر درمی آید بی آنکه نامش مذکور شود بدیهه دریابم که کار فلان است بلکه اگر مجلسی باشد مشتمل برچند چهره و هرچهره کار یکی از اوستادان باشد می توانم یافت که هرچهره کار کیست و اگر دریک صورت چشم و ابرو را دیگرے کشیده باشد درانصورت می فهمم که اصل چهره کار کیست و چشم و ابرو را که ساخت شب یکشنبه سی و

[illegible] نباره و جام. ازیک جد اند و بده پشت بالا تر بهم
میپیوندند غالباً بجهت ملکیت و جمعیت اعتبار بهاره از جام بیش است می گویند که
بدینها هیچ یک از سلاطین گجرات نیامدند سلطان محمود بیگره بر سر او فرستاده بود
جنگ صف کرد و شکست بر فوج محمود افتاد القصه در وقتی که خان اعظم به تسخیر
الکه جوناگره ملک سورته شتافت نتو که مخاطب بسلطان مظفر بود و خود را وارث
ملک میگردانید سالی نهاده در پناه زمینداران روزگار بسر می برد بعد ازان جام با افواج
منصوره جنگ صف کرده شکست خورد و نتو نه بپناه راجه بهاره در آمد خان اعظم
نتو را از راجه بهاره طلب نمود مشارالیه چون تاب مقاومت با لشکر منصور نداشت
نتو را سپرده ساخت در الکه واهی از صدمات افواج قاهره محفوظ ماند دران وقت که احمداباد
بمورد موکب اقبال آرامشگی یافت و بولایت کوچ شد مقاومت نمود و زمین او هم خیلی راه
بود و فرصت نیز مقتضی تعین افواج نبود چون بحسب اتفاق بار مراجعت واقع شد درین
دفع فیروز شاهجهان راجه بکرماجیت را با فوجی از بندهای درگاه تعین فرمود او سعادت
خود را منحصر در آمدن دانسته خود بسعادت آستان بوسی شتافت و دویست مهر
و دو هزار روپیه نذر و صد اسپ پیشکش گذرانید غالباً از اسپان او یکی آنچنان نبود که
خاطر پسند باشد عمرش از هشتاد زیاده بنظر می در آمد و خود میگوید که نود سال
دارم در حواس و قوای ظاهر فتوری نرفته از مردم او پیری بنظر در آمده موی ریش و
بروت و ابروی او سفید شده میگوید نه ایام طفولیت مرا رانه بهاره یاد دارد و درپیش
او از خوردی کلان شده ام درین تاریخ ابوالحسن مصور بخطاب نادرالزمانی سرفراز گشت
مجلس جلوس مرا در دیباچه جهانگیرنامه کشیده بنظر در آورد چون سزاوار تحسین
و آفرین بود مورد الطاف بیکران گشت کارش بعیار کامل رسیده و تصویر او از کارنامه
های روزگار است درین عصر نظیر و عدیل خود ندارد اگر درین روز استاد عبدالحی
و بهزاد در قید حیات بودند انصاف کار او می دادند پدرش آقارضای
هروی در زمان شاهزادگی من بخدمت من پیوسته او را نسبت خانه زادی باین
درگاه است غایتاً او را هیچ اشتراکی و مناسبت بکار پدرش نیست بلکه از یک عالم
نیستند [illegible] بر حقوق تربیت بسیار است از صغر سن تا حال خاطر
همیشه متوجه تربیت او بوده تا کارش بدین درجه رسیده الحق نادره زمان خود بوده
و همچنین استاد منصور نقاش که بخطاب نادرالعصری ممتاز است و در فن نقاشی
یگانه عصر خود است و در عهد دولت پدر من و من این دو تن ثالث خود ندارند مرا
نیز از تصویر و مهارت تمیز او بجای رسید که از استادان گذشته و حال کار هر کس بنظر
من در آید بی آنکه اسم مذکور شود بدیهه دریابم که کار فلان است بلکه اگر مجلسی
باشد مشتمل بر چند چهره و هر چهره کار یکی از اوستادان باشد می توانم یافت که
هر چهره کار کیست و اگر در یک صورت چشم و ابرو را دیگری کشیده باشد درانصورت
می فهمم که اصل چهره کار کیست و چشم و ابرو را که [illegible]

حکم تیرماه باران عظیم شد تا روز سه شنبه غره امرداد ماه الهی بشدت هرچه تمام تر
[illegible] چه ابر بیکران [illegible] رنگ بوم است و میاهی
[illegible] آمده [illegible]
[illegible] یافته بود چاه
[illegible] فیل خرد همیشه
[illegible]
[illegible] واقع است [illegible]
[illegible] نموده از آنجا عبور میکنند و دو [illegible]
[illegible] گذشت سانپور [illegible] می نامند روز [illegible]
[illegible] مرصع و چهار انگشتری از یاقوت [illegible]
[illegible] ازین آتالیق چون سپار خان خانان [illegible]
[illegible] نصرالله بجانب گوندوانه [illegible] گرفتن
[illegible] زمیندار خاندیس است تعین نموده بود [illegible] تاریخ
[illegible] که زمیندار مذکور مقاومت با لشکر منصور زیاده از اندازه و
[illegible] کان را پیشکش نمود و داروغه پادشاهی بضبط آن مقرر گشت
[illegible] از سایر اقسام الماس امتیاز تمام دارد و نزد جوهریان
[illegible] همه نیک اندام و بهتر و برتر میشوند و دوم کان گوکره که در حدود
[illegible] آنجا [illegible] آید رود خانه ایست که در ایام
[illegible] آید و [illegible] بندند و چون سیل [illegible]
[illegible] جمعی که درین فن مهارتی دارند و مخصوص این کار اند بر رود خانه
[illegible] می گرفته و الحال سه سال است که این ملک بتصرف اولیای دولت
[illegible] زمیندار آنجا [illegible] است غالباً [illegible] مقاومت [illegible]
[illegible] نمی توانند [illegible] متصل بسرحد
[illegible] است و در [illegible] است
[illegible] هزار و
[illegible] مکتوب [illegible]
[illegible] منصب هزار و پانصدی [illegible] چون حکم فرموده
[illegible] کالکه چراغان ترتیب نمایند آخر [illegible] روز [illegible] چهاردهم
[illegible] آن توجه [illegible]
[illegible] چراغان [illegible]
[illegible] با آنکه [illegible] ابر و باد و باران [illegible]
[illegible] دلخواه تماشای
[illegible] حکم کردم که

[illegible] بهاره و جام از یک جا اند و بدن پشت بالا ترپهم ملتصق به یکدیگر پیوسته است [illegible] بهاره از جلو پیش [illegible] می‌گویند که [illegible] بوده [illegible] وقتی که خلق عالم به تسخیر [illegible] مظفر بود [illegible] روزگار بسر می‌برد [illegible] خورد و نیز به بند رسم بهاره [illegible] [illegible] خیلی راه [illegible] مراجعت واقع شد درین دفع پرتو شاهجهان راجه بکرماجیت را با فوجی از بندهای درگاه تعیین فرمود او بجانب خود را مخصوص در آمدن دانسته خود بسعادت آستان بوس شتافت و دربست مهر و دو هزار روپیه نذر و صد اسپ پیشکش گذرانید غالباً از اسپان او یکی آنچنان نبود که خاطر پسند باشد عمرش از هشتاد زیاده بنظر می‌درآمد و خود میگوید که نود سال دارم در حواس و قوای ظاهر فتورے نرفته از مردم او پیری بنظر درآمده موی ریش و بروت و ابروے او سفید شده میگوید که ایام طفولیت مرا راے بهاره یاد دارد و درپیش او [illegible] کلان شده ام درین تاریخ ابوالحسن مصور بخطاب نادرالزمانی سرفراز گشت [illegible] جلوس مرا در دیباچه جهانگیرنامه کشیده بنظر درآورد چون سزاوار تحسین [illegible] بود مورد الطاف بیکران گشت کارش بعیار کامل رسیده و تصویر او از کارنامه [illegible] روزگار است درین عصر نظیر و عدیل خود ندارد اگر درین روز استادان عبدالحی و [illegible] بهزاد در صفحه روزگار می‌بودند انصاف کار او می‌دادند پدرش آقا رضائی [illegible] در زمان شاهزادگی من بخدمت من پیوسته او را بنسبت خانه‌زادیم [illegible] اشنائی و مناسبت بکار پدرش نیست بلکه از یک عالم [illegible] بر من حقوق تربیت بسیار است از صغر سن تا حال خاطر همیشه متوجه تربیت او بوده تا کارش بدین درجه رسیده الحق نادره زمان خود بوده و همچنین استاد منصور نقاش که بخطاب نادرالعصری ممتاز است و در فن نقاشی یگانه عصر خود است و در عهد دولت پدر من و من این دو تن ثالث خود ندارند مرا [illegible] رسید که از استادان گذشته و حال کار هر کس بنظر [illegible] بدیهه دریابم که کار فلانی است بلکه اگر مجلسی باشد [illegible] چهره و هر چهره کار یکی از استادان باشد می‌توانم یافت که هر چهره [illegible] و اگر در یک صورت چشم و ابرو را دیگری کشیده باشد [illegible] و چشم و ابرو را که ساخته [illegible]

شب جمعه باز بدستور چراغان کردند و از غرایب اتفاقات آنکه آغاز روز چهارشنبه
هفدهم متصل باریدگی بود و در وقت روشنی چراغ باران استاد و تماشای چراغان
خاطرخواه شد درین روز اعتمادالدوله یکقطعه نیلم قطبی در غایت نفاست و یکزنجیر
فیل بی دندان بایراق نقره پیشکش نمود چون خوبصورت و خوش ترکیب بود داخل
فیلان خاصه مقرر شد در کنار تال کاکریه سنیاسی که از مرتاضان طایفه هنود اند کلبه
درویشانه ساخته منزوی بود چون خاطر همواره بصحبت درویشان راغب است بی تکلفانه
ملاقات او شتافتم و زمانی ممتد صحبت اورا دریافتم خالی از آگاهی و معقولیت
نیست و بآئین دین خود از مقدمات صوفیه وقوف تمام دارد و ظاهر خود را بروش
اهل فقر و تجرید موافق ساخته و خود را از طلب و خواهش گذرانیده توان گفت که
ازین طایفه بهتر ازو بنظر نیامده روز دوشنبه بست و یکم سارسی که جفت شدن آنرا
نیز اوراق سابقه ثبت کرده ام در باغچه خس و خاشاک فراهم آورده اول یکبیضه نهاده
روز سوم بیضه دوم نهاده این جفت سارس را در یک ماهگی گرفته شده بود و پنج سال در
سرکار مانده القصه بعد ازین پنج و نیم سال جفت شدند و تا یکماه جفت میشدند روز
بیست و یکم ماه امرداد که باصطلاح اهل هند ماه ساون گویند بیضه نهادند ماده تمام شب
تنها بر بیضه می نشیند و نر نزدیک ماده استاده پاس میدارد و چنان آگاه می باشد که
هیچ جانداری را مجال آن نیست که نزدیک بار تواند گذشت یکمرتبه راسو کلانی
نمودار شد بشدت هرچه تمام تر بجانب او دوید تا راسو خود را بجوالی نرسانید دست
بازو باز نداشت چون نیر اعظم جهان را منور خویش نورانی ساخت نر بسر ماده
آمده بمنقار پشت او را می خارد و بعد ازان ماده بر می خیزد و نر بجای او می نشیند
و بار چاده نیز بهمین دستور آمده او را بر می خیزاند و خود می نشیند القصه بهم
شب ماده تنها بر بیضه نشسته پرورش می دهد و روز نر و ماده به نوبت می نشینند
و در وقت نشستن و برخاستن نهایت احتیاط بجا می آرند که مبادا آسیبی به بیضه
رسد درین هنگام مراجعت از شکار فیل چون موسم شکار باقی بود کچهت خان داروغه
و بلوچ خان قراول بیگی را گذاشته شده بود که تا ممکن و مقدور باشد فیلان بگیرند
و همچنین جمعی از قراولان فرزند شاهجهان نیز باین خدمت مامور و تعین شده بودند
درین تاریخ آمده ملازمت نمودند همگی یکصد و هشتاد و پنج زنجیر فیل از نر و ماده
شکار شده هفتاد و سه زنجیر نر و یکصد و دوازده ماده ازین جمله چهل و هفت زنجیر نر
و هفتاد و پنج ماده که یکصد و بیست و دو زنجیر باشد قراولان [illegible]
شکار کردند و بیست و شش زنجیر نر و سی و هفت ماده که شصت و سه زنجیر باشد
قراولان و فیلبانان فرزند شاهجهان گرفتند روز مبارک شنبه بیست و چهارم بسیر باغ
فتح رفته دو سه روز در آنجا بعیش و نشاط گذرانیده شد آخر روز شنبه بدولتخانه
معاودت اتفاق افتاد چون آصفخان بعرض رسانید که باغچه منزل او [illegible] سبز و
خرم شده انواع گل و ریاحین شگفته حسب الالتماس مشارالیه روز چهارشنبه بیست

و یکم بمنزل او رفتم الحق منزلی مرغوب به نظر درآمد و خوشوقت گشتم از جواهر مرصع آلات و اقمشه موازی ... و پنجهزار روپیه پیشکش او قبول افتاد مظفر خان بعنایت خلعت و فیل سرفرازی یافته بدستور سابق خدمت حکومت صوبه تهته بعهده او مقرر شد خواجه عبدالکریم گیلانی که برسم تجارت از ایران آمده بود برادرم شاه عباس مکتوبی باحضار تحفه مصحوب او ارسال داشته بودند درین تاریخ بمشارالیه خلعت و فیل عنایت نموده رخصت انعطاف ارزانی فرمودم و جواب ... بزبان ... گشت و خان عالم بخراسان سرحدات عنوان ... [illegible] یافت روز جمعه غره شهریور ماه الهی از روز یکشنبه سوم تا جمعه ... [illegible] غرایب آنکه روزهای دیگر شنبه چهارم پنجم ششم مرتبه ... [illegible] نشیمن ... که پیوسته ... [illegible] بیضه‌ها از اول صبح تا نصف النهار متصل بر نشست و ازین روز ... [illegible] بی فاصله ماده نشست که مبادا از برخاستن و نشستن ... [illegible] بیضه‌ها ... ضایع شوند ... آنکه انسی ... [illegible] بمقتضای حکمت ازلی مجبول ... شده و ... [illegible] زیر ... نگاه میداشت بعد ازان که چهارده پانزده روز گذشته ... بیضه‌ها ... گذاشت که مبادا از اتصال آنها حرارت بافراط شود از گرمی بسیار ... کرده‌اند ... [illegible] هفتم مبارک ... پیشخانه بجانب آگره برآورده شد پیش ازین ... [illegible] بجهت کوچ ساعت مذکور اختیار نموده بودند چون ... [illegible] روخانه محمودآباد و دریای ... عبور لشکر منصور ... [illegible] پیشخانه را برآورده روز بیست و یکم شهریور ماه ... [illegible] ... فتح قلعه کانگره که ... [illegible] کانگره ... [illegible] ... که از بندهای ... [illegible] ظاهر شد که ... [illegible] نیست ... راجه بکرماجیت را که از بندهای ... [illegible] از ... خود و جمعی از بندهای جهانگیری ... [illegible] ... [illegible] و ... پیاده همراه فوج که سابقاً فرستاده ... [illegible] ... [illegible]

و فیل و خلعت ممتاز شد و همتخان را به فوجداري سرکار بهرونچ و آن حدود رخصت فرموده اسپ و پرم نرم خاصه عنایت نمودم و پرگنه بهرونچ بجاگیر او مرحمت شد. راجه برتهي چند که بخدمت کانگره مقرر گشته بمنصب هفتصدي و چهارصدي و پانصد سوار فرق عزت بر افراخت چون عرس شیخ محمدغوث درمیان بود هزار درب بجهت خرج آن بفرزندان ایشان لطف شد مظفر ولدبهادرالملک که از تعینات صوبه دکن است بمنصب هزاري ذات و پانصد سوار سر بلندي یافت چون وقایع دوازده سال از جهانگیرنامه به بیاض برده شده بود بمتصدیان کتاب خانه خاصه حکم فرمودم که این دوازده ساله احوال را یک جلد ساخته نسخههاے متعدد ترتیب نمایند که به بندهاے خاص عنایت فرائیم و بسایر بلاد فرستاده شود که ارباب دولت و اصحاب سعادت دستورالعمل روزگار خود سازند روز جمعه هشتم یکی از واقعه نویسان تمام را نوشته و جلد کرده بنظر در آورد چون اول نسخه بود که ترتیب یافته به فرزند شاهجهان که او را در همه چیز از همه فرزندان خود اول میدانم مرحمت نمودم و بر پشت کتاب بخط خاص مرقوم گشت که در فلان تاریخ و فلان مقام بان فرزند عنایت شد امید که توفیق دریافت این مطالب که باعث رضاجوئي خالق و دعاگوئي خلق است نصیب و روزي باد روز سه شنبه دوازدهم سبحان قلي قراول بسیاست رسید و تفصیل این اجمال انکه او پسر حاجي جمال بلوچست که از قراولان خوب پدرم بود و بعد از شنقار شدن انحضرت نوکر اسلامخان شده همراه او به بنگاله رفته بود او را اسلام خان بنابر نسبت خانه زادگي این درگاه مراعات احوال براجبي نموده و محل اعتماد دانسته پیوسته در سواري و شکار نزدیک بخود مي داشت عثمان افغان که سالها به تمرد و عصیان دران صوبه گذرانیده و خاتمت احوال او در اوراق گذشته گذارش یافته چون هراس بیقیاس از اسلام خان داشت کس نزد این بے سعادت فرستاده بجهت قتل نقیلات مي نماید و او تعهد این کار کرده دو سه کس دیگررا باخود متفق مي سازد قضارا پیش ازانکه اراده باطل این حق نا شناس از حیز قوه بفعل آید یکی از انها آمده او را آگاه میکند اسلامخان درلحظه آن حرام نمک را گرفته مقید و محبوس مي گرداند القصه بعد از فوت مشارالیه بدرگاه آمد چون برادران و خویشان او در سلک قراولان انتظام داشتند حکم شد که او نیز در زمره قراولان منتظم باشد دربن وقت پسر اسلامخان بطریق معما عرض کرد که لایق خدمت نزدیک من نیست بعد از شگافتن ظاهر شد که چنین مقدمه باو نسبت کرده بودند معهذا چون برادرانش بمبالغه عرض نمودند که محض تهمت بوده و بلوچ خان قراول بیگي ضامن شد از قتل و سیاست او درگذشتم و حکم فرمودم که همراه بلوچ خان خدمت مي کرده باشد بهاي کرامت و جان بخشي بے سبب و جهت از درگاه گریخته بجانب آگره و انحدود رفت به بلوچ خان حکم شد که چون ضامن بود اول او را حاضر سازد او کسان به تفحص فرستاده دریکي از مواضع آگره که خالي از تمردي نیست و جهنده نام دارد برادر

بلوچ خان که به تفحص او رفته بود او را دریافت هرچند بملایمت خواست که بدرگاه آورد بهیچ وجه راضی نشد و مردم بحمایت برخاستند ناگزیر نزد خواجه جهان باگره رفته حقیقت را باز نمود مشارالیه فوجی بر سر آن ده تعین فرمود که جبراً و قهراً او را گرفته بیارند مردم آن موضع چون ویرانی و خرابی خود را در آینه حال مشاهده نمودند او را بحضرت او دادند درین تاریخ مقید و مسلسل بدرگاه رسید حکم بقتل او فرمودم مهر غضب بسرعت هرچه تمام تر او را بسیاست گاه برد بعد از زمانی بشفاعت یکی از نزدیکان جان بخشی فرموده حکم به بریدن پای او شد و بحسب سرنوشت پیش از رسیدن حکم بسیاست رسیده بود هرچند آن خون گرفته استحقاق کشتن داشت معهذا خاطر حق شناس ندامت گزیده مقرر فرمودم که بعد ازین حکم بقتل هرکس شود با وجود تاکید و مبالغه تا وقت غروب آفتاب عالمتاب نگاهدارند و نکشند و اگر تا آنوقت حکم نجات نرسد ناگزیر بسیاست رسانند روز یکشنبه دریای مهی عظیم طغیان نمود و موج های کلان کلان بنظر درآمد باوجود بارانهای گذشته هرگز بایں شدت بلکه نصف این نیامده بود از اول روز آغاز آمدن سیل شد و آخر روز رو بکمی نهاد مردم کهن سال که درین شهر توطن دارند عرض کردند که یک مرتبه در ایام حکومت مرتضی خان چنین جلوریز سیل آمده بود و غیر ازان بخاطر نمیرسد درین ایام یکی از قصاید مغربی که مداح سلطان سنجر و ملک الشعراء او بود استماع افتاد بغایت سلیس و هموار گفته مطلعش اینست

ای آسمان مسخر حکم روان تو * کیوان پیر بندهٔ بخت جوان تو

سعیدای زرگرباشی که طبع نظمی داشت قصیدهٔ مذکور را تتبع نموده بعرض رسانید خوب گفته بود این چند بیت ازان قصیده است

ای نه فلک نمونهٔ از آستان تو * دوران پیر گشته جوان در زمان تو

بخشنده دل تو فیض و تجرید سبب چو مهر * جانها همه فدای دل مهربان تو

از باغ قدرت است فلک یک ترنج سبز * انداخته بروی هوا باغبان تو

یارب چه گوهری تو که افروخت در ازل * جان های قدسیان همه از نور جان تو

بادا جهان بکام تو ای بادشاه عهد * در سایهٔ تو خورم شاه جهان تو

ای سایهٔ خدا ز تو پر نور شد جهان * بادا همیشه نور خدا سایبان تو

روز مبارک شنبه چهاردهم بصلهٔ این قصیده حکم فرمودم که سعیدا را بزر وزن کنند آخر روز بسیر باغ رستم بازی رفته شد بغایت سبز و خورم بنظر درآمد وقت شام بر کشتی نشسته از راه دریا بدولتخانه معاودت نمودم روز جمعه پانزدهم ملا امیری نام پیر مردی از طرف ماوراءالنهر آمده سعادت آستان بوس دریافت و چنین بعرض رسانید که از قدیمان عبدالله خان اوزبک بودم و از ایام جوانی و عنفوان نشوونما تا وقتی که خان شنقار شدند در سلک خدمتگاران قدیم و نزدیک امتیاز داشته در خلا و ملا محرم بوده و بعد از گذشتن خان قلقال در ان ملک بآبرو گذرانیده درینولا بقصد زیارت خانه مبارک از وطن

ببارگاه برامده خود را بملازمت رسانیدم او را در بودن و رفتن مختار ساختم عرض نمود
روزی چند ... خواهم موازی هزار روپیه خرچی و خلعت مرحمت شد
... زلی بر ... است فرزند شاهجهان نیز پانصد روپیه و سروپا
... باغچه دولتخانه خورم صفه و حوضی واقع است و یک ضلع ان صفه
... که ... بران داده می توان نشست چون یک طرف تنه او
... شده بد نما بود فرمودم که لوح سنگ مرمر تراشیده در انجا مضبوط
سازند که ... بران نهاده توان نشست دربنوقت بیتی بدیهه برزبان جاری گشت
... حکم شد که دران لوح نقش کنند تا بطریق یادگار در صفحه روزگار
بماند و ان بیت اینست

نشیمن گاه شاه هفت کشور * جهانگیر ابن شاهنشاه اکبر

شب سه شنبه نوزدهم در دولتخانه خاص بازار ترتیب یافت پیش ازین ضابطه چنان بود که هر چند گاه اهل بازار و محترفه شهر حسب الحکم در صحن دولتخانه دکان ها ارایسته از جواهر مرصع آلات و انواع اقمشه و اقسام امتعه انچه در بازار ها بفروخت میرود حاضر ساخته بنظر در اوردند بخاطر رسید که اگر در شب این بازار ترتیب یابد و فانوس بسیار در پیش دکانها چیده شود طور نمودی خواهد داشت بی تکلف خوب برامد و غیر مکرر بود بجمیع دکانها سیر کرده انچه از جواهر و مرصع الات و هر قسم چیزی خوش امد خریدم از هر دکان متاعی بملا امیری انعام شد و چندان جنس باز رسید که از ضبط این عاجز امدیم بود روز مبارک شنبه بیست یکم شهریور ماه الهی سنه ۱۳ جلوس مبارک مطابق بیست و دوم رمضان سنه هزار و بیست و هفت هجری بعد از گذشتن دونیم ساعت نجومی بمبارکی و فرخی رایات عزیمت بصوب دارالخلافه اگره برافراشته شد و از دولتخانه تا تال کاکریه که محل نزول رایات اقبال بود بدستور معهود نثار کنان شتافتم درهمین روز جشن وزن شمسی منعقد گشت و بحساب سنه شمسی سال پنجاهم از عمر این نیازمند درگاه ایزدی بمبارکی اغاز شد و بضابطه مقرر خود را بطلا و دیگر اجناس وزن نموده مروارید و گل زرین نثار کردم و شب تماشای چراغان نموده در حرم سرای دولت بعیش و عشرت گذرانیده شد روز جمعه بیست و دویم حکم کردم که جمیع مشایخ و ارباب سعادت را که درین شهر توطن دارند حاضر سازند که در ملازمت افطار نمایند و سه شب برین و تیره گذشت و هر شب تا اخر مجلس خود بر سر پا استاده بزبان حال میگفتم

... خداوندگارا توانگر توئی * توانا و درویش پرور توئی
... نه کشور کشایم نه فرمان دهم * یکی از گدایان این درگهم
تو برخیز و نیکی دهم دسترس * وگرنه چه خیر اید از من بکس
... مینم بندگی را خداوندگار * خداوند را بندهٔ حق گذار

جمعی ... تا الغایت ... مدد معاش داشتند

در خور استحقاق هر یک زمین و خرچی مرحمت شده کامیاب خواهش گردانیدم شب مبارک شنبه بیست و یکم سارس یک بچه بر اورد و شب دوشنبه بیست و پنجم بچهٔ دوم مجملاً یک بچهٔ بعد از سی و چهار روز و دوم بعد از سی و پنج روز بر امده دو جثه از بچهٔ بازده یازده کلان تریا برابر بچهٔ طاوس یکماهه توان گفت پشمش نیله رنگ است روز اول هیچ نخورد و از روز دوم مادرش ملخهاے خورد را بمنقار گرفته گاه مثل کبوتر می خورانید و گاه بروش مرغ پیش بچه می انداخت که خود بچیند اگر ملخ ریزه بود درست میگذاشت و اگر کلان تر بعضی را دو پاره و بعضی را سه پاره می کرد تا بفراغت بچهاے او توانند خورد چون بسیار میل دیدن انها داشتم حکم فرمودم که باحتیاط تمام چنانچه ازاري و اسیبي بانها نرسد بحضور بیارند و بعد از دیدن باز فرمودم که بهمان باغچه درون دولتخانه برده بمحافظت تمام نگاه دارند هرگاه نقل و حرکت توان فرمود بملازمت خواهند اورد درین روز حکیم روح‌الله بانعام هزار روپیه سرفراز شد بدیع‌الزمان پسر میرزا شاهرخ از جاگیر خود امده ملازمت نمود روز سه‌شنبه بست‌وششم از تال کاکریه کوچ کرده در موضع کیج منزل گزیدم روز کمشنبه بست و هفتم بر کنار دریاے محمودآباد که ایزک نام دارد نزول اقبال اتفاق افتاد چون آب و هواے احمدآباد بسیار ردی بود محمود بیکره باستصوات حکما بر ساحل دریاے مذکور شهري اساس نهاده اقامت گزیده بود بعد ازان که چاپانیر را فتح کرد ان جا را دارالملک کرد و تا زمان محمود شهید حکام گجرات اکثر اوقات درانجا می بودند محمود مذکور که اخرین سلاطین گجرات است باز در محمودآباد نشیمن گاه خود قرار داد بے تکلف آب و هواے محمودآباد را هیچ نسبتی باحمداباد نیست بجهت امتحان فرمودم که گوسفندي را پوست کنده در کنار تال کاکریه بیاویزند و همچنین گوسپندي را در محمودآباد تا تفاوت هوا ظاهر گردد اتفاقاً بعد گذشتن هفت گهڑي روز درانجا گوسفندي را اویختند چون سه گهڑي از روز ماند بمرتبه متعفن و متغیر گشت که عبور از حوالي ان دشوار بود در محمودآباد وقت صبح گوسفند را اویختند تا وقت شام اصلا متغیر نشد و بعد از گذشتن یک و نیم پهر از شب تعفن پیدا کرد مجملاً در سواد شهر احمدآباد بعد از هشت ساعت نجومي متعفن گشت در محمودآباد بعد از چهارده ساعت روز مبارکشنبه بیست و هشتم رستم خان را که فرزند اقبال مند شاهجهان بحکومت و حراست ملک گجرات مقرر نموده بعنایت اسپ و فیل و پرم نرم خاصه سرفراز ساخته رخصت فرمودم و بندهاے جهانگیري که از تعینات صوبه مذکور اند درخور رتبه و پایه خویش باسپ و خلعت ممتاز گشتند روز جمعه بیست و نهم شهریور مطابق غرهٔ شوال راے بهاره بخلعت و شمشیر مرصع و اسپ خاصه فرق عزت را بر افراخته بوطن خود مرخص گشت و فرزندان او نیز باسپ و خلعت سرفرازي یافتند روز شنبه بسید محمد نبیرهٔ شاه عالم فرمودم که هرچه میخواسته باشد بی حجابانه التماس نماید و برطبق این سوگند مصحف دادم مومي الیه عرض کرد که چون بمصحف قسم میدهند التماس

مصحفی مینمایم که پیوسته با خود داشته باشم و از تلاوت ثواب بحضرت رسد بنابرین مصحفی بخط یاقوت بقطع مطبوعه مختصر که از نفایس و نوادر روزگار بود بمهر مذکور مشارالیه فرستاده بر پشت آن بخط خاص مرقوم گشته که در فلان تاریخ و فلان مقام بسید محمد این کرامت بظهور رسید نفس‌الامر آنکه میر بغایت نیک نهاد و مغتنم است با نجابت ذاتی و فضایل کسبی باخلاق حمیده و اطوار پسندیده آراسته بسیار شگفته رو و کشاده پیشانی است و از مردم اینملک بخوش ذاتی میرکسی دیده نشد بمشارالیه فرمودیم که مصحف بعبارت سلیس خالی از تکلف و تصنع ترجمه نماید و اصلا بشرح و بسط و شان نزول آن مقید نشده بلغات ریخته قران را لفظ بلفظ بلفظ فارسی ترجمه کند و یکحرف بر معنی تحت‌اللفظ نیفزاید و بعد از تمام آن مصحف مصحوب فرزند خویش جلال‌الدین سید روانه درگاه سازد و فرزند میر نیز جوانی است بفنون ظاهری و باطنی آراسته آثار صلاح و سعادتمندی از ناصیه احوالش ظاهر و میر بفرزندی او می نازد و الحق شایستگی این دارد و نغزک جوانکی است با آنکه مکرر بمشایخ گجرات موهبتها بظهور رسیده بود مجدداً در خور استحقاق هریک از نقد و جنس رعایتها کرده رخصت انعطاف ارزانی داشتم چون آب و هوای این ملک بمزاج من ناسازگار بود حکما چنین صلاح دیدند که قدری از معتاد پیاله کم باید کرد بصوابدید انها شروع در کم ساختن پیاله نموده شد و در عرض یکهفته بوزن یک پیاله کم کردم اول هرشب شش پیاله بود و هر پیاله هفت و نیم توله که مجموعه آن چهل و پنج توله باشد شراب ممزوج معتاد بود الحال شش پیاله هر پیاله شش توله و سه ماشه که در کل سی و هفت و نیم توله باشد خورده میشود از بدایع و قایع آنکه پیش ازین بشانزده و هفتده سال در الهآباد با خدای خود عهد کرده بودم که چون سنین عمرم به خمسین رسد ترک شکار تیر و بندوق نموده هیچ جانداری را بدست خود آزرده نسازم و مقربخان که از منظوران مجلس الحال بود ازین نیت آگاهی داشت القصه درین تاریخ که عمرم به سن مذکور رسیده آغاز سال پنجاه است روزی از کثرت دود و بخار نفسم تنگی کرد آزار بسیار کشیدم درآن حالت بالهام غیبی از عهدی که باخدای خود کرده بودم بیادم آمد و عزیمت سابق درخاطرم تصمیم یافت و با خود قرار دادم که چون سال پنجاهم باخر رسیده مدت وعده بسر آید بتوفیق الله‌تعالی روزیکه بسعادت زیارت حضرت عرش آشیانی انارالله برهانه مشرف گردم استمداد همت از بواطن قدسی مواطن آنحضرت جسته دل را ازان شغل باز دارم بمجرد خطور این نیت درخاطر آن کلفت و آزردگی رفع شده خود را خوش وقت و تازه یافتم و زبان را بحمد و سپاس ایزد جلشانه و شکر مواهب او چاشنی بخشیدم امید که توفیق میسر گردد

چه خوش گفت فردوسی پاک زاد * که رحمت بران تربت پاک باد
میازار موری که دانه کش است * که جاندارد و جان شیرین خوش است

روز چهارشنبه [illegible] سیف‌خان و افتخارخان [illegible] و کلانتر عادلخان را که پیشکش

او بدرگاه والا آورده بودند رخصت انعطاف ارزاني داشتم سید کبیر بخلعت و خنجر مرصع و اسپ سرفرازي یافت و بختر خان با اسپ و خلعت و اوربسي مرصع که اهل این ملک بر گردن مي آویزند ممتاز گشت و مبلغ شش هزار درب خرچي بهرد و انعام شد و چون عادل خان مکرر بوسیله فرزند اقبال مند شاهجهان التماس شبیه خاصه شریفه نموده بود شبیه خود را با یک قطعه لعل گران بها و فیل خاصه بمشارالیه عنایت فرمودم و فرماني مرحمت عنواني صادر گشت که از ولایت نظام الملک و قطب الملک هرجا و هر قدر تواند تصرف نمود بانعام او مقرر باشد و هرگاه کمک و مدد میخواسته باشد شاه نواز خان فوجي آراسته بکمک او تعین نماید در زمان سابق نظام الملک که کلان ترین حکام دکن بود همه او را بکلانی قبول داشتند و برادر مهین میدانستند درینولا عادل خان مصدر خدمات شایسته گشت و بخطاب والای فرزندي شرف اختصاص یافته او را بسرداري و سروري تمام ملک دکن بلند مرتبه ساختم و بجهت شبیه این رباعي بخط خاص مرقوم گشت

آی سوی تو دایم نظر رحمت ما * آسوده نشین بسایه دولت ما

سوی تو شبیه خویش کردیم روان * تا معني ما به بیني از صورت ما

و فرزند شاهجهان حکیم خوشحال پسر حکیم همام را که از خانه زادان خوب این درگاه است و از صغر سن در خدمت آن فرزند کلان شده بجهت رسانیدن نوید مراحم جهانگیري بموافقت وکلای عادلخان نزد او فرستاد و همدرین روز میر جمله بخدمت عرض مکرر لوای عزت برافراخت چون کفایت خان دیوان صوبه گجرات را در هنگامیکه بدیوانی صوبه بنگاله اختصاص داشت بعضي حوادث روی داده بود از سامان افتاده بنابرین مبلغ پانزده هزار روپیه بانعام او مرحمت شد درینولا دو جلد جهانگیر نامه ترتیب یافته بنظر گذشت یکی را چند روز پیش ازین بمدارالملکي اعتمادالدوله لطف فرمودم و درین تاریخ دیگری بفرزندي آصفخان عنایت نمودم روز جمعه پنجم بهرام پسر جهانگیر قلیخان از صوبه بهار آمده دولت زمین بوس دریافت و الماسي چند از حاصل کان کوکره آورده گذرانید چون دران صوبه از جهانگیر قلی خان خدمت شایسته بظهور نرسیده بود و مع ذالک بعرض مکرر رسید که چندی از برادران و خویشان او دران ملک دست تسلط و تعدي دراز ساخته بندهای خدا را مزاحمت و آزار میرسانند و هریکی خود را حاکمي تراشیده جهانگیر قلیخان را تمکین نمي نهند بنابران مقربخان که بنده قدیم الخدمت مزاجدان است فرمان بدستخط خاص صادر گشت که بصاحب صوبگي بهار سرافراز و ممتاز بوده بمجرد رسیدن فرمان قضا جریان بدانصوب شتابد از الماس هائی که در ایام حکومت ابراهیم خان فتح جنگ بعد از قلع و قمع کان مذکور بدرگاه ارسال داشته بود چند قطعه بجهت تراشیدن بحواله حکاکان سرکار شده بود درینوقت که بهرام ناگاه باگرو رسید روانه درگاه می شد خواجه جهان چندی را که طیار شده مصحوب او بدرگاه فرستاد یکی [illegible] با نقش ... و بظاهر از الماس تمیز نمیتوان کرد تا حال الماس باین رنگ دیده [illegible] سرخ

بوزن در آمده جوهریان سه هزار روپیه قیمت کردند و عرض کردند که اگر سفید و تمام عیار می بود بوجهت هزار روپیه می ارزید امسال تا تاریخ ششم مهر ماه انبه خورده شد درپنملیکه لیموی پیراوان است و بالیده می شود و از باغ کاکو نام هندوے چند لیمو آورده بودند بغایت لطیف و بالیده یکی را که از همه کلان تر بود فرمودم که وزن کنند هفت توله برآمد روز شنبه ششم دسهره ترتیب یافت اول اسپان خاصه را آراسته به نظر درآوردند بعد ازان فیلان خاصه را آراسته گذرانیدند چون دریاے مهی هنوز پایاب نشده بود که اردوے گیهان شکوه عبور تواند نمود و آب و هواے محمودآباد دران هیچ نسبتی بدیگر منازل نمود باز ده روز درین سرمنزل مقام واقع شد روز دوشنبه هشتم از منزل مذکور کوچ کرده درموده نزول اقبال افتاد خواجه ابوالحسن بخشي را که باجمعی از بندهاے کارگذار ملاح و خاده بسیار پیشتر فرستادم که دریاے مهي را پل بندند که انتظار پایاب نباید کشید واردوے ظفرقرین بسهولیت عبور تواند نمود روز سه شنبه نهم مقام شد روز کم شنبه دهم موضع اینه محل نزول رایات جلالی گشت در اوایل سارس نرپاے بچه خود را بمنقار گرفته سرنگون اویزان میساخت و بیم آن میشد که مبادا از اثر بیمهرے باشد وضایع سازد بخدابران حکم فرموده بودم که نر را جدا نگاه دارند و پیش بچه ها نگذارند درینولا بجهت امتحان فرمودم که نزدیک بچه ها بگذارند تا حقیقت بیمهري و محبت ظاهر گردد و بعد از گذاشتن نهایت تعلق و مهر دریافته شد و محبت او هیچ کمتر از محبت ماده نیست و معلوم می شود که آن ادا هم از روے دوستي بوده روز مبارک شنبه یازدهم مقام شد و آخر روز بشکار یوز رفته سه آهوے سیاه و چهار ماده آهو و چکاره بیوز گیرانیده شد روز یکشنبه چهاردهم نیز بشکار یوز رفته پانزده راس آهو از نر و ماده گیرانیده شد بمیرزا رستم و سهراب خان پسر او حکم فرموده بودم که بشکار نیله گاو رفته هر قدر که توانند با بندوق بزنند هفت راس از نر و ماده پدر و پسر شکار کردند چون بعرض رسید که درین نواحي شیرے است مردم آزار که بگوشت آدم عادت کرده و آسیب او بخلق خدا میرسد بفرزند شاه جهان حکم شد که شر او را از بندهاے خدا کفایت کند آن فرزند حسب الحکم بندوق زده شب بنظر در آورده فرمودیم که در حضور پوست کنند اگرچه بظاهر پر کلان مینمود چون لاغر بود از شیرهاے کلان که من خود انداخته ام در وزن کمتر برآمد روز دو شنبه پانزدهم و روز سه شنبه شانزدهم بشکار نیله گاو شتافته هر روز دو نیله گاو به تفنگ زده شد روز مبارک شنبه هیردهم برکدار تالی که مخیم بارگاه اقبال بود بزم پیاله آراستگي یافت گلهاے کنول برروے آب نغزک شگفته بود بندهاے خاص بساغر نشاط خوشوقت گشتند جهانگیر قلیخان بست زنجیر فیل از صوبه بهار و مروت خان هشت زنجیر از بنگاله پیشکش ارسال داشته بود بنظر گذشت یک فیل از جهانگیر قلي خان ودو فیل از مروت خان داخل فیلان خاصه شدند تتمه بخلفها تقسیم یافت میرخان پسر میرزا ابوالقاسم تمکین که از خانه زادان این درگاه است بمنصب هشتصدي ذات وششصد سوار از اصل و اضافه سرفرازي یافت

قیام خان بخدمت قراول بیگی و منصب ششصدی ذات و صد و پنجاه سوار ممتاز گشت مرید خان که از سادات بارهه و بمزید شجاعت و کار طلبی امتیاز دارد از تعینات صوبه بنگاله است حسب الالتماس مهابت خان صاحب صوبه مذکور بمنصب هزار و پانصدی ذات خاصه و هشتصد سوار فرق عزت بر افراخت کفایت خان دیوان صوبه گجرات بعنایت فیل سرفراز شده مرخص گشت بصفی خان بخشی صوبه مذکور شمشیر مرحمت نمودم روز جمعه نوزدهم بشکار رفته یک نیله گاو نر زدم در مدت العمر بیاد ندارم که تیر بندوق از نیله گاو نر کلان بران گذشته باشد از ماده بسیار میگذرد درین تاریخ با آنکه چهل و پنج قدم مسافت بود از دو پوست آزاد گذشت باصطلاح اهل شکار قدم عبارت از دو گام است که پیش و پس نهاده شود روز یکشنبه بست و یکم خود بشکار باز و جره خوشوقت گشته بمیرزا رستم و داراب خان و میر میران و دیگر بندها حکم فرمودم که بشکار نیله گاو رفته هرقدر توانند به بندوق بزنند نوزده راس از نر و ماده شکار کردند و ده راس آهو هرکس از هر قسم بیوز گیرانیده شد ابراهیم خان بخشی صوبه دکن حسب الالتماس خانخانان سپه سالار بمنصب هزاری ذات و دویست سوار سرفرازی یافت روز دوشنبه بیست و دوم از منزل مذکور کوچ واقع شد روز سه شنبه بست و سویم باز کوچ فرمودم قراولان عرض کردند که درین نواحی ماده شیرے با سه بچه بنظر درآمده چون نزدیک براه بود خود بقصد شکار متوجه گشته هرچهار را به تفنگ زدم و ازآنجا بمنزل پیش شتافته از پلی که بر بالاے مهی بسته شده بود عبور فرمودم با آنکه درین دریا کشتی نبود که پل توان بست و آب بغایت عمیق بود و تند میگذشت بحسن اهتمام خواجه ابوالحسن میر بخشی پیش از دو سه روز پلی در نهایت استحکام که طول یکصد و چهل درعه و عرض چهار درعه است مرتب گشته بجهت امتحان فرمودم که فیل گن سندر خاص را که از فیلان کلان قوی هیکل است باسه ماده فیل از روے پل گذرانیدند بنوعی مستحکم بسته شده بود که قوایم او از بار فیل کوه پیکر اصلا متزلزل نگشت از زبان معجزبیان حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه شنیده ام که میفرمودند که روزے در عنفوان جوانی دو سه پیاله خورده بودم و بر فیل مست سوار شده با آنکه هشیار بودم و فیل در غایت خوش جلوی باراده و اختیار من می گشت خود را بیهوش و فیل را بدمست و سرکش وا نموده بجانب مردم میدوانیدم بعد ازان فیل دیگر طلبیده هردو را بجنگ انداختم و انها جنگ کنان تا سر پل که بر دریاے جمنا بسته شده بود شتافتند قضارا آنفیل گریخت و چون از طرف دیگر راه گریز نیافت ناگزیر بر سمت پل روان شد و فیل که من برو سوار بودم از پی او شتافت هر چند عنان او بدست اختیار من بود و بالدک اشارتی می ایستاد بخاطر رسید که اگر فیل را از رفتن بالاے پل بازدارم مردم آن اداهای مستانه را محمول بر ساختگی خواهند داشت و ظاهر خواهد شد که نه من مست بیخود بوده ام نه فیل بد مست و خود سر و این ادا ها از بادشاهان نا پسندیده است لاجرم بتائید ایزد سبحانه استعانت جسته فیل خود را

از تماشائیان او باز نداشتیم و هردو بر روی پل روان شدند چون پل بکشتی ترتیب یافته بود هرگاه فیل دستهای خود را بر کنار کشتی می نهاد نصف کشتی باب فرو می رفت و نصف دیگر بلند می ایستاد در هر قدم گمان آن می شد که پیوند کشتی ها از هم گسسته گردد و مردم از مشاهدهٔ این حال غریق بحر اضطراب و شورش می بودند چون عنایت و حراست حق جل و علا همه جا و همه وقت حارس و حامی این نیازمند است هردو فیل در ضمان سلامت ازان پل عبور نمودند روز مبارک شنبه بست و پنجم بر کنار آب مهی بزم پیاله ترتیب یافت و چندی از بندهای خاص که درین قسم مجالس و محافل راه دارند بساغرهای لبریز و عنایت های سرشار کام دل بر گرفتند بی تکلف منزلی است بغایت دل نشین بدو وجه دران منزل چهار مقام واقع شد یکی خوبی جا دوم آنکه مردم در گذشتن اضطراب ننمایند روز یکشنبه بست و هشتم از کنار آب مهی کوچ فرمودم روز دو شنبه بار اتفاق کوچ افتاد درین روز غریب تماشائی مشاهده شد جفتی سارس که بچه کشیده بود روز مبارک شنبه از احمدآباد آورده بودند در صحن دولت خانه که بر کنار تال ترتیب یافته بود با بچه‌های خود میگشتند اتفاقاً نر و ماده هردو آواز کردند و جفت سارس صحرائی آواز اینهارا شنیده از آن طرف تال فریاد بر آوردند و بر اثران پرواز کنان آمده نر با نر و ماده با ماده بجنگ افتادند و باآنکه چندین کس ایستاده بودند اصلا محابا و ملاحظهٔ مردم نکردند و خواجه سرایانی که بمحافظت انها مقرر اند بقصد گرفتن شتافته یکی برنر در آویخت و دیگری بماده آنکه نررا گرفته بود بتلاش بسیار نگاهداشت و آنکه بماده دست انداخته نتوانست نگاهداشت و از چنگ او بدر رفت من بدست خود حلقه در بینی و پاهای او انداخته آزاد ساختم و هردو بجا و مقام خویش رفته قرار گرفتند غایتاً هر دفعه که سارس های خانگی فریاد می کردند انها نیز در برابر آواز می دادند و هم ازین عالم تماشای آهوی صحرائی دیده شد در پرگنه کرنال بشکار رفته بودم قریب به سی کس از اهل شکار و خدمت کار در ملازمت حاضر بودند آهوی سیاه با مادهٔ اهوی چند بنظر در آمد یک مرتبه آهوی آهوگیر را بجنگ او سر دادیم دو سه شاخ جنگ کرده پس پا بر گشته آمد دفعه دیگر خواستم که بهانه بر شاخ اهوی آهوگیر بسته بگذاریم تا گرفتار شود درین اثنا آهوی صحرائی از شدت غضب و غیرت هجوم مردم را در نظر نه آورده بی محابا دویده آمد و دو سه شاخ بآهوی خانگی جنگ درگریز کرده از میدان بدر رفت درین تاریخ خبر فوت عنایت خان رسید او از خدمتگاران و بندهای نزدیک بود باآنکه افیون می خورد و هنگام فرصت مرتکب پیاله هم میشد رفته رفته شیفته شراب گشت چون ضعیف بنیه بود زیاده از حوصله و طاقت خویش ارتکاب می نمود بمرض اسهال مبتلا شد و درین ضعف دو سه دفعه از عالم صرع غشی بر مزاجش مستولی گشت حسب الحکم حکیم رکنا بمعالجه او پرداخت هرچند تدبیرات بکار برد نفعی بران مرتب نگشت مع ذالک غریب جوعی بهم رسانید و با آنکه حکیم مبالغه و تاکید می نمود که در شبان روزی

بوش ازیک نوبت مرتکب غذا نشود ضبط احوال خود نمي توانست کرد دیوانه وار خود را بر آب و آتش مي زد تا آنکه بسوالقنیه و استسقا منجرشد بسیار زبون و ضعیف گشت چند روز پیش ازین التماس نمود که خود را پیشتر باگره رساند حکم فرمودم که بحضور آمده رخصت شود در پالکي انداخته آوردند بحدی نحیف وضعیف بنظر در آمد که موجب حیرت گشت

کشیده پوستی بر استخوانی

بلیک استخوان هم به تحلیل رفته با آنکه مصوران در کشیدن شبیه لاغر نهایت اغراق بکار مي برند اما ازین عالم بلکه نزدیک باین هم بنظر در نیامده سبحان‌الله آدم‌زاده باین هیات و ترکیب هم میشود این دو بیت اوستاد درین مقام مناسب افتاده

سایهٔ من گرم نگیرد پاے ٭ تا قیامت ندارد م برجاے

ناله ازبسکه ضعف دل بهند ٭ تا بلب چند جاے به نشیند

از غایت غرایب فرمودم که مصوران شبیه اورا کشند القصه حال اورا بسیار متغیر یافتم گفتم که زنهار درچنین وقت نفسي از یاد حق غافل نباید شد و از کرم او نا امید نباید شد اگر مرگ امان بخشد آن را دستگاه معذرت و فرصت تدارک باید شمرد و اگر مدت حیات بسر آمده هر نفس که بیاد او بر آید غنیمت باید دانست از باز ماندهاي خویش دل مشغول مباش که اندک حق خدمت پیش ما بسیار است وچون از پریشاني او بعرض رسیده بود دو هزار روپیه خرچ راه بار داده رخصت کردم روز دوم مسافر راه عدم گشت روز سه شنبه سي ام کنار آب ماذب محل نزول اردوی گیهان پوی گردید جشن نو روز مبارک شنبه دوم ابان ماه الهي دریننمنزل اراستگي یافت امان‌الله پسر مهابتخان حسب‌الالتماس او بمنصب هزاري ذات و سیصد سوار سرفراز شد گردهر ولد راے سال بمنصب هزاري ذات و هشتصد سوار سربلندي یافت عبدالله پسر خان اعظم بهزاري ذات و سیصد سوار ممتاز گشت دلیرخان که از جاگیرداران صوبه گجرات است بمرحمت اسپ و فیل سرفراز نمودم رنبازخان پسر شهبازخان کنبو حسب‌الحکم از صوبه دکن آمده بخدمت بخشیگری و واقعه نویسي لشکر بنگش سرفراز گشت و منصب او هشتصدي ذات و چهارصد سوار مقرر شد روز جمعه سوم کوچ فرمودم درین منزل شاهزاده شجاع جگر گوشه فرزند شاهجهان که در دامن عصمت نور جهان بیگم پرورش مي یابد و مرانسبت بار تعلق خاطر و دل بستگي بمرتبه ایست که از جان خود عزیز میدارم بیماري که مخصوص اطفال است و انرا ام الصبیان میگویند بهمرسانید وزماني ممتد از هوش رفت هرچند اهل تجربه تدبیرات و معالجات بکار بردند سود نداد وبیهوشي او هوش ازمن ربود چون از تداوي ظاهري ناامیدي دست داد از روی خضوع وخشوع فرق نیاز بدرگاه کریم کار ساز و رحیم بنده نواز سوده صحت اورا مسالت نمودم درین حالت بخاطر گذشت که چون با خداي خود عهد کرده بودم که بعد از تمام سن خمسین از عمر این نیاز مند ترک شکار تیر و بندوق نموده هیچ جانداری را بدست

خود آزرده خاطرم اگر به نوبت سلامتي او از تاریخ حال دست ازان کار باز دارم ممکن
که حیات او وسیله نجات چندین جاندار شود حق سبحانه تعالی اورا بامن نیازمند
[illegible] هر چند [illegible] صادق با خدا عهد کردم که بعد ازین هیچ
[illegible] بکرم الهي کوفت او تخفیف تمام یافت و دران هنگام که
[illegible] در بطن والده بود بدستوری که دیگر اطفال در شکم حرکت میکنند روزی
اثر حرکت ظاهر نشد پرستاران مضطرب و متلاشي گشته صورتحال را بعرض حضرت
عرش آشیاني رسانیدند دران ایام پدرم پیوسته شکار یوز میفرمودند چون امروز جمعه بود
به نیت سلامتي من نذر فرمودند که در مدت عمر روز جمعه شکار یوز نکنند تا انتهای
حیات درین عزیمت ثابت قدم بودند و من نیز متابعت آنحضرت نموده تا حال شکار
یوز روز جمعه نکرده ام [illegible] ضعف نور چشمي شاه شجاع سه روز درین منزل
توقف واقع شد امید که حق تعالی اورا عمر طبیعي کرامت فرماید روز سه شنبه هفتم
کوچ اتفاق افتاد روزی پسر حکیم تعریف شیر شتر میکرد بخاطر رسید که اگر روزی چند
بدان مداومت نمایم ممکن که نفعی داشته باشد و بمزاج من گوارا باشد آصفخان ماده
[illegible] شیردار داشت قدری ازان شیر تناول کردم بخلاف شیر دیگر شتران که خالي از
[illegible] بمذاق من شیرین و لذیذ آمد و الحال قریب یکماه است که هر روز پیاله
[illegible] نیم کاسه آبخوری باشد ازان شیر می خورم و نفعی ظاهر شده رافع تشنگي
است غرایب آنکه دو سال پیش ازین آصفخان این ماده را خریده بود و دران وقت
بچه نداشت و اصلا اثر شیر ظاهر نبود درین ایام بحسب اتفاق از پستان او شیر بر آمد
هر روز چهار سیر شیر گاو و پنج سیر گندم و یک سیر قند سیاه و یک سیر بادیان بخورد
او میدهند که شیرش لذیذ و شیرین و مفید باشد بے تکلف بمذاق من خیلکی در
[illegible] گوارا آمده و بجهت امتحان شیر گاو و شیر گاو میش را طلبیده هر سه را چشیدم
[illegible] شیر این شتر را نسبتي نیست فرمودم که چند ماده دیگر را هم
ازین قسم خوراک بدهند تا ظاهر شود که از اثر غذاهای لطیف عذوبت است یا در
اصل [illegible] شیرین است روز شنبه هشتم کوچ فرمودم روز مبارک شنبه نهم
مقام واقع شد [illegible] ترتیب یافته بود فرزند شاه جهان کشتي
طرح کشمیر که نشیمن گاه آن را از نقره ساخته بودند پیشکش نمود آخرهای آن روز
بران کشتي نشسته سیر تال کرده شد عابد خان بخشي بنگش را که بدرگاه طلب داشته
شده بود درین روز سعادت استانبوس دریافته بخدمت دیوانی بیوتات سرفراز گشت
[illegible] از کمکیان صوبه گجرات اسپ بعنایت علم و اسپ و یراق خاصه و فیل
[illegible] خان که از تعیناتیان لشکر بنگش است بعنایت
علم [illegible] روز جمعه دهم کوچ فرموده شد میر میران بمنصب دو هزاری ذات
و [illegible] سوار سرفرازی یافت روز شنبه یازدهم پرگنه دوحد محل ورود موکب مسعود
[illegible] جلوس مطابق پانزدهم [illegible]

هزار و بیست و هفت هجری بطالع نوزده درجهٔ میزان بخشندهٔ میمنت بفرزند اقبالمند
شاهجهان از صبیهٔ آصف‌خان گرامی فرزند کرامت فرموده امید که قدمش برین دولت
ابد قرین مبارک و فرخنده باد سه روز در منزل مذکور مقام نموده روز یکشنبه پانزدهم
در موضع لمرته نزول اقبال اتفاق افتاد چون التزام شده که جشن مبارک شنبه تا مقدور
و ممکن پیاله در کنار آب و جائی بصفا ترتیب یابد درین نزدیکی سرزمینی که قابلیت
آن داشته باشد نبود ناگزیر قریب نیمی از شب مبارکشنبه شانزدهم گذشته باز سواری
فرمودم و هنگام طلوع نیر اعظم فروغ بخش عالم در کنار تال باکهور نزول اجلال واقع شد
آخرهای روز بزم پیاله آراسته بچندی از بندهای خاص پیاله عنایت نمودم روز جمعه
هفدهم کوچ فرمودم کیشو داس مارو جاگیردار آن نواحی است حسب الحکم از دکن
آمده بسعادت زمین بوس سربلندی یافت روز شنبه هیزدهم حوالی رام گده معسکر اقبال
گشت چند شب پیش ازین سه گهری بطلوع مانده بود در کرهٔ هوا مادهٔ بخار و دخانی
بشکل عمودی نمودار شد و هر شب یک گهری پیشتر از شب دیگر ظاهر میگشت
و چون تمام نمود صورت حربه پیدا کرد هر دو سر باریک و میان گنده خمدار مانند داس
پشت بجانب جنوب و رو بسوی شمال الحال یکپهر بطلوع مانده ظاهر می گردد
منجمان و اختر شناسان قد و قامت اورا باسطرلاب معلوم کردند که بیست و چهار درجه
فلکی را باختلاف منظر ساز است و بحرکت فلک اعظم متحرک و حرکت خاصه
نیز در جهت حرکت فلک اعظم درو ظاهر می شود چنانچه اول در برج عقرب بود آنرا
گذاشته بمیزان رسیده و حرکت عرض در جهت جنوب بیشتر دارد دانایان فن نجوم در
کتب این قسم را حربه نامیده اند و نوشته اند که ظهور این دلالت میکند بر ضعف
ملوک عرب و استیلاء دشمنان ملوک عرب بر ایشان والعلم عندالله تا تاریخ مذکور بعد از
شانزده شب که علامت ظاهر شده بود در همان سمت ستاره نمودار گشت که سرش
روشنی داشت و تا دو سه گز دم او دراز مینمود و اما در دم اصلا روشنی و درخشندگی
نبود الحال قریب هشت شب است که نمودار شده هرگاه که منتفی گردد مرقوم
خواهد شد و از آثار او انچه بظهور رسد نوشته خواهد شد روز یکشنبه نوزدهم مقام کرده
روز دو شنبه در موضع سینل کهیره نزول فرمودم روز سه شنبه بیست و یکم باز مقام شد
برشید خان افغان خلعت و فیل مصحوب زنبار خان مرحمت نموده فرستادم روز کمشنبه
بیست و دوم پرگنه مدنپور مخیم آردوی کیهان شکوه گشت روز مبارکشنبه بیست و
سیوم مقام کرده بزم پیاله ترتیب یافت و داراب خان بخلعت نادری سرفراز شد روز
جمعه مقام نموده روز شنبه بیست و پنجم پرگنه نوارنه مخیم معسکر اقبال گشته روز
یکشنبه بیست و ششم در کنار آب چنبل نزول فرمودم و روز دوشنبه بیست و هفتم بر
لب آب کهنز [illegible] شد روز سه شنبه بیست و هشتم سواد بلدهٔ اوجین مورد رایات
فیروزی گردید از احمدآباد تا اوجین نود و هشت کروه مسافت را به بیست و هشت
کوچ و [illegible]

که از مریدان کیش هنود است و تفصیل احوال او در اوراق سابق نگاشته کلک وقایع نگار گردیده بجهت ملاقات او بعد از تماشای کالیاده توجه فرمودم به تکلیف صحبت او از مغتنمات است. درین ایام از مضمون عرضداشت بهادر خان حاکم قندهار بوضوح پیوست که موشهای بسیار و شپش صحرایی که عبارت از سال پار باشد در قندهار و نواحی آن بهم رسیده بمرتبه که جمیع محصولات و غلات و مزروعی و سردرختیهای آنجا را ضایع ساخته اند از زراعتها درو نشده بود خوشه ها را بریده میخوردند چون زراعت درو شد و بخرمن در آوردند تا کوفتن و پاک ساختن نصف دیگر تلف ساختند چنانچه ربعی از محصولات شاید بدست در آمده باشد و همچنین از فالیز ها و از باغات اثری نمانده بمرور چندے آواره و معدوم شدند چون فرزند شاهجهان جشن ولادت پسر خود را در پرگنه اوجین که محال جاگیر اوست التماس نمود که بزم روز مبارکشنبه سی ام در منزل او آراستگی یابد لاجرم آن فرزند را کامروا ساخته در منزل او بعیش و طرب گذرانیده شد و بندهاے خاص که درین قسم مجالس و محافل بار می یابند بساغرهای لبریز عنایت سرخوش گشتند و فرزند شاهجهان آن مولود مسعود را به نظر در آورده جواهر از جواهر و مرصع آلات و پنجاه زنجیر فیل سی نر و بیست ماده برسم پیشکش گذرانیده التماس نام نمود انشاالله بساعت نیک نهاده خواهد شد و از فیلان او هفت زنجیر فیل داخل حلقه خاصه شد تتمه به موجداران تقسیم یافت و در کل انچه از پیشکشهاے او مقبول افتاد دو لک روپیه خواهد بود درین روز عضدالدوله از جاگیر خود رسیده سعادت آستان بوس دریافت هشتاد و یک عدد مهر بصیغه نذر و فیلی برسم پیشکش گذرانید قاسم خان که از حکومت بنگاله معزول ساخته بدرگاه طلب داشته شده بود بدولت زمین بوس مستسعد گشته هزار مهر نذر گذرانید روز جمعه غره آذر ماه بشکار باز و جره خاطر را رغبت افزود در اثنای سواری بقطع نهالی از جوار بنظر افتاد باآنکه هر تنه یکخوشه بار می آورد تنۀ بنظر درآمد که دوازده خوشه داشت موجب حیرت گشت درینحال حکایت بادشاه و باغبان بخاطر گذشت

حکایت بادشاه و باغبان

یکی از سلاطین در هوای گرم بدر باغی رسید پیر باغبانی دید بر در استاده پرسید که درین باغ انار هست گفت هست سلطان فرمود که قدحی آب انار بیار باغبان را دختری بود بجمال صورت و حسن سیرت آراسته باو اشارت کرد تا آب انار بیارد دختر رفت و فی الحال قدحی پر آب انار بیرون آورد و برگی چند بر روی آن نهاده سلطان از دست او گرفت و در کشید انگاه از دختر پرسید که مقصود از گذاشتن این برگها بر روی آب چه بود دختر بزبان فصیح و ادای ملیح معروض داشت که درین چنین هوا عرق آلود و سواری رسیدید و آب را بیکدم درکشیدن مناسب

حکمت است بنابرین احتیاط برگها را بر روی آب و قدح نهادم تا بآهستگی و تانی نوش جان فرمایند سلطان را این حسن ادا بغایت خوش آمد و بخاطر گذرانید که این دختر را داخل خدمه محل خود سازم بعد ازان از باغبان پرسید که هر سال حاصل تو ازین باغ چیست گفت سیصد دینار گفت بدیوان چه میدهی گفت سلطان از میوه‌جات چیزی نمیگیرد بلکه از زراعت عشری می ستاند سلطان را بخاطر گذشت که در مملکت من باغ بسیار و درخت بیشمار است اگر از حاصل باغ نیز عشری دهد مبلغی کفایت می شود و رعیت را چندان زیانی نمی رسد بعد ازین بفرمایم که خراج از محصول باغات نیز بگیرند پس گفت قدری آب دیگر هم از انار بیار دختر رفت و بعد از دیری امد و قدحی آب انار اورد و سلطان گفت که ان نوبت که رفتی زود امدی و بیشتر اوردی و این مرتبه انتظار بسیار دادی و کمتر اوردی دختر گفت که ان نوبت قدح را از اب یک انار مالا مال ساخته بودم و درین دفعه پنج شش انار افشردم و انقدر اب حاصل نشد سلطان را حیرت افزود باغبان معروض داشت که برکت محصول از اثر نیت نیک بادشاه است مرا بخاطر میرسد که شما بادشاه باشید در وقتی که حاصل باغ را از من پرسیدید نیت شما دگرگون شده باشد لاجرم برکت از میوه رفت سلطان متاثر گشت و ان اندیشه از دل براورد پس گفت یک نوبت دیگر قدحی از اب انار بیار دختر باز رفت و بزودی قدح را لبالب برون اورد خندان و شادان بدست سلطان داد سلطان بر فراست باغبان افرین کرده صورت حال ظاهر ساخت و ان دختر را ازو درخواست و خواستگاری نمود این حقیقت ازان بادشاه حقیقت اگاه بر صفحه روزگار یادگار ماند القصه ظهور این آمور معنی اثار نیت نیک و ثمرات عدالت است هرگاه همگی همت و نیت سلطانی معدلت ائین مصروف و معطوف بر اسودگی خلق و رفاهیت رعایا باشد ظهور خیرات و محصول زراعت و باغات مستبعد نیست ولله الحمد که درین دولت ابد قرین بر میوه‌جات هرگز محصول رسم نبوده است و نیست و در تمام ممالک محروسه یکدام و یکحبه بابت میوه داخل خزانه عامره و واصل دیوان اعلی نمی شود بلکه حکم است که هرکس در زمین مزروعی باغ سازد حاصل ان معاف باشد امید که حق سبحانه این نیازمند را همواره بر نیت خیر موافق داراد

چو نیت بخیر است و خیرم دهی

روز شنبه دوم بار بصحبت چد روپ خاطر شوق افزود بعد از فراغ عبادت نیمروز بکشتی نشسته بقصد ملاقات او شتافتم که در اخر روز در گوشه انزوائی او دریده صحبت داشتم بسا سخنان بلند از حقایق و معارف استماع افتاد بی اغراق مقدمات تصوف منقح بیان می کند و از صحبت او محظوظ میتوان شد شصت سال از عمرش گذشته بیست و دوساله بود که قطع تعلقات ظاهری کرده قدم همت بشاهراه تجرید نهاده و سی و هشت سال است که در لباس بی لباسی بسر میبرد در وقت رخصت گفت که شکر

نفی موهبت الهی بکدام زبان ادا نمایم که در عهد دولت چنین پادشاه عادل بجمعیت وقت و فراغ خاطر بعبادت معبود خود مشغولم و از هیچ رهگذر غبار تفرقه بر دامن موهبت من نمی نشیند. روز یکشنبه سویم از کالهاده کوچ فرمودم در موضع قاسم کهیره نزول واقع شد. در اثنای راه بشکار باز و جره مشغولی داشتم اتفاقاً کاروانکی برخاست باز تویغون را که نهایت توجه بان دارم از پی او پرانیدم کاروانک از چنگ او بدرجست و باز هوا گرفته بمرتبه بلند شد که از نظرها غایب گردید هر چند قراولان و میر شکاران از پی او باطراف تاختند اثری ازو نیافتند و محال نمود که در چنین صحرای باز بدست آید و لشکر میر کشمیری که سردار میر شکاران کشمیر است و باز مذکور حواله او بود سراسیمه پی سراغ و نشان در اطراف صحرا می شتافت ناگاه از دور درختی دید چون نزدیک رسید باز را بر سر شاخ نشسته یافت مرغ خانگی را نموده باز را طلبید سه گهری بیشتر نگذشته بود که گرفته بحضور آورد و این موهبت غیبی که در گمان و خیال هیچکس نبود مسرت افزای خاطر گشت بانعام این خدمت منصب او را افزوده اسپ و خلعت مرحمت نمودم روز دوشنبه چهارم و سه شنبه پنجم و کمشنبه ششم پی در پی کوچ واقع شد روز مبارکشنبه هفتم مقام نموده در کنار تال جشن نشاط آراستگی یافت نور جهان بیگم بیماری داشت که مدتها بران گذشته بود و اطبائی که بسعادت خدمت اختصاص دارند از مسلمان و هندو هرچند تدبیرات بکار بردند سودمند نیفتاد و از تداوی آن بعجز معترف گشتند درینولا که حکیم روح الله بخدمت پیوست و متصدی علاج آن شد بتائید ایزد عزاسمه در اندک مدت صحت کامل رو نمود و بصله این خدمت شایسته حکیم را بمنصب لایق سرفراز ساخته سه موضع از وطن او بطریق ملکیت عنایت فرمودم و حکم شد که مشارالیه را بنقره وزن کرده در وجه انعام او مقرر دارند. روز جمعه هشتم تا روز یکشنبه سیزدهم پی در پی کوچ اتفاق افتاد و هر روز تا آخر منزل بشکار باز و جره مشغول بوده دراج بسیار گیرانده شد روز یکشنبه گذشته کنور کرن پسر رانا امر سنگهه بدولت زمین بوس سرفراز گشته تسلیمات مبارکباد فتح دکن بتقدیم رسانیده صد مهر و هزار روپیه بصیغه نذر و موازی بست و یکهزار روپیه از قسم مرصع آلات با چند اسپ و فیل پیشکش گذرانید انچه از قسم فیل و اسپ بود باو بخشیدم و تتمه بمعرض قبول مقرون گشت و روز دیگر باو خلعت مرحمت شد بمیر شریف وکیل قطب الملک یک زنجیر فیل و بارادتخان میر سامان نیز یک زنجیر فیل عنایت شد سید هزبر خان بفوجداری سرکار میوات سرفراز شد منصب او از اصل و اضافه هزاری ذات و پانصد سوار مقرر گشت سید مبارک را بحراست قلعه رهتاس سرفراز ساخته منصب پانصدی ذات و دو صد سوار مرحمت فرمودم روز مبارک شنبه چهاردهم در کنار تال موضع سنگهارا مقام کرده بزم پیاله ترتیب یافت و بندهای مخصوص بساغرهای نشاط خوشوقت شدند جانوران شکاری که در آگره بکریز بسته بودند خواجه عبداللطیف قوش بیگی درین روز آورده بنظر گذرانید انچه لایق سرکار

خاصه بود انتخاب نموده تتمه را بامرا و دیگر بندها بخشیده شد درین تاریخ خبربغي و کافر نعمتي راجه سورجمل ولد راجه باسو بمسامع جلال رسید راجه باسو چند پسرداشت مشارالیه اگرچه بسال از همه کلان تر بود غایتاً پدر بجهت بداندیشي و فتنه جولي پیوسته اورا محبوس و مضبوط میداشت همچنان ازو ناراض و آزرده خاطر گذشت بعد از فوت او چون این بے سعادت از همه کلان تر بود دیگر مرزند قابل و رشید نداشت حقوق خدمت راجه باسو ملحوظ و منظور فرموده بجهت انتظام سلسله زمینداري و محافظت ملک و وطن او این بیدولت را بخطاب راجگي و منصب دوهزاري سرفراز ساخته جا و جاگیر پدرش را که بسعي خدمت و دولتخواهي بدست آورده بود و مبلغهای کلي ازنقد و جنس که بسالهای دراز اندوخته بود با و ارزاني داشتم و درهنگامیکه مرحومي مرتضے خان بخدمت فتح کانگره دستورے یافت چون این بیدولت زمیندار عمده آنکوهستان بود بظاهر تعهد خدمات و دولتخواهي ها نمود بکمک مشارالیه مقرر گشت و بعد ازان که بمقصد پیوست مرتضے خان محاصره را براهل قلعه تنگ ساخت و این بد سگال از غورتحال دریافت که عنقریب مفتوح خواهد شد در مقام ناسازي و فتنه پردازي درآمده پرده آزرم از پیش رو بر گرفت و با مردم مشارالیه کارها بمنازعت و مخاصمت رسانید مرتضی خان نقش بیدولتي و ادبار از صفحه جبین آن برگشته روزگار خوانده شکایت اورا بدرگاه والا عرضداشت نمود بلکه صریح نوشت که اثار بغي و نا دولتخواهي از احوال او ظاهر است و چون مثل مرتضی خان سردار عمده با لشکر گران دران کوهستان بود آن بی سعادت وقت را مقتضی ترتیب اسباب شورش و اشوب نیافته بخدمت فرزند شاه جهان عرضداشت نمود که مرتضی خان بتحریک ارباب غرض باس سوی مزاجي بهمرسانیده در مقام خراب ساختن و برانداختن من شده به عصیان و بغي متهم میسازد امید که سبب نجات و باعث حیات من گشته مرا بدرگاه طلب فرمایند هرچند که بر سخن مرتضی خان نهایت اعتماد داشتم غایتاً ازین که او التماس طلب خود بدرگاه نموده شبهه بخاطر رسید که مبادا مرتضی خان به تحریک ارباب فساد بشورش درآمده و غور ناکرده او را متهم میساخته باشد مجملاً بالتماس فرزند شاه جهان از تقصیرات او گذشته بدرگاه طلب فرمودم و مقارن این حال مرتضی خان بجوار رحمت ایزدي پیوست و فتح قلعه کانگره تا فرستادن سردار دیگر در عقده توقف افتاد چون این فتنه سرشت بدرگاه والا رسید نظر بظاهر احوال او افگنده دران زودي مشمول و مشمول عطواطف بیدریغ ساخته در ملازمت شاه جهان بخدمت فتح دکن رخصت نموده شد بعدازان که ملک دکن به تصرف اولیای دولت ابد قرین در آمد درخدمت آن فرزند وسایل برانگیخته متصدي فتح قلعه کانگره گشت هرچند این بی حقیقت حق ناشناس را باز دران کوهستان راه دادن ازآئین حزم و احتیاط دور بود لیکن چون این خدمت را آن فرزند بعهده خویش گرفته بود ناگزیر به اراده و اختیار و گذاشته شد و فرزند اقبالمند او را با تقي نام به یکی ازبندهاے خود و فوجي شایسته از

مقیم چندارل براجپوتان و برق اندازان بادشاهی تعین فرمود چنانچه این احوال برسم اجمال
در اوایل گذشته سمت ذکر یافته چون بمقصد پیوست با تلی نیز آغاز خصومت
و بیگانه جوئی نموده جوهر ذاتی خود را ظاهر ساخت و مکرر شکایت او را عرضداشت
نیز بحضور نوشت که صحبت من با او راست نمی آید و این خدمت ازو
متمشی نمی شود اگر سردار دیگر مقرر نمایند فتح این قلعه بزودی خواهد شد ناگزیر تلی را
بحضور طلب داشته راجه بکرماجیت را که از بندهای عمده اوست با فوجی از مردم
تازه زور باین خدمت رخصت نمود چون این بی سعادت دریافت که زیاده برین حیله
و تدبیر از پیش نخواهد رفت تا رسیدن بکرماجیت جمعی از بندهای درگاه را به
بهانه آنکه مدتها بیراق کشیده بی سامان شده اند رخصت نمود که بجاگیرهای خود
شتافته تا آمدن راجه بکرماجیت بسامان خود پردازند چون بظاهر تفرقه در سلسله
جمعیت دولتخواهان راه یافت و اکثری بمحال جاگیر خود رفتند و معدودی از مردم
روشناس در آنجا ماندند قابو دانسته آثار بغی و فساد ظاهر ساخت سید صفی بارهه
که بمزید شجاعت و جلادت اختصاص داشت با چندی از برادران و خویشان پای
همت افشرده شربت خوشگوار شهادت چشید و بعضی را به زخمهای کاری که پیرایه
شیران کارزار است آن بد ذات از عرصه نبرد برگرفته به نکبت سرای خود برد جمعی
از جاده دوستی به تک پا خود را بگوشه سلامت کشیدند وان بد بخت دست
تعدی و تصرف به پرگنات دامن کوه که اکثر ازان بجاگیر اعتمادالدوله مقرر است دراز
ساخته از تاخت و تاراج سر موئی فرو نگذاشت امید که همبرین زودی بسزای اعمال
و جزای افعال مبتلا گردد و نمک این دولت کار خود بکند انشاالله تعالی روز یکشنبه
هفدهم از گهاتی چاندا عبور واقع شد روز دو شنبه هیجدهم اتالیق جان سپار خانخانان
سپه سالار به سعادت استانبوس مفتخر گشت چون مدتهای مدید از حضور دور بود و
موکب منصور از نواحی سرکار خاندیس و برهانپور عبور میفرمود التماس دریافت
ملازمت نمود حکم شد که اگر خاطر او از همه جهت جمع باشد جریده آمده بزودی
معاودت نماید بنابرین حسب الحکم بسرعت تمامتر شتافته درین تاریخ دولت زمین
بوس دریافت و بانواع نوازش خسروانه و اقسام عواطف شاهانه فرق عزت برافراخته هزار
مهر و هزار روپیه بصیغه نذر گذرانید چون اردو در گذشتن گهاتی صعوبت بسیار کشیده بود
بجهت رفاهیت احوال مردم روز سه شنبه نوزدهم مقام فرمودم روز چهار شنبه بیستم کوچ
کرده روز پنجشنبه بیست و یکم بار اتفاق مقام افتاد در کنار دریایی که بمسند استظهار
[illegible] گشت اسپ سمند خاصه سمند نام که از اسپان اول بود بخانخانان
عنایت نمودم سمند باصطلاح اهل هند کره طلا را گویند و بجهت مناسبت رنگ وکلانی
جثه باین اسم موسوم گشته روز جمعه بیست و دوم و شنبه بیست و سوم پی در پی
کوچ شد درین روز عجیب ابشاری مشاهده افتاد آبی در غایت صفا پرجوش و خروش
از جایی مرتفع می ریزد و بر اطراف نشیمن های خدا آفرین بی تکلف درین نزدیکی

پای خوبی اپشاری بنظر درنیامده نادر سهر کاه است لحظه از تماشای آن محظوظ گشتم روز [illegible] [illegible] نمودم تا الله که پیش دولتخواهان واقع شده بکشتی [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] الفتادن [illegible] اخاچه که در [illegible] نمودم [illegible] از [illegible] که بر هر کدام سواری کرده شد نیز [illegible] [illegible] نمودم [illegible] دوم دیماه الهی قلعه رنتهنبور [illegible] کشت [illegible] قلعه از اعاظم قلاع هندوستان است . در زمان سلطان علاءالدین خلجي رای پتهر دیو [illegible] بود سلطان مدتهای مدید محاصره نموده بمحنت و تردد بسیار مفتوح ساخت و در اغاز سلطنت حضرت عرش اشیاني انارالله برهانه رای سرجن هادا در تصرف داشت و پیوسته شش هفت هزار سوار ملازم او می بودند و آنحضرت بمیامن تائید ایزد سبحاني در عرض یکماه ودوازده روز فتح کردند و رای سرجن برهمنوني بخت سعادت استانبوس دریافته در سلک دولتخواهان منتظم گست واز امرای معتبر بندهای معتمد شد بعد ازو پسرش رای بهوج نیز در زمره امرای عظام انتظام داشت الحال نبیره او سربلند رای داخل بندهای عمده است روز دوشنبه سیوم بعزم تماشای قلعه توجهه نمودم دو کوه در برابر یکدیگر واقع است یکی را رن میگویند و دیگری را تهنبور قلعه برفرار تهنبور اساس یافته و این هر دو اسم را ترکیب داده رن تهنبور نام کرده اند اگرچه قلعه در غایت استحکام است و آب فراوان دارد غایتاً کوه رن حصني است قوي و فتح این حصار منحصر است اران جانب چنانچه والد بزرگوارم حکم فرمودند که توپ هارا بر فرار کوه رن برآورده و عمارات درون حصار را مجرا گیرند اول توپی را که آتش دادند بچوکهندي محل رای سرجن رسید و از افتادن آن عمارت زلزله در بنای همت او راه یافته وتوهم عظیم بر باطن او مستولي گشته و نجات خود را منحصر در سپردن قلعه دانسته فرق عبودیت و خاکساري بدرگاه شهنشاه جرم بخش عذر پذیر سود القصه قرار داد خاطر چنان بود که شب در بالای قلعه گذرانیده روز دیگر بازود مراجعت فرمایم چون منازل و عمارات درون حصار بروش هندوان آساس یافته و خانها را بی هوا و کم فضا ساخته اند دلچسپی نیفتاد و خاطر نیز بتوقف راضي نشد حمامی بنظر در آمد که یکی از نوکران رستم خان متصل بحصار قلعه ساخته باغچه و نشیمنی مشرف بر صحرا خالي از فضائی و هوائي نیست و در تمام قلعه به ازین جائي نه رستمخان از امرای حضرت عرش اشیاني بوده از صغر سن در بندگي آنحضرت تربیت یافته بعنایت محرمیت و قرب خدمتی داشته از غایت اعتماد این قلعه را حواله باو فرموده بودند بعد از فراغ تماشای قلعه و منازل آن حکم شد که جمعی از مجرمان را که درین حصار محبوس اند حاضر سازند تا بجمعیت حال و حقیقت احوال هریک وا رسیده بمقتضای عدالت بحکم فرموده شود [illegible] غیر از معامله خون یا شخصي که از خامی او فتنه و آشوب در ملک [illegible] دیگر همه را آزاد ساخته [illegible] کدام [illegible] حال او

[illegible]

[illegible] بودم چون فرزند شاهجهان ذوق شکار شاهین [illegible] حسب التماس آن فرزند صبح پگاه سوار شدم [illegible] گیرانیدم و درنا دیگر را شاهین که آن فرزند در دست داشت [illegible] بعنایت الهی [illegible] سمت پرکار اتفاق واقع شد شکار درنا را هیچ نسبتی [illegible] و جگر شاهین را که این قسم جانوران قوی جثه را میگیرد و بزور [illegible] میسازد حسن خان قوشچی آن فرزند مجلدوی این شکار بعنایت فیل [illegible] سرفرازی یافت و پسرش نیز باسپ و خلعت ممتاز گشت روز شنبه [illegible] کرده روز یکشنبه نهم بار مقام نمودم درین روز خانخانان سپه سالار [illegible] مرصع و فیل خاصه با تلایر لرق عزت بر افراخته مجدداً بصاحب [illegible] و رکن سربلندی یافت و منصب آن رکن السلطنت از اصل و [illegible] ذات و سوار مرحمت شد چون صحبت او با لشکرخان راست نیامد [illegible] عابدخان دیوان بیوتات را بخدمت دیوانی بیوتات مقرر فرمودم [illegible] ذات و چهارصد سوار عنایت شد اسپ و فیل و خلعت مرحمت نموده [illegible] درین روز خاندوران از صوبه کابل رسیده دولت زمین بوس دریافت [illegible] نذر گذرانید و تسبیح مروارید با پنجاه راس اسپ و ده [illegible] جانور شکاری و چیتی و خطائی وغیره برسم [illegible] روز دوشنبه دهم سه کروه و یکپاو روز سه شنبه یازدهم پنج کروه و [illegible] روز خاندوران مردم خود را آراسته بنظر در آورد و هزار سوار مغل [illegible] و بعضی عراقی و مجنس داشتند بشمار داد با آنکه جمعیت او [illegible] ملازم مهابتخان شده در همان صوبه مانده اند و جمعی از لاهور [illegible] الله الله اینقدر سوار خوش اسپه قیمت نمود بیتکلف [illegible] و دلاوری و جمعیت داری از یکتایان روز گار است اما افسوس [illegible] و کبرسن او را دریافته و باصره او بسیار ضعیف و زبون گشته [illegible] تعالی [illegible] خود را در برابر خاندوران [illegible] روز بصاحب الیه و فرزندان او خلعتها و شمشیر [illegible]

[illegible]

[illegible] شدند • از [illegible] [illegible]
[illegible] آنها [illegible] میگفتند • آیا چه شنیدند که [illegible]
[illegible] کرده شد. عبدالعزیز خان • از صوبه بنگاله [illegible]
[illegible] که بفوجداری [illegible] و اطراف آن منصوب [illegible]
[illegible] ابراهیم خان [illegible] صوبه [illegible]
[illegible] مذکور از جوانان مردانه است [illegible]
[illegible] روز جمعه چهاردهم [illegible]
[illegible] سواد بهانه نزول اجلال اتفاق افتاد خود با اهل حرم به [illegible]
[illegible] قلعه [illegible] محمد بهشتی حضرت جنت آشیانی که حراست قلعه [illegible]
[illegible] ساخته مشرف بر صحرا بغایت مرتفع و خوش هوا و [illegible]
[illegible] نیز در جوار آن واقع است و خالی از فیض [illegible] شیخ [illegible]
[illegible] شیخ محمد غوث است و در علم دعوت اسما [illegible] داشته و جنت [illegible]
[illegible] مذکور رابطه محبت و حسن عقیدت بدرجه کمال بوده در هنگامیکه آنحضرت [illegible]
[illegible] دران واقعه [illegible] کردند میرزا [illegible]
[illegible] نیز [illegible]
[illegible] میرزا [illegible]
[illegible] کردند [illegible]
[illegible] مرتفع [illegible]
[illegible]
[illegible] کردانید [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible]
[illegible]
[illegible] باغ [illegible]
[illegible]
[illegible] قلعه [illegible]
[illegible] شد [illegible] باغ [illegible] که [illegible]
[illegible]

باولي عمارتے است عالي و بغایت خوب ساخته اند از کارفرمایان تحقیق شد که مبلغ بیست هزار روپیه صرف این عمارت شد و چون درین حوالي شکار خیلکی بود روز دوشنبه هفت دهم مقام فرمودم روز سه شنبه هیژدهم سه کروه و یک نیم پاو گذشته در موضع داپهربنو ورود موکب مسعود اتفاق افتاد روز کم شنبه نوزدهم دو کروه و نیم طي نموده در کنار کول فتحپور رایات منصور بر افراشت و چون هنگام عزیمت فتح دکن از رن تهنبور تا اوجین آسامي منازل و بعد مسافت انها نوشته شده بود درین مرتبه به تکرار نوشتن مناسب ندید و از راه رن تهنبور تا فتحپور براهی که آمده شد دو بیست و سي و چهار کروه مسافت به شصت و سه کوچ و پنجاه و شش مقام که مجموع یکصد و نوزده روز بوده باشد طی نموده شد بحساب شمسي چهار ماه و یکروز کم گذشته و قمري چهار ماه کامل و از تاریخی که موکب اقبال بعزم فتح رانا و تسخیر ملک دکن از مستقرالخلافه نهضت فرموده تاحال که رایات جلال همعنان نصرت و اقبال باز بمرکز سلطنت قرار گرفت پنج سال و چهار ماه شد منجمان و ختر شناسان روز مبارک شنبه بیست و هشتم دیماه الهي سنه سیزدهم مطابق سلخ محرم سنه یکهزار و بیست و هفت هجري ساعت در آمدن بدارالخلافه اگره اختیار فرموده بودند دریناولا مکرر از عرایض دولتخواهان معروض گشت که علت طاعون در شهر آگره شایع است چنانچه در روزی قریب بصد کس کم و زیاده در زیر بغل و یا کش ران یا در ته گلو دانه بر آورده ضایع میشوند و این سال سیوم است که در موسم زمستان طغیان میکند و در اغاز تا بستان معدوم میگردد و از غرایب انکه درین سه سال بجمیع قصبات و قریات نواحي آگره سرایت کرده و در فتحپور اصلا اثر این ظاهر نشده حتی در آمان آباد تا فتحپور دو نیم کروه مسافت است مردم انجا از بیم وبا ترک وطن داده بدیگر مواضع پناه برده بودند ناگزیر مراعات حزم و احتیاط از ضروریات دانسته مقرر شد که درین ساعت مسعود بمبارکي و فرخي در معموره فتحپور نزول موکب منصور اتفاق افتد و بعد از تخفیف بیماري و گراني ساعت دیگر اختیار نموده بدولت و سعادت ورود رایات جهان کشا بمستقرالخلافة ارزاني فرمائیم انشاالله تعالی و تقدس جشن مبارکشنبه در کنار کول فتحپور ترتیب یافت چون ساعت داخل شدن بمعموره بست و هشتم قرار یافته هشت روز در همین منزل توقف مقرر گشت حکم فرمودم که دور تال را پیمودند هفت کروه بر آمد درین منزل غیر از حضرت مریم الزماني که بقدر تکسر میداشته اند دیگر جمیع بیگمان و خلوت نشینان سرادق عفت و سایر بندهاے درگاه دولت استقبال دریافتند مبیه آصفخان مرحوم که در خانه عبدالله خان پسر خان اعظم است ذوقلي عجیب و غریب ندرانیده نهایت تاکید در تصحیح آن نمود بجهت غرابت مرقوم گشت گفت روزے در صحن خانه موشي بنظر درآمد سراسیمه افتان و خیزان بطرز مستان هرسو میرفت و نمیدانست که بکجا میرود به یکی از کنیزان گفتم که دم آن را گرفته پیش گربه انداخت گربه بشوق میل از جا جسته موش را بدهن گرفت و فی الفور گذاشته نفرت ظاهر ساخت

رفته رفته آثار ملال و آزردگي از چهره او پیدا شد روز دیگر نزدیک مردن رسید بخاطر گذشت که اندک تریاق فاروق باید داد چون دهانش کشوده شد کام و زبان سیاه بنظر در آمد تا سه روز بحال تباه گذرانیده در چهارم بهوش آمد بعد ازان کنیزکی را دانه طاعون ظاهر شد و از افراط سوزش و فزوني درد آرام و قرار درو نماند و رنگش متغیر گشت زردي بسیاهي مایل و تپ محرق کرد روز دیگر از پایان اطلاق شده در گذشت و بهمین روش هفت و هشت کس دوانخانه ضایع گشتند و چندی بیمار بودند که ازان منزل برآمده بباغ رفتم انهاییکه بیماری داشتند در باغ فوت شدند و درانجا دیگری دانه بر نیاورد مجملاً در عرض هشت و نه روز هفده کس مصافر راه عدم شدند و نیز گفت انها که دانه بر آورده بودند اگر آب جهت خوردن یا غسل کردن از دیگری طلبیدندی في الفور دروهم سرایت کردی و آخر چنان شد که از غایت توهم هیچکس نزدیک بانها نمیگشت روز شنبه بست و دوم خواجه جهان که بحراست آگره مقرر بود سعادت آستانبوس دریافته پانصد مهر بصیغه نذر و چهار صد روپیه برسم تصدق گذرانید روز دوشنبه بیست و چهارم بمشارالیه خلعت خاصه مرحمت شد روز مبارک شنبه بست و هشتم بعد از گذشتن چهار گهري که قریب بدو ساعت نجومي باشد

بساعتي که تولا کند بدو تقویم

بمبارکي و فرخي رایات منصور بمعموره فتحپور نزول سعادت ارزاني فرمود درهمین ساعت جشن فرزند ارجمند اقبالمند شاهجهان ترتیب یافت و او را بطلا و دیگر اجناس وزن فرمودم و سال بست و هشتم بحساب ماه هاے شمسي بمبارکي آغاز شد امید که بعمر طبیعی رسد و همدرین تاریخ حضرت مریم الزماني از اگره تشریف گرامي ارزاني فرمودند و بدریافت دولت ملازمت ایشان سعادت جاوید اندوختم امید که ظل تربیت وشفقت ایشان بر سر این نیازمند مخلد باد چون اکرام خان پسر اسلامخان خدمت فوجداری این حدود را چنانچه باید بقید ضبط در آورده بود منصب اورا از اصل واضافه هزار وپانصدیذات و هزار سوار مرحمت شد سهرابخان پسر میرزا رستم صفوي بمنصب هزاریذات و سیصد سوار ممتاز گشت دربن روز عمارت دولتخانه حضرت عرش اشیاني را به تفصیل سیر کرده بفرزند شاه جهان نموده شد درون ان حوض کلانی از سنگ تراشیده در غایت صفا ترتیب یافته کپور تلاؤ نام سي و شش درعه در سي و شش درعه مربع و عمقش چهار و نیم درعه و بحکم انحضرت متصدیان خزانه عامره بفلوس و روپیه مملو ساخته بودند سي و چهار کرور و چهل و هشت لک و چهل و شش هزار دام که شانزده لک و هفتاد و نه هزار و چهارصد روپیه باشد که مجموع یک کرور و سه لک بحساب هندوستان و سیصد و چهل و نه هزار تومان بضابطه ایران بوده باشد مدتها تشنه لبان بادیه طلب را ازان چشمه مکرمت سیراب امیه مي ساختند روز یک شنبه غره بهمن ماه بحافظ یاد علي گوینده هزار درب انعام شد محب علي پسر بداغخان چکني و ابوالقاسم خان گیلاني که داراے ایران چشم چهل بین انهارا مهل کشیده بر بصحراے اوارگي داده مدتي است

که در پناه این دولت روز کار بفراغخاطر بسر می برند و بهر کدام در خور حال انها وجه معیشت مقرر گشته درین تاریخ از اگره امده سعادت استانبوس دریافتند و بهر یک هزار روپیه انعام شد جشن مبارک شنبه پنجم در دولتخانه باراستگي ترتیب یافت و بنده هاے خاص بساغرهاے نشاط خوشوقت گشتند نصرالله که فرزند سلطان پرویز فیل کوه دمان را مصحوب او بدرگاه فرستاده بود رخصت معاودت یافت جلد جهانگیر نامه با اسپ بقچاق خاصه عنایت شد که بجهت انفرزند به برد روز یکشنبه هشتم بکنور کرن پسر رانا امرسنگه اسپ و فیل و خلعت و کهوه مرصع با پهول کتاره مرحمت نموده شد بجاے جاگیرش رخصت فرمودم و مصحوب او اسپي برانا فرستاده شد و همدرین روز بعزم شکار املی اباد توجه نمودم چون حکم بود که اهوان ان سر زمین را هیچکس شکار نکند درین شش سال اهو بسیار فراهم امده و بغایت رام شده اند تا روز مبارک شنبه دوازدهم بدولتخانه معاودت نمودم و روز مذکور بدستور معهود بزم پیاله ترتیب یافت شب جمعه سیزدهم بروضه غفران پناه شیخ سلیم چشتي که شمه از محامد ذات و محاسن صفات ایشان در دیباچه این اقبال نامه ثبت افتاده رفته فاتحه خوانده شد هرچند اظهار کرامات و خوارق عادات نزد برگزیده هاے درگاه ایزدي پسندیده نیست بلکه دون مرتبه خود دانسته ار اظهار ان اجتناب می نمایند لیکن وقتی از اوقات در جذبه مستي بے اراده و اختیار با القصد هدایت شخصی ظاهر شده از جمله ان که پیش از ولادت من حضرت عرش اشیاني را بنوید قدوم این نیازمند و دو برادر دیگر امیدوار ساخته بودند دیگر انکه روزی بتقریبی حضرت عرش اشیاني پرسیدند که عمر شما چند است و زمان ارتحال بدارالملک بقا کی خواهد بود در جواب گفتند که حق جل اعلی عالم السرو الخفیات است و بعد از مبالغه و اغراق اشارت باین نیار مند فرمودند که هرگاه شاهزاده به تعلیم معلم یا دیگر چیزی یاد گیرند و ان متکلم میشوند نشان و صال است لاجرم آنحضرت بجمعي که درخدمت من مقرر بودند تاکید فرمودند که هیچکس بشاهزاده از نظم و نثر چیزی تعلیم نکند تا آنکه دو سال و هفت ماه گذشت و روزی یکی از عورات مستحقه که دران محله می بود اسپند همیشه بجهت دفع عین الکمال می سوخت باین بهانه درخدمت من راه داشت و از خیرات و تصدقات بهره مند میشد مرا تنها یافته غافل ازان مقدمه این بیت را بمن تعلیم نمود

الهي غنچه آمید بکشای ✱ گلی از روضه جاوید بنماے

من بخدمت شیخ رفته این بیت را خواندم شیخ بی اختیار از جاے خود برجسته بملازمت حضرت عرش اشیاني شتافتند و از ظهور این واقعه چنانچه بود اگاه بخشیدند قضارا همان شب اثار تب ظاهر شد و روز دیگر کس بخدمت ان حضرت فرستاده تانسین کلانوت را که از گویندهاے بی نظیر بود طلب داشتند تانسین بملازمت ایشان رفته اغاز گویندگي نمود بعد ازان کس بطلب حضرت عرش اشیاني

فرستادند چون آنحضرت تشریف آوردند فرمودند که وعده وصال رسیده و از شما وداع می شویم و دستار از سر خود بر داشته بر سر من نهادند گفتند که ما سلطان سلیم را جانشین خود ساختیم و او را بخدای حافظ و ناصر سپردیم و زمان زمان ضعف ایشان امتداد میهافت و اثر گذشتن بیشتر ظاهر میشد تا بوصال محبوب حقیقی پیوستند یکی از اعاظم آثار که در عهد دولت و زمان خلافت حضرت عرش آشیانی بظهور آمده این مسجد و روضه است بی اغراق عمارتی است نهایت عالی تمکین که مثل این مسجد در هیچ بلادی نیست عمارتش همه از سنگ در کمال صفا اساس نهاده پنج لک روپیه از خزانه عامره صرف شده تا باتمام رسیده و آن که قطب الدینخان کوکلتاش محجر و دور روضه و فرش گنبد و پیشطاق مسجد را از سنگ مرمر ساخته سوای این است این مسجد مشتمل است بر دو دروازه کلان بر سمت جنوب واقع است در غایت ارتفاع و نهایت تکلف پیشطاق دوازده ذرعه عرض و شانزده طول پنجاه و دو ذرع ارتفاع دارد بسی و دو زینه بالا باید رفت تا بانجا رسید و در دیگر خورد تر ازین رو بمشرق واقع است طول مسجد از مشرق و بمغرب با عرض دیوارها دو صد و دوازده ذرعه است ازانجمله مقصوره بیست و پنج و نیم ذرع پانزده در پانزده ذرع گنبد میان است و هفت ذرع عرض و چهارده طول و بست و پنج ذرع ارتفاع پیشطاق است و هر دو پهلوی این گنبد کلان دو گنبد دیگر خورد تر است و ده ذرع در ده ذرع تتمه ایوان ستون دار ساخته اند و عرض مسجد از شمال بجنوب یک صد و هفتاد و دو ذرع است و بر اطراف نود ایوان و هشتاد و چهار حجره است عرض حجره چهار ذرعه و طول پنج ذرع است و ایوان بعرض هفت و نیم ذرع است و صحن مسجد سوای مقصوره و ایوان و در یکصد و شصت و نه ذرع طول و یکصد و چهل و سه ذرع عرض است و بالای ایوانها و در و بالای مسجد گنبدهای خورد ساخته اند که در شب های عرس و ایام متبرکه شمع درون میان نهاده دوران را بپارچه ایوان میگیرند و از عالم فانوس می نماید و زیر صحن مسجد را برکه ساخته اند که باب باران مملو میسازند و چون فتحپور کم آب و بد آب است و با هل این سلسله و درویشانی که پیوسته مجاور این مسجد اندک تمام سال کفایت می کند و در مقابل دروازه کلان بر سمت شمال مایل بمشرق روضهٔ شیخ است میان گنبد هفت ذرع و دور گنبد ایوان سنگ مرمر که پیش انرا نیز پنجره سنگ مرمر ساخته اند در غایت تکلف و مقابل این روضه بر سمت مغرب باندک فاصله گنبد دیگر واقع است که خویشان و فرزندان شیخ در انجا آسوده اند از عالم قطب الدینخان و اسلامخان و معظمخان وغیره که همه بسبب این سلسله و مراعات حقوق بمرتبه امارت و پایهٔ عالی رسیده اند چنانچه احوال هر یک در جای خویش مذکور گشت الحال پسر اسلامخان که بخطاب اکرام خانی سرفرازی دارد و صاحب سجاده است و آثار سعادتمندی از احوال او ظاهر و خاطر به تربیت او متوجه بسیار است روز مبارک شنبه نوزدهم عبدالعزیزخان را بمنصب دو هزاری ذات و هزار سوار

سرفراز ساخته بخدمت فتح قلعه کانگره و استیصال سورجمل کافر نعمت تعین فرمودم و فیل و اسپ و خلعت بمشار الیه مرحمت شد ترسون بهادر نیز بهمان خدمت دستوري یافت و منصب او هزار و در صدي ذات و چهار صد و پنجاه سوار مقرر گشت و اسپ عنایت نموده رخصت فرمودم چون منزل اعتمادالدوله در کنار تال واقع بود و بغایت جاے بصفا و مقام دلنشین تعریف مي نمودند حسب الالتماس ان مشارالیه جشن روز مبارک شنبه بست و ششم درانجا ترتیب یافت و آن رکن السلطنت بلوازم پاے انداز و پیشکش پرداخت و مجلس عالي آراست و شب بعد از خوردن طعام بدولتخانه معاودت واقع شد روز مبارک شنبه سویم ماه اسفندار مذ الهي سید عبدالوهاب بارهه که در صوبه گجرات خدمت و ترددات ازو بظهور رسیده بود بمنصب هزاري ذات و پانصد سوار سرفرازي یافته بخطاب دلیر خاني فوق عزت برافراخت روز شنبه دوازدهم بقصد شکار امان آباد نهضت موکب اقبال اتفاق افتاد تا روز یکشنبه با اهل محل به نشاط شکار مشغول بوده شب مبارک شنبه بست وهفتم بدولت خانه مراجعت واقع شد قضا را روز سه شنبه در اثناے شکار عقد مروارید و لعلي که نور جهان بیگم در گردن داشت گسیخته یک قطعه لعل که بده هزار روپیه مي ارزید با یکدانه مروارید که هزار روپیه بها داشت گم شد روز کمشنبه هرچند قراولان تفحص و تجسس نمودند بدست نیفتاد بخاطر رسید که هرگاه نام این روز کمشنبه است پیدا شدن آن درین روز از محالات است بخلاف ان چون روز مبارک شنبه همیشه برمن خجسته و مبارک آمده است باندک تفحص قراولان هردو را دران صحراے بےسر وبن یافته بملازمت من آوردند و از اتفاقات حسنه انکه در همین روز فرخنده جشن وزن قمري و بزم بسنت بارے آراستگي یافت و بشارت فتح قلعه مؤ و شکست سورجمل سیاه بخت نیز رسید تفصیل این اجمال انکه چون راجه بکرماجیت باافواج منصور بدان حدود پیوسته سورجمل برگشته روز خواست که روزے چند به تنبال وباوه درائي بگذراند مشارالیه که از حقیقت کار اگهي داشت بسخن او نه پرداخته قدم جرات و جلادت پیش نهاد وان مخذول العافیت سررشته تدبیر از دست داده نه بجنگ صف پاے همت قایم داشت و نه بلوازم قلعداري همت گماشت باندک زد و خوردے کس بسیار بکشتن داده راه اوارگي پوش گرفت و قلعه مؤ و شهرے که اعتضاد قوي ان برگشته بخت بود بے محنت و تعب هردو مفتوح گشت و ملکي که اباعن جدا در تصرف داشت پامال عساکر اقبال شد وان سر گشته بادیه ضلالت و ادبار بحال تباه پناه بکوهها ے دشوار گذار برده خاک مذلت و خواري بر فرق روزگار خویش ریخت راجه بکرماجیت ملک اورا پس سر گذاشته با افواج قاهره بتعاقب او شتافت چون صورتحال بمسامع جلال رسید بجلدوے این خدمت شایسته نقاره براجه مرحمت فرمودم و فرمان قضا جریان از قهرمان جلال شرف ارتفاع یافت که قلعه و عمارتے که ساخته و پرداخته اوو پدر او باشد از بیخ وبنیاد بر انداخته اثرے از ان بر روے زمین نگذارند و از غرایب انکه سورجمل برگشته روزگار

برادری داشت جگت سنگه نام چون اورا بخطاب راجگي و پایه امارت سربلند ساختم و ملک رانا را و سامان و حشم و خدم بے شریک و سهیم بمشارالیه عنایت نمودم بجهت مراعات خاطر او جگت سنگه را که بالو سرساز کاري نداشت منصب قلیلی تجویز فرموده بصوبه بنگاله فرستاده بودم و ان بیچاره دور از وطن در غربت روزگارے بخواري و دشمن کامي گذرانیده انتظار لطیفه غیبي داشت تا انکه بطالع او چنین منصوبه نشست و ان بے سعادت تیشه بر پاے خود زد جگت سنگه را بسرعت هرچه تمامتر بدرگاه طلب داشته بخطاب راجگي و منصب هزاری ذات و پانصد سوار سرفراز ساخته بست هزار درب مدد خرچ از خزانه عامره عنایت شد و کهپوه مرصع و خلعت واسپ و فیل مرحمت فرموده نزد راجه بکرماجیت فرستادم و فرمان گیتي مطاع شرف صدور یافت که اگر مشارالیه برهمنونے طالع مصدر خدمات شایسته گردد و دولتخواهي ازو بظهور رسد دست تصرف او را دران ملک قوي مطلق گرداند * چون تعریف باغ نور منزل و عماراتے که بتازگي احداث یافته مکرر بعرض رسیده دود روز دو شنبه برهوارگي شوق سوار شده در باغ بوستان سرا منزل گزیدم و روز سه شنبه دران گلشن دلکشا بعیش و فراغت گذرانیده شب کم شنبه باغ نور منزل بورود موکب مسعود اراستگي یافت این باغے است مشتملبر سیصدو سي جریب به گز الهي و دور ان را دیوار عریض رفیع از خشت و اهک ریخته براورده در غایت استحکام و درمیان باغ عمارات عالي و نشیمن گاه به تکلف و حوضهاے لطیف ساخته شده و در بیرون دروازه چاه کلانے ترتیب یافته که سي و دو جفت گاو متصل اب میکشند و شاه جوئی درمیان باغ درامده بحوضها میریزد و غیرازین چندین چاه دیگراست که اب انها بحوضها و چمن ها تقسیم می یابد بانواع و اقسام فواره و ابشار زینت افزوده و تالاے درمیان حقیقتي باغ واقع است که بآب باران پر میشود اگر احیاناً درشدت گرما اب ان رو بکمي نهد از اب چاه مدد میرسانند که پیوسته لبریز باشد قریب یک لک و پنجاه هزار روپیه تاحال صرف این باغ شده و هنوز نا تمام است و مبلغها بساختن خیابانها و نشانیدن نهال ها صرف خواهد شد و نیز قرار یافته که میان باغ را از سرنو حصر نموده راه مداخل و مخارج آب را بنوعي استحکام بخشند که همیشه پرآب باشد و اب ان از هیچ راهے بدر نرود و نقصان نه پذیرد یمکن که قریب بدو لک روپیه بهمه جهت صرف شود تا باتمام رسد روز مبارک شنبه بیست و چهارم خواجه جهان پیشکش کشید از جواهر و مرصع الات و اقمشه و فیل و اسپ موازي یک لک و پنجا هزار روپیه انتخاب نموده تتمه بمشارالیه عنایت نمودم تا روز شنبه دران گلذار نشاط بعشرت و انبساط گذرانیده شب یکشنبه بست و هفتم به فتحپور عنان مراجعت معطوف داشتم و حکم شد که امراء عظام بدستور هرسال دولتخانه را آئین بندي نمایند روز دو شنبه بست و هشتم بقدراشوبي در چشم خود یافتم چون از غلبه خون بود فے الفور بعلي اکبر جراح فرمودم که فصد گیرد و روز دویم نفع آن ظاهر شد و هزار روپیه باو مرحمت شد روز سه شنبه

بجهت و نهم مقربخان از وطن خود آمده سعادت استانبوس دریافت و بانواع مراحم سرفراز ساختم *

جشن چهاردهمین نوروز از جلوس همایون

شب مبارک شنبه چهارم شهر ربیع‌الآخر سنه هزار و بیست و هشت هجری حضرت نیر اعظم فروغ بخش عالم به بیت الشرف حمل شرف و سعادت تحویل ارزانی داشت و سال چهاردهم از مبداء جلوس این نیازمند بمبارکی و فرخی آغاز شد در روز مبارک شنبه غره نو روز گیتی فروز فرزند اقبال مند شاه جهان که غرهٔ ناصیهٔ مرادات و فروغ جبههٔ سعادات است جشن عالی ترتیب داده منتخب تحف روزگار از نفایس و نوادر هر دیار برسم پیشکش معروض بساط اخلاص گردانید ازان جمله یاقوتی است بوزن بیست و دو سرخ خوشرنگ و آبدار و بادام جوهریان چهل هزار روپیه قیمت نمودند دیگر لعلی است قطبی که وزن آن سه ثانک بغایت نفیس قیمت آن نیز چهل هزار روپیه شد دیگر شش دانه مروارید که یکی از انها یک ثانک و هشت سرخ وزن دارد وکلاء آن فرزند در گجرات به بیست و پنجهزار روپیه ابتیاع نمودند و پنج دانه دیگر بسی و سه هزار روپیه و یک قطعه الماس که هژده هزار روپیه ارزش آن شده و همچنین پردلهٔ مرصع با قبضهٔ شمشیر که در زرگرخانهٔ آن فرزند با تمام رسید و اکثر جواهر آن را تراشیده نشانده اند و آن فرزند نهایت دقت تصرف طبیعت بکار برده بنجاه هزار روپیه قیمت قرار یافته و این تصرفات خاصه اوست که تا حال بخاطر هیچکس نرسیده بود و بے تکلف خوب یافته یک جفت نقارهٔ مرسل نواز را از طلا ساخته همه کورکه و نقارهٔ و کرنا و سرنا وغیره انچه لازمه نقارخانه بادشاهان ذی شوکت است تمام را از نقره ترتیب داده در ساعت فرخنده و مسعود که بر تخت مراد جلوس نمودم به نوازش درآوردند مجموع به شصت و پنجهزار روپیه بر آمده دیگر تخت سواری فیل که اهل زمان هوده گویند از طلا ساخته بسی هزار روپیه مرتب گشته دیگر دو زنجیر فیل کلان با پنج زنجیر تلایر از بابت پیشکش قطب الملک حاکم گولکنده فیل اول داد الهی نام داشت چون در نوروز داخل فیلخانه خاصه شد نور نوروز نام کردم الحق فیلی است بغایت عالی در کلانی و جمال و شکوه هیچ کاستی ندارد چون درنظرم خوش نمود خود سوار شده در صحن دولتخانه گردانیدم قیمت این فیل هشتاد هزار روپیه مقرر گشت و بهاے شش زنجیر دیگر بست هزار روپیه و رخوت طلا از زنجیر وغیره که بجهت فیل نور نوروز آن فرزند ترتیب داده بود بسی هزار روپیه قیمت شد و فیل دوم با رخوت نقره گذشت و ده هزار روپیه دیگر از جواهر متفرقه برگزیده شد و از پارچه هاے نفیس گجرات که کرگراقان آن فرزند ترتیب داده فرستاده بودند اگر به تفصیل مرقوم گردد بطول می انجامد القصه مجموع پیشکش او چهار لک و پنجاه هزار روپیه شد امید که از عمر و دولت برخوردار روز جمعه دویم شجاعتخان

عرب و نورالدین قلي کوتوال پیشکش گذرانیدند روز شنبه سیوم دارابخان پسرخانخانان روز یکشنبه چهارم خانجهان التماس ضیافت نمود از پیشکشهاے او یک مروارید که به بیست هزار روپیه خریده بود با دیگر نفایس که مجموع آن یک لک و سي هزار روپیه قیمت شد قبول افتاد تتمه بمشارالیه بخشیده شد روز دوشنبه پنجم راجه کشنداس و حاکم خان روز سه شنبه ششم سردار خان روز کم شنبه هفتم مصطفی خان و امانت خان پیشکش گذرانیدند از هر کدام قلیلی بجهت سرفرازي انها قبول نموده شد روز مبارکشنبه هشتم مدارالملکي اعتمادالدوله در منزل خویش جشن ملوکانه آراسته التماس ضیافت نمود بقبول این ملتمس پایهٔ قدر او افزوده شد الحق در آراستن مجلس و افزایش پیشکش نهایت اغراق و تکلف بکار برده اطراف تال را تا جائیکه چشم کارمیکرد و کوچهاے که از دور و نزدیک مینمود باقسام چراغان و فانوس الوان زینت بخشیده بود از جمله پیشکشهاے آن مدارالسلطنت تختي است از طلا و نقره در نهایت تکلف و تصنع و پایهاے آن را بصورت شیر نموده که تخت را برداشته اند در مدت سه سال باهتمام تمام باتمام رسیده بود و بچهار لک و پنجاه هزار روپیه مرتب گشت و این تحت هنرمند نام فرنگي ساخته که در فنون زرگري و حکاکي و انواع هنرمندي عدیل و نظیر خود ندارد و بغایت خوب ساخته و این خطاب را من باو عنایت فرمودم و سواے آن پیشکشي که بجهت من آورده موازي لک روپیه از مرصع آلات و اقمشه به بیگمان و اهل محل گذرانید بے اغراق از ابتداے زمان دولت حضرت عرش آشیاني انارالله برهانه تا حالیکه سال چهاردهم از عهد سلطنت این نیاز مند است هیچکے از امرایان عظام چنین پیشکشے نکشیده الحق او را بدیگران چه نسبت دریں روز اکرامخان پسر اسلامخان منصب در هزاریذات و هزار سوار از اصل و اضافه سرفرازي یافت و انے راے سنگدلن بمنصب دو هزاریذات و هزار و ششصد سوار از اصل و اضافه سرفرازي یافت روز جمعه نهم اعتبار خان پیشکش گذرانید و همدرین تاریخ خاندوران بعنایت اسپ و فیل سرفراز شده به ایالت ولایت پٹنه رخصت یافت و منصب او بدستور سابق شش هزاریذات و پنجهزار سوار مقرر گشت روز شنبه دهم فاضلخان روز یکشنبه یازدهم میرمیران روز دوشنبه دوازدهم اعتقاد خان روز سه شنبه سیزدهم تاتار خان و انے راے سنگدلن روز کم شنبه چهاردهم میرزا راجه بهاو سنگهه پیشکش کشیدند و از هر کدام انچه نفایس و تارگي داشت برگزیده تتمه بانها مرحمت فرمودیم روز مبارک شنبه پانزدهم اصف خان در منزل خود که بغایت جاے بصفا و دلنشین بود مجلس عالي و جشن بادشاهانه اراسته التماس ضیافت نمود ملتمس او را پایه قبول بخشیده با اهل محل تشریف برده شد و ان رکن السلطنت این عطیه را از مواهب غیبي شمرده در افزوني پیشکش و ترتیب مجلس غایت اغراق بکار برده بود از جواهر گران بها و زربفتهاے نفوس و اقسام تحف آنچه پسند افتاد برگزیده تتمه بمشارالیه عنایت نمودم از جمله پیشکشهاے او لعلي است بوزن دوازده و نیم تانک که بیکلک و بیست و پنج هزار روپیه خریده

بود قیمت مجموع پیشکش او انچه مقبول افتاد یک لک و شصت و هفت هزار روپیه شده درین تاریخ خواجه جهان بمنصب پنج هزاري ذات و دو هزار و پانصد سوار سرفراز شده لشکرخان حسب الحکم از دکن آمده بدولت ملازمت سربلندي یافت چون درخاطر قرار گرفته که بعد گذشتن ایام برسات در آغاز خوبي هاے هوا بفضل ایزد جل و علي موکب گیهان نظیر بسیر گلذار همیشه بهار کشمیر نهضت فرماید لجرم محافظت و محارست قلعه و شهر آگره و فوجداري اطراف و نواحي بدستوریکه خواجه جهان داشت بلشکر خان مناسب دیده او را بنوید این مرحمت ممتاز ساختم امانتخان بخدمت داروغگي داغ و گذرانیدن سواران خود محله سرفراز گشت روز جمعه شانزدهم خواجه ابوالحسن میر بخشي و روز شنبه هفتدهم صادق خان بخشي و روز یک شنبه هشتدهم ارادتخان میرسامان و روز دوشنبه نوز دهم که جشن روز شرف بود عضدالدوله پیشکشها گذرانیدند و از هر کدام انچه پسند افتاد بجهت سرفرازي انها پایه قبول یافت درین نو روز قیمت پیشکشها که بندهاے درگاه گذرانیده اند و بمعرض قبول افتاده بست لک روپیه شده روز شرف بفرزند سعادت مند شاهزاده سلطان پرویز منصب بیست هزاري ذات و ده هزار سوار از اصل و اضافه مرحمت نمودم اعتمادالدوله بمنصب هفت هزاري ذات و سوار شرف اختصاص یافت عضدالدوله را بخدمت اتالیقي قرةالعین خلافت شاه شجاع امتیاز بخشیدم امید که بعمر طبعي برسد و از اهل سعادت و اقبال باد قاسم خان منصب هزار و پانصدي ذات و پانصد سوار و باقرخان بمنصب هزاري ذات و چهار صد سوار سرفراز شدند چون مهابتخان التماس کمک نموده بود پانصد سوار احدي بصوبه بنگش تعین فرمودم و عزتخان را که دران صوبه مصدر خدمات شایسته شده بود بعنایت فیل و کهپوه مرصع سرفراز ساختم درینولا عبدالستار مجموعه بخط خاص حضرت جنت آشیاني انارالله برهانه مشتملبر بعضي از دعوات و مقدمه از علم تنجیم و دیگر امور غریبه که اکثری را آزموده و بحقیقت وا رسیده دران جریده ثبت فرموده اند برسم پیش کش گذرانید بعد از زیارت خط مبارک ایشان ذوقي و نشاطي در خود مشاهده نمودم که خود را کم بآن حال یاد دارم بغایت الغایت محظوظ گشتم بخدا که هیچ تحفه پیش من بانها نمیرسد بجلدوے این خدمت منصب او ازانچه در مخیله او نگذشته بود افزوده هزار روپیه انعام فرمودم هنرمند فرنگي که تخت مرصع را ساخته بانعام سه هزار درب و اسپ و فیل سرفراز شد خواجه خاوند محمود که سالک طریق خواجه هاست و خالي از درویشي و نامرادي نمینماید هزار روپیه لطف فرمودم لشکر خان بمنصب سه هزاري ذات و دو هزار سوار سربلندي یافت معمور خان بمنصب نه صدي ذات و چهار صد و پنجاه سوار و خواجگي طاهر بهشتصدي ذات و سیصد سوار و سید احمد قادري بهشتصدي و شصت سوار سرفراز گشتند براجه سارنگدیو منصب هفت صدي ذات و سي سوار میر خلیل الله پسر عضدالدوله بمنصب هشتصدي ذات و دو صد و پنجاه

سوار فیروز خان خواجه سرا بمنصب ششصدی و یکصد و پنجاه سوار و خدمتخان بمنصب پانصد و پنجاهی و یکصد و سی سوار و محرم خان پانصدی و یک صد و بیست سوار عزت خان بمنصب ششصدی ذات و یکصد سوار. رای نیوالیداس. مشرف فیلخانه بمنصب ششصدی ذات و یکصد و بیست سوار و رای مانیداس مشرف محل بمنصب ششصدی ذات و یکصد سوار سربلندی یافت نتهمل و جگمل پسران کشن سنگه کر کدام بمنصب پانصدی و دو صد و بیست و پنج سوار امتیاز یافتند اگر اضافه منصب داری انها که از پانصدی کمتر اند نگاشته شود بطول انجامد بخضرخان متعینه خاندیس دو هزار روپیه انعام شد روز کم شنبه بیست و یکم بقصد شکار متوجه امان اباد گشتم پیش ازین بچند روز حسب الحکم خواجه جهان و قیام خان قراول باشی بجهت شکار قمرغه فضاے و سیعی اختیار نموده بر دور ان سراپرده کشیده آهوے بسیار از اطراف صحرا رانده بدرون سراپرده اورده بودند چون عهد کرده ام که بعد ازین هیچ جاندارے را بدست خود نیازارم بخاطر رسید که همه را زنده گرفته درمیان چوگان فتحپور گذاشته شود که هم ذوق شکار دریافته باشم و هم آسیبی بانها نرسد بنابرین هفتصد راس در حضور گرفته به فتحپور فرستاده شد چون ساعت درامدن بدارالخلافه نزدیک بود برادرمان خدمتیه حکم فرمودم که از شکار گاه تا میدان فتحپور دورویه مثل کوچه سراپرده میکشیده باشند و آهوان را ازانجا رانده بمیدان رسانند و قریب هشتصد آهو بابن طریق فرستاده شد که مجموع یکهزار و پانصد راس بوده باشد شب کم شنبه بست و هشتم از امان آباد کوچ فرموده در بوستان سراے منزل گزیده شد و از انجا شب مبارک شنبه بست و نهم بباغ نور منزل نزول اقبال اتفاق افتاد روز جمعه سیام والده شاه جهان بجوار رحمت ایزدی پیوست روز دیگر خود بمنزل ان فرزند گرامی رفته بانواع و اقسام دلنوازی و خاطرجوئی او رسیده همراه خود بدولت خانه اوردم روز یکشنبه غره اردی بهشت ماه الٰهی بساعت سعادت قرین که منجمان و اخترشناسان اختیار نموده بودند بر فیل خاصه دلیر نام سوار شده بمبارکی و فرخی بشهر درامدم خلق انبوه از مردوزن در کوچه و بازار و درو دیوار فراهم امده انتظار داشتند بائین معهود تا درون دولت خانه نثار کنان شتافتم از تاریخیکه موکب مسعود باین سفر عاقبت محمود نهضت فرموده تاحال که قرین سعادت و اقبال مراجعت نموده پنج سال و هفت ماه و نه روز است دربنولا بفرزند سلطان پرویز فرمان شد که چون مدتهاے مدید گذشته که از خدمت حضور محروم است و بادراک سعادت زمین بوس مستسعد نگشته اگر آرزو مند ملازمت باشد بموجب حکم متوجه درگاه شود بعد از ورود فرمان مرحمت عنوان ان فرزند ظهوراین مکرمت را از مواهب غیبی دانسته روی امید بدرگاه سپهر اشتباه نهاد درین مثال بفقرا و ارباب استحقاق چهل و چهار هزار و هفتصد و هشتاد و شش بیگهه و دو دیهه در و بست و سیصد و بست خروار غله از کشمیر و هفت قلبه زمین از کابل مدد معاش لطف نمودم امید که همواره توفیق کام بخشی و خیرسگالی

نیمهبعدو روزي بعد از سوانح این ایام باغي شمس الله داد پسر جلال افغانی است تفصیل این اجمال آنکه چون مهابتخان بضبط بنگش و استیصال افغانان دستوري یافت بگمان آنکه شاید این بي سعادت در برابر مراحم و نوازش ما مصدر خدمتي تواند شد التماس نموده همراه برد چون سرشت این کافرنعمتان حق ناشناس بنفاق و بد اندیشي مجبول است بنابر حزم و احتیاط مقرر شد که فرزند و برادر او را بدرگاه فرستد که بطریق یرغمال در خدمت حضور باشد و بعد ازانکه پسر و برادر او بدرگاه رسید بجهت تسلي و دلاسای او بانواع مراحم و نوازش سرفراز ساختم لیکن ازانجا که گفته اند

گلیم بخت کسی را که بافتند سیاه * بآب زمزم و کوثر سفید نتوان کرد

از تاریکی که بآن سرزمین پیوست آثار بی دولتی و حق ناشناسي از وجنات احوال او ظاهر شدن گرفت و مهابتخان بجهت نظام کارسرشته مدارا از دست نمیداد تا انکه دریمولا فوجي بسرداري پسر خود بر سر طایفه از افغانان فرستاده بود او را همراه ساخت چون بمقصد پیوستند از نفاق و بد اندیشي مومي الیه آن یورش خاطرخواه بانجام نرسیده و بی حصول مقصود مراجعت نمودند الهداد بدنهاد بتوهم آن که مبادا درین مرتبه مهابتخان ترک مدارا نموده در مقام تحقیق و بار پرس در آمده به پاداش کردار خود گرفتار شود پرده آزرم از میان بر گرفته بغي و حرام نمکي را که درین مدت پوشیده میداشت بی اختیار ظاهرساخت و چون حقیقت حال از عرضداشت مهابتخان بمسامع جلال رسید حکم فرمودم که پسر او را با برادرش در قلعه گوالیار محبوس دارند اتفاقاً پدر این بے دولت نیز از خدمت حضرت عرش اشیاني گریخته بود و سالها بدزدي و راهزني روزگار بسر می برد تا بسزاے کردار زشت خود گرفتار شد امید هست که این بی سعادت هم درین زودي بپاداش اعمال خویش مبتلا گردد روز مبارک شنبه پنجم بهانسنگهه ولد راوت شنکر که از کمکیان صوبه بهار است بمنصب هزاري ذات و ششصد سوار سرفرازي یافت عاقلخان را بجهت دیدن محله و تحقیق جمعیت منصبدارانی که بخدمت بنگش مقرر اند رخصت فرمودم و فیلي بمشار الیه عنایت شد بمهابتخان خنجر خاصه طرح مازندران مصحوب دوست بیگ مرحمت نموده فرستادم پیشکش روز دوشنبه به محمود آبدار که از زمان شاهزادگي و ایام طفولیت بلوازم بندگي و خدمتگاري اشتغال دارد انعام مقرر شد بیژن خویش پاینده‌خان مغول بمنصب هفت صدي ذات و چهارصد و پنجاه سوار ممتاز گشت محمدحسین برادر خواجه جهان را که بخدمت بخشیگري کانگره اختصاص دارد منصب ششصدي ذات و چهارصد و پنجاه سوار مرحمت نمودم درین تاریخ تربیت خان که از خانزدان موروثي این درگاه بود و بصمیمیت درست درسلک امرا انتظام داشت ودیعت حیات سپرد خالي از نامرادي و ملامتي نفس نبود جواني عیاش طبیعت بود تمامي عمر خود را میخواست که بفراغت بگذراند به نغمه هندي بسیار میل داشت و بد هم نمیفهمید مرد بے بدي بود راجه سورجسنگهه بمنصب دوهزاري ذات و سوار سرفراز شد بکرم الله

ولد علي مردان خان بهادر و باقرخان فوجدار ملتان و ملک محب افغان و مکتوبخان فیل مرحمت شد سید بایزید بخاري که حراست قلعه بهکره و فوجداري آنحدود بعهده اوست نیز بعنایت فیل سرفرازي یافت امان‌الله پسر مهابتخان بانعام خنجر مرصع ممتاز گشت بشیخ احمد هانسي و شیخ عبدالطیف سنبهلي و نراست خان خواجه سرای و رای کنور چند مستوفي فیل مرحمت نمودم محمد شفیع بخشي صوبه پنجاب بمنصب پانصدي ذات و سیصد سوار فرق عزت برافراخت بمونس پسر مهترخان که حراست قلعه کالنجر بعهده اوست منصب پانصدي ذات و یکصد و پنجاه سوار عنایت شد دریں تاریخ خبر فوت شاه نوازخان پسر سپه سالار خانخانان سبب گراني خاطر گشت در هنگامیکه آن اتالیق از ملازمت رخصت میشد بتاکید تمام فرموده شده بود که چون مکرر بمسامع جلال رسیده که شاه نواز خان شیفته شراب گشته و پیاله بافراط میخورد اگر در واقعه این سخن فروغ صدق دارد حیف باشد که دریں سن خود را ضایع سازد باید که اورا بطور او نگذارد و ضبط آن احوال بواجبي نماید اگرخود از عهده او بیرون نتواند آمد صریح عرضداشت نماید که بحضور طلبداشته باصلاح حال او توجه فرمایم چون به برهانپور رسید شاه نوازخان را بغایت ضعیف و زبون دریافته بتدبیر علاج او پرداخت قضارا بعد از روزے چند صاحب فراش گشته بربستر ناتواني افتاد هرچند اطبا معالجات و تدبیرات بکاربردند سودمند نشد درعین جواني و دولت درسنه سي و سه سالگي با جهانجهان نگراني و حسرت بجوار رحمت و مغفرت ایزدي پیوست از شنیدن این خبرناخوش تاسف بسیار خوردم الحق خوب خانه زادے رشید بود بایستي دریں دولت مصدر خدمات عمده شدی و اثرهاے عظیم ماندے اگرچه همه را این راه درپیش است و از فرمانگیتي مطاع قضا و قدر هیچکس را چاره و گزیرنے لیکن باین روش رفتن گران مینماید امید که از اهل امرزش باد راجه سارنگدیو را که از خدمتگاران نزدیک و بندهاے مزاجدان است نزد آن اتالیق فرستاده بانواع مراحم و نوازش پرسش و دلجوئي فرمودم و منصب پنجهزاري شاه نواز خان را برمنصب برادران و فرزندان او افزوده شد دارابخان برادرخورد او را بمنصب پنجهزاري ذات و سوار از اصل و اضافه سرفراز ساخته بعنایت خلعت و فیل و اسپ و شمشیرمرصع امتیاز بخشیدم و نزد پدرش رخصت فرمودم که او را بجاے شاه نواز خان بصوبداري صوبه برار و احمد نگر مقرر نماید رحمن داد برادر دیگرش بمنصب دوهزاري و هشتصد سوار سربلندي یافت منوچهر پسر شاه‌نوازخان بمنصب دوهزاري ذات و هزار سوار مفتخر گشت طغرل ولد شاه نورخان بمنصب هزاریذات و پانصد سوار ممتاز شد روز مبارکشنبه دوازدهم قاسم خان خویش اعتمادوله به عنایت علم فرق برافراخت اسدالله پسر سید حاجي را که باراده بندگي و خدمت آمده بود منصب پانصدي ذات و یکصد سوار عنایت شد صدر جهان خویش مرحومي مرتضی خان بمنصب هفتصدیذات و هشتصد سوار بخدمت فوجداري سنبل سرفرازي یافت و فیل مرحمت نموده رخصت

فرمودم بهارتهه بندیله را بمنصب ششصدی ذات و چهار صد سوار امتیاز بخشیده فیل عنایت شد بسنگرام راجه جمو نیز فیل مرحمت شد در احمدآباد دو بکه مارخور همراه داشت چون ماده درسرکار نبود که جفت توان کرد بخاطر رسید که اگر با بز برbری که در عربستان خصوص که از بندر شهر درخارمی آرند جفت کرده شود آما نتاج انها بچه شکل و شمایل بهمرسد القصه با هفت بربری ماده جفت فرموده شد و بعد از انقضاء مدت ششماه در فتحپور هرکدام یک بچه آوردند چهار ماده و سه نر و بغایت خوش صورت و خوش ترکیب و خوش رنگ و دربن رنگها انچه ببکه مشابهت و مناسبت دارد مثل سمند خطهاے سیاه در پشت داشته باشد و سرخ نیز از دیگر الوان خوشرنگتر و خوشتر مینماید و اصالت درو بیشتر ظاهر میشود و ار شوخی و دیگر آداے مضحکه و انواع جست و خیز چه نویسد اداے چند مشاهده میشود که بے اختیار خاطررا بتماشاے آن رغبت افزاید و اینکه در مردم شهرت گرفته که مصور اداهای جست و خیز بزغاله خوب نمیتواند کشید اینجا یقین شد اگر احیاناً اداهاے بزغاله را یک طوری تواند کشید در کشیدن اداهاے غریبه و انواع جست و خیز و شوخیهاے این شک نیست که بعجز اعتراف خواهد نمود از جمله بچه یکماهه بلکه بست روزه بنوعی از جاهاے مرتفع جسته خود را بر روے زمین میگیرد که اگر غیر بزغاله بجهد یک عضوش درست نخواهد ماند ار بسکه مرا خوش آمده فرمودم که همیشه نزدیک نگاهدارند و هرکدام را نامی مناسب آنها نهاده شد بغایت محظوظم و در فراهم آوردن بکه مارخور و بز اصیل نهایت توجه دارم و میخواهم که نتاج اینها بسیار شود و در مردم انتشار یابد بعد ازان که نتاج اینها را بایکدیگر جفت کرده شود ظن غالب آن است که نفیس تر بهمرسد و یکی از خصوصیات و امتیاز اینها نسبت به بزغاله انکه بزغاله بمجرد زائیدن تا پستان بدهن نگیرد و شیر نخورد فریاد و اضطراب بسیار ظاهر می کند و این بخلاف ان اصلا اواز بر نمی آرد و در غایت استغنا و بے نیازی استاده می باشد شاید که گوشت اینها در غایت خوش مزگی بوده باشد. قبل ازین فرمان شده بود که مقربخان بصاحب صوبگی بهار سرفراز گشته بدانصوب شتابد مشارالیه خود را بدرگاه رسانید که زمین بوس نموده متوجه مقصد گردد بنابرین روز مبارکشنبه دوم خورداد فیل باتلایر و دو اسپ و کهپوه مرصع عنایت نموده رخصت فرمودم و پنجاه هزار روپیه برسم مساعدت مرحمت شد و همدرین تاریخ سردار خان بخلعت و فیل و اسپ سرفراز گشته بجاگیرداری سرکار منگیر که در ولایت بهار و بنگاله است رخصت یافت مهر مشرف وکیل قطب الملک که در درگاه بود رخصت شد فرزند اقبالمند شاه جهان برادر افضل خان دیوان خود را بمرافقت او تعین نموده چون قطب الملک اظهار اخلاص و ارادت نموده مکرر التماس شبیهه کرده بود حسب الالتماس مشارالیه شبیهه خود را با کهپوه مرصع و پهول کتاره مرحمت فرمودم و بست و چهار هزار درب و خنجر مرصع و اسپ و خلعت بمهر شریف مذکور عنایت شد فاضلخان

دیوان بیوتات بمنصب هزاري ذات و پانصد سوار سرفراز شد حکیم رکناتهه بمنصب ششصدي ذات و شصت سوار سرفراز شد چون درین ایام عرس حضرت عرش اشیاني بود پنجهزار روپیه حواله چندی از بندهای معتبر شد که بفقرا و ارباب استحقاق قسمت نمایند حسنعلی‌خان را که جاگیردار سرکار مدگیر بود بمنصب دو هزار و پانصدي ذات و سوار افتخار بخشیده بکمک ابراهیم خان فتح جنگ صاحب صوبهٔ ولایت بنگاله مقرر فرمودم وشمشیری بمشارالیه عنایت شد چون میرزا شرف‌الدین حسین کاشغری درخدمت بنگش جان نثار گشت ابراهیم حسین پسراورا بمنصب هزاري ذات و پانصد سوار سرفراز ساختم درینولا ابراهیم خان دو منزل کشتي که باصطلاح ان ملک گوشه گویند نشیمن گاه یکی را که از طلاو دوم را از نقره ساخته برسم پیشکش ارسال داشته بود از نظر گذشت بی تکلف درقسم خود از فرد اعلي است یکی را بفرزند شاهجهان لطف نمودم روز مبارک شنبه نهم سادات‌خان بمنصب هزاري ذات وشصت سوار سربلندي یافت درین تاریخ عضد الدوله وشجاعت خان عرب بمحال جاگیرخود رخصت شدند روز مبارک شنبه باصفخان کهپوه مرصع معه پهول کتاره عنایت فرمودم چون فرزند سعادت‌مند سلطان پرویز متوجهه درگاه والا شده التماس خلعت نادري خاصه نموده بود که در روز ملازمت بمبارکی پوشیده سعادت زمین بوس دریابد حسب‌الالتماس او خلعت نادري و چیره و فوطه خاصه حواله شریف وکیل آن فرزند فرمودم که نزد او روانه سازد روز مبارک‌شنبه بست‌وسوم میرزا والي پسرعمه این نیازمند حسب‌الحکم از صوبهٔ دکن آمده دولت استانبوس دریافت پدرش خواجه حسن خالدار ازخواجه زاده هاے نقشبندي است عم من میرزا محمد حکیم همشیره خود را بخواجه نسبت کرده بودند تعریف خواجه از مردم بسیار شنیده شد حسب و نسب باهم جمعداشت و مدتها حل و عقد سرکار میرزا محمد حکیم عموی من بقبضه اختیار خواجه بود و مراعات خاطر خواجه بسیار میفرمودند پیش از شدقار شدن میرزا ودیعت حیات سپرد ازو دو پسرمانده میرزا بدیع الزمان و میرزا والي میرزا بدیع الزمان بعد از فوت میرزا گریخته بماوراءالنهر رفت و دران غربت مسافر راه عدم شد و بیگم بامیرزا والي بدرگاه آسمان جاه پیوست و حضرت عرش اشیاني مراعات خاطر بیگم بسیار می فرمودند میرزا هم جوان سنجیده آرمیده است خالي از معقولیت و فهمیدگي نیست از علم موسیقي وقوف تمام دارد درینولا بخاطر رسید که صبیه شاه زاده مرحوم دانیال را بمیرزا نسبت فرموده شود و باعث طلب میرزا بدرگاه همین بود این صبیه از دختر قلیج محمدخان است امید که توفیق رضاجوئي و خدمتگاري که وسیله سعادتمندي و برخورداري است نصیب و روزی باد درین تاریخ سربلند راے که بخدمت صوبه دکن معین است بمنصب دو هزاري و پانصدي ذات و هزار و پانصد سوار سرفراز شد درین ایام بعرض رسید که شیخ احمد نام شیادی در سهرند دام زرق و سالوس فروچیده بسیارے از ظاهرپرستان بیمعني را صید خود کرده و بهر شهرے و دیارے یکے از مریدان

خود را که آئین دکان آرائي و معرفت فروشي و مردم فریبي را از دیگران پخته تر داند خلیفه نام نهاده فرستاده و مزخرفاتے که بمریدان و معتقدان خود نوشته کتابے فراهم آورده مکتوبات نام کرده و دران جنگ مهملات بسا مقدمات لاطایل مرقوم گشته که بکفر و زندقه منجر میشود ازانجمله در مکتوبے نوشته که در اثناء سلوک گذارم بمقام ذي‌النورین آفتاد مقامي دیدم بغایت عالي و خوش بصفا ازانجا در گذشتم بمقام فاروق پیوستم و از مقام فاروق بمقام صدیق عبور کردم و هرکدام را تعریفی در خور آن نوشته و ازانجا بمقام محبوبیت واصل شده مقامي مشاهده افتاد بغایت منور و ملون خود را بانواع انوار و الوان منعکس یافتم یعني استغفرالله از مقام خلفا در گذشته بعالیمرتبت رجوع نمودم و دیگر گستاخیها کرده که نوشتن آن طولی دارد و از ادب دور است بنابرین حکم فرمودم که بدرگاه عدالت آئین حاضر سازند حسب‌الحکم بملازمت پیوست و از هرچه پرسیدم جواب معقول نتوانست سامان نمود و با عدم خرد و دانش بغایت مغرور و خود پسند ظاهر شد صلاح حال او منحصر درین دیدم که روزے چند در زندان ادب محبوس باشد تا شوریدگي مزاج و آشفتگي دماغش قدرے تسکین پذیرد و شورش عوام نیز فرو نشیند لاجرم بانے راے سنگدلن حواله شد که در قلعه گوالیار مقید دارد روز شنبه بست و پنجم خورداد فرزند ارجمند شاهزاده سلطان پرویز از الهآباد رسیده بسجود آستان خلافت جبین اخلاص نوراني ساخت بعد از اداى رسوم زمین بوس بنوازش بیکران مخصوص گشته حکم نشستن فرمودم ده هزار مهر و دو هزار روپیه بصیغه نذر و الماسے برسم پیشکش وقت ملازمت گذرانید چون فیلهاے او هنوز نرسیده بود وقت دیگر بنظر خواهد گذشت راجه کلیان زمیندار رتنپور را که آن فرزند حسب‌الحکم فوجے برسر او فرستاده هشتاد فیل و یک لک روپیه پیشکش گرفته همراه بدرگاه گیتي پناه آورده بود دولت آستان بوس دریافت وزیر خان دیوان آنفرزند که از قدیم بندهاے این درگاه است بسعادت کورنش سرفراز شده بست و هشت زنجیر فیل از نر و ماده پیشکش گذرانیده ازانجمله نه زنجیر فیل مقبول افتاد تتمه بمشارالیه عنایت شد چون بعرض رسید که مرتضی‌خان پسر افتخار خان که از خانه زادان و تربیت یافته هاے این درگاه است در اقصائي بلاد بنگاله با طایفه تکه جنگ کرده جان نثار شد اله یار برادر او را بمنصب هزاریذات و پانصد سوار سرفراز ساختم برادر دیگرش بمنصب چهار صدیذات و سوار سربلندي یافت تا بازماندها پراگنده نشوند روز دو شنبه سوم تیر ماه الهي در سواد شهر چهار آهوے سیاه و یک ماده و یک آهو بره شکار شدند چون از پیش منزل فرزند سعادتمند سلطان پرویز عبور اتفاق افتاد دو زنجیر فیل دندان دار با تلایر برسم پیشکش گذرانید هر دو زنجیر داخل فیلان خاصه حکم شد روز مبارکشنبه سیزدهم سید حسن ایلچي برادر کامکار شاه عباس فرمانرواى ایران سعادت آستانبوس دریافته مراسله آن برادر گرامي را با پیاله آبخوری باورین که لعلے برسرپوش آن نشانیده بودند گذرانید چون از فرط محبت و ودادو خلوص مودت و اتحاد بود سبب از دیاد دوستي و ارتباط گشت درین روز فدائي خان

بمنصب هزاري ذات و پانصد سوار سربلندي يافت نصرالله ولد فتح‌الله كه محافظت و محارست قلعه انبر بعهده اوست بمنصب هزار و پانصدي ذات و چهار صد سوار سرفراز شد روز مبارك شنبه بستم امان‌الله پسر مهابتخان بمنصب هزار و پانصدي ذات و هشت صد سوار سرفراز شد وزيرخان را بخدمت ديواني صوبه بنگاله اختصاص بخشيده اسپ و خلعت و خنجر مرصع مرحمت فرمودم بمير حسام‌الدين و زبردستخان فيل عنايت شد درين تاريخ حافظ حسن ملازم خان عالم با مكتوب مرغوب گرامي برادرم شاه عباس و عرضداشت آن ركن السلطنت بدرگاه پيوست و خنجر قبضه دندان ماهي جوهردار سياه ابلق كه برادرم بخان عالم لطف نموده بودند چون نفاست تمام داشت بدرگاه فرستاده بود از نظر گذشت بغايت پسنديده افتاد الحق تحفه ايست نادر تا حال اصلا ابلق ديده نشده بود هوا بسيار خوش امد روز مبارك شنبه بست و هفتم ميرزا والي بمنصب دو هزاري ذات و هزار سوار سربلندي يافت بست و چهار هزار درب در وجه انعام سيد حسن ايلچي عنايت شد بعبدالله خان بهادر فيروز جنگ فيل مرحمت نمودم روز مبارك شنبه دوم امرداد ماه الهي باعتبار خان اسپ عنايت شد ء قليخان بمنصب هزاري ذات و هشتصد سوار سرفرازي يافت شب شنبه چهارم امرداد ماه الهي مطابق پانزدهم شعبان جشن شب برات بود حسب الحكم لب درياي كشتي ها را بانواع چراغان و اقسام اتشبازي اراسته بنظر در اوردند الحق چراغاني ترتيب يافته بودند بغايت خوش مينمودند مدت ممتد ارسير و تماشاي ان محظوظ شدم روز سه شنبه ميرن پسر نادعلي ميداني كه از خانه زادان قابل تربيت است بمنصب هفتصدي ذات و پانصد سوار امتياز يافت بخواجه زين‌الدين منصب هفتصدي ذات و سيصد سوار مرحمت فرمودم خواجه محسن بمنصب هفتصدي ذات و يكصد سوار سرفراز گشت روز مبارك شنبه نهم بشكار موضع سمونگر رفته شد تا روز دو شنبه دران صحراي دلكشا بسير و شكار خوشوقت بوده شب سه شنبه بدولت خانه معاودت اتفاق افتاد روز مبارك شنبه شانزدهم بشوتن نبيره شيخ ابوالفضل بمنصب هفتصدي ذات و سيصد و پنجاه سوار سرفرازي يافت روز مبارك شنبه بسير باغ گل افشان كه برلب آب جمنه واقع است رفته شد دراثناي راه باران فرو ريخت و خوب باريد چمن را بتازگي طراوت و نضارت بخشيد انبهها بكمال رسيده بود سير مستوفي كرده شد از عماراتي كه مشرف بردريا اساس يافته چندان كه نظر كار مي كرد غير از سبزه و اب روان هيچ محسوس نميشد اين ابيات انوري مناسب مقام افتاد

روز عيش و طرب بستان است * روز بازار گل و ريحان است
تودهٔ خاك عبير اميز است * دامن باد گلاب افشان است
از ملاقات صبا روي غدير * راست چون آزده سوهان است

چون باغ مذكور بعهده تربيت خواجه جهان مقرر است پارچهاي زربفت طرح تازه كه دريغولا از عراق بجهت او اورده بودند برسم پيشكش گذرانيد انچه پسند افتاد بر گزيده

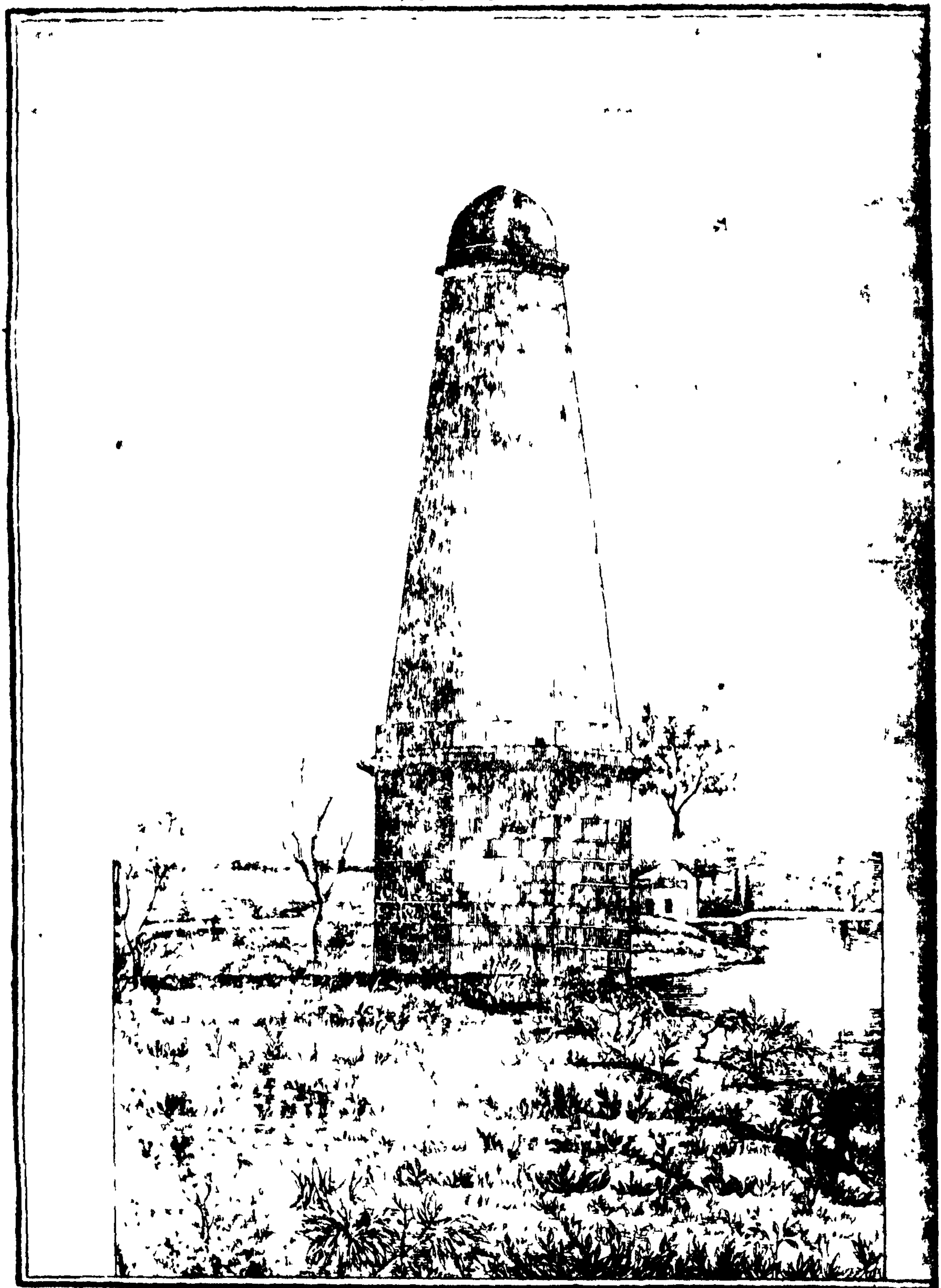
تفمه باو مرحمت فرمودم باغ را هم خوب ترتیب داده بود منصب او از اصل و اضافه پنجهزاري ذات و سه هزار سوار حکم شد از اتفاقات غريبه انکه با خان عالم خنجر قبضه دندان ابلق جوهر دار که از پیش برادر کامگار عالیمقدار شاه عباس یافته فرستاده خاطر بجنس راغب و مایل دندان ابلق شده که چندے از مردم صاحب وقوف بجانب ایران و توران تعین فرمودم که در تفحص و تجسس کوشیده از هرجا و هرکس بهر روش و هر قیمت که بدست افتد تقصیر نکنند بسیارے از بندهاے مزاجدان و امراء ذیشان بجهت مجرا خود پیوسته در طلب و تفحص میباشند قضارا درهمین شهر یکی از مردم اجنبي بیوقوف دندان ابلق در غایت لطافت و نفاست بقلیلی در سر بازار مي خرد و اعتقادش اینکه مگر در وقتی از اوقات در اتش افتاده و سیاهي اثر سوختن است بعد از مدتی بیکی از نجاران سرکار فرزند اقبالمند شاه جهان مینماید که یکپارچه ازین دندان را بجهت شستني باید براورد و چنان باید کرد که اثر سوختگي وسیاهي نماند غافل ازان که سیاهي قدر و قیمت سفیدي را افزوده و این خال و خط است که مشاطه تقدیر پیرایه جمال او نموده نجار في الفور نزد داروغه کارخانه خود شتافته این مژده را باو میرساند که چنین جنسی کمیاب و تحفه و نادر که خلقی در طلب او سرگردانند و مسافت هاے بعید طی نموده و باطراف و اکناف بلاد شتافته اند مفت ورایگان بدست یکی از مردم مجهول افتاده قدر قیمتش نمی شناشد سهل و اسان ازو توان گرفت مشارالیه بمرافقت او رفته در ساعت بدست می ارد و روز دیگر بخدمت انفرزند می گذراند چون فرزند شاه جهان بملازمت پیوست نخست اظهار شگفتگي بسیار نمود بعد ازانکه دماغ از نشاء باده اراستگي یافت، بنظر در اورد بغایت مرا خوشوقت گردانید

اے وقت تو خوش که وقت ما خوش کردي

چندان دعاے خیر در حق او کردم که اگر از صد یک ان باجابت مقرون گردد بجهت برخورداري دین و دولت او کافي است درین تاریخ بهلیم خان یکی از نوکران عمده عادل خان امده ملازمت نمود چون از روے اخلاص اختیار بندگي نموده بود بمراحم بیدریغ اختصاص بخشیده خلعت و اسپ و شمشیر و ده هزار درب انعام شد و منصب هزاري ذات و پانصد سوار عنایت فرمودم درینولا عرضداشت خان دوران رسید نوشته بود که انحضرت از کمال مرحمت و قدرداني پیر غلام خود را باوجود کبر سن و ضعف باصره بحکومت ملک تهته سرفراز فرموده بودند چون این ضعیف بغایت نحیف پیر و منحنی شده و در خود قوت و قدرت تردد و سواري نمی یابد التماس دارد که از سپاه گري معاف نموده در سلک لشکر دعا انتظام بخشید حسب الالتماس او حکم شد که دیوانیان عظام پرگنه خوشاب را که سي لک دام جمع اصلي اوست و مدتهاست که در وجه جاگیر مشارالیه تنخواه است و بغایت معمور و مزروع شده بجهت مدد خرچ او مقرر دارند که اسوده و مرفه الحال روزگار بسر برد و پسر کلان او شاه محمد نام بمنصب هزاري ذات

و ششصد سوار سرفرازي يافت و بحردوبم يعقوب بيگ بمنصب هفتصدبذات سيصد و پنجاه سوارفرق عزت بر افراخت سوبم اسد بيگ بمنصب سيصدبذات و پنجاه سوار ممتاز گشت روز شنبه غره شهريور ماه الهي بجهت اتاليق جانسپارخانخانان سپهسالار وديگر امراء عظام که بخدمت صوبه دکن مقرر اند خلعت باراني مصحوب يزداني عنايت فرمودم چون عزيمت سير گلزار هميشه بهار کشمير در خاطر تصميم يافته نورالدين قلي رخصت شد که پيشتر شتافته نشيب و فراز راه پونچ را حتى الامکان علاج نمايد و نوعي سازد که عبور چارواهاے بار بردار از کريوه هاے دشوار گذار بسهوليت ميسر شود و مردم محنت و تعب نکشند و جمع کثير از عمله و فعله اينکار مثل سنگتراش و نجار و بيلدار وغيره بهمراهي او رخصت يافتند و فيلي بمشاراليه عنايت شد شب مبارکشنبه سيزدهم بباغ نورمنزل رفته تا روز يکشنبه شانزدهم دران گلشن نشاط بعيش و انبساط گذشت راجه بکرما جيت بهگيله از قلعه ماند پور که وطن مالوفه اوست آمده سعادت آستانبوس دريافت فيلي و کلگي مرصع برسم پيشکش گذرانيد مقصود خان بمنصب هزاربذات و يکصد و سي سوار سرفراز گشت روز مبارکشنبه بستم فرزند شاه پرويز دو زنجير فيل پيشکش آورد و داخل حلقه خاصه حکم شد بتاريخ بست وچهارم ماه مذکور در دولتخانه حضرت مريم زماني جشن وزن شمسي انجمن افروز گشت سال پنجاه و يکم بحساب ماههاے شمسي بفرخي و فيروزي آغاز شد اميد که مدت حيات در مرضيات ايزد جل سبحانه مصروف باد سيد جلال خلف سيد محمد نبيره شاه عالم بخاري را که مجملي از احوال او در ضمن وقايع سفر گجرات مرقوم گشته رخصت انعطاف ارزاني داشتم ماده فيلي بجهت سواري او با خرچ راه عنايت شد شب يکشنبه سي ام مطابق چهاردهم شهرشوال که قرص ماه بعيار کامل رسيده بود در عمارات باغ که مشرف بر درياے جمنه واقع است جشن ماهتابي ترتيب يافت وبغايت مجلس آرميده و بزم پسنديده گذشت غره ماه الهي از دندان ابلق جوهردار که فرزند سعادتمند شاهجهان پيشکش کرده بود فرمودم که مقدار دو قبضه خنجر و يک شصت ازان بريدند بغايت خوشرنگ و نفيس برآمد باستاد پورن و کليان که در فن خاتم بندي عديل و نظيرخود ندارند حکم شد که قبضه خنجر را باندامي که دربنولا پسند افتاده و بطرح جهانگيري شهرت يافته بسازند همچنين تيغه و غلاف گيري و بندوبان را باستادانے که هرکدام در فن خود از يکتايان روزگار اند فرموده شد الحق چنانچه خاطر ميخواست ترتيب يافت يکقبضه خود آنطور ابلق برآمده که از ديدنش حيرت افزود از جمله هفت رنگ محسوس ميشود وبعضے گلها چنان مينمايد که گوئي نقاش صنع بکلک بدايع نگار از خط سياه بر دور آن تحرير کرده نفس الامر آنکه بحدے نفيس است که يک نفس نميخواهم که از خود جدا سازم و ازجميع جواهر گران بها که در خزانه است گرامي ترميدارم روز مبارکشنبه بمبارکي و فرخي در کمر بستم و استادان نادره کار که دراتمام آن نهايت صنعت ودقت بعمل آورده کارنامه ظاهر ساخته بودند بانعامات سرفراز گشتند استاد پورن بعنايت فيل

متعلق صفحہ ۲



نقشہ کوس منارہ کہ بحکم جہانگیر بادشاہ از آگرہ تا لاہور طیار شدہ بودند واقع بیرون شہر دہلی

و خلعت و حلقهٔ طلا بجهت سردست که اهل هندان را کڑہ گویند و کلیان بخطاب عجایب دست و اضافه و خلعت و پهونچی مرصع و همچنین هرکدام درخور حالت و هنرمندی خود نوازشات یافتند چون بعرض رسید که امان الله پسر مهابتخان به احداد بدنهاد جنگ کرده فوج او را شکست داده بسیارے از افغانان سیاه رو و باطن را علفه تیغ خون اشام ساخته شمشیر خاصه بجهت سرفرازی او فرستاده شد روز شنبه پنجم خبر فوت راجه سورجسنگهه رسید که در دکن باجل طبعی در گذشت او نبیره مالدیو است که از زمینداران عمدهٔ هندوستان بود و زمینداری که با رانا دم از تقابل ومساوات میزند این است بلکه در یکی از جنگها بر رانا غالب آمده و احوال او در اکبرنامه بشرح و بسط مذکور است راجه سورجسنگهه بمیامن تربیت حضرت عرش اشیانی و این نیازمند درگاه سبحانی بمراتب بلند و مناصب ارجمند رسید ملکش از پدر و جد در گذشت پسرش گجسنگهه نام دارد و پدرش در زمان حیات مهمات ملکی و مالی خود را بقبضه اقتدار او سپرده بود چون قابل تربیت و نوازش دانستم او را بمنصب سه هزاری ذات و دو هزار سوار و علم و خطاب راجه و برادر خوردش را بمنصب پانصدی ذات و دو صد و پنجاه سوار سرفراز ساخته جاگیر در وطن مرحمت فرمودم روز مبارک شنبه دهم مهرماه حسب الالتماس اصفخان بمنزل او که در کنار جمنه اساس یافته رفته شد حمامی ساخته در نهایت صفا و نفاست بغایت محظوظ گشتم بعد از فراغ غسل بزم پیاله ترتیب یافت و بندهاے خاص بساغرهاے نشاط خوشوقت شدند از پیشکشهاے او انچه پسند افتاد برگزیده تتمه بمشارالیه بخشیدم قیمت مجموع پیشکش او که گرفته شد مبلغ سی هزار روپیه بوده باشد باقرخان فوجدار ملتان بعنایت علم سربلندی یافت پیش ازین حسب الحکم از دارالخلافه آگره تا دریاے اٹک دو طرفه درخت نشانیده خیابان ترتیب داده اند و همچنین از اگره تا بنگاله و درینولا حکم کرم که از اگره تا لاهور برسر هر کروه میلی بسازند که علامت کروه باشد و بفاصله سه کروه چاه آبے تا مترددین اسوده و مرفه الحال امد و رفت نمایند از تشنگی و تابش افتاب محنت و صعوبت نکشند روز مبارک شنبه بیست و چهارم مهرماه جشن دسهره ترتیب یافت بائین هند اسپان را اراسته بنظر در اوردند و بعد از دیدن اسپان چند زنجیر فیل بنظر گذشت چون معتمد خان در نو روز گذشته پیشکش نگذرانیده بود درین جشن تخت طلا با یک انگشتری یاقوت و یک بسد و دیگر جزویات پیشکش کرد تخت نغزک ساخته شده قیمت مجموع ان شانزده هزار روپیه باشد چون از صدق عقیدت و اخلاص اورده بمعرض قبول مقرون گشت درین روز زبردست خان بمنصب هزاری ذات و چهار صد سوار سرفرازی یافت چون ساعت کوچ روز دسهره مقرر شده بود وقت شام بمبارکی و فرخی برکشتی نشسته متوجه مقصد گشتم و هشت روز در منزل اول توقف افتاد تا مردم بفراغ خاطر سامان نموده بر ایند مهابتخان از بنگش بداکچوکی سیب فرستاده بود بسیار ترو تازه امد لطافت تمام داشت از خوردنش محظوظ گشتم باسیب خوب کابل که درهمانجا خورده شد وسیب سمرقندی که هرسال می آرند طرف نمی

توان نهاد در شیرینی و نزاکت و راست مزگی هیچ نسبت بانها ندارد تا حال بایں نفاست و لطافت سیب ندیده شده بود می گویند که در بنگش بالا متصل بلشکردره دهی است سیوران نام دراں ده سه درخت ازیں سیب است و هر چندسعی نمودند جاے دیگر بایں خوبی نشد بسید حسن ایلچی برادرم شاه عباس ازیں سیب الوش عنایت کردم تا معلوم گردد که در عراق بهتر ازیں میشود یانه عرض کرد که در تمام ایران سیب اصفهاں ممتاز است نهایتش همیں قدر خواهد بود روز مبارک شنبه غره ماه ابان الهي بزیارت روضه حضرت عرش آشیاني انارالله برهانه رفته فرق نیاز بر آستان ملایک آشیان سوده صد مهر نذر گذرانیدم جمیع بیگمان و اهل محل بطواف ان آستان ملایک مطاف استسعاد جسته نذورات گذرانیدند شب جمعه مجلسے عالي اراسته شد از مشایخ و ارباب عمایم و حفاظ و اهل نغمه بسیارے فراهم آورده وجد و سماع کردند و بهر کدام درخور استحقاق و استعداد انها از خلعت و فرجي و شال عنایت شد عمارت ایں روضه متبرکه بعنایت عالي اساس یافته دریں مرتبه باز بخاطر رسید ازانچه بود بسیار افزود شب سویم بعد از گذشتن چهار گهري از منزل مذکور کوچ اتفاق افتاد و پنج و نیم کروه براه دریا نوردیده چهار گهري از روز بر آمده بود که بمنزل رسیده شد بعد از دو پهر روز از آب گذشته هفت دراج شکار کردم آخرهاے روز بسید حسن ایلچي بیست هزار روپیه انعام شد و خلعت طلا دوز با جیغه مرصع و فیل مرحمت نموده رخصت انعطاف ارزاني داشتم و بجهت برادرم صراحي مرصع که بشکل خروس ساخته بودند و مقدار معتاد من شراب درو می گنجید برسم ارمغان فرستاده شد آمید که سلامت بمنزل مراد برسد لشکرخاں را که بحکومت و حراست دارالخلافه آگره اختصاص یافته خلعت و اسپ و فیل و نقاره و خنجر مرصع عنایت نموده رخصت فرمودم اکرامخان بمنصب دو هزاري ذات و یک هزار و پانصد سوار و خدمت فوجداري سرکار میوات سرفرازي یافت پسر اسلامخاں است و او نبیره صاحب سجاده غفران پناه شیخ سلیم است که محامد ذات و محاسن صفات و نسبت دعاگوئي ایشان بایں دودمان والا در اوراق گذشته نگاشته کلک صداقت رقم گشته دریں ولا از شخصی که سخن او بفروغ صدق آراستگي داشت استماع افتاد که در زمانے که مرا بقدر تکسری و ضعفي در اجمیر دستداد پیش ازانکه ایں خبر ناخوش بولایت بنگاله رسد روزے اسلام خان در خلوت نشسته بود ناگاه او را بیخودي دست مید هد چوں بخود مي آید بیکي از معتمداں خویش که بهیکی نام داشت و از محرمان او بوده مي گوید که از عالم غیب مرا چنیں نمودند که بیکر مقدس حضرت شاهنشاهي بقدر گراني دارد علاج آن منحصر در فدا ساختن چیزے است بغایت عزیز و گرامي نخست بخاطرش گذشت که فرزند هوشنگ را فداے فرق مبارک آنحضرت سازم لیکن چوں خورد سال بود و هنوز تمتعي از حیات نیافته و کام دل بر نگرفته مرا بر حال او رحم آمد خود را فدای صاحب و مربي خود کردم آمید که چوں از صمیم القلب و صدق باطن است

بدرگاه الهي مقبول افتد في‌الفور تیر دعا بهدف اجابت رسید و در همان زودي اثر ضعف و عارضه بیماری در خود احساس نمود اناً فاناً مرض اشتداد می یافت تا بجوار رحمت ایزدی پیوست و حکیم علی‌الاطلاق صحت عاجل و کامل از شفاخانه فیض بابی نیاز مند کرامت فرمود اگرچه حضرت عرش اشیاني انارالله برهانه باولاد و احفاد شیخ‌الاسلام توجه مفرط داشتند و هر کدام را درخور قابلیت و استعداد تربیت ها و رعایت ها فرموده بودند لیکن چون نوبت سلطنت و خلافت بایی نیاز مند رسید بجهت اداے حقوق ان بزرگوار رعایتهاے عظیم یافتند و اکثر از ایشان بعالي مرتبه امارت رسیدند و بصاحب صوبگي ها ترقي و تصاعد کردند چنانچه احوال هر کدام درجاے خود گذارش نمود چون درین موضع هلال خان خواجه سرا که از خدمتگاران زمان شاهزادگي است سراے و باغے ساخته‌بود پیشکش گذرانید بجهت سرفرازي او قلیلی گرفته شد ازین منزل بچهار کوچ در ظاهر متهرا ورود موکب مسعود اتفاق افتاد روز مبارکشنبه هشتم بتماشاے بندرابن و دیدن بتخانهاے انجا رفته شد اگرچه در عهد سلطنت حضرت عرش اشیاني امراے راجپوت عمارات به طرز خود ساخته و از بیرون به تکلفات افزوده غایتاً در درون چندان شپره و ابابیل درو خانه ها کرده که از بوے بد انها یک نفس بند نمیتواند شد

از برون چون گور کافر پر حلل * وز درون قهر خداے عز وجل

درین روز مخلص خان حسب‌الحکم از بنگاله امده سعادت استانبوس دریافت صد مهر و صد روپیه بصیغه نذر و لعلي و طره مرصعي برسم پیشکش گذرانید روز جمعه نهم شش لک روپیه خزانه بجهت ذخیره قلعه اسیر نزد سپهسالار خانخانان فرستاده شد در اوراق گذشته بتقریبات از کیفیات احوال گسائین چدروپ که در اوجین گوشه‌انزوا داشت مرقوم گشته درینولا از اوجین بمتهرا که از اعاظم معابد هنود است نقل مکان نموده بر کنار دریاے جمنه بعبادت معبود حقیقي اشتغال دارد چون صحبت او پیرامون خاطر می گشت بقصد ملاقات او شتافتم و زمانے ممتد درخلوت بیرحمت غیر صحبت داشته شد الحق که وجودش بغایت مغتنم است در مجلس او محظوظ و مستفید میتوان شد روز شنبه دهم قراولان بعرض رسانیدند که درین نزدیکي شیرے است که آزار وآسیب ازو برعایا و مترددین میرسد في‌الفور حکم فرمودم که فیل بسیار برده بیشه را نیک محاصره نمایند و اخر هاے روز خود باهل محل سوار شدم چون عهد کرده ام که هیچ جاندارے را بدست خود نیازارم بنور جهان بیگم فرمودم که بندوق بیندازید باانکه فیل از بوے شیر قرار و ارام نمیگیرد و پیوسته درحرکت است و از بالای عماري تفنگ بے خطا انداختن کاریست عظیم مشکل چنانچه میرزا رستم که در فن بندوق اندازي بعد از من مثل او دوئی نیست مکرر چنان شده که سه تیر و چهار تیر از بالاے فیل خطا کرده نور جهان بیگم تیر اول چنان زد که بهمان زخم تمام شد روز دوشنبه دوازدهم باز خاطر را بملاقات گسائین چدروپ رغبت افزود بے تکلفانه بکلبه او شتافته صحبت

داشته شد سخنان بلند درمیان امد حق جل‌وعلی غریب توفیقی کرامت فرموده همت عالي و فطرت بلند و مدرکه تند را بادانش خداداد جمع و دل از تعلقات ازاد ساخته پشت پا برعالم و مافیها زده درگوشه تجرید مستغني و بے نیاز نشسته از اسباب دنیوي نیم گز کهنه کرباس که بستر عورت شود و پارچه از سفالین که دم آبے توان خورد اختیار نموده در زمستان و تابستان وبرسات عریان و سروپا برهنه بسر می برد و سوراخي که بصد محنت و شکنجه توان گردید و ره در آمد بنوعي که طفل شیرخواره را بزحمت توان در آورد بجهت بودن قرار داده این درسه بیت حکیم سنائي علیه‌الرحمه مناسب حال افتاد

داشت لقمان یکی کریجي تنگ * چون گلوگاه نای و سینه چنگ
بوالفضولي سوال کرد ازوي * چیست اینخانه شش‌بدست‌وبیي
با دم گرم و چشم گریان پیر * گفت هذا لمن یموت کثیر

روز کم شنبه چهاردهم باز بملاقات گسائین رفته ازو وداع شدم بی تکلف جدائي از صحبت او بر خاطر حقیقت گزین گراني نمود روز مبارک‌شنبه پانزدهم کوچ فرموده در برابر بندرابن منزل گزیدم دربن منزل فرزند سعادتمند سلطان پرویز رخصت شده باله‌آباد و محال جاگیر خود شتافت اراده خاطر چنان بود که او دربن یورش بسعادت همراهي اختصاص یابد چون پیش ازین اظهار پریشاني نمود ناگزیر بجدائي او رخصت دادم و اسپ پنچاق و کمرخنجر دسته ابلق جوهردار و شمشیرخاصه وسپر خاصه مرحمت شد امید که بار بزودي و خوبي دولت حضور یابد چون مدت حبس خسرو بطول انجا میده بود بخاطر صواب اندیش رسید که بیش ازین او را محبوس داشتن و از سعادت خدمت محروم داشتن از مرحمت دور است لاجرم بحضور طلبیده حکم کورنش کردم مجدداً نقوش جرایم او بزلال عفو شست و شو یافت و غبار خجالت و ذلات از ناصیه او زدوده شد امید که توفیق رضا جوئي و سعادت بندگي نصیب و روزي او باد روز جمعه شانزدهم مخلص خانرا که بجهت خدمت دیواني سرکار فرزند شاه پرویز طلبیده بودم در خدمت ان فرزند رخصت یافت و منصب او بدستوري که در بنگاله داشت دو هزاري ذات و هفتصد سوار مرحمت فرمودم روز شنبه هفتدهم مقام شده دربنمنزل سید نظام پسر میر میران صدر جهان که بفوجداري سرکار قنوج اختصاص داشت دولت ملازمت دریافت دو زنجیرفیل و چند دست جانور شکاری پیشکش گذرانید یک زنجیر و دو دست باز گرفته شد روز یکشنبه هیزدهم کوچ اتفاق افتاد دربنولا دارلسه ایران مصحوب پري بیگ میرشکار یک دست شنقار خوشرنگ فرستاده بود و یک دست دیگرخان عالم داده مشارالیه نیز باشنقار شاهي که بدرگاه ارسالداشته خود در راه ضایع میشود و شنقار شاهي نیز از غفلت میر شکار بچنگ گربه می افتد اگرچه زنده بدرگاه رسانیدند لیکن یک هفته بیش نماند و تلف شد چه نویسم از حسن و رنگ این جانور خالهاسه سیاه برهربال و بر پشت و پهلو بسیار

خوشنما بود و چون خالی از غرابت نبود باستاد منصور نقاش که بخطاب نادرالعصر سرفراز است فرمودم که شبیه این را کشیده نگاهدارد دو هزار روپیه بمهر شکار مذکور لطف نموده رخصت فرمودم در عهد دولت حضرت عرش آشیانی انارالله برهانه وزن سیر سی دام بود مقارن اینحال بخاطر گذشت که خلاف ضابطه ایشان چرا باید کرد اولی آنکه بدستور سابق سی دام باشد روزی گسائین چدروپ بتقریبی گفت که در کتاب بید که احکام دین ما درانجا مثبت است وزن سیر را سی و شش دام نوشته اند چون از اتفاقات غیبی حکم شما بانچه که در کتاب ما است مطابق افتاد اگر همان سی و شش دام مقرر فرمایند بهتر خواهد بود حکم شد که بعد ازین در تمام ممالک سی و شش دام معمول باشد روز دوشنبه نوزدهم کوچ شد راجه بهاوسنگهه را بکمک لشکر دکن تعین فرمودم اسپ و خلعت مرحمت نموده شد ازین تاریخ تا روز کم شنبه بست و هشتم پی در پی اتفاق کوچ واقع شد روز مبارک شنبه بست و نهم دارالبرکات دهلی بورود موکب اقبال آراستگی یافت نخست با فرزندان و اهل محل بزیارت روضه منوره حضرت جنت آشیانی انارالله برهانه شتافته نذورات گذرانیده شد و ازانجا بطواف روضه متبرکه سلطان المشایخ شیخ نظام الدین چشتی رفته استمداد همت نمودم و آخرهاے روز بدولتخانه که در سلیم گده ترتیب یافته بود نزول سعادت اتفاق افتاد روز جمعه سی ام مقام شد چون دربنمدت شکارگاه پرگنه پالم را حسب الحکم محافظت نموده بودند بعرض رسید که آهو بسیار جمع شده روز شنبه غره آذر ماه الهی بعزم شکار یوز سواری نموده شد آخرهاے روز در اثناے شکار ژاله بافراط بارید در کلانی مقدار سیبی بود هوا را بغایت سرد ساخت درین روز سه آهو گیرانیده شد روز یکشنبه دوم چهل و شش آهو شکار کردم روز دوشنبه سویم بست و چهار آهو بیوز گیرانیده شد و دو آهو فرزند شاهجهان به بندوق زد روز سه شنبه چهارم پنج آهو گیرانیده شد روز کم شنبه پنجم بست و هفت آهو شکار شد روز مبارکشنبه ششم سید بهوه بخاری که بحکومت و حراست دارالملک دهلی اختصاص داشت سه زنجیر فیل و هیزده راس اسپ و دیگر جزویات برسم پیشکش گذرانید یک زنجیر فیل و دیگر جزویات مقبول افتاد تتمه باو بخشیدم هاشم خوستی فوجدار بعضی پرگنات میوات بسعادت آستان بوس سرفرازی یافت تا روز مبارکشنبه سیزدهم در حدود پالم بشکار یوز مشغول بودم در عرض دوازده روز چهار صد و بست و شش آهو گیرانیده بدهلی مراجعت واقع شد در خدمت حضرت عرش آشیانی شنیده بودم که آهو را که از چنگ یوز خلاص سازند با آنکه آسیبی از ناخن و دندان باو نرسیده باشد زنده ماندن آن از محالات است درین شکار بجهت مزید احتیاط آهویے چند خوش صورت قوی جثه پیش ازان که زخمی از دندان و ناخن بآنها برسد خلاص ساخته فرمودم که در حضور نگاه داشته نهایت محافظت و تیمار داری بکار برند یک شبانروز بحال خود بوده آرام و قرار داشتند روز دویم تغیر فاحش در احوال آنها مشاهده رفت از عالم مستی نسبت و پا را بیجا و بے قانون انداخته می افتادند و

بر میخاستند هرچند تریاق فاروقي و دیگر دواهاے مناسب داده شد تاثیر نکرد تا یک پاس باین کیفیت گذرانیده جان دادند درین تاریخ خبر ناخوش رسید که فرزند کلي شاه پرویز در آگره ودیعت حیات سپرد چون گلرنگ شده بود و آن فرزند نهایت تعلق و دلبستگي داشت ازین سانحه دلخراش بغایت متاثر و آزرده خاطر گشته اضطراب و بیطاقتي بسیار ظاهر ساخته است بجهت دلدوازي و خاطر جوئي او عنایت نامه ها فرستاده ناسور درونی او را بمرهم لطف و عاطفت دوا فرمودم آمید که حق جل وعلی صبر و شکیب کرامت کناد که درین قسم قضایا بهتر از تحمل و بردباري غمگساري نمي باشد روز جمعه چهاردهم بالتماس آغائي آغامان بمنزل او رفته شد او را بسبب سبقت خدمت و طریقه بندگي موروثي باین دودمان رفیع الشان ثابت است و حضرت عرش آشیاني انارالله برهانه در هنگامیکه مرا کتخدا ساختند آغائي آغامان را از همیشره من شاه زاده خانم گرفته بخدمت محل من مقرر فرمودند ازان تاریخ سي و سه سال است که در خدمت من مي باشد و خاطر ایشان را بغایت عزیز و گرامي میدارم و ایشان باخلاص خدمت سلسله ما کرده اند در هیچ سفرے و یورشي باراده و اختیار خویش از ملازمت من محروم نمانده اند چون کبرسن ایشان را دریافت التماس نمودند که اگر حکم شود در دهلي اقامت گزیده انچه از عمر باقي باشد بدعا گوئي صرف سازم که دیگر مرا طاقت نقل و حرکت نمانده و از آمد و شد محنت و صعوبت مي کشم و از سعادت مندیهاے ایشان آنکه بحضرت عرش آشیاني همسال واقع شده اند مجملاً آسودگي ایشان را منظور داشته حکم فرمودم که در دهلي توقف نمایند و درانجا بجهت خود باغي و سراے و مقبره ساخته اند مدتے است که بتعمیر آن مشغول اند القصه مراعات خاطر آن قدیم الخدمت را مطمح نظر داشته بمنزل ایشان رسیده شد و بسید بهوه حاکم شهر تاکید فرمودم که در لوازم خدمتگاري و پاس خاطر ایشان چنان تاکید نماید که از هیچ رهگذر غبار کلفتي بر حواشي خاطر ایشان نه نشیند درین تاریخ راجه کشنداس بمنصب دو هزاري ذات و سیصد سوار از اصل و اضافه سربلندي یافت چون سید بهوه خدمت فوجداري دهلي را چنانچه باید بتقدیم رسانیده بود و مردم انحدود از حسن سلوک او نهایت رضامندي داشتند بدستور سابق محافظت و محارست شهر دهلي و فوجداري اطراف آن بمشارالیه مقرر فرموده بمنصب هزاري ذات و ششصد سوار از اصل و اضافه سرفراز ساخته فیل مرحمت نموده رخصت نمودم روز شنبه پانزدهم میرزا والي را بمنصب دو هزاري و هزار سوار و عنایت علم و فیل امتیاز بخشیده بصوبه دکن تعین فرمودم شیخ عبدالحق دهلوی که از اهل فضل و ارباب سعادت است درین آمدن دولت ملازمت دریافت کتابی تصنیف نموده بود مشتملبر احوال مشایخ هند بنظر در آمد خیلکي زحمت کشیده مدتهاست که در گوشه دهلي بوضع توکل و تجرید بسر می برد مرد گرامي است صحبتش بی ذوق نیست بانواع مراحم دلنوازي کرده رخصت فرمودم روز یکشنبه شانزدهم از دهلي

کوچ کرده شد روز جمعه بست و یکم به پرگنه کرانه نزول سعادت اتفاق افتاد پرگنه مذکور وطن ملوفت ... اصل آب و هوایش معتدل و زمینش قابل مقربخان درانجا باغات و عمارات ساخته چون مکرر تعریف باغ او بعرض رسیده بود خاطر را بسیرآن رغبت افزود روز شنبه بیست و دوم با اهل حرم از سیران باغ محظوظ گشتم بے تکلف باغی است بغایت عالي و دلنشین انچه دیوار پخته دور ان برکشیده و خیابانهارا فرش پخته یکصد و چهل بیگهه است و درمیان باغ حوضی ساخته است طول دویست و بیست درع عرض دویست درع و درمیان حوض صفه مهتابي بیست و دو درع مربع و هیچ درخت گرم سیرے و سرد سیرے نیست که درین باغ نباشد از درختهاے میوه دار که در ولایت میشود حتی نهال پسته سبز شده سروهاے خوش قد باندام دیده شد که تاحال بایں خوبي و لطافت سرو بنظر در نیامده باشد فرمودم که سروها را بشمارند سیصد درخت بشمار درآمد در اطراف حوض عمارات مناسب اساس یافته هنوز درکارند روز دوشنبه بست و چهارم خنجرخان که حراست قلعه احمد نگر بعهده اوست بمنصب دوهزارو پانصدیذات و هزارو ششصد سوار ممتاز گشت روزکم شنبه بست و ششم حضرت واهب العطایا فرزند شاهجهان را پسرے از صبیه آصفخان کرامت فرمود هزار مهر ندر گذرانیده التماس نام نمود امید بخش نام کردم امید که قدمش بریں دولت مبارک و فرخنده باد روز مبارک شنبه بست هفتم مقام شد درین چند روز از شکار جرز و تو عدري محظوظ بودم جرزسور را فرمودم که وزن کردند دو سیر و یکپاو جهانگیري برآمد و ابلق دو سیر و نیم پاو تو عدري کلاں یک پاؤ ازجرز سور کلال ترشد روز مبارک شنبه پنجم دیماه الهي در مقام اکبرپور از کشتي برآمده براه خشکي نهضت موکب اقبال اتفاق افتاد و از آگره تا منزل مذکوره که در دو کروه پرگنه بوزبه واقع است یکصد و بست و سه کروه براه دریا که نود و یک کروه براه خشکي است بسي و چهار کوچ و هفده مقام طی منزل شد سواے ایں یک هفته در برآمدن شهر و دوازده روز درپالم بجهت شکار توقف نموده بودم که همگی هفتاد روز باشد درین تاریخ جهانگیرقلیخان از بهار آمده دولت زمین بوس دریافت صد مهر و صد روپیه برسم نذر گذرانیده از روز مبارک شنبه گذشته تا روز کم شنبه یازدهم بی در بی کوچ واقع شد روز مبارک شنبه دوازدهم از سیرباغ سهرند خوش وقت گشتم از باغ هاے قدیمي است و درخت هاے سال رسیده دارد طراوتی که پیش ازیں داشت نمانده معهذا غنیمت است خواجه و یسي که از زراعت و عمارت صاحب وقوف است محض بجهت مرمت ایں باغ او را کروري سهرند ساخته پیش از ساعت کوچ از دارالخلافه آگره رخصت فرموده بودم و بقدر ترتیب و مرمت نموده مجدداً تاکید کرده شد که اکثر درختهاے کهنه بے طراوت را دور ساخته نهالهاے تازه بنشانند عراق بندي را ازسرنو صفا داده عمارت هاے قدیم را تعمیر نمایند و دیگر عمارات از حمام وغیره در جاي مناسب حکم شد که آساس نهد دریں تاریخ دوست بیگ که از کمکیان عبدالله‌خان است بمنصب

هفتصدي ذات و پنجاه سوار سرفراز گشته مظفرحسین پسر وزیرخان بمنصب ششصدي ذات و سیصد سوار ممتاز گشت شیخ قاسم بخدمت صوبه دکن رخصت شد روز مبارک شنبه نوزدهم حسب الالتماس فرزند سعادتمند شاهجهان بمنزل او تشریف ارزاني فرمودم بجهت ولادت فرزندي که حق جل واعلی کرامت فرموده جشن عالي آراسته پیشکش کشید ازان جمله شمشیر نیمچه یک آویز که کاررند بکیت و قبضه و بند باز آن از نیلم فرنگ تراش ترتیب یافته الحق پاکیزه و مطبوع ساخته شده دیگر فیلیست که راجه بکلانه وبرهان پور بان فرزند گذرانیده بود چون آن فیل خوش صورت و خوش فعل است داخل فیلان خاصه حکم شد مجموع قیمت پیشکش انچه قبول و مقبول افتاده یک لک و سی هزار روپیه باشد و قریب بچهل هزار روپیه بوالده ها و ولي نعمت هاے خود گذرانید دربن ایام سید بایزید بخاری فوجدار صوبه بکر یکراس رنگ که در خوردي از کوه آورده در خانه پرورش داده پیشکش فرستاده بود بنظر گذشت بغایت خوش آمد از قسم مارخور و قوچ کوهي بسیار دیده شد که در خانه پرورش یافته اما رنگ بنظر در نیامده بود فرمودم که بابزبربري یکجا نگاه دارند تا جفت شود و نتاج بهم رسد بے تکلف نسبتي بمارخور و قچقار ندارد سید بایزید بمنصب هزاري ذات و هفتصد سوار سرفراز شد روز دوشنبه بیست سوم مقیم خانرا بخلعت و اسپ و فیل و کهپوه مرصع سرفراز ساخته بصوبه بهار تعین فرمودم روز یک شنبه بیست نهم برلب آب بیاه جشن فرزند اقبالمند شاهجهان ترتیب یافت و همدرین روز راجه بکرماجیت که بمحاصره قلعه کانکره اشتغال دارد بجهت عرض بعضي مدعیات حسب الحکم بدرگاه امده سعادت استانبوس دریافت روز دوشنبه سي ام فرزند شاهجهان بجهت دیدن عمارات دولت خانه که بتازگي احداث یافته ده روز رخصت گرفته بلاهور شتافت و راجه بکرماجیت بعنایت خنجر خاصه و خلعت و اسپ سرفراز گشته بخدمت محاصره قلعه کانکره مراجعت نموده روز کم شنبه دوم بهمن ماه الهي باغ کلانور بورود موکب مسعود آراستگي یافت دربن زمین حضرت عرش اشیاني برتخت خلافت جلوس فرموده اند چون خبر نزدیک رسیدن خان عالم بدرگاه رسید هرروز یکی از بندهارا بجهت سرفرازي او برسم استقبال فرستاده بانواع و اقسام مراحم و نوازش پایه عزت و منزلت او افزودم و عنوان فرامین را بمصرعي یا بیتي بدیهه مناسب مقام زینت بخشیده به عنایت هاے سرشار مخصوص ساختم از جمله یک مرتبه عطر جهانگیري فرستاده این مطلع برزبان قلم امد

بصورت فرستاده ام بوے خویش * که ارم ترا زود ترسوے خویش

روز مبارک شنبه سوم در باغ کلانور خانعالم بسعادت استانبوس سرفرازي یافت صد مهر و هزار روپیه بصیغه نذر اورد و پیشکش خود را بمرور خواهد گذرانید زنبیل بیگ ایلچي برادرم شاه عباس با مراسله شاهي و نفایس ان دیار که برسم سوغات ارسال داشته اند متعاقب مي رسد از عنایات و مرحمتي که برادرم بخانعالم مي فرمودند اگر بتفصیل

مرقوم گردد حمل بر اغراق خواهد شد همواره در محاورات خانعالم خطاب میکرده اند و هر لحظه از خدمت خود جدا نمیداشتند بحسب اتفاق اگر روزے باشبی در خانه خود خواستی بسر برد بے تکلفانه بمنزل او تشریف برده بیش از بیش اظهار مرحمت می فرمودند روزے در فرح اباد شکار قمرغه طرح افگند بخانعالم حکم تیر اندازي فرمودند مشاراليه از راه ادب کمانے با دو تیر پیش اورد شاه پنجاه تیر دیگر از ترکش خاصه لطف نمودند قضارا ازین تیرها پنجاه تیر بشکار می رسد و دو تیر خطا میشود انگاه بچندے از ملازمان او که در مجالس و محافل راه داشتند حکم تیر اندازي میفرمایند اکثري خوب می اندازند از جمله محمد یوسف قراول تیرے زده که از دو خوک پران گذشته و استادهاے بساط قرب بے اختیار افرین ها کردند و در هنگام رخصت خانعالم را در اغوش عزت گرفته التفات بسیار اظهار نمودند و بعد ازانکه از شهر برامده بار بمنزل او تشریف اورده عذر ها خواسته وداع کردند از نفایس و نوادر روزگار که خانعالم اورده الحق از تائیدات طالع او بود که چنین تحفه بدست افتاده مجلس جنگ صاحبقران است با تقیمش خان و شبیه انحضرت و اولاد امجاد و امراء عظام را که در ان جنگ بسعادت همراهي اختصاص داشتند کشیده و نزدیک بهر صورتے نوشته که شبیه کیست و این مجلس مشتمل است بر دویست و چهل صورت و مصور نام خود را خلیل میرزا شاه رخي نوشته کارش بغایت پخته و عالي است و بقلم استاد بهزاد مناسبت و مشابهت تمام دارد اگر نام مصور نوشته نبودے گمان میشد که کار بهزاد باشد و چون بحسب تاریخ او پیشتر است اغلب ظن آنکه بهزاد از شاگردان اوست و بروش او متفق گشته این گرامي تحفه از کتابخانه علیئین مکاني شاه اسمعیل ماضي و یا از حضرت شاه طهماسب بسرکار برادرم شاه عباس انتقال یافته و صادقی نام کتاب دار ایشان دزدیده بدست شخصے فروخته قضارا در صفاهان این مجلس بدست خانعالم می افتد و بشاه نیز خبر میرسد که او چنین تحفه بدست آورده و بهم رسانیده به بهانه تماشا ازو طلب میفرمایند خانعالم هرچند خواست که بلطایف الحیل بگذراند چون مکرر بمبالغه اظهار فرمودند ناگزیر بخدمت ایشان فرستاده شاه بمجرد دیدن شناخته اند روزے نزد خود نگاه داشته غایتاً چون توجه خاطر ما را بامثال این نفایس میدانند که درچه مرتبه است از خواستن نیز در کلي و جزوي بحمدالله که مضایقه نیست حقیقت را بخانعالم ظاهر ساخته باز بمشاراليه لطف نمودند در وقتیکه خانعالم را بعراق میفرستادم بشنداس نام مصورے را که در شبیه کشي از یکتایان روزگار است همراه داده بودم که شبیه شاه و عمدهاے دولت ایشان را کشیده بیارد شبیه اکثري را کشیده بود بنظر در آورد خصوصاً شبیه شاه برادرم را بسیار بسیار خوب کشیده بود چنانچه بهرکس از بندهاے ایشان نمودم عرض کردند که بسیار خوب کشیده هندربن تاریخ قاسم خان با دیوان و بخشي لاهور دولت زمین بوس دریافتند بشنداس مصور بعنایت فیل سرفراز شد با خواجه که از کمکیان صوبه قندهار

است بمنصب هزاري ذات و پانصد و پنجاه سوار ممتاز گشت روز سه شنبه ششم مدارالمهامي اعتمادالدوله لشکر خود را سامان داد با آنکه ضبط صوبه پنجاب بعهده وکلاے ایشان مقرر است و در هندوستان نیز جاگیر متفرقه دارند پنجهزار سوار بنظر درآوردند چون وسعت کشمیر آنقدر نیست که محصولش بجمعی که همواره ملازم موکب اقبال اند وفا کند و از طنطنهٔ نهضت رایات جلال نرخ غلات و حبوبات به تغیر اعلی رسیده بود بجهت رفاهیت عامه خلایق حکم شد که بندهاے که در رکاب اند سامان مردم خود نموده معدودی که ناگزیراند همراه گرفته تتمه بمحال جاگیر خودها رخصت نمایند و همچنین در تخفیف دادن چارپاها و شاگردپیشه نهایت تاکید و احتیاط مرعي دارند روز مبارکشنبه دهم فرزند اقبالمند شاهجهان از لاهور آمده سعادت قدمبوس دریافت جهانگیر قلیخان را بخلعت و اسپ و فیل سرفراز ساخته با برادران و فرزندان بصوبه دکن رخصت فرموده دربن تاریخ طالب آملي بخطاب ملک الشعرا خلعت امتیاز پوشیده اصل او از آمل است یکچندی باعتمادالدوله میبود چون رتبه سخنش از همکنان در گذشت در سلک شعراے پاي تخت منتظم گشت این چند بیت ازوست

زعارت چمنت بر بهار منتهاست * که گل بدست تو ازشاخ تازه ترماند
لب ازگفتن چنان بستم که گوئي * دهان برچهره زخمي بود و به شد
عشق در اول و آخر همه ذوق است و سماع
این شراب است که هم پخته وهم خام خوش است
گر من بجاے جوهرآئینه بودمی * بے رونما ترا بتوکے مي نمود می
دولب دارم یکي در مي پرستي * یکے در عذر خواهي هاے مستي

روز دوشنبه چهار دهم حسیني پسر سلطان قوام رباعي گفته گذرانید

گردے که ترا زطرف داماں ریزد * آب از رخ سرمهٔ سلیمان ریزد
گر خاک درت بامتحان بفشارند * ازوي عرق جبین شاهان ریزد

معتمد خان دربنوقت رباعي خواند مرا بغایت خوش آمد و در بیاض خود نوشتم

زهرم بفراق خود چشاني که چه شد * خون ریزي و آستین فشاني که چه شد
ای غافل ازانکه تیغ هجر تو چه کرد * خاکم بفشار تا بداني که چه شد

طالب صفاهاني الاصل است درعنفوان شباب بلباس تجرید و قلندري گذارش بکشمیر افتاد و از خوبي جا و لطافت آب و هوا دل نهاد آنملک شده توطن و تاهل اختیار کرد بعد از فتح کشمیر بخدمت عرش آشیاني پیوسته در سلک بندهاے درگاه انتظام یافته الحال عمرش قریب بصد رسیده و در کشمیر بفراغ خاطر بافرزندان و متعلقان بدعاے دولت ابد قرین مشغول است چون بعرض رسید که در لاهور میان شیخ محمد میر نام درویشي است سندي الاصل بغایت فاضل و مرتاض و مبارک نفس و صاحب حال و در گوشه توکل و عزلت منزوی گشته از فقرغني و از دنیا

مستغنی نشسته است بنابرین خاطر حق طلب بی ملاقات ایشان قرار نگیرد و بدین [illegible] به لاهور رفتن متعذر بود رقعه بخدمت ایشان نوشته شرق باطن را ظاهر ساختم و آنعزیز باوجود کبرسن و ضعف بنیه تصدیعه کشیده تشریف آورده و مدتی مدید تنها بایشان نشسته صحبت مستوفی داشته شد الحق ذات شریف است و درین عهد بغایت غنیمت و عزیزالوجود این نیازمند از خود برآمده با ایشان صحبت داشت و بسا سخنان بلند از حقایق و معارف استماع افتاد هرچند خواستم نیازی بگذرانم چون پایه همت ایشان را ازان عالی تر یافتم خاطر باظهار این مطلب رخصت نداد پوستی آهو سفید بجهت جای نماز بایشان گذرانیدم فی الفور وداع شده به لاهور تشریف بردند روز کم شنبه بیست و سوم در حوالی دولت آباد نزول موکب اقبال اتفاق افتاد دختر باغبانی بنظر در آمد باروت و ریش انبوه مقدار یک قبضه ظاهرش بمردان مشتبه درمیان سینه هم موی برآمده اما پستان ندارد بتفرس در یافتم که باید فرزند نشود گفت که مرا تا حال حیض نشده و این دلیلیست بران بجمعی از عورات فرمودم که بگوشه برده ملاحظه نمایند که مبادا خنثی باشد معلوم شد که از دیگر عورات سرموئی تفاوت ندارد بنابر غرابت درین جریده اقبال ثبت افتاد روز مبارک شنبه بیست و چهارم باقرخان از ملتان آمده سعادت زمین بوس دریافت در اوراق گذشته مرقوم گشته که اله داد پسر جلاله باربکی از لشکر ظفر اثر فرار نموده راه ادبار پیش گرفت درینولا ندامت گزیده باشفائي باقرخان باعتمادالدوله ملتجي شد که استشفاع گناه می نماید حسب الالتماس ایشان حکم فرمودم کهاگر از کردهٔ خود پشیمان گشته روی امید بدرگاه نهد ذلات و جرایم او بعفو مقرون گردد درین تاریخ باقرخان او را بدرگاه آورد مجدداً بشفاعت اعتمادالدوله اثار خجالت و غبار ندامت بزلال عفو از ناصیه احوال اوشست و شو یافت سنگرام زمیندار جمو بخطاب راجگی و منصب هزاری ذات و پانصد سوار و عنایت فیل و خلعت سرفراز شد غیرتخان فوجدار میانه دو آب بمنصب هشتصدی ذات و پانصد سوار ممتاز گشت خواجه قاسم بمنصب هفتصدی ذات و دو صد و پنجاه سوار فرق عزت بر افراخت به تهمتن بیگ پسر قاسم کوکه منصب پانصدی ذات و سیصد سوار مرحمت شد به خانعالم فیل خاصه معه تلایر عنایت نمودم ازین منزل باقرخان را بمنصب هزار و پانصدی ذات و پانصد سوار سرفراز فرموده بار بصوبه داری رخصت فرمودم روز دوشنبه بیست و هشتم پرگنه کروهي که بر ساحل بهت واقع است محل نزول موکب اجلال و اقبال گشت چون این کوهستان از شکار گاههای مقرر است حسب الحکم قراولان پیشتر آمده جرگه ترتیب داده بودند روز کم شنبه غره اسفندار مذ ماه الهي شکاری را از شش کروه مسافت رانده روز مبارک شنبه دویم بشاخهند قمر آوردند یکصد و یکراس از قوچ و چکاره شکار شد چون مهابتخان مدتها بود که از سعادت حضور محروم می داشت بالتماس او حکم فرموده بودم که اگر از بنگش ان مهم اطمینانی حاصل کرده باشد و از هیچ رهگذر دل نگرانی ندارد افواج را

در تهانجات گذاشته جریده متوجه درگاه شود درین روز سعادت استانبوس دریافته صد مهر نذر گذرانید خان عالم بمنصب پنجهزاری ذات و سه هزار سوار سرفراز گشت مقارن اینحال عرضه داشت نورالدین قلی از راه پونچ رسید نوشته بود که کریوهارا حتی الامکان اصلاح داده هموار ساخته بودم قضارا چند شبانروز بارندگی شد وبالای کوتل بارتفاع سه درع برف افتاده هنوز می بارد اگر بیرون کوه تا یکماه توقف فمایند عبور ازین راه میسر است والا دشوار می نماید چون غرض ازین عزیمت دریافت موسم بهار و شگوفه زار بود از توقف فرصت از دست می رفت ناگزیر مطف عنان نموده براه پکلی ودمتور نهضت رایات اقبال اتفاق افتاد روز جمعه سیوم از دریاے بهت عبور واقع شد با انکه آب تا کمر بود چون بغایت تند میرفت و مردم در گذشتن محنت می کشیدند حکم فرمودم که دویست زنجیر فیل بر سر گذرها برده اسباب مردم بگذرانند جمعی که ضعیف و زبون باشند نیز سواره عبور نمایند تا اسپ جانی و مالی به نا مرادی نرسد درین تاریخ خبر فوت خواجه جهان رسید او از بندهاے قدیم و خدمتگاران زمان شاهزادگی بود اگرچه در اخر از ملازمت من جدا شده روزے چند بخدمت عرش اشیانی پیوست چون بجاے بیگانه نرفته بود بر خاطرم چندان گران نیامد چنانچه بعد از جلوس رعایتی که در مخیله او نگذشته بود فرمودم تا آنکه بمنصب پنجهزاری ذات و سه هزار سوار سرفرازی یافت و شرح احوال او به تقریبات درین جریده اقبال ثبت افتاده خدمات عمده را متمشی شد و درکارها طرفه کدی داشت غایتاً از کسب قابلیت و استعداد ذاتی او و دیگر جزئیات که پیرایه جوهر انسانی است بے نصیب بود درین راه ضعف قلبی بهم رسانیده روزی چند باوجود تکسر و بیماری در رکاب سعادت بسر برد چون ضعف او اشتداد یافت از کلانور رخصت گرفته بلاهور شتافت و در انجا باجل طبعی در گذشت روز شنبه چهارم ماه مذکور قلعه رهتاس مخیم اردوے ظفر قرین گشت قاسم خان را بعنایت اسپ و شمشیر و پرم نرم خاصه سرفراز ساخته رخصت لاهور فرمودم باغچه بر سر راه واقع بود سیر شگوفه کرده شد درین منزل تیهو بهم رسید گوشت تیهو از کبک لذیذ تر است روز یکشنبه پنجم میرزا حسن پسر میرزا رستم بمنصب هزاری ذات و چهار صد سوار ممتاز گشت بصوبه دکن تعین شد خواجه عبداللطیف قوش بیگی نیز بمنصب هزاری ذات و چهار صد سوار سرفرازی یافت درین سر زمین گلی بنظر در امد درون سفید و بیرون سرخ و بعضی درون سرخ و بیرون زرد بفارسی لاله بیگانه میگویند و بهندی تهل بمعنی زمین است چون گل کنول مخصوص اب است این راتهل کنول نامیده اند یعنی کنول صحرائی روز مبارک شنبه نهم عرضداشت دلاور خان حاکم کشمیر نوید رسان فتح کشتوار گشت تفصیل این اجمال بعد از رسیدن او بپایه سریر جاه و جلال رقمزده کلک وقایع نگار خواهد شد فرمان مرحمت عنوان با خلعت خاصه و خنجر مرصع فرستاده محصول یکساله ولایت مفتوحه بجلدوے این پسندیده خدمت عنایت شد روز سه شنبه

چهاردهم مقام حسن ابدال محل نزول رایات جلال گشت چون کیفیات راه و خصوصیات منازل درزمین وقایع یورش کابل مرقوم شده به تکرار نپرداخت ازین جا تا کشمیر منزل بمنزل مرقوم خواهد شد انشاالله تعالی از تاریخی که بمنزل اکبرپور بمبارکی و خیریت از کشتی برآمده تا حسن ابدال یکصد و هفتاد و هشت کروه مسافت در عرض شصت و نه روز بچهل و هشت کوچ و بیست و یک مقام طی شد چون درینمنزل چشمه پر آبی و آبشاری و حوضی بغایت لطافت واقع است دو روز مقام فرموده روز مبارک شنبه شانزدهم جشن وزن قمری ترتیب یافت سال پنجاه و سویم بحساب شهور قمری از عمر این نیازمند درگاه بمبارکی آغاز شد چون ازین منزل کوه کوتل و نشیب و فراز بسیار درپیش بوده بیک دفعه عبور اردو بسه کیهان پوسے دشوار می نمود مقرر گشت که حضرت مریم زمانی با دیگر بیگمان روزی چند توقف فرموده باسودگی تشریف آرند مدارالملک اعتمادالدولة الخاقانی و صادق خان بخشی و ارادتخان میرسامان باعمله بیوتات و کارخانجات بمرور عبور نمایند و همچنین رستم میرزاے صفوی و خان اعظم و جمعی از بندها براه پونچ رخصت یافتند و موکب اقبال جریده با چندے از منظوران بساط قرب و خدمتگاران ضروری روز جمعه هفدهم سه و نیم کروه کوچ نموده در موضع سلطان پور منزل گزید درین تاریخ خبر فوت رانا امرسنگه رسید که در اودیپور باجل طبعی مسافر راه عدم شد جگت سنگه نبیره و بهیم پسر او که در ملازمت می باشند بخلعت سرفرازی یافتند و حکم شد که راجه کشنداس فرمان مرحمت امیز با خطاب رانا و خلعت و اسپ و فیل خاصه بجهت کنور کرن برده مراسم تعزیت و تهنیت بتقدیم رساند از مردم این مرزوبوم استماع افتاد که در غیر ایام برسات که اصلا اثرے از ابر و صاعقه نباشد آوازے مانند بصداے ابر ازین کوه بگوش میرسد و این کوه را گرج می نامند بعد از یک سال و دو سال البته چنین صداے ظاهر میشود و اینحرف را مکرر در خدمت حضرت عرش آشیانی نیز شنیده بودم چون حالی از غرابتی نیست نوشته شد والعلم عندالله روز شنبه هیزدهم چهار کروه و نیم گذشته در موضع سنجی نزول اجلال واقع شد ازین منزل داخل پرگنه هزارا قارلغست روز یکشنبه نوزدهم سه کروه و سه پاو درنوردیده موضع نوشهره منزل شد ازینجا داخل دهنتور است چندانکه نظر کار میکرد چلکهاے سبز درمیان گل تهل کنول و قطعه گل سرشت شگفته بود و بغایت خوش مینمود روز دوشنبه بستم سه و نیم کروه کوچ کرده در موضع سلهر ورود موکب مسعود اتفاق افتاد و مهابتخان از قسم جواهر و مرصع آلات موازی شصت هزار روپیه پیشکش گذرانیده درین سرزمین گلی بنظر درآمد سرخ آتشین باندام گل ختمی اما ازو خورد تر از پنجاه بیست گل بیکجا نیک بیکدیگر شگفته از دور چنان نمساید که گویا یک گل است درختش بمقدار درخت زرد آلو میشود و درین دامن کوه خود رو نیز بسیار بود درغایت خوشبوئی رنگش ازبنفشه کمتر روز سه شنبه بست و یکم سه کروه طے نموده در موضع ملکلی نزول اقبال واقع شد درین روز مهابتخان را بخدمت بنگش رخصت فرموده

اسپ و فیل خاصه و خلعت با پوستین مرحمت نمودم امروز تا آخر منزل تقاطر بود
شب کم شنبه بیست و دوم نیز باران شد وقت سحر برف بارید و چون اکثر راه بسته
بود از باران لغزندگی بهمرسانید چارواے لاغر هرجا افتاد برنخاست بیست و پنج زنجیر
فیل از سرکار خاصه شریفه تصدق شد بجهت باریدگی دو روز مقام فرمودم روز مبارکشنبه
بیست و سیوم سلطان حسین زمیندار پکلی دولت زمین بوس دریافت اینجا داخل
ملک پکلی است از غرایب اتفاقات آنکه در وقتیکه حضرت عرش آشیانی میرفتند
درین منزل برف باریده بود و الحال نیز باریده درین چند سال اصلا برف نبارید بلکه
باران هم کم شده بود روز جمعه بیست و چهارم چهار کروه طی نموده در موضع سواد نگر
محل نزول موکب منصور گشت درین راه هم اچمبه بسیار بود و درخت زرد آلو و
شفتالو صحرا صحرا شگوفه کرده سراپا در گرفته بود و درختهاے صنوبر چون سرو دیده را
فریب میداد روز شنبه بیست و پنجم قریب سه و نیم کروه در نوردیده ظاهر پکلی
بورود موکب مسعود آراستگی یافت روز یکشنبه بیست و ششم بشکار کبک سوار شده
آخرهاے روز بالتماس سلطان حسین بمنزل او تشریف برده پایهٔ عزتش در امثال و
اقران افزودم حضرت عرش آشیانی نیز بمنزل او تشریف برده بودند از قسم اسپ و
خنجر و باز و جره پیشکش کشید اسپ و خنجر باو بخشیده فرمودم که باز و جره
را کمر بربسته نیچه برآید بنظر خواهد گذرانید سرکار پکلي سي و پنج کروه در طول و
بیست و پنج در عرض است مشرق رویه کوهستان کشمیر و برسمت مغرب اتک بنارس
و بجانب شمال کتور و بجانب جنوب گکهر واقع است در زمانے که صاحبقران
گیتي ستان فتح هندوستان نموده بدارالملک توران عنان اقبال معطوف داشته اند
میگویند که این طایفه را که ملازم رکاب نصرت قباب بودند درینحدود بمقام مرحمت
گذاشته اند میگویند که ذات ما قارلغست اما مشخص نمي دانند که دران وقت
کلان تر اینها که بود و چه نام داشته الحال خود لاهوري محض اند و بزبان چنان متکلم
و حقیقت مردم دهنتور نیز بر ینقیاس است در زمان عرش اشیاني شاهرخ نامی
زمیندار دهنتور بود الحال بهادر پسر اوست اگرچه باهم نسبت خویشي و پیوند دارند
لیکن نزاعی که لازمه زمینداران است همیشه بسرحد و حدود می باشد انها پیوسته
دولتخواه امده اند سلطان محمود پدر سلطان حسین و شاهرخ هردو در وقت شاهزادگی
در ملازمت می رسیده بودند بانکه سلطان حسین هفتاد ساله است در قوای ظاهري
او اصلا فتوري راه نیافته و تاب و طاقت سواري و تردد چنانچه باید دارد درینملک بوزه
مي سازند از نان و برنج که ان را سر میگویند غایتاً ازبوزه بسیار تند تر و مدار خوراک این
مردم برسراست و هرچند کهنه تر باشد بهتر است و این سر را درخم کرده و سرخم را
محکم بسته دو سال و سه سال درخانه نگاه مي دارند و بعد ازان زلال روی خم را
گرفته انرا آچهی مي نامند و آچهي ده ساله هم میباشد و پیش انها هرچند کهن
سال تر بهتر واقل مدت یکسال است سلطان محمود کاسه کاسه ازین سر میگرفت و اجرعه

می کشید سلطان حسین هم ملتزم است وبجهت من از نرد اعلایش آورده یکبار برای
[illegible] هم خورده شده بود کیفش مشهی است اما خالی از
[illegible] ملتزم شد که اندک بلکی هم همراه میسازند در خمارش غلبه میکند
[illegible] بالفعل بدل شراب گوارا شد از میوه ها زردآلو و شفتالو وامرود میشود
چون تربیت نمی کنند همه خود روست وهمه ترش و نا خوش می باشد از سرشگوفه
[illegible] شد خانه و منازل هم از چوب است بروش اهل کشمیر می سازند
جانور شکاري بهم میرسد اسپ و اشتر و گاو و گاومیش می دارند و بز و مرغ فراوان
است استرش ریزه می شود بجهت بارگران بکار نمي آید چون بعرض رسید که چند
منزل پیشتر آبادانی که غله انجا باردوے ظفر قرین کفایت کند نیست حکم شد که
پیشخانه مختصر بقدر احتیاج و کارخانجات ضروري همراه گرفته نیلان را تخفیف دهند
و سه چهار روز ازوقه برگیرند و از ملازمان رکاب سعادت چندے بهمراهي گزیده بقیه مردم
بسرکردگي خواجه ابوالحسن بخشي چند منزل عقب می آمده باشند با کمال احتیاط
و تاکید هفتصد زنجیر فیل بجهت پیشخانه و کارخانه جات ناگزیر نمود منصب سلطان
حسین چهار صدي ذات و سیصد سوار بود دریندوقت بمنصب ششصدي ذات و سیصد
و پنجاه سوار سرفرازی یافت و خلعت و خنجر مرصع و فیل مرحمت فرمودم بهادر
دهنتوري بکمک لشکر بنگش تعین است منصب او را از اصل و اضافه دو صدیذات
و یک صد سوار حکم شد روزکم شنبه بیست و نهم بدیع کروه و یکپاو کوچ نموده از پل
رودخانه نین سکهه گذشته منزل گزیدم این نین سکهه از طرف شمال بجانب جنوب
میرود واین رودخانه ازمیانه کره وارو که مابین ولایت بدخشان و تبت واقع است
برآمده چون درینجا آب مذکور دوشاخ شده بجهت عبور لشکر منصور حسب الحکم دو پل
از چوب مرتب ساخته بودند یکے درطول هژده درعه ودیگر چهارده و در عرض هرکدام پنج درعه
ودرین ملک طریق ساختن پل آن که درختهای شاخدار برروی آب می اندازند وهردو سر
آن را بسنگ بسته استحکام میدهند ولخته چوب هاے سطبر بر روی ان انداخته بمیخ
و طناب قوي مضبوط می سازند و باندک مرمتی سالها سال برجاست القصه
فیلان را پایاب گذرانیده سوار و پیاده از روی پل گذشتند سلطان محمود نام این رودخانه
را نین سکهه کرده یعنی راحت چشم نام نهاده روز مبارک شنبه سي ام قریب سه
و نیم کروه درنوردیده برلب رود خانه کشن گنگا منزل شد درین راه کوتلی واقع است
بغایت بلند ارتفاع ان یک و نیم کروه سرنشیب یک و نیم کروه و این کوتل را
پیم درنگ می نامند وجه تسمیه ان که بزبان کشمیري پنبه را پیم میگویند چون حکام
کشمیر داروغه گماشته بودند که از بار پنبه تمغا بگیرند و درینجا بجهت گرفتن تمغا
درنگ میکنند بنابرین پیم درنگ شهرت یافته و از گذشت پل ابشارے است درنهایت
لطافت و صفا پیاله هاے معتاد را برلب آب و سایه درخت خورده وقت شام بمنزل
رسیدم برین رود خانه پلی بود از قدیم پنجاه و چهار درعه درطول و یک نیم در عرض

که پیاده ها می گذشتند حسب الحکم پل دیگر در محاذي این ترتیب یافته طول پنجاه و سه درعه و عرض سه درعه چون آب عمیق و تند بود فیلان را برهنه گذرانیده سوار و پیاده و اسپ از روي پل گذشته حسب الحکم حضرت عرش آشیاني سرائی از سنگ و آهک در غایت استحکام بر فراز پشته مشرف بر آب اساس یافته یک روز به تحویل مانده معتمد خانرا پیشتر فرستاده شده بود که بجهت تخت نشستن و آراستن جشن نوروز مهر زمیني که ارتفاع و امتیاز داشته باشد اختیار نماید اتفاقاً از پل گذشته مشرف بر آب پشته واقع بود سبز و خورم بر فراز آن سطحي پنجاه درعه گویا کار فرمایان قضا و قدر بجهت چنین روزے مهیا داشته بودند مشار الیه لوازم جشن نوروزي را بر فراز آن پشته ترتیب داده بود بغایت مستحسن افتاد معتمد خان مورد تحسین و آفرین گشت رود خانه کشن گنگا از طرف جنوب مے آید و بجانب شمال میرود آب بهت از سمت شرق آمده برود خانه کشن گنگا پیوسته بطرف شمال جاري است *

جشن پانزدهمین نوروز از جلوس همایون

تحویل نیر اعظم مراد بخش عالم بشرف خانه حمل روز جمعه پانزدهم شهر ربیع الثاني سنه یکهزار و بست و نه هجري بعد انقضاے دوازده و نیم گهڑي که پنج ساعت نجومي باشد اتفاق افتاد و سال پانزدهم از جلوس این نیازمند درگاه الهي بمبارکي و فرخي آغاز شد روز شنبه دوم چهار کروه و نیم پاو کوچ نموده در موضع بکرمنزل گزیدم درین راه کوتل نبود بقدر سنگلاخ داشت طاؤس و دراج سیاه ولنگور که در ولایت گرم سیر مي باشد دیده شد ظاهر در سرد سیر هم میتواند بود ازینجا تا کشمیر هر جا راه بر کنار دریاے بهت است در جانب کوه واقع شد و از ته دره آب در غایت تندي پر جوش و خروش میگذرد هرچند فیل کلان باشد نمي تواند پاے خود را قایم ساخت في الفور مي غلطد و میبرد و سگ آبي هم دارد روز یکشنبه سیوم چهار کروه و نیم طي نموده در موسران نزول فرموده شب جمعه سوداگران که در پرگنه باره موله توطن دارند آمده ملازمت نمودند وجه تسمیه باره موله پرسیده شد عرض کردند که باراه بزبان هندي خوک را میگویند و موله مقام را یعني جاے باراه و از جمله اوتار که در کیش هنود مقرر است یکے اوتار باراه است وباراه موله بکثرت استعمال باره موله شده روز دوشنبه چهارم دو نیم کروه گذشته در بهولباس منزل گزیدم چون این کوهها را بغایت تنگ و دشوار نشان میدادند و از هجوم مردم عبور بصعوبت و زحمت میسر میشد بمعتمد خان حکم فرمودم که غیر از آصفخان و چندے از خدمتگاران ضروري هیچکس را نگذارند که در رکاب سعادت کوچ کنند و اردو را هم یکمنزل عقب مي آورده باشند. اتفاقاً مشارالیه دیره خود را پیش از حکم روانه ساخته بود بعد از آن بمردم خود مینویسد که در باب من چنین حکم

شنیده شما بسرما که رسیده باشید توقف نمائید برادران او در پایه کوتل بهولباس این خبر را شنیده بهوا خود را بیرون آورد در زمانیکه موکب اقبال قریب بمنزل او رسید برف و باران باریدن آغاز کرد هنوز یک میدان راه طی نشده بود که دیره او نمایان شد ورود این موهبت را از اتفاقات غیبی شمرده با اهل محل بمنزل مشارالیه ورود آمده از آسیب سرما و برف و باران محفوظ ماندیم برادران او حسب الحکم کس بطلب او دوانیدند در وقتیکه این مژده باو میرسد که فیلان و پیشخانه بر فراز کوتل برآمده راه را تنگ ساخته اند چون سوار گشتن متعذر نمود از غایت شوق و ذوق پیاده سر از پا نشناخته در عرض دو ساعت دو نیم کروه مسافت طی نموده خود را بملازمت رسانید و بزبان حال این بیت میخواند

آمد خیالت نیم شب جان دادم و گشتم خجل
خجلت بود درویش را ناگه چو مهمان دررسد

آنچه در بساط او بود از نقد و جنس و ناطق و صامت تفصیل کرده برسم پا انداز معروض داشت همه را باو بخشیدم و فرمودم که متاع دنیا در چشم همت ما چه نماید جوهر اخلاص را ببهاے گران خریداریم این اتفاق را از اصل اخلاص و تائیدات طالع او باید شمرد که مثل من بادشاهی با اهل حرم خود یک شبان روز در خانه او براحت و آسودگی بسر برد و او را در امثال واقران و ابنای جنس سرفرازی نصیب شود روز سه شنبه پنجم دو کروه گذشته در موضع کهائی نزول اجلال اتفاق افتاد سر و پاے که در بر داشتم به معتمد خان مرحمت فرمودم و منصب او اصل و اضافه هزار و پانصدی ذات و هزار و پانصد سوار حکم شد و ازین منزل داخل سرحد کشمیر است و در همین کوتل بهولباس یعقوب پسر یوسف خان کشمیری بافواج منصوره حضرت عرش آشیانی که راجه بهگوان داس پدر راجه مان سنگهه سردار بود جنگ کرده اند درین روز خبر رسید که سهراب خان پسر رستم میرزا در آب بهت غریق بحر فنا گشت تفصیل این اجمال آنکه از حسب الحکم یک منزل عقب می آید در راه بخاطرش میرسد که بدریا درآمده غسل کند با آنکه آب گرم میسر بود هرچند مردم مانع آمدند و گفتند که درین فصل هواے سرد بے ضرورت در چنین دریاے زخار خونخوار که فیل مست را مے غلطاند درآمدن از آئین حزم و احتیاط دور است بحرف آنها مقید نمیشود و چون وقت ناگزیر دررسیده بود از غایت خودرائی و غرور و جهالت باعتقاد و اعتماد شناوری خود که درین فن بینظیر بود بیچاره ترمیشود و با یکنفر خدمتیه و یک کس دیگر که شناوری میدانستند هر دو از سنگی که برلب آب بود برآمده خودرا بدریا می اندازد بمجرد افتادن از تلاطم امواج نمیتواند خود را جمع ساخت و بشناوری پرداخت افتادن همان بود و رفتن همان سهراب خان با خدمتیه رخت حیات بسیل فنا در داد و کشتی گیر بصد جان کندن بکشتی و چوب بساحل سلامت رسانید میرزا رستم را غرایب الفتی و تعلقی و محبتی بحال این فرزند بهمرسیده بود از شنیدن این خبر جانکاه جامه شکیبائی چاک زده بیتابے

و اضطراب بسیار ظاهر میسازد با جمیع متعلقان خویش لباس ماتم پوشیده سرپا برهنه
متوجه ملازمت میشود و از سوز و گداز مادرش چه نویسد اگرچه میرزا دیگر فرزندان هم
دارد غایتاً پیوند دل باین فرزند داشت عمران بیست و شش ساله بود در بندوق
اندازی شاگرد رشید پدرش بود سواری فیل و ارابه خوب میدانست در یورش گجرات
اکثر اوقات حکم می شد که در پیش فیل خاصه سوار شود و در سپاهگری خیلی چسپان
می بود روز کم شنبه ششم سه کروه طی نموده در موضع رپوند منزل شد روز مبارکشنبه
هفتم از کوتل کوارست عبور فرموده در موضع رچهه نزول اقبال اتفاق افتاد مسافت
این منزل چهار کروه و یک پاؤ است کوتل کوارست از کوتل هاے صعب است و آخرین
کوتل این راه است روز جمعه هشتم قریب بچهار کروه طی نموده در موضع بلقار منزل
شد درین راه کوتل نبود بقدر و سعتی داشت صحرا صحرا و چمن چمن شگوفه و انواع
ریاحین از نرگس و بنفشه و گلهاے غریب که مخصوص این ملک است به نظر درآمد
از جمله گلی دیده شد که به هیئات عجیب پنج شش گل نارنجی رنگ رنگ سرنگون
شگفته و از میان گلهاے برگی چند سبز برآمده از عالم انناس نام این گل بوانیک
است و گل دیگر مثل پهولی بر دور آن گلهاے ریزه باندام و یاسمن رنگ و بعضی کبود
و بعضی سرخ و در میان نقطه زرد بغایت خوشنما و موزون نامش لدر پوش و پوش
علی العموم را می گویند ارغوان زرد هم درین راه فراوان است گل کشمیر از حساب و
شمار بیرون است کدام ها را نویسم و چند توان نوشت آنچه امتیازی دارد مرقوم می
گردد درین راه ابشارے بر سر راه واقع است بغایت عالی و نفیس از جاے بلند می
ریزد درین راه آبشاری باین خوبی دیده نشده لحظه توقف نموده چشم و دل را از
جاے بلند به تماشاے این سیراب ساختم روز شنبه نهم چهار کروه و سه پاو کوچ فرموده
بباره موله عبور موکب منصور اتفاق افتاد باره موله از قصبه هاے مقرر کشمیر است
و ازینجا تا شهر چهارده کروه مسافت است و بر لب آب بهت واقع شده جمعی از
سوداگران کشمیر درین قصبه توطن گزیده مشرف بر لب آب منازل و مساجد ساخته
اند آسوده و مرفه الحال روز کار بسر می برند حسب الحکم پیش از ورود موکب مسعود
کشتی هاے آراسته درینمقام مهیا داشته بودند چون ساعت درآمدن روز دوشنبه
اختیار شده بنابرین دو پهر از روز یکشنبه دهم گذشته بشهاب الدین پور در آمدم درین روز
دلاور خان کاکر حاکم کشمیر از کشتوار رسیده دولت آستانبوس دریافت بفنون عواطف
روز افزون بادشاهانه و گونا گون نوازش خسروانه سرفرازی یافت الحق این خدمت را
چنانچه باید بتقدیم رسانیده امید که حضرت واهب العطایا جمیع بندهاے بااخلاص را
چنین فیروز عزت گرداناد کشتوار بر سمت جنوب کشمیر واقع است از معموره کشمیر تا
منزل گاه حاکم نشین کشتوار است شصت کروه مسافت پیموده آمد بتاریخ دهم شهریور
ماه الهی سنه چهاردهم دلاور خان با ده هزار نفر سوار و پیاده جنگی عزیمت فتح کشتوار
پیش نهاد همت ساخته حسن نام پسر خود را با گرد علی میر بحر بمحافظت شهر .

و حراست سرحدها مقرر داشت و چون گوهر چک و ابیه چک بدموي وراثت کشمیر نیز [illegible] سرگشته وادي ضلالت و ادبار بودند هیبت نام یکی از برادران [illegible] که متصل بکوتل پیرپنجال واقع است بجهت احتیاط [illegible] مذکور تصمیم افواج نموده خود با فوجی براه سنگین پور شتافت [illegible] را با نصرالله عرب و علي ملک کشمیري و جمعي از بندهای جهانگیري براه دیگر تعین فرموده و جمال نام پسر کلان خود را با گروهي از جوانان کارطلب براه [illegible] فوج خود مقرر نموده همچنین دو فوج دیگر بردست راست و چپ خود قرار داده که متفرقه باشند چون راه برامد اسپ نبود چند اسپی بجهت احتیاط [illegible] را هرکل باز گذرانیده بکشمیر فرستاد و جوانان کارطلب کمر [illegible] جان بسته پیاده برفراز کوه بر آمدند و غازیان لشکر اسلام باکافران بدسرانجام منزل بمنزل جنگ کنان تا ترکوت که یکی از محکمهاے قدیم بود شتافته درانجا موج جلال و جمال که از راههاے مختلف تعین شده بودند باهم پیوستند و [illegible] سرگشته روزگار [illegible] نموده راه فرار پیش گرفتند و بهادران جان نثار نشیب و فراز [illegible] بهامردي همت پیموده تا دریاے مرو شتافتند و برلب آب مذکور آتش قتال اشتعال یافته غازیان لشکر اسلام مردانگي پسندیده بظهور رسانیدند و ابیه چک برگشته [illegible] ادبار بقتل رسید و از کشته شدن ابیه راجه بے دست و دل شده راه فرار پیش گرفت و از پل گذشته در بهندرکوت که بران طرف آب واقع است توقف گزید جمعي از بهادران تیز جلو خواستند که از پل بگذرند برسر پل جنگ عظیم واقع شد و چندے از جوانان بشهادت رسیدند و همچنین مدت بیست شبان روز [illegible] درگاه سعي در گذشتن آب داشتند و کافران تیره بخت هجوم آورده بمدافعه و مقابله تقصیر نمي کردند تا آنکه دلاور خان از استحکام تهانجات و سرانجام اذوقه خاطر [illegible] اثر پیوست و راجه از حیله سازي و روباه بازي وکلاء خود را نزد دلاور خان فرستاده التماس نمود که برادر خود را با پیشکش بدرگاه میفرستم چون گناه من بعفو مقرون گردد و هراس از خاطر من زایل شود خود نیز بدرگاه گیتي پناه رفته آستانبوس نمایم دلاور خان بسخن فریب آمیز گوش نینداخته نقد فرصت را از دست نداده فرستادهاے راجه را بے حصول مقصود رخصت فرموده در گذشتن از آب [illegible] شجاعت و جلادت بالاے آب رفته بشناوري و دلاوري ازان دریاے ذخار خونخوار عبور نمودند و [illegible] پیوست و بندهاے جانباز ازان طرف هجوم آورده کار بر [illegible] خود نیافتند تخته پل را شکسته [illegible] باز پل را استحکام داده بقیه لشکر را گذرانیدند دلاور خان [illegible] و ازانجا مذکور تا دریای چناب که [illegible]
[illegible]

مرتفع عبور ازان آب بدشواري ميسر و بجهت امد و رفت پياده ها طنابهاء سطبر تعبيه [illegible] بطول یک [illegible] بجهت بهلوي یک دیگر [illegible] را [illegible] و سر دیگر را بدانطرف آب مضبوط میدارند و دو طناب دیگر یک گز ازان بلند تر تعبیه می نمایند که پیاده ها پاے خود را بران چوب ها نهاده [illegible] طنابهاے بالا را گرفته از فراز کوه به نشیب میرفته باشند تا از اب بگذرند و این را باصطلاح مردم کوهستان زمپه گویند هرجا مظنه بستن زمپه داشتند به بندوقچي و تیر انداز و مردم کارے استحکام داده خاطر جمع نمودند دلاورخان جاله ها ساخته [illegible] هشتاد نفر از جوانان دلیر کار طلب برجاله نشانیده میخواست که از اب بگذراند چون اب در غایت تندي و شورش میگذشت جاله بسیل فنا رفت و شصت و هشت نفر ازان جوانان غریق بحر عدم شدند و آبروے شهادت یافتند و ده نفر دست و [illegible] خود را بساحل سلامت رسانیدند و دو کس برانطرف آب افتاده در [illegible] ارباب ضلالت اسیر شدند القصه دلاورخان تا چهار ماه و ده روز در [illegible] باے همت افشرده سعي در گذشتن داشت تیر تدبیر بهدف مقصد نمیرسید تا اینکه زمینداري راه نري نمود از جاے که مخالفان را گمان گذشتن نبود زمپه بسته در دل شب جلال پسر دلاورخان با چندے از بندهاے درگاه و جمعي از افغانان قریب [illegible] نفر ازان راه بسلامت گذشته هنگام سحرے خبر بر سر راجه رسیده کرناے [illegible] آوازه ساختند چندی که برگرد و پیش راجه بودند در میان خواب و بیداري [illegible] اکثرے علف تیغ خون اشام گشتند بقیة السیف جان سبک پا ازان [illegible] بلا بدر آوردند دران شورش یکی از سپاهیان براجه رسیده خواست که بزخم شمشیر کارش [illegible] راجه فریاد بر اورد که من راجه ام مرا زنده نزد دلاورخان ببرید مردم بر سر او هجوم اورده دستگیر ساختند بعد از گرفتار شدن راجه از متعلقان او هر کس که [illegible] بگوشه کشید دلاورخان از شنیدن این مژده فتح و فیروزي سجدات شکر الهي [illegible] با لشکر منصور از اب عبور نموده بمنزل بدر ملک که حاکم نشین [illegible] برامد از کنار اب تا انجا سه کروه مسافت بوده باشد دختر سنگرام راجه [illegible] دختر [illegible] مردود پسر راجه باسو درخانه راجه است و از دختر سنگرام فرزندان [illegible] پیش ازان که فتح شود عیال خود را از روے احتیاط به پناه راجه جموال و دیگر زمینداران [illegible] بود چون سراپرده منصور نزدیک رسید دلاورخان حسب الحکم راجه را همراه گرفته متوجه استانبوس گشت نصرالله عرب را با جمعی از سوار و پیاده [illegible] کشتواړ کشتم و [illegible] ازان [illegible] میشود [illegible] دارد [illegible] از زعفران کشمیر [illegible] بعد [illegible] [illegible] هندوانه [illegible] بهم میرسد [illegible] هفتالو و زرد آلو و [illegible]

یکصد و چهل کشمیر مانند یک و نیم آن را بیک روپیه میگیرند و در سواد او معامله پانزده [illegible] بادشاهی حساب کنند و نوعدو بوند هندوستانرا [illegible] محصل زراعت راجه خراج بگیرد برسر هرخانه در [illegible] یکچهار روپیه هاشم میگیرد زعفران را در کل بملوفه جمعی از راجپوتان [illegible] که از قدیم نوکر اند تنخواه نموده غایتاً در وقت فروختن زعفران [illegible] که چهار صد نوعدو باشد چهار روپیه میگیرد و کلیه حاصل راجه [illegible] مبلغ کلی می ستاند و هرکس را متمول و صاحب جمعیت یافته بهانه انگیخته آنچه دارد پاک میگیرد بهمه جهت لک روپیه تخمیناً زر حاصل جمع او باشد و در وقت کار خدمت هفت هزار پیاده جمع میشود و اسپ در آنجا کم است بنجاه اسپ از راجه و عمدهای او بوده باشد محصول یکساله در وجه انعام دلاورخان مرحمت شد از روی تخمین جاگیر هزاری ذات و هزار سوار بضابطه جهانگیری بوده باشد چون دیوانیان عظام و کرام نسق بسته بجاگیردار تنخواه نمایند حقیقت باز قرار واقعی ظاهر خواهد شد که چه مقدار جاست روز دوشنبه یازدهم بعد از دو پهر و چهار گهری بمبارکی و فرخندگی در عماراتی که مجدداً بر کنار تال احداث یافته ورود موکب مسعود اتفاق افتاد بحکم حضرت عرش آشیانی قلعه از سنگ و آهک در غایت استحکام احداث یافته غایتاً هنوز ناتمام است یک ضلع آن باقیست امید که بعد ازین باتمام رسد از مقام حسن ابدال تا کشمیر براهی که آمده شد هفتاد و پنج کروه مسافت به نوزده کوچ و شش مقام که بیست و پنج روز باشد قطع شد و از دار الخلافه آگره تا کشمیر در عرض صد و پنجاه و هیزده روز سه صد و هفتاد و شش کروه مسافت به یکصد و دو کوچ و شصت و سه مقام طی شده و براه خشکی که ممر عام و راه متعارف است سیصد و چهار و نیم کروه است روز سه شنبه دوازدهم دلاورخان حسب الحکم راجه کشتوار را مسلسل بحضور آورده زمین بوسی نمود خالی از وجاهت نیست [illegible] بزبان کشمیری و هندی هردو میدانند بخلاف دیگر زمینداران [illegible] ظاهر شد حکم فرمودم که باوجود تقصیر و گناه اگر فرزندان خود را بدرگاه حاضر سازد از حبس و قید نجات یافته در سایهٔ دولت ابد قرین آسوده و بفراغ البال سر[illegible] خواهد برد و الا در یکی از قلاع هندوستان محبوس خواهد [illegible] عرض کرد که اهل و عیال و فرزندان خود را بملازمت می آرم امیدوار مرحمت آنحضرت ام بهرچه حکم شود اکنون مجملاً از احوال و اوضاع و خصوصیات ملک کشمیر مرقوم میگردد کشمیر از اقلیم چهارم است عرضش از خط استوا سی و پنج درجه است و طولش از جزایر سفید صد و پنج درجه از قدیم ایملک در تصرف راجهها بوده مدت حکومت انها چهار هزار سال است و کیفیت احوال و آسامی انها در تاریخ راجه ترنگ که بحکم حضرت عرش آشیانی از زبان هندی بفارسی ترجمه شده است بتفصیل مرقوم است و در تاریخ سنه هفتصد و دوازده هجری بنور اسلام رونق وبها

پذیرفته سی و دو نفر از اهل اسلام مدت دویست و هشتاد و دو سال حکومت این ملک داشته اند تا آنکه بتاریخ نهصد و نود و چهار هجری حضرت عرش آشیانی فتح فرمودند و ازان تاریخ تا حال سی و پنجسال است که در تصرف اولیای این دولت ابد قرین است طول ملک کشمیر از کوتل بهلولپاس تا قمبر ویر پنجاه و شش کروه جهانگیری است و عرض آن از بیست و هفت کروه زیاده نیست و از ده کم نه شیخ ابوالفضل در اکبرنامه به تخمین و قیاس نوشته که طول ملک کشمیر از دریای کشن گنگا تا قمبر یکصد و بیست کروه است و عرض از ده کم نیست و از بیست و پنج زیاده نه من بجهت احتیاط و اعتماد جمعی از مردم معتمد کاردان مقرر فرمودم که طول و عرض را طناب بکشند تا حقیقت از قرار واقع نوشته شود بالجمله آنچه شیخ یکصد و بیست کروه نوشته بود شصت و هفت کروه برآمد چون قرار داد است که حد هر ملکی تا جائی است که مردم بزبان آن ملک متکلم باشند بنابرین از بهلولپاس که یازده کروه ازینطرف کشن گنگا است سرحد کشمیر مقرر شد باین حساب پنجاه و شش کروه باشد و در عرض دو کروه بیش تفاوت ظاهر نگشت و کروهی که در عهد این نیازمند معمول است موافق ضابطه ایست که حضرت عرش آشیانی بسته اند هر کروهی پنجهزار ذرع و یک ذرع دو ذرع شرعی می شود که هر ذرعی بیست و چهار انگشت باشد و هرجا کروه یا گز مذکور گردد مراد ازان کروه و گز معمول است و نام شهر سرینگر است و دریای بهت از میان معموره میگذرد و سرچشمه انرا ویرناگ میگویند از شهر چهارده کروه بر سمت جنوب واقع است و بحکم این نیازمند برسر آن چشمه عمارتی و باغی ترتیب یافته درمیان شهر چهار پل از سنگ و چوب در غایت استحکام بسته شده که مردم از روی آن تردد می نمایند پل را باصطلاح این ملک کدل میگویند در شهر مسجدی است بغایت عالی از آثار سلطان سکندر در هفتصد و نود و پنج آساس یافته بعد از مدتی سوخته و باز سلطان حسین تعمیر نموده هنوز باتمام نرسیده بود که قصر حیات او ازپا در افتاد و در نهصد و نه ابراهیم باکری وزیر سلطان حسین حسن انجام و آراستگی بخشید ازان تاریخ تا حال یکصد و بیست سال است که برجاست از محراب تا دیوار شرقی یکصد و چهل و پنج ذرع و عرض یکصد و چهل و چهار ذرع است مشتمل بر چهار طاق و براطراف ایوان و ستونهای عالی نقاشی و نگاری کرده الحق از حکام کشمیر اثری بهتر ازین نمانده میر سید علی همدانی قدس سره روزی چند درین شهر بوده اند خانقاهی از ایشان یادگار است متصل شهر دو کول بزرگ واقع است که همه سال پرآب می باشد و طعمش متغیر نمیگردد و مدار آمد و رفت مردم و نقل و تحویل غله و هیمه بر کشتی است در شهر و پرگنات پنجهزار و هفتصد کشتی است با هفت هزار و چهار صد ملاح بشمار آمده ولایت کشمیر [illegible] پرگنه است انرا بر دو قسمت اعتبار کرده اند بالای آب را مراج گویند و پائین آب را کامراج نامند ضبط نقدی و پیمانه زر و سیم درین ملک رسم نیست مگر جزوی [illegible] جهات و [illegible]

را خروار شالی حساب کنند هر خرواری سه من و هشت سیر وزن حال است کشمیریان خروار را یعنی اعتبار کرده‌اند چهار من را که هشت سیر باشد یک ترک و جمع وارده کشمیر سالیانه پنجصد و سه هزار و پانصد خروار و یازده ترک است که بحساب نقدی هفتصد کرور و چهل و شش لک و هفتاد هزار دام می شود و بضابطه حال جمله هشت هزار و پانصد سوار است راه در آمد بکشمیر متعذر بهترین راه‌ها بهیمر و پکلی است اگرچه راه بهیمر نزدیک تر است لیکن اگر کسی خواهد که بهار کشمیر را دریابد منحصر در راه پکلی است و دیگر راهها درین موسم از برف مالا مال می باشد اگر به تعریف و توصیف کشمیر پردازد دفترها باید نوشت ناگزیر مجملی از اوضاع و خصوصیات آن رقم زده کلک بیان میگردد ❊ کشمیر باغی است همیشه بهار یا قلعه ایست آهنین جهانبانان را و بزمگاه عشرت افزا و درویشان را خلوتکده دلکشا چمنهای خوش و آبشارهای دلکش از شرح و بیان افزون آبهای روان و چشمه سارهای از حساب و شمار بیرون چندانکه نظر کار کند سبزه است و آب روان گل سرخ و بنفشه و نرگس خود رو صحرا صحرا انواع گلها و اقسام ریاحین ازان بیشتر است که بشمار درآید در بهار جان نگار کوه و دشت از اقسام شگوفه مالا مال در و دیوار و صحن و بام خانها از مشعل لاله بزم افروز و چلکهای مسطح و سه برگهای مبروج را چه گوید

شده جلوه گر نازنینان باغ ❊ رخ آراسته هر یکی چون چراغ
شده مشکبو غنچه در زیر پوست ❊ چو تعویذ مشکین ببازوی دوست
غزلخوانی بلبل صبح خیز ❊ تمنای میخوارگان کرده تیز
بهر چشمه منقار بط آب گیر ❊ چو مقراض زرین بقطع حریر
بساط گل و سبزه گلشن شده ❊ چراغ گل از باد روشن شده
بنفشه سر زلف را خم زده ❊ گره در دل غنچه محکم زده

بهترین اقسام شگوفه بادام و شفتالو است بیرون کوهستان ابتدای شگوفه در غره اسفندارمذ می شود و در ملک کشمیر اوایل فروردین و در باغات شهر در نهم و دهم ماه مذکور و انجام شگوفه تا آغاز یاسمن کبود پیوسته است در خدمت والد بزرگوارم مکرر سیر زعفران زار و تماشای خزان کرده شده بود الحمدلله درین مرتبه جوانیهای بهار را دریافت خوبیهای خزان در موقعش نوشته خواهد شد عمارات کشمیر همه از چوب است دو آشیانه و سه آشیانه و چهار آشیانه می سازند و بامش را خاکپوش کرده پیاز لاله چوغاشی می نشانند و سال بسال در موسم بهار می شگفد و بغایت خوشنماست این تصرف مخصوص اهل کشمیر است امسال در باغچه دولتخانه و بام مسجد جامع لاله‌ها بسیار خوب شگفته بود یاسمن کبود در باغها فراوان است و یاسمن سفید که اهل هند چنبیلی گویند خوشبو می شود قسم دیگر صندلی رنگ است آن نیز در غایت خوشبوئی و این مخصوص کشمیر است گل سرخ چند قسم بنظر درآمد غالباً یکی خوشبو است دیگر گلی است صندلی رنگ و بویش در غایت

لطافت و نزاکت از عالم گل سرخ و تنه اش نیز به گل سرخ متشابه و گل سوسن دو قسم می باشد آنچه درباغات است بسیار بالیده و سبز رنگ و قسم دیگر صحرائی است اگرچه کم رنگ است غالباً خوشبو است گل جعفری کلان و خوشبو می شود تنه اش از قامت آدمی میگذرد لیکن در بعضی سالها وقتی که کلان شد و بگل رسید و گل کرد کرمی پیدا می شود و سر گلش پرده از عالم عنکبوت می تند و ضایع می سازد و تنه اش را خشک میکنند و امسال چنین شد و گلهائے که در ایلاقات کشمیر بنظر در آمده از حساب و شمار بیرون است آنچه نادرالعصری استاد منصور نقاش شبیه کشیده از یکصد گل متجاوز است پیش از عهد دولت حضرت عرش اشیانی شاه آلو مطلقاً نبود محمد قلي افشار از کابل آورده پیوند نموده تا حال ده پانزده درختی بهار آمده زرد الو پیوندي نیز درخت چند معدود بود مشارالیه پیوند را درین ملک شایع ساخت و الحال فراوان است الحق زرد الوے کشمیر خوب می شود درباغ شهر آرای کابل درختی بود میرزائي نام که بهتر از آن خورده نشده بود و در کشمیر چندین درخت مثل آن در باغها است ناشپاتي فرد اعلی می شود از کابل و بدخشان بهتر نزدیک بناشپاتي سمرقند سیب کشمیر بخوبي مشهور است و امرود وسطي میشود انگورش فراوان است اکثرش ترش و زبون انارش آنقدر ها نیست تربوز فرد اعلي بهم میرسد خربزه بغایت شیرین و شکننده می شود لیکن اکثر آنست که چون به پختگي رسید کرمي درمیانش بهم میرسد و ضایع میسازد اگر احیاناً از آسیب محفوظ ماند بغایت لطیف می شود شاه‌توت نمی باشد و توت سایر صحرا صحرا است و از پاے هر درخت توت تاک انگوری بالا رفته غالباً ترش قابل خوردن نیست مگر درختی چند که در باغ ها پیوند کرده باشند برگ توت بجهت کرم پیله بکار می رود و تخم پیله از گل کت و تبت می آرند شراب و سرکه فراوان است اما شرابش ترش و زبون و بزبان کشمیر مس گویند بعد ازان که کاسه ها ازان در کشند بقدرے سرگرمي ازان بهم می رسد از سرکه اقسام اچار میسازند چون سیر در کشمیر خوب می شود بهترین اچارش اچار سیر است انواع غله بغیر از نخود اکثری دارد اگر نخود بکارند سال اول می شود سال دوم زبون می شود سال سوم بمشنگ متشبه می شود برنج از همه بیشتر بهمرسد که سه حصه برنج و یک حصه سایر حبوبات بوده باشد مدار خورش اهل کشمیر بر برنج است اما زبون می شود و خشکه تر می پزند و می گذارند که سرد شود بعد ازان می خورند و آنرا بته میگویند طعام گرم خوردن رسم نیست بلکه مردم کم بضاعت حصه ازان بته شب نگاه میدارند و روز دیگر می خورند نمک [illegible] می آرند در بته نمک بالمشافه [illegible] سبزي در آب می جوشانند و اندکے نمکی بجهت تغیر ذایقه درون می اندازند و با بته می خورند و جمعی که خواهند تهم کنند دران سبزی اندکے روغن چارمغز می اندازند و روغن چارمغز زود تلخ و بے مزا می شود بلکه روغن گاو نیز مگر آنکه که تازه بتازه از مسکه [illegible]

روغن گرفته در طعام میندازند و آنرا سدا پاک نامند بزبان کشمیر و چون هوا سرد و [illegible] آنکه، سه چهار روز بماند متغیر می گردد و گاو میش نمیباشد [illegible] گندمش زیرا کم مغز است نان خوردن رسم نیست [illegible] از عالم کوهی هندوستانیان انرا هندو میگویند گوشتش [illegible] مرغی نیست مرغ و قاز و مرغابی و سوبه و غیره فراوان [illegible] قسم پولک دار و بی پولک می باشد اما زبون ملبوسات از پشمینه [illegible] کرته پشمین می پوشند و انرا پتو گویند و فرضاً اگر پتو نپوشند باعتقاد شان اینکه هوا تصرف می کند بلکه هضم طعام بے این ممکن نیست شال کشمیر را که حضرت عرش آشیانی پرم نرم نام فرموده اند از فرط اشتهار [illegible] به تعریف نیست، قسم دیگر نہرمه است. از شال جسیم تر و ملایم میباشد قسم دیگر درمه است از عالم جل خر و سگ برروی فرش می افکنند غیر شال دیگر اقسام پشمینه در تبت بهتر میشود با آنکه پشم شال را از تبت می آرند درینجا بعمل نمیتوانند آورد پشم شال از بزے بهم میرسد که مخصوص تبت است و در کشمیر از پشم شال پتو هم میبافند و دو شال را باهم رفو کرده از عالم سقرلاط می مالند بجهت لباس بارانی بد نیست مردم کشمیر سر میتراشند و دستار گرد می بندند و عورات عوام را لباس پاکیزه و شسته پوشیدن رسم نیست یک کرته پتو سه سال و چهار سال بکار میبرند ناشسته از خانه بافنده آورده کرته میدوزند و تا پاره شدن باب نمیرسد ازار پوشیدن عیب است کرته دراز و فراخ تا سر و پا افتاده می پوشند و کمر می بندند با آنکه اکثرے خانه بر لب آب دارند یکقطره آب ببدن انها نمیرسد مجملاً ظاهر انها همچو باطن انها چرکین است بے صفا ارباب صنایع در زمان مرزا حیدر بسیار بیش آمدند موسیقی را رونق افزود کمانچه و جدتر و قانون و چنگ و دف و نے شایع شده در زمان سابق سازے از عالم کمانچه میداشتند و نغمها بزبان کشمیری در مقامات هندی میخواندند و آنهم منحصر بر دو سه مقامی بود بلکه اکثر بیک آهنگ می سرائیدند الحق مرزا حیدر را در رونق کشمیر حقوق بسیار است پیش از عهد دولت حضرت عرش آشیانی مدار سواری مردم آنجا بر گونت بود اسپ کلان نمیداشتند مگر از خارج اسپ عراقی و ترکی برسم تحفه جهت حکام آوردندے گونت عبارت از یابوی جسته چهار شانه بزمین نزدیک در سایر کوهستان هند نیز فراوان میباشد اکثر جنگره و خنگ جلو میشود بعد ازآنکه این گلشن خدا آفرین بتائید دولت و یمن تربیت خاقانی [illegible] رونق جاوید یافت بسیارے از ایماقات را درین صوبه جاگیر مرحمت فرموده که جلبه اسپهٔ عراقی و ترکی حواله شد که بگیرند و سپاهیان از خود نیز ایلچی [illegible] فرصت اسپان بهم رسیده چنانچه اسپ کشمیر با دویست و سیصد روپیه بسیار خریده و فروخته شده و احیاناً بهزار روپیه هم رسیده مردم اینملک [illegible] و [illegible] شیعه امامیه و [illegible]

وطایفه فقرا میباشند که انها را ریشی گویند اگرچه علمی و معرفتی ندارند لیکن به سه ساختگی و ظاهرآرائی میزیند و هیچکس را بد نمی گویند زبان خواهش و پای طلب کوتاه دارند گوشت نمیخورند و زن نمیکنند و پیوسته درخت میوه دار در صحرا مینشانند بآن نیت که مردم ازان بهره ور شوند و خود ازان تمتع بر نمیگیرند قریب دو هزار کس ازین گروه بوده باشند و جمع از برهمنان اند که از قدیم درین ملک میباشند و مانده اند و بزبان سایر کشمیریان متکلم ظاهر شان از مسلمانان تمیز نتوان کرد لیکن کتابها بزبان سنسکرت دارند و میخوانند و آنچه شرایط بت پرستی است بفعل می آرند و سنسکرت زبانی است که دانشوران هند کتابها بدان تصنیف کنند و بغایت معتبر دارند اما بتخانهاے عالی که پیش از ظهور اسلام آساس یافته بر جاست و عماراتش همه از سنگ و از بنیاد تا سقف سنگهاے کلان سی منی چهل منی تراشیده و بر روے یکدیگر نهاده متصل بشهر کوهچه ایست که انرا کوه ماران گویند و هری پربت نیز نامند و بر سمت شرقی آن کول ڈل واقع است و مسافت دورش شش و نیم کروه و کسری پیموده شده حضرت عرش آشیانی انارالله برهانه حکم فرموده بودند که درین مقام قلعه از سنگ و آهک در غایت استحکام آساس نهند در عهد دولت این نیازمند قریب الاختتام شده چنانچه کوهچه مذکور درمیان حصار افتاده و دیوار قلعه بردور آن گشته و کول مذکور متصل پیوسته و عمارات دولتخانه مشرف بران آب است و در دولتخانه باغچه واقع است و مختصر عمارتی در وسط آن که والد بزرگوارم اکثر اوقات در انجا می نشستند دریخمرتبه سخت بیطراوت و افسرده بنظر درآمده چون نشیمن گاه آن قبله حقیقی و خدای مجازی در حقیقت سجده گاه این نیازمند است برخاطر حق شناس نا پسندیده افتاد معتمد خان که از بندهاے مزاج دانست حکم فرمودم که در ترتیب باغچه و تعمیر منازل غایت جد و جهد بتقدیم رساند در اندک فرصت بحسن اهتمام رونق دیگر یافت درباغچه صفه عالی سی در سی در عرصه مربع مشتمل بر سه قطعه آراسته شد و عمارات را از سرنو تعمیر فرموده به تصویر اوستادان نادره کار رشک نگار خانه چین ساخت و این باغچه را نور افزا نام کردم روز جمعه پانزدهم فروردی ماه الهی دو کار قطاس از پیشکشهای زمیندار تبت بنظر درآمد در صورت و ترکیب بگاو میش بیشتر مشابهت و مناسبت دارد اعضایش پر پشم است و این لازمه حیوانات سرد سیر است چنانچه بهزرنگ از ولایت بکر و کوتلشان گرم سیر آورده بودند بغایت خوش صورت و کم پشم بود و آنچه درین کوهستان بهم میرسد بجهت شدت سرما و برف پرموئی و بدهیئات است و کشمیریان رنگ [illegible] گویند و هم دو بز و آهوئی مشکین پیشکش آورده بودند چون گوشتش [illegible] فرمودم که طبخ نمایند [illegible] بی مزه بد طعام ظاهر شد از حیوانات شکاری [illegible] صحرائی گوشت هیچ یک بدبوئی و بدطعمی این نیست نافه در تازگی بوئی ندارد بعد ازان که چند روز ماند و خشک شد خوشبو می شود [illegible]

بهاک و شالیمار محظوظ گشتم بهاک نام پرگنه ایست که بر اطراف کوه دل واقع است
و چمنی شالیمار نیز متصل اوست و جوی آب خوشی دارد که از کوه آمده بکول دل میریزد
[illegible] آن را ببینند ایشاری هم رسیده که از سیر آن
[illegible] توان بود و این مقام از سیرگاههای مقرر کشمیر است روز یکشنبه هفدهم
غریب واقعه روی نمود شاه شجاع در عمارات دولتخانه بازی می کرد اتفاقاً دریچه
بود بجانب دریا پرده برروی آن افگنده دروازه نه بسته بودند شاهزاده بازی کنان
بر جانب دریچه میرود که تماشا کند بمجرد رسیدن سرنگون بزیر افتاد قضارا پلاسی
ته کرده در زیر دیوار نهاده بودند و فراش متصل آن نشسته بود سر او بآن پلاس میرسد
پاها بر پشت و دوش فراش خورده بر زمین می افتد با آن که ارتفاعش هفت درعه
ایستید چون حمایت ایزد جل سبحانه حافظ و ناصر بود وجود فراش و پلاس واسطه
حیات او میشود عیاذاً بالله اگر چنین نبودی کار بدشواری کشیدی درآنوقت رای مان
که سردار پیادههای خدمتیه بود در پای جهروکه ایستاده فی الفور دویده او را برمی
دارد و در آغوش گرفته متوجه بالا می شود درآنجا درآنحالت همین قدر می
پرسد که مرا کجا می بری او میگوید که بملازمت حضرت دیگر ضعف برو مستولی می
شود و از حرف زدن باز می ماند من در استراحت بودم که این خبر موحش بگوشم
رسید سراسیمه بیرون دویدم چون او را بدینحال دیدم هوشم از سر رفت و زمان ممتد در
آغوش شفقت گرفته محو این موهبت الهی بودم در واقع طفل چهار ساله از جائی
که ده گز شرعی ارتفاع داشته باشد سرنگون بیفتد و اصلا غبار آسیبی بر اعضایش نه
نشیند جای حیرت است سجدات شکر این موهبت تازه بتقدیم رسانیده تصدقات داده
شد و فرمودم که ارباب استحقاق و فقرایی که درین شهر توطن دارند بنظر درآورند تا درخور
آنها وجه معیشت مقرر شود از غرایب آنکه سه چهار ماه پیش ازین واقعه جوتک رای
منجم که در مهارت فن نجوم از پیش قدمان این طائفه است بی واسطه بمن عرض کرده
بود که از زائچه طالع شاهزاده چنین استخراج شده که این سه چهار ماه بر ایشان گران
است ممکن که از جای مرتفع بزیر افتد و غبار آسیبی بر دامن حیات نه نشیند چون
مکرر احکام او بصحت پیوسته همواره این توهم پیرامون خاطر می گشت و درین
راههای خطرناک و کوتلهای دشوار گذار یک چشم ازان نونهال چمن اقبال غافل
نبودم همیشه او را در نظر میداشتم و نهایت محافظت و غایت احتیاط بجا می
آمد تا بکشمیر رسیده شد چون این سانحه ناگزیر بود انگها و دایههای او چنین غافل می
شوند و لله الحمد که بخیر گذشت در باغ عیش آباد درختی بنظر درآمد که شگوفه صدبرگ
داشت بغایت بالیده و خوشنما غالباً بسبب ازترش نشان میدادند چون از دلاورخان
کاکر خدمت شایسته بظهور آمده بود بمنصب چهار هزاری ذات و سه هزار سوار سرفراز
فرمودم و پسران او را نیز بمناصب امتیاز بخشیدم شیخ فرید ولد قطب الدین خان
بمنصب هزاری ذات و چهار صد سوار نوازش یافته منصب [illegible] خان هفتصدی

ذات و دو صد و پنجاه سوار حکم شد نورالله کرگیراق را بمنصب هشتصدی ذات و یکصد
سوار سرفراز ساختم و خطاب تشریف خانی عنایت فرمودم پیشکش روز مبارک شنبه
بیست و یکم در وجه انعام تهام خان قراول باشی مرحمت شد چون الله داد افغان پسر
تاریکی بر کردار زشت خویش ندامت گزیده بدرگاه آمده حسب الالتماس اعتمادالدوله
گناه او بعفو مقرون گشت آثار خجالت و شرمساری از ناصیه احوالش ظاهر بود
بدستور سابق منصب دو هزار و پانصدی و یک هزار و دویست سوار عنایت نمودم
مبارک جابر از کمکیان صوبه بنگاله بمنصب هزاری ذات و چهار صد سوار سرفرازی
یافت چون بعرض رسید که لاله چوغاشی در پشت بام مسجد جامع خوب شکفته
روز شنبه بیست و سوم بسیر و تماشای آن رفته شد الحق یک شاخ آن گلدار خوشی
شده بود پرگنه سود مهری که پیش ازین براجه باسو عنایت بود بعد از و پسر او سورجمل
مقهور داشت درینولا بجگت سنگه برادر او که تیره نیافته بود لطف نمودم و پرگنه جمو
براجه سنگرام مرحمت شد روز دوشنبه غره اردی بهشت بمنزل خورم رفته بحمام او درآمدم
بعد برآمدن پیشکش کشید قلیلی بجهت خاطر او پذیرفتم روز مبارک شنبه چهارم
میر جمله بمنصب دو هزاری ذات و سیصد سوار سرفراز شد روز یکشنبه هفتم بقصد
شکار کبک بموضع چهار دره که وطن حیدر ملک است سواری شد الحق سر زمین
خوشی و سیرگاه دلکشی است آبهای روان و درختهای چنار عالی دارد حسب الالتماس
او نور پور نام نهادم در سرراه درختی است هل تهل نام که چون یکی از شاخهای آن
را گرفته جنبانند مجموع درخت در حرکت می آید عوام باین اعتقاد که این حرکت
مخصوص همان درخت است اتفاقاً در دیهه مذکور ازان قسم درخت دیگر بنظر درآمد
که بهمان طریق متحرک بود معلوم شد که این حرکت لازم نوع درخت است نه
مخصوص یک درخت و در موضع راولپور از شهر دو نیم کروه بر سمت هندوستان
درخت چناری واقع است میان سوخته پیش ازین بیست سال که من خود بر اسپی
سوار با پنج اسپ زین دار و دو خواجه سرا بدرون آن در آمده بودم و هرگاه بتقریبی
اینطرف مذکور میشد مردم استبعاد می نمودند درین مرتبه باز فرمودم که چندی بدرون
آن در آیند بهمان دستور که در خاطر داشتم ظاهر شد در اکبرنامه مسطور است
که حضرت عرش آشیانی سی و چهار کس را بدرون آن در آورده متصل یکدیگر نشانده
بودند درین تاریخ بعرض رسید که پرتهی چند پسر رای منوهر که از کمکیان لشکر کانگره
بود با مخالفان جنگ بی صرفه کرده جان نثار گشت روز مبارک شنبه یازدهم برین
موجب بندهای درگاه باضافه منصب سرفراز گشتند تتار خان دو هزاری ذات و پانصد
سوار عبدالعزیز خان دو هزاری ذات و هزار سوار و دیبی چند گوالیاری هزار و پانصدی
ذات و پانصد سوار میرخان پسر ابوالقاسم خان نمکین هزاری ذات و ششصد سوار میرزا
محمد هفتصدی ذات و سیصد سوار لطف الله سیصدی ذات و پانصد سوار نصرالله
عرب پانصدی ذات و دویست و پنجاه سوار تهور خان بفوجداری سرکار میوات تعین

شد روز مبارک شنبه بست پنجم سید بایزید بخاري فوجدار سرکار بهکر بصاحب صوبگي ولایت تهته فرق عزت بر افراخت و منصب او اصل و اضافه دو هزاري ذات و هزار و پانصد سوار حکم شد و علم نیز مرحمت فرمودم شجاعتخان عرب بمنصب دو هزار و پانصد ذات و دو هزار سوار عز افتخار یافت و انی رای سنگدلن حسب الالتماس مهابتخان بصوبه بنگش تعین شد جانسپار خان بمنصب دو هزاري ذات و هزار و پانصد سوار سرفراز گشت درینولا از عرایض سپهسالار خان خانان و سایر دولتخواهان ظاهر شد که عنبر سیاه بخت بار قدم از حد ادب بیرون نهاده فتنه و فساد که لازمه سرشت زشت آن بد ذات است بنیاد کرده و ازان که موکب منصور بولایت دور دست نهضت فرموده فرصت مغتنم شمرده عهد و پیماني که بابندهای درگاه بسته بود شکسته دست تصرف بملک بادشاهي دراز ساخته امید که منقریب بشامت اعمال خویش گرفتار گردد چون التماس خزانه نموده بود حکم شد که مبلغ بیست لک روپیه متصدیان دارالخلافه آگره نزد سپهسالار روانه سازند و مقارن این خبر رسید که امرا تهانجات را گذاشته نزد داراب خان فراهم آمده اند و ترکیان بر دور لشکر صف بسته می گردند خنجر خان در احمدنگر متحصن شده تا حال دو سه دفعه بندهای درگاه را با مقهوران مبارزت اتفاق افتاد و هر مرتبه مخالفان شکست خورده جمعی را بکشتن دادند و در مرتبه آخر داراب خان جوانان خویش اسپه را همراه گرفته بر بنگاه مقهوران تاخت و جنگ سخت در پیوست و مخالفان شکست خورده روے ادبار بوادي فرار نهادند و بنگاه انها بتاراج رفت و لشکر ظفر اثر سالماً و غانماً باردوے خود مراجعت نمود چون عسرت و گراني عظیم در لشکر منصور بهمرسید دولتخواهان کنکاش دران دیدند که از کریوه روهنگره فرود آمده در پایان گهات توقف باید نمود تا رسد غله بسهولیت میرسیده باشد و مردم محنت و تاب نکشند ناگزیر در بالا پور معسکر اقبال آراستند و مقهوران سیاه بخت شوخي و شلائیني نموده در طرف بالا پور نمایان شدند راجه نرسنگدیو با چندی از بندهاے جان نثار بمدافعه غنیم همت گماشته بسیارے را بقتل آورد و منصور نام حبشي که در سپاه مقهوران بود زنده بدست افتاد هرچند خواستند که بزیر فیل اندازند راضي نشد پای جهالت افشرد راجه نرسنگدیو فرمود که سرش از تن جدا سازند امید که فلک دوار سزاے کردار ناهنجار در دامن روزگار سایر حق ناشناسان نهد در سیوم اردي بهشت به تماشاے سنه ناک سواري شد بغایت تیلاق خوشی است و این آبشار درمیان دره واقع است و از جاے مرتفع میریزد هنوز بر اطراف آن برف بود جشن مبارکشنبه دران گلزمین آراسته پیاله هاے معتاد را برلب آب خورده محظوظ گشتم درین جدول آب جانورے بنظر در آمد از عالم ساج ساج سیاه رنگ است و خالهای سفید دارد و این همرنگ بلبل است با خالهاے سفید و غوطه در آب میخورد و زمانی ممتد در زیر آب میباشد و از جاے دیگر سر برمے آرد فرمودم که دو سه جانور ازان گرفته آرند تا معلوم شود که از یابست مرغابي است بوست درمیان پا دارد و باهم پیوسته

یا از عالم جانوران صحرائي کشاده است در قطعه ازان گرفته آوردند یکی فی‌الفور مرد و دیگر یکروز ماند پنجه‌اش مثل مرغابي پیوسته نبود بنادرالعصري استاد منصور نقاش فرمودم که شبیه آن را بکشند کشمیریان گلکرمی نامند یعنی ساج آبي دربنولا قاضي و میرعدل معروض‌داشتند که عبدالوهاب پسرحکیم علي بجمعی از سادات متوطن لاهور هشتاد هزار روپیه دعوي مینماید و خطی بمهر قاضي نورالله ظاهرساخته که پدر من زر مذکور را برسم امانت بسید زکي پدر اینها سپرده و سادات منکرانند اگرحکم شود حکیم زاده بجهت احتیاط سوگند مصحف خورده حق خود را ازاینها بگیرد فرمودم آنچه مطابق احکام شریعت است بعمل آورند روز دیگر معتمد خان بعرض رسانید که سادات خضوع و خشوع بسیار ظاهر میسازند و معامله کلي است هرچند در تحقیق و تفحص این مصیم بیشتر تامل بکار رود بهتر خواهد بود بمهابان فرمودم که آصف خان در تحقیق این قضیه نهایت دقت و دوراندیشي بکار برده نوعی نماید که اصلا مظنه و شبه و شک نماند باوجود این اگر خوب وا شگافته نشود درحضور خود بازپرس نموده خواهد شد بمجرد شنیدن این حرف حکیم زاده را دل و دست از کار رفته و جمعی از آشنایان شفیع ساخته حرف آشتي به میان آورد غرض آنکه اگر سادات بازپرس این قضیه را بآصفخان به اندازد خط ابرا می سپارم که مرا باایشان من بعد حقی و دعوی نباشد هرگاه آصفخان کس بطلب او میفرستاد ازان جا که خاین خایف می باشد ببهانه وقت می گذرانید و حاضر نمی شد تا انکه خط ابرا بدیکی از دوستان خود سپرد و حقیقت بآصفخان رسید جبراً اورا حاضرساختند درمقام پرسش درامد ناگزیر اعتراف نمود که این خط را یکی از ملازمان من ساخته و خود گواه شده مرا از راه برده بود بهمین مضمون نوشته داد چون آصفخان حقیقت را بعرض‌رسانیده منصب و جاگیر اورا تغیرساخته از نظر انداختم و سادات را بعزت وابرو رخصت لاهور ارزاني داشتم روز مبارک شنبه هشتم خورداد اعتقاد خان بمنصب چهار هزاري ذات و هزار و پانصد سوار سرمرازي یافت و صادق خان بمنصب دوهزاري و پانصدي ذات و هزار و چهار صد سوار ممتاز گشت زین‌العابدین پسر آصفخان مرحوم بخدمت بخشیگري احدیان سرفراز گشت راجه نرسنگدیو بندیله بوالا پایه پنج هزاري ذات و سوار فرق عزت برافراخت درکشمیر پیشرس ترین میوها اشکن است میخوش میباشد از آلو بالو خورد ترغایتاً در چاشنی و نزاکت بسیار بهتر و در کیفیت شراب سه چهار آلو بالو بیشتر نمی توان خورد و این درشیان روایي تلصدهم بمزه می تولی کزک ترد خصوصاً از قسم پیوندیش حکم فرمودم که بعد این اشکن را خوش کن می گفته باشند ظاهرا در کوهستان بدخشان و خراسان می شود مردم آنجا بجمدمی گویند آنچه از همه کلان تر است نیم مثقال بوزن درامد شاه آلو در چهارم اردي بهشت مقدار نخودے نمایان شد دربیست و هفتم رنگ گردانید در پانزدهم خورداد بکمال رسید و نوبرکرده شد شاه آلو بذایقه من از اکثر میوه ها خوشتر می امد چهار درخت

در باغ نور افزا بار آورده بود یکی را شیرین بار نام کردم و دوم را خوشگوار و سوم را که از همه بیشتر بار آورده بود پربار و چهارم که کمتر بار داشت کم بار و یک درخت در باغچه خوابگاه بار آورده بود انرا شاه وار نام نهادم نونهالی در باغچه عشرت افزا بود انرا نو بار خواندم هر روز همان قدر که بجهت مزه پیاله کفایت کند بدست خود می چیدم اگرچه از کابل هم بذاک چوکی می رسانیدند لیکن از باغچه خانه تازه بتازه چیدن بدست خود لطف دیگر دارد شاه آلوی کشمیر از کابل کمتر نمی شود بلکه بالیده تر است انچه از همه کلان تر بود یک تانک و پنج سرخ بوزن در امد روز سه شنبه بیست و یکم بادشاه بانو بیگم جمیله نشین ملک بقا شد و الم این واقعه دلخراش بار گران بر خاطرم نهاد امید که الله تعالی اورا در جوار مغفرت خویش جای دهاد از غرایب انکه جوتک رای منجم پیش ازین بدو ماه بعضی از بندهای نزدیک را اگاه ساخته بود که یکی از صدر نشینان حرم سرای عفت بدیهانخانه عدم خواهد شتافت و این را از زایچه طالع من دریافته بود مطابق افتاد و از سوانح شهادت یافتن سید عزتخان و جلال خان ککهر در لشکر بنگش و تفصیل این اجمال انکه چون هنگام رفع محصول شد مهابتخان لشکر تعیین نمود که بکوهستان در امده زراعت امعان را بچورانند و از تاخت و تاراج و کشتن و بستن دقیقه مهمل نگذارند قضارا چون بندهای درگاه بپای کوتل میرسند افغانان برگشته روزگار از اطراف هجوم آورده سر کوتل را می گیرند و استحکام میدهند جلال خان که مرد کار دیده و پیر محنت کشیده بود صلاح وقت دران می دید که دو سه روزی توقف کرده شود تا مقهوران انوقه چند روزه که بر پشت بار کرده آورده اند صرف نموده لاچار خود بخود ویران شوند انگاه بسهولیت مردم ما ازین گریوه دشوار خواهند گذشت چون ازین کوتل بگذریم دیگر کاری نمیتوانند ساخت و مالش سزا خواهند یافت عزت خان که شعله بود رزم افروز و برق دشمن سوز بصوابدید جلال خان نپرداخته برهنه با چندی از سادات بارهه توسن همت بر انگیخت و اصحابان مانند مور و ملخ از اطراف هجوم آورده او را در میان گرفتند با آنکه زمین معرکه اسب تاز نبود بهر طرف که جلوی غضب می افروخت خرمن هستی بسیاری باتش تیغ می سوخت در اثنا زد و خورد اسپش را پی کردند پیاده تا رمقی داشت تقصیر نکرد عاقبت با رفقای خویش مردانه فرو شد و در هنگامیکه عزت خان می تازد جلال خان ککهر و مسعود پسر احمد بیگ خان و بیژن پسر ناد علی میدانی و دیگر بندها عنان شتاب از دست داده بی اختیار از هر طرف کوتل می جنبند و مقهوران سر کوهها گرفته بسنگ و تیر کار را بر می تابند جوانان جانسپار چه از بندهای درگاه چه از تابینان مهابتخان داد مردی و مردانگی داده بسیاری از افغانان را بقتل می رسانند درین دار و گیر جلالخان و مسعود با بسیاری از جوانان جان نثار می گردند بیک تندخوئی و تیز جلوئی عزتخان چندین چشم زخمی بلشکر منصور رسید و مهابتخان از شنیدن این خبر وحشت اثر فوجی از مردم تازه زور بکومک فرستاد تهانجات را از سر نو استحکام می دهد و هرجا

اثرے ازان سپاه بختیار می یابند در کشتن و بستن تقصیر نمی نمایند چون این واقعه بعرض رسید اکبر قلی پسر جلال خان را که بخدمت فتح قلعه کانگره مقرر بود بحضور طلب داشته منصب هزاری ذات و هزار سوار لطف فرمودم و ملک موروثی او را بدستور قدیم در وجه جاگیر او مقرر داشته اسپ و خلعت داده بکمک لشکر بنگش فرستادم با آنکه از عزت خان فرزند مانده بود بغایت خورد سال جانفشانی او را درپیش نظر حقیقت بین داشته منصب و جاگیر عنایت شد تا باز ماندهاے او از هم نپاشند و دیگران را امید واری افزاید درین تاریخ شیخ احمد سرهندی را که بجهت دکان آرائی و خود فروشی و بے مزه گوئی روزی چند در زندان ادب محبوس بود بحضور طلب داشته خلاص ساختم خلعت و هزار روپیه خرچ عنایت نموده در رفتن و بودن مختار گردانیدم او از روے انصاف معروض داشت که این تنبیه و تادیب در حقیقت هدایتی و کفایتی بود نقش مراد در ملازمت خواهد بود بست و هفتم خورداد زرد آلو رسید خانه تصویرے که در باغ واقع است و حکم به تعمیر آن شده بود درینولا بتصویر استادان نادره کار آراستگی یافت در مرتبه بالا شبیهه جنت آشیانی و عرش آشیانی و در مقابل شبیهه مرا و برادرم شاه عباس را کشیده اند بعد ازان شبیهه میرزا کامران و میرزا محمد حکیم و شاه مراد و سلطان دانیال و در مرتبه دوم شبیهه امرا و بندهاے خاص را تصویر کرده اند و در اطراف بیرون خانه سواد منازل راه کشمیر به ترتیبی که آمده شده نگاشته اند یکی از شعرا این مصرع را تاریخ یافته

مجلس شاهان سلیمان حشم

روز مبارک شنبه چهارم تیرماه الهی جشن سوریا کوبے شده درین روز شاه آلوے کشمیر باخر رسید از چهار درخت باغچه نور افزا یک هزار و پانصد عدد و از سایر درختها پانصد عدد دیگر چیده شد بمتصدیان کشمیر تاکید فرمودم که درخت شاه آلو در اکثر باغات پیوند کنند و فراوان سازند درینولا بهیم پسر رانا امر سنگه بخطاب راجگی سرفرازی یافت و دلیرخان برادر رشید عزتخان بمنصب هزاری ذات و هشتصد سوار ممتاز گشت و محمد سعید پسر احمد بیگ خان بمنصب ششصدی ذات و چهار صد سوار و مخلص الله برادر او بپانصدی ذات و دویست و پنجاه سوار نوازش یافتند بسید احمد صدر منصب هزاری عنایت شد بمیرزا حسین پسر میرزا رستم صفوی منصب هزاری ذات و پانصد سوار مرحمت فرموده بخدمت دکن رخصت کردم روز یک شنبه چهاردهم تیرماه الهی حسن علی خان ترکمان بصاحب صوبگی اودیسه فرق عزتش برافراخت و منصب ذات و سوار سه هزاری حکم شد درین تاریخ بهادرخان حاکم قندهار نه راس اسپ عراقی و چند تغور قماشه زربفت و مخمل زربفت و ملاحله کیش و غیره برسم پیشکش ارسال داشته بود به نظر گذشت روز پنجشنبه پانزدهم بسیر ایلاق توسه مرکب سواری شد بدر کوچ دریاے کوتل رسیده روز کم شنبه هفتدهم بفراز کریوه بر آمده در کریوه محالیت در غایت ارتفاع بصعوبت تمام قطع شد از فراز کوتل

تا ایلاق یکه کروه دیگر زمین پست و بلند بود اگرچه قطعه قطعه گلهای الوان شگفته بود لیکن آنقدر که تعریف می کردند و در خاطر نقش بسته بود به نظر در نیامد [illegible] که بغایت خوب شگفته روز مبارک شنبه [illegible] افراط که در تعریف این گل زمین کرده شود [illegible] گلهای الوان شگفته بود پنجاه قسم گل در حضور خود چیده شد ممکن که چند قسم دیگر هم بوده باشد که بنظر در نیامده اخر هایه روز مذکور مراجعت معطوف داشتم امشب در حضور به تقریبی حرف محاصره احمد نگر مذکور می شد خانجهان غریب نقلی گذرانید پیش ازین هم مکرر بگوش رسیده بود بنابر غرابت مرقوم میگردد در هنگامی که برادرم شاهزاده دانیال قلعه احمد نگر را محاصره کرده بود روزی اهل قلعه توپ ملک میدان را بجانب اردوے شاهزاده مهیا گرفته اتش دادند گوله قریب دایره شاه زاده رسید ازانجا باز گنبد بسته در خانه قاضی بایزید که از مصاحبان شاهزاده بود رفته افتاد اسپ قاضی فاصله سه چهار گز بسته بودند بمجرد رسیدن گوله بر زمین آن اسپ از بیخ برکنده برزمین افتاد و غلوله از سنگ بود بوزن ده من متعارف هند که هشتاد من خراسان باشد توپ مذکور بمثابه کلان است که آدم درمیان درست می تواند نشست درین تاریخ خواجه ابوالحسن میر بخشی را بمنصب پنجهزاری ذات ودو هزار سوار سرفراز ساختم مبارزخان بمنصب دو هزاری ذات و هزار و هفتصد سوار سربلندی یافت بیژن پسر نادعلی بمنصب هزاریذات و پانصد سوار ممتاز گشت امانتخان بمنصب دوهزاریذات وچهارصد سوار سرفراز شد روز مبارک شنبه بست و پنجم نوازشخان پسر سعید خان را بمنصب سه هزاری ذات و دو هزار سوار و همت خان را بمنصب دو هزاری ذات و هزار وپانصد سوار و سید یعقوب خان پسر سید کمال بخاری ارا به منصب هشتصدی ذات وپانصد سوار امتیاز بخشیدم میر علی عسکر پسر میر علی اکبر موسوی بخطاب موسویخانی نوازش یافت چون تعریف ایلاق کوری مرگ مکرر شنیده شده بود دریندولا خاطر بتماشای آن بسیار رغبت افزود روز سه شنبه هشتم امر داد بدانصوب سواری شد از تعریف آن چه نویسد چندانکه نظر کار می کرد گلهای الوان شگفته و درمیان سبزه و گل جدول هاے آب روان در غایت لطافت و صفا گوئی صفحه ایست از تصویر که نقاش قضا بقلم صنع نگاشته غنچه دلها از تماشای آن می شگفت بی تکلف این ایلاق را نسبت بدیگر ایلاقات نیست و بهترین سیرگاه های کشمیر می توان گفت در هندوستان پپیها نام جانوری است خوش آواز که در موسم برسات ناله های جان سوز می کشد چنانچه کویل بیضه خود را در اشیان زاغ مي نهد وزاغ بچه اورا می کشد و می پرورد درکشمیر دیده شد که بیضه خود را در اشیان غوغائي نهاده بود و غوغائي بچه آن را پرورش میداد روز مبارک شنبه هفدهم فدائیخان بمنصب هزار و پانصدي ذات وهفتصد سوار سرفراز گشت درین تاریخ محمد زاهد نام ایلچی عزتخان حاکم اورگنج بدرگاه رسید

عریضه با صفر تحفه ارسالداشته سلسله جنبان نسبت هاے موروثي شده بود بنظر ملاطفت مخصوص داشته عجالةالوقت ده هزار درب بانعام الچپي مقرر شد و بمتصدیان بیوتات حکم فرمودم که از اقسام اجناس انچه او التماس نماید بجهت فرستادن ترتیب دهند دریٖنولا فرزند خان جهان را غریب توفیقي نصیب شده از شیفتگي باده نهایت زار و نزار گشته بود از استیلاء این نشاء مرد افگن نزدیک بان رسیده که جان گرامي در سرابنکار کند ناگاه بخود پرداخت و حق سبحانه اورا موفق ساخت و عهد کرد که بعد ازین دامن لب بشراب نیالاید و آلوده نسازد هرچند نصیحت کردم که بیک بار ترک کردن خوب نیست از روی حکمت و تدبیر بمرور باید گذاشت راضي نشد و مودانه گذاشت بتاریخ بیست و پنجم امرداد بهادر خان صاحب صوبه قندهار بمنصب پنجهزاری‌ذات و چهار هزار سرفراز گشت و در دوم شهریور ماه الهي مانسنگهه پسر راوت شنکر بمنصب هزار و پانصدي و هشتصد سوار و میر حسام‌الدین بهزار و پانصدي و پانصد سوار و کرم‌الله پسر علي مردان خان بهادر بشش صدي و سیصد سوار نوازش یافتند چون دریٖنولا توجه خاطر بدندان ابلق جوهر دار بسیار است امرای عظام در تفحص و تجسس غایت سعي و اهتمام بتقدیم رسانیدند ازان جمله عبدالعزیز خان نقشبندي عبدالله نام ملازم خود را نزد خواجه حسن و خواجه عبدالرحیم پسران خواجه کلان جویباری که امروز مقتدای ولایت ماوراء النهراند فرستاده مکتوبي مشتملبر اظهار این خواهش ارسال داشته بود اتفاقاً خواجه حسن دنداني درست در کمال لطافت داشته في الفور مصحوب مومي الیه روانه درگاه ساخت و درین تاریخ بحضور رسید موجب انبساط خاطر گشت فرمودم که موازي سی هزار روپیه را از نفایس امتعه بجهت خواجه‌ها روانه سازند و میر ترکه بخاري بدین خدمت مامور گشت روز مبارکشنبه دوازدهم شهریور میر میران بفوجداري سرکار میوات دستوري یافت و منصب او از اصل و اضافه دو هزاري و یکهزار و پانصد سوار حکم شد و اسپ خاصه با خلعت و شمشیر عنایت فرمودم دریٖنولا از عرضداشت سندر بوضوح پیوست که جوهر مل مقهور جان بمالکان جهنم سپرد و نیز بعرض رسید که فوجي بر سر یکي از زمینداران فرستاده طریق احتیاط از دست داده است بی آنکه راه درآمد را استحکام دهند و سر کوبها را بگیرند و در تنگنائي کوه درآمده جنگ بے صرفه کرده اند چون روز بآخر رسیده بود کار نا ساخته و عطف عنان نموده اند و در برگشتن جلو ریزان شده کس بسیار بکشتن داده اند خصوصاً جمعي که عار گریختن بخود نه پسندیده اند شهادت را بجان خریده اند از جمله شهباز خان دلوماني که طایفه است از گروه افغانان لودي با جمعي از نوکران و اقوام جان نثار گشت الحق خوب بنده بود شجاعت با خرد و آزرم جمعداشت دیگر جمال خان الغان و رستم برادر او و سید نصیب بارهه و چندے دیگر زخمي بر آمدند و نیز نوشته رسید که محاصره تنگ شده و کار بر متحصنان بدشواري کشیده و مردم را درمیان انداخته زنهار خواسته اند امید که درین زودی به یمن اقبال روز

افزون قلعه مفتوح گردد روز کم شنبه هیزدهم ماه مذکور دلاور خان کاکر باجل طبعي
ودیعت حیات بسپرد از امراے صاحب الوش شجاعت با سرداري و کارداني داشت
از نجابت و شاهزادگی بخصوصیت من پیوسته و بحسن اخلاص و جوهر رشد از همکنان
گوے سبقت ربوده بوالا پایه امارت رسیده بود در آخر عمر حق تعالی توفیق حق
گذاري نصیب کرد و فتح کشتوار که خدمتی بود نمایاں بهمت او میسر شد امید
که از اهل آمرزش باشد فرزنداں و باز ماندهاے او را بانواع مراحم و نوازش سرفراز ساختم
و از مردم او چندے که لایق منصب بودند در سلک بندهاے درگاه انتظام بخشیده
دیگراں را حکم فرمودم که بدستور سابق با فرزنداں او بوده باشند تا جمعیت او از هم
نپاشد درین تاریخ قور یساول باقطعه الماس که ابراهیم خاں فتح جنگ از حاصل کان
بنگاله فرستاده بود آمده ملازمت نمود وزیر خاں دیوان بنگاله که از قدیمان این درگاه بود
باجل طبعي در گذشت شب مبارک شنبه نوزدهم کشمیریاں کنار دریاے بهت را
دورویه چراغاں کرده بودند و این رسمی است باستاني که هرسال درین تاریخ از غني و
فقیر هرکس که خانه در کنار دریا دارد مثل شب برات چراغاں روشن میکند از برهمناں
سبب آں را پرسیده شد گفتند که درین تاریخ سرچشمه دریاے بهت ظاهر شده و از قدیم
این رسم آمده که دراں روز جشن دهته تروا است دهته بمعنی بهت است و تروا سیزده
را میگویند چوں درین تاریخ سیزدهم شوال چراغاں مے کنند باین اعتبار دهته تروا نامیده
اند بے تکلف خوب چراغانے شده بود بر کشتي نشسته سیر و تماشا کرده شد درین تاریخ
جشن وزن شمسي آراستگي یافت و بضابطه معهود خود را بطلا و اجناس دیگر وزن کرده
در وجه ارباب استحقاق مقرر فرمودم سال پنجاه و یکم از عمر این نیاز مند درگاه الٰهي بانجام
رسید و سر آغاز سال پنجاه و دویم چهره مراد افروخت امید که مدت حیات در مرضیات
ایزدي مصروف باد جشن روز چهارشنبه بیست و ششم در منزل آصفخاں ترتیب یافت
و آں عمدة السلطنت بلوازم نیاز و پیشکش پرداخته سعادت جاوید اندوخت
در غره شهریور مرغابي در تال الر نمایاں شد و در بیست و چهارم ماه مذکور
در کول دل نمودار گشت جانوراں پرنده که در کشمیر مي باشند بدین تفصیل است
کلنگ سارس طاوس چرز لگلگ تغدري تغداق کروانک زردتلک نقره
باچرم لیلوره حواصل مکشه تقله قاز کونکله دراج شارک نونسرج
مرسیچه هریل دهیک کویل شکرخواره مهوکه مهرلات هنس کلچري
ثنیري که من اورا بد اواز نام کرده ام چوں اسامي بعضی ازینها بفارسي معلوم نبود
بلکه در ولایت نمي باشد بهندي نوشته شد و اسامي جانوران که در کشمیر نمیباشند
از درنده و چرنده بدین تفصیل شیرزرده یوز گرگ گاومیش صحرائي آهوے سیاه
چهکاره کوته پاچه نیله گاؤ گورخر خرگوش سیاه گوش گربه صحرائي موشک
کربلائي سوسمار خار پشت درین تاریخ شفتالو از کابل بڈاکچوکي رسید انچه از
همه کلاں تر بود بیست و شش توله بوزن در امد که شصت و پنج مثقال بوده باشد

تاموسم شفتالو بود انقدر میرسید که باکثر امرا و بندهاے خاص الوش عنایت میشد روز جمعه بیست و هفتم بقصد سیر و تماشاے ویرناک که سرچشمه دریاے بهت است سواري شد پنج کروه بالاے آب بکشتي رفته در ظاهر موضع پانپور نزول فرمودم دریں روز. خبرنا خوش از کشتوار رسید تفصیل ایں اجمال انکه چوں دلاور خاں فتح کرده متوجه درگاه شد نصرالله عرب را با چندے از منصب داران بمحافظت انجا گذاشت اورا در راسه دو خطا افتاد یکی انکه زمینداراں و مردم انجا را تنگ گرفت و سلوک نا ملایم در پیش داشت دوم انکه جمعی که بکمک مقرر بودند به طمع اضافه منصب ازو رخصت خواستند که بدرگاه رفته مهمسازي خود کنند و اں تجویز اینمعنی نموده اکثرے را بمرور رخصت داد چوں پیش او جمعیت کم ماند زمینداراں انجا که زخمها ازو در دل داشتند و درکمیں شورش بودند فرصت یافته از اطراف هجوم اوردند پل را که عبور لشکر و کمک منحصر دراں بود سوخته اتش فتنه و فساد افروختند و نصرالله متحصن گشته دو سه روزے خود را بهزار جاں کندن نگاه داشت چوں اذوقه نبود وراه را نیز بسته بودند ناگزیر بشهادت قرار داده مردانه با چندے که همراه بودند داد شجاعت و جلادت داد تا انکه اکثرے اراں مردم بشهادت رسیدند و بعضی خود را اسیر سر پنجه تقدیر کردند چوں ایں خبر بمسامع جلال رسید جلال پسر دلاور خاں که اثار رشد و کارطلبي از ناصیه احوال او ظاهر بود و در فتح کشتوار ترددات پسندیده ازو بظهور امده بود بمنصب هزاري ذات و ششصد سوار سرفراز ساخته و ملازمان پدر او را که در سلک بندهاے درگاه انتظام یافته بودند و فوجي از سپاه صوبه کشـمیر یا بسیارے از زمینداراں و پیاده هاے برقنداز بکمک او مقرر داشته باستیصال اں گروه عاقبت مخذول تعیں فرمودم و نیز حکم شد که راجه سنگرام زمیندار جمو با مردم خود از راه کوه جمو در آید امید که دریں زودي بجزای کردار خویش گرفتار آیند روز شنبه بست هشتم چهار و نیم کروه کوچ شد از موضع کاکاپور یک کروه گذشته برلب آب فرود آمدم بنگ کاکاپور مشهور است سرکار دریا صحرا صحرا خود رو افتاده روز یکشنبه بیست و نهم بموضع پنج هزاره منزل شد ایں موضع بفرزند اقبالمند شاه پرویز عنایت شده است وکلای او مشرف بر آب باغچه و مختصر عمارتی ترتیب داده بودند در حوالي پنجهزاره چلکه واقع است درغایت صفا و نزهت و هفت درخت چنار عالي دروسط چلکه و جوی آبے بر دور گشته کشمیریاں ستها بهولي مے گویند یکے از سیرگاهای مقرر کشمیر است دریں تاریخ خبر فوت خانددراں رسید که در لاهور باجل طبعي درگذشت عمرش قریب به نود رسیده بود از بهادراں مقرر زور کار و دلیراں عرصه کارزار بود شجاعت را با سرداري جمع داشت دریں دولت حقوق بسیار دارد امید که از اهل امرزش باد چهار پسر ازو ماند لیکن هیچکدام لیاقت فرزندی او ندارد قریب چهار لک روپیه نقد و جنس از ترکه او بر آمد بفرزندانش عنایت شد روز دوشنبه سي ام نخست تماشای سرچشمه انچ نموده بشد ایں موضع را حضرت عرش اشیانی به رامداس کچهواهه

مرحمت نموده بودند و او در دامن کوه و فراز چشمه عمارات و حوضها ساخته بی تکلف سرمنزلی است در غایت لطافت و نفاست آبش در کمال صفا و عذوبت ماهی بسیار درو شناور *

در نه آبش ز صفا ریگ خورد * کور تواند بدل شب شمرد

چون این موضع بفرزند خانجهان عنایت فرمودم مشارالیه ترتیب ضیافت نموده پیشکش کشید قلیلی بجهت خاطر اوگرفته شد ازین چشمه نیم کروه مچهی بهون نام سرچشمه ایست که رای بهاریچند از بندهای عرش اشیانی بتخانه برفراز ان ساخته آب این چشمه ازان بیشتر است که توان گفت و درختهای کلان کهن سال از چنار و سفیدار و سیاه بید بردورآن رسته شب درین مقام گذرانیده روز سه شنبه سی و یکم بسر چشمه اچهول منزل شد و آب این چشمه ازان فزون تر است ابشار خوشی دارد بر اطراف درختهای چنار عالی وسفیدارهای موزون سربهم آورده نشیمن های دلکش بموقع ترتیب داده بودند در مد نظر باغچه باصفا گلهای جعفری شگفته گوئی قطعه ایست از بهشت روز کم شنبه غره مهرماه از اچهول کوچ فرموده قریب به چشمه ویرناک منزل شد روز مبارک شنبه دویم بر چشمه مذکور بزم پیاله ترتیب یافت بندهای خاص را حکم نشستن فرمودم پیاله سرشار پیموده از شفتالوے کابل الوش گزک عنایت فرمودم و هنگام شام مستان بخانه خودها باز گشتند این چشمه منبع دریای بهت است و در دامن کوهی واقع است که از تراکم اشجار و انبوهی سبزه و گیاه بومش محسوس نمی شود درزمان شاهزادگی حکم فرموده بودم که برسر این چشمه عمارتی که موافق آنمقام باشد آساس نهند دریفولا بانجام رسید حوض مثمن چهل و دو درع و چهارده گز عمق وادش از عکس سبزه و رياحين كه بر كوه رسته زنگاری رنگ وماهی بسیار شناور و بر دور حوض ایوانهای طاق زده و باغی در پیش این عمارت و از لب حوض تا در باغ جوئی چهار گز در عرض ویکصد وهشتاد گز در طول و دو گز در عمق و بر اطراف جوے خیابان سنگ بست و آب حوض بمثابه صاف ولطیف که باوجود چهار گز درعمق اگر نخودے در زیر آب افتاده باشد بنظر در مے آید و از صفائی جوی و سبزه و گیاه که در زیرآن چشمه رسته چه نویسد اقسام سبزه و ریاحین درهم رسته ازجمله بته بنظر می آمد بعینه مانند دم طاؤس نقاشانه واز موج آب متحرک و یکه گل جابجا شگفته ونفس الامر آنکه در تمام کشمیر باین خوبی و دلفریبی سیرگاهی نیست معلوم شد که بالاے آب کشمیر را هیچ نسبت بپایان اب نیست وبایستی روزے چند دریحدود سیر مستوفی کرده داد عیش وکامرانی میدادم چون ساعت کوچ نزدیک رسیده بود و در سرکتل برف شروع درباریدن کرده وفرصت توقف برنمی تافت ناگزیر عنان معاودت بجانب شهر معطوف داشتم و حکم شد که برکنار جوی مذکور دو رویه درخت بنشانند روز شنبه چهارم بچشمه لوکا بهون منزل شد این سرچشمه هم قابل جاے هست اگرچه الحال دربرابرانها نیست لیکن اگرمرمت کنند جای خوب خواهد شد فرمودم که مناسب این مقام عمارتے بسازند و حوض

پیش چشمه را مرمت نمایند در اثناء راه بر چشمه عبور واقع شد که اننده ناک نامند
مشهور است که ماهي این چشمه نابینا میباشد لحظه بر چشمه مذکور توقف نموده
دام انداختم و دوازده ماهي بدام افتاد ازانجمله سه ماهي نابینا بود و نه ماهي چشم
داشت ظاهرا آب این چشمه را تاثیر است که ماهي را کور میسازد بهر حال خالي از
غرابت نیست روز یکشنبه پنجم بار بچشمه مچهي بهون و اچهه عبور نموده متوجه
شهر شدم روز کم شنبه هشتم خبر فوت هاشم پسر قاسم خان رسید روز مبارکشنبه نهم
ارادتخان بصاحب صوبگي کشمیر سرفراز شد میر جمله از تغیر او بخدمت خانسامانی
امتیاز یافت و معتمد خان بخدمت عرض مکرر فرق عزت بر افراخت و منصب
میر جمله دوهزاري ذات و پانصد سوار حکم شد شب شنبه یازدهم بشهر نزول اجلال اتفاق
افتاد آصف خان بخدمت دیواني صوبه گجرات ممتاز شد سنگرام راجه جمو بمنصب
هزار و پانصدي ذات و هزار سوار سربلندي یافت درین روز غیر مکرر شکاري از ماهیگیران
کشمیر مشاهده افتاد در جائیکه آب تا سینه آدمي باشد دو کشتي بپهلوی یکدیگر
میبرند بدستوری که یکسر باهم پیوسته باشد و سر دیگر از هم دور بفاصله چهارده پانزده
درعه و دو ملاح سرکنار طرف بیرون کشتي ها چوب دراز در دست گرفته می کشیدند
تا فاصله زیاده و کم نشود و در برابر میرفته باشند و ده دوازده ملاح در ته آب در آمده
سرهای کشتي را باهم پیوسته بدست گرفته پاها بزمین کوفته مي روند ماهي که
درمیان هردو کشتي در آمده خواهد که از تنگي بگذرد بپای ملاحان میرسد و ملاح
في الفور غوطه خورده خود را بقعر آب میرساند و ملاح دیگر به پشت او حمل انداخته
بدودست پشت او را زیر میکند تا آب او را ببالا نیارد او ماهي را بدست گرفته مي
آرد و بعضي که درین فن مهارت تمام دارند دو ماهي بدو دست گرفته بر مي آرند
از جمله پیر ملاحی بود که در هر غوطه زدن اکثر دو ماهي میگرفت و این شکار در پنجهزاره
میشود و مخصوص دریای بهت است در گولابها و دیگر رود خانه نمیشود و منحصر در
موسم بهار است که آب سرد و گرنده نباشد روز دوشنبه سیزدهم جشن دسهره ترتیب یافت
بدستور هرسال اسپان را از طوایل خاصه و آنچه حواله امرا شده آراسته بنظر در آوردند
درینولا اکثر کوتاهي دم و تنگي نفس در خود احساس کردم امید که عاقبت بخیر
مقرون باد انشاءالله تعالی روز کم شنبه پانزدهم بقصد سیر خزان بجانب صفاپور و دل
لار که پایان آب کشمیر واقع است متوجه گشتم در صفاپور تالابی خوش است و بر
سمت شمالي آن کوهي افتاده پر درخت با آنکه آغاز خزان بود عجب نمودی
داشت عکس درختهای الوان از چنار و زرد آلو و غیر آن درمیان تالاب بغایت
خوش مي نمود بی تکلف خوبیهای خزان از بهار هیچ کمي ندارد

ذوق فنا نیافته ورنه در نظر * رنگیني تر از بهار بود جلوه خزان

چون وقت تنگ بود و ساعت کوچ قریب شد سیر اجمالي کرده مراجعت نموده شد
درین چند روز پیوسته بشکار مرغابي خوشوقت بودم روزی در اثنای شکار ملاحی

بچه قرقره گرفته آورد در غایت لاغری و زبونی بود یک شب بیشتر زنده نماند قرقره در کشمیر نمی باشد ظاهرا در هنگام گذشتن و رفتن بهندوستان از لاغری و بیماری افتاده باشد در پنولا روز جمعه خبر فوت میرزا رحمن داد پسر خانخانان رسید که در بالاپور باجل طبیعی درگذشت ظاهرا روزی چند تپ کرده بود در ایام نقاهت روزی دکهنیان فوج بسته نمایان می شوند برادر کلانش داراب خان بقصد جنگ سواری همی نماید چون خبر برحمن داد میرسد از غایت جرأت و جلادت باوجود ضعف و تکسر سوار شده خودرا به برادر می رساند بعد ازان که غنیم را زبر کرده مراجعت می نماید در برآوردن جبه شرط احتیاط بجا نمی آرد فی الفور هوا تصرف می کند و تشنج می شود و زبان از گویائی می ماند دو سه روزی باین حال گذرانیده ودیعت حیات می سپارد خوب جوانے رشید بود ذوق شمشیر زدن و کارطلبی بسیار داشت و همه جا قصدش این بود که جوهر خودرا در شمشیر نماید اگرچه آتش تر و خشک را یکسان می سوزد لیکن برمن گران و سخت می نماید تا برپدر پیردل شکسته او چه رسیده باشد هنوز زخم مصیبت شاه نواز خان التیام نیافته بود که این جراحت تازه نصیب او شد امید که الله تعالی درخور آن صبرے و حوصله کرامت کناد روز مبارکشنبه شانزدهم خنجرخان بمنصب سه هزاری ذات و سوار سرفراز شد قاسم خان بمنصب دو هزاری ذات و هزار سوار ممتاز گشت محمد حسین برادر خواجه جهان را که بخدمت بخشیگری لشکر کانگره مقرر است منصب هشتصدی ذات و سوار عنایت فرمودم شب دو شنبه بست و هفتم مهر ماه الهی بعد گذشتن یک پهر و هفت گهری بمبارکی و فرخی رایات اقبال بصوب هندوستان ارتفاع یافت چون زعفران گل کرده بود ازسواد شهر کوچ فرموده بموضع پذیر شتافت در تمام ملک کشمیر زعفران بغیر ازین ده جائی دیگر نمی شود روز مبارک شنبه سی ام در زعفران زار بزم پیاله ترتیب یافت چمن و صحرا صحرا چندانکه نظر کار کند شگفته بود نعبوش در انجا دماغها را معطر ساخته تنه اش بزمین پیوسته می باشد گلش چهار برگ دارد و بنفشه رنگ است بکلانی گل چنبه و ازمیانش سه شاخ زعفران رسته پیارش را می نشانند و در سالی که خوب می شود چهار صد من بوزن حال می اید که سه هزار و دو من بوزن خراسان بوده باشد نصف حصه خالصه و نصف حصه رعایا معمول است و سیری بده روپیه خرید و فروخت می شود احیاناً نرخ کم و زیاده هم میشود و رسم مقرر است که گل زعفران را چیده می آرند و موافق رسمی که از قدیم بسته اند نیم وزن نمک در وجه اجوره می گیرند و نمک در کشمیر نمی باشد از هندوستان می برند دیگر از تحفه‌هاے کشمیر پرکلگی است و جانور شکاری درسالی تا ده هزار و هفصد پربهم میرسد و باز جره تا دویست و شصت بدام می افتد و اشیان باشه هم دارد و باشه اشیانی بد نمیشود روز جمعه غره آبان ماه الهی از پذیر کوچ فرموده در مقام خانپور منزل شد چون بعرض رسید که زنبیل بوگ ایلچی برادرم شاه عباس بحوالی لاهور رسیده مصحوب میر

حسام الدین پسر عضدالدوله انجو خلعت و سی هزار روپیه خرجی عنایت شد حکم کردم که انچه او بمشارالیه تکلیف نماید وجه قیمت انرا تا پنجهزار روپیه دیگر از خود بطریق ضیافت بفرستد پیش ازین فرموده بودم که از کشمیر تا انتهاے کوهستان درهر منزلی عمارتی بجهت نشیمن خاصه و اهل محل آساس نهند که در سرما و برف در خیمه نباید گذرانید اگرچه عمارات این منزل باتمام پیوسته بود چون هنوزنم داشت و بوے آهک می آمد در خیمه استراحت نموده شد روز شنبه دوم در کلمهور منزل شد چون مکرر بعرض رسیده بود که درحوالی هیرا پور آبشارے واقع است بغایت عالی ونادر با آنکه سه چهار کروه از راه بجانب دست چپ بود جریده بقصد تماشاے آن شتافتم از تعریف و توصیف آن چه نوشته آید سه چهار مرتبه آب بر روے هم میریزد تاحال بایں خوبی و لطافت آبشارے بنظر در نیامده بے تکلف نظرگاهی است بغایت عجیب و غریب تا سه پهر روز آنجا بعیش و کامرانی گذرانیده چشم و دل را از تماشاے آن سیراب ساختم لیکن در وقت ابر و باران خالی از وحشتی نیست بعد از سه پهر روز سوار شده هنگام شام بهیرا پور رسیده شب در منزل مذکور گذرانیده شد روز دوشنبه چهارم از کوتل بازی برآری عبور نموده برفراز کوتل پیرپنجال منزل گزیدم از صعوبت این کریوه و دشواری این راه چه نویسد که اندیشه را مجال گذر نیست دریں چند روز مکرر برف باریده بود و کوهها سفید شده درمیان جاده نیز بعضی جاها یخ بسته بود چنانچه سم اسپ گیرائی نداشت و سوار بسختی می گذشت الله تعالی کرم خویش ارزانی داشت که دریں روز نبارید طرفه آنکه پیشتر گذشته بودند و انها که متعاقب آمدند همه باریدن برف را دریافتند روز سه شنبه پنجم از کریوۀ پیرپنجال گذشته در پوشانه منزل شد با آنکه ازیں طرف نیز نشیب است لیکن از بسکه بلند است اکثر مردم پیاده گذشتند روز کم شنبه ششم بیرم کله محل نزول اجلال گشت قریب موضع مذکور آبشارے واقع است و چشمه بغایت نفیس است حسب الحکم صفه را بجهت نشیمن ترتیب داده بودند الحق نظرگاه خوشی است فرمودم که تاریخ عبور مرا براوح سنگ کنده برفراز صفه نصب کنند و بے بدلخان بیتے چند گفته وبرسبیل نظم این نقش دولت براوح روزگار یادگار است دو زمیندار دربنراه میباشند که آمد و رفت و بندوبست بقبضهٔ اختیار انهاست و در حقیقت کلید ملک کشمیراند یکے را مهدی نایک نام و دیگری را حسین نایک گویند از هیرا پور تا بیرم کله ضبط راه بعهده اینهاست پدر مهدی نایک بهرام نایک در ایام حکومت کشمیریان عمده بود چون نوبت حکومت به بندهاے درگاه رسید میرزا یوسف خان در ایام حکومت خویش بهرام نایک را مسافر ملک نیستی گردانید الحال درتصرف ودخل هردوبرادرهم اند اگرچه بظاهرباهم مدارائے دارندلیکن بباطن درنهایت عداوت اند دریں روز شیخ ابن یمین که از خدمتگاران قدیم اعتمادی عمده بود بجوار رحمت ایزدی پیوست چون نیک ذات بے بدل بود از غایت اعتماد افیون خاصه وآب حیات بحواله او بود شبے که بر بالاے کوتل پیر پنجال منزل شد چون خیمه و اسباب

نرسیده بود بقدر ضعف هم داشت سرما تصرف نمود و تشنج کرد و زبان از گویائی ماند دو روز تا بحال زنده بود و درگذشت ایون خاصه بخواصخان سپردم و خدمت آبدارخانه بموسوبخان حواله شد روز مبارکشنبه هفتم موضع تهنه معسکر اقبال شد اکثر دربدرم کله مهوی بسیار بنظر درآمده بود اما ازین منزل درهوا و زبان و لباس و حیوانات و انچه بمخصوص ولایت گرم سیر است تفاوت فاحش ظاهر شد مردم اینجا بزبان فارسي و هندي هردو متکلم اند ظاهرا زبان اصل اینها هندي است زبان کشمیري بجهت قرب و جوار یاد گرفته اند مجملاً ازینجا داخل هند است عورات لباس پشمینه نمی پوشند و بدستور زنان هند حلقه در بیني میکنند روز جمعه هشتم راجور محل نزول رایات عالیات گردید مردم آنجا در زمان قدیم هندو بوده اند و زمینداران اینجا را راجه میگفتند سلطان فیروز مسلمان کرده و مع ذالک خود را راجه می گویانند و هنوز بدعتهاے ایام جهالت درمیان آنها مستمر است از جمله چنانچه بعضي از زنان هندو با شوهر خود میسوزند اینها را زنده با شوهر در گور می آرند شنیده شد که درهمین ایام دخترے ده دوازده ساله با شوهر خود که همسال باو بود زنده بقبر در آوردند دیگر آنکه بعضي از مردم بے بضاعت را که دختر بوجود می آید خفه کرده میکشند با هنود پیوند خویشي میکنند هم دختر میدهند و میگیرند گرفتن خود خوب اما دادن نعوذ بالله فرمان شد که بعد ازین پیرامون این امور نگردند و هرکس که مرتکب این بدعتها شود او را سیاست کنند در راجور رود خانه ایست آبش در برسات بغایت مسموم میشود اکثر مردمش را در زیر گلو بوغمه بهم می آید و زرد و ضعیف میباشند برنج راجور بهتر از برنج کشمیر است بنفشه خود رو و خوشبو درین دامن کوه میباشد روز یکشنبه دهم درنوشهره منزل اتفاق افتاد درین مقام بحکم حضرت عرش آشیاني قلعه از سنگ ساخته اند و پیوسته جمعي از حاکم کشمیر درینجا بطریق تهانه می باشند روز دوشنبه چوکي هتي محل نزول موکب اقبال گشت عمارات این منزل را مراد نام چیله اهتمام نموده حسن انجام بخشیده بود درمیان دولتخانه صفه بصفا آراسته نسبت بدیگر منازل امتیاز داشت منصب او را افزودم روز سه شنبه دوازدهم در مقام تهنهر منزل واقع شد امروز از کوتل و کوه گذشته بوسعت آباد هندوستان در آمدیم پیشتر قراولان بجهت قمرغه دستوري یافته بودند که در تهنهر و کرچهاک و نکتهاله جرگه ترتیب دهند روز کم شنبه و مبارک شنبه شکارے را زنده آوردند روز جمعه به نشاط شکار خوشوقت شدیم قچقار کوهي وغیره پنجاه و شش راس شکار شد درین تاریخ راجه سارنگ دیو که از خدمتگاران نزدیک است بمنصب هشتصدیذات و چهارصد سوار سرفرازي یافت روز شنبه شانزدهم بجانب کرچهاک متوجه شدم و به پنج کوچ کنار دریاے بهت معسکر اقبال گردید روز مبارک شنبه بست و یکم در جرگه کرچهاک شکار کردم نسبت بدیگر بارها شکار کمتر آمده چنانچه دل میخواست محظوظ نشدم روز دوشنبه بست و پنجم در جرگه نکتهاله به نشاط شکار کردم و ازانجا بده منزل شکار گاه جهانگیر آباد مخیم بارگاه دولت گردید

در زمان شاهزادگي این سرمنزل زمین شکارگاه من بود و بنام خود دهی آباد ساخته و مختصر عمارتی بنانهاده بسکندر معین که از قراولان نزدیک بود حواله نمودم و بعد از جلوس پرگنه ساخته بجاگیر موصي الیه لطف فرمودم و حکم کردم که عمارتی بجهت دولتخانه و تالابی و منارهٔ اساس نهند و بعد از فوت او این پرگنه بجاگیر ارادتخان مقرر شد و سربراهي عمارت بمشارالیه بار گشت دریندولا حسن انجام پذیرفته بی تکلف تالابی شده بغایت وسیع و درمیان تال عمارتی دلنشین بهمه جهت یک لک و پنجاه هزار روپیه صرف عمارات اینجا شده باشد الحق بادشاهانه شکارگاهیست روز مبارک شنبه و جمعه مقام کرده از انواع شکار محظوظ شدم قاسم خان که بحراست لاهور سرفراز است دولت زمین بوس دریافته پنجاه مهر نذر گذرانید و ازینجا یک منزل درمیان باغ مومن عشقبار که درکنار دریاے لاهور است نزول اقبال اتفاق افتاد و درختهاے چنار عالي و سروهاے خوش‌قد دارد بے تکلف نغزک باغچه ایست روز دوشنبه نهم اذر ماه الهي مطابق پنجم محرم سنه یکهزار و سي و یک از باغ مومن برفیل اندر نام سوار شده نثارکنان متوجه شهر گردیدم و بعد از گذشتن سه پهر و دو گهري از روز در ساعت مسعود و مختار بدولتخانه در امده در عمارتي که مجدداً باهتمام معمور خان حسن انجام پذیرفته بمبارکي و فرخي نزول فرمودم بے تکلف منازل دلکشا و نشیمن‌هاے روح افزا در غایت لطافت و نزاهت همه منقش و مصور بعمل اوستادان نادره کار آراستگي یافته باغهاے سبز خرم بانواع و اقسام گل و ریاحین نظر فریب گشته

زفرق تا بقدم هر کجا که مي نگرم * کرشمه دامن دل میکشد که جا اینجاست

بالجمله مبلغ هفت لک روپیه که بیست و سه هزار تومان رایج ایران باشد صرف این عمارت شده * دربن روز بهجت افروز مژدهٔ فتح قلعه کانگره مسرت بخش خاطر اولیاے دولت گشت و بشکر این موهبت عظمی و فتح بزرگ که از عطایات مجددهٔ واهب العطیات است سرنیاز بدرگاه کریم کارساز فرود اوردهٔ کوس نشاط و شادماني بلند آوازه گردید کانگره قلعه ایست قدیم شمال رویه لاهور درمیان کوهستان واقع شده باستحکام و دشوارکشائی و متانت و محکمی معروف و مشهور از تاریخ اساس این قلعه بجز خداے جهان آگاه نیست اعتقاد زمینداران ولایت پنجاب انست که دریندمدت قلعه مذکور بقومی دیگر انتقال ننموده و دیگر بیگانه برو دست تسلط نیافته العلم عندالله بالجمله ازان هنگام که صیت اسلام و آوازهٔ دین مستقیم محمدي بهندوستان رسید هیچ یک از سلاطین والا شکوه را فتح میسر نشده است سلطان فیروزشاه با اینهمه شوکت و استعداد خود رفته به تسخیر قلعه پرداخت و مدتها محاصره داشت چون دانست که استحکام و متانت قلعه بحدیست که تا سامان قلعداري و اذوقه بامتحصنان بوده باشد ظفر بر تسخیر آن نتوان یافت کام وناکام بآمدن راجه و ملازمت نمودن خرسندي نموده دست ازان باز داشت گویند راجه ترتیب پیشکش و ضیافت نموده سلطان را بالتماس اندرون قلعه برد سلطان بعد از سیر و تماشای قلعه براجه گفت که مثل من بادشاهے را بدرون

قلعه اوردن از شرایط حزم و احتیاط دور بود و جمعی که در ملازمت اند اگر قصد تو کنند و قلعه را به تصرف در اورند چه می توانی کرد راجه بجانب مردم خود اشارت نمود در لحظه مرچه از دلاوران مسلح و مکمل از نهانخانه بر امدند و سلطان را کورنش نمودند سلطان از دیدن هجوم این مردم متوهم و متفکر گشته از غدر اندیشید راجه پیش امده زمین خدمت را بوسه داد و گفت مارا جز اطاعت و بندگی در سر نیست لیکن چنانچه بر زبان مبارک گذشته احتیاط دوربینی را پاس میدارم که همه وقت یکسان نیست سلطان افرین گفت راجه منزلی چند در رکاب بوده رخصت معاودت یافت بعد ازان هرکه بر تخت دهلی نشست لشکری به تسخیر کانگره فرستاد و کاری از پیش نرفت پدر بزرگوار من هم یک مرتبه لشکری عظیم بسرداری حسین قلیخان که بعد از خدمات پسندیده بخطاب خانجهانی شرف اختصاص پذیرفته بود تعین فرمودند در اثنای محاصره شورش ابراهیم حسین میرزا شد و ان حق ناشناس از گجرات گریخته بصوب پنجاب علم فتنه و اشوب بر افراخت و خانجهان نا گزیر از گرد قلعه برخاسته متوجه اطفای نایره فتنه و فساد او گشت و تسخیر قلعه در عقده توقف افتد پیوسته این اندیشه ملازم خاطر اشرف بود شاهد مقصود از نهانخانه تقدیر چهره کشا نمی شد چون بکرم ایزد جل جلال حق سبحانه تخت دولت بوجود این نیازمند اراستگی یافت از جمله غزاهایی که بر ذمت همت لازم شمردم یکی این بود نخست مرتضی خان را که ایالت صوبه پنجاب داشت بافوجی از بهادران نبرد دوست به تسخیر قلعه مذکور رخصت فرمودم و هنوز ان مهم بانصرام نرسیده بود که مرتضی خان برحمت ایزدی پیوست بعد ازان جوهرمل پسر راجه باسو تعهد این خدمت نمود اورا سردار لشکر ساخته فرستادم ان بد سرشت در مقام بدی و بغی و کافر نعمتی در امده عصیان ورزید و تفرقه عظیم دران لشکر راه یافت و تسخیر قلعه در عقده تعویق و توقف افتاد [illegible] که ان ناحق شناس بسزای عمل خویش گرفتار گشته بجهنم رفت چنانچه [illegible] در محل خویش گذارش یافته بالجمله درینولا خرم تعهد خدمت مذکور نموده سندر ملازم خود را باستعداد تمام فرستاده بسیاری از امرای بادشاهی بکمک او تعین یافتند و بتاریخ شانزدهم شهر شوال سنه یک هزار بیست نهم هجری لشکرها بدور قلعه پیوسته مورچلها قسمت شد مداخل و مخارج قلعه را بنظر احتیاط ملاحظه نموده راه امد و شد اندرون را مسدود ساختند و رفته رفته کار بدشواری کشید و بعد از انکه از قسم غله انچه غذا تواند شد در قلعه نمانده چهار ماه دیگر غله های خشک را بنمک جوشانیده خوردند چون کار بهلاکت رسید و از هر راه امید نجات نماند ناگزیر [illegible] قلعه را سپردند روز مبارک شنبه غره شهر محرم سنه یک هزار سی یکهجری فتحی که هیچیک از سلاطین والا شکوه را میسر نشده بود و در نظر کوته بینان ظاهر اندیش دور می نمود الله تعالی بمحض لطف و کرم خود باین نیازمند کرامت فرمود و جمعی که درین خدمتها ترددات پسندیده نموده بودند در خور استعداد

شایستگي خویش باضافه منصب و مراتب سرفرازي یافتند روز مبارک شنبه یاردهم
حسب‌الالتماس خرم بمنزل او که نوساخته بود رفته شد از پیشکشهاے او انچه خوش
آمد برداشتم سه زنجیر فیل داخل حلقه خاصه شد و درهمین روز عبدالعزیز خان.
نقشبندي را بفوجداري نواحي قلعه کانکره مقرر فرمودم و منصب او دو هزاري ذات
و هزار و پانصدسوار حکم شد فیل خاصه باعتقاد خان عنایت نمودم الف خان قیام‌خاني
بحراست قلعه کانکره دستوري یافت و منصب او از اصل و اضافه هزار و پانصدي‌ذات
و هزار سوار حکم شد شیخ فیض الله خویش مرتضی خان نیز بموافقت او مقرر شد که
بالاے قلعه بوده باشد شب شنبه سیزدهم ماه مذکور خسوف شد شرایط نیازمندي
بدرگاه ایزد متعال و قادر بر کمال ظاهرساخته مناسب وقت از نقد و جنس برسم
خیرات و تصدقات بفقرا و مساکین و ارباب استحقاق قسمت شد دریدولا زنبیل بیگ
ایلچي داراے ایران سعادت آستانبوس دریافت پس از اداے کورنش و زمین بوس
رقیمه کریمه آن برادر والا قدر که مشتملبر اظهار مراتب یکجهتي و کمال محبت بود
گذرانید و دوازده عباسي نذر و چهارراس اسپ بایراق و سه دست باز تویغون و پنج
سراستر و پنج نفر شتر و نه قبضه کمان و نه قبضه شمشیر پیشکش گذرانید او را برفاقت
خانعالم رخصت فرموده بودند جهت بعضي ضروریات همراهي نتوانست کرد دریں
تاریخ بدرگاه رسید خلعت فاخره باجیغه و طره مرصع کاري و خنجر مرصع باو مرحمت
شد و مال بیگ و حاجي نعمت که همراه او امده بودند ملازمت نموده سرفرازي
یافتند امان‌الله پسر مهابتخان بمنصب دو هزاري و هزار و سیصد سوار معه اصل واضافه
سربلند گردید حسب‌التماس مهابتخان سیصد سوار برمنصب مبارز خان افغان افزوده
اصل و اضافه دو هزاري ذات و هزار و هفتصد سوار مقرر گشت صد سوار دیگر برمنصب
کبیک نیز اضافه فرموده شد خلعت زمستاني بعبدالله خان و لشکرخان مرحمت
نموده فرستادم بالتماس قاسم بباغ او رفته شد که در سواد شهر واقع است در سر سواري
ده هزار چرن نثار کردم از پیشکشهاے او یکقطعه‌لعل و یکقطعه الماس وبرخي از اقمشه انچه
خوش امد برداشتم * شب یک شنبه بست و یکم بمبارکي و فیروزي پیش خانه بصوب
دارالخلافه اگره بر امد برقنداز خان بداروغگي توپخانه لشکر دکن مقرر گردید شیخ اسحق
بخدمت کانکره سرفراز شد برادر الهداد افغان را از حبس براورده ده هزار روپیه انعام شد
و یک دست باز تویغون بخرم التفات فرمودم روز مبارک شنبه بست و ششم بضابطه
مقرر جشن ترتیب یافت سوغاتهاے داراے ایران که بمصحوب زنبیل بیگ ارسال داشته
بودند از نظر گذشت بسلطان حسین فیل عنایت نمودم بملا محمد کشمیري هزار روپیه
انعام [illegible] بالتماس مهابتخان هزاري ذات و چهار صد سوار مقرر
گشت [illegible] در خدمت کانکره کرده‌اند [illegible] نموده بود بدیوانیان
عظام حکم شد که [illegible] او را در وجه انعام اعتبار نمایند ضمیمه دیگر به جاگیر او
[illegible] اعتمادالدوله را [illegible] فرزند [illegible]

خواستگاري نموده یک لک روپیه از نقد و جنس برسم ساچق فرستاده شد ،
امرای عظام و بندهای عمده اکثرے همراه ساچق بمنزل مشارالیه رفته بودند ایشان
[illegible] تکلفات و اوانی ظاهر ساخت امید که مبارک باشد چون
[illegible]
[illegible] عالي
بترتیب بالا پیشکشهای [illegible] از هر قسم بنظر در آورد رعایت خاطر او نموده انچه پسند
افتاد برگرفتم درین روز پنجاه هزار روپیه بمنزل بیگ ایلچي مرحمت شد منصب
یوسف خان از اصل و اضافه هزاري ذات و پانصد سوار مقرر گشت مقصود برادر
قاسم خان بمنصب پانصدي و سیصد سوار و مرزا دکهني پسر میرزا رستم بپانصدي
و دویست سوار سرفرازي یافت درین ایام سعادت فرجام که رایات فتح و فیروزي
در ولایت همیشه بهار کشمیر بدولت و بهروزي بسیر و شکار خوشوقت بود عرایض
متصدیان ممالک جنوبي بتواتر رسید مشتمل بر انکه چون رایات ظفر آیات از مرکز
خلافت دور ترشتافته دنیاداران دکن از بیدولتي و کم فرصتي نقض عهد نموده سر بفتنه
و فساد برداشته اند و پای از حد خویش بر تر نهاده بسیاري از مصافات احمدنگر
و برار را متصرف گشته اند چنانچه مکرر عرایض رسیده که مدار کار ان شور بختان
بر تاخت و تاراج و آتش زدن و ضایع ساختن کشتها و علف زارها است چون در مرتبه
اول که رایات جهانکشا به تسخیر ممالک جنوبي و استیصال ان گروه مخذول العاقبت
نهضت فرمود و خرم بهراولي لشکر منصور سرفراز گشته به برهانپور رسید از کربزي
و حیله سازي که لازمه ذات فتنه سرشت انهاست اورا شفیع ساخته ولایت بادشاهي
را واگذاشتند و مبلغها برسم پیشکش از نقد و جنس بدرگاه ارسال داشته تعهد نمودند
که بعد ازین سررشته بندگي از دست ندهند و پای از حد ادب بیرون ننهند چنانچه
در اوراق گذشته نگاشته کلک سوانح نگار گشته بالتماس خرم در قلعه شادي آباد
ماندو روزي چند توقف اتفاق افتاد باستشفاع او بر تضرع و زاري انها بخشوده آمد
احوال که از بدذاتي و شوره پشتي نقض عهد نموده از شیوه اطاعت و بندگي انحراف
ور زیده اند باز عساکر اقبال بسرکردگي او تعین نمودم که تا سزای ناسپاسي و بد کرداري
خود در یافته موجب عبرت سایر تیره بختان خیره سر شود لیکن چون مهم کانگره
بعهده او بود اکثر مردم بکار آمدني خود را بآنخدمت فرستاده بود روزي چند درانصرام
این اندیشه کوشش نرفت تا انکه درینولا عرایض پی در پی رسید که غنیم قوت گرفته
قریب شصت هزار سوار اوباش گرد آورده اکثر ملک بادشاهي را متصرف شده اند
و هرجا تهانه بود بر داشته در قصبه مهکر پیوستند مدت سه ماه در انجا با مخالفان
سیه روزگار در رزم و پیکار بودند و درینمدت سه جنگ صعب شد و هربار بندهای
جان نثار بر مقهوران تیره روزگار آثار غلبه و تسلط ظاهر ساختند چون از هیچ راه غله و اذوقه
باردو نمیرسید و انها بر اطراف معسکر اقبال بتاخت و تاراج مشغول بودند عسرت غله

به نهایت انجامید و چارواها زبون شد ناگزیر از بالا گهات فرود آمده در بالاپور توقف گزیدند آن مقهوران به تعاقب دلیر شده در حوالی بالاپور آمده بقزاقی و نزدی گری پرداختند بندهای درگاه شش هفت هزار سوار از مردم گزیده و خوش اسپه انتخاب نموده برسر بنگاه مخالفان تاختند انها قریب شصت هزار سوار بودند بهجمة جنگ عظیم شد و بنگاه انها بتاراج رفت وبسیاری را کشته وبستة سامانها و انعامها مرجعت نمودند در وقت برگشتن باز آن بیدولتان از اطراف هجوم آورده جنگ کنان تا اردو آمدند از جانبین قریب بهزار کس کشته شده باشند بربن حمله مدت چهار ماه در بالا پور توقف نمودند چون عسرت علف به نهایت انجامید بسیارے از قلقچیان ازبنده گریخته بمخالفان پیوستند و پیوسته جمعی زاه به حقیقتی سپرده در زمرهٔ مقهوران منتظم میگشتند بنابرین صلاح در توقف ندیده به برهانپور آمدند بار آن سیه بختان از پے در آمده برهانپور را محاصره نمودند تا مدت شش ماه درگرو برهانپور بودند اکثر پرگنات ولایت برار و خاندیس را متصرف گشتند و دست تطاول و تعدي بر رعایا و زیردستان دراز ساخته به تحصیل پرداختند چون لشکر محنت و تاب بسیار کشیده بود و چارواها زبون گشته نمی توانستند از شهر برآمده تنبیه بر اصل نمایند و این سبب افزونی غرور و نخوت و زیادتی پندار و جرأت کوته اندیشان کم فرصت گشت و مقارن انتقال نهضت رایات اقبال بمستقر سریر خلافت اتفاق افتاد و نیز بعنایت ایزد سبحانه کانگره مفتوح گشت بنابرین روز جمعه چهارم دیماه خورم را بدانصوب رخصت نمودم و خلعت و شمشیر مرصع و فیل مرحمت شد نور جهان بیگم نیز فیلی مرحمت نمودند حکم فرمودم که دو کرور دام بعد از تسخیر ملک دکن از ولایت مفتوحه در وجه انعام خود متصرف گردد ششصد و پنجاه منصب دار و یکهزار احدي و یک هزار برق انداز رومی و یک هزار توپچي پیاده سواے سي و یکهزار سوار که درانصوب بوده و هست با توپخانهٔ عظیم و فیل بسیارے بهمراهي او مقرر گشت و یک کرور روپیه بجهت مدد خرچ لشکر منصور لطف فرمودم بندهاے که بخدمت مذکور مقرر شده اند در خور پایهٔ خویش هرکدام بانعام اسپ و فیل و سرو پا سرفرازي یافتند در همین ساعت مسعود و زمان محمود رایات عزیمت بصوب دارالخلافه آگره انعطاف یافت و در نو شهر نزول اقبال اتفاق افتاد محمد رضاے جابري بدیواني صوبهٔ بنگاله و خواجه ملکي به بخشیگري صوبهٔ مذکور ممتاز گشته باضافه منصب سرفراز شدند جگت سنگه ولد راناکرن از وطن آمده سعادت آستان بوس دریافت در ششم ماه مذکور فضاے کنار تال راجه ٹوڈر مل محل نزول بارگاه دولت گردید چهار روز درین منزل مقام شد دریندولا چندے از منصبداران که بخدمت فتح دکن دستورے یافته بودند بدینموجب باضافهٔ منصب سرفراز شدند زاهد خان هزاري و چهار صد سوار بود هزاري و پانصد سوار شد هردی نراین هاڈه را از
[illegible]
چهارصد سوار شد و همچنین جمعی کثیر از بندها در خور شایستگي خویش باضافه

[illegible] بخدمت بخشيگري و واقعه نويسي لشكر فيروزي [illegible] سرفراز گرديد پيشكش لچهمي چند راجه كماؤں از باز و [illegible] جگت سنگهه ولد رانا كرن بكمك لشكر دكن [illegible] اسپ [illegible] باو مرحمت شد راجه روپ چند بعنايت فيل واسپ [illegible] يافت بتاريخ دوازدهم فرزند خانجهان را به [illegible] فرمودم سر و پاي نادري و خنجر مرصع وفيل خاصه [illegible] و اسپ خاصه خدنگ نام و دو دست باز عنايت شد سيد هزبر خان هزاري و چهارصد سوار منصب داشت پانصدي و دويست سوار افزوده همراه خانجهان رخصت فرمودم محمد شفيع بخدمت بخشيگري و واقعه نويسي صوبه ملتان سرفراز گشت بهوال كه از بندهاي قديم بود باشراف توپخانه و خطاب رائي امتياز يافت در سيزدهم كنار درياي گوبندوال معسكر اقبال گشت چهار روز درين منزل مقام شد فيل خاصه جيسنگه نام با مادة بمهابتخان عنايت شده مصحوب معيا ملازم او فرستادم بامراي صوبه بنگش خلعتها مصحوب عيسى بيگ فرستاده شد و در هفتدهم جشن وزن قمري اراستگي يافت چون معتمد خان بخدمت بخشيگري لشكر دكن دستوري يافت بخدمت عرض مكرر بخواجه قاسم فرمودم مير شرف به بخشيگري احديان و فاضل بيگ به بخشيگري صوبه پنجاب سرفراز گشتند چون بهادر خان حاكم قندهار از بيماري درد چشم خود عرضداشت كرده التماس استان بوسي كرده بود درينولا حكومت و حراست قندهار بعبدالعزيز خان مفوض داشته به بهادر خان فرمان صادر شد كه چون مشاراليه برسد قلعه را باو سپرده خود روانه درگاه شود بيست و يكم ماه مذكور نور سرا محل ورود سعادت گشت درين سرزمين وكلاي نورجهان بيگم سراي عالي و باغي بادشاهانه اساس نهاده بودند درينولا باتمام رسيد بنابرين بيگم التماس ضيافت نموده مجلس عالي ترتيب داده و در تكلفات افزوده از انواع و اقسام نفايس و نوادر برسم پيشكش گذرانيد بجهت دلجوئي انچه پسند افتاد گرفته شد دو روز درين منزل مقام شد ومقرر گرديد كه متصديان صوبه پنجاب دو لك روپيه ديگر سواي شصت هزار روپيه كه سابق حكم شده بود بجهت اذوقه قلعهٔ قندهار روانه سازند مير قوام الدين ديوان صوبه پنجاب رخصت لاهور شد و خلعت يافت و قاسم خان را بجهت تنبيه و تاديب سركشان حوالي كانگره و ضبط انحدود رخصت فرمودم نادري خاصه و اسپ و خنجر و فيل مهمت نمودم منصب او از اصل و اضافه دو هزاري ذات و هزار و پانصد سوار مقرر گشت راجه سنگرام را بالتماس مشاراليه رخصت انحدود نموده سروپا و اسپ و فيل عنايت شد درينولا باقر خان از ملتان آمده سعادت استانبوس دريافت غرهٔ بهمن ماه الهي روز مباركشنبه ظاهر بلده سهرند منزل اقبال گشت يكروز مقام كرده بسير باغ خوشوقت شدم روز يكشنبه چهارم خواجه ابوالحسن بخدمت فتح دكن رخصت يافت خلعتها نادري و شال خاصه [illegible] نام فيل و توغ و نقاره بمشاراليه عنايت نموده بمحمد خان

هزار سوار فرق عزت بر افراخت پدر بزرگوارم نیز مرتبه اول همین منصب به‌برادران من لطف فرموده بودند امید که در سایه تربیت و رضاجوئي من به منتهاے عمر و دولت برسد درین تاریخ باقر خان جمعیت خود را آراسته بتوزک از نظر گذرانید هزار سوار و هزار پیاده بخشیان عظام بقلم درآورده معروضداشتند بمنصب دوهزاري ذات و هزار سوار سرافرازي یافته خدمت فوجداري آگره بعهده او فرمودم روز چهار شنبه با اهل محل بر کشتي نشسته بباغ نور افشان رفته شد و شب در انجا استراحت کردم چون باغ مذکور بسرکار نور جهان بیگم متعلق است روز مبارک شنبه چهارم جشن بادشاهانه آراسته پیشکش عالي کشید از جواهر و مرصع آلات و اقسام الات و امتعه نفیس انچه پسند افتاد انتخاب کردم و موازي یک لک روپیه قیمت انها شد درین ایام هر روز بعد از دو پهر بر کشتي نشسته بجهت شکار بسمونگر که از شهر تا انجا چهار کروه مسافت داشت رفته شب بدولت خانه مي آیم راجه سارنگ دیو را نزد فرزند اقبالمند شاه پرویز فرستاده خلعت خاصه با کمر مرصع مشتمل بر یک قطعه یاقوت کبود و چند قطعه یاقوت سرخ نفیس ارسال داشتم چون صوبه بهار از تغیر مقرب خان بان فرزند مرحمت شده سزاولي نموده از صوبه الهاباس به بهار راهي سازد میر زاهد خویش مظفر خان از تهته آمده ملازمت نمود میر عضدالله چون بسیار پیر و منحني شده از عهده سامان لشکر و جاگیر نمیتوانند بر آمد او را از تکلیف خدمت و تردد معاف داشته حکم فرمودم که هر ماه چهار هزار روپیه نقد از خزانه عامره مي گرفته باشد و در آگره و لاهور هرجا مرضي او بوده باشد اقامت گزیده آسوده و مرفه‌الحال بسر برده بدعاے ازدیاد عمر و دولت اشتغال نماید در نیم فروردي ماه پیشکش اعتبار خان بنظر در آمد از قسم جواهر و اقمشه وغیره موازي هفتاد هزار روپیه بمعرض قبول افتاد تتمه را باو بخشیدم محب علي و اقابیک فرستاده‌هاے داراے ایران بیست و چهار راس اسپ و دو استر و سه قطار شتر و هفت قلاده سگ تازي و بیست و هفت طاق زربفت و یک شمامه عنبر اشهب و دو زوج قالي و دو نمد تکیه برسم پیشکش گذرانیدند و دو راس مادیان معه کره که برادرم مصحوب انها فرستاده بودنیز بنظر در اوردند روز مبارک شنبه بالتماس آصفخان با اهل محل به منزل او رفته شد جشن عالي ترتیب داده بسیارے از نفایس جواهر و نوادر اقمشه و غرایب تحف بنظر در اورد و موازي یک لک و سي هزار روپیه از هر قسم برگزیده تتمه را باو بخشیدم سي و دو زنجیر فیل از نر و ماده مکرم خان حاکم اوڈیسه برسم پیشکش فرستاده بود پایه قبول یافت * دریمولا گورخری بنظر در امد بغایت غریب و عجیب بعینه مانند ببر سیاه و زرد است این سیاه و سفید از سر بیني تا انتهاے دم و از نوک گوش تا سر سم خطهاي سیاه مناسب جا بمقام کلان و خورد بطریقه افتاده و بر گرد چشم خطي سیاه در غایت لطافت کشیده گوئي نقاش تقدیر بقلم بدایع نگار کارنامه بر صحیفه روزگار گذاشته از بسکه عجیب بود بعضي را گمان آن بود که شاید رنگ کرده باشند بعد از تحقیقات به یقین پیوست که از خداوند جهان

هزار سوار فرق عزت بر افراخت پدر بزرگوارم نیز مرتبه اول همین منصب به برادران من لطف فرموده بودند امید که در سایه تربیت و رضاجوئي من به منتهاے عمر و دولت برسد دربن تاریخ باقر خان جمعیت خود را آراسته بتوزک از نظر گذرانید هزار سوار و هزار پیاده بتفصیلی مطابق بقلم درآورده معروضداشتند بمنصب دوهزاري ذات و هزار سوار سرافراز گشته خدمت فوجداري آگره بعهده او فرمودم روز چهارشنبه با اهل محل بر کشتي نشسته بباغ نور افشان رفته شد و شب در انجا استراحت کردم چون باغ مذکور بسرکار نور جهان بیگم متعلق است روز مبارک شنبه چهارم جشن بادشاهانه آراسته پیشکش عالي کشید از جواهر و مرصع آلات و اقسام الات و امتعه نفیس انچه پسند افتاد انتخاب کردم و موازي یک لک روپیه قیمت انها شد درین ایام هر روز بعد از دو پهر بر کشتي نشسته بجهت شکار بسمونگر که از شهر تا انجا چهار کروه مسافت داشت رفته شب بدولت خانه مي آیم راجه سارنگ دیو را نزد فرزند اقبالمند شاه پرویز فرستاده خلعت خاصه با کمر مرصع مشتمل بر یک قطعه یاقوت کبود و چند قطعه یاقوت سرخ نفیس ارسال داشتم چون صوبه بهار از تغیر مقرب خان بان فرزند مرحمت شده سزاواري نمود از صوبه الهاباس به بهار راهي سازد میرزاهد خویش مظفر خان از تهته آمده ملازمت نمود میر عضدالله چون بسیار پیر و منحني شده از عهده سامان لشکر و جاگیر نمیتواند برآمد او را از تکلیف خدمت و تردد معاف داشته حکم فرمودم که هر ماه چهار هزار روپیه نقد از خزانه عامره مي گرفته باشد و در آگره و لاهور هرجا مرضي او بوده باشد اقامت گزیده آسوده و مرفه الحال بسر برده بدعاے ازدیاد عمر و دولت اشتغال نماید در نهم فروردي ماه پیشکش اعتبار خان بنظر در آمد از قسم جواهر و اقمشه وغیره موازي هفتاد هزار روپیه بمعرض قبول افتاد لقمه را باو بخشیدم محب علي و آقابیگ فرستادهاے داراے ایران بیست و چهار راس اسپ و دو استر و سه قطار شتر و هفت قلاده سگ تازي و بیست و هفت طاق زربفت و یک شمامه عنبر اشهب و دو زوج قالي و دو نمد تکیه برسم پیشکش گذرانیدند و دو راس مادیان معه کره که برادرم مصحوب انها فرستاده بودنیز بنظر در اوردند روز مبارکشنبه بالتماس آصفخان با اهل محل بمنزل او رفته شد جشن عالي ترتیب داده بسیارے از نفایس جواهر و نوادر اقمشه و غرایب تحف بنظر در اورد و موازي یک لک و سي هزار روپیه از هر قسم برگزیده تتمه را باو بخشیدم سي و دو زنجیر فیل از نر و ماده مکرم خان حاکم اوڈیسه برسم پیشکش فرستاده بود پایه قبول یافت • درینولا گورخری بنظر در امد بغایت غریب و عجیب بعینه مانند ببر سیاه و زرد است این سیاه و سفید از سر بیني تا انتهاے دم و از نوک گوش تا سر سم خطهای سیاه مناسب جا بمقام کلان و خورد بقرینه افتاده و بر گرد چشم خطي سیاه در غایت لطافت کشیده گوئي نقاش تقدیر بقلم بدایع نگار کارنامه در صحیفه روزگار گذاشته از بسکه عجیب بود بعضي را گمان آن بود که شاید رنگ کرده باشند بعد از تحقیقات به یقین پیوست که از خداوند جهان

خلعت و اسپ خاصه صبح صادق نام مرحمت فرموده رخصت کردیم هفتم ماه مذکور کنارهٔ آب سرستي نواحی قصبه مصطفی باد منزل دولت گردید روز دیگر پاکپور نزول فرموده از انجا در آب جون بکشتی نشسته متوجه بمقصد گشتم درین روز مرتضیخان حاجي بالوجدار آنحدود دولت استقبال بوس دریافته محمد شفیع را بملتان رخصت فرموده اسپ و خلعت و مهر نورشاهي عنایت فرمودم و چیره خاصه مصحوب او بفرزند خانجهان فرستاده شد ازینجا به پنج کوچ حوالي پرگنه کرانه که وطن مقرب خان است محل نزول بارگاه دولت گشت وکلاء او نود و یکقطعه یاقوت و الماس چهار قطعه مرسع پیشکش و هزار گز مخمل بصفحه با اندار با عرضداشت او گذرانیدند و صد نفر شتر برسم تصدق معروض داشتند حکم فرمودم که به مستحقان تقسیم فرمایند ازینجا به پنج کوچ دارالملک دهلي مورد رایات اقبال گشت اعتماد رای را نزد فرزند اقبالمند شاه پرویز فرستاده فرجي خاصه بجهت آنفرزند ارسال داشتم و مقرر شد که در عرض یکماه برگشته خود را بملازمت رساند دو روز در سلیم گده مقام فرموده روز مبارکشنبه بیست و سیوم بعزم شکار پرگنه پالم از میانه معمورهٔ دهلي گذشته بر کنار حوض شمسي محل نزول دولت گشت در اثناء راه چهار هزار چرن بدست خود نثار کردم بیست و دو زنجیر فیل از نر و ماده پیشکش اله یار ولد افتخارخان از بنگاله رسیده بود بنظر درآمد ذوالقرنین بفوجداري سانبهر دستوري یافت او پسر اسکندر ارمني است پدرش در خدمت عرش آشیاني سعادت پذیر بود آنحضرت صبیهٔ عبدالحي ارمني را که در شبستان اقبال خدمت می نمود باو نسبت فرمودند ازو دو پسر بوجود آمد یکی ذوالقرنین که بقدر نشاء آگاهي و خدمت طلبي داشت و در عهد دولت من دیوانیان عظام خدمت خالصه امسار را بعهدهٔ او مقرر نمودند و آنخدمت را نغزک سروسامان میکرد درینولا بفوجداري آن حدود سرافراز گشت به نغمهٔ هندي سری دارد سلیقه اش درین فن درست رفته و تصنیفات او مکرر بعرض رسیده و پسند افتاده لعل بیگ بخدمت داروغگي دفتر از تغیر نورالدین قلي ممتاز گشت چار روز بنواحي پالم بشکار خوشوقت گشته به سلیم گده مراجعت نمودم در بیست و نهم نوزده زنجیر فیل و دو نفر خواجه سرا و یک نفر غلام و چهل و یکقطعه خروس جنگي و دوازده راس گاو و هفتاد شاخ گاو میش پیشکش ابراهیم خان فتح جنگ بنظر گذشت روز مبارکشنبه سي ام مطابق بیست و پنجم ربیع الاول مجلس وزن قمری منعقد گشت کوکه خان را نزد خانخانان فرستاده بعضی پیغام بتقریر او حواله فرموده بودم درینولا عرضداشت او رسیده ملازمت نمود میر میرانرا که بفوجداري صوبه میوات فرستاده بودم درین تاریخ آمده ملازمت کرد از تغیر سیده بهوه بحکومت دارالملک دهلي سرفراز گشت * درین تاریخ آقا بیگ و محب علي فرستادهاے دارای ایران سعادت آستانبوس دریافتند و مکتوب محبت اسلوب آن برادر والاقدر گذرانیدند و کلگي ابلق که فرستاده بودند بنظر درآمد جوهریان پنجاه هزار روپیه

هزار سوار برق ... بر افراشت ... پسر میر ... منصب به برادران من لطف فرموده بودند امید که در سایه تربیت و رضاجوئی من به مطلبهای عمر و دولت ... دریں ایام باقر خان جمعیت خود را آراسته بتوزک از نظر گذرانید هزار سوار ... هزار پیاده ... علم ... درآورده معروض داشتند بمنصب دوهزاری ذات و هزار ... خدمت فوجداری آگره ... او فرمودم روز چهارشنبه با اهل محل ... کشتی نشسته بباغ نور افشان رفته شد و شب در انجا استراحت کردم چون باغ مذکور بسرکار نور جهان بیگم متعلق است روز مبارک شنبه چهارم جشن بادشاهانه آراسته پیشکش عالی کشید از جواهر و مرصع آلات و اقسام الات و امتعه نفیس انچه ... انتخاب کردم و موازی یک لک روپیه قیمت انها شد دریں ایام هر روز ... بر کشتی نشسته بجهت شکار بسمونگر که از شهر تا انجا چهار کروه مسافت ... دولت خانه می آیم راجه سارنگ دیو را نزد فرزند اقبالمند شاه ... خلعت خاصه با کمر مرصع مشتملبر یک قطعه یاقوت کبود و چند قطعه ... نفیس ارسال داشتم چون صوبه بهار از تغیر مقرب خان بان فرزند مرحمت ... بد بهار راهي سازد میر زاهد خویش مظفر خان ... آمده ملازمت نمود میر عضدالله چون بسیار پیر و منحني شده از عهده سامان ... جاگیر نمیتواند بر آمد او را از تکلیف خدمت و یرده معاف داشته حکم فرمودم ... چهار هزار روپیه نقد از خزانه عامره می گرفته باشد و در آگره و لاهور هرجا مرضي او بوده باشد اقامت گزیده آسوده و مرفه الحال بسر برده بدعاے ازدیاد عمر و دولت اشتغال نماید ...

[illegible]

... تا ترنم خطهای سیاه مناسب جا و مقام کلان و خورد ... چشم خطی سیاه در غایت لطافت کشیده گوئی نقاش تقدیر ... روزگار گذاشته از بسکه عجب بود بعضی را گمان آن بود که ... کرده باشند بعد از تحقیقات به یقین پیوست که از خداوند جهان

قیمت کردند لعلی بوزن دوازده تانک از جواهر خانه میرزا الغ بیگ خلف میرزا شاهرخ بمرور روزگار و گردش ادوار بسلسلهٔ صفویه منتقل شده بود و دران لعل بخط نسخ نوشته شده الغ بیگ بن میرزا شاهرخ بهادر بن میر تیمور گورکان و برادرم شاه عباس [illegible] در گوشهٔ دیگر [illegible] بخط نستعلیق
[illegible] بندهٔ شاه ولایت عباس
کنده و این لعل را بر جیغه نشانده بطریق یاد بود بمن فرستاده بودند چون نام اجداد من بران منقش بود تیمناً و تبرکاً بر خود مبارک گرفته بسعیدای داروغه زرگرخانه فرمودم که در گوشهٔ دیگر جهانگیر شاه بن اکبر شاه و تاریخ حال رقم گردد بعد از روزے چند که خبر فتح دکن رسید آن لعل را بخرم عنایت نمودم و فرستادم روز شنبه غرهٔ اسفندارمذ از پالم [illegible] بروضهٔ منورهٔ حضرت جنت آشیانی انارالله برهانه رسیده آداب نیازمندی بتقدیم رسانیده دو هزار روپیه بزاویه نشینان آن روضهٔ مقدسه لطف فرمودم دو منزل بر کنار آب جون در سواد شهر اتفاق افتاد سید هزبر خان که بکمک خانجهان مقرر گشته بود خلعت و اسپ و شمشیر و خنجر و عنایت علم سرفرازی یافته رخصت شد سید عالم و سید عبدالهادی برادران او نیز با اسپ و خلعت سرفراز گشتند میر برکه بخاری بماوراءالنهر رخصت شد ده هزار روپیه باو حواله فرمودم که پنجهزار روپیه بخواجه صالح ده بیدی که اباً عن جداً از دعا گویان این دولت ابد پیوند است رسانیده پنجهزار روپیه دیگر بمنصوبان و مجاوران روضهٔ مقدسهٔ حضرت صاحبقرانی انارالله برهانه تقسیم نماید چیرهٔ خاصه مصحوب او بسهابتخان عنایت نموده فرستادم و فرمودم که در بهم رسانیدن دندان ماهی ابلق نهایت سعی و اهتمام بتقدیم رساند و از هر جا و بهر بها که میسر شود بدست آرد از کنار شهر دهلی در کشتی نشسته بشش کوچ فضای بندرابن مورد اردوی گیهان پوی گردید بمیر میران فیل عنایت فرموده رخصت دهلی نمودم زبردستخان بخدمت میر توزکی از تغیر فدائیخان ممتاز گشت پرم نرم خاصه باو لطف نمودم روز دیگر حوالی گوکل محل نزول رایات عالیات گردید درین منزل لشکرخان حاکم دارالخلافه آگره و میر عبدالوهاب دیوان و راجه نتهمل وخضرخان فاروقی حاکم اسیر و برهانپور و احمدخان برادر او و قاضی و مفتی و دیگر اعیان شهر سعادت ملازمت دریافتند و بتاریخ یازدهم ماه مذکور در باغ نور افشان که آن روی آب جون واقع است بمبارکی نزول فرمودم چون ساعت در آمدن شهر چهاردهم ماه مذکور شده بود سه روز درین منزل مقام نموده در ساعت مسعود و مختار متوجه قلعه شده به فرخی و فیروزی بدولتخانه در آمدم این سفر مبارک اثر از دارالسلطنت لاهور تا دارالخلافه آگره در مدت دو ماه و در روز بچهل و نه کوچ و هفت و یک مقام بانجام رسید هیچ روزی در کوچ و مقام در خشکی و تری بی شکار نگذشت یکصد و چهارده راس آهو پنجاه و یک قطعه مرغابی چهار قطعه کاروانک ده دراج دویست قطعه پرنده درین راه شکار شد چون لشکرخان خدمت آگره را حسب المرضی سامان نموده بود

هزارینذات و پانصد سوار بر منصب او افزوده از اصل و اضافه بچهار هزاري و دو هزار و پانصد سوار سرفراز ساخته بخدمت کمک لشکر دکن تعین فرمودم سعیدای داروغه زرگرخانه بخطاب بیبدل خاني سرفراز شد چهار راس اسپ و پاره از نقره آلات و اقمشه که دارای ایران مصحوب اقا بیگ و محمد محب علي فرستاده بود دربیلولا از نظر اشرف گذشت جشن روز مبارک شنبه بستم در باغ نور منزل منعقد گشت یک لک روپیه بفرزند شهریار انعام شد مظفرخان بموجب حکم از تهته رسیده سعادت ملازمت دریافت یکصد مهر و صد روپیه نذر گذرانید لشکرخان یکقطعه لعل پیشکش آورد چهار هزار روپیه قیمت شد اسپ خاصه مصاحب نام بعبدالله خان عنایت نمودم عبدالسلام ولد معظم خان از اودیسه آمده دولت ملازمت دریافت یکصد مهر و صد روپیه نذر او بنظر گذشت منصب دوست بیگ ولد تولکخان از اصل و اضافه نهصدي ذات و چهار صد سوار مقرر شد جشن روز چهار شنبه بست و هفتم در باغ نور افشان ترتیب یافت خلعت خاصه بمیرزا رستم و اسپ به پسر او دکهني نام و اسپ خاصه و یک زنجیر فیل بلشکرخان مرحمت شد روز جمعه بست و هشتم بعزیمت شکار بطرف موضع سمونگر توجه نموده شب مراجعت نمودم هفت راس اسپ عراقي بایراق پیشکش اقا بیگ و محب علي بنظر در آمد یکصد مهر نور جهاني بوزن صد توله برنبل بیگ ایلچي عنایت کردم قلمدان مرصع بصادق خان میربخشي لطف نمودم یک موضع از دارالخلافه آگره در وجه انعام خضرخان فاروقي مرحمت فرمودم دریں سال هشتاد و پنج هزار بیگهه زمین و سه هزار و سیصد و بیست و پنج خروار و چهار دیهه و دو قلبه و یک قطعه باغ و دو هزار و سیصد و بیست و هفت عدد روپیه و یک مهر و شش هزار و دویست درب و هفت هزار و هشتصد و هشتاد چرن و یک هزار و پانصد و دوازده توله طلا و نقره و ده هزار دام از سانده وزن تصدق درحضور اشرف بفقرا و ارباب استحقاق عنایت شد سي و هشت زنجیر فیل که دو لک و چهل و یک هزار روپیه قیمت انها شده اند وجه پیشکش داخل فیلخانه خاصه شریفه گشته پنجاه و یک زنجیر فیل بامرای عظام و بندهای درگاه بخشیدم *

جشن شانزدهمین نوروز از جلوس همایون

روز دو شنبه بیست و هفتم ربیع الاخر سنه هزار و سي هجري نیر اعظم عطیه بخش عالم دولتسرای حمل را بنور جهان افروز خویش منور ساخته عالم و عالمیان را شادکام و بهره ور گردانید سال شانزدهم از جلوس ایں نیازمند درگاه الهي بفرخي و فیروزي اغاز شد و در ساعت مسعود و زمان محمود در دارالخلافه آگره بر تخت مراد جلوس فرمودیم دریں روز بهجت افروز فرزند سعادتمند شهریار بمنصب هشت هزاري و چهار

هزار سوار فرق عزت بر افراخت پدر بزرگوارم نیز مرتبه اول همین منصب به‌برادران من لطف فرموده بودند امید که در سایه تربیت و رضاجوئي من به منتهاے عمر و دولت برسد دربن تاریخ باقرخان جمعیت خود را آراسته بتوزک از نظر گذرانید هزار سوار و دو هزار پیاده بخشیان عظام بقلم درآورده معروض‌داشتند بمنصب دوهزاري ذات و هزار سوار سرافراز ساخته خدمت فوجداري آگره بعهده او فرمودم روز چهار شنبه با اهل محل بر کشتي نشسته بباغ نور افشان رفته شد و شب در انجا استراحت کردم چون باغ مذکور بسرکار نور جهان بیگم متعلق است روز مبارک شنبه چهارم جشن بادشاهانه آراسته پیشکش عالي کشید از جواهر و مرصع آلات و اقسام الات و امتعه نفیس انچه پسند افتاد انتخاب کردم و موازي یک لک روپیه قیمت انها شد دربن ایام هر روز بعد از دو پهر بر کشتي نشسته بجهت شکار بسمونگر که از شهر تا انجا چهار کروه مسافت داشت رفته شب بدولتخانه مي آیم راجه سارنگ دیو را نزد فرزند اقبالمند شاه پرویز فرستاده خلعت خاصه با کمر مرصع مشتملبر یک قطعه یاقوت کبود و چند قطعه یاقوت سرخ نفیس ارسال داشتم چون صوبه بهار از تغیر مقرب خان بان فرزند مرحمت شده سزاواري نموده از صوبه الهاباس به بهار راهي سازد میر زاهد خویش مظفرخان از ٹهٹه آمده ملازمت نمود میر عضدالله چون بسیار پیر و منحني شده از عهده سامان لشکر و جاگیر نمیتواند بر آمد او را از تکلیف خدمت و تردد معاف داشته حکم فرمودم که هر ماه چهار هزار روپیه نقد ازخزانه عامره مي گرفته باشد و در آگره و لاهور هرجا مرضي او بوده باشد اقامت گزیده آسوده و مرفه‌الحال بسر برده بدعاے ازدیاد عمر و دولت اشتغال نماید در نهم فروردي ماه پیشکش اعتبار خان بنظر درآمد از قسم جواهر و اقمشه وغیره موازي هفتاد هزار روپیه بمعرض قبول افتاد تتمه را باو بخشیدم محب علي و اقابیگ فرستاده‌هاے داراے ایران بیست و چهار راس اسپ و دو اشتر و سه قطار هشتر و هفت قلاده سگ تازي وبیست و هفت طاق زربفت و یک شمامه‌عنبر اشهب و دو زوج قالي و دونمد تکیه برسم پیشکش گذرانیدند ودوراس مادیان معه کره که برادرم مصحوب اینها فرستاده بودنیز بنظر در اوردندروز مبارکشنبه بالتماس آصفخان با اهل محل به منزل او رفته شد جشن عالي ترتیب داده بسیارے از نفایس جواهر و نوادر اقمشه و غرایب تحف بنظر در اورد و موازي یک لک و سي هزار روپیه از هرقسم برگزیده تتمه را باو بخشیدم سي و دو زنجیر فیل از نر و ماده مکرم خان حاکم اوڈیسه برسم پیشکش فرستاده بود پایه قبول یافت * دربنولا گورخري بنظر در امد بغایت غریب و عجیب بعینه مانند ببر سیاه و زرد است این سیاه و سفید از سر بیني تا انتهاے دم و از نوک گوش تا سر سم خطهاي سیاه مناسب جا و مقام کلان و خورد بقرینه افتاده و بر گرد چشم خطي سیاه در غایت لطافت کشیده گوئي نقاش تقدیر بقلم بدایع نگار کار نامه در صحیفه روز گار گذاشته از بسکه عجیب بود بعضي را گمان آن بود که شاید رنگ کرده باشند بعد از تحقیقات به یقین پیوست که از خداوند جهان

اسپی است چون نادر بود داخل سوغات‌های برادرم شاه عباس نموده شد بهادرخان اوزبک از اسپان پلپاق و امتعه عراق برسم پیشکش فرستاده بود بنظر در آمد خلعت زمستانی جهت ابراهیم خان فتح جنگ و امرای بنگاله مصحوب مومن شیرازی [illegible] پیشکش صادقخان گذشت از هر قسم موازی پانزده هزار روپیه [illegible] فاضل خان نیز درین روز پیشکش میرآخور [illegible] خویش گذرانید [illegible] روز مبارک شنبه که این جشن شرف آراستگی یافت دو پهر و یک گهری از روز گذشته بر تخت مراد جلوس نمودیم حسب الالتماس مدارالملکی اعتمادالدوله جشن شرف در منزل او منعقد گشت پیشکش نمایان از نوادر و نفایس هر دیار ترتیب داده در تکلفات افزوده بود بهمه جهت موازی یک لک و سی و هشت هزار روپیه بر داشته شد درین روز یک عدد مهر بوزن دویست توله بزنبیل بیگ ایلچی عنایت نمودم درینولا ابراهیم خان خواجه سرای چند از بنگاله برسم پیشکش فرستاده بود یکی از انها خنثی ظاهر شد هم آلت مردی و هم محل مخصوص زنان دارد اما خصیه ظاهر نیست از جمله پیشکش مشارالیه دو منزل کشتی است ساخت بنگاله نهایت لطیف اندام موازی ده هزار روپیه صرف زینت انها نموده بود بی تکلف پادشاهانه کشتی هاست شیخ قاسم را صاحب صوبه الهاباس ساخته بخطاب محتشم خانی و منصب پنجهزاری امتیاز بخشیدم و حکم کردم که دیوانیان جاگیر اضافه او را [illegible] تنخواه نمایند راجه شیام سنگه زمیندار سری نگر بعنایت اسپ [illegible] یافته درینولا بعرض رسید که یوسف خان ولد حسین خان در لشکر ظفر [illegible] مفاجات ودیعت حیات سپرد چنین شنوده شد که درینمدت که در جاگیر [illegible] که باندک حرکتی و ترددی نفسش کوتاهی میکرد روزی که [illegible] و رخت [illegible] می سوزد چنانچه در وقتی که [illegible] بود در پوشیدن و تسلیم کردن عاجز شده بود در تمام اعضایش رعشه افتاده بصد محنت و جان کندن تسلیم کرده خود را بیرون انداخت و در پناه سرا پرده افتاده [illegible] نوکرانش بر پالکی انداخته بخانه رسانیدند و بمجرد رسیدن پیک اجل در رسید و فرصتی نیافت و این جاک توده گران بار را بخاکدان فانی گذاشت در غره اردی بهشت ماه بزنبیل بیگ ایلچی خنجر خاصه عنایت نمودم بتاریخ چهارم ماه مذکور جشن کار خیر فرزند شهریار نشاط افزای خاطر گردید مجلس حنابندی در دولتخانه مریم الزمانی اراستگی یافت جشن نکاح در منزل اعتمادالدوله منعقد گشت و من خود با اهل محل بدانجا رفته بزم نشاط آراستم بعد از گذشتن هفت گهری [illegible] بمبارکی نکاح شد امید که برین دولت روز افزون فرخنده و میمون [illegible] بفرزند شهریار چار قب مرصع با جمدهار و کمر بند و دو راس اسپ یکی عراقی با زین طلا و دیگری ترکی با زین نقاشی عنایت شد درین ایام [illegible] کرده که آب از گلویش نمی‌رفت و امید

از حیاتش منقطع گشت چون در زایچه طالع پدرش ثبت افتاده بود که درین سال پسر او فوت شود همه منجمان اتفاق داشتند بریکه او نخواهد ماند وجوتکرای بخلاف [illegible] حیاتش نخواهد بشمیت پرسیدم که بچه دلیل [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] گفته بود [illegible]
[illegible] داشته در [illegible]
[illegible] و درین والحق
[illegible] روز کشیدند شش هزار و پانصد روپیه
[illegible] خدمت [illegible] و واقع [illegible]
[illegible] آنچنین [illegible] بالتماس [illegible] از اصل
[illegible] سوار مقرر شد محمد حسین برادر خواجه از کانگره آمده
[illegible] نهل حمایت نموده مصحوب وکیلان او فرستادم
[illegible] پناه میرزا محمد حکیم بنابر حزم و احتیاط که از لوازم پاس
سلطنت [illegible] در قلعه گوالیار محبوس بودند [illegible] هردو را بحضور
[illegible] دارالخلافه آگره [illegible] بوده [illegible] روزینه که باخراجات ضروری
[illegible] نام برهمنی که از دانشوران این گروه
است [illegible] و استفاده اشتغال داشت دولت ملازمت دریافت الحق
مطالب عقلی و نقلی را [illegible] ورزیده [illegible] مسلم است از غرایب سوانح ده
[illegible] ماه سنه حال در یکی از مواضع پرگنه
[illegible] بسبب برخاست چنانچه نزدیک
[illegible] وحشت [illegible] قالبها تهی کنند در [illegible]
[illegible] شد که مگر از [illegible]
[illegible] تسکین [illegible] دلهای آشفته از سراسیمگی و [illegible]
[illegible] گفته مذکور فرستاده ازین مابجه اعلام [illegible]
[illegible] قطعه زمین رفته بنظر در [illegible] آورد
[illegible] نوعی سوخته بود که اثری از سبزه و گیاه نمانده
[illegible] وجود کم آنقدر زمین را [illegible] هرچند بیشتر
[illegible] میگشتند تا بجایی رسید که پارچه آهن تفته
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

شایسته شده مورد بمنصب چهار هزاري ذات و هزار سوار سرفرازي يافت مکرم خان
حسب الحکم از صوبه اوديسه آمده باستان دولت ملازمت مستسعد گشت [illegible]
[illegible] مظفر الملک ولد بهادر الملک [illegible]
[illegible]
[illegible] فاضل بیگ فرستاده [illegible] آمده بود [illegible]
[illegible] بیگ سرو پا و خنجر و جیغه مرصع و چهل هزار روپیه نقد انعام [illegible]
[illegible] روپیه سرفراز گشت و [illegible]
[illegible]
[illegible] نام فرستاده دارای ایران آمده ملازمت نمود و مکتوب آن برادر عالي قدر
[illegible] و [illegible] گذرانیده آنچه برسم سوغات فرستاده بود بنظر
[illegible]
[illegible] اسپ [illegible]
[illegible] اسپ از طویله سرکار [illegible]
[illegible] که دارای ایران [illegible]
[illegible]
[illegible] آوردم [illegible] در اوراق گذشته از شورش [illegible]
[illegible]
[illegible]
ارديسه سرفراز گشته بخطاب خاني و علم و نقاره بلند مرتبه شد و منصب او از اصل و

گردانیدند و مقهوران برگشته روزگار تا به برهانپور عنان مراجعت باز کشیدند دوشنبه
[illegible] ابوالحسن [illegible] رسید که [illegible] نوبت نماید و مقارن
[illegible] بپیوست و فوج بلوچ تا برهانپور شتافت و هنوز آن مخذولان
[illegible] فرار یافته در دور شهر نشسته بودند چون مدت دوسال
[illegible] در زد و خورد بودند بانواع و اقسام رنج و تعب از بیجاگیری
[illegible] دایمی اسپان زبون شده بنابران نه روز در سرانجام
[illegible] زربه و جنس بسیار به سپاه منصور قسمت
[illegible] از شهر بر آورده اند و هنوز بهادران رزم دوست دست
[illegible] نیالوده مانند بنات النعش از هم پاشیدند
و [illegible] بسیاری را به تیغ انتقام بر خاک هلاک انداختند
[illegible] زده و کشته تا کهرکی که جای اقامت نظام الملک وغیره
[illegible] آن بد اختر از رسیدن افواج قاهره آگاهی یافته
[illegible] تا اقبال بقلعه دولت آباد برده بود چنانکه درپیش
[illegible] بقلعه داده نشست و بیشتر از مردم او بر اطراف
[illegible] کینه خواه سه روز در بلده کهرکی توقف
[illegible] سال تعمیر یافته بود بنوعی خراب ساختند که در
[illegible] که تا اصلی باز آید [illegible] بعد از انهدام آن بناها
[illegible] قلعه احمد نگر را محاصره داریم
[illegible] را تنبیه بر اصل نموده از سر لیو ساملی اذوقه نگرفته
[illegible] روانه شده تا قصبه پتن شتافتند و عنبر مقهور
[illegible] فرستاده شروع در عجز و زاری نمود که بعد ازین سررشته بندگی
و [illegible] از حکم قدم بیرون ننهم و آنچه فرمان شود از پیشکش
[illegible] بسرکار می رسانم اتفاقاً درین چند روز عسرت تمام از گرانی غله
[illegible] خبر رسید که جمعی از مقهوران که قلعه احمد نگر را محاصره
داشتند [illegible] ترک محاصره نمودند و از دور قلعه برخاستند
بنابرین [illegible] فرستاده مبلغی برسم مدد خرج ارسال داشتند و خاطر
از همه جهت پرداخته [illegible] مظفر و منصور باز مراجعت نمودند و بعد از
[illegible] ملکی که از قدیم در تصرف بندهای درگاه بود
[illegible] متصل بسرحدهای پادشاهی است واگذارند
[illegible] رسانند [illegible] نمودند کلکی
[illegible]
[illegible] و غزل [illegible] و قلم مرصع مرحمت
[illegible]

پیوسته شده بود بمنصب چهارهزاری ذات و هزار سوار سرفرازی یافت [illegible]
حسب الحکم از صوبه اوڑیسه آمده باحراز دولت ملازمت [illegible] گشت [illegible]
هزار روپیه برسم پیشکش گذرانید مظفر الملک ولد بهادر الملک بخطاب نصرت خانی
سرفراز گردید باودی رام دکهنی علم عنایت شد عزیز الله ولد یوسف خان بمنصب هزاری
ذات و پانصد سوار ممتاز گشت روز مبارک شنبه بیست و نهم مقرب خان از صوبه بهار
بسعادت دولت ملازمت دریافت درینولا اقا علی و محب علی بیگ و [illegible] بیگ
و فاضل بیگ فرستادهای دارای ایران را که بتعجیل آمده بودند رخصت فرمودم
باقا بیگ سرو پا و خنجر و جیغه مرصع و چهل هزار روپیه نقد انعام شد و محب علی بیگ
بخلعت و سی هزار روپیه سرفراز گشت و بهمین دستور بدیگران نیز فراخور حالت
انعام ها شد و نامه مناسب وقت بجهت برادر والاقدر مصحوب نامبردها
فرستاده شد درین تاریخ مکرم خان بصاحب صوبگی دارالملک دهلی و خدمت
فوجداری [illegible] سرفراز شد شجاعت خان عرب بمنصب سه هزاری [illegible] هزار و پانصد
[illegible] سرافراز یافت شرزه خان بمنصب [illegible] و هزار سوار و [illegible]
[illegible] برای [illegible] هزار و دو صدی و نهصد سوار ممتاز [illegible] در بیست و نهم
قاسم بیگ نام فرستاده دارای ایران آمده ملازمت نمود و [illegible] آن برادر عالی قدر
[illegible] مراتب [illegible] و یکجهتی گذرانید آنچه برسم سوغات فرستاده بود بنظر
در آورد [illegible] نیل [illegible] جهان فرستادم
نظر بیگ ملازم [illegible] گذرانیده التماس اسپ بخشی نموده بود
[illegible] فرمودم که هزار راس اسپ از طویله سرکار در [illegible]
[illegible] که دارای ایران از غنایم لشکر روم ارسال داشته
[illegible] فرستادم درین روز غیاث الدین [illegible] ارادت خان [illegible]
[illegible] آورده بود گذرانید [illegible]
[illegible] جلال پسر [illegible] کشته بود [illegible]
[illegible] تازه [illegible] شد [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] آن ملک [illegible]
بموجب [illegible] شایسته خدمت شایسته ظاهر ساخت و اهل فتنه و فساد [illegible]
[illegible] سر نهاده [illegible] جانی بدر رفتند و [illegible] و آشوب آرای ملک [illegible]
شد و بمردم کاری استحکام داده و ضبط تهانجات نموده بکشمیر مراجعت کرد [illegible]
این [illegible] پانصد سوار بر منصب او افزودم چون خواجه ابوالحسن [illegible]
مصدر خدمات شایسته و خدمات پسندیده شده بود هزار سوار بر منصب مشارالیه
اضافه فرمودم احمد بیگ برادرزاده ابراهیم خان فتح جنگ بصاحب صوبگی
اوڑیسه سرفراز گشته بخطاب خانی و علم و نقاره [illegible] مرتبه [illegible] منصب [illegible] و

اضافه دو هزاری و پانصد سوار حکم فرمودم چون مکرر از فضایل و کمالات قاضی نصیر برهانپوری استماع افتاده بود خاطر حقیقت جوی را بصحبت مشارالیه رغبت [illegible] الطلب بدرگاه امید عزت دانش او را پاس داشته باکرام و احترام [illegible] کتابی باشد که بمطالعه [illegible] آشنائی کمتر است و از صحبت او محظوظ میتوان [illegible] درویشی و زاویه گزینی رعایت راغب و مایل یافتم پیروی خاطر او نموده [illegible] ملازمت نکردم و [illegible] هزار روپیه عنایت فرموده رخصت دادم که بوطن خود [illegible] آسوده خاطر روزگار بسر برد در غره امرداد ماه الهی باقر خان بمنصب دو هزاری [illegible] هزار و دویست سوار سرفراز گشت و از امرا و بندهای بادشاهی که در فتح دکن [illegible] شایسته بتقدیم رسانیده بودند [illegible] اضافه های لایق عز اختصاص [illegible] عبدالعزیز خان نقشبندی که بحکومت قندهار تعین شده حسب الالتماس فرزند خانجهان [illegible] سه هزاری ذات و دو هزار سوار سرفراز شد در غره شهریور شمشیر مرصع [illegible] ایلچی عنایت نمودم و یک دیهه از اعمال دار الخلافه که مبلغ شانزده هزار روپیه جمع داشت [illegible] شد * درینولا حکیم رکنا را بجهت شورش مزاج و بدخوئی و عدم [illegible] دانسته رخصت فرمودم که هرجا خواهد برود چون بعرض رسید که هوشنگ برادرزاده خانعالم خونی ناحق کرده در حضور طلبداشته بازپرس کردم و بعد از ثبوت حکم بقصاص او شد حاشا که درین امور رعایت خاطر شاهزاده نکرده تا بامرا و سایر بندها چه رسد [illegible] که توفیق رفیق باد غره شهریور ماه حسب الالتماس آصف خان بمنزل او رفته در حمامی که بتازگی ساخته بود غسل کرده شد بی تکلف بسیار نفیس و مکلف حمامی است بعد از فراغ غسل پیشکش لایق بنظر در آورد و آنچه پسند افتاد برگزیده تتمه باو بخشیدم وظیفه خضر خان خاندیسی از اصل و اضافه هزار روپیه مقرر شد * درین ایام بعرض رسید که کلیان نام آهنگری بر زنی هم از مذهب خود عاشق زار است و پیوسته سر در پی او دارد و اظهار شیفتگی مینماید آن ضعیفه باوجودیکه بیوه است اصلا بآشنائی او تن نمیدهد و محبت این بیچاره دل داده در باطنش سرایت نمیکند هردو را بحضور طلبداشته بازپرس نمودم و هرچند آنعورت را به پیوند او ترغیب و تکلیف داده شد اختیار نکرد درینوقت آهنگر مذکور گفت که اگر یقین دانم که اورا بمن عنایت فرمایند خود را از بالای شاه برج قلعه می اندازم من از روی مطایبه گفتم که شاه برج موقوف اگر دعوی محبت تو از صدق [illegible] دارد خود را از بام این خانه اندازی من او را حکمی بتو میدهم [illegible] تمام نشده بود که برق آسا دویده خود را بزیر انداخت بمجرد افتادن از چشم و دهنش خون جاری شد [illegible] ازان هزل و مطایبه ندامت بسیار کشیدم و آزرده خاطر گردیدم بآصف خان فرمودم که او را بخانه برده تیمارداری نماید چون پیمانه حیاتش لبریز شده بود بهمان آسیب در گذشت [illegible]

عاشق نه جان نثار بران آستانه ساخت * از شوق جان سپرد و اجل را بهانه ساخت
حسب‌الالتماس مهابتخان منصب لاچین قاقشال از اصل و اضافه هزاری ذات و پانصد سوار مقرر شد در سوانح گذشته ایمائی بران رفته که روز جشن دسهره در کشمیر اثر گرفتگی نفس و کوتاهی دم در خود احساس نمودم مجملاً از کثرت باریدگی و رطوبت هوا در مجرای نفس بجانب چپ نزدیک بدل گرانی و گرفتگی ظاهر شد رفته رفته بامتداد و اشتداد انجامید از اطبائی که در ملازمت بودند نخست حکیم روح‌الله متصدی علاج گشت و یک چندے بدواهاے گرم ملایم تدبیرات بکار برد بظاهر اندک تخفیفی شد چون ازان کریوه بر آمدیم بار شدت ظاهر ساخت درین مرتبه روزی چند بشیربز و باز بشیرشتر پرداخت از هیچ کدام فایده بر اصل نیافتم مقارن الحال حکیم رکنا که از سفر کشمیر معاف داشته در اگره گذاشته بودم بخدمت پیوست و از روے دلیری و اظهار قدرت مرتکب معالجه شد و مدار بر ادویه گرم و خشک نهاد از تدبیرات او نیز فایده مرتب نگشت بلکه بسبب افزونی حرارت و خشکی دماغ و مزاج شد و بغایت ضعیف گشتم و مرض رو باشتداد نهاد و محنت بامتداد انجامید درین قسم وقتے و چنین حالتے که دل سنگ بر من میسوخت صدرا پسر حکیم میرزا محمد که از اطباء عمده عراق بود در عهد دولت پدر بزرگوارم از ولایت آمده بود بعد ازانکه تخت سلطنت بوجود این نیازمند اراستگی یافت چون بجوهر استعداد و تصرف طبیعت از همگنان امتیاز داشت در مقام تربیت او شدم بخطاب مسیح الزمانی امتیاز بخشیدم و پایه اعتبار از دیگر اطباکه در ملازمت بودند بر افزودم بگمان آنکه شاید وقتی از اوقات مصدر خدمتی تواند شد آن حق ناشناس باوجود چندین حقوق و منت و رعایت مرا بایں روز دیده به‌حیلے جان پسندیده اصلاً بدوا و علاج خود را اشنا نمی ساخت با آنکه از جمیع اطبا که در ملازمت حاضر بودند بقدر امتیازی داشت متصدی علاج نمیشد هرچند عنایت و التفات ظاهر ساخته بمدارا و مواسات تکلیف می نمودم بیشتر صلب شده در جواب می گفت که بر دانش و حذاقت خود این قدر اعتماد ندارم که متصدی علاج توانم گشت و همچنین حکیم ابوالقاسم پسر حکیم‌الملک باوجود نسبت خانه‌زادگی و حقوق تربیت متوهم ومتوحش خود را ظاهر می ساخت که از رویت خاطر مستنفر و متاذی می شد تا بمعالجه چه رسد ناگزیر دست از همه باز داشته از تدبیرات ظاهری دل برکنده خود را بحکیم علی‌الاطلاق سپردم چون در نشاه پیاله تخفیفی می شد روز هم بخلاف ضابطه و معتاد ارتکاب می نمودم رفته رفته بافراط کشید و سدیدن گرم شدن هوا ضرر ان محسوس گشت ضعف و محنت رو بفزونی نهاد نورجهان بیگم که تدبیر و تجربه او ازین اطبا بیشتر است خصوص که از روے مهربانی و دلسوزی باشد در مقام کم کردن پیاله و تدبیراتی که مناسب وقت و ملایم حال باشد شد اگرچه پیش ازین هم علاجے که اطباء میکردند بصلاح و صوابدید او بود لیکن درینوقت مدار بر مهربانی او نهادم و شراب را بتدریج کم کرد و از چیزهاے نا مناسب

و غذاهاے ناموافق محافظت نمود امید که حکیم حقیقي از شفاخانه غیب صحت کامل نصیب کناد روز دوشنبه دوازدهم ماه مذکور مطابق بیست و پنجم شهر شوال هزار و سي هجري جشن وزن شمسي بمبارکي و فرخي آراستگي یافت چون چندگاه بیماري صعب کشیده پیوسته در صحت و آزار گذرانیده بودم بشکر آنکه حالي بخیریت و سلامت بانجام رسید در سرآغاز سال حال اثر صحت برچهره پدید آمد نورجهان بیگم التماس نمود که وکلای او متصدي این جشن عالي گردند مجلسی ترتیب نمود که حیرت افزای نظارگیان گشت از تاریخی که نورجهان بیگم در عقد ازدواج این نیازمند در آمده اگرچه در همه جشن‌هاے وزن شمسی و قمری لوازم آنرا چنانچه لایق این دولت بوده باشد ترتیب نموده سرمایه اسباب سعادت و نیک بختي دانسته است لیکن درین جشن بیش از بیش در تکلفات در آراستن مجلس و ترتیب بزم نهایت توجه بکار برد و جمعي از بندهای عمده خدمت و خواصان مزاجدان که درین ضعف از روے اخلاص و جانفشاني پیوسته پروانه صفت بر گرد سرم میگشتند بنوازشات لایق از خلعت و کمر شمشیر مرصع و [illegible] مرصع و اسپ و فیل و خوانها پراز زر هرکدام در خور پایه خویش سرفرازي یافتند با [illegible] اطبا خدمت شایسته بظهور نیامده بود باندک خفتی که دوسه روز دست میداد تقریب [illegible] برانگیخته انواع و اقسام مراحم بظهور آمده درین جشن همایون نیز بانعامات لایق از [illegible] و جنس کام دل برگرفتند بعد از فراغ جشن مبارک خوانهای جواهر و زر بطریق نثار در دامن امید اهل نشاط و ارباب استحقاق ریخته شد و جوتکرای منجم که نویدبخش صحت و تندرستي بود بمهر و روپیه وزن نموده مبلغ پانصد مهر و هفت هزار روپیه بابن صیغه در وجه انعام او مقرر شد در اخر مجلس پیشکشهای که بجهت من ترتیب داده بودند بنظر در آوردند از جواهر مرصع آلات واقمشه و اقسام نفایس انچه خاطرپسند افتاد برگزیدم بالجمله موازي دو لک روپیه صرف این جشن عالي بابت انعاماتی که نورجهان بیگم کرده بقلم در آمد سوای انچه برسم پیشکش گذرانیده درسنوات گذشته که من صحت داشتم سه من و یک درسیر بیشتر یا کمتر بوزن درمی آمدم امسال بنابر ضعف و لاغری دو من و بیست و هفت سیرشدم روز مبارک شنبه غره ماه الهي اعتقاد خان حاکم کشمیر بمنصب چهار هزاري ودو هزار و پانصد سوار سرفرازي یافت راجه گجسنگهه بمنصب چهار هزاري و سه هزار سوار ممتاز گشت چون خبر بیماري من بفرزند شاه پرویز میرسد بفرمان طلب مقید نا شده بی تابانه متوجه ملازمت میگردد بتاریخ چهاردهم ماه مذکور در ساعت مسعود و زمان محمود آن فرزند سعادت مند بدولت استانبوس مستسعد گشته سه بار بر دور تخت گردید هرچند مبالغه نموده سوگند می دادم و منع میفرمودم او در زاري و تضرع افزوده بیشتر اغراق بکار می برد دست او را گرفته جانب خود کشیدم و از روی شفقت و عاطفت در اغوش عزت تنگ در آورده التفات و توجهه بسیار ظاهر ساختم

امید که از عمر و دولت برخوردار باشد دریندولا بیست لک روپیه خزانه مصحوب الهداد خان بجهت صرف ضروریات لشکر دکن نزد خرم فرستاده شده مشارالیه بعنایت فیل و علم سرفرازی یافت در بیست وهشتم قیام خان قراول بیگی بمرض طبعی ودیعت حیات سپرد ازخدمتگاران مزاجدان بود و قطع نظر از فنون شکار و مهارت او درین فن از اکثر جزویات خبردار بود و پیروی مزاج من بسیار کرده بود بالجمله ازین سانحه خاطرم سخت گرانی پذیرفت امید که ایزد تعالی او را بیامرزاد * بتاریخ بست و نهم والدهٔ نور جهان بیگم بجوار رحمت الهی پیوست از صفات حمیدهٔ این کد بانوی خاندان عفت چه نویسم بی اغراق در پاکی طینت و دانائی و سایر خوبیهای که زیور عورات است مادر دهر همتای او نزاده و مادراورا از مادر حقیقی خود کمتر نمیدانستم نسبت تعلق و رابطهٔ محبت که اعتمادالدوله را باو بود یقین که هیچ شوهری را با همسر خود نبوده ازینجا باید قیاس کرد که بران پیر غم زده چه گذشته باشد و همچنین از نسبت تعلق نور جهان بیگم با چنین والده چه توان نوشت فرزندی مثل آصفخان با نهایت خردمندی و دانائی جامه شکیبائی چاک کرده از لباس اهل تعلق برآمده پدر مجروح خاطر را از مشاهدهٔ حال گرامی فرزند غم برغم و درد بر درد افزود هرچند به نصیحت پرداخت سود مند نیامد روزی که من به پرسش رفتم چون ابتدای شورش مزاج و آزردگی خاطر او بوده از روی شفقت و مرحمت حرفی چند نصیحت آمیز فرموده بجد نگرفتم و وا گذاشتم تا آن آشوب فرو نشیند بعد از روزی چند جراحت درونی او را بمرهم التفات علاج کرده باز بلباس اهل تعلق می آورم اگرچه اعتمادالدوله بجهت رضاجوئی و پیروی خاطر من بظاهر خود را ضبط میکرد و اظهار حوصله مینمود لیکن بااین نسبت والفتی که او را بود حوصله چه همراهی تواند کرد غرهٔ آبان ماه الهی سربلند خان و جانسپار خان و باقیخان بعنایت نقاره سربلندی یافتند عبدالله خان بی رخصت صاحب صوبه دکن بمحال جاگیر خود آمده بدیوانیان عظام فرمودم که جاگیر او را تغیر نمایند باعتماد رای حکم شد که سزاواری نموده او را بصوبه مذکور رساند * پیش ازین مجملی از احوال مسیح الزمان ثبت افتاد که باوجود چندین حقوق تربیت و نوازش درین قسم بیماری توفیق خدمتگاری نیافت غریب تر آنکه بیکبار پرده آزرم از پیش برگرفته التماس سفر حجاز و زیارت خانه مبارک نمود ازانجا که در همه وقت در همه کارها توکل این نیازمند بذات خداوند بی انباز و کریم کارساز است کشاده پیشانی رخصت فرمودم با آنکه از همه قسم سامان داشت بست هزار روپیه بجهت مدد خرج انعام شد امید که حکیم علی الاطلاق بی وسیله اطبا و سبب دوا این نیازمند را از شفا خانه کرم خود صحت عاجل و شفای کامل کرامت کناد چون هوای آگره از ممر شدت حرارت و افراط گرما بمزاج من سازگار نبود بتاریخ سیزدهم روز دو شنبه آبان ماه الهی سنه شانزده رایات عظمت بر سمت کوهستان شمالی برافراشته شد که اگر هوای ملایمت باعتدال قریب باشد بر کنار آب گنگ

سرزمین خوشی اختیار نموده شهرے بنا نهاده شود که در موسم تابستان محل اقامت باشد و الا بجانب کشمیر عنان عزیمت معطوف گردد و مظفر خان را بحفظ و حراست دارالخلافه آگره گذاشته به نقاره و اسپ و فیل سرفراز فرمودم میرزا محمد برادر زاده او را بفوجداری نواحی شهر مقرر داشته بخطاب اسد خانی و اضافه منصب ممتاز گردانیدم * و باقر خان را بخدمت صوبه داری صوبه اوده سرفراز ساخته رخصت فرمودم * بست و ششم ماه مذکور از نواحی متهرا فرزند اقبال مند شاه پرویز بصوبه بهار و محال جاگیر خودش دستوری یافت سروپاے خاصه با نادری و خنجر مرصع و اسپ و فیل لطف فرموده رخصت نمودم امید که از عمر برخوردار باشد مکرم خان حاکم دهلی بدولت زمین بوس سرفراز شد در ششم ماه بدارالملک دهلی نزول اتفاق افتاد و دو روز در سلیم گذه مقام فرموده به نشاط شکار مشغول گشتم دریندولا بعرض رسید که جادو راے کهاتیه که از سرداران عمده دکن است برهنمونی سعادت و درفه توفیق دولتخواهی اختیار نموده در سلک دولت خواهان و بندها منتظم گردید و مان مرحمت عنوان باخلعت و خنجر مرصع مصحوب نراین داس راتهور عنایت نموده بجهت او فرستادم غره دیماه الهی مطابق هفتم شهر صفر سنه ۱۰۳۱ هجری مقصود برادر قاسم خان بخطاب هاشم خانی و هاشم نیکی خوشی بخطاب جان نثار خانی سرفراز گشتند هفتم ماه مذکور در مقام هردوار که برکنار گنگ واقع است نزول سعادت اتفاق افتاد هردوار از معتمد معابد مقرر هنود است و بسیارے از برهمنان و تجرد گزیدان درین مقام گوشهٔ انزوا اختیار نموده بآئین دین خویش یزدان پرستی می نمایند بهر کدام درخور استحقاق از نقد و جنس تصدق لطف فرمودم چون آب و هواے این دامن کوه پسند خاطر نیفتاد و سرزمینی که اقامت دران توان کرد بنظر در نیامد برسمت دامن کوه جمو و کانگره نهضت فرمودم دریندولا بعرض رسید که راجه بهاو سنگه در صوبه دکن مسافر ملک عدم گشت از افراط شراب بغایت ضعیف و زبون شده بود ناگاه غشی برو مستولی میگردد هرچند اطبا تدبیرات بکار برده داغها بر فرق سر می سوزند بهوش نمی آید یک و نیم روز بے شعور افتاده روز دیگر میگذرد دو زن و هشت کنیز خود را بآتش وفاے او سوختند جگت سنگه برادر کلانش و مهاسنگه برادر زاده او هر دو نقد حیات در کار شراب کرده بودند مشارالیه از انها عبرت نگرفته جان شیرین دآب تلخ فروخت بغایت وجیهه و نیک ذات و سنجیده بود از ایام شاهزادگی بخدمت من پیوسته بمیامن تربیت من بوالا پایه پنجهزاری رسیده بود چون ازو فرزندی نمانده نبیره برادر کلانش را باوجود صغر سن بخطاب راجگی سرفراز ساخته منصب دو هزاری ذات و هزار سوار عنایت فرمودم پرگنه انبر که وطن انهاست بدستور سابق بجاگیر او مقرر شد تا جمعیت او متفرق نشود اصالت خان پسر خانجهان بمنصب هزاری ذات و پانصد سوار سرفراز شد هشتم ماه مذکور در سراے آلوتوه منزل شد چون پیوسته به نشاط شکار مشغولم و طبیعت بخوردن گوشت جانورانی که به دست خود شکار می کنم بیشتر راغب

است بنابر وسواس و احتیاط که درین امور است در حضور مي فرمایم که پاک سازند و خود مقید شده چینه دانه انرا ملاحظه مي کنم که چه خورده و خوراک این جانور چیست اگر احیاناً چیزے که کراهیت داشته باشد بنظر در مي آید ترک خوردن آن مي کنم پیش ازین اقسام مرغابي بغیر از سونه میل نمي فرمودم در هنگامیکه دارالبرکت اجمیر محل نزول رایات اقبال بود سونه مرغابي خانگي را دیدم که کرمهای مکروه مي خورد از مشاهده آن طبیعت را نفرت بهم مي رسد از خوردن سونه مرغابي خانگي ترک دادم تا انکه درین تاریخ مرغابي شکار شد فرمودم که در حضور پاک کردند از چینه دان اول پاهنکي خورد بر آمد بعد ازان بقه کلانے ظاهر شد مرتبه کلان بود که تا بچشم خود دیده نشود قبول نتوان کرد که باین کلاني تواند فرو برد مجملاً از امروز بخود قرار دادم که درکل مرتکب مرغابي نشوم خان عالم معروض داشت که گوشت عقاب سفید بغایت لذیذ و نازک میباشد بنابران عقاب سفید را طلبداشته فرمودم که در حضور پاک ساختند اتفاقاً از چینه دان آن ده بقه بر آمد بنوعي مکروه طبیعت افتاد که از یاد آن خاطر متاذي و متنفر مي گردد در بیست و یکم باغ سهرند مسرعه افزاے خاطر گشت و دو روز مقام نموده از سیر و تماشای آن محظوظ گشتم دریناولا خواجه ابوالحسن از صوبه دکن آمده سعادت ملازمت دریافت مورد عنایات روز افزون گردید غره بهمن ماه الهي در نور سرا منزل اتفاق افتاد منصب معتمد خان از اصل و اضافه دو هزاري ذات و شش صد سوار حکم شد خان عالم بصاحب صوبگي الهاباس سرفرازي یافت اسپ و سر و پا و شمشیر مرصع عنایت نموده رخصت فرمودم مقرب خان بمنصب پنج هزاري ذات و سوار ممتاز گشت روز مبارک شنبه که کنار آب بیاه منزل شد قاسم خان از لاهور آمده دولت ملازمت دریافت هاشم خان برادر او با زمینداران دامن کوه بهمراهت آستانبوس سرفراز شد باسوے زمیندار بلواره جانوری بنظر در آورد که مردم کوهستان آنرا جان بهن خوانند مانند قرقادل است که تدرو نیز گویند رنگش چینه برنگ ماده قرقادل است لیکن در جثه قرقادل سفید باسوی مذکور معروض داشت که این جانور بر کوه برف مي باشد و خوراکش علف و سبزه است تدرو در خانه نگاه داشته بچه ازو گرفته شد و گوشت اقسام آن را از جوانه و کلان مکرر خورده شد توان گفت که گوشت تدرو را با گوشت جانور مذکور نسبتي نیست گوشت این جانور بمراتب لذیذ ترست از جانورانی که درین کوهستان بنظر در آمد یکی پهول پکار است کشمیریان سونلو مي گویند از طاؤس ماده نیم سوائي خرده ترمیباشد پشت و دم و هر دو بازو بسیاهي مایل از عالم بالهاے چرز و خالهاے سفید مي دارد شکم تاپیش سینه سیاه باخالهاے سفید و بعضي خالهاے سرخ نیز دارد و پرهاے بازو سرخ آتشیں در نهایت براقي و خوبي و از سر نول تا پس گردن نیز سیاه براق و بالای سر در شاخ و گوشش فیروزه رنگ و بر دور چشم و دهنه پوست سرخ و در زیر حلقوم پوستے گرد مقدار دو کفدست و درمیان آن پوست مقدار یکدست بنفشه رنگ است و

درمیان آن خالهاست. فیروزه رنگ افتاده بر دور آن هر خط فیروزه رنگ کشیده مشتملبر هشت کیکره و بر دور آن خط فیروزه بعرض دو انگشت سرخ گل شفتالو و باز بر گردن [illegible] رنگی پاهایش نیز سرخ رنگ زنده را که وزن فرموده شد یکصد و پنجاه [illegible] بعد از کشتن و پاک ساختن یک صد و سي و نه توله شد دیگر مرغ [illegible] لاهور شن گویند و کشمیریان پوط نامند رنگش از عالم سینه طاؤس [illegible] کاکل و دمش مقدار چهار پنج انگشت زرد مانند شهپر طاؤس و جثه برابر [illegible] قاز دراز و بے اندام است و این کوتاه و باندام برادرم شاه عباس مرغ [illegible] بوه چند قطعه مصحوب ایلچي او فرستاده شد روز دوشنبه جشن وزن [illegible] یافت درین جشن نور جهان بیگم بچهل و پنج کس از امرای عظام [illegible] خلعت داد چهاردهم ماه مذکور موضع بهلون از مضافات سیتا محل [illegible] گردید چون هواے سیر کانگره و کوهستان مذکور پیوسته مرکوز [illegible] را درین مقام گذاشته باجمعي از بندهای مخصوص واهل خدمت متوجه [illegible] شدم چون اعتمادالدوله بیمار بود در آردو گذاشتم و صادقخان میر بخشي را [illegible] محافظت احوال مشارالیه و محارست آردو نگاه داشتم روز دیگر خبر رسید که حال [illegible] متغیر گشته و علامت یاس از چهره احوالش ظاهر است [illegible] نور جهان بیگم و [illegible] القفانے که مرا باو بود تاب نیاورده باردو مراجعت نمودم آخرهای روز بدیدن او رفتم وقتیه سکرات بود گاه از هوش میرفت و گاه بهوش می آمد نورجهان بیگم بجانب من اشاره کرد و گفت می شناسید در چنان وقتي این بیت انوري رابخواند

آنکه نابینائے مادرزاد اگر حاضر شود * در جبین آرایش عالم ببیند مهتري

در ساعت بر بالین او بودم هرگاه بهوش می آمد هرچه میگفت ازروی آگاهي وا [illegible] بود القصه شب هفتدهم ماه مذکور بعد انقضاے سه گهري برحمت [illegible] [illegible] این واقعه وحشت افزا برمن چه گذشته هم وزیر عاقل کامل بود و هم مصاحب دانا جهان

از شمار دو چشم یک تن کم * در حساب خرد هزاران بیش

باآنکه بار چنین سلطنتي بر دوش اختیار او بود و این ممکن و مقدور بشر نیست که [illegible] و تصرف همه را از خود راضي توان داشتن هیچکس بجهت عرض مطلب و [illegible] خود نزد اعتمادالدوله نرفت که از پیش او آزرده برگشته باشد هم دولتخواهي [illegible] مراعات مینمود و هم ارباب حاجت را خورسند و امیدوار میداشت [illegible] ازروزیکه مصاحب او بجوار رحمت ایزدي پیوسته [illegible] پرداخته روز بروز میگداخت اگرچه در ظاهر بجهت سرانجام مهام سلطنت و [illegible] امور دیواني بخود قرار داده دست از کار نمیداشت لیکن [illegible] جدائي او [illegible] تا آنکه بعد از سه ماه و بیست روز درگذشت روز

دیگربه پرسش فرزندان و خویشان او رفته چهل و یک تن از فرزندان و اقوام و دوازده نفر ازمنتسبان او را سر و پا عنایت نموده از لباس ماتم برآوردم روز دیگر بهمان عزیمت کوچ نموده متوجه تماشاے قلعه کانگره شدیم بچهار منزل دریاے بان‌گنگا مورد اردوے معلی گشت الف خان و شیخ فیض‌الله محارسان قلعه مذکور سعادت زمین بوس دریافتند دریں منزل پیشکش راجه چیتا به نظر در آمد ملک او بست و پنجکروه از کانگره دورترست دریں کوهستان ازو عمده تر زمینداری نیست گریزگاه همه زمینداران ملک ملک اوست و عقبهاے دشوارگذار دارد تاحال اطاعت هیچ بادشاهی نکرده پیشکش نفرستاده بود برادر او نیز بملازمت سرفراز گشته از جانب او مراسم بندگی و دولتخواهی ظاهرساخت خیلک شهری و معقول بنظردر آمد بانواع مراحم و نوازش سرفرازی یافت * بتاریخ بست و چهارم ماه مذکور متوجه سیر قلعه کانگره شدم و حکم کردم که قاضی و میر عدل و دیگر علماء اسلام در رکاب بوده آنچه شعار اسلام و شرایط دین محمدی است در قلعه مذکور بعمل آوردند بالجمله قریب یک کروه طی نموده برفراز قلعه برآمده شد بتوفیق ایزد سبحان بانگ نماز وخواندن خطبه وکشتن گاو وغیره که از ابتداے بناء این قلعه تاحال نشده بود همه را در حضور خود بعمل آوردم سجدات شکر این موهبت عظمی که هیچ بادشاهی توفیق بران نیافته بود بتقدیم رسانیده حکم فرمودم که مسجد عالی درون قلعه بنا نهند قلعه کانگره برکوه بلند واقع است و در استحکام و متانت بحدیست که اگر اذوقه و لوازم قلعداری برجا باشد دست زور بدامن آن نمیرسد و کمند تدبیر از تسخیر آن کوتاه است اگرچه بعضی جا سرکوبها دارد و توپ و تفنگ میرسد اما حصاریان را زیان ندارد می توانند که بجای دیگرنقل مکان نموده از آسیب آن محفوظ مانند قلعه مذکور بیست و سه برج و هفت دروازه دارد دور درون آن یک کروه و پانزده طناب است طول پاو کروه و در طناب وعرض ازبست دو طناب زیاده نے و از پانزده کم نی و ارتفاع یکصد وچهار ده درعه دو حوض درون قلعه دارد یکی درطول دو طناب ودرعرض یک ونیم طناب و دویم نیزبرابر آن بعد از فراغ سیر قلعه بتماشای بتخانه درگا که به بهون مشهوراست توجهه فرمودم عالمی سرگشته بادیه ضلالت شده قطع نظر از کفار که بت پرستی آئین انهاست گروه گروه از اهل اسلام مسافت بعید طی نموده نذورات می ارند و پرستش این سنگ سیاه می نمایند نزدیک بتخانه مذکور در دامن کوه ظاهراکان گوگرد است و از اثرحرارت و تابش پیوسته آتشی شعله می کشد انرا جوالا موکهی نام نهاده اند ویکی از کرامات بت قرار داده و فی‌الواقع هنود اعتقاد درست و راست داشته عوام الناس را فریفته اند هنود می گویند که چون زن مهادیو را عمربسر آمد و شربت مرگ چشید مهادیو از غایت محبت و تعلق که باو داشت مرده اورا بدوش کرده سردر جهان نهاد ولاشه او را با خود می گردانید چون مدتی برین گذشت ترکیب او متلاشی گشت و ازهم فرو ریخت هرعضوے درجائے افتاد و درخور شرافت و کرامت هرعضو

انها را عزت و حرمت داشتند چون سینه که نسبت باعضای دیگر شریف تراست چون مقام ابتاده انهارا نسبت بجاهای دیگر گرامي ترداشتند و بعضی برانند سنگ که الحال معبود و منصوب کفار شقاوت اثار است آن سنگ نیست [illegible] بوده بلکه چنگی که در قدیم بود لشکری از اهل اسلام آمده سنگ مذکور [illegible] در قعر دریا انداختند بدستوری که هیچکس بے بداں نبرد رست برد مدتها [illegible] کفر و شرک از عالم بر افتاده بود تا انکه برهمنی مزور بجهت دکان آرائی سنگی را در جائی نهان ساخته نزد راجه وقت آمده گفت که من درگا را [illegible] میگفت که در فلاں مقام مرا انداخته اند رود مرا دریابید راجه [illegible] و طمع زر که در نذورات خواهد آمد سخن برهمن را معتبر داشته جمعی [illegible] همراهی فرستاد و آں سنگ را آورده دریں مقام بعزت تمام نگاهداشته اند وارسرنو [illegible] ضلالت و گمراهی فرو چیده اند و العلم عندالله از بتخانه مذکور سیر دره که بکوه [illegible] یافته بحسن اتفاق افتاده جائی نفیس است از روی آب و هوا و طراوت سبزه و [illegible] مقام نظرگاه خوشی است و آبشار در اں مقام واقع شده که از فراز کوه آب فرو می [illegible] فرمودم که عمارت موزونے در خور ایں مقام اساس نهند در بیست و پنجم ماه مذکور [illegible] مواجبت معطوف داشته الفخان و شیخ فیض‌الله را بعنایت اسپ و فیل سرفراز ساخته [illegible] محافظت قلعه رخصت فرمودم روز دوم قلعه نور پور محل نزول اردوی معلی گردید بعرض رسید که دریں نواحی مرغ جنگلي بسیاراست چون تاحال شکار مرغ مذکور نکرده بودم روز دیگر مقام فرمودم به نشاط شکار خوشوقت گشتم چهار قطعه شکار شد در جثه و رنگ و صورت از مرغ خانگي تمیز نمیتوان کرد و از خصوصیات مرغ مذکور اں است که اگر از پا گرفته سرنگون سازند تا هرجا که برند آواز بر نمي آرد و خاموش می باشد بخلاف مرغ خانگي که فریاد می کند مرغ خانگي را تا در آب گرم غوطه ندهند پرهای آں بسهولت کنده نمی شود جنگلی از عالم دراج پوست [illegible] می شود از اقسام اں فرمودم که طعام پختند و کباب کردند بد طعم [illegible] گوشتش در نهایت بیمزگي و خشکي است جوانه اش فی الجمله رطوبتي دارد اما بدطعام است زیاده از یک تیرانداز پرواز نمی تواند کرد [illegible] نرش اکثر سرخ می باشد و ماکیان سیاه و زرد و دریں جنگل نور پور بسیار است نام قدیم نور پور دهمری است بعد ازانکه راجه باسو قلعه از سنگ و منازل و بساتین طرح افکند بمناسبت نام من نور پور گردید تخمیناً سي هزار روپیه صرف این عمارت شده باشد غالباً عمارتي که هندوان بسلیقه خود بسازند هرچند تکلفات بکار برند دلنشین [illegible] چون جای قابل و سرمنزل دلکشا بود حکم فرمودم که یک لک روپیه از خزانه عامره بجهت عمارات انجا تنخواه نمایند و منازل عالی در خور اں سرزمین اساس نهند دریں ولا بعرض رسید که سناسي مرتي دریں نواحي می باشد که مطلق اختیار از خود [illegible] فرمودم که بحضور بیارند که بحقیقت او وا رسیده شود عابدان

و مرتاضان هنود را سرب باسی می گویند و معنی سرب با سی آنکه تارک همه چیز و بکثرت استعمال سناسی شد و تفصیل مراتب اینها بسیار است و در طایفه سربه باسی چند گروه اند و ازانجمله یکی مونی است که از خوف سلب اختیار میکنند و خود را تسلیم می سازند چنانچه مطلق زبان را بگویائی آشنا نمی سازند اگر ده [illegible] یک جا ایستاده بمانند قدم پیش و پس نمی نهند مجملاً حرکت باختیار آنها [illegible] نمی زنند و حکم جماد دارند چون بحضور آورده‌ند تفحص احوالش نموده شد استقامت [illegible] عجیبی در حالش مشاهده افتاد بخاطر رسید که در حالت مستی و بیخبری و بیخودی [illegible] اداسه خارجی ازو سرزند بنابران چند پیاله عرق در آتشه باو خورانیده شد بعوض [illegible] این کار بهمرسانیده بود که سرموئی تغیر نیافت و بهمان استقامت بود تا از هوش رفت مثل مرده ها او را برداشته بردند حق تعالی رحمی کرد که ضرر جانی باو نرسید القصه در مرتبه خود غریب استقامت داشت درینولا بدلخان تاریخ فتح کانگره و تاریخ بنای مسجد که در قلعه مذکور فرموده شده معروضداشت چون [illegible] نوشته شد

شهنشاه زمان شاه جهانگیر ابن شاه اکبر ✽ که شد بر هفت کشور بادشاه [illegible] تقدیری
جهانگیر و جهان بخش و جهاندار و جهان‌دارا ✽ که از [illegible] جوان او [illegible] شد از پیری
بشمشیر غزا این قلعه را بکشود تاریخش ✽ خرد گفتا [illegible] این قلعه اقبال جهانگیری

تاریخ بنای مسجد را چنین گفته

نورالدین شاه جهانگیر ابن شاه اکبر [illegible] است که در دهر ندارد ثانی
قلعه [illegible] بگشاید [illegible] ✽ ابر تیغش که کند قطرهٔ او طوفانی
شد [illegible] از حکم [illegible] مسجد پرنوربنا ✽ که منور شود از سجده او پیشانی
هاتف [illegible] گفت ازپے تاریخ بناش ✽ مسجد شاه جهانگیر بود نورانی

[illegible] رمد ماه الهی جاگیر و حشم و اسباب ریاست و امارت اعتمادالدوله بنور جهان بیگم ارزانی داشتم و حکم فرمودم که نقاره و نوبت اورا بعد از نوبت بادشاهی مینواخته باشند چهارم ماه مذکور حوالی پرگنه کشهونه محل نزول مواکب والا گشت ✽ درین روز خواجه ابوالحسن بعالی منصب دیوانی کل سرفراز گردید بسی و [illegible] نفر از امراء دکن خلعت عنایت شد ابو سعید نبیره اعتمادالدوله بمنصب هزاری ذات و پانصد سوار سربلندی یافت ✽ درینولا عرضداشت خرم رسید مشتمل [illegible] انکه خسرو در هشتم ماه بعارضه درد قولنج ودیعت حیات سپرده بجوار رحمت [illegible] اتفاق افتاد قاسم خان [illegible] نوزدهم ماه مذکور در کنار بهت نزول دولت اتفاق افتاد قاسم خان [illegible] و دو هزار سوار سرافراز شد راجه کشنداس [illegible] منصب او اصل و اضافه دوهزاری ذات و پانصد سوار مقرر شد [illegible] و بساولان تعین شده بودند که در شکارگاه کرجهاک [illegible] ترتیب نمایند چون [illegible] رسید که شکارے بشاخبند در آمده بیست و چهارم ماه [illegible]

با چندی از بندهای خاص بعزم شکار توجه فرمودم و از قمغار کوهی و چکاره یکصد و بیست و چهار راس شکار شد درین روز بعرض رسید که ظفرخان پسر زین خان برحمت [illegible] امید پسر او را بمنصب هشتصدی ذات و چهار صد سوار

جشن هفتدهمین نوروز از جلوس همایون

[illegible] جمادی الاول سنه هزار و سی و یک هجری بعد از گذشتن یک [illegible] نیر اعظم فروغ بخش عالم دولتسرای حمل را منور جهان گردانید و سال هفتدهم از جلوس این نیازمند بفرخی و فیروزی آغاز [illegible] روز آصف خان بمنصب شش هزاری ذات و سوار سرفراز گردید [illegible] رخصت فرموده اسپ و فیل و سروپا عنایت نمودم [illegible] دارای ایران انعام شد در ششم ماه مذکور مقام [illegible] خان بخدمت بخشیگری سرفرازی یافت [illegible] که تا هنگام مراجعت موکب منصور از سیر کشمیر در دارالسلطنت [illegible] برد [illegible] قلیچ خان [illegible] دریدولا مکرر استماع یافت [illegible] تسخیر قند[illegible] نظر [illegible] [illegible] نمود و از حساب دور بود [illegible] پادشاه [illegible] حوصلگی بکار برد و برسر ادنی بنده از بندهای [illegible] که پانصد [illegible] باشد خود بیاید اما ازانجا که حزم احتیاط از [illegible] العابدین بخشی احدیان را با فرمان مرحمت عنوان [illegible] اثر و فیلان کوه شکوه و توپخانه عظیم که دران صوبه [illegible] مقرر بود [illegible] هرچه تمام تر خود را بملازمت رساند که اگر این حرف صدق باشد [illegible] لشکری از حساب و شمار بیرون و خزانه از حد و اندازه افزون [illegible] عهد شکنی و حق ناشناسی را در یابد هشتم ماه مذکور در [illegible] چشمه [illegible] منزل شد فدائی خان بمنصب دو هزاری ذات و هزار سوار سرفراز گردید بدیع الزمان بخدمت بخشیگری احدیان مقرر گشت در دوازدهم ماه مذکور روز [illegible] کابل آمده ملازمت نموده سعادت زمین بوس دریافت و مورد الطاف [illegible] ده هزار روپیه برسم تصدق گذرانید خواجه ابوالحسن [illegible] گذرانید دو هزار و پنجاه سوار خوش اسپه بقلم درآمد که [illegible] سوار [illegible] در منزل مذکور شکار قمرغه طرح افکنده سی

و سه راس از قچقار کوهی وغیره به تیر و تفنگ انداختم درینولا حکیم مومنا بوسیله
رکن السلطنت مهابتخان دولت ملازمت دریافت ازروی قدرت و دلیری متصدی علاج
شد امید که قدم او مبارک باشد منصب امان‌الله پسر مهابتخان دو هزاری ذات و [illegible]
[illegible] سوار مقرر شد نوزدهم ظهر پکلی مکهی مورد بارگاه اقبال گردید [illegible]
[illegible] بهت مهابتخان را رخصت کابل فرموده اسپ و فیل [illegible]
مرحمت فرمودم منصب اعتبارخان پنجهزاری ذات و چهار هزار سوار [illegible]
بنده قدیم الخدمت و بسیار پیر ضعیف شده بصاحب صوبگی آگره سرفراز [illegible]
حراست قلعه و خزاین بعهده او مقرر داشتم بعنایت فیل و اسپ و خلعت [illegible]
ساختم رخصت فرمودم بیست و نهم در کهای کنوار ارادت خان از کشمیر آمده سعادت
آستانبوس دریافت دریم اردی بهشت ماه الهی درخطه دلکشای کشمیر نزول اجلال
اتفاق افتاد میر میران بمنصب دو هزار و پانصدی ذات و هزار و چهار صد سوار سرفراز
گردید درینولا بجهت رفاهیت احوال رعایا و سپاهی مرسوم فوجداری را درطرف ساختم
فرمان شد که در کل ممالک محروسه بعلت فوجداری مزاحمت نرسانند [illegible]
میر توزک بمنصب دو هزاری ذات و هفتصد سوار ممتاز گشت [illegible] سیزدهم
بصوابدید اطبا خصوص حکیم مومنا از داروی چوب قصد نموده [illegible] شدم بمقربخان
سرو پا [illegible] مومنا ده هزار درب انعام شد حسب الالتماس خرم منصب عبدالله‌خان
شش هزاری مقرر گشت سرفراز خان بعنایت نقاره سرفراز گردید بهادرخان اوزبک
[illegible] مهر نصیحه ندر و چهار هزار روپیه برسم
[illegible] و خمسه شیخ نظامی مصور بعمل استادان
[illegible] فرستاده بود بنظر درآمد غره خرداد ماه الهی لشکرخان
[illegible] ذات و سه هزار سوار سربلندی یافته بمیر جمله منصب [illegible] هزار
[illegible] هزار سوار عنایت شد از امراء صوبه دکن بدین موجب [illegible]
[illegible] خان سه هزاری و دو هزار و پانصد سوار [illegible]
[illegible] و دویست سوار [illegible]
[illegible] و هزار و دویست سوار [illegible]
[illegible] دو هزار و پانصدی و هزار سوار میرزا بدیع الزمان پسر میرزا [illegible]
[illegible] سوار [illegible] خان هزار و پانصدی و هفتصد سوار [illegible]
[illegible] کاشغری هزار و دو صدی و [illegible] صد سوار ذوالفقار خان هزار [illegible]
[illegible] خان بعنایت نقاره ممتاز گردید [illegible] تیر ماه الهی [illegible]
[illegible]
[illegible] مرحمت [illegible]
[illegible] متصدیان [illegible] عزیمت دارای [illegible]
[illegible] خاطر [illegible] گذشته و حال [illegible]

اینمعنی نمیمود تا آنکه عرضداشت فرزند خانجهان رسید * که شاه عباس با لشکرهای
عراق و خراسان آمده قلعه قندهار را محاصره نمود حکم فرمودم که ساعت بجهت
برآمدن از کشمیر مقرر نمایند خواجه ابوالحسن دیوان و صادق خان بخشی پیشتر
[illegible] منصور بلاهور شتافته تا رسیدن شاهزادهای عالیمقدار با لشکر دکن و گجرات
بنگاله و بهار و جمعی از امرایی که در رکاب ظفرقرین حاضراند و آنچه پی در پی از محال
جاگیر خود برسند نزد فرزند خانجهان بملتان روانه سازند همچنین توپخانه و حلقه های
[illegible] فیلان خزانه و سلاح خانه سامان نموده بفرستند چون مابین ملتان و قندهار
[illegible] کمتر است بی تهیه آذوقه فرستادن لشکر گران صورت پذیرنه تدابیر مقرر شد
غله فروشان را که باصطلاح هند بنجاره گویند دلاسا نموده زر داده مقرر فرمایند که همراه لشکر
ظفر اثر باشند تا از ممر آذوقه تنگی نکشند اینجا بنجاره طایفه ایست مقرر بعضی هزار
بعضی بیشتر یا کمتر نه تفاوت میدارند غله از بلوکات بشهرها آورده میفروشند و در
[illegible] همراه میباشند و در چنین یورشی اقلاً صد هزار گاو دانه بیشتر همراه خواهد بود
[illegible] کریم کارساز لشکر بعدت و آلات سامان شود که تا اصفهان که پای تخت
است [illegible] توقف رو ندهد بخانجهان فرمان شد که زنهار تا رسیدن عساکر
منصور از ملتان [illegible] جانب ننماید و اضطراب نکند و گوش برحکم دارد بهادر خان
اوزبک بعنایت اسپ [illegible] سرو بالا سرورار گشته بکمک لشکر قندهار مقرر شد فاضل خان
بمنصب دوهزاری ذات و هفتصد و پنجاه سوار ممتاز گردید چون بعرض رسید که فقراء
کشمیر در زمستان از شدت سرما محنت میکشند و بسختی و دشواری میگذرانند
حکم فرمودم که قریه از اعمال کشمیر که سه چهارهزار روپیه حاصل آن بوده باشد حواله ملا
طالب اصفهانی نمایند که در وجه لباس فقرا و گرم کردن آب بجهت وضو ساختن
در مساجد باید که صرف نماید چون بعرض رسید که زمینداران کشتوار بار سر تمرد و
عصیان برداشته به فتنه و فساد پرداخته اند دلاوران حکم شد که گرم وچسپان شتافته
پیش ازانکه خود را قایم سازند تنبیه بر اصل نموده بیخ فساد آنها برکنند * درین تاریخ
زین العابدین که بطلب خرم رفته بود آمده ملازمت نمود و معروضداشت که قرارداد
او این است که ایام برشکال را در قلعه ماندو گذرانیده متوجه درگاه شود عرضداشت
او خوانیده شد از فحوای مضمون و ملتمساتی که کرده بود بوی خیر نمی آمد بلکه
آثار بیدولتی ظاهر میشد لاجرم فرمان شد که چون او اراده آن دارد که بعد از برسات
متوجه درگاه شود باید که امرای عظام و بندهای درگاه که بکمک او مقرر اند خصوص
از سادات بارهه و بخاری و شیخزاده و افغان و راجپوتان تمام را بدرگاه روانه سازد
[illegible] شد که پیشتر به لاهور رفته استعداد لشکر قندهار
[illegible] مساعدت عنایت شد [illegible] عنایت خان
[illegible] فرمودم * ارادت خان که به تنبیه و تادیب
[illegible] بسیاری را بقتل رسانیده از سر نو ضبط نموده و

استحکام داده بخدمت پرداخت معتمدخان که بخدمت بخشیگری لشکر دکن اختصاص داشت چون این مهم بانجام رسید حسب الالتماس مشارالیه طلب شده بود درین تاریخ آمده استانبوس نمود * از غرایب آنکه چون در حرم سرای عصمت دانه مرواریدی که چهارده پانزده هزار روپیه قیمت داشت گم شده جوتکرای منجم بعرض رسانید که درین دوسه روز پیدا می شود و صادق خان رمال معروضداشت که در همین دو سه روز از جای بهم میرسد که بصفا و پاکیزگی متصف باشد مثل عبادتخانه و جای که مخصوص بنماز و تسبیح و اشغال باشد عورت رمالی عرض کرد که درین زودی پیدا خواهد شد و عورت سفید پوستی از روی شگفتگی آورده بدست حضرت خواهد داد قضا را روز سویم یکی از کنیزان ترک در عبادتخانه یافته بخوشحالی تمام تبسم کنان بدستم می داد چون سخن هرسه یکی نشست هرکدام بانعام خاطر خواه سرفراز گردیده چون خالی از غرابت نبود نوشته شد درینولا کوکب و خدمتگارخان و غیره دوازده نفر از بندهای نزدیک را بسزاولی امرای صوبه دکن تعیین فرمودم که اهتمام شایسته نموده بسرعت هرچه تمامتر بدرگاه حاضر سازند که بلشکر فیروزی اثر قندهار فرستاده شود چون درین ایام مکرر بعرض رسید که خرم به بعضی از محال جاگیر نورجهان بیگم و شهریار بی حکم دست تصرف دراز ساخته از جمله پرگنه دهولپور که در جاگیر فرزند شهریار از دیوان اعلی تنخواه شده بود دریا نام افغان را از نوکران خود بجاجمعی فرستاده و او باشریف الملک ملازم شهریار که بفوجداری آنحدود مقرر بود جنگ کرده و کس بسیاری از طرفین بقتل رسیده اند اگرچه از توقف او در قلعه ماندو ملتمسات دور از حساب و نامعقول که در عرضداشت خود بآن جرات نموده بود ظاهر میشد که عقل او برگشته است [illegible] استماع این اخبار متیقن گشت که حوصله اورا گنجایش این [illegible] که در حق او شده نیست و دماغش خلل پذیرفته بنابران راجه [illegible] از خدمتگاران قدیم است و نزدیک بود نزد او فرستاده ازین جرات و [illegible] باز پرس فرمودم و فرمان شد که بعد ازین ضبط احوال خود نموده قدم از جادهٔ معقول و شاهراه ادب بیرون نه نهد و بمحال جاگیر خود که از دیوان اعلی تنخواه یافته خرسند باشد و زنهار اراده آمدن بملازمت ننماید و جمعی از بندها که بجهت یورش قندهار طلب شده اند روانه درگاه والا سازد اگر خلاف حکم بظهور رسید ندامت خواهد کشید

درینولا میر ظهیرالدین نبیره میرمیران پسر شاه نعمت الله مشهور از ایران آمده ملازمت نمود خلعت و هشت هزار درب انعام شد * آجاله دکهنی بافرمان عنایت عنوان نزد راجه نرسنگدیو رخصت یافت که سزاولی نموده حاضر سازد قبل ازین بنابر رعایت بسیار و مرحمت سرشار که به خرم و فرزندان او داشتم در هنگامی که پسرش را بیماری صعب دست داده بود بخود قرارداده بودم که اگر خدای تعالی اورا به بخشد دیگر شکار بندوق [illegible] هیچ جانداری را بدست خود آزرده نسازم با این عمل و هوس که مرا باشکار است خصوص به شکار بندوق مدت پنجسال پیرامون این نگشتم درینولا که

خاطر از کردار ناملایم او گرانی پذیرفت باز بشکار بندوق توجه فرمودم و حکم کردم که هیچکس را بی بندوق در دولتخانه نگذارند در اندک مدت اکثری از بندها را ذوق بندوق اندازی شد و تیرکش بندها بجهت مجرای خود بر پشت اسپ ورزش رسانیدند [illegible] پنجم ماه مذکور مطابق هفتم شوال در ساعت مسعود و مختار از کشمیر [illegible] شدم بهاری داس برهمن را با فرمان مرحمت عنوان نزد رانا کرن فرستادم [illegible] را با جمعیت بملازمت بیاورد میر ظهیرالدین بمنصب هزاری ذات و چهارصد [illegible] سرفراز شد چون بعرض رسید که قرض دار است ده هزار روپیه انعام فرمودم غره [illegible] ماه الهی سرچشمه اچهول منزل نشاط گردید روز مبارک شنبه در سر تاک [illegible] ترتیب یافت درین روز میمون فرزند سعادتمند شهریار تسلیم خدمت قندهار [illegible] آب دهار نمود بمنصب دوازده هزاری و هشت هزار سوار سرفرازی یافت خلعه با نادری تکمه مروارید عنایت شد درینولا سوداگری دو دانه مروارید کلان [illegible] آورده بود یکی ازان یک مثقال و ربع دویم یک سرخ ازو کمتر هردو به شصت هزار [illegible] بیگم خریده درین روز پیشکش کرد روز جمعه دهم بصلاح دید حکیم [illegible] فصد نموده سبک شدم مقربخان که درین فن ید طولی دارد همیشه او فصد [illegible] بمثابه که هرگز خطا نکرده باشد دو بار خطا کرد بعد ازان قاسم برادر زاده او فصد کرد خلعت [illegible] هزار روپیه بمشارالیه داده هزار درب بحکیم مومنا انعام شد میرخان حسب الالتماس خان [illegible] بمنصب هزار و پانصدی و نهصد سوار سرفراز گشت در بیست و یکم ماه مذکور جشن وزن شمسی آراستگی یافت سال پنجاه و چهارم از عمر این نیازمند درگاه الهی بمبارکی و [illegible] امید که مدت عمر در مرضیات ایزدی مصروف باد در بیست و هشتم بسیر آبشار اوهر رفته شد چون چشمه مذکور بخوبی و گوارائی مشهور بود بآب گنگ و آب دره لار در حضور وزن فرمودم آب اوهر از آب گنگ سه ماشه گران آمده آب گنگ از آب دره لار نیم ماشه سبک [illegible] مقام هیره پور نزول بارگاه اقبال گشت با آنکه ارادتخان خدمت کشتوار را خوب کرده چون رعایا و سکنه کشمیر از طرز سلوک او شکوه می نمودند اعتقادخان را بصاحب صوبگی کشمیر سرفراز ساخته اسپ و خلعت و شمشیر خاصه دشمن گداز باو عنایت فرمودم و ارادتخان را بخدمت لشکر قندهار تعین نمودم کنور سنگهه راجه کشتوار را که در قلعه گوالیار مقید بود از حبس برآورده کشتوار باو عنایت کردم و اسپ و خلعت و خطاب راجه باو عنایت شد حیدر ملک را بکشمیر فرستادم که از دره لار جوی آب بباغ نور افزا بیارد سی هزار روپیه بجهت مصالح و اجوره آن حواله شد دوازدهم ماه مذکور که از کوهستان جمو برآمده در بهنبر نزول اتفاق روز دیگر شکار قمرغه کردم داور بخش پسر خسرو را بمنصب پنجهزاری ذات و دو هزار سوار عنایت شد در بیست و چهارم از آب چناب عبور فرمودم [illegible] از لاهور آمده ملازمت نمود همدرین تاریخ افضلخان دیوان خرم عرضداشت [illegible] را آورده ملازمت نموده اعتذارهای خود را لباس معذرت پوشانیده او را فرستاده

که شاید به تهتال و چرب زبانیها کاری ازپیش تواند برد و اصلاح ناهمواري اوتواند نمود من خود اصلا توجه نفرمودم و رو ندادم خواجه ابوالحسن دیوان و صادق خان بخشي که بجهت سامان لشکر قندهار پیشتر بلاهور شتافته بودند سعادت آستان بوس دریافتند غره آبان ماه الهي امان‌الله پسر مهابتخان بمنصب سه هزاري ذات و هزار و هفتصد سوار سرفراز گردید فرمان مرحمت عنوان بطلب مهابتخان فرستاده شد دریدولا عبدالله خان را که بجهت خدمت قندهار طلب فرموده بودم از محال جاگیر خود آمده زمین بوس نمود چهارم ماه مذکور بمبارکي و فرخي داخل شهرلاهور شدم الفخان بمنصب دو هزاري و هزار و پانصد سوار سربلندي یافت ✻ بدیوانیان عظام حکم فرمودم که جاگیرهاے حرم را که در سرکار حصار و میان دوآب و این حدود تنخواه دارند در طلب جمعي از بندها که بخدمت قندهار مقرر شده اند تنخواه نمایند او از عیوض این محال ازصوبه مالوه و دکن و گجرات هرجا که خواسته باشد متصرف گردد و افضل خان را خلعت داده رخصت نمودم و فرمان شد که صوبه گجرات و مالوه و دکن و خاندیس بار عنایت شده ازینجا هرجا خواهد محل اقامت قرار داده بضبط آنحدود پردازد جمعي از بندها که بحضور بجهت یورش قندهار طلب شده سزاولان به آوردن انها تعین شده رفته اند زود بدرگاه فرستد و بعد ازین ضبط احوال خود نموده از فرموده درنگذرد و الا ندامت خواهد کشید درین روز اسپ پنچاق اول که در طویله خاصه امتیار داشت بعبدالله خان عنایت شد ✻ در بست و ششم ماه مذکور حیدر بیگ و ولي بیگ فرستادهاے دارای ایران دولت بار یافتند بعد از اداے مراسم کورنش و تسلیم نوشته شاه را بنظر در آوردند ✻ فرزند خانجهان حسب الحکم جریده از ملتان رسیده ملازمت نمود هزار مهر و هزار روپیه و هیزده اسپ پیشکش گذرانید مهابتخان بمنصب شش هزاري ذات و پنجهزار سوار سرفراز شد بمیرزا رستم فیل عنایت نمودم راجه سارنگ دیو بسزاولي ... نرسنگدیو تعین فرمودم که اورا بسرعت هرچه تمامتر بدرگاه حاضر سازد هفتم آذر ماه الهي ایلچیان شاه عباس را که بدفعات آمده بودند خلعت و خرچي داده رخصت فرمودم کتابتي که در معذرت قندهار مصحوب حیدر بیگ ارسالداشته بود با جوابے که نوشته شده درین اقبال نامه ثبت افتاد

نقل نامه داراے ایران

نسایم دعواتے که از نفحات اجابت آن غنچه مراد شگفته نکهت افزاے مشام یگانگي باشد و لوامع مدحاتي که از لمعات خلوصش انجمن اتحاد منور گشته ظلمت زداے غالیه بیگانگي گردد معطر بزم خلت و ولاے اعلی حضرت ظل الهي و شمع جمع صدق و صفائي آن نور پرورد الهي گردانیده مشهود راي انور و مکشوف ضمیر منیر ضیا گستر میگرداند که بردل دانش پسند و خاطر آسمان پیوند آن برادر بجهان برابر که آئینه چهره

دانش و بینش و مرآت جمال حقایق آفرینش است عکس پذیر خواهد بود که بعد
[illegible] قضیه ناگزیر نواب شاه جنت مکان علیین آشیانی انارالله برهانه چه قسم قضایا
[illegible] بعضی ممالک از تصرف منسوبان این دودمان ولایت مکان بیرون
[illegible] هرگاه که نهار مقلد امور سلطنت شد به یمن توفیقات ربانی
[illegible] دوستان انتزاع جمیع ممالک موروثی که در تصرف مخالفان بود
[illegible] قندهار در تصرف گماشتگان والا دودمان بود ایشان را از خود دانسته
[illegible] آن نشده از عالم اتحاد و برادری مترصد بودیم که ایشان نیز بطریق
[illegible] اجداد عظام جنت مقام خود در تفویض ان توجه مبذول فرمایند چون بتغافل
[illegible] مکرر بنامه و پیغام و کنایت و صریح بتصریح طلب ان نمودیم شاید که در
[illegible] وسعت ایشان این محقر ملک قابل مضایقه نبود مقرر فرمایند که در تصرف
[illegible] اخلاندان داده رفع ظن دشمنان و بدگویان و قطع زبان درازی حاسدان و
[illegible] بان گردد و جمعی پیشتر این امر را در عقده تعویق انداختند چون حقیقت
این [illegible] دوست و دشمن اشتهار یافت و از انجانب جوابی مشعر برود و
قبول [illegible] خاطر رسید که طرح سیر و شکار قندهار اندازیم که شاید بدین وسیله
گذشتهای ان برادر [illegible] از روی روابط الفت و خصوصیتی که درمیان مسلوک
است موکب اقبال [illegible] بخدمت اشرف فایز گردند و مجدداً بر عالمیان
رسوخ قواعد یگانگی طرفین ظاهر نموده باعث زبان کوتهی حاسدان و بدگویان شود
بدین عزیمت بیراق قلعه گیری متوجه شده چون بالوکی فراه رسیدیم منشور
عاطفت مبنی بر اظهار سیر و شکار قندهار [illegible] انجا فرستادیم که مهمان پذیر باشد
عزت اثار خواجه باقی کرکراق را طلب فرموده بحاکم و امرا که در قلعه بودند پیغام
دادیم که میان اعلیحضرت باد شاه ظل الله و نواب همایون ما جدائی [illegible] و آگاهی
که هست از همدیگر میدانیم و ما بطریق سیر متوجه ان صوبه ایم [illegible] که
کلفت خاطر بهم رسد ایشان مضمون حکم و پیغام مصلحت انجام را بگوش [illegible]
تیرش نشنیده و مراسم الفت و اتحاد جانبین را منظور نداشته اظهار تمرد و عصیان
نمودند تا بحوالی قلعه رسیده بار عزت اثار مشارالیه را طلب فرمودم و انچه لوازمه
نصیحت بود باو گفته فرستادیم تا ده روز دیگر عساکر منصور را مدعن فرمودیم که پیرامون
حصار نگردد نصایح سودمند نیامد و در مخالفت اصرار نمودند چون بیش ازین
مصالح گنجایش نداشت لشکر قزلباش باوجود عدم اسباب قلعه‌گیری به تسخیر قلعه
مشغول شد در اندک مدت برج و باره را با زمین یکسان ساخته کار براهل قلعه تنگ
شد امان خواستند ما نیز رابطه محبت که از قدیم‌الایام فیمابین این دو سلسله رفیعه
مسلوک بوده طریقه برادری که مجدداً از زمان میرزائی ان اورنگ نشین بارگاه جاه وجلال
میان ایشان و نواب همایون مابذوعی استقرار یافته که رشک افزای سلاطین روی
[illegible] شده است منظور نظر داشته بمقتضای مروت جبلی تقصیرات و زلات ایشان را

به عفو مقرون فرموده ومشمول عنایت ساخته سالماً و غانماً باتفاق حیدر بیگ توپباشی که از موبهان صادق اینخاندان است روانه درگاه معلی گردانیدم حقا که بنیاد وداد و اتحاد موروثی و مکتسبی از جانب این ولاجوی نه بمرتبهٔ مشید و مستحکم است که بجهت صدور بعضی امور که بحسب تقدیر از مکمن امکان بمنصه ظهور آمده باشد خلل پذیر گردد.

میان ما و تو رسم جفا نخواهد بود * بجز طریقه مهر و وفا نخواهد بود.

مرجو آنکه از آن جانب نیز همین شیوه مرضیه مسلوک بوده بعضی امور غریبه را منظور انظار خجسته آثار نفرموده اگر حدشه بر عارض الفت ظاهر شده باشد بحسن عطوفت ذاتی و محبت ازلی در ازاله آن کوشیده گل همیشه بهار یکدلی و یگانگی را سرسبز و خورم داشته همگی همت گردون اساس بتاکید مبانی وفاق و تصفیه مناهل اتفاق که نظام بخش انفس و آفاق است مصروف فرمایند و کل ممالک محروسه ما را بخود متعلق دانسته بهرکس خواهند شفقت فرموده اعلام بخشند که بلا مضایقه باو سپرده می شود این جزئیات را خود چه اعتبار باشد امراء و حکامیکه در قلعه بودند اگرچه مرتکب امری چند که منافی مراسم دوستی باشد شدند اما آنچه واقع شده از جانب ماست و ایشان آنچه لازمه نوکری و شرط جانسپاری بود بتقدیم رسانیدند یقین که آن حضرت نیز شفقت شاهانه و مرحمت پادشاهانه شامل حال آنها فرموده ما را از ایشان شرمنده نخواهند ساخت زیاده چه اطناب نماید همواره لوای مردان سای هم آغوش تائیدات غیبی باد.

جواب نامه شاه عباس

... معرا از ملابس حد و قیاس و ستایش مبرا از آلایش تشبیه و التباس ... معبودی را در خور و سزاست که استحکام عهود و مواثیق بادشاهان عظیم الشان را موجب انتظام سلسله آمیزش و التیام و فرمان روایان جهان را باعث رفاهیت و آسایش و سبب امنیت و آرامش خلایق و عباد که ودایع بدایع حضرت آفریننده اند گردانیده مصداق این بیان و موید این برهان موافقت و اتحاد و مرابطت و وداد است که فیمابین این والا دودمان رفیع الشان تحقیق پذیرفته و در زمان دولت روزافزون ما بتجدید بمثابه مؤکد و مشید گشته که محسود سلاطین زمان و خواقین دوران است آن شاه جم جاه ستاره سپاه فلک بارگاه دارا گروه گردون شکوه زیبنده افسر کیانی شایسته تخت خسروانی شهره برومند ریاض سلطنت و ابهت نهال بوستان نبوت و ولایت نقاوه دودمان علویه خلاصه خاندان صفویه بی سبب و باعثی درصدد افسردگی گلزار محبت و دوستی و اخوت و یکتادلی که تا انقراض زمان و اختلاف ادوار دوران امکان نشستن غبار خلل برساحت بیاض آن نبوده شدند ظاهرا رسم اتحاد و یگانگی

فرمان روایان الانجهان موده باشد که در عین استحکام راخوت و دوستیکه قسم بصر یکدیگر [illegible] و بلکمال موافقت روحاني و مصادقت جسماني که فیمابین بجان [illegible] تا بملک مال چه رسد باین روش بصیر و شکار آینه

[illegible] بعضي از قیاس ما ✱ از ورود مکتوب محبت طراز که در معذرت [illegible] بسعادت لصاحبان حیدر بیگ و ولي بیگ ارسالداشته بودند [illegible] ذات مانیک مفاد بود گلهای نشاط برروی روزگار خجسته آثار شگفت [illegible] گیتي آرای آن برادر کامگار عالیمقدار مخفي و محتجب نماند که تا رسیدن رسول [illegible] پیام زنبل بیگ بدرگاه آسمان جاه اظهاری بمراسله و پیغام درباب خواهش قندهار [illegible] بسیر و شکار خطه دلکشای کشمیر مشغول بودیم دنیا داران دکن از [illegible] قدم از جاده اطاعت و بندگي بیرون نهاده طریق عصیان پیمودند لهذا برذمت [illegible] کونه اندیشان لازم شد و رایات نصرت آیات بدارالسلطنت [illegible] فرزند برخوردار شاهجهان را با لشکر ظفر اثر بر سر آن بیسعادتان تعین [illegible] آگره بودیم که زنبل بیگ رسید و مراسله محبت افزای [illegible] دوستي را برخود شگون گرفته بقصد دفع شر [illegible] گشتم در رقیمه گهربار در رفتار اظهار خواهش قندهار [illegible] بود زنبل بیگ [illegible] در جواب او فرمودیم که مارا بآن برادر کامگار بهیچ [illegible] نیست انشاالله تعالی بعد از سرانجام [illegible] بنوعی که مناسب دولت باشد [illegible] را رخصت [illegible] خواهم ساخت [illegible] مسافت دور و دراز کرده آمده چند روز در دارالسلطنت لاهور از کوفت راه آسوده شود [illegible] طلب خواهم فرمود بعد از رسیدن به آگره که مستقرالخلافت است مشار الیه را طلبیده [illegible] رخصت فرمایم چون عنایت ایزدي قرین حال این نیازمند درگاه الهي است خاطر [illegible] پرداخته متوجه پنجاب گشتیم و در صدد آن شدیم که مشارالیه را روانه گردانیم [illegible] انجام بعضی [illegible] ضروري [illegible] گرمي هوا متوجه خطه کشمیر جنت نظیر که در لطافت و نزاهت آب و هوا [illegible] سیاحان ربع مسکون است شدیم بعد از رسیدن بآن خطه دلکشا زنبل بیگ را بواسطه رخصت طلبیدیم که خود بسعادت متوجه شده [illegible] گاهای نزهت بخش فرح افزای انجا را یک بار نمایم درین اثنا خبر رسیدن آن برادر کامگار بعزم تسخیر قندهار که هرگز در خاطر خطور نکرده بود رسید حیرت تمام دست داد که کورا دهی چه خواهد بود که خود بسعادت بتسخیر آن متوجه شوند و چشم از چنان دوستي و برادري و اتحاد پوشیده دارند باوجود آنکه مستخبران راست [illegible] رسانیدند باور نمي کردیم بعد ازانکه اینخبر محقق شد [illegible] حکم فرمودیم که ارزمان آن برادر کامگار تجاوز نه نماید [illegible] [illegible] مرتبه در رتبه این الفت و یکجهتي را برابر بعالم نمیکردیم [illegible] راسمان نمي [illegible] لائق و مناسب برادري آنبود که تا آمدن ایلچي

مجر میفرمودند تا اید بمطلب و مدعای که آمده بود کامیاب بخدمت مهرسید قبل از رسیدن ایلچی مرتکب چنین خدشه شدن آیا اهل روزگار تقصیر بوابه عهد و صداقت و سرمایه مروت و فتوت را کدام طرف راجع خواهند ساخت الله تعالی در جمیع آوان و احوال ناصر و معین باد ❁ بعد از رخصت فرمودن ایلچیان همگی همت به تلافی [illegible] مصروف داشته فرزند خانجهانرا که بجهت بعضی مصلحتها طلب شده بود فیل و اسپ خاصه با شمشیر و خنجر مرصع و خلعت عنایت نموده بطریق منقلای رخصت فرمودم که تا رسیدن شاهزاده شهریار با عساکر ظفر آثار در ملتان توقف نموده منتظر حکم باشد و باقر خانرا که فوجدار ملتان بود بدرگاه والا طلب نموده شد علي قلي بیگ درمن را به منصب هزار و پانصدي سرفراز ساخته بکمک مشارالیه مقرر داشتم و همچنین میرزا رستم را بمنصب پنجهزاري بلند مرتبه گردانیده در خدمت آنفرزند بلشکر مذکور تعین فرمودم لشکر خان از صوبه دکن آمده ملازمت نموده از تعینات لشکر مذکور گشت الهدادخان افغان و میرزا عیسی ترخان و مکرمخان و اکرامخان و دیگر امرا که از صوبه دکن و محال جاگیر خود آمده بودند اسپ و خلعت لطف نموده بهمراهی خانجهان رخصت فرمودم عبدالعزیز خان نقشبندي آصفخانرا بدارالخلافه آگره فرستادم که کل خزانه مهر و روپیه را که از آغاز سلطنت حضرت عرش آشیاني انارالله برهانه تا حال فراهم آمده بدرگاه بیارد اصالتخان پسر خانجهان به منصب دو هزاري و هزار سوار سرفرازي یافت [illegible] صوبه ملتان بخطاب خاني سرفراز گشت ❁ [illegible] پرویزرا رخصت فرمودم که بسرعت [illegible] بیارد و فرمان مرحمت عنوان به [illegible] آمدن او نموده شد درین تاریخ میر میرن نبیره شاه [illegible] بعمت حیات سپرد امید که از اهل آمرزش باد مرزا بیگ قراول [illegible] و [illegible] خدمت اورا بامام وردي فرمودم چون از مهر ضعیفي که [illegible] ازین عارض شده بود و هنوز همت دل و دماغ همراهي ننمود که بمسودات [illegible] وقایع [illegible] پرداخت درینولا که معتمد خان از خدمت دکن آمده سعادت آستان [illegible] بمهمات مزاجدان و شاگردان سخن فهم بود و سابق نیز سر رشته خدمت [illegible] وقایع بعهده او بود حکم فرمودم که از تاریخي که نوشته ام آینده مشارالیه [illegible] خود نویسد و در ذیل مسودات من داخل سازد و انچه بعد ازین سوانح شود بطریق روزنامچه مسوده نموده به تصحیح من رسانیده به بیاض می سپرده باشد ❁

ازینجا مسودات نوشته معتمد خان است

[illegible] همت جهانبانی متوجه تهیه [illegible] تدارک آنکار مصروف [illegible] بود [illegible] در حال دیگر اعتدالیهای خرم [illegible] موجب تشویش و تنوع خاطر میگشت [illegible] موسوخان را که از بندهای با اخلاص مزاجدان [illegible] پیغامهای [illegible] و بیان نصایح [illegible] بمدارک فرستادیم که [illegible]

رهنمونی سعادت او را از گران خواب غفلت و غرور بیدار سازد و نیز سر ارادهٔ های
[illegible] وقوف حاصل نموده بخدمت شتابد تا بهرچه مقتضای وقت
[illegible] ماه الهی جشن وزن قمری آراسته گردید درین جشن همایون
[illegible] دریافت و مورد عنایات خاص گشت
[illegible] بلند پایگی بخشیده بصوبه کابل تعیین فرمودم *
[illegible] از آگره رسید که خرم با لشکر نکبت اثر از ماندو
[illegible] خزانه را شنیده آتش در نهادش افتاد و عنان
[illegible] روانه شده که شاید در اثنای راه خود را بخزانه رساند
[illegible] صواب نما چنین اقتضا فرمود که برسم سیر و شکار
[illegible] افتد اگر آن بی سعادت رهنمونی بدرقهٔ ضلالت
[illegible] شتافته سزای کردار ناهنجار در دامن روزگار او
[illegible] در خور آن بعمل آید * باین عزیمت هفتدهم
[illegible] کوچ واقعه شد مهابتخان بعنایت خلعت
[illegible] بمیرزا رستم و دو لک روپیه به عبدالله خان بصیغه
[illegible] خان را با فرمان مرحمت عنوان نزد فرزند اقبالمند
[illegible] در طلب او نموده شد راجه سارنگدیو جهت طلب
[illegible]
[illegible] آمده ملازمت نموده معروض داشت که راجه با جمعیت شایسته و
[illegible] بسعادت رکاب [illegible] خواهد گشت و درین چند روز مکرر عرایض
اعتبارخان و دیگر بندها از دارالخلافه آگره رسید که خرم از برگشتگی و بیدولتی حقوق
تربیت را بعقوق مبدل ساخته پای ادبار در وادی جهالت و ضلالت نهاده روانهٔ این
[illegible] براوردن خزانه را صلاح دولت ندانسته باستحکام برج و باره
[illegible] و همچنین عرضداشت آصفخان رسید که [illegible] پرده
[illegible] نهاده از روش ناصواب او بوی خیر نمی آید چون
[illegible] حراست ایزدی سپرده خود متوجه ملازمت است
[illegible] بکوچ متواتر متوجه تنبیه و تادیب آن سیاه بخت
[illegible] اورا بیدولت میگفته باشند درین اقبال نامه هرجا
[illegible] از [illegible] بود از تربیت [illegible] مرحمت هاکه درحق او
[illegible] که تا حال هیچ پادشاهی بفرزند خود اینقدر عنایت
[illegible] من لطف نموده بودند من بنوکران او مرحمت
[illegible] در اوراق گذشته بتقریبات [illegible]
[illegible]
[illegible] زبان قلم را از شرح آن کوتاه داشتم از کدام الم خود نویسم از
[illegible] که بمزاج من نهایت ناسازگاری دارد سواری و تردد

باید کرد و باین حال بر سر چنین ناخلفی باید رفت بسیارے از بندها هارا که سالهاے دراز تربیت کرده بمرتبهٔ امارت رسانیده که امروز بایستی بجنگ اوزبک یا قزلباش بکار آیند به شومی او سیاست فرموده بدست خود ضایع ساخت لله الحمد که این چل سبحانه انقدر حوصله و نیرو بازوی کرامت فرموده که این همه را تلخ ... ریکه طوری می ایوان گذرانید و بر خود آسان کرد اما آنچه بردل گرانی ... غیرت را در آشوب دارد این است که در چنین وقتی بایستی که فرزندان ... امراے اخلاص آئین به تعصیب یکدیگر تلاش خدمت قندهار و خراسان که ... سلطنت است نمایند این بے سعادت تیشه بر پاے دولت خود زده سنگ راه عزیمت شد و مهم قندهار در عقده تعویق و توقف افتاد امید که حق تعالی نگرانی هارا از پیش خاطر بردارد * درینوقت بعرض رسید که معتمد خان ... سرا را خلیل بیگ ذوالقدر و فدائی خان میر تورک بان بیدولت رابطهٔ اخلاص درست ساخته ابواب مراسلات مفتوح دارند چون وقت مقتضی مدارا و اغماض ... را مقید فرمودم و بعد از تحقیق و تفحص احوال چون در حرام نمکی و بدسگالی ... ندسگالی خلیل و معتمد شک و شبهه نماند و مثل میرزا رستم امراے اخلاصی و بدسگالی خلیل سوگند خورده ناگزیر انهارا بسیاست رسانیدم و فدائی خان را که عیار اخلاص او از الایش تهمت و نقصان پاک بود ... سرفراز ساختم راجه روز افزون را برسم ... فرزند اقبالمند ... پرویز فرستادم که سزاولی نموده آن فرزند را با لشکر ظفر اثر بسرعت هرچه تمامتر بسلامت رساند تا آن بیدولت چنانچه باید بسزاے کردار ناپسندیده خود ... رسد جواهر خان خواجه سرا بخدمت اهتمام دربار محل سرفراز شد غرهٔ اسفندار مذ ماه الهی نورسراے مورد عساکر منصور گشت ... روز عرضداشت اعتبار خان رسید که بیدولت بسرعت هرچه تمامتر خود را بنواحی دارالخلافه اگره رسانیده بود که شاید بیشتر از استحکام قلعه ابواب فتنه و فساد مفتوح گردانیده کاری توان ساخت چون به فتحپور میرسد در دولت را بر روے خود مسدود می یابد خجلت زده ادبار گشته توقف می نماید خانخانان و پسر او بسیارے از امرای بادشاهی که در تعینات صوبه دکن و گجرات بودند همراه او آمده رفیق راه بغی و کافر نعمتی شده اند موسویخان او را در فتحپور دیده تبلیغ احکام بادشاهی نمود و مقرر شد که قاضی عبدالعزیز ملازم خود را برفاقت او بدرگاه والا فرستد که مطالب او را بعرض رساند سندر نام نوکر خود را که سر حلقه ارباب ضلالت و سرگروه اهل فساد است باگره فرستاده که خزاین و دفاین بندها را که در اگره دارند متصرف گردد ... لشکرخان در آمده ... روپیه را متصرف گشت همچنین ... سامانے ... دست تطاول دراز ساخته آنچه یافت متصرف در آورد هرگاه مثل خانخانان امرای که بمنصب عالی اتالیقی اختصاص داشت در هفتاد سالگی روے خود را به بغی و کافر نعمتی سیاه زد از دیگران خود

[illegible] با [illegible] و کافر نعمتي مجبول بود پدرش در آخر عمر با پدر
[illegible] ناپسندیده مسلوک داشت او پیروي پدر نموده دریں سن خود را
[illegible] در ازل و ابد ساخت

[illegible] زاده گرگ شود * گرچه با آدمي بزرگ شود

[illegible] عبدالعزیز فرستاده بیدولت رسید چوں ملتمسات او معقولیتی
[illegible] حواله مهابتخاں نمودم که مقید دارد پنجم ماه مذکور کنار آب
[illegible] خان اعظم بمنصب هفت هزاري و پنجهزار سوار سربلندي
[illegible] از دکن و دیانت خاں از آگره رسیده ملازمت نمودند گناه
[illegible] منصب که سابق داشت سرفراز ساختم راجه بهارت
[illegible] سوار و موسوی‌خان بهزاري و سیصد سوار ممتاز گشتند
[illegible] تها نیسر راجه نرسنگدیو ملازمت نموده فوج
[illegible] تحسین و آفرین گردید راجه سارنگدیو بمنصب هزار
[illegible] سرفراز شد در حوالي کرنال آصفخاں از آگره آمده بسعادت
[illegible] آمدن او عنوان فتوحات بود نوازشخاں پسر
[illegible] بوس نمود در هنگامیکه بیدولت در برهان پور
[illegible] چوناگره تعیں فرموده بودم بمشارالیه فرمان
[illegible] دریں [illegible] خدمت گشت چوں از
[illegible] خبر [illegible] مقتضي توقف و تامل
[illegible] در رکاب [illegible] حضور اختصاص
[illegible] اندک مایه مردم [illegible] سرفراز بوده
[illegible] قشوں لشکر از اطراف [illegible]
[illegible] فراهم آمد که بهر جانب که نظر مي انداختم [illegible]
[illegible] بعرض رسید که بیدولت از فتحپور برآمده روانه اینصوب [illegible]
[illegible] متوجه دهلي شد بعساکر ظفر طراز حکم چلته پوشیدن فرمودم دریں یورش مدار
[illegible] امور و ترتیب افواج منصور بصوابدید مهابتخاں مفوض بود سرداري فوج هراول بعبدالله
خاں [illegible] از جوانان چیده و گزیده و سپاهیان کاردیده هرکس راکه مشارالیه التماس نمود
در فوج او [illegible] حکم فرمودم که یک گروه پیشتر از دیگر افواج میرفته باشند خدمت
[illegible] اخبار و ضبط راهها را نیز او متعهد شد و ماغافل ازیں که او با بیدولت همداستان
است و غرض اصلي آں بد اصل آنست که اخبار لشکر مارا باو رساند پیش ازیں هم
[illegible] راست و دروغ پر طومارهاے طولاني نوشته مي آرد که جاسوسان من آزانجا
[illegible] بعضي [illegible] را متهم میداشت که با بیدولت اتفاق دارند
[illegible] اگر بفتنه سازي و دور اندازي او از جا رفته اضطراب و
[illegible]

بسیاری از بندهای فدوی را به تهمت او ضایع بایمنی ساخت با آنکه بعضی از دولتخواهان در خلا و ملا بکنایه و صریح از بد اندیشی و نا راستی او حرفها راست بعرض میرسانیدند وقت مقتضی آن نبود که وا شگافته پرده از روی کار او برگرفته آید . چشم و زبان را از ادای که وحشت خاطر شوم او باشد نگاهداشته بیشتر از بیشتر عنایت و التفات اغراق و افراط بکار میرفت که شاید خجلت زده از کردار نا هنجار خود گشته از بد ذاتی و فتنه پردازی باز آید آن مردود ازل و ابد که سرشت زشت او بخبث و نفاق مجبول بود بخود پس نیامده کرد انچه درخور او بود چنانچه در جای خود گذارش خواهد یافت

درختیکه تلخ است او را سرشت * گرش در نشانی بباغ بهشت
ور از جوی خلدش به هنگام آب * به بیخ انگبین ریزی و شهد ناب
سر انجام گوهر بکار آورد * همان میوهٔ تلخ بار آورد

بالجمله در حوالی دهلی سید بهوه بخاری و صدر خان و راجه کشنداس از شهر آمده بسعادت رکاب بوس سرفراز شدند باقر خان فوجدار سرکار اوده نیز درین تاریخ خود را باردوی ظفر قرین رسانید بیست و پنجم ماه مذکور از معمورهٔ دهلی گذشته بکنار آب جمنه معسکر اقبال آراستم گوبردهن ولد رای سال درباری از صوبه دکن آمده بدولت زمین بوس ممتاز گردید به منصب دو هزاری و هزار و پانصد سوار سرفراز گشته بخطاب راجه خلعت امتیاز پوشید زبردست خان میر توزک بعنایت علم فرق عزت برافراخت

جشن هیزدهمین نوروز از جلوس همایون

شب سه شنبه بستم ماه جمادی‌الاول سنه هزار و سی و دو هجری نیر اعظم فروغ بخش عالم به بیت‌الشرف حمل سعادت تحویل ارزانی فرمود و سال هیزدهم از مبداء جلوس بمبارکی و فرخی آغاز شد * درین روز استماع افتاد که بیدولت بحوالی متهرا رسیده در پرگنه شاه پور لشکر ادبار اثر او فرود آمده بست و هفت هزار سوار دیده امید که عنقریب مقهور و منکوب گردد راجه جیسنگهه نبیرهٔ راجه مانسنگهه از وطن خود آمده سعادت رکاب بوس دریافت راجه نرسنگهه دیو را که در طایفه راجپوت از عمده تر امرای نیست بخطاب مهاراجه بلند مرتبه گردانیده راجه جوگراج پسر او را بمنصب دو هزاری و هزار سوار سرفراز ساختم سید بهوه بعنایت فیل ممتاز شد چون بعرض رسید بیدولت کنار آب جمنه را گرفته می آید نهضت موکب منصور نیز بهمان سمت [illegible] و چرانغار و برنغار والتمش و طرح و چند اول [illegible]
[illegible] مناسب مقام بود [illegible] خبر رسید [illegible]
[illegible] سعادت [illegible] راه [illegible]

گروه جانب چپ است شناخته و سندر برهمن را که رهنمای بادیه ضلالت و گمراهی
است با داراب پسر خانخانان و بسیارے از امرای بادشاهی که رفیق راه بغی
[illegible] بوده اند مثل همت خان و سربلند خان و شرزه خان و عابدخان وجادو رای
[illegible] خان و منصور خان و دیگر منصبداران که از تعینات صوبه دکن و گجرات
[illegible] طولی داره تمام نوکران خود را مثل راجه بهیم پسر رانا
[illegible] و دهلی افغان و تقی و غیره در برابر لشکر منصور گذاشته
[illegible] اگرچه بظاهر سمت سرداری به داراب برگشته روزگار است لیکن
[illegible] معنی سرداری و مدار کار بر سندر زشت کردار است و تیره بختان
[illegible] نواحی بلوچپور نزول ادبار نموده اند هشتم ماه مذکور قبولپور معسکر
[illegible] جنداولی باقرخان بود مشارالیه را از همه عقب
[illegible] در اثنای راه خود را با مراتب لشکر منصور رسانیده دست
[illegible] خان پای همت برجا داشته بمدافعه انها پرداخت و خواجه
[illegible] کمک عنان تافت تا رسیدن خواجه مردودان تاب نیاورده
[illegible] نهم ماه مذکور بیست و پنجهزار سوار بسرداری
[illegible] خان جدا ساخته برسر مقهوران بی عاقبت
تعین فرمودم قاسم خان [illegible] و ارادتخان و فدائی خان و دیگر بندها موازی هشت
هزار سوار [illegible] آصفخان [illegible] باقرخان و نورالدین قلی و ابراهیم حسین
کاشغری وغیره مقدار هشت هزار سوار [illegible] خواجه ابوالحسن قرار یافت نوازش خان
و عبدالعزیز خان [illegible] و بسیاری [illegible] امروهه به همراهی عبدالله
نوشته شد درین فوج ده هزار سوار بقلم آمدند سندر مقهور لشکر ادبار اثر ترتیب داده
قدم بی آزرمی پیش نهاد درین وقت من ترکش خاصه خود را مصحوب زبردستخان
میر توزک بجهت عبدالله خان فرستادم که موجب دلگرمی او شود چون تلاقی فریقین
اتفاق افتاد آن روسیاه ازل و ابد که سرشت زشتش به بغی و کفران نعمت مجبول بود راه
گریز سپرده به مقهوران پیوست عبدالعزیز خان پسر خانه وران و الله اعلم دانسته
یا نادانسته به همراهی او شتافت نوازشخان و زبردستخان و شیر حمله که در فوج آن
بے حمیت بودند پای همت افشرده از رفتن او ویران نشدند ازانجا که تائید ایزد جل
و اعلی همه جا و همه وقت قرین حال این نیازمند است در چنین هنگامیکه مثل
عبدالله خان سرداری فوج ده هزار سوار را برهم زده و ویران ساخته بغنیم پیوست و نزدیک
بود که چشم زخم عظیم به لشکر منصور رسد تیر تفنگ از شست غیب بمقابل سندر رسید
از افتادن او ارکان همت مقهوران تزلزل پذیرفت خواجه ابوالحسن نیز فوج مقابل خود را
ازهم برداشته درهم شکست و اصفخان بوقت رسیدن باقرخان تردد نمایان کرده کار را
تمام ساخت و فتحی که طغرای فتوحات روزگار تواند شد از مکمن غیب چهره پرداز مراد
گشت زبردست خان و شیر حمله و شیربچه پسر او و پسر اسد خان معموری و محمد حسین

برادر خواجه جهان و جمعی از سادات بارهه که در فوج عبدالله رو سیاه بودند شربت خوشگوار شهادت چشیده حیات جاوید یافتند عزیزالله نبیره حسین خان زخم بندوق برداشته بسلامت ماند اگرچه دریمونت رفتن آن منافق مردودهم از تائیدات غیبی بود لیکن اگر در عین جنگ اینحرکت شنیع ازو بظهور رسیدی ظن غالب آنکه اکثر سرداران لشکر عاصی کشته شدی یا گرفتار شدی بحسب اتفاق در السنه عوام بلعنت‌الله اشتهار یافت چون نامی از غیب نامزد او شده بود من هم او را بهمین نام خواندم بعد ازین هرجا لعنت‌الله مذکور شود کنایه ازو خواهد بود بالجمله مقهوران بد انجام که از عرصه کارزار راه گریز سپرده بودند روی بوادی ادبار نهادند و دیگر خود را جمع نیارستند ساخت و لعنت‌الله باسایر مقهوران تابیش بیدولت که بیست کروه مسافت بود عنان باز نکشید چون خبر فتح اولیای دولت باین نیازمند بدرگاه رسید سجدات شکر این موهبت که از عنایات مجدده الهی بود بتقدیم رسانیده دولتخواهان شایسته خدمت را بحضور طلب فرمودم روز دیگر سر سندر را بحضور آوردند چنان ظاهر شد که چون بندوق باو رسید جان بمالکان جهنم سپرد لاشه او را بجهت سوختن بدهی که در آن حوالی بوده برده اند وقتی که خواسته اند که آتش بر افروزند فوجی از دور نمایان شد ازبیم آنکه مبادا گرفتار شوند هرکدام بطرفی گریخته اند مقدم آن موضع سرش را بریده برای مجرای خود نزد خان اعظم که در جاگیر او مقرر بود برده مشارالیه بملازمت آورد چهره شومش درست نمایان بود هنوز متغیر نشده گوشهایش را بجهت مرواریدهائی که داشته بریده برده بودند اما هیچ معلوم نشد که از دست که بندوق خورده از معدوم شدن او بیدولت دیگر کمر نه [illegible] گویا دولت و همت و عقل او آن سگ هندو بوده هرگاه مثل من پدری که در حقیقت آفریدگار مجازی اویم و در حیات خود او را بوالا پایه سلطنت رسانیده به هیچ چیز ازو دریغ نداشته باشم چنین کند حاشا از عدالت الهی که دیگر روی بهبود نه بیند جمعی از بندها که درین یورش مصدر خدمات شایسته شده درخور پایه خویش بمراهم بیش از بیش سرفرازی یافتند خواجه ابوالحسن بمنصب پنجهزاری از اصل و اضافه ممتاز شد نوازشخان بمنصب چهار هزاری و سه هزار سوار باقرخان سه هزاری و پانصد سوار و نقاره ممتاز گردید ابراهیم حسین کاشغری دو هزاری و هزار سوار عزیزالله دو هزاری و هزار سوار نورالدین قلی دو هزاری و هفتصد سوار راجه رامداس دو هزاری و هزار سوار لطف‌الله هزار و پانصدی و پانصد سوار پرورش خان هزاری و پانصد سوار و اگر جمیع بندها مفصلاً نوشته اید بطول می انجامد بالجمله یک روز در منزل مذکور مقام فرموده روز دیگر کوچ کردم خان عالم از الهآباد کوچ کرده دولت استانبوس دریافت دوازدهم ماه مذکور در حوالی موضع جهانسه منزل شد درین روز سربلند رای از دکن آمده ملازمت نمود و بعنایت خنجر مرصع خاصه با پهول کتاره سرفراز گردید عبدالعزیز خان و چندی که همراه لعنت‌الله رفته بودند خود را از چنگ بیدولت خلاص کرده بملازمت پیوستند و چنان

نمودند که در وقتیکه لعنت‌الله تاخت ما را گمان آن شد که بقصد مبارزت اسپ
[illegible] کمینه چون میان مقهوران در آمدیم چاره بجز رضا و تسلیم ندیدیم الحال قابو
[illegible] بمعاوده آستانبوس رسانیدیم باآنکه دو هزار مهر برسم مدد خرج از
[illegible] دوله چون وقت تقاضای باز پرس نمی نمود عذر انها را براستی
[illegible] نوزدهم جشن شرف آراستگی یافت و بسیارے از بندها باضافه منصب
[illegible] سرفراز گردیدند میر عضدالدوله از آگره آمده ملازمت نمود فرهنگے که در
[illegible] واضح بنظر در آورد الحق محنت بسیار کشیده و خوب پیروی ساخته
از اشعار علماء قدما مستشهد آورده درین فن کتابے مثل این نمیباشد
[illegible] بمنصب سه هزاری و هزار و چهار صد سوار سرفراز شده بفرزند شهریار
[illegible] بخدمت عرض مکرر بموسویخان مقرر گشت امان‌الله
[illegible] خانه زاد خانی و منصب چهار هزاری ذات و سوار نوازش
[illegible] بلند مرتبه گردید غره اردی بهشت ماه الهی سرکار کول
[illegible] اعتبار خان از آگره آمده ملازمت نمود و بنظر عاطفت
[illegible] خان و برادر مکرم خان نیز از آگره آمده سعادت
[illegible] بمحافظت و محارست قلعه آگره چنانچه ارحلال
[illegible] پسندیده گردیده بود بخطاب ممتاز خانی
[illegible] پنجهزار سوار عنایت نمودم. خلعت
[illegible] مذکور رخصت
[illegible] سوار سرفراز شد
[illegible] منصب دو هزاری و [illegible]
[illegible] دو هزار سوار و خواجه قاسم [illegible]
[illegible] فرنگی که در اوراق گذشته احو[illegible]
[illegible] دولت از بیدولت جدا شد[illegible]
[illegible] اقبال مند شاه پرویز فرستادم میرزا عیسی ترخان
[illegible] مرحمت [illegible] خاصه عنایت شد
[illegible] مصدر اقبال گردید منصور خان بمنصب چهار
هزاری [illegible] سوار و [illegible] بمنصب دو هزاری و هزار سوار امتیار یافتند
[illegible] چون [illegible] روز سعادت ملازمت فرزند اقبال مند شاه پرویز مقرر گشته
بود حکم فرمودم که شاهزادهاے کامگار و امراے نامدار و سایر بندهاے جان سپار جوق
جوق [illegible] باستقبال شتافته آن فرزند اقبالمند را بآئین لایق بملازمت آورند
[illegible] ساعت مسعود و مختار بود بسعادت زمین بوس جبین
[illegible] بعد از تقدیم لوازم کورنش و تسلیم و اداے مراتب توره و
ترتیب فرزند اقبال مند را بشوق و شفقت تمام در آغوش عزت گرفته نوازش و مهربانی
[illegible] در [illegible] رسید که بیدولت در وقت عبور از حوالی پرگنه

ابیر که وطن مالوفه راجه مانسنگه است جمعی از اوباش را فرستاده آن معموره را تاخت
و تاراج نموده دوازدهم ماه مذکور ظاهر موضع سارواپی معسکر اقبال گشت جبش خان
… منازل اجمیر پیشتر رخصت فرمودم فرزند سعادت …
… بالای چهل هزاری و سی هزار سوار بلند مرتبه گردانیدم …
… سنگه پسر راجه باسو را تعین فرمودم که …
… کوهستان جمون پنجاب ابواب فتنه و فساد مفتوح گردانیده …
… را حکومت صوبه پنجاب سرفراز ساخته به تنبیه و تادیب او رخصت …
خلعت با شمشیر و فیل عنایت کردم و منصب او از اصل و اضافه چهار هزاری
و سه هزار سوار مقرر داشته بعنایت توغ و نقاره سرفراز گردانیدم … معروض …
… الزمان پسر میرزا شاهرخ را که به فتحپوری اشتهار دارد برادران خورد او …
… قتل میرسانند مقارن اینحال برادرانش بدرگاه آمده زمین بوس نمودند …
… او نیز بخدمت پیوست لیکن چنانچه باید مدعی خون فرزند …
… رسانید اگرچه زشت خوئی او بمرتبه بود که کشته …
… بلکه صلاح وقت و مناسب دولت …
… که بمنزله پدر است … رسیده و عدالت
… بوس باشند بعد ازین آنچه
… از …
… الملک که بخطاب فرزند خان جهان
… نمود و از صعوبت ضعف و بیماری
… خان پسر خود را با هزار سوار بخدمت فرستاده اظهار تاسف
و آرزو … حرمان ملازمت نموده بود چون عذر بفروغ صدق آراستگی داشت
… بیست و پنجم ماه مذکور فرزند اقبالمند شاهزاده پرویز با عساکر منصور
… استیصال بیدولت و مخذول العاقبت تعین … عنان اختیار شاهزاده کامکار
…
… است خانعالم مهاراجه گجسنگه فاضل خان رشید خان راجه گردهر راجه
رام داس … خواجه میر عبدالعزیز عزیزالله اسد خان پرورش خان اکرم خان
… راجی داس و غیرهم موازی چهل هزار سوار …
… خزانه همراه …
…

و هفت هزار روپیه باشد بشاهزاده مرحمت فرمودم و همچنین نور جهان بیگم خلعت
و اسپ و فیل چنانچه رسم است به آن فرزند لطف نمود و بمهابتخان و دیگر امرا در خور
[illegible] اسپ و فیل و سروپا عنایت شد از ملازمان روشناس آن فرزند نیز بعنایات
[illegible] تاریخ مظفرخان بخدمت میر بخشی خلعت امتیاز
[illegible] الهی شاهزاده داور بخش پسر خسرو را بصاحب صوبگی ملک
[illegible] اعظم را بوالا منصب اتالیقی او امتیاز بخشیدم به شاهزاده
[illegible] مرصع و تومن و توغ و نقاره مرحمت شد خان اعظم
[illegible] در خور خود سرافرازی یافتند ارادت خان از
[illegible] ممتاز شد و رکن السلطنه آصف خان بصاحب
[illegible] خلعت خاصه با شمشیر مرصع
[illegible] پسر او بهمراهی پدر مقرر گشت و بمنصب دو هزاری
[illegible] روز شنبه نهم ماه مذکور مطابق نوزدهم شهر رجب
[illegible] اجمیر بر کنار تال آنا ساگر نزول سعادت اتفاق
[illegible] هزاری [illegible] هزار سوار سرافراز گردیده [illegible]
[illegible] همراهی او مقرر گشتند و یک لک روپیه مساعدة
[illegible] فرزند اقبالمند شاه پرویز
[illegible] تاتارخان حراست قلعه
[illegible] چهار هزار سوار سرافراز [illegible]
[illegible]
[illegible] امیدیکه الله تعالی ایشان را [illegible]
[illegible] آمده دولت زمین بوس [illegible]
[illegible] فیل [illegible] پیشکش فرستاد [illegible]
[illegible] سرکار [illegible] آب مقرر [illegible]
[illegible] سرفراز شده دوازدهم تیر ماه الهی عرضداشت [illegible]
[illegible] فتح و فیروزی گردید تفصیل این اجمال آنکه شورش [illegible]
[illegible] از سلطنت والا شکوه است در جلدوی خدمت [illegible] به بیدولت
عنایت فرموده بودم چنانچه در سوانح گذشته مشروحاً ثبت افتاد و سندر برهمن
بوکالت او حکومت و حراست آنملک می نمود در هنگامیکه این ارادهٔ فاسد در
خاطر حق ناشناس او رسید آن سگ، سندر را که پیوسته محرک سلسله نفاق و عناد
[illegible] بود با جمعیت [illegible] و بسیاری
[illegible]
[illegible] قتل [illegible] هزیمت [illegible]
[illegible] تیول [illegible] لعنت الله مقرر [illegible] کهتر

مذکور را به آصفخان دیوان آنصوبه و خزانه و تخت مرصع که پنج لک روپیه صرف آن شده و پرداله که بدولک روپیه بر آمده و اینها را بصیغه پیشکش من ترتیب داده بود طلب نمود صفی خان برادر جعفر بیگ است که در خدمت پدر من بخطاب آصف خانی اختصاص داشت یک صبیه برادر نور جهان بیگم که به یمن تربیت [illegible] آصف خانی سرفراز است در خانه اوست و صبیه دیگر او به [illegible] بیدولت است و هر دو از یک والده اند به این نسبت [illegible] همراهی و موافقت داشت لیکن چون در ازل قلم تقدیر بسعادت [illegible] شده بود مقرر گشته که بدولت و امارت برسد حق سبحانه تعالی او را [illegible] صدور خدمات نمایان شده چنانچه نوشته می آید بالجمله [illegible] خواجه سرای خود را بحکومت آن ملک فرستاده او با معدودی [illegible] در آمده شهر گجرات را متصرف گشت چون صفی خان اراده دولتخواهی [illegible] خاطر اخلاص ماثر داشت در نگاهداشتن نوکر و فراهم آوردن [illegible] روزی چند پیشتر از کهتر از شهر برآمده [illegible] و بظاهر چنان نمود که [illegible] و نانو خان افغان [illegible] سوار و [illegible] با اخلاص که [illegible] و مواجب [illegible] خدمت صالح نام ملازم بیدولت [illegible] داشت از فحوای کار دریافت که [illegible] بلکه کهتر هم این معنی را دریافته [illegible]

[illegible] که دارند سوار [illegible] هنگام طلوع [illegible] آینده ولشکر خود را در پرگنه مذکور گذاشته خود با نانو خان وقتی سحر [illegible] لحظه توقف می نماید تا خوب روشنی شود و [illegible]

نموده از دروازه سارنگپور بشهر در آمده و مقارن اینحال ناهر خان نیز رسیده از دروازه آمده
داخل شهر شد خواجه سرای لعنت الله از بیرنگی اقبال بے زوال و موقف یافته خانه
[illegible] نبیره میان وجیهه الدین پناه برد بندهای شایسته خدمت شادیانه فتح
[illegible] ساخته باستحکام برج و باره پرداختند و چندی را برسر خانه محمد
[illegible] و حسن بیگ بخشی او فرستاده انها را بدست آوردند و شیخ
[illegible] صفی خان را آگاه ساخت که خواجه سرای لعنت الله در خانه
[illegible] او را هم دست بگردن بسته آوردند و جمیع ملازمان و منتسبان بیدولت را
[illegible] مقید ساخته خاطر از ضبط و نسق شهر پرداختند و تخت مرصع ۱۰ لک
[illegible] و اسباب و اشیائیکه از بیدولت و مردم او در شهر بود بتصرف دولتخواهان
در آمد چون این خبر به بیدولت رسید لعنت الله را بهمت خان و شرزه خان
[illegible] و قابل بیگ و رستم بهادر و صالح بدخشی و دیگر عاصیان بتعاقب چه
[illegible] پادشاهی و چه از مردم خود قریب پنج و شش هزار سوار موجود برسر
[illegible] صفی خان و ناهر خان از آگاهی این پای همت افشرده بدلاسای
سپاهی [illegible] پرداختند و از نقد و جنس هرچه بدست آمده بود
[illegible] قدیم و جدید قسمت نمودند و راجه کلیان زمیندار
[illegible] کوپی و [illegible] اطراف را بشهر طلبیده جمعیت نیک فراهم
آوردند لعنت الله بکمک [illegible] در عرض هشت روز خود را از ماندو به برودہ
رسانید [illegible] دولتخواهان برهنمونی [illegible] شهر برآمده در کنار تال کانکریه
معسکر اقبال آراستند لعنت الله را [illegible] از تیره جلوئی سررشته انتظام
دولتخواهان از هم تواند [illegible] چون از بر آمدن بندهای [illegible] آگاهی یافت
[illegible] تا رسیدن کمک توقف گزید بعداران [illegible]
[illegible] قدم ضلالت و گمرهی پیش نهاد و بندهای [illegible]
از کانکریه کوچ کرده در ظاهر موضع تیوه نزدیک بمزار قطب عالم فرود آمدند لعنت الله
سه روزه راه را بدو روز پیموده از برودہ به محمود آباد پیوست چون سید دلیر خان
[illegible] خان را از برودہ گرفته بشهر آورده بود و دسائی سرورار خان نیز در شهر بود
[illegible] پیغام داد که اگر [illegible] داغ [illegible]
[illegible] خود را در سلک [illegible] بندهای دولتخواه [illegible]
[illegible] عقبی مقرون بصلاح و سداد خواهد بود والا [illegible]
[illegible] بانواع خواری سیاست خواهم کرد لعنت الله از [illegible]
[illegible] از خانه [illegible] مقید گردانید و چون [illegible]
[illegible] انفاق [illegible]
[illegible] سنه ۳۲ [illegible]
[illegible] را ترتیب داده [illegible] نیز انواج [illegible]

آراستند و مستعد جدال و قتال گردیدند لعنت الله را بخاطر رسید که از در آمدن من پای همت انها از جا خواهد رفت و کار بجنگ نارسیده پریشان و متفرق خواهند گشت چون ثبات قدم دولتخواهان را مشاهده کرد تاب نیاورده بجانب دست چپ عنان ادبار تافت و بظاهر چنان نمود که درین میدان داروی تفنگ زیر خاک پنهان ساخته اند مردم ما ضایع خواهند شد بهتر آنست که در عرصه سرکنج رفته جنگ انداز[illegible] و این اندیشه [illegible] و تدبیرات باطل از تائیدات اقبال بود چه از [illegible] بر زبانها افتاد و بهادران عرصه فیروزی گرم و گیرا از پهلو [illegible] شادی بسرکنج نتوانست رسید و در موضع بارپچه دایره کرد و دولتخواهان [illegible] ما بوده که قریب سه کروه فاصله بود معسکر اقبال آراستند صباح روز دیگر افواج ترتیب داده بآئین پسندیده متوجه کارزار گشتند و ترتیب افواج بدین نمط قرار یافت [illegible] و راجه کلیان زمیندار [illegible] و دیگر بهادران [illegible] [illegible] سیم دلیر خان و سید [illegible] و جمعی [illegible] [illegible] و برنغار تاتو خان و سید یعقوب و سید غلام [illegible] قرار گرفتند و در قول صفی خان و کفایت خان بخشی و بعضی [illegible] ی شایسته [illegible] همت افشردند از اتفاقات [illegible] فرود آمده بود [illegible] پشت و بلند [illegible] [illegible] اسلحه افواج [illegible] انتظام شایسته [illegible] را رستم بهادر پیش کرده بود [illegible] ضلالت بودند سواه [illegible] اثار او را همت خان و صالح [illegible] [illegible] افتاد و چپقلش نمایان شد قضارا همتخان [illegible] افتاد و صالح بیگ راها تاتوخان و سید یعقوب و سید [illegible] مهارت دست داد [illegible] سید غلام [illegible] از اسپ جدا ساخت و بزخمهای کاری [illegible] گردیدند درین وقت فیلی که در پیش فوج [illegible] [illegible] بکوچه تنگ که [illegible] [illegible] ساخت و از [illegible] [illegible] دلیرخان از دست راست [illegible] لعنت الله [illegible] صالح آگاهی نداشته بقصد [illegible] انها [illegible] [illegible] فوج هراول تردد کرده اکثر زخمی [illegible] [illegible] عنان نمودند و نزدیک بود که [illegible] در آمده و صفی خان از قول بکمک فوج هراول [illegible] [illegible] همتخان و صالح به لعنت الله رسیده [illegible] فوج غول

... با جمعی از مفهوران نه مرحام امیر سوبلجه مکافات
... سرفراز خان جمعیت خاطر نداشت ... روز جنگ او را
... امان، خود را متوکل ساخته بود که اگر شکست افتد
... پسر سلطان احمد را نیز با پسر ... یکی از فیلان سوار کرده
... پسر سلطان احمد او را ... میکشید و سرفراز
... از روی ... سر سیمگی از روی اضطراب زخمی
... خان او را به کار او در ... بشهر میفرستد و
... و چون ... خان ... قید دو ... دود
... الله ... شفاعت فرزندان همت خان
... محمود ... اقامت
... قلعه ... حال تداه ... روز چهارم از راه دریا به بندر
... مذکور ... مردم ... خود را جمع

[illegible] در خجسته [illegible] مرتضی [illegible]
[illegible] داراب خان پسر خانخانان را که تا حال
[illegible] حکومت ملک بنگاله را باو تفویض فرموده
[illegible] پسر شاهنواز خان همراه گرفتند و بعزم تسخیر ملک بهار
[illegible] پسر را [illegible] از خدمت او شان جدائی
[illegible] بیشتر از خود بحسب پتنه روانه [illegible]
[illegible] از شتابت صوبه پتنه که در جاگیر شاهزاده پرویز
[illegible] خان دیوان خود [illegible] و حراست الملک مقرر داشته
[illegible] را بسرحداری [illegible] پیش [illegible]
[illegible] جاروبت و [illegible] به حصار پتنه استحکام داده
[illegible] لشکر و فیل دارند [illegible] مسارعت [illegible]
[illegible] المالک را متصرف [illegible] چند رو شاهجهان با بسیاری
[illegible] و جمعی کثیر از [illegible] زمینداران [illegible] اقرار [illegible] راهی
[illegible] شش هزار سوار آمده [illegible]
[illegible] قلعه [illegible] حصار را حواله
[illegible] عبدالله خان
[illegible] جانب ملک پور
[illegible] حرکت [illegible] عبدالله [illegible] جاگیر
[illegible] که حکومت [illegible] رستم [illegible] آباد رفته
و عبدالله خان از عقب شتابته در قصبه جهوسی که بر [illegible] در مقابل الهآباد
واقع است [illegible] بفاصله پنجکروه از الهآباد [illegible] بود و [illegible]
[illegible] عبدالله خان بضرب توپ و تفنگ و [illegible] عظیم که همراه [illegible]
[illegible] الهآباد فرود آمده بکار محاصره پرداخت و میرزا رستم در قلعه
[illegible] و جدل [illegible] و از درون و بیرون سهیر تیر و تفنگ بیام مرگ
[illegible] دلیران [illegible] و اشوب عظیم درین سرزمین پدید آمده
اکنون عیان [illegible] حمله [illegible] میگردانم
سابقاً تحریر یافته که عنبر حبشی ملی [illegible] وکیل جونه [illegible] مهابتخان فرستاده
[illegible] طاهر ساخت [illegible] آنکه [illegible] مهمات صوبه دکن به عهده و
مفوض باشد [illegible] او را بعد [illegible] اسباب مدارعت و مجامعت ممدوح [illegible] بود
[illegible] که باسواد [illegible] درگاه سلاطین سجده گاه [illegible] طاهر [illegible] و
[illegible] تلاش میکرد [illegible] اعتبار [illegible]
اعتبار [illegible] کارگر [illegible] جانب [illegible] از

حیات مستعار در گذشت درانوقت ناهرخان بعایت خورد سال بود حیات خان حبشی از راجه علیخان التماس نموده او را بفرزندي برداشت و مسلمان ساخت بعد از فوت او راجه علیخان در مقام تربیت ناهرخان در آمده رعایت احوال او بواجبي می نمودند چون پدر بزرگوارم انارالله برهانه قلعه اسیر را فتح کردند مشارالیه بخدمت آنحضرت پیوست آثار رشد از ناصیه احوال او دریافتند بمنصب این سرفراز فرمودند و پرگنه محمد پور را از صوبه مالوه بجاگیر او عنایت نمودند در خدمت من بیشتر از بیشتر ترقي کرد الحال که در بیق حق گذاري نصیب او شد نتیجه آن چنانچه لایق بود دریافت * سید دلیر خان ازسادات بارهه است سابق نامش سید عبدالوهاب بود منصب هزاري و هشتصد سوار داشت بدر هزاري و هزار و دویست سوار و علم سرفراز گشت باره بزبان هندي دوازده را گویند چون درمیان دوآب دوازده دیهه نزدیک هم واقع است که وطن این سادات است منسوبی سادات بارهه شتهار یافته اند بعضي مردم در صحت نسب اینها سخن ها دارند لیکن شجاعت ایشان برهاني است قاطع برسیادت [illegible] چنانچه دربن دولت هیچ معرکه نبوده که اینها خود را نمایان نساخته باشند و چندے بکار نیامده باشند مرزا عزیز کوکه همیشه مي گفت که سادات بارهه بلا گردان ایندولت اند الحق چنین است تاتو خان افغان هفتصدی ذات و سوار منصب داشت هزار و پانصدي ذات و هزار دویست سوار حکم شد همچنین دیگر بندهاے دولتخواه در خور خدمت و جانفشاني [illegible] کام دل بر گرفتند دربنولا اماالتجلی پسر خانجهان را بکمک [illegible] بصوبه گجرات تعین فرمودیم و نورالدین قلي را [illegible] فرستادیم [illegible] حمزه خان و سرفراز خان و دیگر اعیان لشکر عاصي که [illegible] مکافات شده اند محبوس و مسلسل بدرگاه بیارد * و دربن تاریخ [illegible] منوچهر پسر شاه نواز خان برهنموني سعادت از بیدولت جدا شده [illegible] فرزند اقبالمند شاه پرویز پیوست اعتقاد خان حاکم کشمیر بمنصب چهار [illegible] ذات و سه هزار سوار سرفرازي یافت چون قراولان خبر اوردند که دربن نزدیکي شیري نمایان شده خاطر را بشکار آن رغبت شد بعد از در امدن به بیشه سه شیر دیگر نمایان گردیدند هر چهار را شکار کرده بدولتخانه مراجعت نمودم همچنان طبیعت بشکار شیر مایل است که تا شکار آن میسر باشد به شکار دیگر دستوري نمي دهد سلطان مسعود پسر سلطان محمود انارالله برهانه نیز بشکار شیر رغبت مفرط داشته و از شیر کشتن او اثار غریبه در تواریخ مذکور و مسطور است خصوص در تاریخ بیهقي که مصنف او انچه برای العین مشاهده نموده بطریق روز نامچه ثبت نموده از جمله آن مي نویسد که روزی در حدود هندوستان بشکار شیر رفت و فیل سوار بود شیر سخت بزرگ از بیشه بر آمد و رو بفیل نهاد خشتي بینداخت و برسینه شیر زد شیر از درد [illegible] خود را بقفاے فیل بر آمد و امیر به زانو استاده چنان شمشیرے زد که هردو [illegible] پسر افتاد و جان داد مرا هم در ایام شاهزادگي چنین

اتفاق افتاده بود که در حدود پنجاب به شکار شیر رفتم شیری قوی جثه از بیشه بر [illegible] شد از بالای فیل بندوقی بران زدم شیر از شدت غضب از جا برخاسته [illegible] آمد و فرصت مقتضی آن نشد که بندوق را گذاشته شمشیر را کار فرمایم [illegible] بزانو در آمدم و بدو دست سر بندوق را چنان بر سر و روی او زدم [illegible] بر زمین افتاد و جان داد از غرایب آنکه در کوه کول من روزی بشکار رفته بودم بر فیل سوار بودم گرگی از پیش برآمد تیری نزدیک به بنا گوش زدم [illegible] به یک و جب فرو نشست و بهمان تیر افتاد و جان داد و بسیاری بوده که پیش من جوانان سخت کمان بیست تیر و سی تیر زده اند و مرده چون از خود نوشتن خوشنما نیست زبان قلم را از عرض این وقایع کوتاه می دارم در بیست و نهم ماه مذکور عقد مروارید بجگت سنگهه پسر راجا کرن عنایت شد دربیدولا عرض رسید که [illegible] زمیندار بکلی ودیعت حیات سپرده منصب و جاگیر او را به شادمان [illegible] از لطف نمودم هفدهم ماه امرداد ابراهیم حسین ملازم فرزند اقبالمند شاه پرویز از [illegible] رسیده نوید فتح سامعه افروز اولیای دولت ابدی اتصال گردید عرضداشت [illegible] مشعر کیفیت جنگ و ترددات بهادران با نام و ننگ گذرانید شکر این موهبت [illegible] الهی برد بتقدیم رسیده و شرح از مجمل آنکه چون عساکر منصور در موکب شاهزاده والا قدر از گریوه چاندا عبور نموده به ولایت مالوه در آمد بیدولت با بیست هزار سوار و سیصد فیل جنگی و توپخانه عظیم از ماندو بعزم رزم در آمده جمعی از تردد ان دکن را با جادو رایه واودی رام و آتش خان و دیگر قهوران سپاه بجهت پیش از خود تعیین نمود که بار دوی ظفر قرین قزاقی برآیند مهابتخان ترتیب بتزک شایسته نموده شاهزاده والا قدر را در غول جای داده خود بهمه فوجها رسیده در سوار شدن و فرود آمدن شرایط حزم و احتیاط بکار برد ترکیان از دور خود را نمودار می گردانند و قدم جرات و جلادت پیش نمی نهادند روزی دوست چنداولی [illegible] خان فیرنگ بود در وقت فرود آمدن اردوی مهابتخان بجهت احتیاط بیرون [illegible] مردم بفراغ خاطر دایره کنند چون منصور خان در اثنای [illegible] خورده [illegible] غرور به منزل میرسد بحسب اتفاق فوجی از دور نمودار [illegible] و خیال شرابها او را بر این میدارد که باید تاخت بی آنکه برادران و مردم خود را خبر کند سوار شده می تازد و دو سه ترکی را پیش انداخته تا جایی که جادو رای و اودی رام با [illegible] هزار سوار صف بسته ایستاده اند زده رده می برد چنانچه ضابطه [illegible] از اطراف هجوم آورده او را در میان می گیرند تا رمقی داشته دست و پا زده [illegible] دوین ایام مهابتخان پیوسته برسل و رسایل میدلهای [illegible] اضطرار همراه بیدولت بودند می نمود چون مردم [illegible] از [illegible] او می خواندند از اینجانب نیز نوشتها فرستاده قول خواسته [illegible] ماندو برآمده نخستین جماعتی ترکیان را پیش

فرستاده و از پس انها رستم خان و تقي و برقنداز خان را با گروه توپچیان روانه ساخت انگاه داراب خان و بهیم و بیرم بیگ و دیگر مردم کاري خود را روانه گردانید و چون بخود قرار جنگ صف نمي توانست داد همیشه نظر برقفا داشت فیلان مست جنگي را با ارابه هاے توپخانه از آب نربده گذرانیده جریده از پے داراب و بهیم خود هم پوسته ادبار بعرصه کارزار نهاده روزی که حوالي کالپاده معسکر اقبال گردید بیدولت تمام لشکر نکبت اثر خود را به تقابل فوج منصور فرستاده خود با خانخانان و معدودے یک گروه عقب ایستاده برق‌انداز خان که از مهابتخان قول گرفته در کمین بود وقتی که لشکرها در برابر هم صف کشیده اند قابو یافته باجماعتي برقندار تاخته خود را بلشکر منصور رسانیده و جهانگیر بادشاه سلامت گفته مي آید تا بمهابتخان رسید مشارالیه بملازمت فرزند اقبالمند پرویز برده بمراحم بادشاهي مستمال و امیدوار گردانید و سابق بهاءالدین نام داشت و نودر رزاقخان بود بعد از موت او در سلک توپچیان رومي منتظم گردید چون خدمت خود را گرم و چسپان مي کرد و جمعي با خود همراه داشت لایق تربیت دانسته بخطاب برقنداز خاني سرفراز ساختم در وقتي که بیدولت را بدکن مي فرستادم مشارالیه را میرآتش لشکر ساخته همراه او تعین ساختم اگرچه در ابتدای داغ لعنت برناصیه عبودیت نهاد لیکن عاقبت بخیر شده و بوقت آمد همان روز رستم که از نوکران عمده او بود و اعتماد تمام برو داشت چون یافت که دولت ازو برگشته است از مهابتخان قول گرفته برهموني سعادت و بدرقه توفیق با محمد مراد بدخشي و دیگر منصبداران که همراه او بودند از لشکر نکبت اثر او بدین ... والا قدر پیوست بیدولت را از شنیدن این ... رفت و بر تمام نوکران خود چه جای بندهای بادشاهي ... بے اعتقاد و بے اعتماد شده از غایت توهم شباشب کس فرستاده ... را نزد خود طلبیده فرار برقرار اختیار نموده سراسیمه از آب نربده عبور کرد ... وقت باز چندي از ملازمان او قابو یافته جدا شدند و بخدمت فرزند سعادتمند پیوسته در خور حالت خویش نوازش یافتند و همدرین روز که از آب نربده میگذشت نوشته بدست مردم او افتاد که مهابتخان در جواب کتابت زاهد خان نوشته بعواطف و مراحم بادشاهي مستمال و امیدوار گردانیده درآمدن ترغیب و تحریص بسیار نموده بود ان را بجنس نزد بیدولت بردند اوازراهد خان بد گمان و بے اعتماد شده او را به سه پسر محبوس گردانید زاهد خان پسر شجاعت خان است که از امرا و بندهای معتمد پدر بزرگوارم بود و من این بے سعادت را نظر بر حقوق خدمت و نسبت خانه‌زادگی ... بخطاب خاني و منصب هزاري پانصدي سرفراز ساختم

[illegible]

و بعد ازانکه از حویلي دهلي شکست خورده برگشت با آنکه مجال مندي نداشت توفیق نیافت که خود را بملازمت رساند و غبار خجالت و داغ عصیان از لوح پیشانی [illegible] عذر تقصیر گذشته درخواهد تا انکه منتقم حقیقي او را باین روز مبتلا [illegible] مبلغ یکصد لک و سي هزار روپیه نقد از اموال او بیدولت متصرف گشت

[illegible] کردي مبادش ایمن ز آفات * که واجب شد طبیعت را مکافات

[illegible] بیدولت بسرعت از آب نربده گذشته تمام کشتیهارا بانطرف کشید [illegible] را باعتقاد خود استحکام داده بیرم بیگ بخشي خود را با فوجي از مردم [illegible] خود و جمعي از ترکیان دکن در کنار آب گذاشته آرابههای توپخانه در برابر [illegible] خود بجانب قلعه اسیر و برهانپور عنان ادبار معطوف داشته دریوقت ملازم [illegible] که خانخانان نزد مهابتخان فرستاده بود گرفته پیش بیدولت برد در عنوان [illegible] مرقوم بود

[illegible] صدکس بنظر نگاه مي دارندم * ورنه بپریدمی ز بے آرامي

[illegible] از خانه طلبداشته نوشته را باو نمود اگرچه عذرها گفت لیکن جوابی که [illegible] سامان نمود القصه او را با داراب و دیگر فرزندان متصل منزل خود نظربند نگاه داشت و آنچه خود فال زده بود که صدکس بنظر نگاه مي دارند پیش او آمد دریں [illegible] ملازم فرزند اقبالمند را که عرضداشت فتح آورده بود بخطاب خوش خبر [illegible] سرفراز ساخته خلعت و فیل عنایت شد و فرمان مرحمت عنوان بشاهزاده و [illegible] مصحوب خواص خان فرستاده پهونچي گران بها بجهت فرزند اقبالمند و شمشیر مرصع به مهابتخان عنایت شد * چون از مهابتخان خدمات شایسته بظهور پیوسته بود بمنصب هفت هزاري ذات و سوار سرفرازي بخشیدم سید صلابتخان از دکن آمده دولت زمین بوس دریافت مورد عنایات خاص گردید مشارالیه از تعینات صوبه دکن بود چون بیدولت از حوالي دهلي شکست خورده بماندو رفت او فرزندان خود را در حدود متعلقه غیر بصیانت ایزدی سپرده از راه نا متعارف خود را بملازمت رسانید میرزا حسن پسر میرزا رستم صفوي بخدمت فوجداري سرکار بهرایچ دستوري یافته بمنصب هزار و پانصدي ذات و پانصد سوار از اصل و اضافه سرفراز گشت لعل بیگ داروغه دفتر خانه را نزد فرزند اقبالمند شاه پرویز فرستاده خلعت خاصه با نادري به آن فرزند و دستار بمهابتخان مصحوب او عنایت شد خواص خان که سابق نزد آن فرزند رفته آمده بود ملازمت نمود مشتملبر اخبار خوش آمد خانه زاد خان پسر مهابتخان را بمنصب پنجهزاري [illegible] سوار سرفراز ساختم دریفولا روزی بشکار نیله کلاو خوشوقت شدم در اثنای شکار [illegible] بنظر درآمد که طولش دو نیم ذرعه و جثه او مقدار سه دست بود و نصف خرگوشي را فرو برده و نصف دیگر را در فروبردن بود چون قراولان برداشته نزدیک آوردند خرگوش از [illegible] که باز بهمانطرح در آوردند هرچند زور کردند نیارستند

در آورد چنانچه از زور بسیار کنج دهانش پاره شد بعد ازان فرمودم که شکمش را چاک
کردند اتفاقاً خرگوش دیگر درست از شکمش بر آمد اینقسم مار را در هندوستان چیتل
می گویند و بمرتبه کلان میشود که کوهه پاچه را درست فرو می برد لیکن زهر و گزیدن
ندارد روز سه درهمین شکار یک ماده نیله گاو را به بندوق زدم از شکمش دو بچه
بر آمد چون شنیده شده بود که گوشت بره نیله گاو لذیذ و لطیف می باشد
باورچیان سرکار فرمودم که دوپیازه ترتیب داده آورده بی تکلف خالی از لذت [illegible]
نبود در پانزدهم شهریور ماه الهی رستم خان و محمد مراد و چندی دیگر از نوکران
بیدولت که درهنمودی سعادت ازو جدا شده خود را بملازمت فرزند اقبالمند شاه پرویز
رسانیده بودند حسب الحکم بدرگاه آمده دولت آستانبوس دریافتند رستم خان
بمنصب پنجهزاری ذات و چهار هزار سوار و محمد مراد را بمنصب هزاری ذات
پانصد سوار سرفراز ساخته بمواطف روز افزون امیدوار ساختم و رستم خان بدخشی [illegible]
است نامش یوسف بیگ بود نسبت قرابت بمحمد قلی [illegible]
وکیل و مدار علیه مرزا سلیمان بوده است اول در سلک بندهای درگاه [illegible]
و اکثر در صوبه ها بسر برده داخل منصبداران خورد بود به تقریبی [illegible] و تغیر شده
نزد بیدولت آمده ملازم گشت از شیرشکاری وقوف تمام دارد [illegible] اوهم ترددات
کرده خصوص در مهم رانا و بیدولت او را از سایر نوکران [illegible] گزیده و بمرتبه عمارت
رسانیده بود چون [illegible] الالتماس او خطاب خانی و
علم [illegible] وکالت او حکومت گجرات داشت
[illegible] آب است که از قدیمان و بابریان مرزا
[illegible] دریں تاریخ سید بهوه از صوبه گجرات آمده ملازمت نمود
[illegible] و یک نفر از مخذولان بی عاقبت را که در احمدآباد گرفتار شده
[illegible] مسلسل بدرگاه آورد شوره خان و قابل بیگ را که سرکرده ارباب فساد
[illegible] مست انداخته بپاداش رسانیدم بهفتم ماه مذکور مطابق هژدهم
[illegible] دختر فرزند شهریار را از نواسه اعتماد الدوله حق سبحانه صبیه کرامت فرمود
امید که قدمش بزین دولت فرخنده و همایون باد. بیست و دوم [illegible]
وزن شمسی آراستگی یافت سال پنجاه و پنجم از عمر این نیازمند به مبارکی و
فرخندگی آغاز شد بدستور هرسال خود را بطلا و اجناس وزن فرموده در وجه مستحقان
مقرر فرمودم ازانجمله بشیخ احمد سهرندی دو هزار روپیه عنایت شد غره مهرماه
الهی میر جمله بمنصب سه هزاری ذات و سیصد سوار ممتاز گشته مقیم بخشی
[illegible]
[illegible] پیشکشهای لایق کشیده [illegible]
[illegible]

گذشته سرگشته بادیه ضلالت گشته تفصیل این اجمال آنکه چون از آب نربده عبور
[illegible] کشتیها را به آنطرف برده کنار دریا و گذرها را به توپ و تفنگ استحکام
[illegible] از عقب برگشته‌های ستاره سوخته برکنار آب گذشته
[illegible] ریخت ادبار کشیده و خانخانان و داراب را نظربند با خود
[illegible] حقیقت قلعه اسیر بجهت شادابی سخن ناگزیر است * قلعه
[illegible] و استحکام و متانت از غایت اشتهار محتاج بتعریف و توصیف نیست
[illegible] بدکن حواله خواجه نصرالله ولد خواجه فتح‌الله بود که از غلامان و
[illegible] اسپ ثانی الحال به التماس بیدولت حواله میرحسام‌الدین
[illegible] شد چون دختر تعاثی نور جهان بیگم در حباله اوست
[illegible] دهلی شکست خورده بجانب مالوه و ماندو عطف عنان
[illegible] مذکور بشادیها فرستاده تاکید فرمودند که زنهار الف زنهار
[illegible] قلعه نگذارید برج و باره را استحکام داده ادای حقوق
[illegible] لعنت و کفران نعمت بر ناصیه سعادت و عزت او
[illegible] و سامان قلعه مذکور نه بمرتبه ایست که مرغ اندیشه
[illegible] و تسخیر آن بزودی ممکن و میسر باشد بالجمله
[illegible] مشارالیه که فرستاده به ترتیب مقدمات بیم و
[illegible] فرستاده بوده است از قلعه
[illegible] قلعه نگذارد [illegible] شریفا حقوق تربیت و
[illegible] فرزندان برآمده
[illegible] بمنصب چهار هزاری ذات [illegible]
[illegible] و مطعون دین و دنیا ساخت القصه چون آن [illegible] برگشته [illegible]
[illegible] و داراب و سایر اولاد بدنهاد او را با خود بالای قلعه [illegible]
[illegible] سایر مصالح قلعه‌داری خاطر وا پرداخت قلعه را بگوپال داس
[illegible] راسپه بوده و در هنگام رفتن دکن ملازم او شده بود سپرده
[illegible] خود گردانیدن متعذر بود درانجا گذاشت و هرچه
[illegible] چند ضروری همراه گرفت اول قصدش این بود که
[illegible] قلعه محبوس دارد آخر رای او برگشت و با خود فرود
[illegible] * دربلوا لعنت الله گمراه باجهان جهان ادبار و نحوست
[illegible] از غایت اضطرار سربلند رای پسر رای بهوج هاتیه را که از
[illegible]

بجهت دلجوئي و استحکام و عهد و سوگند بدرون محل برده محرم ساخت و زن وفرزند خود را پیش او آورده انواع و اقسام الحاح و زاري بکار برد خلاصه مقصودش آنکه وقت ما تنگ شده و کار بدشواري کشیده خود را بشما سپردم حفظ عزت و ناموس ما برشماست کاری باید کرد که زیاده برین خواري و سرگرداني نکشم خانخانان بعزیمت صلح از بیدولت جدا شده متوجه لشکر ظفر اثر گردید قرار یافت که مشارالیه درانطرف آب بوده بمراسلات ترتیب مقدمات صلح نماید قضا را پیش از رسیدن خانخانان بکنار آب چندی از بهادران جلادت قرین و جوانان نصرت آئین شبی قابو یافته از جائیکه مقهوران غافل بودند عبور نمودند از شنیدن این خبر ارکان همت تزلزل پذیرفت و بیرم بیگ نتوانست پاے ضلالت و جهالت برجا داشته بمدافعه و مقابله پرداخت تا برخود بجنبد کس از آب بسیار گذشت و در همان شب مفسدان سیاه بخت مانند بنات النعش ازهم پاشیده راه گریز سپردند خان خانان از نیرنگي اقبال بے زوال در ششدر حیرت افتاد نه روے رفتن نه رای آمدن * دریذوقت بمکرر نوشته هاے فرزند اقبال مند مبني برتنبیه و رهنموني سعادت مشتملبر دلاسا و استمالت پے در پے رسید خانخانان از صفحه احوال بیدولت صورت یاس و نقش [illegible] خوانده بتوسط مهابتخان بخدمت فرزند اقبال مند شتافت و بیدولت از رفتن خانخانان و عبور لشکر منصور از آب نبرده و گریختن بیرم بیگ و [illegible] دل پاے داده باوجود طغیان آب و شدت باران [illegible] جانب دکن روانه شد دربین هرج مرج اکثری از [illegible] و [illegible] او کام ناکام جدائي اختیار نموده از همراهي او باز [illegible] و اودی رام و آتش خان در سر راه بود [illegible] چند منزل رفاقت نمودند اما جادوراے باردیه او نیزمد [illegible] از پے میرفت و اسبابیکه مردم دربین اضطراب و هول جان مي [illegible] ميکرد روزے که ازان طرف آب روان مي شد ذوالفقار خان نام [illegible] که از خدمتگاران نزدیک او بود بطلب سربلند خان افغان فرستاده پیغام گذارد از نیک مردي و راست عهدي تو دور مي نماید که تاحال از آب نگذشته آبروی میدان و فاست مرا از بیوفائي هیچکس چنان گران نمي آید که از تو مشارالیه درکنار آب سوار استاده بود که ذوالفقار خان رسیده تبلیغ رسالت مي نماید سربلند خان جواب مشخص نداد و در رفتن و بودن مترددد و متفکر بود دران وقت از روی اعراض میگوید که جلوی اسپ مرا بگذار ذوالفقار شمشیر کشیده بر کمر او حواله میکند دریحال یکي از افغانان نیزه کوتاه دسته را که اهل هند برچه مي گویند درمیان حایل مي سازد [illegible] برچه خورده نوک شمشیر برکمر سربلند خان گذاره نمیرسد و بعد از [illegible] افغانان هجوم آورده ذوالفقار را پاره پاره میسازند پسر سلطان محمد خزانچي که خواجه بیدولت بود بنابر آشنائي و دوستي بے اجازت بیدولت همراه او آمده نیز بقتل میرسد [illegible] چون خبر آمدن او از برهانپور [illegible]

افتاد خواصخان را بر جناح استعجال نزد فرزند اخلاص کیش فرستاده تاکید بیش از پیش نمودم که زینهار بجهود کشائی این مرادات تعلل نکشته همت بران مصروف دارد [illegible] فرزند بصمت آردها از قلمرو پادشاهی آواره سازد چون مذکور می شد که اگر [illegible] کار برو تنگ شده غالب ظن انست که از راه الکه قطب الملک خود را [illegible] آوقیمه و بنگاله اندازد و بحساب سپاهگری نیز معقول می نمود بنابر حزم [illegible] که از شرایط جهانداری است میرزا رستم رابصاحب صوبگی اله‌آباد اختصاص [illegible] بصوب انصوب فرمودم که اگر بحسب اتفاق نقش چنین نشیند از مصالح آنکار [illegible] فرزند خانجهان از ملتان آمده دولت زمین بوس دریافت هزار مهر [illegible] و یک قطعه لعلی که یک لک روپیه قیمت داشت با یکعدد مروارید و دیگر [illegible] برسم پیشکش گذرانید برستم خان فیل مرحمت نمودم نهم آبان ماه الهی [illegible] عرضداشت شاه زاده و مهابتخان را آورده معروضداشت که چون آن فررند [illegible] با انکه بسیاری از مردم بدابر شدت باران و بر آمدن او عقب مانده بودند [illegible] تامل و توقف از آب گذشته بتعاقب بیدولت علم اقبال بر افراخت [illegible] شنیدن این خبر جابکاه سراسیمه طی مسافت می نمود و از شدت باران و افراط [illegible] کوچ پی در پی چار وائی باربردار از کار رفته بود از هر کس هرچه درراه می ماند [illegible] گردید واوبا فرزندان و متعلقان نقد جان غنیمت شمرده [illegible] پرداختند [illegible] گذشته تا پرگنه ریکوت که از برهانپور [illegible] چهل کروه مسافت است [illegible] او پاینحال تا قلعه ماهور رفت و چون [illegible] که جادو رای و اودا [illegible] پیش ازین باو رفاقت نمی خواهند کرد پرده آزرم نگاهداشته انهارا رخصت نمود و [illegible] بار دیگر احمال و اثقال در قلعه مذکور با اودی رام سپرده بجانب ولایت قطب الملک روانه شد چون برآمدن او از قلمرو پادشاهی به تحقیق پیوست فرزند سعادتمند بصوابدید [illegible] از پرگنه مذکور عنان مراجعت معطوف داشته در غره آبان ماه الهی [illegible] سارنگدیو با فرمان مرحمت عنوان نزد انفرزند رخصت [illegible] بمنصب چهار هزاری ذات و دو هزار سوار سرفرازی یافت میرک معین [illegible] کابل را حسب الالتماس مهابتخان بخطاب خانی سرفرازی بخشیدم الفخان [illegible] پتنه آمده ملازمت نموده بحراست قلعه کانگره مقرر فرموده [illegible] عنایت فرمودم غره آذر ماه الهی باقیخان از جوناگذهه آمده ملازمت نمود چون خاطر از [illegible] بیدولت وا پرداخت و گرمای هندوستان بمزاج من سازگار نبود دویم [illegible] بخیر و ظفر از دارالبرکت اجمیر بعزم سیر و شکار [illegible] موکب اقبال اتفاق افتاد قبل ازین عمدة السلطنت اصفخان رابصاحب صوبگی بنگاله اختصاص بخشیده بدانصوب رخصت فرموده بودم چون [illegible] گرفته و او در قابلیت و استعداد و مزاجدانی

از دیگر بندها امتیاز تمام دارد بلکه در تمام شایستگی بی‌همتاست و جدائی او برین
گردی میبرد لاچار منع آن عزیمت نموده بملازمت طلبیده بودم درین تاریخ بدرگاه
رسیده سعادت آستانبوس دریافت جگت سنگهه رانا کرن رخصت وطن [illegible]
بعنایت خلعت و خنجر مرصع سرفراز گشت راجه سارنگدیو عرضداشت فرزند [illegible]
شاه پرویز و مدارالسلطنت مهابتخان آورده سعادت زمین‌بوس نمود مرقوم بود که خاطر از [illegible]
بیدولت جمع شده و دنیا داران دکن کام و نا کام شرایط اطاعت و فرمان برداری [illegible]
میرسانند الحصوت قطع نگرانی خاطر از آنجهت نموده بصوبه خاندیس [illegible]
و از ممالک محروسه هر جا پسند نمود و بدرجه اشرف سازگار شد تشریف برده [illegible]
دل و کام بخشی روزگار [illegible] میرزا والی از سروج آمده ملازمت
نمود حکیم مومنا بمنصب هزاری سرفراز گردید [illegible] خان حاکم از
گجرات آمده [illegible] عرضداشت عقیدتخان بخشی [illegible]
دکن مشتمل بر کشته شدن راجه گردهر رسید و شرح این سانحه آنکه یکی از برادران سید
کبیر بارهه که ملازم فرزند ابوالمظفر شاه پرویز بود شمشیر خود را [illegible]
زدن به صیقلگری در محل خانه راجه گردهر دکان [illegible] دیگر که
به طلب شمشیر می آید [illegible] گفتگو می شود و [illegible] چوب صیقلگر
می زنند مردم راجه [illegible] اتفاقاً [illegible] جوانی از سادات
بارهه در حوالی منزل واقعه [illegible] بودند و بکمک سید مذکور
میرسند آتش فتنه [illegible] راجپوتان جنگ میشود و کار به تیر و
شمشیر [illegible] چهل سوار خود را بکمک میرساند و
[illegible] از راجپوتان و مردم خود چنانچه رسم هنود است برهنه
[illegible] از آمدن سید کبیر و شدن سادات وقوف یافته مردم خود را
[illegible] در آورده در را مضبوط ساختند و سادات دروازه حویلی را آتش زده خود
[illegible] انداختند و جنگ بجائی میرسد که راجه گردهر با بیست و شش نفر از
[illegible] چهل کس دیگر [illegible]
[illegible] کشته شدن راجه گردهر سید کبیر [illegible]
[illegible] امرای راجپوت بر قتل راجه گردهر وقوف یافته فوج فوج از
[illegible] تمام سادات بارهه بکمک سید کبیر شتافته [illegible]
[illegible] آتش فتنه و فساد و آشوب ترقی میکند و نزدیک [illegible]
[illegible] از این آگهی یافته [illegible] سوار کشته خود را میرساند
[illegible] راجپوتان را [illegible]
[illegible]
[illegible] و منتظر تدارک این میگردد چون [illegible]
[illegible]

[illegible] روز دیگر مهابتخان بخانه راجه گردهر رفته فرزندان او را پرسش
[illegible] از زمره تقدیر و سنجیدگی سید کبیر را بدست آورده مقید می
[illegible] بغیر از کشتن او تسلی نمیشدند بعد از ورود چند او را بپاداش
[illegible] مراد را بخدمت فوجداری سرکار اجمیر مقرر داشته
[illegible] بانشاط شکار خوشوقت بوده روزی در اثنای شکار
[illegible] بود بدار گیرانیدم اتفاقاً ماری که او را گرفت
[illegible] که گوشت دراج سیاه از سفید لذیذتر است و گوشت
[illegible] گهاگهر گویند از قسم بودنه خورد که جنگی باشد بهتر [illegible]
[illegible] سنجیدم گوشت حلوان فربه لذیذتر است و مشخص
[illegible] که هندو یک قسم طعام پخته اند که از قرار واقع تمیز
[illegible] موقوم میگردد دهم دی ماه در حوالی پرگنه رحیم آباد قراولان
[illegible] و فدائی خان حکم شد که اهل میش را که در رکاب حاضر
[illegible] نمایند و اربی انها سوار شده متوجه شکار گشتم از انبوهی
[illegible] نمایان شهود فیل را پیشتر رانده پهلوی انرا منظر در
[illegible] داد از ایام شاهزادگی تا حال اینهمه شیر که شکار
کرده ام در بزرگی و شکوه [illegible] مثل این شیری بنظر در نیامده بمصوران فرمودم
که شبیه انرا موافق ترکیب و جثه بکشند [illegible] و [illegible] جهانگیری وزن شد طولش
از فرق تا بمردم شه و نیم درعه و در [illegible] بعرض رسید که حاکم آگره
بجوار رحمت ایزدی پیوست اول در پیش بهادر خان [illegible] زمانی بوده بعد از
[illegible] والد بزرگوارم پیوست چون من
[illegible] ناظر سرکار من ساختند مدت پنجاه و [illegible]
[illegible] و رضاجوئی خدمت می کردی و هرگز از [illegible]
[illegible] خلاف خدمت و سبلت بندگی او زیاده بر انست که منصب
[illegible] شد ایزد تعالی او را غریق بحر مغفرت خویش گرداناد مقربخان را که
[illegible] این [illegible] است بحکومت و حراست آگره بلند پایگی [illegible]
[illegible] در حوالی [illegible] مکرم خان و عبدالسلام برادر او سعادت زمین بوس
[illegible] در قصبه متهرا جشن وزن قمری آراستگی یافت و سال پنجاه
و هفتم از عمر این نیازمند درگاه نیاز بمبارکی و فرخی آغاز شد در حوالی متهرا
[illegible] سیرکنان و شکار افگنان متوجه گشتم در اثنای راه قراولان بعرض
[illegible] بچه نمایان شد از کشتی بر آمده بنشاط شکار پرداختم
[illegible]
[illegible] سال

واجبي بجاگیر داران نمي دهند بجاانجهان حکم فرمودم که جمعی از منصبداران پیش را همراه گرفته تنبیهه و تادیب بلیغ نماید و قتل و بند و تاراج نموده محکمه و حصار انها بخاک برابر سازد و خار بن فتنه و فساد انها از بیخ برکند روز دیگر فوج از آمد گذشته قوم و چهبان تاختند چون فرصت گریختن منده پای جهالت افشرده جنگ در برابر کردند و کیس بسیاری بقتل رسیده بن و فرزند انها باسیری رفت و غنیمت فراوان بتصرف سپاه منصور افتاد عره بهمن ماه رستم خان را بفوجداري سرکار قنوج سرفراز ساخته بدانصوب فرستادم دوم ماه مذکور عبدالله پسر حکیم نورالدین طهرانی را در حضور فرمودم که سیاست کردند و شرح این اجمال نکه چون دارای ایران پدرش را بانمای زر و سامان در شکنجه و تعذیب کشید مشارالیه از ایران گریخته بصد ملامت و پریشانی خود را به هندوستان انداخت و بوسیله اعتماد الدوله در سلک بندهای درگاه منتظم گردید و از مساعدت بخت باندک زمانی روشناس گشته داخل خدمتگاران نزدیک شد و منصب پانصدی و جاگیر معموره یافت لیکن از انجا که حوصله اش تنگ بود تاب این دولت نداشت کفران نعمت و ناسپاسی پیشه خود ساخت و پیوسته زبان را به شکر و شکوه خدا و خداوند خویش آلوده میداشت دیدولا مکرر معروض رسید که هرچند عنایت و رعایت در حق او بیشتر شود آن نا حق شناس بر شکایت و آزردگی می افزاید نه نه ذالک نظر برعنایتهائی که در حق او [illegible] بود مرا باور نمي افتاد تا انکه از مردم بیغرض [illegible] مستقل [illegible] های بی ادبانه از او نسبت بمن شنیده بودند [illegible] بداران بحضور طلبداشته سیاست [illegible]

زمان سرخ سر سبز میدهد برباد

[illegible] که در [illegible] نواحي قلاده شیرت مي باشد که متوطنان این [illegible] آزار الله به قدائی خان حکم شد که حلقهای جون [illegible] آن شیر را محاصره نماید و از پی او خود سوار شده به بیشه درآمدم بغایت [illegible] مستان [illegible] آمد بیک زخم بندوق کارش تمام شد [illegible] [illegible] سیاه [illegible] الیدم فرمودم که در حضور حوصله اش را جاک [illegible] [illegible] آمد که درست فرو برده بود و هنوز به تحلیل نرفته حیرت افزای خاطر گشت که نای گلوی او نایس ناریکی موش درست را بچه طریق [illegible] اعراق اگر دیگری نقل میکرد تصدیق آن ممکن نبود چون خود دیده شد بدابر غرابت [illegible] ماه مذکور دارالملک دهلی معسکر اقبال گشت چون جگت سنگهه [illegible] بنجاب که وطن اوست رفته شورش [illegible] در اوراق گذشته

[illegible]

به عاقبت گردد. روز دیگر از سواد شهر کوچ فرموده بمقام کدهه نزول اقبال اتفاق افتاد. چون [illegible] کهنبایت بر سر راه واقع بود و مباهجه و التماس بسیار نمود حسب الالتماس او سایه [illegible] انداخته آن قدیم الخدمت را کامیاب این آرزو گردانیدم. از پیشکشهای [illegible] هزاری او پایه قبول یافت. بیستم از مقام کدهه کوچ شده سید بهوه [illegible] که وطن مالوف اوست واقع است این قدیم الخدمت را پیش ازین هم [illegible] [illegible] بلند بانگی بخشیدم. درین وقت علی محمد پسر علی رای حاکم تبت بفرموده [illegible] آمده [illegible] زمین بوس دریافت و ظاهر شد که علی رای مابین پسر خود [illegible] و تعلق مفرط داشت و از دیگر اولاد گرامی تر میدید [illegible] جانشین خود گردانیده بود برادران [illegible] گشت و [illegible] در میان آمد. ابدال پسر علی رای که رشید ترین اولاد اوست از عهده [illegible] آزردگی [illegible] کاشغر متوسل شده [illegible] حامی خود ساخت [illegible] چون علی رای [illegible] شده هرگاه زمان موقوف در [illegible] والی کاشغر جازم ملک تبت شود علی رای ازین توهم استمداد [illegible] قصد او کند [illegible] ملک او شورش [illegible] را [illegible] درگاه نمود و همگی مقصدش آنکه از مهربانان [illegible] شود که بحمایت و رعایت اولیای دولت قاهره روی [illegible] عرب اسفندیار [illegible] بولچی پرگنه [illegible] شد لشکری [illegible] امام وردی که از بیدولت گریخته خود را [illegible] فرزند سعادتمند شاه پرویز رسانیده بود درین تاریخ بدرگاه آمده آستانبوس نموده [illegible] داشت آن مورد [illegible] و [illegible] عادل خان [illegible] پیشکش فرستاده بود اظهار بندگی و دولتخواهی نموده بنظر در آورد و [illegible] آنفرزند فرستاده خلعت با نادری تکمه مروارید بجهت شاهزاده و خلعت بجهت خان عالم و مهابتخان فرستاده بالتماس آنفرزند [illegible] مهدی [illegible] بخطاب عادل خانی قلمی فرموده خلعت با نادری خاصه مرحمت شد و حکم فرمودم که اگر صلاح داند مشار الیه را [illegible] مذکور باغ [illegible] محل نزول بارگاه اجلال گشت [illegible] خان و اسفندیار و راجه [illegible] گوالیاری و دیگر امرا که بکمک [illegible] از ضبط و ربط کوهستان شمالی را پرداخته سعادت آستانبوس دریافتند. بالجمله [illegible] باشاره بیدولت خود را بکوهستان مذکور رسانیده [illegible] بفتنه و فساد پرداخت و چون عرصه خالی بود روزی چند در شعاب جبال و کوهها [illegible] بسر برده [illegible] و تاراج رعایا و زیردستان وبال [illegible] و بمقدمات [illegible] و امید جمع زمینداران [illegible] را [illegible] خود ساختن مشار الیه قلعه نور را [illegible] شد. هرگاه قابو یافتی از [illegible] برآمده [illegible] از بندهای پادشاهی جنگ در گریز کردی تا آنکه آذوقه کمی کرد و از کمک و مدد دیگر [illegible] اضطرار و دلتنگی او شد

ناگزیر وسایل بر انگیخته بخدمت نور جهان بیگم آنجا آورد و اظهار ندامت و خجالت
نموده به استشفاع ایشان توسل جست و بجهت دلجوئی و خاطرداری ایشان رقم
عفو بر جراید عصیان او کشیده آمد درین تاریخ عرایض منصبداران دکن رسید که بیدولت
با لعنت الله و داراب و دیگر پر و بال شکسته چند بحال تباه و رو سیاه و خرابی از سرحد
قطب الملک بجانب اودیسه و بنگاله رفت و درین سفر خرابی بسیار بحال او
و همراهیان او راه یافت و کس بسیار بهنگام فرصت سر و پا برهنه از جان گذشته
شمه راه فرار پیش گرفتند از جمله روزی میرزا محمد پسر افضل خان دیوان او با زن
و عیال خود بوقت کوچ گذشت و چون خبر به بیدولت رسید جعفر و خانقلی ازبک
و چندی دیگر از مردم اعتمادی خود را بتعاقب او فرستاد که اگر زنده تواند بدست
آرد فبها والا سر او را بریده بحضور بیارند نامبردها بسرعت هرچه تمام تر طی مسافت
نموده در اثنای راه باو رسیدند او ازین حادثه آگاهی یافته والده و عیال خود را بجانب
جنگل برده پنهان کرد و خود با معدودی از جوانان که اعتماد همراهی باتها داشت
مردانه پای همت افشرده بکمان داری ایستاد ظاهرا جوی آب و جنگل در میان
او بود سید جعفر خان خواست که نزدیک آمده بقیتال و فریب او را همراه برد هرچند
بترتیب مقدمات بیم و امید سخن پردازی کرده [illegible] او به تیر جان ستان
حواله ساخت و بغایت جنگ مردانه کرده [illegible] و چندی دیگر از مردم
بیدولت را بجهنم [illegible] زخمی شده و نخود بزخمهای
کاری نقد هستی در باخت [illegible] بسیاری را به زمین ساخت بعد از
کشته شدن سر او را [illegible] پیش بیدولت بردند چون بیدولت از حوالی دهلی
شکست خورده [illegible] و رفت افضلخان را بجهت طلب و کمک و مدد نزد عادلخان
[illegible] تعین کرد بجهت عادلخان و اسپ و فیل و شمشیر مرصع برای عنبر مصحوب
[illegible] بود اول نزد عنبر میرسد بعد از تبلیغ رسالت آنچه بیدولت بجهت او
[illegible] بود پیش می آورد و عنبر قبول نمیکند و میگوید که ما تابع عادلخانیم و
امروز عمده دنیاداران دکن اوست شما را اول پیش او باید رفت و اظهار مطلب خود
نمود اگر او قبول این معنی نمود بنده موافقت و متابعت میکند و درانصورت هرچه
[illegible] میگیرد و الا افضل خان نزد عادلخان میرود او بغایت بد پیش می آید و
مدتها در بیرون شهر نگاه میدارد و بحال او نمی پردازد و انواع خواری میفرماید و
آنچه بیدولت بجهت او و عنبر فرستاده بود همه را غایبانه ازو طلب نموده متصرف
میشود مشارالیه درینجا بود که خبر کشته شدن پسر و خرابی خانه را شنیده بروز سیاه
[illegible] القصه بیدولت با این سامان دولت و اتفاقات طالع و نشیمن منصوبه ی
[illegible]
[illegible]

[illegible] فرستاده بمیر سرحد خود نوشت که بدرقه شده از سرحد خوبش [illegible]
[illegible] جمله غله فروشان و زمینداران را دلاسا نموده مقرر داره که باردوی [illegible]
[illegible] برسانیده باشند * بیست و هفتم ماه مذکور غریب سانحه [illegible]
[illegible] مراجعت نموده باردوی می آمدم اتفاقا از جوئی که [illegible]
[illegible] بسختی می گذشت عبور واقع شد یکی از [illegible]
که مشتمل بر جواهر و بعضی پیاله با سرپوش در خریطه [illegible]
[illegible] داشت بوقت گذشتن پایش لغزید [illegible]
[illegible] بیرون رفت هرچند تفحص کردند
[illegible] ظاهر نشد روز دیگر حقیقت بعرض رسانیدند جمعی
[illegible] که هرجا رفته باز از روی احتیاط تفحص نمایند شاید
[illegible] عجیب تر آنکه [illegible] زیر و بالا نشده
[illegible]
[illegible] انگشتری یاقوتی از میراث [illegible]
[illegible]

سعید خان را بلقب نوازش خانی سربلندی بخشیدم هنگام جلوس بر وزنها و گزها پاره افزوده بودم چنانچه سه رتبی بروزن مهر و روپیه اضافه شده بود درین ایام بعرض رسید که درداد و ستدها رفاهیت خلق در آنست که مهر و روپیه بوزن سابق باشد چون در جمیع امور رفاهیت و آسایش خلق منظور است حکم کردم که از تاریخ حال که یازدهم اردی بهشت سنه ۶ جلوس باشد در دارالضربهای ممالک محروسه مهر و روپیه را بدستور سابق مسکوک و مضروب میساخته باشند چون قبل ازین بتاریخ روز شنبه دوم از ماه صفر سنه ۱۰۲۰ هزار و بیست احداد بدنهاد شنید که کابل از سردار صاحب وجود خالیست و خاندوران در بیرونی هاست و معزالملک بامعدودی چند از ملازمان مومی الیه در کابل است فرصت غنیمت دانسته باسوار و پیاده بسیار عامل و سیخچر خود را بکابل رسانید و معزالملک باندازه قوت و حالت خود فی الجمله ترددی نموده کابلیان و معقوطنان و سکنهٔ شهر خصوصاً جمیع جماعت قزلباشیه درچها را کوچه بند نموده خانهای خود را مضبوط و مستحکم ساختند افغانان چند توپ شده از اطراف بکوچها و بازارها درآمدند مردم از پشت بامها و سراهای خود آن تیره بختان را از تیر و تفنگ گرفته جمعی کثیر را بقتل رسانیدند تارکی که از سرداران معتبر آن مخذول بود کشته شد از وقوع اینمقدمه بملاحظه آنکه مبادا مردم از اطراف و جوانب جمع شده راه بیرون شدن بر انها مسدود گردانند دل و پای داده ترسان و هراسان باز گشتند قریب بهشتاد نفر از آن سگان بجهنم رفتند تا دو بست اسپ گرفته ایران مهلته جان به تگ پا بیرون بردند نادعلی میدانی که در لهوکر بود احرهمان روز خود را رسانیده پاره راه تعاقب نمود چون فاصله بسیار شده بود وجمعیت او اندک کاری نساخته برگشت بهمان سعی که درورود امدن نمود و فی الجمله ترددی که از معزالملک واقع شد هریک بزیادتی منصب سرفرازی یافتند و نادعلی که بمنصب هزاری ذات مفتخر بود هزار و پانصدی شد و معزالملک که هزار و پانصدی بود بهزار و هفتصدی سرفراز گشت چون ظاهر شد که خاندوران و کابلیان در مقام زور گذرانیدن آمد و دفع احداد بد نهاد بدور و دراز کشید بخاطر گذرانیدم که خانخانان در خانه بیکار افتاده است او را با پسرانش بدین خدمت تعین باید کرد مقارن این اندیشه قلیج خان که قبل ازین بطلب او فرمان صادر گشته بود از پنجاب آمد و سعادت خدمت دریافت از ناصیه احوالش ظاهر گشت که بجهت آنکه خدمت دفع احداد که نامزد خانخانان شده آرزده خاطر است تا آنکه صریح تعهد اینخدمت نمود و قرار یافت که منصب صوبگی پنجاب متعلق بمرتضی خان باشد و خانخانان در خانه نشیند و قلیج خان بمنصب شش هزاری ذات و پنجهزار سوار سرفرازی یافته بخدمت کابل و دفع و رفع احداد بد نهاد و دزدان کوهستان را تعهد نمود خانخانان را فرمودم که در عوض اگره از سرکار قنوج و کالپی جاگیر تنخواه کنند تا مفسدان و متمردان آن ولایت را تنبیه بلیغ نموده بیخ و بنیاد انها را بر اندازد در وقت رخصت هریک از آنها مخلع و اسپ و فیل و

طبیعت من رغبت تمام دارد و اقسام ماهی خوب بجهت من می آرند بهترین ماهی های هندوستان روهو است و از پس آن برین و هردو پولک دار می باشند و در شکل و شمایل نزدیک به یک دیگر و همه کس زود تفریق میتوانند کرد همچنین در گوشت اینها نیز تفاوت بغایت کم است مگر صاحب ذایقه عالی دریابد گوشت روهو اندک بهتر است *

جشن نوزدهمین نوروز از جلوس همایون

روز چهارشنبه بیست و نهم جمادی الاول سنه هزار و سی و سه هجری بعد از گذشتن یک پهر و دو گهری از روز مذکور نیر اعظم عطیه بخش عالم به بیت الشرف حمل سعادت تحویل ارزانی داشت و بندهای شایسته باضافه منصب و انواع مراتب سربلندی یافتند احسن الله پسر خواجه ابوالحسن از اصل و اضافه بمنصب هزاری و سیصد سوار ممتاز گشت محمد سعید پسر احمد بیگ خان [illegible] هزاری و سیصد سوار سرفراز شد میرشرف دیوان بیوتات و خواص خان [illegible] بمنصب هزاری سربلند گردیدند سردار خان از کانگره آمده دولت زمین [illegible] دریدوا به یساولان و اهل یساق حکم [illegible] که بعد [illegible] هزاری و بر آمدن از دولتخانه آدم معیوب را [illegible] و مجذوم انواع بیمار نگذارند که بنظر [illegible] الهوردی برادر امام وردی از پیش بیدولت در [illegible] بعنایت سرفرازی یافت چون خبر آمدن بیدولت بسرحد [illegible] فرمان بنام شاهزاده و مهابتخان و امرای که به کومک آن فرزند [illegible] تاکید صادر شد که خاطر از ضبط و نسق آن صوبه پرداخته بزودی متوجه [illegible] اله آباد و بهار گردند و اگر بحسب اتفاق صوبه دار بنگاله پیش راه او را نتواند گرفت و قدم جرات و جلادت پیش نهد بصدمات افواج قاهره که در ظل رایت [illegible] مقرر اند آواره دشت ناکامی گردد و بنابر احتیاط در دوم اردی بهشت ماه فرزند خانجهان را بصوبه دارالخلافه آگره رخصت فرمودم که در آن نواحی بوده منتظر اشارت باشد اگر بخدمتی حاجت افتد و حکم فرمایند مقتضای وقت بعمل آورد بمشارالیه [illegible] خاصه با نادری تکمه مروارید و شمشیر خاصه مرصع و با ساز طلا [illegible] [illegible] عنایت شد درین تاریخ عرضداشت عقیدت خان بخشی صوبه دکن [illegible] الحکم فرزند اقبالمند شاه پرویز همشیره زاده [illegible] را در [illegible] [illegible] مبارک [illegible] مرحوم نموده ترکمان خان را از [illegible] طلبیده [illegible] او مقرر فرمودند [illegible] آسمد ملازمت [illegible]

بوکردار زشت خود انداخته در برهانپور نیارست بود فرزندها را همراه گرفته بجانب دکن
رخت ادبار کشید که در پناه عادلخان روزگار بسر برد قضارا از حوالی پیشتر عبور واقع
شده که جانسپار خان وقوف یافته جمع را بر سر راه میفرستد و او را با متعلقان گرفته
بقلعهٔ [illegible] آورد مهابتخان مقید و محبوس داشته یک لک روپیه از نقد
از او گرفته و تحصیل نموده و جادو رای و اودی رام فیلان بیدولت را که در قلعه
گذاشته بود همرا گرفته آورده شاهزاده را ملازمت نمودند قاضی عبدالعزیز که
عادلخان از نزد بیدولت بجهت عرض مقاصد او آمده بود او را راه سخن نداده
[illegible] نموده بودم و بعد از شکست و خرابی او مهابتخان ملازم خود ساخته بود
[illegible] آشنائی قدیم بعادلخان داشت و چند سال بوکالت خانجهان در بیجاپور
[illegible] او را نزد عادلخان برسم حجابت فرستاد و دنیاداران دکن تقاضای
[illegible] منظور و ملحوظ داشته اظهار بندگی و دولتخواهی نمودند عنبر مقهور
[illegible] از مردم معتبر خود فرستاده نهایت عجز و فروتنی ظاهر ساخت چنانچه
مهابتخان [illegible] عرضداشت نوشته قرار داده بود که در دیونگام آمده مهابتخان
را ببیند [illegible] خود را ملازم سرکار ساخته در خدمت فرزند اقبالمند بار دارد
مقارن اینحال [illegible] قاضی عبدالعزیز رسید که عادلخان از صمیم قلب اختیار بندگی
و دولتخواهی نموده قرار داده که ملا محمد لاری را که وکیل مطلق و نفس ناطقه اوست
و در مشاورات و مرابطات او را میان [illegible] و می نویسند با پنج هزار سوار بفرستند که پیوسته
در خدمت بسر برد و متعاقب رسیل [illegible] چون مکرر فرامین بتاکید صادر شده بود
که آنفرزند بعزم استیصال بیدولت متوجه [illegible] گردد درینولا خبر رسید که باوجود
ایام برسات و شدت باران بتاریخ ششم فروردی ماه آنفرزند بطالع اقبال از برهانپور کوچ
فرموده در لال باغ منزل گزید و مهابتخان تا آمدن ملا محمد لاری در برهانپور توقف نموده که
چون مشار الیه برسد خاطر از نسق و ضبط آن حدود پرداخته باتفاق او بخدمت فرزند
[illegible] خان و جادو رای و اودی رام و دیگر بندها را مقرر نموده [illegible]
[illegible] باشند جانسپار خان را بدستور سابق رخصت فرموده اسدخان
[illegible] را بایلچپور باز داشت منوچهر پسر شاهنواز خان را بجالنهپور تعین نمود
[illegible] را به تهانه‌ها فرستاد که صوبه خاندیس را محافظت نماید درین تاریخ خبر رسید
که [illegible] عادلخان رسانیده و او شهر را آئین بسته چهار کروه استقبال نموده
[illegible] و خلعت بر آمده تسلیمات و سجدات بجا آورده در بیست و یکم سر و پا
[illegible] داور بخش و خان اعظم و صفی خان مرحمت نموده فرستادم صادقخان را
[illegible] ساخته خلعت و فیل عنایت نموده رخصت نمودم
[illegible] و چهار صد سوار حکم شد ملتفت خان پسر میرزا رستم خان
[illegible] هزاری [illegible] و سیصد سوار فرق عزت بر افراخت روزی در شکار
[illegible] فرمودم که آنجا را کنده

مار را سراوردند بے اغراق ماری بایں کلانے تا حال بنظر در نیامده چون شکمش را چاک کردند کفچه ماری که فرو برده بود درست بر آمد اگرچه اینقسم دیگر بوده اما در ضخامت و درازی اندک تفاوتی محسوس شد دریولا از عرضداشت واقعه نویس صوبه دکن معروض گردید که مهابتخان عارف پسر زاهد را سیاست فرموده او را با دو پسر دیگر محبوس و مقید دارد ظاهرا آن بیسعادت خون گرفته عرضداشتی بخط خود بجنس به بیدولت نوشته از جانب پدر و خود اظهار اخلاص و دولتخواهی و ندامت و خجالت نموده بود قضارا آن نوشته بدست مهابتخان می آمد عارف را بحضور طلبداشته نوشته را باو مینماید چون خود سجل بخون خود نوشته بود عذری که مقبول و مسموع افتد سامان نیارست کرد لاجرم او را سیاست فرموده پدر و برادرانش را محبوس گردانید غره خورداد بعرض رسید که شجاعت خان عرب در صوبه دکن باجل طبعی در گذشت دریولا عرضداشت ابراهیم خان فتح جنگ رسید نوشته بود که بیدولت داخل اودیسه گردید تفصیل این اجمال آن که مابین سرحد اودیسه و دکن دربندے واقع است که زیکطرف کوه بلند دارد و از جانب دیگر چهله و دریاست و حاکم گولکنده در تنگی و حصاری ساخته بتوپ و تفنگ استحکام داده و عبور مردم بے اجازت و اشارت قطب الملک ازان دربند متصور و میسر نیست بیدولت برهنمونی و بدرقه قطب الملک ازانجا گذشته بولایت اودیسه در آمد قضارا دریدوقت احمد بیگ خان برادرزاده ابراهیم خان بر سر زمینداران کهنه رفته بود از سوانح این حادثه غریب [illegible] متحیر گشت و ناگزیر دست ازان [illegible] [illegible] انجمه است آمده نسایی خود را [illegible] [illegible] دوازده کروه جانب بنگاله است شتافت و چون [illegible] [illegible] آوردن و انتظام احوال نشد استعداد جنگ بیدولت در خود [illegible] [illegible] چنانچه باید نبود از کتک گذشته ببردوان که صالح برادرزاده [illegible] جاگیردار آنجا بود رفت در ابتدا صالح استعداد نموده [illegible] [illegible] تا آنکه کتابت لعنت الله بر استمالت او رسید صالح بردوان [illegible] [illegible] ابراهیم خان از استماع این خبر وحشت اثر حیرت زده گشت با چار باوجود آنکه اکثرے از کمکیان و سپاه او در اطراف بلاد متفرق و متلاشی بودند در اکبرنگر پاے همت استوار نموده باستحکام حصار و جمع آوردن سپاه و [illegible] ساخت [illegible] از بیدولت بار رسید مضمون آنکه بحسب تقدیر [illegible]

[illegible]

[illegible] اگر او را عزم رفتن درگاه بادشاه باشد دست تعرض از دامان ناموس [illegible] فارغ خاطر روانه درگاه گردد و اگر توقف را مصلحت خود [illegible] عطا فرمائیم ●

[illegible] نوشته میرزا محمد هادی مؤلف دیباچه

[illegible] نواب [illegible] نوشت که حضرت شاهنشاهی این دیار را به بنده [illegible] همراه است چون شاهجهان در بردوان رسید صالح حصار را [illegible] جنگ و جدال گردید عبدالله خان بپایه حصار رسیده محاصره [illegible] و دشواری کشید و هیچ طرف توقع مدد و طریق نجات ندید [illegible] عبدالله خان را دید مشارالیه خاطر از قلعه جمع ساخته او را در [illegible] از تسخیر بردوان متوجه اکبرنگر شدند ابراهیم خان اول اراده [illegible] که قلعه [illegible] داده شرایط تحصن و قلعه‌داری پرداخت چون حصار اکبرنگر وسیع بود [illegible] محافظت آن نتواند نمود نداشت و در مقبره [illegible] نهایت [illegible] دراینوقت جمعی از امرا که در [illegible] سپاه شاهجهان [illegible] پرداختند و خود در قلعه [illegible] فایره حرب [illegible] و استقامتی پدید آمد چون [illegible] را از آب گذرانیده بدان سمت [illegible] و مردم [illegible] فرستاد تا [illegible] که از آب [illegible] از دریا گذشته بود و ابراهیم خان [illegible] کنار دریا بین المتحاربین القتال [illegible] جمعی کثیر [illegible] خان بدست [illegible] آنگاه ابراهیم خان کس بطلب بعضی مردم کار آمدنی [illegible] اندک است گروهی از جوانان خود را با ابراهیم خان [illegible] چند گروه [illegible] کرد چون نواره در [illegible] ابراهیم [illegible] شاهجهان از دریای گنگ [illegible] کشتی [illegible] زمینداری آمده اظهار کرد که اگر فوجی همراه من تعین [illegible] کشتی را [illegible]

افواج را از آب بگذرانم شاهجهان عبدالله خان را با هزار و پانصد سوار نامزد کرد تا از گذری
که او ره نمائی کند عبور نموده بر سر اردوی ابراهیم خان تاخت برد و این افواج رهبری بلیه
راجه بسرعت باد از آب گذشته [illegible] پیوست چون این خبر با براهیم خان [illegible]
[illegible] سید زاده را که از منصبداران [illegible]
[illegible] و احمد بیگ خانرا با هزار سوار طرح کرد و خود با هزار سوار [illegible]
از [illegible] جنگ عظیم در پیوست عبدالله خان [illegible]
[illegible] و جنگ به احمد بیگ خان پیوست او مردانه ایستاده زخمها [illegible]
ابراهیم خان از مشاهده [illegible] طاقت نیاورده جلو انداخت و عبدالله خان [illegible]
ابراهیم خان [illegible] آورد و [illegible] او [illegible] از [illegible]
[illegible] افواج از هم گسستند و ابراهیم خان با معدودی [illegible]
[illegible] را جلو گرفته خواستند که از ان معرکه به مهلکه [illegible]
[illegible] و مردانگی این کار نیست [illegible]
[illegible] نثار کنم هنوز سخن تمام نگشته بود [illegible]
[illegible] کاری کارش تمام ساختند و [illegible] عبدالله خان
[illegible] سر او را بریده پیش شاهجهان [illegible] و جمعی که در
[illegible] بودند از [illegible] ابراهیم خان [illegible] جنگ وقوف یافته دلها از
[illegible] بپای حصار رسانیده بود آتش
[illegible] و حصار مسخر گردید . و گریختگان
[illegible] بدست می آمد هجوم آورده غرق
گرفتاری عیال سلسله پلی آنها بود رفته ملاقی می
[illegible] که از عمده های این صوبه بود دست گیر شده و از همراهان
[illegible] خان دیوان و شریف خان بخشی و سید عبدالسلام بارهه و
[illegible] بیگ بدخشی و چندی دیگر جان نثار کشتند و چون احمد بیگ خان با جمعی
[illegible] از [illegible] بیرون بر آمده بصوب ڈهاکه که دارالملک بنگاله است
[illegible] میرزا ابراهیم خان نیز در آنجا بود رو نهاده بود لشکر
[illegible] نمود [illegible] احمد بیگ خان که
[illegible]
[illegible] ولایت [illegible] از [illegible]
[illegible]

[illegible] پدر [illegible] مراتب [illegible]
[illegible] دار ابیشان بسر [illegible] حال
[illegible] بسال [illegible] و تعریف [illegible]
[illegible] خان [illegible] ملک [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] که در جاگیر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حصار [illegible]
[illegible] آباد [illegible]
[illegible] گشت [illegible]
[illegible]

ملکش بدریای شور پیوسته است بهاره و جام از یک جد اند و بده پشت [illegible] ترسهم
میرسند غایتا بجهت ملک و جمعیت اعتبار بهاره از جام بیش است می گویند که
بدیدن هیچ یک از سلاطین گجرات نیامده سلطان محمود [illegible] مرسر او فرستاده بود
جنگ صف کرد و شکست بر فوج محمود افتاد لیکن در وقتی که خان اعظم به تسخیر
قلعهٔ جوناگره ملک سورته شتافت نتو که مخاطب بسلطان مظفر بود و خود را وارث
ملک میگرفت بحال تباه در پناه زمینداران روزگار بسر می برد بعد از جام با افواج
منصوره جنگ صف کرده شکست خورد و نتو به پناه رای بهاره درآمد خان اعظم
نتو را از رای بهاره طلب نمود مشارالیه چون تاب مقاومت با لشکر منصور نداشت
نتو را سپرده باین دولتخواهی از صدمات امواج قاهره محفوظ ماند درین وقت که [illegible]
بورود موکب اقبال از احمدآباد [illegible] و بهرودی کوچ شد بملازمت رسید و زمین ادب بوسید [illegible]
بود و فرصت نیز مقتضی تعیین افواج نبود چون بخدمت آمدن [illegible]
دفع فرزند شاهجهان را [illegible] خدمت [illegible] فوجی از بندهای [illegible]
خود را منحصر درآمدن دانسته خود بسعادت [illegible] شد [illegible]
و دو هزار روپیه نذر و صد اسپ پیشکش گذرانید غالباً از اسپان او یکی [illegible] نبود که
خاطر پسند باشد عمرش از هشتاد زیاده بنظر می درآمد و خود میگوید که [illegible]
دارم در حواس و قوای ظاهر [illegible] او پیری [illegible]
بروت و ابروی او سفید شده میگوید که ایام طفولیت مرا [illegible] بهاره [illegible] و [illegible]
او از خوردی کلان شده ام درین [illegible] مجلس [illegible] سزاوار گشت
مجلس جلوس مرا در دیباچه جهانگیرنامه کشیده [illegible] سزاوار تحسین
و آفرین بود موزون [illegible] بیدار گشت کارش [illegible] کامل [illegible] تصویر [illegible]
های روزگار است درین عصر نظیر و عدیل خود [illegible]
و اوستاد بهزاد در صفحهٔ روزگار می بود [illegible]
منوی در زمان شاهزادگی من بخدمت من [illegible]
درگاه است غایتاً او را هیچ [illegible]
[illegible] گشت و مرا نسبت دار حقوق تربیت [illegible] است [illegible]
همیشه متوجه تربیت او بوده تا کارش [illegible]
و همچنین اوستاد منصور نقاش [illegible]
یگانهٔ عصر خود است و در عهد دولت [illegible]
ذوق تصویر و مهارت من در تمیز آن بجایی رسیده که از [illegible] و [illegible]
در می آید بی آنکه نامش مذکور شود [illegible]
باشد مشتمل بر چند چهره و هر چهره کار یکی از [illegible]
هر چهره کار کیست و اگر در یک صورت چشم و ابرو [illegible]
می فهمم که اصل چهره کار کیست و چشم و ابرو را که [illegible]

وکیل نادن خان از جانب او نگرانی خاطر داشت مهابتخان فوجی از لشکر منصور
بمالا نهایت آمی فرمود که بدرقه شده ملا محمد را به برهانپور رساند عنبر از شنیدن
این خبر مردد و متوهم گشته با نظام‌الملک از شهر کهرکی برآمده بقندهار که [illegible]
را پیش گرفته و امع اسب شتاب و فرزندان را با جمال و اثقال بر فراز قلعه [illegible]
گوالیار [illegible] را خالی ساخته و شهرت انداخته که بسرحد قطب‌الملک [illegible]
[illegible] تمام بالجمله چون ملا محمد [illegible] برهانپور [illegible]
مهابتخان [illegible] استقبال نموده نهایت گرمی و دلجوئی ظاهر ساخته [illegible]
[illegible] متوجه ملازمت شاهزاده پرویز گردیدند و سربلند رای را بحکومت [illegible]
شهر برهانپور گذاشته و جادو رای و اودی رام را بکمک مقرر داشته [illegible]
[illegible] همراه گرفته و چون ملا محمد بخدمت شاهزاده [illegible]
[illegible] با [illegible] هزار سوار در برهانپور بود بتعاقب سربلند رای [illegible]
[illegible] امین‌الدین پسر او با [illegible] هزار سوار در خدمت [illegible]
[illegible] با شمشیر مرصع و اسپ [illegible]
[illegible] و اسپ و فیل با پنجاه هزار روپیه [illegible] عنایت
[illegible]

[illegible]

خود را بافوجی انجا گذاشته بود اماده گشته است سران الوس هزاره نزد خانزاد خان آمده استغاثه نمودند که ما از قدیم رعیت و مالگذار حاکم کابل ایم یلنگبوس میخواهد [illegible] آمل و فرمان بردار خود سازد اگر شر او را از ما کفایت کنند و دست [illegible] بدستور سابق رعیت و فرمان پذیرایم و الا ناگزیر باو ملتجی [illegible] بیداد و ظلم اوزبکان محافظت نمائیم خانزاد خان فوجی [illegible] و خواهرزاده یلنگپوس بمدافعه و مقابله پیش آمده در اثنای [illegible] از اوزبکان بقتل رسید و سپاه منصور قلعه او را باخاک برابر ساخته [illegible] معطوف داشتند یلنگپوس از استماع اینخبر خجلت [illegible] گشته از نذر محمد خان برادر امام قلیخان دارنده توران التماس [illegible] کابل شتافته خود را ازان انفعال بر آرد و در ابتدا نذر محمد [illegible] لشکر او تجویز این جرأت و بے باکي نمی نمودند بعد از [illegible] رخصت حاصل نموده با ده هزار سوار از اوزبک و الماتچي روے ادبار [illegible] سپاه خانزاد خان از استماع اینخبر مردمی را که در تهانجات بودند طلبیده به [illegible] و جدال پرداخت و بندهاے جانسپار و بهادران عرصه کارزار از همه [illegible] قرار دادند بالجمله چون بهادران عرصه شهامت بموضع شیرگره که در ده کروهی [illegible] واقع است معسکر اراستند و از انجا افواج را ترتیب داده و چیقه پوشیده متوجه پیش [illegible] و خانزاد خان با جمعی از منصبداران پدر خود در قول پاے ثبات افشرد و مبارز خان افغان و انیراے سنگدلی و سید حاجی و دیگر بهادران را در فوج هراول مقرر داشت [illegible] فوج جوانغار و برانغار بائین شایسته ترتیب داده از ایزد جل سبحانه تعالی نصرت و [illegible] درخواست نموده و چون مذکور میشد که سپاه اوزبک در سه کروهي غزنین لشکرگاه [illegible] دولتخواهان [illegible] روز دیگر تلاقي فریقین اتفاق افتد قضارا همین که سه کروه [illegible] گذشتند قراولان اوزبک نمایان شدند قراولان منصور قدم جلادت پیش گذاشته [illegible] انداختند و عساکر اقبال با توپخانه و فیلان کوه شکوه اهسته اهسته ارمیده بان انداخته [illegible] یلنگبوس در پس بشته به توغچي شده استاده بود و قصدش [illegible]

کوفته وماندها ازراه میرسد از [illegible] چهار خان [illegible]

[illegible] را دیده جمعی [illegible] یلنگبوس [illegible]

افواج [illegible] نمائیم [illegible]

[illegible] مقابل [illegible] فوج [illegible]

[illegible] حسب [illegible]

[illegible] کرم و گیرا شدند [illegible]

[illegible] میزدند [illegible] جنگی را

[illegible]

خود را بکمک میرساند و معهذا کاری نمیساخت و پای همت از جا می لغزد و بهادران عرصهٔ شهامت در برداشتن و بستن و تاختن و انداختن کارنامه جلادت و جانسپاری بتقدیم رسانیدند مخالفان تاب نیاورده جلو برمی گرداندند و هزبران بیشه [illegible] برگشته را تا قلعه که شش کروه از میدان جنگ دور بود زده و کشته [illegible] نمودند و قریب سیصد ازبک علف تیغ بیدریغ ساختند و موازی هزار راس اسپ [illegible] بسیار که مخالفان در راه از گرانی انداخته بودند بدست سپاه [illegible] و فتحی عظیم که عنوان فتوحات تواند بود بتائید ایزد جل سبحانه چهره کشائی [illegible] گشت چون این خبر [illegible] اثر بمسامع جلال رسید بعد هلیه شایسته [illegible] درین جنگ مصدر خدمات و ترددات پسندیده گردیده بودند هرکدام درخور [illegible] حالت خویش باضافه منصب و اقسام مراحم خسروانی و نوازش خاقانی سربلندی [illegible] یافتند پلنگپوس ازبک است ناصر چنین بوده پلنگ برهنه را گرفته و پوست [illegible] را گویا در جنگی سینه واز کاشفه بود و ازان روز پلنگپوس اشتهار یافته [illegible] قندهار و غزنین بمنزمتی بود و چون مکرر بخراسان شتافته دست [illegible] نموده توان گفت که شاه عباس ازو در حساب بود مقارن اینحال از عرض [illegible] چان واقعه نگار دکن بمسامع جلال رسید که چون ملا محمد [illegible] لاهور رفت و خاطر اولیای دولت از [illegible] شاهزاده پرویز با مهابتخان و دیگر امرا بصوبه [illegible] نمودند چون خاطر از فتنه [illegible] و [illegible] خانخانان [illegible] پسر او در خدمت شاهجهان بود بصلاح و صوابدید دولتخواهان [illegible] میداشتند و مقرر شد که متصل بدولتخانه شاهزاده [illegible] کنند و جانا بیگم صبیه او که در عقد ازدواج شاهزاده دانیال [illegible] بود است با پدر یکجا بسر برد و جمعی از مردم معتبر بر درخانه [illegible] جمعی را بجهت ضبط اموال بیجاپور او فرستادند و خواستند [illegible] از عمدهای دولت او بود و [illegible] را ناکاردانی [illegible] خود را بدست دیگری نداد و پای همت [illegible] با پسر و چندی از نوکران [illegible] نمود در خلال این احوال افضلخان [illegible] [illegible] دولت [illegible] [illegible] شاهزادگان [illegible] شرح این داستان آنکه چون [illegible] پرویز و مهابتخان [illegible] الهآباد رسیدند عبدالله خان دست از محاصره

[illegible] صاحبقرانی [illegible] [illegible]

[illegible] پادشاهی [illegible] [illegible]

[illegible] آراسته و [illegible] [illegible]

[illegible] اعتبار [illegible] [illegible]

[illegible]

یافته بدانعه و مقابله بردارد لشکر بادشاهی از آب گذشت لا علاج دریا خان ملاح در [illegible] بجانب جونپور شتافت و عبدالله خان و راجه بهیم نیز با شاهزاده بطرف [illegible] کردند شاهجهان [illegible] را بقلعه [illegible] و عبدالله خان و راجه [illegible] [illegible] [illegible] از آب گنگ گذشتند [illegible] که از آب [illegible] [illegible] شاهجهان از آب گنگ بگذشت [illegible] [illegible] از چهار روز [illegible] تا غروز [illegible] [illegible] معظم [illegible] [illegible] [illegible] ترتیب نموده [illegible] [illegible] [illegible] شاهزاده پرویز فرستادند و از آنجا [illegible] کردند [illegible] شاهزاده پرویز پیوسته بود گفت [illegible] [illegible] اعظم [illegible] بود گفت او را [illegible] [illegible] صاحب خردجان [illegible] سرها بلند [illegible] [illegible] زمان را نوازش [illegible]

[illegible] ملاح دران [illegible]

[illegible] شتافته نزدیک [illegible] متوجه [illegible]

[illegible] اسباب [illegible] عاجز شده [illegible]

[illegible] زمان [illegible]

[illegible]

فرو گرفته حلقه سان درمیان داشت و رومي خان میرآتش توپخانه را پیش برد بمکان
که برابر گواه توپ انداخته باشد از غرایب اتفاقات آنکه یک گوله بر کسی نخورد و
توپها گرم شده از کار باز ماند و چون پیاده میان توپخانه و هراول
... پادشاهي بجانب توپخانه ...
... بپاورده براه هزیمت سپردند و توپخانه ...
... از مشاهده این حال دریا خان نهان که در دست راست ...
... سپرده و از برکشیدن او فوج دست چپ هراول نیز بیران گرفته ...
... مخالف خود را بنظر اعتبار در نیاورده با معدودي از ...
... همت بر انگیخته بر قلب لشکر پادشاهي رسیدند ...
کارزار نمود و جتا جوت نامي فیلي که در پیش بود بزخم تیر و تفنگ از پا ...
و آن ... جرأت و جلادت ... جان نثار ... مردانگي ...
... ظاهر ساخت ...
... از اطراف و جوانب ...
... مي انداختند ...
... راج و اکثر ...
... زخم خورده فوج هراول
... و شیر خواجه که سردار این فوج
... هراول و التمش از پیش برخاسته
... بصرت خان بود تاب نیاورده ...
... در مرغزار بود و جمعی از سپاه که مجموع ...
... دلاوران ...
... ما اینست که با معدودي که همراه مانده اند تیکه بکرم الهي
...

[illegible] زار منعطف ساخته اند و بدشمن کامی قرار داده لهذا بدولتی رسیده اند و جمعی
[illegible] بهادر حاضر بودند گستاخانه دست بر جلو انداخته سام آ[illegible]
[illegible] پادشاهی به اردوی شاهی در آمده بغارت و ضبط
[illegible] را غنیمت شمرده بتعاقب نشتافتند و شاهجهان
[illegible] نزول نمود و سه روز در قلعه توقف نموده از لوازم قلعداری
[illegible] شاهزاده [illegible] را که در همان ایام قدم بعالم وجود نهاده بود
[illegible] با دیگر شاهزاده ها و اهل حرم بجانب پتنه و بهار
[illegible] این اخبار بمسامع قدسیه رسید مهابتخان را بخطاب خانخانان
[illegible] منصب هفت هزاریذات و هفت هزار سوار از دو اسپه
[illegible] بخشیدند و علم و توغ علاوه عواطف گشت اندرین محملی از
[illegible] وقایع نگار میگردد چون ملک عنبر بسر حد ولایت قطب الملک
[illegible] که هرسال بجهت خرج سپاه ازو میگرفت و [illegible] دو سال
[illegible] نموده مجدداً بعهد و سوگند خاطر از آنجانب پرداخت
[illegible] را که بحراست [illegible] انملک مقرر بودند [illegible]
[illegible] و بقدر تاراج نموده ازآنجا با جمعیت
[illegible] پسندیده خود را
[illegible] برهانپور فرستاده [illegible] کمک حاضر نداشت
[illegible] متحصن گشت
[illegible] لوازم قلعداری [illegible]
[illegible] اعتقاد و بدقصدیان [illegible]
[illegible] اخلاص و دولتخواهی من بر همه دولتخواهان [illegible]
[illegible] اینوقت که [illegible]
[illegible]
[illegible] اهل اسلام فضول [illegible]
[illegible] گذشته سالها [illegible] هنگامی که مهابتخان با بادشاهزاده پرویز [illegible]
[illegible] شد [illegible] حکومت [illegible] خواست برهانپور بار [illegible] نموده بود که
[illegible] نظام الملک [illegible]
[illegible] شد و مبلغ سه لک هون که قریب دوازده
[illegible]
[illegible] احمدنگر و جانب [illegible]
[illegible]

و اودا جی رام و سایر امرا و منصبداران که از تعیناتِ صوبهٔ دکن بودند با ملا محمد لاری بکمک عادل خان بقصد استیصال عنبر شتافتند و چون عنبر از بدعهدی وقوف یافت او نیز نوشتها به بندهای درگاه فرستاد که از غلامان درگاه ام و نسبت به کمال [illegible] دارم و بی ادبی از من بظهور نیامده بچه تقصیر و کدام گناه در مقام خرابی و استیصال من درآمده اند و به تکلیف عادل خان و به تحریک ملا محمد بر سر من می آیند میان من و عادل خان بر سر مندی که در زمان سلطنت نظام الملک متعلق [illegible] الحال او متصرف گشته نزاع است اگر او از بندهٔ درگاه است من نیز از غلامان مرا با او و او را با من واگذارید تا هرچه در مشیت حق است بظهور آید آنها باین حرف او التفات نفرموده کوچ بر کوچ متوجه اتصرف گردیدند هرچند عنبر بالحاح و زاری افزود ایشان بیشتر شدت ظاهر ساختند ناگزیر از ظاهر بیجا پور برخاسته بحدود ملک خود پیوست و بعد از نزدیک رسیدن افواج عنبر دفع الوقت و مدارا نموده روز میگذرانید و سعی دران داشت که کار بجنگ رسد و ملا محمد با امرای بادشاهی سر در دنبال او [illegible] فرصت نمی داد هرچند مراندازی و مدارا می نمود حمل بر [illegible] او کرده درشتی می افزودند و چون کار برو تنگ آمد باضطرار [illegible] در روزی که مردم بادشاهی غافل بودند و میدانستند که [illegible] از دور نمایان ایشان گردیدند که ترک جنگ نموده برآمده [illegible] که گریخته بروند درین وقت بر مردم عادل خان ریختند و میان مردم [illegible] جنگ سخت در پیوست و [illegible] تقدیر ملا محمد که سردار لشکر بود [illegible] شد ازین جهت سپاه عادل خان را [illegible] و [illegible] و اودا جی رام دست بکار نبردند و راه فرار [illegible] خود کرد و شکست عظیم بر لشکر عادل خان واقع شد و اخلاص [illegible] و پنج نفر از سران سپاه عادل خان که مدار دولت او بر اینها بوده گرفتار [illegible] فرهاد خان را که تشنه خون او بود از سرچشمه تیغ سیراب ساخت [illegible] گردانیده و از امرای بادشاهی لشکر خان و میرزا [illegible] خان [illegible] گرفته [illegible] برگشته بحمدنگر که در جاگیر او بود رفته حصار بحر را مضبوط ساخته [illegible] دیگر که از ربطه هلاکت برآمدند بعضی خود را باحمدنگر رسانیدند و گروهی به [illegible] شتافتند و چون عنبر بمراد خویش کامیاب گردید و آنچه در مخیله او نگنجیده بود بعرصهٔ ظهور جلوه گری نمود اسیران سرپنجه تقدیر را مسلسل و محبوس [illegible] نگر رفته بمحاصره پرداخت لیکن هرچند سعی [illegible] [illegible] تصرف گشته جمعیت نیکه [illegible] نظام الملک [illegible] را [illegible]

[illegible] فرستاد و توپ ملک میدان را از دولت آباد آورده قلعه شولاپور را بتصرف
[illegible] قدرت مفتوح گردید از استماع این اخبار بهجت آثار خاطر اقدس
[illegible] در خلال این احوال مکتوب نذر محمد خان والی [illegible] بنظر
[illegible] آنکه این نیازمند آنحضرت را بمنزله پدر و ولی نعمت
[illegible] رخصت این خیر اندیش مصدر چنان گستاخی شد و
[illegible] شایسته یافت چون دیو غبار نقار در میان لشکر کابل و سپاه بلخ
[illegible] است که خانزاد خان را از حکومت کابل تغییر فرموده [illegible] او
را [illegible] از آنجا که کام بخشی شیوه پسندیده است التماس مذکور را [illegible]
[illegible] تفویض یافت احسن الله پسر خواجه ابوالحسن بوکالت پدر بحکومت و حراست
[illegible] که [illegible] هزار سوار [illegible] را بضابطه دو اسپه و سه اسپه
[illegible] و احسن الله بمنصب هزار و پانصدی و هشتصد سوار و خطاب ظفرخانی
[illegible] عزت برافراخت و خلعت با شمشیر و خنجر مرصع و فیل ضمیمه
مراحم [illegible] فرمان شد که خانزاد خان روانه درگاه شود چون رمضان در آمد
و [illegible] بتاریخ بیست و پنجم شهریور رایات اقبال نصرت
دارالسلطنت لاهور [illegible] در ساعت سعید دران شهر میمنت بهر نزول دست
[illegible] آن صوبه [illegible] صادق خان بر کن السلطنت آصفخان مقرر شد
[illegible] این احوال [illegible] شکار [illegible] خاص بود توجه فرمودند
[illegible] خانزاد خان از کابل آمده [illegible] یافت و چون خاطر اقدس
بظاهر از نشاط شکار و انداختن عنان معاودت [illegible] یافت دریوقت
[illegible] رقم بود که شاهجهان از پتنه و بهار [illegible] بنگاله
[illegible] بهار پیوسته در اوراق [illegible]
[illegible] دارا [illegible] را سوگند داده بحکومت [illegible]
ملک بنگاله باز داشتم بجهت احتیاط زن او را با یک پسر و یک برادرزاده او همراه گرفتم
بود بعد از جنگ لونس و انعطاف عنان او را در قلعه رهتاس گذاشتند بداراب خان
نوشتند که هرگاهی خود را بملازمت رساند داراب خان از ناراستی و زشتی خوئی
[illegible] حال را [illegible] خاطر نقش بسته فرمداشته بود که زمینداران با هم اتفاق
کرده مرا در میان [illegible] رسانند [illegible]
[illegible] که [illegible]
[illegible] را بعبدالله خان حواله [illegible]
[illegible] عبدالله
[illegible] شاهجهان [illegible] بنگاله را بجاگیر [illegible]
[illegible] داراب بنگاله شد

که داراب را که در قبیل داشتند دست تعرض ازو کوتاه داشتند [illegible]
آمده مهابتخان [illegible] و چون خبر آمدن داراب بعرض [illegible]
[illegible] داشتن آن بے سعادت چه مصلحت [illegible]
[illegible] ضلالت و گمراهی [illegible]
[illegible] شورش [illegible]
[illegible]
[illegible] که [illegible] عطاء [illegible]
[illegible] شورش عظیم دست داد [illegible]
[illegible] ماندند [illegible]
[illegible]

حاصل نماید چون هنگام زوال و ایام نهال او نزدیک رسیده بود راه صواب از دست
داده با [illegible] باطن خود را سرگشته بادیه ضلالت ساخت با نظام‌الملک [illegible]
[illegible] اورده [illegible]
[illegible] که ملک [illegible]
[illegible] چنانچه تمام ملک [illegible]
[illegible] بالجمله چون خانجهان [illegible]
[illegible] نعمت چندین ملکی را مدت [illegible]
[illegible] بفریاد [illegible] [illegible]
مکانی [illegible] خدمت حضرت شاهجهانی حرمان سعادت اختیار نموده [illegible]
ولایت نظام‌الملک است [illegible] کار بسر می برد آمده بخانجهان ملحق گشت
و محرک سلسله فتنه و فساد شد و اقا افضل دیوان صوبه دکن که برادرش [illegible] شهریار
[illegible] خانجهان اخلاص [illegible] حرفهای پوچ با آن افغان [illegible] بخت
خاطرنشان نمود بالجمله [illegible] که فرمان گیتی مطاع [illegible] استمالت
خانجهان آورده بی آنکه عرضداشت در جواب فرمان قلمی نماید [illegible] مقصود
رخصت معاودت ارزانی فرمود القصه خانجهان فرزندان خود را تا سکندر [illegible]
[illegible] در برهانپور گذاشته خود با
[illegible] و خود [illegible]
[illegible] و راجه [illegible]
[illegible] باطنی و فتنه پردازی خود را [illegible]
[illegible] برگشته ببرهانپور رفت چون موکب گیهان شکوه بسرحد
[illegible] اقبال برافراشت عرضداشت [illegible]
[illegible] خواهی خویش و [illegible]
[illegible] چون سیف خان [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] مصدر [illegible] کردار [illegible] خویش [illegible]
[illegible] شیرخان [illegible]
خان را [illegible] و امیدوار ساخته [illegible]
[illegible] فرمان شد که شهر احمدآباد را متصرف شده حواله معتمد خان خود نماید
و سیف خان را نظربند بدرگاه والا حاضر سازد [illegible]
[illegible] القاب [illegible] در [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] بپرداخت تا آنکه چندی از بندهای پادشاهی که با او بودند [illegible] آمده در قلعه را بست وسربلند رای مصر صره نموده کار برو [illegible] اضطرار قول گرفته و را دید چون این خبر بشاهجهان [illegible] داده حکم یورش فرمودند و هرچند مبارزخان و جانسپار [illegible] کوشش بجا آوردند اثری بران مترتب نگشت و [illegible] و [illegible] خان و سید شاه محمد نقد حیات در باختند [illegible] حکم یورش شد و از اطراف بهادران رزم آرا و دلیران قلعه‌کشا [illegible] کارنامهای شجاعت ظاهر ساختند و از اعیان اهل قلعه [illegible] و پاپا میرک داماد لشکر خان و بسیاری از راجپوتان [illegible] شدند در یوقت که کار بر متحصنان بدشواری کشیده بود [illegible] وسیله پشت مال گذشت و از اضطراب کرده برگشت [illegible] [illegible]

[illegible] و مقابله پردازد لشکر بادشاهی از آب گذشت لا علاج دریا خان ملاح در [illegible]
[illegible] بجانب جونپور شتافت و عبدالله خان و راجه بهیم نیز با شاهزاده بطرف [illegible]
[illegible] التماس نهضت بصوب بنارس کردند شاهجهان پردگیان حرم را بقلعه [illegible]
[illegible] فرستاده خود بطرف بنارس حرکت نمود و عبدالله خان و راجه [illegible]
[illegible] پیوستند شاهجهان به بنارس رسیدند از آب گنگ گذشت و مرکدار [illegible]
[illegible] نمود شاهزاده پرویز و مهابتخان بدمدمه رسیدند و اقا محمد زمان [illegible]
[illegible] گذاشته از آب گنگ گذشتند و خواستند که از آب لونس عبور [illegible]
[illegible] طلب نماند دران بفرموده شاهجهان از آب گنگ بگذشت وروسه باقا [illegible]
[illegible] زمان طهرانی شتافت بعد از چهار روز خاندوران با عروز مومور [illegible]
[illegible] باستقبال شتافت و دران معرکه دستبردی عظیم و کاری شگرف کرد [illegible]
[illegible] از هزیمت سپاه خود در رزمگاه ترقف نموده تنها بهر طرف می تاخت [illegible]
[illegible] رسید سر اورا بدرگاه شاهزاده پرویز فرستادند و ازانجا سر نیزه کردند [illegible]
[illegible] شاهجهان بود گریخته بشاهزاده پرویز پیوسته بود گفت خوب [illegible]
[illegible] شاهجهان پسر اعظم خلیفه حاضر بود گفت اورا [illegible]
[illegible] نمک تر مرده بباشیم که در راه صاحب خود جان [illegible]
[illegible] بسر همه سرها بلند تر است [illegible]
[illegible] و اقا محمد زمان را نوازش [illegible]
[illegible] شاهجهان با سرد [illegible] خصوصاً [illegible]
[illegible] میشد [illegible]
[illegible] بسبب کمیت بر [illegible]
[illegible] هزار سوار موجود است و لشکر [illegible]
[illegible] دران [illegible]

[illegible]

[illegible] نزدیک [illegible]
[illegible] حرکت اسباب حشمت عاجز شده آشتی [illegible]
[illegible] زمان مقتضای رقت عمل [illegible] جهاد [illegible]
[illegible] جنگ صف [illegible]
[illegible] در رکاب آورده ترتیب افواج موجود در قول خود ایستاده [illegible]
[illegible] چنغار نصرت خان و در هراول راجه بهیم و در دست راست [illegible]
[illegible]
[illegible] رومی خان جز آتش توپخانه را [illegible]
[illegible] معروف نبرد آراسته [illegible]
[illegible] لشکر شاهجهان را [illegible]

جشن بستمین نوروز از جلوس همایون

مطابق سنه ۱۰۳۴ هجري روز مبارک شنبه دهم جمادالثانیه سنه هزار و [illegible]
آفتاب جهانتاب ببرج حمل را نور آگین ساخت و سال بیستم از جلوس اشرف آغاز شد
و در دامن کوه بهنبر بنشاط شکار پرداخته یکصد و پنجاه و یک راس قوچ کوهي [illegible]
و تیر شکار کردند و در منزل جنگرتهي جشن شرف آراستگي یافت از بهنبر تا اینمنزل
ارغوان زارها سیر فرمودند و چون درین موسم کوتل پیرپنجال از برف مالا مال میباشد
و عبور سوار از فراز آن بغایت دشوار بلکه محال است موکب گیهان شکوه از راه
کروه بواج اتفاق افتاد درین کوهستان دارچ بهم میرسد و دو سال و سه سال بردرخت
میماند و از رمیداران انجا شنیده شد که قریب بهزار دارچ در یک درخت میباشد درین
اثنا ابو طالب پسر آصفخان بحکومت لاهور بدیانت پدر مرخص گردید و [illegible]
عاشق پسر سردارخان بکوهستان شمالي پنجاب که ضبط و ربط آن بعهده پدرش
بود دستوري یافت و او را بکامگار داور گردانیده منصب [illegible] و صد
و پنجاه سوار عنایت فرمودند روز جمعه بیست و نهم در منزل نور آباد که برلب
دریاي بهت واقعست نزول اتفاق افتاد از کهات بهت تا کشمیر بدستوریکه تا پیرپنجال
در راه منزل بمنزل خانها و نشیمنها ساخته اند درین راه نیز اساس یافته و اصلا بخیمه
و سایر رخوت و [illegible] احتیاج نیست درینچند منزل اردوی گیهان پوی بجهت
برف و باران و شدت سرما [illegible] دشوارگذار صعوبت گذشت در اثنای راه آبشاری
خوش بنظر درآمد که از اکثر آبشار های کشمیر بهتر توان گفت ارتفاعش پنجاه
درع [illegible] آبریز چهار دراع متصدیان منازل صفه عالي محاذي آن بسته
[illegible] نشسته پیاله چند نوش فرموده چشم و دل را از تماشای آن بهره دادند
[illegible] عبور لشکر منصور برلوح سنگی ثبت نمایند تا این نقش دولت
[illegible] روزگار باقی ماند درینمنزل لاله و سوسن و ارغوان و یاسمن کبود از کشمیر آوردند روز
یکشنبه غره اردی بهشت قصبه بارهموله که از قصبات کلان کشمیر است بورود موکب
اقبال آراستگي یافت و مردم شهر از اهل فضل و ارباب سعادت و سوداگر و سایر اصناف
[illegible] استقبال دولت زمین بوس دریافتند درین منزل شگوفه زارهای
[illegible]
روز سه شنبه هژدهم در ساعت سعادت قرین بعمارت دلنشین کشمیر جنت نظیر نزول
موکب اقبال اتفاق افتاد اگرچه در باغ نور منزل که میان درگاه واقعست اخرهای
شگوفه بود لیکن یاسمن کبود دماغ را معطر و منور داشت و در تماشای بیرون شهر اقسام
شگوفه [illegible] می [illegible] بتواتر پیوسته [illegible]
خوارزم [illegible] اگر بهشت [illegible]

[illegible] که بیم هلاکت باشد حضرت شاهنشاهی بجهت امتحان کشتنی
[illegible] فرموده در حضور خود ربع سیر زعفران که چهل
[illegible] الفول راه نهایت روز دیگر ضعفه آن که هشتاد
[illegible] تا [illegible] و [illegible] خود
[illegible] چراستی کانگره به انیری سبکدلی جفوش کشت
[illegible] ملازمت نمود درین ایام مزاج سردارخان از اعتدال
[illegible] عارض شد و رفته رفته منجر باسهال دموی
[illegible] پانصد و سی و پنج در قصبهٔ ملتان ودیعت حیات
[illegible] زادگاه او بود مدفون ساختند در سال پنجاهم از ولادتش
[illegible] بمسامع علیا رسیده فوجداری کوهستان شمالی پنجاب باغخان
[illegible] تفویض یافت و فرمان شد که کامگار پسرش بملازمت شتابد
[illegible] خان حاکم تهته رحلت نمود صوبهٔ مذکور بشهریار عنایت شد
درینولا از [illegible] دکن بمسامع جلال رسیده که شاهجهان بدولت‌آباد
رسید و [illegible] عنبر برهانپور را محاصره دارد و سربلند رای بپای
غیرت بجمعیت [illegible] قلعداری همت گماشته وپیوسته از بیرون جنگ می
اندازند و هرچند دست و پای [illegible] کاری نمیسازند و بعد ازچند روز خبر رسید که مردم غنیم
نیز برخاسته رفتند چون اینمعنی بعرض همایون رسید سربلندرای را بصنوف عواطف
و مراحم سرافراز فرموده بمنصب پنجهزاری و [illegible] سوار و خطاب رای راج که در ملک
دکن بالاتر ازین خطاب نمی باشد عنایت نمودند و از سوانح آنکه چون شاهجهان دست
از محاصرهٔ برهانپور بار داشته بصوب دکن برگشت در ابتدای راه ضعف قوی بر مزاج
استیلا یافت و در ایام تکسر بخاطر رسانید که عذر تقصیرات گذشته از پدر والا قدر باید
خواست و بپایمردی حق پسند عرضداشتی مشتمل بر ندامت وانفعال از جرایم ماضیه
و حال نوشته ارسال‌داشتند و حضرت شاهنشاهی فرمانی بخط مبارک خویش قلمی
فرموده روانه ساختند مضمون آنکه اگر داراشکوه و اورنگ زیب را بملازمت بفرستند وقلعه
رهتاس و اسیر را که در تصرف کسان اوست به بندهای بادشاهی بسپارند رقم عفو
بر جرائد تقصیرات او کشیده شود و ملک بالاگهات باو مرحمت گردد و بعد از ورود
منشور عاطفت شاهجهان اداب استقبال و تعظیم بجا آورده باوجود کمال تعلق و
دلبستگی که بشاهزاده‌ها داشت رضا جوئی والد ماجد را مقدم شمرده آن جگر گوشه‌ها
[illegible] نفایس پیشکش از جواهر و مرصع آلات و فیلان کوه پیکر که موازی ده لکهٔ روپیه
[illegible] و رضا بهادر که بحراست قلعه
رهتاس [illegible] نموده که بهرکس که فرمان بادشاهی ظاهر سازد قلعه را باو سپرده
[illegible] همچنین [illegible] نوشت که قلعه اسیر را
[illegible]

حرکت نموده دریں ایام عرب دست غیب که بجهت اوردن سلطان هوشنگ پسر شاهزاده دانیال و عبدالرحیم خانخانان نزد شاهزاده پرویز رفته بود امده دولت زمین بوس دریافته هوشنگ را بعواطف روز افزون اختصاص بخشیده بمظفر [illegible] فرمودند که از احوال او خبردار بوده انچه بجهت ضروریات او [illegible] پادشاهی سرانجام نماید و بنوعی سامان سرکار او کند که از هیچ طرف نگرانی نداشته باشد درخلال اینحال عبدالرحیم خانخانان بسعادت استانبوس [illegible] نورانی سلطنت وبزمانه مهند [illegible] خجالت [illegible] دلنوازی وتسلی او فرمودند که دریتمدت انچه بظهور رسید [illegible] آثار [illegible] نه بمختار ما و شما این رهگذر خجالت وملالت راه ندهند و بعد از تقدیم [illegible] بوس اشارت رفت که بخشیان اورا اورده درجاے مناسب بار دارند قبل ازین [illegible] شاهنشاهی باغواے نورجهان بیگم آصفخان وفدائی خان را نزد شاهزاده پرویز فرستاده بودند که مهابتخان را از خدمت ایشان جدا ساخته بجانب بنگاله [illegible] خانجهان ازگجرات امده بخدمت وکالت شاهزاده پردازد [illegible] فدائی خان رسید مرقوم بود که درسارنگپور بخدمت شاهزاده [illegible] ابلاغ احکام شاهنشاهی نمودم شاهزاده بجدائی مهابتخان وهمراهی خانجهان راضی نمیشدند وهرچند دریباب بمبالغه و تاکید معروض [illegible] ترتب نگشت چون بردن [illegible] قاصدان تیزرو بطلب خانجهان [illegible] محدود گردد بالجمله چون حقیقت حال [illegible] عرض [illegible] رسید باز فرمان بتاکید تمام بشاهزاده صادر گشت [illegible] انچه حکم شده بخاطر راه ندهد و اگر مهابتخان برفتن [illegible] جریده متوجه حضور والا گردد و شما با سایر امرا در برهانپور [illegible] چون خاطر فیض مظاهر از سیر و شکار عرصهٔ دلپذیر کشمیر پرداخت [illegible] بتاریخ نوزدهم محرم الحرام سنه هزار و سی و پنج هجری رایات عالیات بصوب لاهور ارتفاع یافت پیش ازین مکرر بعرض رسیده بود که در کوه پیر پنجال جانورے میباشد مشهور بهمای و مردم آن سرزمین میگویند که طعمه اش آستخوان ریزه است و پیوسته بروے هوا پروازکنان مشاهده می افتد و نشسته کم و بیش میباشد چون خاطر اشرف اقدس به تحقیق این مقدمات توجه مفرط دارد حکم شد که از قراولان هرکس بتفنگ زده بحضور بیارد هزار روپیه انعام بیابد قضارا جمال خان [illegible] زده بحضور اشرف آورده چون زخم [illegible] رسیده بود زنده و تندرست [illegible] معلوم نمود [illegible] که بجز خوراک این [illegible] زمین داو [illegible]

... سنگ کلی اندازد تا بشکند و ریزه ریزه شود انگاه میچیند و میخورد دربن ... آنکه همای مشهور همین است ●

... دارد ● که استخوان خورد و طایری دیگر ...

... از کل هزغ پر ندارد و این پرهاے سیاه دارد در حضور ...

... تولچه که یکهزار سی و هفت و نیم مثقال میباشد بوزن ...

... پسر آصف خان بدولت زمین بوس افتخار اندوخت

... شاهمدکور در ساعت مسعود به اهور درول اقبال العاق افتاد و

... انعام مرحمت شد و درین تاریخ آقا محمد ایلچی

... مکتوب محبت اسلوب شاه را با تحف و هدایا

... بود بنظر مقدس گذرانید و از غرایب آنکه شاهزاده

... که ما بز الفت گرفته در یک قفس میباشد و به آن بز

... میسازد بدستورے که حیوانات جفت میشوند بز را در

... کردند که آن بز را ... فریاد و اضطراب

... دیگر بهمان رنگ و ... دران قفس در آوردند

... گرفته ... در آوردند

... صوبه دکن ...

... خلعت و اسپ و فیل مرحمت

... والا فرستاده بود مبلغ ... کلی

... عظام مفروغ

... از جنس شاهزاده

... شاهزاده

... رسیده نوشته بود که عبدالله خان از

... این تدبیر را شفیع جرایم خویش ساخته کتابتی

... سال ... باعتماد کرم و بخشایش آنحضرت نوشته

... جرایم او

[illegible] به سنگینی اندازد تا بشود ... برد [illegible] میچیدند و میخوردند درین [illegible] آنچه ... مشهور ... *

[illegible] ازان ... دانه ... طاوس ... [illegible] ... برهای سیاه دارد در حضور [illegible] ... و هفت و نیم مثقال میباشد بوزن [illegible] ابوطالب پسر آصف خان بدولت زمین بوس افتخار اندوخت [illegible] ماه مذکور در ساعت مسعود به لاهور ... اقبال اتفاق افتاد و [illegible] عبدالرحیم خانخانان انعام مرحمت شد و درین تاریخ آقا محمد ایلچی [illegible] سجود حاصل نموده ... شاه را با تحف و هدایا [illegible] سفید ازانجمله بود بنظر مقدس گذرانیدند و از غرایب آنکه شاهزاده [illegible] پیشکش کرد که با بز ... گرفته در یک قفس میباشد و به آن بز [illegible] ظاهر میسازد ... که حیوانات ... میشوند بز را در [illegible] حکم کردند که آن بز را ... فریاد و اضطراب [illegible] بز دیگر همان رنگ و ترکیب دران قفس در آوردند [illegible] فرمودند که ... در آوردند [illegible] و مهربانی ... [illegible] خلعت واسپ و فیل مرحمت [illegible]

[illegible] عیب ... که [illegible] ... و ... را ... نموده [illegible] و ... [illegible] از گجرات آمده شاهزاده پرویز را [illegible]

این درگه ما درگه نومیدی نیست

ملتمس او بعز اجابت مقرون گشت دریں تاریخ طهمورث پسر کلان شاهزاده دانیال از خدمت شاهجهانی جدا شده بملازمت شتافت قبل ازیں هوشنگ ... بزمین بوس سعادت پذیر گشته بود دریدولا او نیز برهنمونی بخت ... استان رسانید و بانواع مراحم و نوازش مخصوص گردید و بجهت سرفرازی الها تسلیم نسبت خویش که باصطلاح سلاطین چغتای گورکان گویند فرموده بهار بانو بیگم صبیه خود را به طهمورث و هوشمند بانو بیگم صبیه سلطانخسرو رابه هوشنگ نسبت کردند دریتوقت معتمد خان بخدمت بخشیگری عز اختصاص یافت چون از مدتهاست مدید هوای کابل در خاطر قدسی مظاهر سیر میکرد بتاریخ هفدهم اسفندارمذ سنه هزار و سی و یک بعزم سیر و شکار ان جهت موکب اقبال بدانصوب اتفاق افتاد چند روز در ظاهر لاهور مقام فرموده روز جمعه بیست و سوم ماه مذکور کوچ فرمودند افتخار خان پسر احمدبیگخان کابلی سر احداد را پیشکش آورده جبین اخلاص بر زمین سود و حضرت شاهنشاهی سر نیازمندی بدرگاه بی نیاز فرود آورده سجدات شکر این موهبت عظمی که از مواهب متجدده الهی بود بتقدیم رسانیده حکم نواختن شادیانه فرمودند فرمان شد که سر آن اشقه دماغ تباه اندیش را به لاهور برده از دروازه قلعه بیاویزند تفصیل این اجمال آنکه چون ظفرخان پسر خواجه ابوالحسن بکابل رسید شنید که یلنگبوس اوزبک بقصد شورش افزائی و فتنه انگیزی باطراف غزنین آمده مشارالیه باتفاق دیگر بندها تعینات صوبه ... بود دریں اثنا احداد بد نهاد قابو یافته تا غارت ... آمده راهزنی و دست اندازی که شیوه شنیعه او مقصد ... میگیرد و یلنگبوس اراده باطل ندامت گزیده یکی از خویشان ... ظفرخان فرستاده اظهار ملایمت و چاپلوسی نموده اولیای دولت قاهره ... پرداخته دفع فساد احداد بد نهاد را پیشنهاد همت ساختند و به همان ... و جمعیتش از راه ... سران مقهور روان شدند چون خبر برگشتن یلنگبوس و آمدن لشکر ظفر اثر بآن بد فرجام میرسد تاب مقاومت نیاورده خود را بکوه اوآغر که محکمه او بود میکشد ... بیعاقبت آن کوه را پناه روز بد اندیشیده دیواری درپیش دره برآورده و استحکام تمام نموده ذخیره و سایر اسباب قلعه داری آماده و مهیا داشت اولیای دولت ابد قرین استیصال او را پیشنهاد همت ساخته بقدم سعی فراز و نشیب بسیار طی نموده بدره مذکور پیوستند و همه یکدل و یکجهت از اطراف هجوم آورده ... آنکمانشته ... الاولی ... ساعت ... صبح تا ... آتش ... جدال اشتعال ... بعد از ... مراحم الهی ابواب فتح و فیروزی بر چهره مراد دولتخواهان مفتوح گردید و آنکه ... بدست بهادران لشکر منصور ... در یتوقت ... که ... آنها ... علمی ...

[illegible] پسر آن بدگهر میرود و ظاهر میگردد که بندوقی بجاو رسیده
[illegible] چنانچه میناسی کردند مشخص نگشت که این تفنگ از دست کدام
[illegible] آن مقصد مصحوب سردار خان زوانه دیر که آنجا [illegible]
[illegible] خدمت که مصدر [illegible] کرده [illegible]
[illegible] منصب و اقسام مراحم [illegible]
[illegible] صبیه میرزا هندال [illegible]
[illegible] ازدواج پیوستند [illegible]
[illegible] بعالم وجود آمدند حضرت [illegible] آشیانی
[illegible] شبردند و این سریر آرای خلافت [illegible]
[illegible] در هشتاد و چهار سالگی [illegible] عدم
[illegible]
[illegible]

[illegible]

جشن [illegible] نوروز

حکم کردم که بارانی عظیم [illegible] روز [illegible] شنبه غرهٔ امرداد ماه الهی [illegible] هرچند تمام [illegible]
[illegible] روز بدوستی ابر و باران بود چون این ملک ریگ بوم است و [illegible]
[illegible] عمارات بسیار افتاد و الماس حیات جمعی از پا در آمد از متوطنان
این شهر شنیده شد که مثل باران امسال یاد ندارند که در هیچ سنه شده باشد [illegible]
[illegible] اگرچه بظاهر پر آب می نماید غایتاً اکثر جا پایاب است و نیل خود همیشه
[illegible] همین که یکروز امساک باران شد اسپ و آدم نیز [illegible] میگذرند
سرچشمه این رودخانه در کوهستان در ملک راما واقع است از کریوه کوکو برمی آید
و یک و نیم کروه طی نموده از ته میرپور میگذرد و در آنجا این رودخانه را دریای و اکل
میگویند چون سه کروه از میرپور گذشت سابرمتی می نامند روز مبارک شنبه دهم
راو بهاره بعنایت نیل نر و ماده فیل و خنجر مرصع و چهار انگشتری از یاقوت سرخ
و یاقوت زرد و نیلم و زمرد سرفرازی یافت پیش ازین اتالیق جان سپر خان خانان سپه
سالار حسب الحکم موجب حکم کردگی پسر خود امرالله بجانب گوندوانه بجهت گرفتن
کان الماس که در تصرف پاچوزه زمیندار خاندیس است تعین نموده بود درین تاریخ
عرضداشت او رسید که زمیندار مذکور مقاومت با لشکر منصور زیاده از اندازه و
مقدار خویش دانسته کان را پیشکش نمود و داروغه بادشاهی بضبط آن مقرر گشت
الماس آنجا باصالت و نفاست از سایر اقسام الماس امتیاز تمام دارد و نزد جوهریان
بغایت معتبر و همه نیک اندام و بهتر تر و برتر میشوند و دوم کان گوکره که در حدود
ملک بهار واقع است و الماس آنجا از کان برمی آید رودخانه ایست که در ایام
برسات سیل از فراز کوه می آید و پیش آن را می بندند و چون سیل از روی آن
گذشت و آب کم شد جمعی که درین امر [illegible] دارند و مخصوص این کار اند [illegible]
در آمده الماس می آرند و الحال سه سال است که ابراهیم [illegible] متصرف اولیای دولت
ابد قرین در آمده و زمیندار آنجا محبوس است [illegible] بغایت معصوم
است و مردم بیگانه در آنجا نمی توانند بسر برد سوم در ولایت کرناتک متصل بسرحد
قطب الملک در پانچاه کروه مسافت چهار کان واقع است و در تصرف [illegible]
والماس آنجا اکثر بتحفه بهم میرسد روز مبارکشنبه دهم [illegible] بمنصب هزار و
پانصدی ذات و هزار سوار سرفراز گشت و یک زنجیر فیل [illegible] شد [illegible]
داروغهٔ کتابخانه به منصب هزار و پانصدی ذات سربلندی یافت چون حکم فرموده
بودم که شب برات بر دور تل کانکریه چراغان مرتب سازند [illegible]
[illegible] به قصد تماشا [illegible] توجه فرمودم [illegible] عمارات [illegible]
الوان و اقسام مفانیح که در چراغان متعارف است آراسته انضمام ترتیب داده بودند
بغایت چراغان عالی شد و با آنکه [illegible] ابر و باد و باران بود [illegible]
الهی از اول شب هوا صاف شد [illegible] از ابر [illegible] و سرحصب داعیهٔ تماشا
چراغان مهمل گشته [illegible] خاص بمحافل نشاط [illegible] حکم کردم که

و اشارت مطلب او نیز رفته در بدولا بحوالي اردو پیوست تا جمله [illegible]
کار برداري امتحان شده بود و پوشیده خاطر ایشان انکه [illegible]
نیست تعرض به ناقوس ، چون [illegible] ال او در آنند و این مطلب کرد
پیش گرفتند و او بر خلاف ایشان با چهار [illegible]
امده و اعیان اکثر را همراه اورده که هرکه کار [illegible]
بهمه جهت [illegible] گردد برای [illegible]
[illegible] با اهل و اعیان [illegible] گرفتار شوند [illegible]
[illegible] وقت ضرورت چون [illegible] گردد [illegible]
[illegible] آنکه از روس آمدن او در مردم حرفهای [illegible]
[illegible] بود چون خبر آمدن او [illegible]
[illegible] شد که تا مطالبات سرکار بادشاهي [illegible]
[illegible]

[illegible] چوب نو بر [illegible] چوب بر [illegible] غسلخانه رسیده ملازمان
[illegible] بجهت احتیاط بسته بودند در هر شب [illegible]
[illegible] که سر گرده [illegible] پس [illegible] اختصاص
همایون رسید [illegible] روز خرگاه [illegible] امید
[illegible] کورنش [illegible] قدم رسیده [illegible] آنگاه بر [illegible]
[illegible] که چون [illegible] یقین کردیم که از اسپ [illegible] دشمنی
[illegible] نیست و بانواع [illegible] خواری [illegible] رسوائی
[illegible] در پناه حضرت
[illegible] سیاست [illegible] حضور اشرف سیاست
[illegible] آمده در سرا پرده پادشاهی [illegible]
[illegible] و میر منصور
[illegible]

و خدمت پرستاران خواص که معتاد شراب و پیاله خاصه در [illegible]
بفیل نشانیدن و هرچند راجپوتان بستان سرچهه و زور دست [illegible] مانع
که او را [illegible] او [illegible] حوضه را محکم گرفته خود را [illegible]
بیرون [illegible] مشیت نبود خود را میان حوضه گنجانیده و چون
طی شد [illegible] خان داروغه فیلخانه ساده فیل سوار [illegible] را [illegible]
[illegible] نشسته بود [illegible] اشاره کرد تا آن [illegible]
بالجمله در لباس [illegible] و [illegible] بر سمت منزل خویش راهبری [illegible]
خانه او در آمده [illegible] توقف فرمودند فرزندان خود را [illegible]
از نورجهان بیگم غافل افتاده بود در وقت بخاطرش رسید که [illegible]
را بدلیل [illegible] از آنجا همراه نورجهان بیگم [illegible]
آنحضرت را [illegible] قضارا در هنگامی که حضرت [illegible]
[illegible]

... قرار داده پای عزیمت افشرده و برفاقت فدائی خان چون از
...لله و توقف یافت سوار شده بکنار آب آمده و از انکه پل را آتش داده
... نبوده بیتاب شده در زیر باران ملا و تلاطم کفته با چندین نوکران
... اسب را برود زده میخواست که بشناوری عبور نماید شش کس
... آسیابان زربه افتاده و نیم جانی بساحل
... چیقلشان نمایان کرد و دست اکثری از رفقای
... هلاک شدند و چون دید که کاری از پیش نمیرود و قدیم
... اشرف انگنواند رسید عطف عنان نموده از آب گذشت و حضرت
... شب در منزل شهریار بسر بردند روز شنبه هشتم فروردی مطابق
... اصفهان باتفاق خواجه ابوالحسن و دیگر عمدهای دولت قرار
... علیقلی ... بیگم از ... مشرف دوازه پایان
... آب عمیق
... افتاد

تمام بجانب کردند دریلوقت اصحاب پیدا شد و از تاریکی [illegible]
گشستن قاش مذ گله انتار کرده روانه شد و هر چند حاضران [illegible] ایشان
اثری ظاهر نشد که کدام جانب شتافت و خواجه ابوالحسن [illegible]
[illegible] اسپ به دریا کرد و چون آب عمیق بود و تند [illegible]
اسپ جدا شد تا قاش [illegible] ندوخت [illegible] گرفته [illegible]
کیر شده قاش [illegible] نگذاشت در حالت مخمصه ملاح کشتی [illegible]
را برآورد و قدائی بهادر با جمعی از نوکران خود و چندی
که دوستی و آشنائی داشتند از آب گذشته [illegible]
چپقلاش کوچ و تقدیم خود را [illegible] تا خانه شهریار که حضرت شاه [illegible]
شریف داشته خود را رسانید و چون درون سراپرده از سوار و پیاده [illegible]
[illegible] تیر [illegible] چه تیرهای او اکثر [illegible]
[illegible] مجلس خان در پیش تخت ایستاده [illegible]
[illegible]

[illegible] موصول است کتابت نذر محمد خان که مشتمل بر اظهار اخلاص
[illegible] تحف و هدایای آن ملک گذرانیده انگاه پیشکش خود را بنظر
[illegible] نذر محمد خان از اسپ و غلام ترکی وغیره موافق پنجاه هزار
[illegible] الوقت پنج هزار روپیه انعام یافت پیش ازین بگماشتهٔ کلک
[illegible] خان بهیچ وجه از مهابتخان ایمن نبود به قلعهٔ اتک
[illegible] و هیکی درصد و پنجاه کس از سوار و
[illegible] نذر محمد خان پیشتر از احدیان بادشاهی و ملازمان خود
[illegible] کوکی بسرور بام بسر جون و بهادر قای فرستاده که
[illegible] قلعه پردازند مامورهٔ درانجا رسیده قلعه را بدست
[illegible] خان به قصد سپرده و سید ... مهابتخان به عهد و سوگند
[illegible] کشته حقیقت را بمهابتخان نوشتند و چون موکب
[illegible] اتک [illegible] مهابتخان از حضرت [illegible] حاصل نموده
[illegible]

و سوگند ایشان این است که کله آهو را یا بز را در آتش مینهند [illegible]
در خدمت میگذارند و میگویند که هر کس از ما این سوگند را بدروغ [illegible]
مبتلا شده و اگر پدر زن پسر خود را حرش کند بگیرد و پسر در این باب [illegible]
حضرت شاهنشاهی فرمودند که هرچه دل شما از چیزهای هندوستان [illegible]
باشد اگر بخواسته نمایند اسپ و شمشیر و نقد و [illegible]
کامیاب شراد گشتند درین اثنا جگت سنگهه پسر راجه [illegible]
نموده بکوهستان شمالی لاهور که وطن اوست شتافته و [illegible]
چالالت صوبه پنجاب رخصت یافته و حکم شد که [illegible]
نماید و حضرت شاهنشاهی منزل بمنزل [illegible]
اردی بهشت در ساعت مسعود داخل شهر کابل شدند و [illegible]
نثار کنان از میدان بازار گذشته باغ شهر آرا که نزدیک [illegible]
اجلال فرمودند [illegible] روضه منوره حضرت [illegible]
لوازم نیاز [illegible] از باطن اقدس [illegible]

[illegible]

چون احدیان تیر انداز [illegible]

[illegible]

[illegible] را از اطراف و نواحی با هند از نوزال هند وکش گذرانیده [illegible]
[illegible] با لشکر راجپوت که بیشتر آنها سردار قوم بودند و بشجاعت و
[illegible] دالتنید فروخته رفتند و ... خان از شنیدن این خبر سراسیمه و مضطرب
[illegible] شفاعت و در اثنای ... نقش ... دیگر ... الاتیم
[illegible] شوح ... شقه شود برگشته ... را در بغداد ...
[illegible] ... خان و ... خان جواهر را حکم شد تا ...
[illegible] ... بدیع الزمان ... خواجه
[illegible] ... بحضور طلبیده ... مرده ... خوابی
[illegible] ... کرد چون کس ... تعیک نقل رسیده
[illegible] ... از لوازم ... حواله کردند و از ...
[illegible] ... بر ... مقید ... آنچه ... انها بود
[illegible] ... که عبد ... در ... سالی ...
[illegible]

شاهجهان رسید، مزاج بشورش گرائید و بارجود قلت جمعیت و عدم [illegible]
مصمم شد که بخدمت پدر والا قدر شتافته سزای کردار ناهنجار در [illegible]
باین عزیمت شتافته بتاریخ بیست و سوم رمضان سال هزار و سی و پنج [illegible]
مقام ناسک ترنبک رایات بر افراشتند بگمان آنکه شاید در [illegible]
فراهم آید چون اعمر منیم گشت راحه کنش شکهه پسر راجه [illegible]
در موقع منصور بود باجل طبیعی در گذشته و جمعیت او متفرق [illegible]
پانصد سوار در نهایت پریشانی و تنگدستی همراه ماند و اراده [illegible]
داگر برای عقده گشای چنین تقاضا نمود که بولایت پت شتافته روز [illegible]
معمول باشد که رابطه مابین داعیه از اجمیر بناگور و از ناگور [illegible] بجود [illegible]
بهمت از اوراق ... و مضرت جدت اشیا در ایام هرج و مرج از همین
سبب ملک تهته تشریف برده بودند و این موافقت با جد بزرگوار [illegible]
چون [illegible] میض [illegible] گندار همیشه [illegible]
[illegible] شهر [illegible]
خبر [illegible] شاهزاده [illegible] رسید که [illegible]
[illegible]

... شایسته خان پسر اصفهانی می گوید که هرگاه قانو پاسم مهمانان را [illegible] و مظهار اید خدمات خاطر او را مطمئن میساختند تا آنکه رفته رفته [illegible] و ارض رفکد رشید و بیدا می بود و جماعتی کثیر [illegible] می آورد و پیش دولت‌خانه بار میداشت کم شد و آن [illegible] بیابد و مع‌هذا دیگران خوب در جنگ خدایان کاس نقدی رسیدند [illegible] او پیوسته در اینها [illegible] و سپاه نگاه میداشت و مردم [illegible] می کرد و [illegible] تا آنکه هوشیار چون [illegible] رشیده ایشان قوت [illegible] از لاهور دوکرکرده [illegible] و در رکاب سعادت هم [illegible] فراهم آمده [illegible] [illegible] سواران را [illegible] فرمودند که تمام سپاه قدیم و جدید [illegible] بایستی نگاه بلند خان خواص را حکم شد که [illegible] حضرت [illegible] که امروز مردم بیگم خود را بنظر اشرف می گذرانند [illegible] دارند [illegible] باهم [illegible] و براع کشد [illegible] فرستادند که این سخن پسندیده معقول او [illegible] [illegible] پیغام [illegible] [illegible] بمهمانان حکم فرمودند که [illegible]

[illegible]

شدند [illegible] دیگر خود را جمع [illegible] ساخت [illegible] حضرت شاهنشاهی [illegible]

[illegible]

[illegible] فرمایند [illegible] [illegible] بار لاهور بگذرم [illegible] [illegible] مصلحان [illegible] [illegible] مصلحان باز رفته آنچه دیدند [illegible] [illegible] مصلحت [illegible]

[illegible]

في الفور اصفهان را خود آورده معذرت خواست و بعهد و سوگند خاطر [illegible]
و ملایمت نوزان ظاهر ساخته روانه درگاه نمود یعنی ابوطالب پسر او را بجهت [illegible]
که رقم پذیر گردیده روزی چند نگاهداشت بظاهر عزیمت پتنه وا نموده [illegible]
شد و بیست و سوم ماه مذکور عبور موکب منصور از آب بهت واقع شد [illegible]
یورش مهابتخان وهرج ومرج او برساحل همین آب اتفاق [illegible]
وزمان ادبار وبرگذار همان دریا روی نمود و پس از روزی چند [illegible]
وبدیع الزمان داماد خواجه ابوالحسن و خواجه قاسم برادر او را نیز عذر خواهی [illegible]
چون درجهانگیرآباد نزول سعادت اتفاق افتاد داوربخش پسر خسرو و خانخانان [illegible]
و میرجمله و اعیان شهر لاهور بدولت زمین بوس جبین اخلاص را نورانی [illegible]
هفتم مه آبان بساعت مسعود نزول موکب اقبال بدارالسلطنت لاهور [illegible]
گردید درین روز مسعود آصفخان بصاحب صوبگی پنجاب اختصاص یافت [illegible]
وکالت ضمیمه مراتب گردید و حکم شد که سر دیوان [illegible] از روی استقلال [illegible]
مهمات مالی وملکی بپردازد وخدمت دیوانی بخواجه ابوالحسن [illegible] فضلخان [illegible]
از تغییر میرجمله [illegible] سرفرازی یافت [illegible]
سربلند گردید و سید جلال ولد سید محمد [illegible]
[illegible] احوال ایشان [illegible] خدمت وطن [illegible] فیل
[illegible] که مهابتخان از سمت [illegible]
[illegible] جلال رسید که [illegible]
[illegible] فرستاده [illegible] دهلی رسیده [illegible] خان
[illegible] نورالدین قلی [illegible]
[illegible] شتافته [illegible] بدست آورده [illegible]
[illegible] شاه آباد [illegible] که [illegible]
[illegible] شده تا ممکن [illegible] مقابله [illegible]
[illegible] بسیار [illegible]
[illegible] ومردم [illegible] داده [illegible] ادبار [illegible]
[illegible] مهابتخان [illegible]
[illegible] اسپه [illegible] سرفراز نموده [illegible]
[illegible] خامه مرحمت نموده [illegible]
باستیصال مهابتخان [illegible] و صوبه اجمیر [illegible] مقرر شد [illegible]
[illegible] صادق خان [illegible] شده بود [illegible] مهابتخان [illegible]
حکم شد که [illegible] کورنش محروم باشد [illegible] خان [illegible]
کوهستان کانگرا رسیده ملازمت نمودند و [illegible]
داشت [illegible]

[illegible] بودار هتوخانزاده خان را روانه حضور نمایند شاهزاده پرویز از فرط باده [illegible] مبتلا شده رفته رفته از غذا نفرت بهم رسانید و قوی به تحلیل رفت [illegible] و تدبیرات پرداختند چون زمان ناگزیر در رسیده بود اثری [illegible] چهار شنبه بتاریخ هفتم شهر صفر سنه هزار سی و شش [illegible] گردید و کالبد آن مرحوم را نخست دران شهر امانت [illegible] و در باغی که سبز کرده آن سرو جویبار سلطنت بود [illegible] بمشاهده عادت نمود بمقتضای امر تعالی داده رخم دروای [illegible] در سن سی و هشت سالگی وفات یافت تاریخ [illegible] چنین یافته اند وفات شاهزاده پرویز * بعد از استماع این خبر [illegible] حکم شد که فرزندان و بازماندهای ایشان را روانه درگاه والا سازند در خلال [illegible] خواجه ایلچی [illegible] محمد خان رخصت معاودت یافت و سوای آنچه [illegible] چهل هزار روپیه دیگر مرحمت گردید و انموجی از نفایس [illegible] طالب خلف اعتقادالخلافت آصفخان بخطاب [illegible] خان * از ذکر * مراجعت [illegible] سعادت [illegible]

[illegible]

متحصن گشته و چون از پیشتر مرمت قلعه نموده توپها و تفنگ [illegible]
آماده ساخته بود درینولا بدرون حصار در آمده بمدافعه و مقابله پاسخ [illegible]
و شاهجهان مردم خود را منع فرمود که بر قلعه نتازند و رعیت خودرا بتوپ و تفنگ
ضایع نسازند باوجود اینمعنی جمعی از جوانان کار طلب برحصار [illegible]
و از استحکام برج و باره و کثرت توپخانه کاری نساخته [illegible]
دایره کردند و پس از روزی چند باز بهادران شیردل زنجیر گسل [illegible]
تاختند و چون در دور قلعه همه جا میدان مسطح بود و اصلا پستی و بلندی و دیوار
و درخت نداشت سپرها بر رو کشیده دویدند قضا را در اضلاع خندق [illegible]
مملو از آب بود پیش رفتن محال و پس گشتن ازان محال تر شده درمیان [illegible]
نشسته تن دل را حصار خود ساختند دریوقت شاهجهان تکسرے بهم رسانید و بنابر
بعضی موانع که نوشتن آن طولی دارد سفر عراق در عقد توقف افتاد و نیز خبر بیماری
شاهزاده پرویز بتواتر پیوست و یقین شد که ازینمرض جان بر نخواهد برد و هم [illegible]
مکتوب نور جهان بیگم رسید مرقوم بود که مهابتخان از هیبت نهضت [illegible] پادشاهی
هراسیده گشته مبادا از غایت شورش مزاج در راه [illegible] شما رساند
صلاح دولت درانست که باز بصوب دکن عطف عنان نموده [illegible] چند با روزگار باید
ساخت

تا خود فلک از پرده چه آرد بیرون

بنابران باوجود ضعف قوی و بیماری [illegible] پالکی سواره از راه گجرات و ملک بهار
متوجه دکن شدند و درین ضمن خبر فوت شاهزاده پرویز رسید بر جناح استعجال نهضت
موکب منصور اتفاق و این راهیست که سلطان محمود از همین راه آمده فتح بتخانه
سومنات کرده چنانچه مشهور است و شاهجهان بملک گجرات در آمده از بیست
کروهی احمد آباد بگذر جانجانیر دریاے نربدا را عبور فرمودند و از گریوه چهپرائیی که
بولایه بگلانه تعلق دارد بر آمده بناسک ترنبک از مضافات دکن که مردم خود را درانجا
گذاشته بودند نزول نمودند و چون درین ملک عمارتے نبود در همان نزدیکی [illegible]
درانسر زمین رحل اقامت انداختند درینولا آصفخان بمنصب هفت هزاری ذات
و سوار دو اسپه و سه اسپه فرق عزت برافراخت تا ازعهد مهابتخان و اسپه [illegible]
یافته بود منصب و جاگیر نداشت [illegible] درینولا [illegible]
متصدیان دکن به عرض رسید که نظام الملک از کوتاه اندیشی و [illegible] فتح خان
پسر عنبر و دیگر تربیت یافتهاے نو دولت را بحدود ملک بادشاهی فرستاده غبار
شورش و فساد بر انگیخته لاجرم عمدة الملک خانجهان بجهت مدافعت و معارضت
[illegible] خان را که از بندهاے کهن [illegible] است [illegible] برهانپور [illegible]
خود با عساکر ظفر لوا متوجه [illegible] تا کهرکی [illegible]
[illegible] کشید و نظام الملک از قلعه دولت آباد سر بیرون [illegible]

... مومن است و او از سادات سیفی بوده بسلسله نقیب خان ... داشت چون از عراق آمد حضرت عرش آشیانی صبیه سادات خان ... بسی نسبت فرمودند در هنگامیکه عبور شاهجهان در ... حدود جاگیر داشت بخدمت ایشان پیوست و ... برگزید سادات خان که در خدمت شاهزاده پرویز ... نزد خود طلب داشت و آن ... گرفته از ... سلطان پرویز آمد چون خبر آمدن او به حضرت ... طلب فرمودند هرچند شاه پرویز التماس عفو گناه او نمود ... زیر پای فیل مست انداخته بعقوبت تمام سیاست ... قلعه دولت آباد حمید خان غلام حبشی ... اختیار ملک و مال به قبضه اقتدار ... او و از ... در ... داشتند ... یک روپیه باشد ... تمام ملک ...

نظام‌الملک فرستاد و ازینجانب نیز خواستند که لشکری تعیین نمایند [illegible]
بطوع و رغبت خود و خواهش تمام استدعاء سپاه از نظام‌الملک کرده [illegible]
که اگر افواج عادلخان را شکست دادم زنی مصدر چنین کاری شگرف [illegible]
نقش برعکس نشست شکست زنی چه اعتبار و افتخار خواهد افزود [illegible]
گرگ محتاج مرتکب این امر خطیر گشته پیوسته در ساق این یساق نقاب [illegible]
انگنده بر اسپ سوار می شد و خنجر و شمشیر مرصع بر کمر می بست [illegible]
مرصع که باصطلاح هندوستان کره گویند در دست می انداخت و دیگر [illegible]
و تحایف مردانه با خود همراه میداشت و داد و دهش و انعام و بخشش [illegible]
میجست و بهانه میخواست هیچ روزی نمیگذشت که باسردارسه رعایت [illegible]
بمردم نمیداد بعد از آنکه تلاقی صفین و محاذات فئتین اتفاق افتاد او علو [illegible]
جرات دلیرانه بالشکر عادلخان مصاف داد و سپاه و سرداران را بقتل و حرب [illegible]
ترغیب و تحریص نموده قدم مردانگی را دران بحروغا و لجه هیجا چون [illegible]
داشت وان غنیم و دشمن عظیم را شکست فاحش داد [illegible] جمیع فیلان [illegible]
آورده سالماً و غانماً رایت مراجعت بر افراخت [illegible]
فرمانروایی توران چند سال میرسید بر که ایلچی [illegible] حضور [illegible]
نگاهداشته ادمیانه سلوک نمود چون خبر [illegible] مخالفت کردن
ایشان [illegible] والا قدر شایع شد [illegible] عبدالرحیم خواجه [illegible]
[illegible] تحف و نفایس [illegible] مذکور رخصت فرمود [illegible]
[illegible] داشت خواجه از اعاظم سادات و از اجله مشایخ ماوراء [illegible]
[illegible] بامام جعفر صادق علیه‌السلام منتهی میشود [illegible]
[illegible] چون بزرگوار انجناب دسته امانت [illegible]
[illegible] حضرت شاهنشاهی [illegible] آمدن خواجه را گرامی [illegible] تعظیم [illegible]
[illegible] دولت را باستقبال فرستادند و چون بکابل رسید [illegible] استقبال [illegible]
مجلس عالی آراسته لوازم مهمانداری بتقدیم رسانید و حضرت شاهنشاهی [illegible]
[illegible] موسوی خان را با خلعت خاص و خنجر مرصع پیشوا فرستاد [illegible]
خاطر آن [illegible] شدند و بعد از [illegible] خان ازبک که در زمان عبدالمومن [illegible]
[illegible] درگاه منصب پنجهزاری داشت باستقبال [illegible] و چون
[illegible] بحکم اشرف خواجه ابوالحسن دیوان و [illegible] خان بخشی [illegible]
[illegible] و همان روز بشرف زمین بوس آنحضرت مشرف گردید [illegible]
[illegible] شرایط بزرگی بجا آوردند و [illegible] خلعت [illegible]
[illegible] هزار روپیه برسم انعام تعلیقه فرمودند و روز دیگر چهار [illegible]
[illegible] طلا و نقره بجهت خواجه فرستادند و تمام ظروف [illegible]
[illegible] داری [illegible] خان [illegible] معظم [illegible]

چون منعمخان بحکومت آن ولایت کامیاب مراد گردید بحسب اتفاق فرمای مدام [illegible]
[illegible] و او برکشتی نشسته باستقبال فرمان شتافت قضا را عدا این دریاے [illegible]
[illegible] دربنگاله است ناله آبی بود که کشتی را ازان حرکت بایستی گذشت
[illegible] منعمخان با جام سیرمه ملاحان اشاره فرمودند کشتی را بمیانے درکنار آب
[illegible] گذارده متوجه مقصد گردند در بیمی که ملاحان میخواهند کشتی
[illegible] رانده نابے بهمرسیده و کشتی را سرگردیده و از شورش تلاطم بحرکت
[illegible] آب فرو می برد منعمخان باچند کس که دران کشتی بودند غرق
[illegible] یک متنفس سوار ان گرداب بلا برنمی آرد در حال ایلچال حالجانان
[illegible] هفتاد و دوسالگی باجل طبعی درگذشت تفصیل این اجمال آنکه
[illegible] رسید ضعف قوی مزاجش استیلا یافت ناگریز دران مصر سعادت
[illegible] اواسط سال هزار و سی و شش هجری ودیعت حیات سپرده در
[illegible] گنکوچه خود ساخته بود مدفون گردید از اعظم امراے ایندولت بود
[illegible] حضرت عرش آشیانی مصدر خدمات شایسته و فتوحات عظیمه
[illegible] کرده نخست فتح گجرات و شکست مظفر که بهمان فتح
گجرات از دست [illegible] بتصرف اولیاے دولت قاهره در امد دویم فتح جنگ سهیل
که لشکر دکن [illegible] با فیلان [illegible] و توپخانه عظیم همراه داشت و مشهور است
که هفتاد هزار سوار فراهم اورده بود و خانخانان با بیست هزار سوار بمقابل او شتافت
[illegible] یک شب جنگ عظیم کرده [illegible] فتح و فیروزی برافراشت و دران معرکه
[illegible] راجی علیخان سردارے بقتل رسید سویم فتح [illegible] و ملک سند و در
[illegible] حضرت جنت مکانی پسر کلانش شاهنواز خان [illegible] مرحوم عنبر
[illegible] بموقع خود ثبت افتاد بے اغراق خانزاد رشید [illegible]
[illegible] صفحه روزگار یادگار ماندے خانخانان در قابلیت و استعداد
[illegible] زبان عربی و ترکی و فارسی و هندی میدانست و از اقسام دانش
عقلی و نقلی حتی علوم هندی بهره وافی داشت و در شجاعت و شهامت و سرداری
[illegible] بود و بزبان فارسی و هندی شعر نیکو گفتی و واقعات بابری را بحکم
حضرت عرش آشیانی بفارسی ترجمه کرده و گاهی تیلی و احیاناً رباعی و غزلی می
گفت این چند بیت ازوست [illegible]

[illegible] شوق ندانسته ام که تا چندست * جز اینقدر که دلم سخت آرزومندست
[illegible] صدق مفاخرت عهد نیکاست * نگاه اهل محبت تمام سوگند است
[illegible] دانم [illegible] دانه اینقدر دانم * که پاے تا سرم هرچه هست دربندست
[illegible] محبت ولی نمیدانم * که مشتری چه کس است و بهای من چندست
[illegible] است زدوست * وگرنه خاطر عاشق بهیچ خورسند است
[illegible] دلکش تو رحیم * که اندکی بهاے عشق تا چندست

رباعی

[illegible] چه [illegible] * [illegible] به آزری دل دو گروی
[illegible] هر [illegible] * خواهشگاری همیشه کاهش درویش

[illegible] راجه [illegible] میداد [illegible] و دوست خواهی اختیار نموده عرض
داشت [illegible] متعاقب گشته [illegible] نیز [illegible] داشت
[illegible] که از خدمتگاران زبان [illegible] خود دست
[illegible] شادی نموده او را بقدسی آستان بیارد و [illegible] از
فرمان استمالت با خلعت و اسپ مرحمت شد چون [illegible] رسید که
[illegible] بخدمت شاهجهان رفت علی الرغم او خانجهان [illegible]
سالاری امتیاز بخشیدند اکنون [illegible] از ماجرای احوال [illegible]
[illegible] بیان میگردد که چون او را از درگاه برآوردند او از راه [illegible]
[illegible] لشکر پادشاهی بتعاقب او تعین شد و او را از هیچ طرف راه اخلاص [illegible]
[illegible] باگریبان حود را [illegible] توسل شاهجهان دانسته [illegible] یکی از
معتمدان خود بخدمت آن حضرت فرستاده مضمون آنکه اگر [illegible] جرایم این
[illegible] گناهگار [illegible] امید بآن آستان از شاهجهان [illegible] تقصیرات او
گذشته فرمان مرحمت عنوان با پنجه مبارک [illegible] و تسلی او فرستادند و
آن سرگشته بادیه ناکامی [illegible] دو هزار [illegible] راج بلیاه و ملک [illegible] متوجه
شده در خیبر پیوست [illegible] الماس کلان که هفت هزار روپیه قیمت
داشت با دیگر [illegible] گذرانید و بانعام خنجر مرصع و شمشیر مرصع و اسپ
خاصه [illegible] یافت درین ایام خانجهان نوشته [illegible]
[illegible] دران کور بود بآمدن برهانپور ترغیب و تحریص [illegible]
[illegible] آنجا شتافته [illegible] چون روزی چند در برهانپور [illegible]
[illegible] از خان [illegible] بدگمان شده در روزیکه با یک خدمتگار بخانه او آمده بود
[illegible] مقید ساخته [illegible] حقیقت حال را بدرگاه عرض نمود فرمان شد که بقلعه [illegible]
نگاهدارند و چون عهد شکنی در جمیع ادیان ممنوع است خانجهان در اندک مدتی
نتیجه آن یافت و شرح این داستان برسبیل اعجاز آنکه چون [illegible] از عنایات [illegible]
حضرت شاهنشاهی آشفته بود بعد ازان که اورنگ خلافت بجلوس جهان افروز حضرت
جهانبانی ارتفاع [illegible] یافت پیوسته خود را باندیشه [illegible] بخیالات [illegible]
آزرده میداشت تا آنکه واهمه بر مزاج او استیلا یافته [illegible] داد و شب یکشنبه
بیست و هفتم [illegible] صفر [illegible] هزار و سی و نه با عزیزان و جمعی از افغانان از دار الخلافه
اکبرآباد بر آمده راه [illegible] پیش گرفت و آنحضرت [illegible] خواجه ابوالحسن و [illegible]
مظفر خان و اله وردیخان و [illegible] بهادر و [illegible] راج [illegible]
[illegible] او [illegible] فرمودند و نامبردگان در حوالی دهولپور [illegible]

رباعي

زنهار رحيم از پے دل نروی * بيهوده به آرزوی [illegible]
گفتم سخنی و باز هم ميگويم * خواهشکاري هميشه [illegible]

چون راجه امر سنگه زميندار ملک ماندو بندگي و دولت [illegible]
داشت کرده که پدران من بسعادت استانبوس مستسعد گشتند [illegible]
شرف فوق عزت برافرازم بنابران بهور خان که از خدمتگاران [illegible]
يافت که رهنموني سعادت نموده او را بقدمبوسي آستان [illegible]
فرمان استمالت با خلعت و اسپ مرحمت شده [illegible]
مهابتخان بخدمت شاهجهان رفت علی الرغم او [illegible]
سالاري و اعتبار بخشيدند اکنون مجملي از ملجرائے احوال [illegible]
سلف بيان ميشود که چون او را از درگاه جبر آورده [illegible]
نمود لشکر پادشاهي بتعاقب او تعيين شد و او [illegible]
نيامد ناگزير نجات خود را منحصر در توسل شاه [illegible]
معتمدان خود بخدمت آن حضرت فرستاده مضمون [illegible]
بنده گناهکار کشنده روے اميد بآن آستان [illegible]
گذشته فرمان مرحمت عنوان با پنجه مبارک [illegible]
او سرگشته باديه ناکامي [illegible]
شده در [illegible]
[illegible]

...ت و در اثنای داروگیر رضا بهادر شربت خوشگوار شهادت چشید و برتهي راج ... بر میدان افتاد خانجهان دو پسر خود را بکسی داده خود نیم جانی ... بجانب دکن شتافت و نظام الملک پیوسته محرک سلسله شورش ... نهضت موکب جهانکشا بجانب دکن نفاق افتاد و در ... برهانپور بذات جهان از رونق ر بها پذیرفت و اعظم خان که ... خطاب خانجهان داشت باعساکر ظفر اثر بجهت استیصال او ... شده و افواج قاهره بادشاهي را مکرر با خانجهان اتفاق محاربت افتاد ... و غلبه از بندهاے درگاه بظهور رسید لیکن دفعه آن مقهور میسرنگشت ... ادبار بجانب ممالک شرقي که مساکن افاغنه است معطوف ساخت ... سنان عبد الله خان بهادر فیروز جنگ را سردارگرده رسید مظفر و معتمد خان ... خان و چندے دیگر از امرا همراه نموده به تعاقب آن مقهور فرستادند و لشکر ... پرگنه سندو که بست کروهي الهآباد واقعه است به آن بیسعادت ... نجات نا امید گشته با جمعي از پسران و خویشان و نوکران قدیم ... جنگ پرداخت و با دو پسر و چندے از منتسبان بقتل رسید ... سر او را بدرگاه والا فرستاد بتاریخ بست و یکم اسفندارمذ در ساعت ... نهضت ... اقبال بعزم سیر و شکار خطهٔ دلپذیر کشمیر اتفاق افتاد و ... نه باختیاری ... هواے گرم در مزاج اقدس در غایت ناسازگاري ... لاجرم هرسال در آغاز موسم ... خاطر اشرف و مزاج مقدس آسان شمرده خود را بگلزار همیشهٔ بهار کشمیر ... نظیر میرسانیدند و ... کشمیر را دریافته و استیفاے لذات آن رشک بهشت ... عزیمت به ... هندوستان معطوف میداشتند پیش ازین بچند روز به عبد الرحیم ... هزار ... انعام فرموده بودند درین وقت ماده فیل با حوضه نقره شفقت فرمودند

جشن بست‌ودویمین نوروز از جلوس همایون

روز یکشنبه سویم رجب سنه هزار وسی و شش هجري آفتاب جهانتاب به برج حمل شرف تحویل فرمود و سال بیست و دویم از جلوس والا آغاز شد و بر لب آب چناب جشن نوروز جهان افروز آراستگي یافت و یک روز بلوازم آن پرداخته کوچ فرمودند و منزل بمنزل سیر کنان و شکار افگنان طی راه فرموده در ساعت فیض اشاعت به نزهت سراي کشمیر نزول اقبال اتفاق افتاد و چون بعرض رسیده بود که مکرم خان حاکم بنگاله غریق بحر فنا گشته چنانچه در اوراق سابق بدان ایما رفته دربنولا فدائي خان را بحکومت ... بنگاله ... امتیاز بخشیده و منصب پنجهزاري ذات و سوار و خلعت فاخره ... ایلچي فرستادهٔ فرمانرواے ایران عنایت فرمودند ... رخصت

[illegible] برطم [illegible] لک روپیه بهم هرسال که گشت مقرر و نمودند
[illegible] باشد روپیه لکه ده مجموع که بیگم بیشتر بصیغه روپیه
[illegible] فرق بنده حکومت اعتمادالدوله [illegible] بیگم
[illegible] قلیخان [illegible] الداناء [illegible] حکومت [illegible]
[illegible] ذنر مقرر شد خان معتمد بجاگیر کالبی [illegible]
[illegible] گزین دانش گوش و آفرین سخن زبان [illegible]
[illegible] شوکت والا خاقان آن بسیرت قبول و [illegible]
[illegible] پرداخته اگرچه [illegible] روزگار [illegible]
[illegible] • گزیده [illegible] شگفته [illegible]
[illegible] • کریم [illegible]

[illegible]

نموداد و مقرر گشت که هرسال پنج لک روپیه برسم پیشکش شاهنشاهی [illegible]
روپیه صبیه پیشکش بیگم که مجموع ده لک روپیه باشد بخزانه عامره داخل [illegible]
هنگام ابو سعید نبیره اعتمادالدوله بخدمت بنده مرق عزت [illegible]
و دیگر بخدمت الهآباد از تغیر جهانگیر قلیخان خدمت [illegible]
شدامت و سرکار کابل بجای محتشم خان مقرر شد فکر این [illegible]
حادثه جگرسوز را زبان سخن آموز و گوش دانش گزین بمقابله [illegible]
بر حسن صورت و قبول سیرت ... خاقان والا شوکت [illegible]
چه ساخته و روزگار جهان گذار چه پرداخته [illegible]

بمعنی چو درگاه شاه شهی * گروهی جهستان عز ظل الهی
فروزنده اسم و نسبت بود * کریم و رحیم و جوان بخت [illegible]

ناگهانی درین مدت که آن حضرت در کشمیر تشریف داشتند مرض استیلا [illegible]
غایت ضعف و ناتوانی پیوسته در نالکی نشسته بسیر و سواری [illegible]
روز بروز درد و وجع و شدت کشیده و آثار یأس و ارتحال [illegible]
بوده ناامیدی از آن می‌آمد که بی اختیار بر زبان جاری [illegible]
پرستاران بساط قرب را بغایت مضطرب ساخت لیکن [illegible]
بود کارش بشربت تخیر گذشت و بعد از چند [illegible]
که مصاحبت چهل ساله بود نفرت گرفته [illegible]
توجیه خاطر نمی‌شد [illegible] مرض [illegible]
و موی [illegible] تمام افتاد [illegible] اطبا [illegible]
[illegible] التماس نمود [illegible]
[illegible] روانه لاهور شد [illegible]
[illegible] بیگم [illegible]
[illegible]
مقارن [illegible] شاهنشاهی [illegible]
[illegible] بنگاله آمده [illegible]
فیل [illegible] پیشکش کرد [illegible]
بملازمت اشرف پیوست و مقارن [illegible]
ارتفاع یافت [illegible] بنشاط شکار پرداختند [illegible]
گذشته بگذشته کلک بدایع رقم گشته [illegible] بغایت بلند [illegible]
بندوق اندازی [illegible] یافته چون زمینداران آهو را رانده [illegible]
اشرف در [illegible] بندوق را [illegible] ساخته [illegible] انداختند [illegible]
کوه جدا شده معلق زنان آمده بر روی زمین [illegible]
میکند [illegible] پیاده‌ها [illegible]

داهو بر تیغهٔ سنگی جاگرفت و چنانچه باید خوب محسوس نمی شد پیاده خواست که پیشتر آمده آهو را اران مکان براند مجرد قدم پیش گذاشتن پای خود را نتوانست مضبوط ساخت در پیش بوته بود دست دران انداخت که خود را تواند نگاهداشت قضارا بوته کنده شد و از انجا معلق زنان تنزل کنان بر زمین افتاد و افتادن همان و جان دادن همان از مشاهده اینحال مزاج اشرف بشورش و آشوب گرائید و خاطر قدسی بغایت مکدر گشت و ترک شکار کرده بدولتخانه تشریف آوردند مادر آن پیاده را بجزع و فزع بسیار ظاهر ساخت اگرچه او راندقد تسلی فرمودند لیکن خاطر اشرف تسلی نیافت گویا ملک الموت بصورت متجلی شده بنظر آنحضرت در آمده بود اران ساعت آرام و قرار از دل پرداخت و حال متغیر گشت و از بیرم کله بتهده و ارتهده براجور تشریف آوردند و بدستور معهود یکپهر از روز مانده کوچ فرمودند و در اثنای راه پیاله خواستند همینکه برلب نهادند گوارا نشد و طبیعت برگشت و تا رسیدن بدولتخانه حال بدین منوال بود آخرهای شب که در حقیقت آخر روز حیات بود کار بدشواری کشید و هنگامی که زمان واپسین بود ایستادهای بساط قرب را روز امید سیاه شد نفسی چند بسختی کشیدند و هنگام چاشت روز یکشنبه بیست و هشتم شهر صفر سنه هزار و سی و هفت هجری مطابق یازدهم آبان ماه الهی سال بیست و دویم از جلوس اشرف همای روح آنحضرت از آشیانه خاکی پرواز نموده سایه بر مفرق ساکنان خطه افلاک افکند در سن شصت سالگی جان بجان آفرین سپردند از سنوح اینواقعه دلخراش و وقوع این حادثه جگر تراش جهان بشورش و آشوب گرائید جهانیان سررشته تدبیر از دست داده سراسیمه شدند

جلوس داور بخش بر اورنگ سلطنت

درینوقت آصف خان که از فدائیان و داعیان دولت شاهجهان بود با ارادت خان همداستان شده داور بخش پسر خسرو را از قید و حبس بر آورده بمژدهٔ سلطنت موهوم شیرین کام ساخت لیکن او اینحرف را باور نمیداشت تا آنکه بسوگند مغلظ تسلی بخش خاطر آشفته او شدند آنگاه آصفخان و ارادتخان سوار ساخته و چتر بر سرش گرفته روانه منزل پیش شدند و نورجهان بیگم هرچند کسان بطلب برادر فرستاد عذرها گرفته نزد ایشان نرفت ناگزیر نعش جنت مکانی را پیش انداخته با شاهزادهای عالی مقدار بر فیلان نشسته از پی شتافت و آصفخان بنارسی نام هندوی را بداکچوکی بخدمت شاهزاده بلند اقبال شاهجهان فرستاده خبر واقعه آنحضرت را بتقریر او حواله نمود و چون وقت مقتضی عرضداشت نوشتن نبود انگشتری مهر خود را باو سپرد تا دلیل باشد بر اعتماد القصه آنشب در نوشهره توقف گزیدند روز دیگر از کوه بر آمده در بهنبر نزول فرمودند و از انجا به تجهیز و تکفین پرداخته نعش آنحضرت را مصحوب مقصود خان و دیگر بندها روانه لاهور ساختند روز جمعه ... در باغیکه نورجهان بیگم اساس نهاده بود بجوار رحمت الهی سپردند با جمله امرای عظام و سایر بندها که در موکب مسعود بادشاه مرحوم مغفور

بودند چون میدانستند که آصفخان بجهت استقامت و استدامت دولت شاهجهان
بی توطیه هواگیری نام بی سلطنت برداشته و در حقیقت [illegible]
مواجب کوتاه همه با آصفخان موافقت و متابعت نموده آنچه می گفت میکردند و تابع
رضاجوئی او بودند و در هوای سلطنه بنام داور بخش خوانده [illegible] لاهور شد
و چون پیوسته از روی حال باطن آصفخان اثر اخلاص و اتفاق نسبت بحضرت شاهجهان
ظاهر میشد و بدولت خوف و هراس عظیم بخاطر حق شناس او راه یافت [illegible]
آصفخان ملتجی گشته در اصلاح اندکار استعدادت همت و دفع [illegible]
درخواست نمود که مدارالسلطنت شاهزادهای عالمقدار را که از نور [illegible]
بار حوله نمود که بخدمت ایشان سعادت اندوخته ادراک این دولت [illegible]
خویش سازد و همشیره آصفخان که در عقد ازدواج صادقخان بود پرستاری شاهزادها را
سعادت جاوید دانسته پروانه همت ، گرد فرق مبارک ایشان میگشت و آصفخان
از همشیره خود دل جهان بیگم مطمئن خاطر نموده نظر بند داشته [illegible]
هیچکس نزد ایشان آمد رفت نه نماید بیگم درین اندیشه و تدبیر [illegible]
سلطنت کرده و از برگشته روز کار در لاهور خبر واقعه حضرت [illegible] را شنیده
بفیحریک زن و فتنه پردازی آن کوته اندیش خود باسم [illegible] سلطنت نامور ساخته
دست تصرف بخزاین و سایر کارخانجات بادشاهی [illegible] هر کس را هرچه خواست
داده بفراهم آوردن لشکر و جمعیت پرداخت و جمع کارخانجات بیوتات را از خزانه و
فیلخانه و قورخانه و غیره که [illegible] لاهور بود متصرف گشته در عرض یک هفته هفتاد و سه
لک روپیه نقد [illegible] و حدید داده بخیال محال همت مصروف داشت و میرزا
بایسنغر [illegible] دانیال را که بعد از واقعه آنحضرت فرار نموده بلاهور [illegible] آمده
[illegible] سردار ساخته لشکر را از آب گذرانید غافل از آنکه کار [illegible]
[illegible] دولت صاحب دولتی خدمت گذارند که سلاطین والا شکوه غاشیه اطاعت و
[illegible] پردازی او را پیرایه دوش مفاخرت و مباهات خواهند ساخت و ننگ شاهبازی
سر دست دارد که با وجود او صعوه و گنجشک را چه حد که در هوای همت
بال هوس توانند کشود قطره را به دریا نسبت دادن آب خود بردن است و از آنطرف
آصفخان داور بخش را بر فیل سوار کرده و خود بر فیلی دیگر نشسته رو بمعرکه کارزار آورد و
در عول قرار گرفت و خواجه ابوالحسن و مخلص خان و الله ویردیخان و سادات بارهه [illegible]
هراول کارطلب گشتند و شیر خواجه با پسران دانیال در یالتمش مقرر شد و ازو [illegible]
با بسیاری از امرای فیروزمند باج همت افشرده صادق خان و شاه نواز خان و معتقد خان
در چنغار مقرر گشتند و [illegible] کروهی شهر تلاقی فریقین اتفاق افتاد در حمله اول انتظام
امواج او از هم گسیخت و نوکرانی که بتازگی فراهم آورده در برابر امرای قدیمی این
دولت ابد پیوند شکسته بود هرکدام براهی شتافتند درینوقت [illegible]
با دو سه هزار سوار [illegible] ظاهر شهر لاهور ایستاده انتظار نیرنگی تقدیر داشت

بودند چون میدانستند که اصفخان بجهت استقامت و استدامت دولت [illegible]
این توطیه بر انگیخته داور بخش را بسلطنت برداشته و کار حقیقت [illegible]
قربانی کرده همه باصفخان موافقت و متابعت نموده انچه می گفت [illegible]
رضاجوئی او بودند و در حوالی بهنر خطبه بنام داور بخش [illegible]
و چون پیوسته از صادق خان باصفخان اثر بے اخلاص و اتفاق [illegible]
ظاهر میشد دربموقت خوف و هراس عظیم بخاطر حق شناس [illegible]
اصفخان ملتجی گشته در اصلاح اینکار استعانت جست و [illegible]
درخواست نمود ان مدارالسلطنت شاهزادهاے عالیمقدار را که از [illegible]
باو حواله نمود که بخدمت ایشان سعادت اندوخته ادراک [illegible]
خویش سازد و همشیره اصفخان که در عقد ازدواج صادقخان بود [illegible]
سعادت جاوید دانسته بروانه صفت گرد فرق مبارک ایشان [illegible]
از همشیره خود نورجهان بیگم مطمئن خاطر نبوده [illegible]
هیچکس نزد ایشان آمدرفت نکند بیگم [illegible]
سلطنت گردد و ان بر گشته روزگار [illegible]
[illegible] و فتنه پردازی آن گونه اندیش [illegible]
دست تصرف بخزاین و سایر کارخانجات [illegible]
داده فراهم آوردن لشکر [illegible] جمیع کارخانجات [illegible]
فیلخانه و قورخانه [illegible] گشته [illegible]
لک روپیه نقد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
اصفخان [illegible]
در غول قرار [illegible]
هراول [illegible]
[illegible]
در [illegible]
افواج [illegible]
دولت ابد پیوند [illegible]
[illegible]

تا خود فلک از پرده چه آرد بیرون

[illegible] از جنگ گاه تاخته میرسد و این خبر دلکوب بوی میرساند و آن برگشته روزگار برآمد کار خود را نسنجیده و برآمد کار خویش نفهمیده برهنمونی ادبار عطف عنان [illegible] بقلعه [illegible] روز دیگر امرا آمده منصل بحصار شهر بر سمت باغ مهندی [illegible] ساختند و اکثری از نوکران او قول گرفته آصفخان را دیدند و شب [illegible] قلعه [illegible] در صحن دولتخانه بادشاهی توقف کرده و صباح آن امرای [illegible] داور بخش را سریر آرای ادبار ساختند و شهریار در سرای حضرت [illegible] در کنج خمول خزیده بود فیروز خان خواجه‌سرا که از محرمان و معتمدان [illegible] اقبال بود او را بیرون آورده باله وردیخان سپرد و فوطه از کمرش کشوده [illegible] دستش بان بسته پیش داور بخش حاضر ساخت و پس از تقدیم مراسم کورنش و تسلیم در جاهائیکه قرار یافته بود محبوس داشتند و بعد از دو روز مکحول ساخته در زاویهٔ ادبار [illegible] و روز سیاه نشانیدند و پس از روزی طهمورث و هوشنگ پسران شاهزاده [illegible] گرفته مقید ساختند و آصفخان عرضداشت مشتمل بر نوید فتح و فیروزی [illegible] ارسال نموده التماس نمود که موکب گیهان شکوه بر جناح استعجال [illegible] آشوب و اختلال خلاص سازند اکنون مجملی از رسیدن بنارسی بدرگاه شاهجهان و نهضت رایات جهان کشا به مستقر سریر خلافت رقمزدهٔ کلک بیان میگردد بالجمله بنارسی در عرض بیست روز از مقام جنرهتی که منزلیست در وسط کشمیر روز یکشنبه نوردهم شهر ربیع الاول سنه هزار و سی و هفت هجری بخیبرکه در انتهای سرحد نظام الملک واقع شده رسانیده از راه بمنزل مهابتخان که درهمان چند روز بشرف تقبیل بساط بوس اقبال سربلندی یافته بود رفته صورتحال معروضداشت و او چون برق و باد خود را بحرمسرای اقبال رسانیده خبر بدرون فرستاد آنحضرت از محل برآمدند بنارسی زمین بوس نموده حقیقت را معروضداشت و مهر آصفخانرا بنظر همایون درآورد و حدوث اینحادثه دلخراش برخاطر حق شناس گرانی ظاهر ساخت و آثار حزن ملال از جبهه همایون هویدا گشت چون وقت مقتضی اقامت مراسم تعزیت و ترتیب لوازم آن نبود فرصت و توقف را مجال دادن دوراز کار بود ناگزیر بالتماس مهابتخان و دیگر دولتخواهان که در انوقت در رکاب سعادت بودند روز پنجشنبه بیست و سوم ربیع الاول سنه هزار و سی و هفت هجری که مختار انجم شناسان رصد بند بود نهضت موکب اقبال بر جناح استعجال از راه گجرات بمستقر سریر خلافت اتفاق افتاد و فرمان مرحمت عنوان مشتمل بر رسیدن بنارسی و رسانیدن اخبار و نهضت موکب سعادت بصوب دارالخلافه اکبرآباد مصحوب امان الله و بایزید که از گرمروان شاهراه اخلاص بودند به آصفخان ارسال داشتند و جان نثار خان را که از بندهای مزاجدان بود بافرمان عالیشان محتوی بر انواع [illegible] و نوازش نزد خانجهان افغان که در انوقت صاحب صوبه دکن بود فرستادند [illegible] اورا بنوید عواطف گونا گون مستمال ساخته بر ذخایر ضمایر او وقوف

حامل [illegible] چون هنگام زوال و ایام نکال او نزدیک رسیده بود باد [illegible]
[illegible] شهامت باطل خود را شوریده باده ضلالت ساخت بالطاف [illegible]
مطلب خویش مهوش ز مواثیق درمیان آورده بسوگند مغلظ [illegible]
چه نتیجه صدق رقم پذیر گشته که ملک بالاگهات را باقلعه [illegible]
[illegible] و در بیکار سعی بلیغ نمود چنانچه تمام ملک بالا گهات [illegible]
[illegible] نظام الملک رفت بالجمله چون خانجهان قصد فساد [illegible]
[illegible] ساخته بود [illegible] چنین ملکی را مفت رایگان [illegible]
[illegible] مقارن الحال دریاے روهیله که پیش از [illegible] گشت
[illegible] از خدمت حضرت شاهجهانی فرمان سعادت اختیار نموده [illegible]
[illegible] نظام الملک است رفته بناکام روزگار بسر می برد آمده بخانجهان ملحق گشت
و [illegible] سلسله فتنه و فساد شد و اقا افضل دیوان صوبه دکن که برادرش دیوان شهریار
[illegible] او نیز بشاهجهان اخلاص درست نداشت حرفهاے پوچ بآن [illegible]
[illegible] دلردشان نمود بالجمله جان نثار خان که فرمان گیتی [illegible] استمالت
خانجهان آورده بے آنکه عرضداشته در جواب فرمان قلمی [illegible] مقصود
رخصت معاودت ارزانی فرمود القصه خانجهان فرزندان [illegible] را با سکندر دولتانی و
جمعی از افغانان که از صمیم قلب با او موافقت داشتند در برهانپور گذاشته خود با
جمعی از بندهاے بادشاهی که بظاهر دم از موافقت او می زدند و خود را از شرار
[illegible] می نمودند مثل راجه [illegible] و راجه جیسنگه و غیره [illegible]
[illegible] ولایت مالوا را متصرف شد و منسوبات باطنی و فتنه پردازی خود را بر عالمیان
ظاهر ساخت و [illegible] بر گشته ببرهانپور رفت چون موکب گیهان شکوه بسرحد
ملک گجرات رایات اقبال برافراشت عرضداشت ناهرخان که بخطاب شیرخانی سرفرازی
داشت [illegible] بر اظهار اخلاص و دولتخواهی خویش و ارادهاے باطل سیفخان که در انوقت
[illegible] دار احمد آباد بود رسید و چون سیف خان در ایام حیات حضرت جنت مکانی
[illegible] به بندهاے شاهجهان مصدر گستاخیها شده بود از کردارهاے خویش خوف
و هراسی عظیم داشت رسیدن عرضداشت شیرخان مصداق اینمعنی گشت لهذا شیر
خان را بمراحم خسروانه مستمال و امیدوار ساخته بصاحب صوبگی گجرات سرگرم خدمت
گردانیده فرمان شد که شهر احمدآباد را متصرف شده حواله معتمد خان خود نماید.
و سیفخان را نظربند بدرگاه والا حاضر سازد درینوقت سیفخان بیماری صعب داشت و چون
همشیره [illegible] قدسی القاب فلک احتجاب ممتاز الزمانی در حباله نکاح سیفخان بود
و آن ملکه جهان بهمشیره خویش بنهایت محبت و دل نگرانی ظاهر میساخت مراعات
خاطر ایشان بر ذمت همت و مروت حضرت شاهجهان لازم و متحتم بود لاجرم خدمت
پرستخان دستوری یافت که باحمدآباد شتافته سیف خان را نظربند بحضور [illegible] نگاه
دارد که آسیب جانے به سیف خان نرسد و موکب منصور از گذر دریاے نربده بآبیاری عبور

حاصل نماید چون هنگام زوال و ایام نکال او نزدیک رسیده بود راه صواب [illegible]
داده پاندیشهاے باطل خود را سرگشته بادیه ضلالت ساخت نظام‌الملک [illegible]
مطلب خویش مهوم و مواثیق درمیان اورده بسوگند مغلظ مؤکد گردانید [illegible]
چنانچه سبق رقم پذیر گشته که ملک بالاگهات را با قلعه [illegible]
گذارد و درین کار سعی بلیغ نمود چنانچه تمام ملک بالاگهات [illegible]
متصرف نظام‌الملک رفت بالجمله چون خانجهان قصد [illegible]
خود مخمر ساخته بود خدمت چنین ملکی را مفت رایگان [illegible]
در وقت که بدریای برسد مقارن این حال دریا ے روهیله که پیشتر از [illegible]
مکانی از خدمت حضرت شاهجهانی حرمان سعادت اختیار نموده [illegible]
ولایت نظام‌الملک است رفته بذاکام روزگار بسر می‌برد آمده بخانجهان ملحق گشت
و محرک سلسله فتنه و فساد شد و اقا افضل دیوان صوبه دکن که برادرش [illegible]
بود او نیز شاهجهان اخلاص درست بهشت حرفهای [illegible]
خاطر نشان نمود بالجمله جان نثار خان که فرمان گیتی [illegible]
خانجهان آورده بے آنکه عرضداشت در جواب فرمان [illegible]
رخصت معاودت ارزانی فرمود القصه خانجهان [illegible]
جمعی از افغانان که از قدیم ملازمت با او موافقت [illegible] گذاشته خود با
جمعی از بندهاے پادشاهی [illegible] موافقت [illegible] و خود را از شر او
محافظت می‌نمودند [illegible] دراجه جیسنگه و غیره [illegible]
حال ولایت مالوه [illegible] شد و ملسوبات باطنی و فتنه [illegible]
ظاهر ساخت [illegible] بر گشته ببرهانپور رفت [illegible]
ملک گیر [illegible] رایات اقبال بر افراشت عرضداشت [illegible]
[illegible] مبنی بر اظهار اخلاص و دولتخواهی خویش [illegible] باطل [illegible]
[illegible] به دار احمدآباد بود [illegible] سیف خان [illegible]
[illegible] بندهاے شاهجهان [illegible] شده [illegible]
و هراسی عظیم [illegible] عرضداشت شیرخان مصداق [illegible] گشت [illegible]
خان را بمراحم خسروانه مستمال و امیدوار ساخته بصاحب صوبگی گجرات [illegible]
گردانیده فرمان شد که شهر احمدآباد را متصرف شده حواله [illegible] نماید
و سیف خان را نظربند [illegible] و الاجاه [illegible] در وقت سیف خان بیماری [illegible] داشت و چون
همشیره نواب قدسی القاب فلک احتجاب مهد علیا ممتاز الزمانی در حباله نکاح سیف خان
و ملکه جهان بهمشیره خویش نهایت محبت و دل نگرانی ظاهر میساخت [illegible]
خاطر ایشان [illegible] حضرت شاهجهان لازم و متحتم بود [illegible]
پرستخان دستوری یافت که [illegible] احمدآباد شتافته سیف خان [illegible]
[illegible] دارد که آسیب [illegible] سیف خان نرسد و مرکب منصور از [illegible] نموده [illegible]

[illegible] لاهور قصبه سنهور که بر کنار آب مذکور واقع است نزول سعادت ارزاني داشتند [illegible] جشن وزن قمري از عمر ابد پیوند آراستگي یافت و سید دلیرخان [illegible] جوانان چیده رزم آزما بود باداراک سعادت زمین بوس غریق عزت [illegible] چهار هزاري و سه هزار سوار مقرر گشت و در این جشن از عرضداشت [illegible] ساهوکاران گجرات و بعضي ازانها در لاهور اند [illegible] که داور بخش را دست نشان ساخته به مقابله [illegible] لاهور بافواج او در جنگ رایت نصرت برافراختند [illegible] گشته در معني بزندان در آمد خدمت پرست خان که [illegible] سیفخان شناخته بود چون بحوالي احمداباد پیوست شیرخان [illegible] مرحمت عنوان و خلعت خاصه برآمده جبین اخلاص را به سعادت [illegible] ساخت و سیفخان علاج همراه خدمت پرستخان روانه درگاه [illegible] بشفاعت نواب فلک احتجاب جرایم اورا بعفو مقرون داشته [illegible] خان [illegible] ضبط و نسق شهر از خاطر برداخته با دیگر امرا مثل میرزا عیسی [illegible] و غیرهم در محمود ایاد بسعادت زمین بوس کام روا [illegible] تالاب کانکریه که در ظاهر شهر احمد آباد واقعست محل نزول رایات اقبال گشت [illegible] مقام جهت تنظیم و تنسیق ملک اقامت فرموده شیرخان را به منصب [illegible] سوار و صوبه داري ملک گجرات بلند پایگي بخشیدند و میرزا عیسی [illegible] چهار هزاري و دو هزار سوار [illegible] ملک پتنه سرفراز ساختند و بجهت نظام کار [illegible] و انتظام مصالح دولت خدمت پرست خانرا که از معتمدان [illegible] آصف خان به لاهور فرستادند [illegible] که اسمان آشوب طلب [illegible] جشن [illegible] پسران شاهزاده دانیال را آواره [illegible] شورش دل فارغ شوند [illegible] شهر جمادي الاولي سنه هزار و سي و هفت هجري باتفاق دولتخواهان درایوان دولتخانه خاص و عام لاهور خطبه بنام نامي و القاب گرامي بادشاه بلند اقبال مسند آراي تخت سلطنت [illegible] رونق و بها پذیرفته و داور بخش را که دولتخواهان روزے چند بجهت مصلحت وقت و تسکین شورش به سلطنت برداشته بودند دستگیر ساخته در گوشه ادبار محبوس گردانیدند و شب چهارشنبه بیست و پنجم همان ماه مذکور او را با [illegible] برادرش و شهریار و طهمورث و هوشنگ پسران شاهزاده دانیال آواره صحراے فنا [illegible] و گلشن هستي را از خس و خاشاک وجود شان پرداختند در بندوق [illegible] موکب [illegible] پیوست و رانا کرن در مقام گوکنده که سابق در ایام شاهزادگي با [illegible] امر سنگه پدر کرن بسعادت آستان بوس مفتخر و مباهي گشته بود بتارک

اخلاص شتافته دولت زمین بوس دریافت و پیشکش درخور خویش گذرانیده سعادت جاوید اندوختند و شهنشاه دریا دل آن برگزیده خویش را بانواع و اقسام مراحم [illegible] سرفرازی بخشیده خلعت با دهکدکی لعل قطبی که سه هزار روپیه [illegible] [illegible] و فیل خاصه با [illegible] [illegible] و [illegible] بدستور سابق [illegible] [illegible] و هفتم از عمر [illegible] هفتدهم جمادی [illegible] دارالبرکت اجمیر از غبار [illegible] مری گردید و بآئین جد بزرگوار خویش پیاده بزیارت روضه منوره [illegible] زیارت بتقدیم رسانیدند و باقسام خیرات مبرات پرداختند و [illegible] [illegible] افگنده به [illegible] جایکه مقرر فرمودند که در اندک ایام [illegible] [illegible] خانخانان [illegible] و [illegible] [illegible] دارالخلافه گردیدند و در [illegible]

[illegible] راجه [illegible] و [illegible] رای [illegible]

رحیقه [illegible] و [illegible] از یکدهای بقدم شوق و اخلاص [illegible] زمین بوس دریافتند و شب پنجشنبه بیست و ششم جمادی الاولی [illegible] فلک شکوه در ظاهر دارالخلافه اکبرآباد به باغ نور جهان منزل اقبال [illegible] فرمود قاسم خان حاکم شهر بسعادت زمین بوس [illegible] [illegible] صباح آن که پنجشنبه بود همعنان بخت و دولت [illegible] اهل [illegible] خرمن زر بر یمین و یسار [illegible] دامان اهل حاجت را مالا مال [illegible] اختند

[illegible]وس شاهجهان بر اورنگ سلطنت

[illegible] جلوس میمنت مانوس بر اورنگ خلافت و جهانبانی روز دوشنبه بیست و هفتم جمادی الاخری بود در دولتخانه ایام شاهزادگی نزول سعادت فرمودند مدت [illegible]

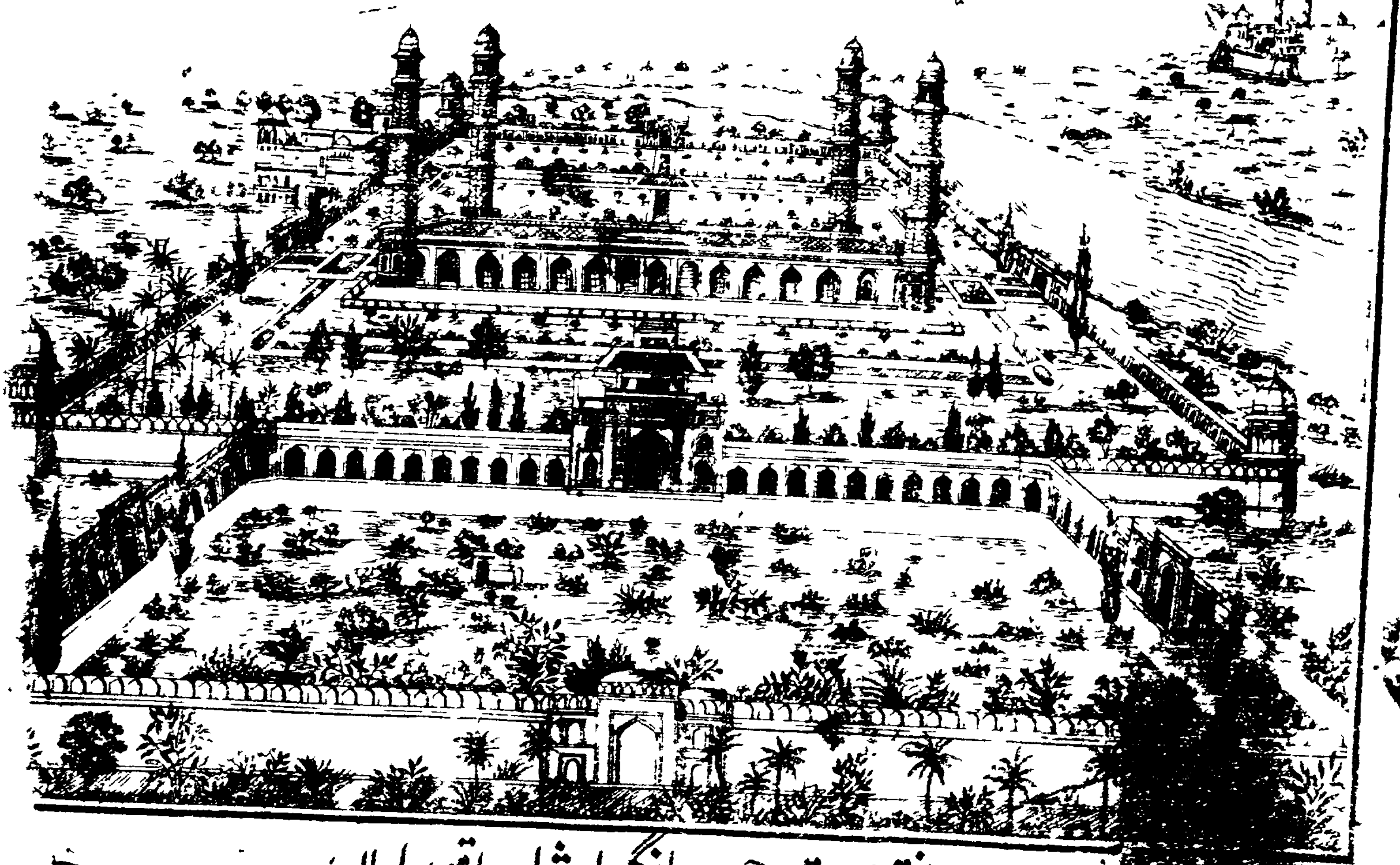
[illegible] گردانیدند [illegible]

و طغرای غرای [illegible] [illegible] غازی بر مناشیر [illegible] شد و جهان پیر از سر نو جوان گردید و [illegible] امن و امان [illegible]

[illegible] بالخیر

[illegible] که بر کنار [illegible] مذکور واقع است نزول سعادت ارزانی داشتند [illegible] خدمتی ونه صدی از عمر ابد پیوند آراستگی یافت و سید دلیر خان [illegible] از [illegible] و حوالی [illegible] [illegible] زمین بوس [illegible] براواحیت و منصب او [illegible] وسه هزار سوار مقرر گشت ودرینچمن از عرضداشت [illegible] نوشته ساهوکاران [illegible] و بعضی ازالها ، در لاهور [illegible] [illegible] را [illegible] مقابله [illegible] [illegible] [illegible] پرستخان که [illegible] بحوالی [illegible] پیوست [illegible] [illegible] برآمده جبین اخلاص را به سعادت [illegible] [illegible] [illegible] داشته [illegible] خاطر پرداخته [illegible] [illegible] زمین بوس [illegible] [illegible] [illegible] تنظیم و تنسیق ملک [illegible] سوار و صوبه داری ملک گجرات [illegible] هزاری و دو هزار سوار [illegible] نظام کارخانه [illegible] و انتظام مصالح [illegible] فرمان [illegible] آصف خان [illegible] مذکور یافت [illegible] که اسمان [illegible] پسر خسرو و [illegible] و [illegible] پسران شاهزاده [illegible] [illegible] را از وقوع خاطر و شورش دل فارغ [illegible] بروز یکشنبه بیست دوم شهر جمادی الاولی [illegible] دولتخواهان درایوان دولتخانه [illegible] بنام نامی و القاب گرامی پادشاه بلند اقبال مسند ارای [illegible] سلطنت [illegible] و داور بخش را که دولتخواهان روزی چند [illegible] وقت بر تسکین شورش به سلطنت برداشته بودند دستگیر ساخته در [illegible] محبوس گردانیدند و شب چهار شنبه بست و پنجم ماه مذکور او را با [illegible] برادرش و شهریار و طهمورث و هوشنگ پسران شاهزاده دانیال آواره صحرای عدم [illegible]

[illegible]



نقشہ مقبرہ جہانگیر بادشاہ واقع سواد لاہور